

رضا

میرزا رضا مستوفی و چون طیب‌بیم بوده او را میرزا رضای حکیم نیز می‌گفتند. مدتی منشی نظام و سرکردهٔ سید سوار ابوابجمی خود بود و در سال ۱۳۰۱ ق. به بنان‌الملک منتقل شد. از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ قمری مستوفی و نامور مالی استهبان بود و در سال ۱۳۰۵ ق. که ناسرالدین‌شاه به قم مسافرت کرد در این سفر بنان‌الملک هم که به استهبان میرفت خطاب جناب گرفت و رئیس دفتر ظل‌السلطان بود. در مدتی که در دستگاه ظل‌السلطان مشغول به کار بود مسمول شد و از ترس اینکه عباداً بدستور ظل‌السلطان کشته شود به بیانهٔ زیارت عثمان، مسافرت کرد و از آنجا به سرزرت و مدتی در آنجا



میرزا رضای بنان‌الملک

بود در سال ۱۳۰۶ ق. (سفر سوم ناسرالدین شاه باروفا) که شاه در لندن بود بنان‌الملک به لندن رفت و در مدت اقامت شاه در لندن در آنجا بود. محمدحسینخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خلی خود (۱۱ ذیحجه ۱۳۰۶ هجری) می‌نویسد: «صبح بنان‌الملک آدم محرم ظل‌السلطان که قهر کرده لندن آمده است دیدم از من شور کرد گفتم مکهٔ معلومه زیارت برو چندان پرده دری یا شاهزاده نکن». در سال ۱۳۰۸ ق. جزء وزراء دارالشورای کبری دولتی شد. در سال ۱۳۰۹ ق. با تسمیاتی که اکثر داوطلبان شغل در ایران بشرق مختلفه جهت گرفتن کار برای خود می‌نمایند موفق شد که شاه او را به کارپردازی اول (سرکنسول) بغداد منسوب نمود لکن بنا بر مثل معروف که شاه بخشیده شیخ‌علی‌خان نمی‌بخشد در باره بنان‌الملک کاملاً صدق پیدا کرد باین معنی که امین‌السلطان وزیر اعظم

سنت او را تصویب نکرد و دوباره همینطور بی‌کار ماند. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خلی خود (۶ شعبان ۱۳۰۹ ق.) باین موضوع نیز اشاره کرده چنین گوید: «امروز صبح منزل بنان‌الملک رفتم و وقتی که حاج‌رود بودیم معروف بود بنان‌الملک قرار کرده همینطور هم بود به قم رفته بود. گویا از دست طلبکاران خودش رفته بود آوردش توسط امین اقدس عریضه‌ای

سرانجام در همین سال کادر پر دوازده ساله (سرکنسول) ایران دهمسر گردید و مدتی در این مأموریت باقی بود. پس از عزل از سرکنسولی دوباره به اسفهان بازگشت و چندی بعد در گذشت. میگویند در اوقاتی که ظل السلطان از روی کمال حماقت و نادانی و همچنین بی اساسی کارهای مملکت دست یغزایی بهترین اینبه و آثار سفوی زد بنان الملک از خرابیهای مزبور خیلی منتفع گردید. ظل السلطان در تاریخ مسعودی صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱ تألیف خود درباره این شخص چنین گوید: «میرزا حبیب الله خان مشیر الملک یک میرزای پست اسفهرانی بود بوزارت تمام جنوب ایران و لقب مشیر الملکی برقرار شد با میرزا رضای عشقی من که بعد بنان الملک شد بجان هم افتادند سواش ها بر پا کردند بالاخره من را علاج گشته هر دو را معزول کردم میرزا رضای بنان الملک بمصر رفتند و سالها در بند غربت بود باز از مصر مراجعت به اسفهان آمد ناخوش شد و بمرد.



رضاخان امیر قزاقخانه

رضاشاه پهلوی

مؤسس سلسله پهلوی فرزند عباسقلی خان سوادکوهی معروف به «دانش بیگ» در سال ۱۲۵۶ خورشیدی مطابق ۱۲۹۵ قمری در قسبه آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد شده ابتداء در فوج سوادکوه که ابوابجمعی میرزا علی اسفرخان امین - السلطان بود وارد خدمت شد و بعد در سن ۲۲ سالگی بعنوان قزاق داخل خدمت قزاقخانه گردید. در ده تیکه در قزاقخانه خدمت میکرد مناسب و درجاتی را طی کرده و مأموریتهایی در بعضی از شهرها یاو محول شد تا اینکه در سال ۱۲۹۴ خورشیدی رئیس تپ قزاقخانه (آترپاد) همدان گردید. رضا شاه پس از کودتا (اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی) ملقب به - سردار سپه و رئیس قزاقخانه شد و بعد

- ۱- علت اینکه عباسقلی خان را «دانش بیگ» میگفتند برای این بود که وی چند خواهر داشته که او را طبق معمول «دانش» خطاب میکردند دیگران هم به خواهران او ناسی جنبه با این تفاوت که بیگ هم در آخر کلمه «دانش» اضافه کرده او را «دانش بیگ» خطاب میکردند.
- ۲- آلاشت قسبه مرکز دهستان ولویی - طرف چپ رودخانه تالار - از بخش سوادکوه شهرستان ساری .

نخستوزیری وی تا ۱۷ مرداد ۱۳۰۴ خ. بطول انجامید و در تاریخ ۲۵ آذر همین سال از طرف مجلس مؤسسان سلطنت برگزیده شد و در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۰۴ خ. به تخت سلطنت جلوس



رضا شاه امیرالسلطنه

نمود و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ خ. تاجگذاری کرد. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) که شش سال و اندکی نخست وزیر بوده حکایتی از قبول شاه در صفحه ۴۹۱ این چنین نقل میکند: « شیرخواره بودم که مرا مادرم به تهران میآورد در راه از حیات من مأیوس شدند دائم خواسته بود مرا بجاک بسیار مادرم راضی نمیشد که هنوز امیدی است در بدل خودم تمام کند». در ۲۵ شهریور ماه سال هزار و سیمد و بیست و ششم از سلطنت استعفاء نمود. استعفاء رضاشاه پهلوی از سلطنت جهات عدیده داشت و مهمتر از همه موضوع اجازه عبور و حمل مهمات و تجهیزات متفقین بتوسط راه آهن ایران بر روسیه و نفت بود و چون این عمل بمنی حمل مهمات منافعی با استقلال و حاکمیت ایران بود از این جهت شاه قنبد با درخواست آنان موافقت نکرد و جداً در این باب ایستادگی نمود. و اما موضوع نفت در آمد سهم ایران از نفت در ایام جنگ خیلی کم شده بود و

میتوان گفت که به سفر رسیده بود و ضمناً پهلوی باین موضوع پی برده و قرارداد سال ۱۳۱۲ خورشیدی چندان سود ایران نبود زیرا منافع ایران در آن زیاد ملحوظ نشده مخصوصاً تمدید آن بمدت شصت سال بدست نماینده مختار ایران تنفی زاده وزیر دارائی وقت و تسویه مجلس شورای ملی کار مورد پسندی در اظهار ایرانیان روشنفکر و وطنخواه نبود. روس وانگلیس در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی از شمال و جنوب بایران عجز آوردند و شاه ناگزیر گردید که در ۲۵ شهریور از سلطنت استعفاء دهد و متفقین ایران را اشغال نمودند.



سردار سپه فرمانده کل اوی

شده باش فرزندش شاهپور علی رضا، غلامرضا، احمد رضا، عبدالرضا، حمیدرضا، محمودرضا، و دو دخترش شاهدخت شمس بهلوی و فاطمه بهلوی و زوجه آخری خود (دختره جلال الدوله) دسته جمع از بندر عباس بطرف جزیره موریس حرکت کردند ابتداء قرار بود و این طور گفته شده بود که

۱- جزیره موریس واقع است در مشرق جزیره ماداگاسکار در اقیانوس هند که همان ایل دو فرانس عهد بر ناردن دوسن پیر است و قصبه بسیار شیرین یل و ویرزینی تألیف مؤلف مزبور که یکی از شاهکارهای ادبیات فرانسه است در همین جزیره روی داده بود.



احمدشاه و سردارسیه

پهلوی را با هم راهانش به جزیره موریس بردند بعد که از تهران برای تغییر محل اقامت ایشان اقداماتی بعمل آمد انگلیس ها ناگزیر شدند معظله را از موریس به دوربان Durban آوردند

بودند در ۶ مهرماه به تهران بازگشتند و در این جا ماندند . باری اعلیحضرت رشاشاه پهلوی



رشاشاه سردار سپه - نخست وزیر و وزیر جنگ

در روز چهارشنبه چهارم مرداد سال هزار و سیصد و بیست و سه شمس در شهر ژوهانسبورگ در
افریقای جنوبی قبل از طلوع آفتاب بدرود حیات گفت و بعد از دروزدهم ذی القعدة همان سال
۱۳۶۳ یعنی ۶ آبان ۱۳۲۳ شمس جنازه او را که از ژوهانسبورگ به پندر سویس (سوئز) واز

و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت
 ۱۳۳۲ خ. جنازه شامرا
 با تشریفات خاصی از مصر
 به تهران وارد کرده و در
 آرامگاه اختیاسی در
 حضرت عبدالعظیم حسنی
 (شهرری) به خاک سپرده
 شد. مدت سلطنت رضاعاه
 شانزده سال بود. م. ق.

هدایت در صفحه ۵۴۵
 کتاب خاطرات و خطرات
 تألیف خود چنین گوید:
 دوره زندگی پهلوی
 آئینه عبرت است از
 سربازی سرداری و از
 سرداری سلطنت تا پیش
 آمدن حادثه ۲۵ شهریور
 ۳۲۰ عزراول رضا شاه
 خواستن عهد گلرزه بود
 سرهنگ جدید روس از
 حزب بلشویک از نارضا -
 مندی صاحب منصبان
 دیگر استفاده کرده
 قراولان مرکز قزاقخانه



رضاشاه در زمان سلطنت

را از فوج خود گذارده به هدیه استعفاءی گلرزه را گرفت استراسلکی بجای او رئیس شد در
 این مقدمه هاوارت (هاوارد) در قزاقخانه سبز میشود. در موقعیکه بنا بر قرارداد ۱۹۱۹ میلایست
 مدیر انگلیسی دست روی نظام بگذارد در پیش بینی رضاخان بتوسط حسینخان هنگ آفرین
 معلم موزیک قزاق از حشمت الدوله وزیر جنگ تقاضی میکند که در موقع تحویل قزاقخانه به
 ژنرال دیکنسون انگلیسی او را برای این کار معین کنند. قبل از اینکه هنگ آفرین فرست صحبت



رضا شاه پهلوی

و حافظه بسیار پای سوادی متصرف در عبادت بود و ملتفت اشارات نکتہ سنج و متن آماج غیظ را فر بردن میتوانست و هر چیز را بجای خود نهادن میدانست عزم سنگین داشت و اراده آهنین در کارها بنیان میخواست و مراقب فرجام بود چون عریضه خواست کرد و پیشرفت نمود توان در سیاست را عم از دست داد آلمانی ها در کارها نفوذ کلی یافته بودند و اقتدار را بیروی خود نمائنده.

از حق نباید گذشت که شاه فقید خدمات برجسته ای نسبت به مملکت انجام داد که در خور کتاب سمنل و جدا گانه ای است، از آن جمله ایجاد امنیت کامل در سراسر مملکت متحد شکل کردن آرمش ایران - کشیدن خط سراسری ایران



رضاشاه و شاهدخت شمس پهلوی



رضاشاه هنگام لاجگذاری

معروف به لاله‌باشی در سال ۱۲۷۹ هجری قمری لله و معلم مظفرالدین میرزا شد و به عزاء او به تبریز رفت در سال ۱۲۹۷ هجری قمری بجای سیراقهرمان امین لشکر یوزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد منصوب و به آذربایجان فرستاده شد. وزارت و پیشکاری او زیاد مآول نکشید که در اواسط همین سال به تهران احضار و بجای او میرزا احمد منشی باش (مشیر السلطنه)



از راست به چپ : قصر السلطنه - مظفرالدین میرزا - صدیق الدوله توری

به سمت پیشکار آذربایجان تعیین گردید و عنوانش این بود : (کارگذار و وزیر مالیه و داخله مملکت آذربایجان). در سال ۱۳۰۲ قمری از سمت مزبور معزول و سپس بجای میرزا

منصوب گردید و پس از بازگشت به تهران بجای میرزا محمود گرکانی سمت وزارت و پیشکاری (معاونت) کامران میرزا نایب السلطنه حاکم تهران تعیین شد. محمد رحیم خان علاوه - الدوله در سال ۱۲۹۸ قمری پس از این که ملقب به امیر نظام شد و بجای حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم با اختیارات تامه به پیشکاری آذربایجان معین و روانه گردید او در این هنگام صدیق الدوله را که وزیر تهران و رئیس خالصجات بود یا خود به تبریز برد پس از درگذشت علاوه الدوله امیر نظام (ذی القعدة ۱۲۹۹ قمری) حسن علی خان گروس بجای او با لقب سالار عسگری که بعد ملقب به سالار لشکر شد بریاست قشون آذربایجان منصوب گردید و صدیق الدوله برای رسیدگی با امور داخلی و امور مالیاتی آن سامان تعیین شد. در سال ۱۳۰۶ ق. م.

۱- عبدالله مستوفی در صفحه ۱۹۰ جلد اول کتاب (تاریخ زندگانی من) محمدباقر آخیم خان وزیر نظام را بجای میرزا محمود وزیر نوشته و در صفحه ۳۰ کتاب المآثر و الآثار میرزا رضا صدیق الدوله نام برده شده است.

۲- در معتمد ناصری جلد سوم صفحه ۳۸۲ سمت‌های صدیق الدوله بعنوان وزارت مالیه و داخله آذربایجان ذکر شده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد : «پنجشنبه سلخ محرم ۱۳۱۰: دشنیدم وزرائی که به کامرانیه امر و جمع شده بودند قرار خالصه را پیشنهاد دادند با وجودی که پارسال صدوپنجاه هزار تومان به صدیق الدوله تحریف داده شد امسال کلیه



صدیق الدوله نوری

مالیات خالصه را بخشیدند بلکه چهل و دو هزار تومان نقد و یازده هزار خروار غله بجای بذر به صدیق الدوله دهنی دادند که نسق خالصه را بکنند چون خالصه در اداره وزیر اعظم است و پسر صدیق الدوله از ندمای امین الملک است این ضرر را دولت باید بکنند . صدیق الدوله مدت دو سال نیز از ذی الحجه سال ۱۳۱۶ تا ذی الحجه ۱۳۱۸ هـ . ق . متولی باشی آستان قدس رضوی بود . روزی یکی از درباریان مظفر الدین شاه برای نگارنده این سطور نقل میکرد که صدیق الدوله نزد مظفر الدین شاه آمد و پس از این که شاه احوال او را پرسید دستور داد که هزار تومان باو بدهند و در ضمن به وی گفت : صدیق الدوله حالا این پول را بگیر انشاء الله کار و بار که بهتر شد باز بتوپول خواهیم داد . صدیق الدوله به لهجه

مازندرانی بشاه خطاب کرده گفت : وقتی که ولیعهد و در تبریز بودی میگفتی کارها که خوب شد بتو کمک خواهم کرد حالا که شاه شدی باز میگویی کار و بار که خوبتر شد بتو مساعدت خواهم کرد بعد از شاه شدن می خواهی چه بشوی میخواهی که خدا بشی . مظفر الدین شاه تبسمی کرد و چیزی نگفت .

رضاخان قاجار دولو برادر زن محمد حسنخان پدر آغا محمد خان قاجار و از همراهان آغا محمدخان قاجار موقمی که تحت نظر و در شیراز

رضا

بود میباشد . نامبرده از جمله افراد قاجار دولو است که برخلاف سایر دولوها از ابتدای امر با آغا محمدخان در همبها همراه بوده است . پس از درگذشت کریم خان زند (۱۱۹۳ ق . هـ) و فرار

لشکری مورد اطمینان و اعتماد وی گردید و سپس بمکه رفت و حاجی شد و در سال ۱۲۰۴ ق . که باباخان (فتحعلیشاه) از طرف آغا محمدخان برای انتظامات قزوین و زنجان و حدود آذربایجان مأمور شد حاجی رضاخان هم با پنجهزار سوار بست فرماندهی لشکر بصره او عزیمت نمود . در سال ۱۲۰۵ ق . که مرتضی قلیخان برادر صلیبی آغا محمدخان که ضمناً خواهرزاده حاج رضاخان نیز بود و در نواحی قفقاز از ترس گرفتاری بدست برادر میزیست پس از اینکه از کور کردن برادر اعیانی خویش مصطفی قلیخان آگاه شد با استعدادی کامل با تفاق مصطفی خان طالبش برای انتقام جوئی از آغا محمدخان به گیلان آمد و آنجا را گرفت .

آغا محمدخان لشکری بفرماندهی حاج رضاخان خال مرتضی قلیخان به گیلان فرستاد و ضمناً آغا محمدخان روی سیاست همیشگی خود برای استمالت طرف ، مادر مرتضی قلیخان و چند نفر از بستگان او را هم بصره لشکر اعزامی روانه نمود لشکر اعزامی که بنواحی رشت رسید جنگ در میان دو طرف در گرفت و بواسطه شیخون زدن شاه پلنگ نام طالبش که یکی از سرکردگان لشکر مرتضی قلیخان بود تمام سرکردگان آغا محمدخان اسیر گردیدند و لشکر بدون فرمانده پراکنده - اسیر و کشته شدند . حاج رضاخان پس از اسارت مورد اذیت و آزار سخت مرتضی قلیخان واقع گردید و با اینکه سرکردگان دیگر را رهان نمود لکن حاج رضا خان خالوی خود را همچنان در قید و بند خود نگاهداشت و پس از اینکه دوباره به بادکوبه و به بروسیه رفت حاج رضاخان را با تفاق مادر و سایر بستگان خود که اسیر شده بودند به تهران روانه نمود .

میرزا رضا کرمانی کشته ناصرالدین شاه^۱ پسر ملا حسین عصفائی^۲ معروف

رضا

پدر و از مریدان متعصب بلکه مجنونین سید جمال الدین معروف به افغانی بوده . میرزا رضا در مورد اعتقاد قلبی خود نسبت بسید جمال الدین گوید : «هر چند من بدبختی و سختی را بخاطر عقیده او تحمل کردم و حتی اوصدای شرابات وارده بر من را می شنوده و نیز در یکی از اشعار خود گوید :

نشان مردی و آزادگی است کشتن دشمن
من این معامله کردم که کام دوست بر آرم
و بقرار اظهارات زن مطلقه اش (مادر تقی) که در بازار پرسی هائی که از او بعمل آمده و در روزنامه سورا ساقبل مندرج است : «برای سید جمال الدین بی قرار بوده و هنگامیکه سید از

۱- دولت روس هم غیر مستقیم در این کار دخالت داشت .

۲- در روز جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ق . (اول مه ۱۸۹۶ م .) در حرم حضرت عبدالعظیم بضرر نپاچه .

۳- عقدا یکی از دهستانهای سه گانه بخش اردکان شهرستان یزد است .

با این کاربر گماشته و نیز گوید : «ملك التجار (کاظم) از میرزا رضا سؤال کرده بود کدام سلطان فارسی بیرون دروازه حاضر بود گفته بود تیری انداختم که سداش بگوش مستبدین عالم برسد»



میرزا رضا کرمانی

ادوارد بیرون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود میگوید : « پس از کشتن شاه آنچه بیغین پیوست کشنده نیز یکی از پیروان سید جمال الدین بوده است » . و نیز مینویسد : « هنگامیکه سفیر ایران در لندن راجع بجلوگیری از انتشارات مقالاتیکه در مجله ماهیانه ضیاء الخاقین آ بر علیه ناصر الدین شاه و امین السلطان می نوشت و منتشر میکرد نزد سید جمال الدین رفته و کوشش بنرمش و آرامش او در باره شاه نمود و به او گفت که اگر خود داری از نوشتن و گفتن این موضوع نباید حاضر است که مبلغ هنگفتی به او تقدم دارد ولی سید جواب منفی داد و گفت : « نه راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته شده و شکمش دریده حسدش بگور عرضه شود » . این گفتار که از او سر زده ما را معتقد میسازد که قاتل یکی از پیروان

سید بوده است. میرزا رضا ابتداء در کرمان ساکن بود و چون محمد اسمعیل خان وکیل الملك حاکم کرمان اموال او را گرفته بملا بوجعفر میدهند از این جهت از کرمان بیرون آمده در یزد مقیم می شود . در مدت اقامت خود در یزد در جرگه طلاب درآمد و مشغول بتحصيل میگردد. از یزد بتهران آمده برای امر ارضاش خود بدست فروشی و وسعاری اشتغال میوزد و بعد مدتی در دستگاه حاج محمد حسن امین دارالمغرب اشتغال بخدمت داشته و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری او را برای مباحثت بمرمک خود وکیل آباد بهم که در دست سید عبدالرحیم معین التجار استهبانی ساکن کرمان (متوفی ۱۳۱۲ ه.ق.) بوده میفرستند . پس از چندی سید را رضا از آنجا بتهران می آید

۱- میرزا محمد علی خان علاء السلطنه

۲- مجله مزبور بدوزبان عربی و انگلیسی در لندن انتشار مییافت .

در این نامه
بسیار است
که در هر یک
از اینها
بسیار است

مغز سخن در هر یک
عاجز این از نظر سبب است

ان الله لم یجمع کثیرا الا بنبیخ
شاد در کمال صحت است

بدره و رفقه لا یبدر
اجراضا کثیرا
سبق در لغت است

در خدمت کم
و خیار معلوم است
نیز است

تقدم با کفایت
حقاقتا
بشما او سعادت خدمت

ساف و شسته
بهر به خط خواهد رفت
او در هر یک

بسته است
ابنه از ادکفا
هدار کینه و کار

با و محول کینه
در هر یک
بیشتر به سبب قسم
که در کار او موفق نماز
و موافق بهر

در این نامه
بسیار است
که در هر یک
از اینها
بسیار است
در هر یک
بسیار است
که در هر یک
از اینها
بسیار است



بطوریکه امین اقدس نیز تذکر می دهد میرزا رضا مستمری عم از دولت داشته گویا سالی سی تومان که اغلب سالها آن را پیش فروش می کرده و از پایت آن حواله میداده است.

اینک حواله ای که بخط و مهر خود میرزا رضا است ذیلا در اینجا منعکس و ارائه داده میشود :

اینگ نامه
قبول نمودار میرزا رضا
از باب رسیدن و اندر



میرزا رضا در مدت عمر خود همیشه در معرض شکنجه - حبس و تبعید بوده و کمتر روی آسایش و خوشی بخود دیده است و همیشه بادشوار کی سختی - تعدی ظلم و شکنجه گذرانده و چندین بار زندانی و مورد شکنجه قرار میگرفت از آن جمله در واقعه زری (امتیاز انحصار توتون و تنباکو پاکستان) و شورش مردم برای انقائ آن میرزا رضا در این هنگام احساسات وطنخواهی شدیدی از خود بروز میداد و نطق های مهیجی مینمود. پس از لغو امتیاز مزبور میرزا رضا را دولت توقیف کرد و این بار مدت سه سال با کتفه و زنجیر در زندان بسر برد که مدتی از آن را در زندان

همین مرد را در زندان بود و من می خواهم بدانم که چرا

در روزهای یکشنبه در زندان بود

بدرستی که در زندان بود

سال ۱۳۰۰



میرزا رضا
از باب رسیدن و اندر

جمال‌الدین در پیش گرفته و با مشاغل فراوان و مرارت زیاد و نداشتن وسایل بالآخر خود را بمقصد میرساند و پس از مدتی اقامت در اسلامبول و ملاقات مکرر با سید جمال‌الدین معاشرت با شیخ احمد روحی کرمانی ، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسنخان خیبرالملک^۲ .

در تاریخ ۲۶ رجب ۱۳۱۳ ق . (۱۴ ژانویه ۱۸۹۶ م) از این شهر برای اجراء و انجام نیت یا باصلاح سوء قصد خود به‌مراه شیخ ابوالقاسم جوان هجده ساله پسر کوچک آخوند ملا محمد جعفرته باغ لله‌ای^۳ بعنوان توکرا و بطرف ایران حرکت میکند چون میرزا رضا در اسلامبول باسید جمال‌الدین و پیروان او معاشرت داشته و سواقتش هم در ایران بر مأمورین دولت معلوم و مشخص بوده از این جهت در مدت اقامت در اسلامبول مورد سوء ظن واقع و سفارت ایران باو گذرنامه برای ورود بایران نمی‌دهد شیخ ابوالقاسم هنگام عزیمت خود بایران و صدور گذرنامه برای خود ضمناً تقاضا کرده که در گذرنامه اش قیدشود با تفاق یکنفر توکر بنا بر درخواست او همینطور در گذرنامه نوشته شد و آن توکر میرزا رضا کرمانی بود . میرزا رضا و شیخ ابوالقاسم از اسلامبول تا بادکوبه باهم بودند شیخ ابوالقاسم از این شهر از او جدا شده که از راه عشق آباد بمشهد رفته و از آنجا بشهر خود کرمان برود و یا اینکه پس از کشته شدن ناصرالدین شاه بشیخ ابوالقاسم زیاد آزار و شکنجه دادند و مدتی هم زندانی بود او بهیچ وجه در توطئه کشتن ناصرالدین شاه دخالت نداشت و علت اینکه میرزا رضا با وی همراه شد بواسطه این بود که سفارت ایران باو گذرنامه و ویزا (روادید) ورود بایران را نمی‌داد هنگامی که شیخ ابوالقاسم پس از گرفتاری برادر خود (شیخ احمد روحی) و رفقای برادر (میرزا آقاخان کرمانی و حاجی میرزا حسنخان خیبرالملک) خواست بایران بازگردد در گذرنامه وی نوشته شد با تفاق یکنفر . میرزا رضا پس از دو ماه و شش روز با حال فلاکت باری در تاریخ دوم شوال همین سال خود را بتهران رسانده و در حضرت عبدالعظیم اقامت نمود . میرزا رضا میگوید که در ملاقات باسید هر وقت من سخنی گفته و مشقات خود را یاد آور می‌شدم میگفت : ساکت باش روزه خوانی عوقوف مگر پدرت روزه خوان بوده ؟

۱- محسین انبار سلطنتی یا بطور مطلق انبار مدخلش از مارقی از درب ارگ جنب خیابان جباخانه (بوذرجمهری کنونی) شروع میشد و محدود بود از سمت مشرق بخانه و مسکن میرزا تقی خان امیر کبیر محل مزبور محل کدنه و اغلال سنگین و عذاب های گوناگون محروسین بود و قسمت سیاه چال که خرابه گرما به کهنه قدیمی بنایت مرطوب و معتفن و تاریک و مملو از حشرات موزیه بود و از دیگر اقسام محسین شده پدرو مهلك تر شناخته میگفت .

۲- سه نفر قربانیان دیگر رفقای اسلامبول او، کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون .

۳- ته باغ لله یکی از محلات شهر کرمان است .



میرزا رضا کرمانی

چرا چین بحیثین انداخته می نالی ؟ داستان خود را بامتھوں درجه شادابی و متانت بگو فرنگی ها حتی از بدبختی هائی که بسر آنها آمده با کمال خوشحالی نقل مینمایند چرا یکی از این شمعگران را نکشتی ؟ . باز در جای دیگر میگوید : « وقتی من شرح بدبختی ها و سدمات وارده و حیس و شکنجه های خود را باو دادم بمن گفت : چقدر بی عرشه بودی و چه اندازه عشق حیات در تو بزرگه بوده است شما مپیایستی شمعکار را کشته باشی چرا او را نکشتی ؟ » و نیز میگفت : « باظری بناریخ فرنگه تا وقتی که برای هدف های عالی خونریزی نشود

مستفکرین اروپا و همه دنیا در اطاعت امر او ختم است. داناترین این عصر نوکرو و شاگردش هم حساب
نمیشود البته حاج شیخ هادی هم شهود دارد مانند **آخوندهای بی‌شعور نیست که خود را**
همیشه یادگار و نایب امام زمان جلوه میدهند دولت ایران قدر و قیمت او را ندانست
و نتوانست از مکارم اخلاقی و مزایای آن وجود محترم استفاده کند او را از روی هوای نفس
با بی‌احترامی تنفی بلد کردند حالا بروید ببینید چگونه سلطان عثمانی از وجود او قدر دانی
میکند. میرزا رضا نظر خود را درباره قتل ناصرالدین شاه اینطور بیان میکند :

**« اکنون بنا بعقیده خودم خدمتی بمخلوق - بملت و همچنین بدولت
کرده‌ام من این تخم را آبیاری کردم و در آغاز روئیدن است همه خواب بودند
و حالا بیدار شدند من درخت بی‌ثمر و خشکی را که در زیر آن انواع حیوانات
مگروه و ددهای درنده باهم جمع شده بودند از ریشه زدم و این جانوران را
آواره کردم »**

در بسیاری از کتب بیگانه او را یکتفر بایی نوشته‌اند در صورتیکه این موضوع بکلی
اشتباه است وی یکتفر مسلمان متدین روشن فکری بوده است و در بازپرسی‌های خود گوید:
لازم هم نیست که حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است و نیز در یکی از اشعار
معتسب باو میگوید :

محب آل رسول غلام هشت و چهارم فدائی همه ایران رضای شاه شکارم
حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در صفحه ۱۵۳ جداول تاریخ معاصر تألیف خود این
شعر را بخود نسبت داده و در این باب چنین گوید : « و اما قاتل شاه چنانکه از سابق اشاره
شد ناصرالدین شاه همه وقت در موضوع مقصرین سیاسی این سیاست را بکار میبرد که نسبت
بایی‌گری و فساد عقیده بآنها بدهد در این وقت هم همان سیاست بکار رفته در تهران و
همه‌جای مملکت شهرت میدهند گذشته شاه بایی و ارتکاب این عمل از روی فساد عقیده بوده
است این سیاست نظر بآفتهای که دارد در اول سلطنت ناصرالدین شاه^۲ از طایفه بایی سوه‌قصدی
یاوشده زود در ذهن این مردم دور و نزدیک جا گرفته تنها معدودی از واقعین سیاست میدانند
گرفته شاه بایی نیست و اقدام باین عمل از روی فساد عقیده نمی‌باشد بالجمله جلالت این سیاست
بر اثر تبلیغات مخالف از طرف بیداران ملت و در نتیجه استنطاقهایی که از قاتل مزبور
بمعمل آمده بزودی بموم مسلم میگردد. نگارنده هم در خدمت با این سیاست باطل از زبان

۱- مراد از او، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی است.

که یکی از آزادیخواهان است و در مجالس اعیان و اشراف مکرر حاضر میگردد در تهران مشهور شده بولایات هم میرسد باین عنوان که میرزا رضا وصیت نموده این شعر روی سنگ قبر او نوشته گردد و شعر اینست :

محب آل محمد غلام هشت و چهار فدای مردم ایران رضای شاه شکار
محمد ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان تألیف خود مینویسد: «میرزا رضا مسلمان و متدین بدین اسلام بود در قنوت و مردانگی مسلم و متفق علیه است چه در حبس آنچه کردند یکسفر از آشنایان و دوستان خود را همیر نداد و نام نیک خود را در صفحه روزگار باقی نگذارد . میرزا رضا از شوخی و هرزه گوئی اجتناب میکرد مگر روزهای گرفتاری و استنطاق که حالتی خوش و شادمان داشته و گاه بگام مزاح مینمود .

پس از اینکه میرزا رضا بنا بسفارش امین اقدس دوباره وارد اداره و دستگاه حاج محمد حسن امین الضرب شد سید جمال الدین که در سال ۱۳۰۷ ه. ق. بایران آمد و به تهران وارد شد مانند سفر پیش در خانه امین الضرب ورود نمود و حاج محمد حسن بمساجد امین السلطان مهماندار او شد . در این هنگام میرزا رضا که یکی از گماشتگان و مستخدمین امین الضرب بود برای خدمتگذاری سید جمال الدین معرفی شد و در مدت اقامت سید در تهران میرزا رضا خدمات او را انجام میداد و در ضمن انجام خدمت کاملاً مجذوب وی شده و از مریدان و فدائیان و محارم او گردید .

در باره محرمیت و رفاقت خود با سید در پاسخ باز پرس چنین گوید: «هیچ کس نزد سید محرم و رفیق تر از من نبوده او هیچ چیز را از من پنهان نمی داشت وقتی که من اسلامبول بودم او در اقطار مردم بقدری مرا گرامی و محترم میداشت که گوئی من فقط دو می او بودم بغیر از خود سید هیچ کس محترم تر از من نبود تمام این مطالب بعلاوه مباحثات زیاد دیگر را از این نوع خود سید برایم نقل کرده که من همه را بخاطر ندارم وقتی شروع بگفتن میکرد بدون درنگ مثل اینکه کسی ساعت فتر گسیخته ای را کوه میکند و تمامی ندارد حرف میزد چطور من همه آنچه را که او گفته مینوانستم بخاطر سپرده .

ناصرالدین شاه سید را با وضع بسیار بد و موهنی از ایران اخراج کرد و چندی بعد بنا بر دعوت سلطان عبدالحمید خان سلطان عثمانی از سید جمال الدین وی از لندن باسلامبول رفته در یکی از کاخهای سلطنتی مستقر گردید میرزا رضا با کمال اشتیاق برای زیارت سید از تهران باسلامبول رفت و پس از یادگشت از اسلامبول بنا بدستور سید اقدام بکشتن ناصرالدین شاه

است هر چه از دستتان برمیاید درباره او کوتاهی ننماید .
پس از سه ماه و اندی زندانی و شکنجه دادن در روز چهارشنبه دوم ماه ربیع الاول
۱۳۱۴ ق - (۱۲ اوت ۱۸۹۶ م) او را در میدان مشق تهران بدار آویختند و تمش دو
روز تمام همچنان بدار آویخته بود .



خانه نایب السلطنه، در قسرامپریه، در قزوین - در زنجیرخانه و بار دیگر در انبار برمن وارد آمد چهارماه در کند و زنجیر بودم برای اینکه بخیال خودم فقط در بند خدمت به ملت و نفع دولت بودم - پادشاهی که پس از پنجاه سال سلطنت امور مملکتش بدین صورت مفتضحانه درمی آید و در صدد رسیدگی بر نمی آید يك درختیکه پس از سالیان در از ثمرش وکیل الدوله (آقا بالاخان) عزیز السلطان (غلامعلیخان، ملیحک) و امین خاقان (میرزا محمدخان ملیحک پدر عزیز السلطان) بوده (راجع بشرح حال این سه نفر به نامهای: بالا، غلامعلی و محمد مراجعه شود) و این گونه اولاد و اطفال دنی زاده رذل که آفت جانهای جامعه مسلمین اند بیار آورد چنین درختی که دارای این قبیل میوهها است میبایستی از ریشه کنده شود که دیگر چنین اثماری بیار نیاورد ماهی از سرگنده گردد نی زدم امر ظلمی شده از بالا بوده است - چهار سال ونیم زیر زنجیر از این زندان بان محیی از تهران به قزوین و از قزوین به انبار عمومی در مدت این چهار سال ونیم دو یا سه بار مرخص شدم ولی رویهمرفته در این دوره بیش از چهل روز آزاد نبودم شده بودم - نوزده علیخان قلمه محمودی یا سبز علیخان میدان قلمه نایب السلطنه و بالاخان؟ همینطور نایب السلطنه هر وقت از گرفتن ثنونات و امتیازات کوتاه آمده بود برای جبران مرا توقیف میکرد زخم یکبار از من غلای گرفت پسر هشت ساله ام کارگر کشتی شده بود بچه شیرخوارم را سر راه گذاشته بودند اولین بار که ما را از زندان قزوین آوردند دهنفر ما را آزاد کردند که از جمله دهنفر بایی بودند یکی حاجی ملاعلی اکبر شهپرزادی و دیگری حاجی امین بنیاشد آنها را در انبار بگذارند ولی چون یکی از آن دو نفر ثروتی داشت يك مبلغی برای حضرت والا (نایب السلطنه) فرستاده او را ول کند و بجای او مرا به حبس انداختند. البته در این صورت آدم از زندگی سیر میشود هر کار را میکند و قتیکه من به استانبول رفتم و قضیه خود را در حضور بندگان و جماع علماء شرح دادم

1- کمران میرزا پسر سوم ناصرالدینشاه متولد 19 ذی القعدة 1272 هجری قمری وفات 1307 خ. = 1346 ق. در تهران .

2- خود میرزا رضا راجع به نوزده علیخان قلمه محمودی چنین توضیح میدهد، محمد اسمعیلخان وکیل الملک حاکم کرمان برای حساب سازی و افزودن مواجب و جیره و درجه هر روز برای گولزدن دولت یا مدعی تاج و تخت میتراشید یا یاغی و در يك مدت دوازی خاطر دولت را به اعمال نوزده علیخان قلمه محمودی ساختگی مشغول مینمود .

و سستی مردم ایران در ایام روزهایی که سستی از سستی ایران بیرون می‌آید
 خواهید دید در عراق عرب - قفقاز - عشق آباد و سرحدات روسیه هزاران
 ایرانی بیچاره از فشار ظلم و ظن عزیز را ترك کرده برای امراض حیات به
 پست ترین کارها تن در داده اند هر چه بار بر - جار و کش - خران - و مزدور که
 در آن نواحی بینید همه ایرانی هستند بالجمله این گله های گوسفند مرتع
 لازم دارند که در آن بچرانند که شیرشان زیاد شده هم کوچولوهای خود را شیر
 دهند و هم شمارا ممتع سازند نه اینکه شما تا قطره آخر شیر آنها را به همکید
 وقتی رمقی در آنها نماند گوشت آنان را ببلعید و گوسفندان شما همه رفته
 پراکنده شدند این است نتیجه ستمگری و ظلم همین است که شما بچشم می-
 بینید . این ستمکاری و فشار بی اندازه چه و ازکی بوده و چه کسی میتواند آن را بیفزاید
 آنها بیکه قطعات گوشت بدنها را برای بلعیدن میبرند و از روی شیوثرانی بخورد سگان و
 مرغان شکاری خود میدهند از یک بدبخت گمراه از این قبیل سدهزار تومان رشوه میگیرند
 و در مقابل او را تسلط بر جان - مال - عرض و ناموس و امنیت یک شهر یا یک دولتی میدهند
 در زیر فشار بار کاری میکنند که مردم فقیر اسپری مددکار مردانشان مجبور میشوند زنان
 خود را طلاق دهند تا اشرافشان بتوانند سد زن بگیرند . دریاب عدم شرکت دیگران در
 قتل ناصرالدینشاه چنین گوید: پرواضح است که اگر در این نقشه دیگری را همراه میکردم
 محققاً او بروز میداد و مقصود من به حد میرفت از این گذشته من به تجربه فهمیده ام
 که این مردم از چه نارویود سستی یافته شده اند و چگونه جان و وجود خودشان
 را دوست میدارند. وقتیکه موضوع امتیاز تنباکو و مطالب دیگر در پیش بود، زمانیکه فقط
 گفتگو از اصلاحات و رفع مفاسد بود و حرفی از کشتن شاه یادگیری در میان نبود همه این
 آقایان صاحبان القاب - ملکها - دولتها و سلاطنه ها که سبقت بید دیگر گرفته اظهار میداشتند
 هنگام ضرورت از هر گونه اقدامات قلمی و بذل مال و جان دریغ نخواهند داشت هنوز من
 از توقیف در نیامده بودم که کتاره کردند لکن من بدون اعتناء به حبس طولانی خود اسم یکی
 از آنها را نبردم چه اگر پس از مرخصی من پیرامون آنها رفته بودم میالغ هنگفتی برای
 کتمان نامشان میتوانستم گرفت ولی چون آنها را زبون و ترسو یافتم گرسنگی و تهیدستی را
 بر خود هموار کرده دست نیاز و یاری نزد هیچیک از آنها دراز نکردم، مطالبیکه میرزا رضا
 در جواب باژپرس خود گفته بسیار عالی و خواندنی است .

رضا - میرزا رضای کلهر در حدود سال ۱۲۴۵ هـ . ق . متولد و بکر، از بهترین

با يك عشق مفرطی دنبال کرده است . در ابتدای امر در نزد میرزا محمد خوانساری شاگرد آقامحمد مهدی اسفهانى كه كتيبه ازاره ایوان مسجد شاه تهران بخط اوست مشق میکرده است . در سال ۱۳۰۱ ه . ق . نویسنده روزنامه شرف بوده كه روزنامه مزبور بخط او نوشته میشده وزیر نظر وزارت انطباعات بطبع میرسیده است . میرزا رشای گلهر مردی بوده با استغنائی طبع - با عزت نفس و بدال دنیا بی اعتناء پدر نگارنده كه از دوستان او بود و خیلی با هم مانوس بودند و خود او نیز از خوشنویسان بود . حكایتی از او برای من نقل کرده گفت كه میرزا محمد علی خان معاون الملك (قوام الدوله) كه پسرهای او میرزا احمدخان و میرزا محمودخان پیش او مشق میگردند و از شاگردان او بودند او را برای چند روزی دعوت کرده بود كه بیخبر آباد باغ بیلایق او بیاید . میرزا هم رفته بود من روزی در آن حدود كار داشتم و بدیدن او هم رفتم باغ جعفرآباد را آبیاری کرده بودند و میرزا هم در یکی از گوشه های باغ زیر درختی نشسته و مشغول كار خودش كه همان نوشتن سیاه مشق بود در این بین معاونت الملك آمد سیاه مشق های میرزا را دید . میرزا گفت كه تمام این مشق ها را یکی دوریال میخرم بدهید بمن میرزا قدری فكر كرد و بعد گفت نه بعد از رفتن معاون الملك باد شدیدی وزید و تمام سیاه مشق ها را در میان باغ آبداده شده پراکنده نمود من و میرزا باز حتمی زیاد تعدادی از آنها را جمع آوری كردیم اما بقیه كثیف - گل آلود و خراب شده بود پس از آن كه از این كار فراغت پیدا کرده و نشستیم من میرزای گلهر را كه همیشه با آقای میرزا یا جناب میرزا خطاب میگردند ملاحت كردم كه چرا هر يك از این ها را بدو قران نفر و خنید و دبلی بخود ضرر زدی و مقدار زیادی از آنها بكلی از بین رفت میرزا جواب داد : و كه این ها نمیدانند كه من چه نوشته ام و خطوط من تاجه اندازه ارزش دارد . میرزای گلهر غالباً در مجلس مشق خود از سیاست حرف میزد و از رفتار ناهنجار و ناپسند حكومت وقت بدون هیچ پرده پوشی آنچه را كه مخالف مصالح عامه تصور میکرد نقادی مینمود . بهرحوم سیداحمد ادیب پیشاوری خیلی معتقد و اسم او را با تجلیل تمام یاد میكرد . بعلمای تهران فقط به حاج آقامحمد نجم آبادی عقیده داشت بسایرین عموماً بی اعتقاد بود و بساط آنان را دكان و ناندانی میدانست . گلهر در وبای عام تهران در روز جمعه ۲۵ محرم سال ۱۳۱۰ ه . ق . در سن ۶۵ سالگی در گذشت و در تهران در قبرستان حسن آباد (سر چهار راه حسن آباد كه اکنون قبرستان سز بود دیگر وجود ندارد و بجای آن اداره آتش نشانی درست شده مدفون گردید) میگویند پس از مرگش تمام



رضاعرنامه مؤیدالسلطنه

رضا
میرزا رضاخان
مؤیدالسلطنه پسر

حاج میرزا حسینخان گرانمایه سراسی
نائب سفارت ایران در پاریس در
زمان مأموریت فرخ خان کاشانی در
سال ۱۲۷۳ ه. ق. بوده و مؤیدالسلطنه
از تحصیل کردگان نظامی زمان
سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که در
اروپا تحصیل نموده میباشد و با اینکه
حاج میرزا حسینخان گرانمایه در
میان مردم معروف بوده است به حاج
میرزا حسینخان سراسی لکن اصلاً
از اهالی ارسق^۱ بوده و از این جهت
در سالها نیکه مؤیدالسلطنه در آلمان
سمت وزیر مختاری ایران را داشته
بسیک آلمان که نجیاء را باسم ومحل

موطن آنان میخوانند با رابطه فن (از) او هم به تقلید از آلمانیها خودش را فن ارسق معرفی
میکرده و کلماتی هم با این عنوان برای خود چاپ کرده بوده است .

مؤیدالسلطنه پس از اتمام تحصیل هنگام بازگشت بایران مدتی در اسلامبول در نزد
حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران بسر برد و نظر باین سوابق در سال ۱۲۸۸ ه. ق.
که مشیرالدوله به سپهسالاری و سدارت رسید او را به درجه سرتیپی ارتقاء داده و سمت آجودان
سدارت تعیین نمود و به همین مناسبات در سال ۱۲۹۰ ه. ق. در سن اول ناصرالدینشاه باروپا بعنوان
آجودان سدارت از ملتزمین رکاب شاه بود و تا مدتی مردم او را بعنوان آجودان سپهسالار
نام میبردند .

در سال ۱۲۹۸ ه. ق. چون پدرش حاج میرزا حسینخان گرانمایه از دستگاہ حاج

۱ - ارسق نام یکی از دهستانهای سه گانه بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر
میباشد .

در سال ۱۳۰۲ ه. ق. سمت وزیرمختاری ایران در آلمان انتخاب و رهسپار برلن گردید. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود درباره او چیزهایی میگوید که ذکر آنها در این کتاب بی‌مناسبت و از بحث ما بکلی خارج است و فقط به این گفته او اکتفا می‌شود: «سه‌شنبه ۲۸ ذی‌قعدة ۱۳۰۲ ه. ق. میرزا رضاخان پسر گرانامیه با هشت هزار تومان وزیرمختار برلن شد و چون همه کارها باید تناسب داشته باشد سفیر ایران هم در این موقع باید میرزا رضاخان باشد...». مؤیدالسلطنه اولین نماینده سیاسی و وزیرمختار ایران در آلمان و برون شویک اولین وزیرمختار آلمان در ایران می‌باشد^۱. سفارت میرزا رضاخان گرانامیه در آلمان تا سال ۱۳۰۹ ه. ق. ادامه داشت و در این سال ملقب به مؤیدالسلطنه گردید.



جناب میرزا رضاخان وزیرمختار

در سال ۱۳۲۴ ه. ق. که نظام نامه اساسی (قانون اساسی) در حضور نمایندگان تام‌الاختیار دولت در مجلس مسود و بخت قرار گرفت یکی از آن نمایندگان مؤیدالسلطنه گرانامیه و بقیه مشیرالملک (میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا) و حاج محتشم‌السلطنه (حسن اسفند - یاری) بودند در هیأت دولتی که در سال ۱۳۲۶ ه. ق. بریاست حسینقلی خان مافی نظام‌السلطنه تشکیل و پیش از یک ماه طول نکشید ابتداء مخیر - السلطنه وزیر دادگستری بسود بعد تمپیر سمت داده وزیر فرهنگ شد و بجای وی، مؤیدالسلطنه بوزارت دادگستری انتخاب گردید.

۱- امین‌الدوله از سال ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۹ ه. ق. ملقب به امین‌الملک بود.

۲- م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۶۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود نام این شخص را برون شویک و در کتاب المآثر والامثار و سایر کتب منسوب به اعتمادالسلطنه ببارون سنگه‌فون شواین بریک ذکر شده است.

مادرش از طرف فتحعلیشاه^۱ بحکومت کردستان منصوب گشت و بعداً خواهر محمدمشاه طویلی خانم را بزنی گرفت. بنسابت بدرقاری و طغیان پسر محمد شاه در سال ۱۲۶۳ ه.ق. از حکومت کردستان معزول و بوسیله خسروخان گرجی گرفتار و در تهران زندانی شد و بعداً خسروخان طویلی خانم زنش را به تهران فرستاد و بلافاصله بعد از مرگ محمدمشاه (۱۲۶۴ ه.ق.) از زندان فرار کرده و به کردستان بازگشت و چندان میلی نداشت که از مرکز اطاعت داشته باشد. غلامشاه خان مشهور به امان‌الله خان دوم برادر کوچکترش که در تهران بود برحسب سوابدید و انتخاب میرزا اتقی خان امیر کبیر بجای او حاکم کردستان شده با عده‌ای نظامی مجهز به کردستان اعزام شد و بواسطهٔ مساعدی امیر کبیر آشوبها در آن سفحاحت فرو نشست.



رضاقلی خان کرده زعفرانلو پسر پادشاهان شجاع الدوله
و امیر حسینخان شجاع الدوله

رضاقلی خان پسر رضاقلی

امیر گونه خان
کرد زعفرانلو حکمران قوچان و
شیروان و غیره از امراء بزرگ و
خوانین خیلی قوی و مقتدر خراسان
بوده که در مدت حکومت محمد ولی
میرزادر خراسان^۲ با وی جداً مخالف
و چند بار جنگ نمود تا اینکه در سال
۱۲۳۱ ه.ق. حسنعلی میرزا شجاع-
السلطنه بجای برادر سلبی خود ولی
خراسان شد و تمام خوانین و امراء
خراسان از جمله رضاقلی خان از وی
تمکین و اطاعت کرده و بنزد وی آمدند
در صورتیکه قبلاً از آمدن بنزد محمد
ولی میرزا جداً استیجاب داشتند.

رضاقلیخان در سال ۱۲۳۵ ه.ق.
همین کار را نیز با حسینخان سردار

(حاکم سابق ایروان) که حکومت و سرداری خراسان را از سال ۱۲۴۳ تا ۱۲۴۵ ه.ق.

۱- چند ماه پیش از وفات شاه.

۲- از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۱ ه.ق.

از اذقان و هزاره برای گرفتن شهدا زهرات عزیمت نمود چون قبلا بوسیله ارسال رسول و رسائل با امراء و خوانین خراسان سازش کرده بود بواسطه عزیمت او در هر گوشه و کنار خراسان غوغا و اغلاهی برخاست با اینکه شجاع السلطنه و سردار اینکه بهمرام خود داشت غائله فتح خان را بکلی خاتمه داد معذلک خود فتحعلیشاه نیز در این سال بسمت خراسان رهسپار گردید و ابتداء در بهام صفی آباد برای مطیع کردن سعادتقلی خان بغایری حکمران سبزوار و برادرش عررضی قلی خان که دم از یاغیگری میزدند توقف نمود و هر دو برادر پس از محاصره و تصرف قلعه بام در مقابل سپاه فتحعلیشاه اطاعت کردند و پس از آن شاه بدفع رضاقلی خان کرد زعفرانلو و مطیع نمودن او پرداخت رضاقلی خان قلعه داری کرد و بعد قوچان را واگذار نموده به شیروان رفت و به میرزا محمد شفیع صدر اعظم متوسل شد . میرزا محمد شفیع با میرزا رضای قزوینی متنی 'و میرزا افضل الله علی آبادی مازندانی مستوفی و میرزا افضل الله خاوری شیرازی پسرای استمال و اطمینان دادن باو به شیروان رفتند ولی با همه این تفاسیل رضاقلی خان مطمئن نگردیده و به نزد فتحعلیشاه نیامد و صدر اعظم و همراهان بی نیل مقصود بازگشتند فتحعلیشاه بواسطه این عمل و عدم اطاعت وی سخت خشمگین شده حکم پورش به قلمجات و تاراج ایلات و احشام وی داد و بواسطه این عملیات خسارات زیادی به رضاقلی خان وارد آمد و سرانجام ناچار شده واسطه هائی برای شفاعت برانگیخت و مایه زیادی گذاشت تا اینکه مورد عنو واقع شد و خودش از آمدن بحضور شاه امتناع ورزید .

بطوریکه قبلا تذکر داده شد در سال ۱۲۴۳ ه. ق. بواسطه بی نظمی شدیدی که در غیاب حسنقلی میرزا شجاع السلطنه در خراسان روی داده بود فتحعلیشاه حسینخان سردار و برادرش حسنخان ساری اسلان را برای انتظامات امور خراسان بان سامان فرستاد رضاقلیخان که در این ایام تیشا بود، چنانچه وادگان را برای خود تصرف کرده بود چندان اطاعت و اعتنائی به حسینخان سردار نداشت در این هنگام حسینخان ناچار شده با محمدخان پسر اسحق خان قرایی معروف بر علیه رضاقلی خان سازش کرده او را باش هزار نفر لشکری به سرداری برادر خود به سرکوبی رضاقلی خان به سر تیشا بود فرستاد لکن کاری از پیش نبرد و بر مخالفت و عدم اطاعت رضاقلی خان افزود تا اینکه رضاقلی خان شرحی به فتحعلیشاه نوشته و در آن جا تذکر داده بود که در صورتیکه یکی از شاهزادگان بجای حسینخان سردار بحکومت خراسان فرستاده شود همگی از وی اطاعت خواهند نمود فتحعلیشاه نیز احمدعلی میرزا پسر نوزدهم

از جمله کارهای رضاقلی خان خریداری مهدیقلی خان جلال الدوله پسر سعادتقلی خان برادر آصف الدوله وزیر لکنهو است از ترکمنها و موضوع آن از این قرار است: جلال الدوله در سال ۱۲۴۶ ه. ق. به قصد زیارت امام رضا (ع) بطرف مشهد بسیار بود ترکمنها باغوای الهتلیخان خوارزمی (خان خوارزم) در عرض راه جمعی را مقتول و جماعتی را اسیر کرده با خود بردند از جمله اسراء یکی هم جلال الدوله بود اولیای امور که از قضیه آگاه شدند



سایخان شجاع الدوله ایلخان زعفرانکو

حکمی از شاه پمنوان رضاقلی خان صادر و بوی ابلاغ شد که جلال الدوله را بپهرنجوی که سورت میگیرد از تراکمه خریداری کرده روانه نماید او هم با آنان در این باب داخل مذاکره شده و سرانجام او را به ده هزار تومان خرید و روانه نمود .

عباس میرزا نائب السلطنه در سال ۱۲۴۷ ه. ق. که با اردوی خود از سبزوار بطرف نیشابور که در تصرف رضاقلی خان بود در عسپار گردید رضاقلی خان فوراً سلطان میدان و قلعه میان ولایت را خالی کرده بسمت قوچان مقر حکمرانی خود عزیمت نمود و قلاع مزبور بتمرف سپاهیان دولت درآمد پس از ورود نائب السلطنه به مشهد اکثر خوانین و امراء خراسان از اطراف و اکناف به نزد وی آمدند رضاقلیخان ایلخان زعفرانکو و یکی دو نفر دیگر نیامدند . عباس میرزا بحدود قوچان لشکر کشید رضاقلی خان به میرزا ابوالقاسم قائم مقام متوسل شده او را

محمدخان قرائی دستگیر شد او را نیز به زندان رضاقلیخان وارد کرده و این دو نفر روپوش و بزرگترین امراء سرکش خراسان باهم در یکجا زندانی شدند . عباس میرزا نائب السلطنه بواسطه اهمیتی که رضاقلیخان در بین امراء و خوانین خراسان داشت و در درجه اول بود رعایت او را خیلی مینمود و باینجهت چندان نشان زیادی بر او وارد نمی‌آمد . پس از سه روز که از ورود او به مشهد گذشت خواست به حمام برود و بارفتن او به حمام موافقت شد چون قبلاً با نوکران محرم خود قرار داده بود که به محض بیرون آمدن از حمام اسب و تفنگ و خنجر برای او حاضر نمایند گماشتگان او چنین کردند رضاقلیخان پس از شست و شوی خود هنگامیکه از حمام که بالا خیابان واقع بود بیرون آمد تفنگ و خنجر را گرفته سوار اسب شد و قرار نمود سه تن از نگهبانان او را دنبال کرده سرانجام بوی رسیده لحام اسب او را محکم بگرفتند رضاقلیخان یکی را با گلوله تفنگ دیگری را با شمشیر کشت و باز بفرار خود ادامه داد و از تاخت و تاز زیاد خسته شد روی هر نظر و فکری که بود از اسب خود پیاده شده پیاده دوان دوان خواست خود را بحرم امام رضا (ع) رسانده و در آنجا پناه جوید و پست نشیند در میان راه بعضی افراد لشکری او را شناخته دستگیرش کردند در حین دستگیری با آنان سخت گلاویز شده مشغول به تیرد گردید . لشکریان در حین تیرد ریش او را کتند و لباس‌های او را پاره پیاده کردند بطوریکه تنش عریان گردید و سر و مغزش را نیز با چوب و سنگ بکوفتند و او را با این حال به نزد نائب السلطنه آوردند عباس میرزا باز رعایت جانب او را نموده و معروف است که جامه خود را در آورد به تن او کرد نهایت این بار برای محافظت وی بر تعداد نگهبانانش بیش از پیش افزوده و پنجاه نفر شب و روز مراقب اوضاع و احوال او بودند . در ماه اول سال ۱۲۴۹ هـ. ق. نائب السلطنه امراء و خوانین خراسان و غیره را با خود به تهران برد . رضاقلیخان و محمدخان قرائی به آذربایجان فرستاده شدند رضاقلیخان بواسطه سدمات و لطافات وارده بر او در میانج ناخوش شده در گذشت و محمدخان سالها با دو فرزند کوچک خود در تبریز میزیست . نمش رضاقلیخان را چندی بعد به مشهد آورده در حرم امام رضا (ع) دفن نمودند .

رضاقلیخان سراج الملك فرزند عباس خان اسلا ابروانی

رضاقلی

لکن چون در اسفهان متولد و ساکن بود بسراج الملك اسفغانی

معروف شد موقعیکه ظل السلطان؟ پسر بزرگ ناصرالدینشاه حکومت اسفهان - بختیاری -

۱- رضاقلیخان محمدخان قرائی - عبدالرشاخان بزندی - محمدتقیخان عربشاه مست -

مهديتقیخان برادر محمدخان قرائی - جعفرقلیخان پسر نجفقلیخان و داماد رضاقلیخان .

۲- سلطان مسعود میرزا .



رضاقلی خان سراج الملک

کمره - گلبایگان - خوانسار - ملایر -
تویسرکان - نهاوند و محلات را داشت پیشکار
او در تهران سراج الملک بود و این سمت
در آن زمان از کارهای مهم مملکت محسوب
میشد زیرا تمام اشخاصیکه حقوق آنها بخرج
این ولایات می آمد و تمام حوالجاتی که از
بابت باقی دستورالعملی این ولایات از
خزانه صادر میشد راتق و فاتیقی جز سراج -
الملک نداشت گذشته از این هر هفته مراسلات
ظل السلطان را باید با ادارات مربوطه برساند
و جواب بر طبق میل شاهزاده حکمران ولایات
مذکور در بالا از آنها گرفته برای شاهزاده

بفرستد . اسناد خرج حسابهای گذشته را تحویل مسئولین های ولایات داده مراقب
باشد که زودتر مفاضا گرفته برای شاهزاده بفرستد . سراج الملک با اینکه تحصیلاتی نکرده
و خط و ربط حسابی چندانی هم نداشته مردی بوده پرحوصله یا پشت کاری خسته نشو ملامتی
از کوره در نرو و یک تنه تمام کارهای مربوط به قلمرو حکمرانی ظل السلطان را میگذراند
و خم به ابرو نمی آورد این مرد بقدری در نزد ارباب حقوق این ولایات اعتبار تحصیل کرده
بود که مردم مقبوض خود را بدون گرفتن پادداشت پاو میدادند و چون ظل السلطان تمام حساب
حکام جزء خود را خود از آنها گرفته و خود بدولت پس میداد بدون پا درمبانی سراج الملک
هیچ کاری نمیکشست . در اوائل سال ۱۲۹۹ ه. ق . ملقب به سراج الملک گردید . از افعال
خیریه سراج الملک بنای دو مسجد است در تهران یکی در خیابان امیر کبیر (چراغ برق سابق)
و دیگری در شاه آباد و پیش از اینکه این دو محل به مسجد تبدیل شود میخانه بوده است .
این شعر در کاشی سرد مسجد واقع در خیابان امیر کبیر نوشته شده است :

حسن توفیق بین که مسجد کرد سطح میخانه را سراج الملک



رضاقلی خان سراج‌الملک و پسرش ابراهیم خلیل خان

پس از عزل ظل‌السلطان از حکومت‌های
مذکور در بالا و حکومتش در سال ۱۳۰۵
قمری محدود و منحصر شده است. سراج‌الملک مستوفی و پیشکاری در اسفهان بود.
سراج‌الملک در سال ۱۳۳۳ ه. ق. وفات
یافت. و از وی یکدختر باقی ماند که بعد
ازدواج هرمز میرزا امیر قزاقخانه پسر
دوم مسعود میرزا ظل‌السلطان در آمده بود.
سراج‌الملک با اینکه سالها در دستگاه
ظل‌السلطان آن ظالم می‌بند بود در ویش
و از مریدان حاج ملاسلطانعلی گنابادی نیز
بوده است. صاحب طرائق الحقایق راجع
بمقام عرفانی وی می‌نویسد: «الحق شیخ و
خلیفه جناب حاجی ملاسلطانعلی ویرا بداند
مزاوتر است. بسیرتشی در مقامات سلوک
از متصوبین بیشتر و از اخوانش بیشتر است.»

رضاقلیخان شاملو از امراء صفویه و افشاریه بوده که اشرف سلطان

جانشین شاه محمود افغان موقعیکه تسلطت رسید پس از جنگ

رضاقلی

با عثمانیها و شکست آنان در سال ۱۱۴۰ ه. ق. بدولت عثمانی مصالحه کرده و عهدنامه‌ای

پسته شد و بموجب عهدنامه مزبور اشرف تمام آذربایجان، زنجان، همدان و کرمانشاه را

بمملکت قطعی عثمانی داد طعماسب قلیخان پسر اشرف در مهاباد دوست رضاقلیخان

شاملو را که از امراء فهمیده بود برای استرداد شهرهای مزبوره استامبول فرستاد و پس از

مذاکرات لازمه عثمانیها از رد بلاد مشرفی خود که متعلق بایران بود بکلی امتناع نمودند

و بوی جواب رد دادند رضاقلیخان شاملو مأیوسانه بایران مراجعت نمود.



منصب به قنبر علی پسر محمدحسن خان پسر
محمدخان دادو سوادکوهی مازندرانی و از
دراویش فرقه نعمت‌الهی بوده در سال ۱۲۱۲
قمری متولد و پس از تحصیلات ابتدائی در
مولد خود برای تکمیل تحصیلات در جوانی
عازم بین‌النهرین (عراق) شد و در آنجا در
حوزه درس شیخ محمدحسن اسفهان‌ی صاحب
کتاب جواهر الکلام و بعضی علمای دیگر
تحصیل علوم دینیّه - الهیه و ادبیه نمود بعد
از سلک ملائی و آخوندی درآمد علیس بابیان
درویشی شده و مشغول به ریاضت گردید و
سپس سیاحت در خاور میانه و افریقا پرداخت
و کردار ابحجار برای زیارت مکه و مدینه
مسافرت کرد و مدتی در آنجا اقامت نمود
در ایام سدارت حاج میرزا حسین خان
مشیر الدوله پشوران آمده در خانه او که از

میردان وی بود منزل کرد نامبرده در نیم رمضان ۱۲۹۱ ق. در سن ۷۹ سالگی در تهران
در گذشت و در نزدیکی مقبره امامزاده هادی واقع در چشمه علی (شهرری) ب خاک سپرده شد.
حاج میرزا حسین خان سپهسالار برای او مقبره عالی با صحن بزرگه و باغ وسیعی احداث
کرد و امروزه آن قسمت بنام سفاییه معروف میباشد. میگویند در اوقاتی که حاج میرزا سفاد
استانبول اقامت داشته حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله سفیر کبیر ایران بوی ارادت میبوزید
است. در سال ۱۲۸۷ ه. ق. که ناصرالدین شاه بزم زیارت اعقاب مقدسه بصرای میرود و
مشیر الدوله از استانبول باستقبال شاه میشتابد هنگام حرکت حاج میرزا صفا میگوید که تو
وزیر خارجه خواهی شد بعد مشیر الدوله سؤال میکند وی پرسد بعد چه میشوم میگوید صدراعظم
و سپهسالار، مشیر الدوله میگوید بعد چه میشوم حاج میرزا صفا بوی جواب میدهد هیچی و
نازه میرسی بمقام من که آن هیچی است.

رضاقلی خان مافی (مجیر السلطنه - مالا اعظم - سردار مکرر - نظام
السلطنه) پسر حیدر قلی خان برهان الدوله و برادرزاده حسین قلی خان

رضاقلی

۱- حیدر قلی خان مافی برادر حسین قلی خان نظام السلطنه در دوره سلطنت ناصرالدین شاه

بگر از سر کردهای غلامان کشکخانه بوده است

او را داشت و در بنادر خلیج فارس - تهران و تبریز در حکومت‌های نظام السلطنه بشفلی‌های گوناگون یا عسوی خود مشغول بود از سال ۱۳۰۵ تا اوایل ۱۳۰۸ ه.ق. که حسین‌قلی‌خان نظام السلطنه والی خوزستان بود رضاقلی‌خان را بریاست عدلیه آن سامان برگزیده به‌مراه خود برد از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۰۹ ه.ق. که حسین‌قلی‌خان نظام السلطنه حکمران بنادر خلیج فارس و مدیر گمرک فارس و اسفهان بود رضاقلی‌خان سمت معاونت او را داشت و در این ایام



رضاقلی‌خان مافی نظام السلطنه دوم

عنوانش (میرزا رضاقلی‌خان مستوفی‌نایب‌الحکومه بندگان بود). در اواخر سال ۱۳۰۹ ه.ق. که نظام السلطنه بتهران احضار شد بنا بر پیشنهاد وی و تصویب امین السلطان وزیر اعظم تصدی امور بنادر و گمرکات جنوب بر ساقی‌خان واگذار و در سال ۱۳۱۰ ه.ق. ملقب به «مجیر السلطنه گردید حکومت وی در این نواحی بیش از چند ماهی طول نکشید که حسین‌قلی‌خان مافی نظام السلطنه به پیشکاری نسرت‌الدین میرزای سالار السلطنه فرمان‌فرمای فارس تعیین و فرستاده شد و او حکومت بنادر، دفتری و دهستان را به‌برادر خود محمد حسنخان سعدالملک واگذار نمود و مجیر السلطنه دوباره پیش‌کاری امور نظام السلطنه را در تهران عهده‌دار گردید و در این ایام و نیز تا سال ۱۳۱۶ ه.ق. لقب

او «مجیر السلطنه» بود در این سال بریاست قشون آذربایجان تعیین و ملقب بلقب سالارمظلمی گردید و یکی از برادرانش میرزا احمدخان ملقب به «مجیر السلطنه» شد و بعد از آذربایجان شخصاً به حکومت بنادر جنوب منصوب گردید. در سال ۱۳۲۱ ه.ق. در مسافرت لر در کروزون

۱- مافی‌ها طایفه‌ای هستند اسلاکورد و در زمان صفویه عده زیادی از آنان از قسمت قریب ایران بنواحی فارس کوچ کردند و با اینکه کوچ داده شدند و در زمان سلسله زندیه بواسطه حسن رفتار کریم‌خان زند و تجانس ایلی، بزنده ملحق و مشغول بخدمت‌گذاری سلاطین زندیه شدند پس از انقراض سلسله مزبور آغا محمدخان قاجار آنان را دوباره از فارس کوچ داده و در قسمت‌های مرکزی و غربی ایران پراکنده نمود.

او گرفته بسیار معظم سخت پر خاش نمود. در سال ۱۳۲۲ ه. ق. بحکومت لرستان و خوزستان منصوب و بلقب سردار مکرمی نائل شد در ابتدای مشروطیت (۱۳۲۴ ه. ق.) بحکومت کرمان را باو دادند ولی نرفته منصل گردید در سال ۱۳۲۶ ه. ق. که حسینقلی خان نظام السلطنه در گذشت رضاقلی خان سردار مکرم لقب بنظام السلطنه شد. در سال ۱۳۲۹ ه. ق. بحکومت کرمانشاهان و از آنجا بحکومت فارس رفت. نظام السلطنه بواسطه دستهبندیها و مخالفت شدید میان اسمعیل خان سولتالدوله قشقایی و حبیبالله خان قوامالملک و سائس بیگانگان در امور فارس از کارکناره گیری نمود و در اوائل ۱۳۳۰ ه. ق. پس از عزل از ایالت فارس از شیراز بحمایت سولتالدوله از راه بهبهان باروفا مسافرت کرد و بجای وی عهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) تعیین و اعزام شد و قریب دو سال در اروپا و بیشترش در سوئیس گذرانید. م. قه هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۳۷۶ کتاب خاطرات و خیرات جامع بحکومت نظام السلطنه در فارس چنین گوید: «نظام السلطنه بقارس رفت از راه بهبهان که که قبلا سولتالدوله را ملاقات کرده باشد یا او ساخت قوامالملک و نصرالدوله را گرفت و بسمی قنول انگلیس قرار شد بفرنگ بروند در راه بر حسب مواعده کسان سولتالدوله بر سر آنها ریختند (منزل اول) نصرالدوله کشته شد قوامالملک فرار کرد و خودش را بقنول گری انگلیس رساند فارس آشوب شد نظام السلطنه معزول در ازای این خدمات شبانکاره باز برآمد دشتی و خشت را برد که بلوکی است. در اواخر سال ۱۳۳۱ ه. ق. بتهران بازگشت و بعد از چند ماهی بحکومت بروجرد و لرستان و خوزستان منصوب شد و با آنجا رفت. در سال ۱۳۳۳



هیات دولت نظام السلطنه در جنگ بین الملل اول

ه. ق. در جنگ بین الملل اول که قندون روس برای حمله به خاک عثمانی از راه ایران خود را

۱- زیراه واقع است در بخش برازجان شهرستان بوشهر نه دشتی.

مرکز تهر و در حدود کرمانشاه (۱۳۴۴ ه. ق.) شروع بجلت‌های مختلف بافتن روس نمود.
و هیأت دولتی تشکیل داد. در همین هنگام مهاجرین تهران که اغلب از وکلاء و آزادیخواهان
بودند در سحنه بنظام السلطنه پیوستند و ریاست او را قبول کردند از طرف برلن و اسلامبول (حکومت
آلمان و عثمانی) نیز ریاست قوای ملی او را تصدیق کردند و شروع بچنگ‌های متوالی با روس‌ها
شد تا در جمادی الاولی ۱۳۳۵ ه. ق. که ثانیاً قشون روس کرمانشاه را تصرف کرد بطرف کرکوک
و موصل آمد و سپس با اسلامبول رفته در آنجا متوقف و مقیم گردید. پس از شکست آلمان و
معاهده منتقین با آن دولت مهاجرین و همچنین نظام السلطنه با ایران بازگشتند و دیگر کاری
بنظام السلطنه ارجاع نکردند تا اینکه در سال ۱۳۰۳ خ. (۱۳۴۳ ه. ق.) در سن ۵۷ سالگی
در گذشت و در مقبره خانوادگی در امامزاده عبدالله (شهرری) بخاک سپرده شد.

رضاقلی

رضاقلی میرزا پسر اکبر و ارشد نادرشاه است که در سال ۱۱۳۱ ه. ق.
از ازدواج نادرشاه با دختری اول با پاعلی بیگ کومه احمدلوی افشار
حاکم ایبورد زاده شد. در سال ۱۱۴۲ ه. ق. در سن ۱۲ سالگی با قاضی سلطان بیگم دختر
شاه سلطان حسین خواهر اعیانی شاه طهماسب دوم صفوی ازدواج نمود. حوزین در صفحه ۹۶
تاریخ خود ازدواج مزبور را در سال ۱۱۴۵ ه. ق. پس از عزل شاه طهماسب صفوی نوشته و
چنین گوید: « و پسرش را که کودک دوماه بود و بیارگه پادشاهی در آورده خطبه و سکه بنام
او کرده و به شاه عباس موسوم شد و شاه طهماسب را با جمعی پاسانان روانه خراسان نموده
یکی از پرده‌گیان سلطنت را خود پیشتر در حباله نکاح داشت در آن وقت دیگری رادرسک
ازدواج پسر بزرگ خود در آورده گرفت و اتسن انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود در این
باب مینویسد: « این سیاستمدار بزرگ بجای دست‌اندازی بر متصرفات فرمان‌روایانی که
دیگر از عهده نگاهداری آن بر نمی‌آمدند این رویه را پیش گرفت که طائفه خود را با آنها
که وضع و نسب ایشان موجب ملاحظه و تمکین بود متحد سازد خواهر شاه طهماسب را برای
پسر ارشد خود گرفته و از این وصلت است که در سال ۱۱۴۶ ه. ق. شاهرخ میرزا تولد یافت
بطوری که مؤلف محافل المؤمنین مینویسد: « نادرشاه پس از سلطنت رسیدن (۲۵ شوال
۱۱۴۸ ه. ق.) رضاقلی میرزا را والی خراسان کرد و پیش از این که بامر پدرش کور شود
ولیعهد آن شاهنشاه بود هنگامی که نادر در دهلی اقامت داشت (۱۱۵۱ ه. ق.) و خیر مرگ
او در ایران شایع شد رضاقلی میرزا برای احتیاط کار خود و از ترس قیام مردم و طرفداری
از صفویه محمد حسین خان قاجار دولو والی استرآباد را که از مشاورین او بود بسزوار
فرستاد شاه طهماسب ثانی و دو فرزند او عباس میرزا و سلیمان میرزا را کشت و مشغول ترتیب

خود قبل از حرکت به هندوستان به رضاقلی میرزا دستور داده بود که در آن وقت مراجعت ننماید به همین ترتیب عمل کند ولی از مقاماتی که رضاقلی میرزا برای سلطنت خویش تهیه دیده بود درخشم شد و او را از آن تاریخ از نظر انداخت و از هموطنان خود نیز سخت رنجید و ایشان را بانی فساد و در مقام خیانت نسبت بخود دانست. در روزهایی که نادرشاه به محاسره قندهار دستگیری میرحسین برادر محمود هوتکی غلجیائی میپرداخت (۱۱۴۹ ه.ق.) رضاقلی میرزا با سپاه خراسان مشغول به فتوحات در نواحی بلخ و بدخشان بود و تمام آن نواحی را مسخر گردانید و مورد تشویق و تقدیر پدر گردید. محافل المؤمنین فتوحات رضاقلی میرزا را در سال ۱۱۵۰ ه.ق. بدین شرح ذکر کرده: «در سال ۱۱۵۰ ه.ق. رضاقلی میرزا شهرهای شبرغان - اندخود - بلخ و حدود ترکستان را فتح نمود نادرشاه هنگام عزیمت به طرف هندوستان او را در غیاب خود نایب السلطنه نمود و نیز در محافل المؤمنین خطی نوشته شده: «در سال ۱۱۵۱ ه.ق. رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران شد و بعد بزم تسخیر تمام ساوراءالنهر حرکت نمود و ابوالقیس خان پادشاه ترکستان برای جلوگیری از وی پیش آمد لکن شکست سختی خورده عقب نشینی کرد و میخواست حمینطور پیش برود که نادرشاه مانع پیشرفت زیاد فرزند خود در آن حدود گردید و او هم با پدر به بلخ بازگشت.

در سال ۱۱۵۴ ه.ق. که نادرشاه از مشهد بقصد سرکویی لرگی‌ها و گرفتن انتقام خون برادر خود ارآنان که در سال ۱۱۵۲ ه.ق. کشته شده بود از راه اشترآباد و مازندران و تهران بسمت داغستان حرکت کرد درحین عبور از مازندران در نواحی زیرآب که دارای جنگل - های انبوه است از پشت درختی تبری بسمت نادرشاه انداخته شد که گلوله منفک خطا نموده بوی اسابت اساسی نکرد. نادرشاه در این سفر رضاقلی میرزا ولیعهد خود را هم به همراه خود آورده بود و در این هنگام در رکاب پدر خود حاضر بود و پس از اطلاع از قضیه ظاهراً و با باطناً کوشش بسیار بعمل آورد تا سوء قصدکننده را بیابد لکن اثری از متهم دیده نشد و او را نیافت. رضاقلی میرزا پس از وقوع این قضیه فقط تا تهران به همراه پدر خود بود نادرشاه او را در تهران گذاشته و خود بسوب داغستان عزیمت نمود چندی بعد یعنی در همان سال نیکقدم و آقا میرزا سوء قصد کنندگان پناذیر شاه را درعرات دستگیر کرده در داغستان بحضور نادرشاه آوردند نادرشاه به نیکقدم قول داد که اگر راست گوید و حقیقت مطلب را بی پرده بیان نماید ازگشته شدن معاف خواهد بود او سر بجا اقرار کرد و گفت آقا میرزا پسر دلاور

فراموش آوردن بیعت‌نامه را چون مورد داده بود بخشش او را از هر دو چشم نابینا نمود لیکن امام میرزا را کشت و بند رضاقلی میرزا را از تهران بدانگهستان احضار نمود پس از گفتگوی بسیار با او دستور داد که او را از هر دو چشم کور نمایند و این عمل اجراء گردید. در این باب بازن **Bazin** طبیب مخصوص نادرشاه که در آن هنگام همراء او در دانشگاه بوده چنین گوید: «رضاقلی میرزا پسر ارشد او در عروسی برادرزاده و برادران خود حاضر نبود^۱ پدرش گمان میکرد که او برای کشتن پادشاه و پدر خود قاتلی در کمین گذاشته بوده است. شاهزاده شخصاً آمده خود را با آن اطمینان و اعتمادی که بی‌گناهی در انسان ایجاد میکند بدست او سپرده بود ولی ظن در محکمه غاسبان حکم سند را دارد پسر مکرراً جرم پدر کشتگی را که با او نسبت میدادند انکار کرد اما عدم اعتماد حکم را صادر کرده بود و غضب آنرا اجراء کرد چشمان فرزند بدبخت بفرمان پدر کشته شد عده کثیری از بزرگان و اعیان دولت که شاهد مجازات رضاقلی میرزا بودند در بهت و حیرتی که تماشای این گونه عملیات وحشیانه طبماً تولید میکنند فرو رفته بودند ولی ایشان نیز خود از عذاب بی‌بهره نماندند و بجرم اینکه بجای فرزند پادشاه خویش را عرضه مجازات ساختند شکنجه شدند و در همان روز پنجاه تن از ایشان را در حضور نادرشاه بفرمان وی گلو قشردند و خفه کردند این منظره وحشت آور در ایران خراب اتفاق افتاد^۲. رضاقلی میرزا در عنوان شهاب که از جانب پدر و والی خراسان بود میرزا صادق تفرشی^۳ معلم و ندیم خود را بیبانه و تهمت این که مرا دوست دارد و بمن عشق میورزد او را از آلت رجولیت و بینائی محروم کرد و همچنین هنگامیکه حکم کرد که شاه طهماسب و دو فرزند او را در سبزواری بکشند زن رضاقلی میرزا که خواهر شاه طهماسب بود از این دستور آگاه شد و با شوهر خود سخت ستیزه نمود او را هم دستور داد که خفه کنند.

۱- مقصود از این عروسی جشنی بوده که نادرشاه در سال ۱۱۵۵ ق. پس از بازگشت از دانشگاه برای عروسی نصراشمیرزا، امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا در حوالی دریاچه گوگجه در ارمنستان برپا کرد. بازن برادرزاده را با پسر اشتیاق کرده زیرا شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بوده نه برادرزاده اش.

۲- ایران خراب یا ویرانه‌های ایران نام قلمهائی بوده که نادرشاه در سال ۱۱۵۴ ه. ق. که برای سرکوبی دانشگاهی‌ها بدان صوب عزیمت نمود در مدخل کوهستانها برای محاصره آنان بنا نهاد و این نام را بازن ذکر میکند و در سایر کتب تاریخ چنین نامی ذکر نشده است

۳- میرزا ابوالقاسم هجری تفرشی از شعراء اوائل قاجاریه فرزند همین میرزا صادق

هم کشته شد^۴. در سال ۱۱۶۰ ه. ق. که نادرشاه در قفقاز آباد دو فرسخی خبوشان (قوجان) کشته شد رضاقلی میرزا با حال کوری با سایر شاهزادگان در کلات پسر میبرد تا این که علیقلیخان برادرزاده نادرشاه که بعد از جلوس به تخت سلطنت عادلشاه لقب یافت از هرات وارد مشهد شد و بعضی ورود فوراً سهراب گرجی غلام خود را که شخصی سفاک و خونخوار و طرف الحمینان او بود برای از میان بردن اولاد و احفاد نادرشاه و تصاحب جواهر و نفایس و تقدینت او با عده‌ای از سواران بختیاری بکلات فرستاد سهراب پس از ورود بکلات تمام جواهرات و خزائن نادرشاه را تصاحب کرده رضاقلی میرزای کور را با هیجده نفر از اولاد و اعصاب نادرشاه بوضع بسیار فجیمی کشت^۵ و این خونخوارگی خود را نسبت بخواواده نادرشاه بحدی رساند که حتی از کشتن کودکان شیرخوار متولد چندروزه آنان سرفتنار نمود^۶. هنگامی که رضاقلی میرزا در کلات کشته شد دارای شش پسر و سنش بیست و نه سال بود اسامی و سن پسران او که با استثنای یک نفر که با پدر کشته شدند از این قرار است: شاهرخ میرزا چهارده ساله، محب علی میرزا دوازده ساله، واحدقلی میرزا یازده ساله، بیستون خان ۷ ساله، هارون خان پنج ساله و محمودخان چهار ساله.

رضاقلی
 حاج میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک پسر عبدالمجید از اهالی قریه نوا^۷ حاج میرزا رضاقلی از رجال مهم دوره سلطنت آغا محمد خان و فتحعلیشاه قاجار که مدتی مهرداد و منشی اسرار آغا محمدخان قاجار بود و بعد در زمان سلطنت فتحعلیشاه نیز منشی الممالک و از رجال درجه اول مملکت بشمار می‌آمد سمت منشی الممالکی از زمان سلاطین سنویه تا تک اول سلطنت سلاطین قاجاریه از القاب معنون

۱- Persian and the Persian question

۲- Olivier

۳- کشته شدن رضاقلی میرزا در تهران اشتباه است وی در کلات کشته شد و در مشهد دفن گردید و بطوریکه با زن طیب محسوس نادرشاه که همراه وی بوده مینویسد نادرشاه فرزند خود رضاقلی میرزا را در داغستان از دردو چشم کور نمود.

۴- این قبیل القاب را خود سلاطین بخودشان میدهند.

۵- در محافل المؤمنین خطی نوشته شده، رضاقلی میرزا با شانزده نفر اولاد و احفاد نادرشاه کشته شدند.

۶- معنی عادل هم همین است.

۷- نوادیهی است از دهستان بخش لاریجان شهرستان آمل.

معین و کارهای مربوط با دول خارجه به وزیر خارجه محول گردید و شغل منشی الممالک منحصر شد. پس دور فرامین و احکام. در بعضی از دوره‌ها دارنده این شغل را وزیر رسائل - صاحب دیوان انشاء و منشی حضور و منشی را قلعه انداری و دو اتداری نیز میگفتند. و تطبیق آن با شغل امروزی رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی است. در سال ۱۲۰۵ ه. ق. که حاج ابراهیم کلانتر شیرازی به لطفعلی خان آخرین پادشاه سلسله زندیه خیانت ورزیده او را بشیرازاده نداد و آواره ییابانها نمود و بعد برای خوشنودی بیشتری از آغا محمدخان درخواست کرد که یکنفری را بشیراز فرستاده تا اموال و خزائن لطفعلی خان زند باو تحویل داده شود. آغا محمدخان در سال ۱۲۰۶ ه. ق. میرزا رضاقلی که سمت منشی الممالکی او را داشت و مورد اطمینان و اعتمادش بود برای تحویل و تحول اموال بشیراز فرستاد. حاج ابراهیم که در این هنگام از طرف آغا محمدخان ملقب به خانی و باستانداری فارس نائل شده بود تمام اموال لطفعلی خان حتی زینبویچه او را تحویل میرزا رضاقلی نوائی داد^۱ از جمله دارائی لطفعلیخان هزارمادیان اصیل بود^۲. میرزا رضاقلی تمام آن اموال را به تهران آورد و تسلیم نمود. آغا محمدخان پس از اخته کردن فتح‌الله خان پسر خرد سال لطفعلی خان با مادر و بستگانش برای اقامت بازار ندران فرستاد و بعد در آنجا همه را بنیست و نابود گردانید. در سال ۱۲۲۰ ه. ق. پسمت نظامت امور در بصرای سلطنت و مهر داری شاه^۳ منصوب و متصدی خزانه نیز گردید. در سال ۱۲۲۱ ه. ق. فتح‌علیشاه قاجار چهار وزیر برگزید و کارهای دولتی را میان آنان تقسیم کرد و برای هر یک وظائفی تعیین نمود از جمله وزراء یکی هم میرزا رضاقلی بود که در این سال او را پسمت وزیر رسائل انتخاب نمود. پیش از اینکه باین سمت انتخاب شود سمت مزبور را بتوان منشی الممالکی دارا بود لکن در این

- ۱- مثل اینکه میرزا علیخان امین الدوله در دور سلطنت ناصرالدینشاه مدت‌ها منشی حضور بود.
- ۲- موضوع کوچانیدن و فرستادن خانوادة لطفعلی خان را به تهران در فارستامه ناصری صفحه ۱۳۴ چنین نوشته شده. و میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک متخلص به سلطانیه و سپه‌علیخان قزوینی را برای ضبط امانت زندیه و کوچانیدن اهل و عیال لطفعلی خان روانه شیراز نمود (اوائل سال ۱۲۰۶ ه. ق.) در صفحه ۲۳۷ چنین گفته شده. (و حضرت خاقان گیتی ستان آغا محمدخان حرم لطفعلی خان و عیال اعیان زندی را روانه تهران نمود (اواخر ۱۲۰۶ ه. ق.) سایر مورخین از قبیل هدایت سپهر و اعتماد السلطنه نیر در کتب خود، روضه الصفا - ناسخ التواریخ و منتظم ناصری قسمت اخیر را تذکر داده‌اند.
- ۳- تاسه هزار مادیان هم نوشته‌اند.

۴- عنوان مهر داری شاه در زمان سلطنت ناصرالدینشاه (اداره مهر مبارک و خزانت خاتم همایون) و عنوان نظامت امور در بصرای سلطنتی (ریاست عملة خلوت خاصه همایونی) بوده است.

حاج میرزا رضاقلی نوائی گاهی هم شعر می‌گفته و سلطانی تخلص می‌کرده و در میان شعراء معروف به سلطانی‌ها زندانی است. نوائی‌ها خود را از اعقاب امیر علی شیر نوائی وزیر دانشمند و دانش دوست سلطان حسین بایقرا میدانند و در دوره سلسله سلاطین قاجار به ترقیات نوائی از همین حاج میرزا رضاقلی منشی الممالک و عموزاده اش جیراغلی خان نوائی آغاز می‌گردد.



رضاقلی خان هدایت لله باشی

رضاقلی

پسر آقا هادی پسر آقا اسماعیل کمال در سال ۱۲۱۵ ه. ق. متولد و در دهم ربیع الثانی ۱۲۸۸ ه. ق. درگذشت در تاریخ وفات او گفته شده است :

هزارود و صد و هشتاد رفته ز سال
 از این حیان بچیان دگر هدایت رفت
 در سن سه سالگی بود که پدرش آقا هادی در
 سال ۱۲۱۸ ه. ق. در شیراز درگذشت،
 و مادرش زن محمد مهدی خان شهنه شد و
 او است که ربیب خود را بخوبی آموزش و
 پرورش داد و سپس دخترش را نیز باز دوام
 او در آورد خود رضاقلی خان نیز در این باب
 اذغان دارد و در شرح حالی که برای شهنه
 در جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۲۵۳ نوشته

چنین گوید : «بحکم چندین انتساب مؤلف را تربیت ها فرمود الحق حقوق پدری بر من دارد زیرا که ربیب وی بودم و به مضاشرت نیز نسبت افزودم».

در جوانی در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه پسران فتحعلی شاه مشغول کار بوده و برای آنان گاه یکاه شعر می‌گفته و در شمار جاگر تخلص

۱-م. ق. هدایت (مخیر السلطنه) نواده رضاقلی خان در ذیل صفحه ۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : (رضاقلی خان هفت ساله بوده و در سوزتیکه رضاقلی خان در سال ۱۲۱۵ ق. متولد و پدرش در سال ۱۲۱۸ ق. درگذشته باینده الی چهار سال داشته باشنده هفت سال مخیر السلطنه در این مورد اشتباه کرده است :

باو معرفی شد و از طرف شاه بطلب خانی و بدستلب به امیرالشعراء فرستاد.
در سال ۱۲۵۶ ه. ق. که محمد شاه از جنگ هرات از خراسان بتهران بازگشت
فریدون میرزا فرمانفرمای فارس نجف و عداایاتی بتوسط رضاقلی خان برای محمدشاه برادر
خود فرستاد پس از ملاقات با حاج میرزا آقاسی صدراعظم، وی مانع بازگشت او بشیراز شده و
در نزد خود نگهداشت بعد او را به محمد شاه معرفی نمود خصوصیت و محبت حاج میرزا
آقاسی بواسطه خویشاوندی است که با رضاقلی خان پیدا کرده و عزت نسا خانم دختر عمه
رضاقلی خان را بمقتد ازدواج خود در آورده بود. محمد شاه فرزند خود عباس میرزا ملقب به
نایب السلطنه را که فوق العاده طرف محبت وی بوده باو سپرد و رضاقلی خان اذاین تاریخ به
لله باشی شهرت پیدا کرد^۱.

پس از فوت محمد شاه (۱۲۶۴ ه. ق.) هنگامی که ناصرالدینشاه از تبریز بسوی
تهران حرکت کرد و نزدیک پایتخت رسید لله باشی عباس میرزا را تا یک منزلی (قریه کن)
به پیشواز شاه تازه میبرد و چون شاهزاده زیاد مورد توجه شاه واقع نمیشود از این جهت
لله باشی بشهر برگشته از کار خود بکلی کناره گیری میکند و چون رضاقلی خان بواسطه بستگی
به عباس میرزا طرف بی مهری شاه بوده چندی زندگانی خود را به عسرت میگذراند تا این
که میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۷ ق. او را مأمور سفارت خوارزم مینماید. رضا
قلی خان سفارت خود را طبق دستور امیر بخوبی انجام داده و بایران باز میگردد (۱۲۶۸-
ه. ق.) و هنگامی بتهران میرسد که میرزا تقی خان از سفارت بکلی برکنار بوده است.
م. ق. هدایت در صفحه ۷۷ کتاب خاطرات و خطرات راجع به این موضوع چنین گوید:
**دورود رضاقلی خان بتهران مصادف بوده است با عزل امیر، کسی نپرسید کجا رفتی؟ چه
کردی؟ کسی آمدی؟ تفاوت از زمین تا آسمان است.** عزل امیر ۲۵ محرم بوده ورود
رضاقلی خان ۲۷ محرم سنه ۱۲۶۸ ه. و نیز در صفحه ۸۷ ورود رضاقلی خان را از سفر خوارزم
هیچدم محرم نوشته است.

گنت گویند که از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه. ق. وزیر مختار فرانسه در ایران
بوده در تألیف خود (سه سال در آسیا) که در سال ۱۸۵۸ میلادی آنرا تألیف و منتشر نموده
است راجع به رضاقلی خان اینطور اظهار نظر میکند: «یکشب ما در یک مجلس شام دعوت

۱- دختر سیزدهم فتحعلی شاه.
۲- منتظم ناسری در جلد سوم صفحه ۱۷۲ سمت الله باشی گری رضاقلی خان را در سال
۱۲۵۴ ق. و مهدی قلی خان (مخبر السلطنه) در صفحه ۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خویش
در سال ۱۲۵۵ ه. ق. ذکر کرده است.

خصوصاً دو نفر از آنها یکی رضاقلی خان و دیگری لسان‌الملک سپهرمیباشند. از فصلای بزرگ و حتی بی‌ظنیر ایرانند. و من آرموده‌ام که در ایران کسی باندازه این دو نفر از تاریخ کشور خودشان اطلاع ندارد. رضاقلی خان کسی است که بسیاری از تذکره‌های تاریخی ایران را اصلاح نموده و دنباله تاریخ کشور را تا امروز نوشته و یگانه عیب کتابی که در این خصوص تدوین کرده این است که بخرج ناصرالدین‌شاه نوشته شده زیرا بهتر اینست که نویسنده این گونه کتاب آزادی زیادتری در تدوین کتابهای خود داشته باشد.^۱ همین نویسنده یعنی رضاقلی خان اشعار زیاد منتشر کرده و کتاب دیگری در شرح سفارت خود در بخارا نوشته^۲ و اخیراً هم مجموعه کاملی از اسامی شمرای ایران و تاریخچه زندگی و نمونه اشعار آنها را گرد آورده که جامع ترین کتب میباشد که در این خصوص نوشته شده است.^۳

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) نواده رضاقلی خان در صفحه ۸۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان (افتتاح دارالفنون) چنین گوید: «عمارت دارالفنون نیمه تمام شده بود که معلمین غالب از اطریش وارد شدند ناصرالدین‌شاه به میرزا آقاخان میگوید ناظمی برای دارالفنون در نظر باید گرفت و اسمی از رضاقلیخان میبرد. میرزا آقاخان بارضاقلی‌خان خوش نبوده صورتی از بعضی رجال بترتیب میدهد اسم رضاقلی خان را هم در قلم‌های نعل مینویسد. ناصرالدین شاه پس از مطالعه رضاقلی خان را اختیار میکند در این موقع ناصرالدین‌شاه ۲۲ سال دارد یکشنبه ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ ه. ق. صد نفر شاگرد از اشعارادگان و خوانین را میرزا محمدعلیخان شیرازی وزیر خارجه بحضور برده معرفی کرد علت مخالفت و ناراضی میرزا آقاخان از رضاقلیخان برای این بوده که رضاقلیخان ادعواخواهان میرزا تقی‌خان امیر کبیر بوده و پس از کشته شدن آن مرد بزرگ هم در هر کجا که به اسمش میرسد او را با تجلیل و احترامات زیاد از قبیل جناب جلال‌آب اتابک اعظم امیر نظام یاد میکنند و علت دیگر مخالفت میرزا آقاخان بارضاقلی خان برای این بوده که رضاقلیخان تفصیل خوب خوردن و تبمید شدن بکاشان او را در تاریخ روضه الصفاء تألیف خود شرح داده و هنگامیکه میرزا آقاخان بصدارت رسیده دستور داد که آن جزء را از تاریخ برداشتنند لکن محمدحسنخان اعتماد السلطنه این موضوع را در صدر التواریخ یاد آورده است.^۴

۱- مراد سه جلد آخر روضه الصفاء است.

۲- مراد سفرنامه خوارزم است.

۳- مراد دو جلد مجمع النصحاء است.

۴- صدر التواریخ تألیف میرزا غلام‌حسینخان ادیب و میرزا محمدحسین فروغی ذکاء‌الملک است نه محمد حسنخان اعتماد السلطنه. چون برای مخبر السلطنه هدایت اشتباهی روی داده بود از این جهت تصحیح شد. اعتماد السلطنه هم در کتاب خلیفه یا خواب نامه تألیف خود در باب خوب خوردن و تبمید شدن میرزا آقاخان ذکر کرده است.

اختیار نموده و مشغول به تألیفات میگردد . مهمترین تألیفات رضاقلی خان هدایت که به طبع رسیده عبارت است از : دو جلد مجمع الفصحاء ، ریاض العارفين ، فرهنگ انجمن - آرای ناصری ، سفرنامه خوارزم که درباریس بسعی شفرآ مستشرق فرانسوی چاپ شده است و سه جلد آخر روضة الصفاء که احوال بعد از هفت جلد روضة الصفاء محمد بن خاوند شاه معروف به میر خوانند تألیف کرده و در سال ۱۲۷۰ ه . ق . تمام آن ده جلد را به طبع رسانیده است .

رضی
 میرزا محمد رضی یا میرزا رضی پسر میرزا شفیع سرخایی تبریزی از ادباء و مشایخ و خوش نویسان زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار که در حدود سال ۱۱۵۸ هجری قمری متولد و پدرش در زمان سلطنت نادر شاه وزیر آذربایجان و مستوفی دیوان وی بوده است . میرزا رضی در زمان سلطنت کریمخان زند مدتی مستوفی خاص وی بود و پس از درگذشتش بهمان سمت در دستگاه سلطنتی آغا محمدخان قاجار داخل شد ضمناً نوشتن احکام و فرامین نیز بعهده وی محول گردید . در زمان سلطنت فتحعلی شاه پیش از پیش ترقی نموده علاوه بر سمت هائی که داشت صاحب دیوان رسائل نیز گردید و خیلی طرف توجه و اطمینان وی بود در ضمن بوی دستور داد که تاریخی برای ایران با اتفاق میرزا عبدالکریم و عبدالرزاق دنبلی تألیف و تدوین نماید آنسان تاریخی بنام زینت الثواریخ از کیومرث تا عهد فتحعلی شاه تألیف و آنرا با تمام رسانیدند و مورد تحسین و احسان شاه واقع گردید ، دیگر از تألیفات و ترجمه های وی یکی وقایع جنگ فرانسه - انگلیس و روس است .^۲ و دیگری رساله عشق و روح و حسن و دل که از منشئات او میباشد ، میرزا رضی شعر نیز میگفته و در اشعار بنده تخلص نمیکرده و در سال ۱۲۲۳ ه . ق در سن ۶۵ سالگی درگذشت و در نجف مدفون گردیده است .^۳ حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام پیشوای شیخی های آذربایجان پسر عم میرزا رضی بوده است .

رفیع
 حاج ملا رفیع یا ملا محمد رفیع شریعتمدار پسر ملا علی پسر خلیل الرحمن رود باری گیلانی از علمای معروف گیلان که در درشت مقیم بوده است . نام برده از شاگردان ملا محمد معروف بشریف العلمای مازندران و حاج سید محمد باقر شفتی حجة الاسلام بوده و در سال ۱۲۱۱ قمری متولد و در سال ۱۲۹۲ ق . در سن ۸۱ سالگی

۱- Scheffer

- ۲- رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی .
- ۳- اصل این کتاب بزبان فرانسه بوده و بعد بشرکی ترجمه شده و او از ترکی بفارسی ترجمه نموده است .
- ۴- در جلد نهم روضة الصفاء تألیف هدایت درگذشت او در سال ۱۲۴۳ ه . ق . و در صفحه ۲۹ جلد سوم منتظم ناصری ۱۲۲۳ ه . ق . ذکر شده است و باید گفته اخیر درست تر باشد .

میرسیده . از آثار خیریه‌ای که بهمت او انجام و اتمام یافته پل منجیل بین راه قزوین و درشت



حاج آقا رفیع

میباشد . پسران او حاج محمد ابراهیم معروف به حاج مجتهد^۱ که در امور روحانیت و مسائل شرعی بجای پدر نشست و پسر کهنترش حاج محمد مهدی ملقب به بحر العلوم^۲ متولد در سال ۱۲۷۲ ق . و متوفی در سال ۱۳۳۵ ه . ق . در سن ۶۳ سالگی که در زمره اعیان طراز اول گیلان محسوب بود و با امنای دولت و سایر مراکز منتفذ و مؤثر وقت کاملاً ارتباط داشت . حاج محمد مهدی شریعتمدار دارای چندین پسر بود از قبیل شریعتمدار - بحر - العلوم - حاج آقا رضا رفیع قائم مقام الملک و غیره بواسطه دارائی که داشتند همگی در اواخر عمر خود در تهران یا تعیین زندگانی میکردند . حاج آقا رضا رفیع که قبلاً معروف به حاج میرزا محمد رضا شریعتزاده گیلانی

و تا دوره سلطنت در شاه پهلوی معمم بود در سال ۱۳۳۴ ه . ق . (۱۹۱۶ م .) از طرف دولت امپراطوری روسیه تزاری بسمت آقا شاه (وابسته) افتخاری سفارت روس در تهران انتخاب و بدولت ایران رسماً معرفی گردید و تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در سمت مزبور باقی و برقرار بود و بعد در اواخر پادشاهی احمدشاه قاجار ملقب بقائم مقام الملک گردید . و چندین دوره نماینده مجلس شورای ملی و سناتور بود . وی مردی بود بسیار زرنگ - باهوش - با حافظه - همه فن حریف و خیلی اجتماعی در آذرماه ۱۳۴۲ خورشیدی که مشاوارت امتداد سال داشت در تهران در گذشت .

- ۱- این ملامحمد رفیع گیلانی غیر از ملامحمد رفیع گیلانی مجتهد معروفی است که در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین در مشهد میزیسته است و نباید با او اشتباه شود .
- ۲- متولد ۱۲۶۱ ق . و متوفی ۱۳۰۹ ه . ق . در سن ۴۸ سالگی .
- ۳- بعداً ملقب به شریعتمدار .

در شماره ۶ روح القدس بر علیه محمد علی شاه و خاندان قاجار در سال ۱۳۲۵ هجری قمری نوشته بود روزنامه اش توقیف و خودش تحت تعقیب قرار گرفت و پس از دو ماه روزنامه اش از توقیف درآمد و به خودش نیز کسی متعرض نشد. نامبرده بازم از نوشتن مقالات تند و بدگویی نسبت به شاه دریغ نمی کرد تا اینکه در پیش آمد بسیار درمان (توب بستن) مجلس در روز ۳ شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. پس از مدافعات زیاد از جمله یکی از گرفتارشدگان بود که در باغ شاه همه شب او را شکنجه های گوناگون میکردند و سپس او را به انبار (زندان شاهی) بردند و در آنجا پس از خفه کردن بجایش افکندند.

ریحان الله

سید ریحان الله پسر سید جعفر کشفی دارایی و برادر سید یحیی دارایی یکی از رؤسای معروف باییه که پس از زد و خورد بسیار باقوای دولتی در سال ۱۲۶۶ ه. ق. در تبریز قمارش گشته شد. سید جعفر کشفی از داراب برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف و بعد از آنجا به بروجرود منتقل شد و در آنجا رحل اقامت افکند و در سال ۱۲۶۷ ه. ق. یکسال پس از گشته شدن فرزندش سید یحیی دارایی در بروجرود مرحوم شد. سید ریحان الله کوچکترین فرزندش در اواسط عمر از بروجرود به تهران آمد و در اینجا صاحب محراب و منبر و مجلس درس و وعظ و تذکیر گردید و متدرجاً یکی از علمای طرز اول تهران در شماره آمد و در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در سن ۶۱ سالگی وفات یافت.

ریشار

ژول ریشار خسان یا میرزا رضاخان از جمله فرانسویانی است که در خدمت دولت ایران در دوره سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه بوده و بعداً مسلمان شده و بنام میرزا رضاخان مسمی گردیده است و در اواخر سال ۱۲۸۸ ق. از طرف ناصرالدین شاه لقب خانی بوی داده شد و از این تاریخ معروف به ریشارخان گردید. وی در سال ۱۲۳۱ ه. ق. متولد و در سن ۱۳۰۸ ق. در سن ۷۷ سالگی وفات یافته است نامبرده اوایل افتتاح دارالفنون، از معلمین دارالفنون بوده و بعد جزء کارمندان وزارت اعلیایات و دارالترجمه دولتی و مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره بود. از وی یادداشت های تاریخی مفیدی باقی مانده است که فقط بعضی از قسمت های آن تاکنون چاپ شده است و در صورت چاپ و انتشار تمام آنها برای روشن شدن تاریخ دوره اخیر ایران بسیار مفید خواهد بود.

ریشار

یوسف ریشارخان مؤدب الملک پسر ژول ریشار است که پس از فوت پدرش در سال ۱۳۰۸ ه. ق. مدت ها معلم زبان فرانسه در مدرسه دارالفنون بود و صاحب کلکسیون بسیار کامل مشهوری از مسکوکات ایران بوده که در تمام

زکی خان پسر پدای خان و برادر مادری و پسر عموی کریمخان وکیل
 در سال ۱۱۷۵ ه. ق. بر ضد کریم خان برخاست و بسوی اصفهان آمد

ولی چون تاب مقاومت را در خود نیافت بخوزستان رفت و در آنجا میان او و مولی مطلب
 مشتمی احاکم خوزستان زد و خورد هائی روی داد که بقتل مولی مطلب و تصرف حویزه بدست زکی خان
 منجر شد. زکی خان از حویزه بعد از فول - شوش و شوشتر شناخت آن نواحی را نیز تصرف کرد.
 طایفه آل کثیر که با کریمخان دشمنی داشتند او را بخوبی پذیرفتند و زکی خان چندی در آن
 نواحی متوقف شد ولی چون وضع آذوقه آنسال بسیار بد و در تنگی میبود ناچار بخرستان رفت
 و بالاخره در آنجا نمود، توسط نظر علیخان زند، که با قوای از طرف کریمخان او را تعقیب میکرد،
 شکست خودده تسلیم شد و کریمخان او را، پس از این که بحضور آمد، مورد عفو و بخشایش خود
 قرار داد. میرزا محمد کلاتر فارس در روزنامه خود در این باب چنین گوید: «در این اوقات
 زکی خان طمیان کرده وکیل یزم انطفاقیقتن او عازم گندمان و بعد از آنکه او بدست آمد از راه
 عربستان و کوه گیلو (گیلویه) روانه و تنبیه بختیاری و لیرای بوجه اکمل بعمل آمده.

زکی خان اول کسی است که تبقه بر بعه خانواده زندیه زد و در حقیقت باعث انقراض آن
 سلسله گردید بدین معنی که پس از مردن کریمخان نعلش او را سه روز بر زمین گذارده با حیل
 و تزویر در صد کشتن بزرگان و افراد میرز خانواده زندیه گردید و در مدت سه روزی که
 نعلش کریمخان بر زمین بود بزرگان خانواده زندیه و بستگان نشان را که شمار آنان به هفتاد تن
 میرسید در خاک و خون کشید و اموال آنان را منصرف شد لکن در این باب میرزا محمد کلاتر
 فارس که در تمام قضاها و حوادث دوره زمامداری سلسله زندیه تا سال ۱۲۰۰ هجری قمری
 حاضر و ناظر بوده وجود زکی خان را در هنگام در گذشت کریمخان مفید فایده دانسته و در کتاب
 خود چنین مینویسد: «گویا جناب اقدس الهی وجود او را بجهت محافظت آرزو باقی گذاشته
 بود که بادعای سروری برخاست و نگذاشت که با وسف آن جنجال، هفتاد و دو گروه فساد
 برپا شود و الا زیاد از آنچه بشود در آید مظنه بر هم خوردگی و قتل و اسر و غارت بود تا
 بکجا منجر شود.»

پس از در گذشت کریمخان در سال ۱۱۹۳ ه. ق. زکی خان بنام ابوالفتح خان و محمد
 علی خان پسران کریمخان زمام امور سلطنت را بدست گرفت چند روز بعد محمد علی خان را
 خلع و ابوالفتح خان تنها اسماً پادشاه بود سپس ابوالفتح خان را خانه نشین کرده و محمد علی
 خان روی کار آمد و کارش این بود که روزها دو ساعت در تالار نشسته مردم بسلام او میرفتند
 لکن تمام امور سلطنت یا خود زکی خان بود. زکیخان چون شنید که علی مرادخان خواهر -

۱۰۵۱ روز شرفروزمنزول ایزدخواست گشتند و ابوالفتح خان که در اردو بود بهیچرازی رفت
و مستقلا پادشاه شد و جسد زکی خان تا چند روز در کنار قلعه ایزدخواست بر روی زمین افتاده
بود سپس مردم آن را دفن کردند و اکنون محل قبر او معلوم و مشخص نیست. سرخان ملک انگلیسی
سبب کشتن او را در تاریخ ایران تألیف خود این چنین شرح میدهد: « زکیخان چون
بمنزل ایزدخواست رسید اهالی آنجا را طلبیده ادعا کرد که مبلغی از مالیه را مخفی داشته اند
و باید از همه برآیند یکی از محرران انگلیسی مینویسد که مبلغ مزبور فقط سیصد تومان بود چون
اهالی ایزدخواست از وقوف بر آن مبلغ انکار کردند و گفتند نمیتوانند از عهده ادای آن
برآیند حکم کرد تا عیجده نفر از رؤسای آنجا را از بالای غرفه‌ای که خود سکونت داشت
پزیرا اندازند و باین نیز رضی نشده یکی از سادات را که بزهد و صلاح اشتهار داشت فرمود تا
حاضر گردند و گفت قذری از مبلغ مزبور در نزد اوست سید بیچاره بر بی گناهی خود استدلال
کرد ولی بجائی نرسید لاجرم او را بعد از آنکه با خنجر کلاش را ساختند چون دیگران از
بالا پزیرا نداختند و بعد از آن فرمانداد تازن و دخترش را پزیراوان مافی سپارند اما مافیان
با وجود سبیت و بهیمیت طبیعی بر این بیرحمی انکار کرده بر قتل وی اتفاق نمودند و بر سر
او ریخته ایران را از لوث وجود او پاک و ایرانیان را بدین خدمت رهین منت ساخته. »
در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۳۷ چنین نوشته شده: « در منزل ایزدخواست خانعلی
خان مافی زکیخان را در جامه خواب بکشت. » میرزا محمد کلانتر مینویسد: « زکیخان
در مقام تنبیه صادق خان بود که خیر مخالفت رحمت پناه علیمرادخان شایع فی الفور از طلوع
آفتاب الی ظهر موازی بیست هزار نفر قشون را بی تدارک و خیمه از شهر بیرون کرد که به
تنبیه علیمرادخان پردازند لکن چون بسیار سفاک و بیباک و غور بود عامه سپاهی و رعیت
از بزرگ و کوچک و صغیر و کبیر و زن و مرد و حاضر و غائب و خودی و غریب از او
هراسان و بهیچوجه منالوجوه با وجود صد هزار تومان که به قشون داده بود و مضایقه
نداشت که آنچه تحصیل کند داده باشد با وصف این معنی یک جو اطمینان نداشتند و به بانک
پلند میگفتند که با او رفتار نمیتوان کرد و او هم بی پاسیان و حزم سلوک می کرد که در منزل
ایزدخواست کشته شد حاصل صد روز زمان تسلط او بود. » و نیز مینویسد: « و بعد از قتل
او ابوالفتح خان و محمد علیخان هر دو در اردو بودند برداشته به شیراز آوردیم. » بمقتیده
نگارنده سلسله زندیه یکی از بدترین سلسله‌هایی است که در ایران به سلطنت رسیده‌اند
کریم خان زند مؤسس سلسله زندیه بواسطه خوبی و حسن رفتارش و لطفعلی خان آخرین
پادشاه سلسله مزبور بواسطه دل‌ورهایش تا اندازه‌ای در اقطار بدیهای سایر افراد زندیه را

که پس از کریم خان در ایران سلطنت کردند و پیروزان را به این امر راضی نگذاشتند. حقیقتاً
الله لایق ما بقوم حتی یغیر و اما بانفهم) کاملاً در باره آنان مصداق پیدا میکند. حقیقتاً
باید گفت کسانی که پس از کریم خان حکومت کردند مردمان خوبی نبودند بلکه سرزمانی
بودند که بواسطه نادانی، خودخواهی و سودپرستی تیشه برداشته بریشه خود زدند و خود را
نیست و نابود نمودند و اگر زنده باهم متحد و متفق بودند آقا محمدخان و بالآخر از او هم مرکز
نمی‌توانست بر آنان مسلط گردد و بیشتر طایفه زنده را یکی از بین ببرد. اینک بشرح حال
طایفه زندیه میپردازیم.

طایفه زندیه از ایلات قبلی و ایرانی الاصل و از الوار قلمرو علی شکر (همدان) و در نواحی
ملایر (پری و کمازان) سکونت داشته‌اند خوانین زندیه بدو نام نامیده شده‌اند یکدسته موسوم به
زندیکله و دسته دیگر بنام زندهزاده باقی جامه ایل زندند که آنها را زند خراجی نیز گفته‌اند
تاریخ خوانین زندیه تا اواخر سفویه چندان روشن و مشخص نیست ولی در اواخر دولت سفویه
ایناق و بداق و مهر علی و دو برادر دیگر از خوانین زندیکله بودند که در رأس ایل زندیکله قرار
داشته‌اند و در همان وقت الله مراد و خدامراد که نیز باهم برادر بودند در رأس خوانین زند هزاره
و معاصر ایناق (پدر کریمخان) و چهار برادر دیگرند تمام اهمیت و شهرت زندیه از زمان
ظهور کریمخان زند است که سرو صورت و اهمیتی باین طایفه داده و پس از مغلوب کردن
رقبای خویش خود را نیز بسلطنت ایران رسانید. ایل زند در ابتدای کار و فرزند شاه در بورت
قدیم خود ملایرو در محلی موسوم به پری مقام داشته و هرگز سر باطاعت عثمانی و افغان در
زمان قنرت و هرج و مرج ایران فرود نیآورده‌اند و نادرشاه در موقع خلع شاه طهماسب
دوم ایل زند را مانند ایل بختیاری، افشار و سایر طوایف محدود خراسان کوچاند و ایل
زند را در درگز مقیم نمود ولی پس از قتل نادرشاه تمام ایلات کوچانیده شده بمحل اولیه
خود برگشتند و ایل زند براهنمائی و سرداری بداق و ایناق زند محدود ملایر رفتند و پس
از وفات ایندو بزرگی طایفه زند بکریم و صادق پسران ایناق رسید. ابراهیم خان برادرزاده
نادرشاه که در سال ۱۱۶۲ ه. ق. بر برادر خود علی عادل شاه یاغی و با او جنگ داشت
کریم و صادق با عده‌ای سوار برای کمک بوی داخل سپاه او گردیدند و پس از اندک زمانی
خدمات آنان مورد توجه ابراهیم خان که ابراهیم شاه شده بود واقع گردید و هر دو برادر را
بلقب خانی سرافراز نمود و از این تاریخ بنام کریم خان و صادق خان معروف گردیدند و بعد
ابراهیم شاه هر دو برادر را برای انتظام راههای اراک مأمور کرد. مردم زند میگویند
چون از طرف زردشت حفظ کتاب زند باین طایفه سپرده شده بود بنام زند نامیده شده‌اند
و این لایق افسانه‌های پیش نیست بطوریکه پیش گفته شد زندیه یک طایفه ایرانی الاصل

با سایر مدعیان سلطنت بوده‌اند پس از فوت کریمخان زند چون زندیه فاسد شده بودند و سخت با یکدیگر تفاق داشتند آنگاه از هم گشتند تا بکلی منقرض و منسحل گردیدند بیشتر خوانین زندیه بدست زکی خان - صادق خان - علی مرادخان - جعفرخان و لطفعلیخان کشته شدند و پس از دستگیری لطفعلیخان و کشته شدن وی باقی‌مانده زندیه راهم اعم از خوانین و افراد طایفه زند آغا محمدخان قاجار قتل عام نمود و از آن خاندان شخص معروفی باقی‌نماند جز عبدالله خان برادر جعفرخان و عموی لطفعلیخان زند که به مناسبت خویشاوندی یا حاج رضا قلی خان کازرونی که از مرگ رهائی یافت و کشته نشد.

زین العابدین
 زین العابدین خان اسعدالدوله از پسران مشایخ از طرف دولت مأمور شد که با تفاق میرزا علی اشرف خان احتشام‌الوزاره برای تحدید حدود به بلوچستان بروند بطوریکه معروف است هنگام تحدید حدود مردو مأمور محترم ایران خیانت کرده پولی از انگلیس ها گرفتند و به سود انگلیس ها رای دادند و قسمت مهمی از بلوچستان (ماشکیده و غیره) را به انگلیس واگذار نمودند.

زین العابدین
 میرزا زین العابدین ظهیر الاسلام امام جمعه تهران متولد سال ۱۲۶۱ هجری قمری پسر سید ابوالقاسم امام جمعه بوده که پس

از درگذشت پدرش چون میرزا زین العابدین ضعیف بود عموی او سید مرتضی کفالت امور امام جمعگی را عهده دار شد و در سال ۱۲۸۰ ه. ق. که پسر رشد و بلوغ رسید بفرمان ناصرالدین شاه امام جمعه تهران شد و سید مرتضی در همین سال علقب به سیدالعلماء گردید. حاج میرزا زین العابدین امام جمعه در ۱۱ ذی القعدة ۱۳۲۱ ق. در سن ۶۰ سالگی درگذشت و در متبرزه مجلی که برای پدر خود در جنوب شهر تهران نزدیک دروازه سابق حضرت عبدالعظیم حسنی ساخته بود معروف بسرقبر آقا میباشد به خاک سپرده شد.

محمد حجتخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۶ ربیع الاول ۱۳۱۰ ه. ق.) مینویسد: (دربخانه



سید زین العابدین امام جمعه تهران در جوانی



سید زین العابدین خلیفہ الاسلام امام جمعہ ہیران
در اواخر عمر



جناب میرزا اسحاق خان کرمی داماد میرزا فتحعلی

رفتم امام جمعہ از حکیمیه ، بحضور آمد مدتی با ایشان خلوت شد و عمر چهار صد تومان بجهت ایشان فرستاده شد که به بعضی علمای فقیر تقسیم کنند .

شادروان میرزا آقا خان کرمانی در کتاب رضوان تألیف خود حکایتی چنین نقل

می کند :

«حکایت»

امام جمعہ طهران بتلاشی عظیم افتاد و بحران سختی روی داد . طولوزان دکتر را بیادیت وی آوردند ، خوردن شراب کهنه تجویز کرده . امام جمعہ استیجابش نمود که

- ۱- حکیمیه مدتی نامش امامیه بود و اکنون تبدیل به بیمارستان مسلولین شده است .
- ۲- اینکه در این جا علمای فقیر ذکر شده منظور علمای ناراضی است و بهترین راه برای بسن دهن ملاحظه فقط پول است . در این مورد علماء گیرنده وجه را از دولت یا از شاه باید آنان را تشبیه نمود به بعضی از پاسانان که رانندگان تاکسی عروقت با آنها پولی میدهند در دفتر پادداشت خودشان بجای پاسان مینویسند گدا .

باده را خوانی حرام و خون مردم را حلال

با چنین حالت عجب کز حق بهشت آرزوست

بس شکنتی دارم از این رأی و روی تیره من

کز وصال خود عین با روی زشت آرزوست

زین العابدین خان قراقرسو پسر محمد حسین خان حسام الملك

زین العابدین

در سال ۱۲۷۵ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۴۶ ه. ق.

(اردیبهشت ۱۳۰۶ خ.) در گذشت و در قم مدفون گردید. از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ ه. ق.

که محمد حسینخان حسام الملك حاکم کرمانشاه بود زین العابدین خان چند ماهی نیابت

حکومت کرمانشاه را از طرف پدر خود

داشت پس از فوت پدرش در سال ۱۳۰۷ ه. ق.

ملقب بحسام الملك و حاکم کرمانشاه

شد و در اواخر سلطنت مظفر الدین شاه ملقب

امیر افخم لقب گردید. محمد حسینخان

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خلی

خود راجع به درجه نظامی گرفتن این شخص

چنین می‌نویسد: جمعه ۲۸ ربیع الاول

۱۳۰۴ ق. چند روز است زین العابدین

خان پسر حسام الملك باز در آمده

هزار و هفتصد تومان داده بشاه و

امینه اقدس که سر تیب اول بشود

هزار تومان هم بنایب السلطنه داده و

سر تیب دوم شده حالا آمده با پولش

را پس بگیرد یا سر تیب اول بشود باز

تعارفی به بهرام خان داده ظاهر آگارش

گذشت سر تیب اول شده. امیر افخم پس از مردن



حسام الملك

۱- پسر علیخان نصرت الملك پسر محمد حسینخان.

۲- امینه اقدس عمه عزیز السلطان و زن سوگلی ناصر الدین شاه بوده که افسیه شمیران

برای او ساخته و آباد شده و باسم او نام گذاری شده است.

۳- بهرام خان خواجة امینه اقدس بوده.

پدرش شده و بحکومت کرمانشاه برقرار گردید. در سال ۱۳۰۸ ه. ق. علاوه بر حکومت



حسام الملک



حسام الملک

کرمانشاه حکومت لرستان و بروجرد نیز بوی محول گردید. قمر السلطنه (ملکه خانم) دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد را در ذیحجه ۱۳۰۹ ه. ق. برای پسر بزرگ خود غلام رضاخان گرفت این غلام رضاخان لقب یافت بخوارالملک و بعد لقب با احتشام الدوله شد، نامیردمردی بی رویه، متاد، قاسد، عیاش و ظالم بود عروسی که حسام الملک برای پسرش گرفت از عروسی های بسیار مفصل و معروفی است که در دوره سلطنت قاجاریه در ایران صورت گرفته و تفصیل آنرا اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۲۶ ذیحجه ۱۳۰۹) چنین نویسد: و حسام الملک در عهدان قریب یک ماه است عروسی میکند و زیاده از سه هزار تومان آقا بحال خرج کرده است هزار تومانی که کرمانشاهان و آذربایجان و اسفهان اعظم و اعیان را وعده گرفته شب و

۱ - البته با دادن پیشکشی و رشوه.

۲ - صد هزار تومان ۷۶ سال پیش.

در سال ۱۳۱۰ ه. ق. بواسطه شورش که بشااره و تحريك شيخ عبدالله مجتهد و پيش نماز درمندان ايجاد شده بود خوانين قراگزلو تيز در اين هنگامه دخالت داشته اند و دولت چند نفر از آنان را از قبيل زين العابدين خان حسام الملك - عبدالله خان ساعدالسلطنه^۲ و ضياء الملك را بنهران آوردند و هر سه نفر را كه درجه آنان امير توماني بود خلع درجه شدند. و از طرف شاه امر شده كه درخانه نايب السلطنه زنداني شوند. ساعدالسلطنه را زنجير كردند و آن دونفر ديگر محترمانه زنداني بودند. **ساعدالسلطنه براي اينكه زنجير را از گردن او بردارند هزار تومان بنايب السلطنه داد و مورد قبول واقع شد و او هم مانند آن دو نفر ديگر بدون داشتن زنجير زنداني گرديد.** اعتماد السلطنه در يادداشتهاي روزانه خطي خود (غره رجب المرجب ۱۳۱۰) مينويسد: «امروز درب خانه مجلس غربي بود و جهت انعقاد اين مجلس استنطاق امير تومانيهاي همدان است. حسام الملك و ساعدالسلطنه و ضياء الملك كه تمام قتنه و تقصير همدان را بگردن اينها وارد آوردند و جهت عمده اينكه متضرر شدند مخارج گرافي است كه حسام الملك در تابستان گذشته در عروسى پسرش كرد. رؤساي دولت بطمع افتادند لابد بايستي توهيني باو ميكردند كه ميلني بگيرند اينست كه متضرر كردند و تيز در سوم رجب مينويسد: «درب خانه رفتم هنگام غربي بود معلوم شد سه نفر امير تومانيهاي همدان را معزول نموده در منزل نايب السلطنه حبس كردند ساعدالسلطنه را زنجير كردند و آن دونفر را محترماً نگاه داشته اند عزاز تومان ساعدالسلطنه داده است زنجير را برداشته اند اما هنوز حبس هستند.»

حاج زين العابدين شيرواني متخلص به تمكين در سال ۱۲۹۴ ه. ق. در شهرستان شماخي^۳ متولد و در سال ۱۲۵۳ هجرى قمرى وفات يافته است. در سن ۶ ماهگى بود كه پدرش آخوند اسكندر با خانواده خود ترك ديار كرده در كر بلا مجاورت اختيار ميكنند. شيرواني تا سن ۱۷ سالگى در آنجا مشغول به تحصيل بود و بعد از اين تاريخ مسموم عليشاه هندی و نورعليشاه اسفهانى سرسلسله در اوپش شاه نعمت اللهى را در آنجا ملاقات كرده و بمسافرت و سياحت مازندران - خراسان - قهستان - زابلستان و افغانستان ميبردازد و هم صحبت علمای اعلام و مشايخ كرام آن ديار ميگردد. نامبرده از مریدان حاج محمد جعفر كجود راهنگى مجذوب على شاه همدانى بوده و از تأليفات گرانيهاى او كتاب رياض السياحه است كه در سنه ۱۲۳۷ ه. ق. آن را تأليف نموده و بستان السياحه كه در

۱ - تروس چون متولده ۱۲۹۲ ه. ق. بوده در اين سال بايد هيچده سال داشته باشد.

۲ - بعداً اين شخص ملقب بسردار اكرم و امير نظام گرديد.

۳ - شماخي را روسها نوخا Nukha ميگویند.

که عبدالصمد میرزا (عزالدوله) حاکم همدان شد میرزا زکی بوزارت (معاونت) او انتخاب و روانه گردید در سال ۱۲۸۶ ه. ق. که وزیر و پیشکار بهرام میرزا معزالدوله حاکم خوزستان و لرستان بود ملقب بشاه‌الملک گردید و در سال ۱۲۸۷ ه. ق. خودش مستقلاً حاکم خوزستان شد. در اواخر سال ۱۲۸۸ ه. ق. بجای یحیی خان معتمد الملک (مشیرالدوله) که فقط چند ماهی حکومت خوزستان ضمیمه حکومت عراق او شده بود حکمران خوزستان شد. حکومت ضیاءالملک بیش از یکسال طول نکشید که برای بار سوم در سال ۱۲۸۹ ه. ق. حکومت لرستان و خوزستان بحیز میرزا حشمت‌الدوله واگذار شد. در سال ۱۲۹۴ ه. ق. که اداره امور گیلان بمحمد رحیمخان علاءالدوله واگذار گردید او از طرف خود ضیاءالملک را بحکومت گیلان فرستاد، در ذی‌عده سال ۱۲۹۸ ه. ق. که امین‌الملک از مدبریت مجلس شورای دولتی استعفاء داد وزارت وظایف را هم از او گرفته میرزا زکی که میلی پیش‌کشی (رشوه) داده بود واگذار شد و نامبرده وزیر وظایف و اوقاف گردید. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد: سه شنبه ۲ ذی‌عده ۱۲۹۸: شنیدم وزارت وظایف را از امین‌الملک گرفته به میرزا زکی ضیاءالملک داده‌اند خیلی از این فقره متأسف و متألم شدم بدون‌تر از اخلصان امین‌الملک که یکی ناظم خلوت و یکی موجول خان^۲ است گفتم علاج این کار خیلی سهل است شاید شاه ملتفت نبوده‌اند بد از استعفا امین‌الملک از مدبری مجلس شوری وزارت وظایف را هم گرفته‌اند شما که اظهار دوستی میکنید امین‌السلطان را که خیلی اظهار دوستی میکند و اداریه و همینقدر حضور همایون متذکر شود یقین است که شاه امین‌الملک را به ضیاءالملک نخواهند فروخت اعتنائی نکردند معلوم شد تمام مردم اعمالشان بجهت منافع ظاهرست دوستی با امین‌الملک بجهت گوش بریدن آن بیچاره بود که اسبی، ساعتی، خیزی از او بندگان بشوند با شرافت اینکه با او مرادوه دارند گوش دیگران را ببرند خلاصه این میرزا زکی ضیاءالملک تشمیلی دارد این شخص از اهل تفرش نوکر... بود وقتیکه زینت الدوله سبیه فتح‌المیشاه زوجه... بود این میرزا زکی با او مرادوه و عشق پیدا کرد بتحریر این مرد زینت‌الدوله سمی بخورد... شوهرش داده بود که مؤثر نشد و من خود از لفظ... شنیدم که پشاه عرض میکرد خلاصه بعد... میرزا زکی را دواند او هم تحصیل پولی کرده بود باین و آن داد دوسه حکومت کرد قریب به دویست هزار تومان باقی او در دفتر باقی است. مستوفی بنامی شد ضرر زیاد بدولت وارد آورد.

۱ - میرزا علیخان امین‌الدوله .

۲ - آقا رضا .

۳ - غلامحسینخان صدیق‌السلطنه زینت‌آبادی .

در دم در سخن امین السلطان بجاگ سپرده شد. اعتمادالسلطنه درباره وی در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۵ شنبه ۱۷ جمادی‌اولی ۱۳۰۲: ضیاءالملک میرزا کسی تفریضی که از نوکری مجدالدوله حکمران گیلان شد و بعد مستوفی بنامی بود در این اواخر گدا و پریشان شده بود جهان را بدرد کرد خدا بیامرز دش آدم سلیم‌النفسی بود».

ساروخان قرخلوی افشار عمه زاده نادرشاه و برادر امیر اسلانخان

سارو

قرخلوی از سرداران نادرشاه و والی آذربایجان بوده در جنگی که

بین علیشاه و ابراهیمخان در زنجان در سال ۱۱۶۱ هجری قمری روی داد و نیز در همین سال دو جنگ بین امیر اسلانخان و ابراهیم خان ساروخان عمه جا عمراء برادر بود هنگامیکه در مراغه امیر اسلانخان از ابراهیم خان شکست خورده به کاظم خان قراجه دانی پناهنده شد و ابراهیم خان حاجان او را تعقیب مینمود کاظم خان دو برادر را گرفته با ابراهیم خان تسلیم نمود و او هم هر دو برادر را کشت.

حاج ساسان میرزا بهاءالدوله فرزند بهمن میرزا بهاءالدوله پسر

ساسان

۳۷ فتح‌المیشاه قاجار در سال ۱۲۶۸ هجری قمری به‌للی شاهزاده



حاج بهاءالدوله ساسان میرزا



ساسان میرزا که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری ملقب به بهاءالدوله شده و از طرف ضراءالدوله (فرما نقره) نایب‌الحکومه ملایر بوده است.

سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ هـ. ق. رئیس قشون آذربایجان بود و در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. پس از زندانی شدن درجه امیر تومانی و سایر امتیازات او را گرفتند و جهتش این بود که در اوائل شوال همین سال که خدای مجله سنکلیج بنام میرزا سید محمد پسر عموی میرزا عیسی وزیر سابقه پدی یا جلیل میرزا پسر نادر میرزا پسر احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه داشته ۲ در حال مستی او را بانواع واقسام عقوبات (چشم او را در آورده و گوش و بینی و زبان او را بریده) پس او را می‌کشند و بدن او را در طویله خاوه خرد دفن میکنند پس از دو سه



حاج جعفرالدوله ساسان میرزا



نفسه از دست حاج حسن خان پسر عبدالملک و شمس الدین
میرزا و برادرش پشت سر آنان

۱- معین الدین میرزا چندان سنی نکرد و در کودکی در سن شش سالگی در سال ۱۲۷۳

ه. ق. درگذشت.

۲- جلیل میرزا برادر زاده گلین خانم اولین زن ناصرالدین شاه در زمان ولیعهدی

زندانی کردن کدخدا را میبدهد و بعد او را بدست ورته مقتول میسپارد که هر طور صلاح میدانند یا اورقنار نمایند در این هنگام کدخدا که موضوع را خطرناک دید حاضر شد که دبه خون خود را ده هزار تومان بشاء، کامران میرزا نایب السلطنه و پدر مقتول بدهد و شاء نیز چون سودش در آن بود فوراً باین کار رضایت داد و نزدیک بود که قسمیه بهمین نحو فیصل یابد که ناگهان شاهزاده‌ها برای گرفتن انتقام از کدخدا اجتماع بزرگی تشکیل دادند و هنگامیکه کدخدا زندانی بود شاهزادگان بطرف زندان هجوم آورده در زندان را میشکند اول محمد میرزا جلال السلطنه (سرفخر الملوك دختر بزرگ شاه) نیزه را بگردن او فرو برده و بعد دیگران بلکه وجوب کدخدا را مشروب میکنند پس از خدمات و لطافت زیاد بوی حسنهان سراحمد خان نوائی (عمید الملک)^۱ یکی از منتسبان شاهزاده مقتول نفت روی کدخدا ریخته او را آتش میزند و باین حال او را کشان کشان بسبزه میدان برده در این جا میر غضب سر او را بریده و نمش را همین طور آتش زنان تا پای قاپوق (میدان اعدام) میبرند. نایب السلطنه کامران میرزا از این غوغا سخت متوحش شده باقدسیه نزد ناصرالدین شاه میرود و شاء نیز از این عمل متغیر و بنوبه خود متوحش شده دستور میدهد که اعظم شاهزاده‌ها را مانند بپاه الدوله و جمعی دیگر را بگیرند. بپاه الدوله پس از دستگیری و زندانی شدن از تمام درجات و مناسب خلع میگردد و حسنهان نوائی و یک شاهزاده دیگر را خوب میزنند و پدر و برادر شاهزاده مقتول و همچنین محمد میرزا جلال السلطنه را بقم تبعید میکنند. شاء چون حاجی بپاه الدوله را مؤسس فتنه دانسته بود بموجب دستخطی دستور داد که خلع درجات و مناسب و قطع مواجب او را در روزنامه رسمی درج و مراتب را اعلام بدارند و چنین کردند و دستور اجراء شد لکن پس از هشت ماه که از قنیه گذشت نامیرده بوساطت و وسائل و دادن پیش کشی (رشوه) بشاء دو باره دارای تمثال و حاکم و سردار شش فوج گردید. در سال ۱۳۰۶ ه.ق. بجای حسنهان معتمد الملک^۲ حاکم اراک و رئیس افواج آنجا گردید. حاج بپاه الدوله در سال ۱۳۲۳ ه.ق. در گذشت و ثروت زیادی از خود بجای گذاشت و ورثه اش در اندک مدتی دارائی معنی به او را چون باد آورده بود همه را بیادادند.

سامخان امیر ارشد حاجی علی لواز اهالی قراجه داغ (ارسیاران)
 و از رؤسای بزرگ عشایر آذربایجان بود در زمان ایالت مخیر السلطنه

سام

۱- حسنهان نوائی پدر مصطفی خان نیر السلطان بوده که در سال ۱۳۰۰ خ. در کابینه سوم احمد قوام - قوام السلطنه - وزیر تجارت و فوائد عامه بود و در سال ۱۳۲۰ خ. در گذشت و در قم مدفون گردید.

۲- پسر یحیی خان مشیر الدوله.



سام خان امیر ارشد

فرستاده شد و در تسوج^۱ بین طرفین جنگ در گرفت و امیر ارشد در این جنگ کشته شد و سردار عشاير برادر بزرگ او به تسوج رفته نقش برادرش را به تبريز آورد . بطوریکه شهرت دارد در ایسامیکه کودتا ۱۲۹۹ خورشیدی بعمل آمده و در سرچنین خیالی داشت و قوام السلطنه از افکار وی اطلاع حاصل کرد و برای اینکه از شر او راحت شود و اسمعیل آقای دیگری در حدود آذربایجان پیدا نشود این مأموریت یعنی دفع سمینقورابوی محول نمود که سرانجام منجر به کشته شدن او گردید .

سام میرزا از شاه

سام

زادگان دروغی صفویه و ساخته و پرداخته دربار عثمانی بوده دولت عثمانی برای اینکه هواس نادرشاه را پرت کند و انقلاباتی در ایران ایجاد گردد و کمتر متوجه ممالک عثمانی شود این شاهزاده دروغی را برسد نادرشاه علم کرد . بازن کشیش طبیب مخصوص نادرشاه در این باب چنین گوید : « چون این فتنه^۲ فرو نشست شورش دیگری بر پای خاست گردنکشان ولایت شیروان به سران لشکری پیوستند به سلطان عثمانی نامه نوشتند و از او درخواستند که جوانی را که نامش سام میرزا است و در انقلابهای اخیر ایران به قسمتنامه گریخته و خویشتن را پس سلطان حسین میخوانند و بنا بر این پادشاهی مر اورا سد بسوی ایران بفرستد . سلطان بزرگ^۳ این درخواست را پذیرفت و سام نام با گروهی از سپاهیان عثمانی به ایران آمد و به شورشیان پیوست همه مردم ایران نگران بودند و در امید آزادی با دل خرم شاهزاده‌ای را که از نژاد شاهی بود و به غائب سرداء گرفته بود آفرین میخواندند و درود میفرستادند طهماسبقلپخان (نادرشاه) نواده خود شاهرخ میرزا را با بهترین سردارانش به میدان او فرستاد و لشکر روبرو شدند و پس از جنگ خونین سپاه مدعی درهم

۱ - تسوج قصبه‌ای است از دهستان تسوج بخش شش شهرستان تبریز .

۲ - مقصود از این فتنه شورش تقی خان والی فارس است در سال ۱۱۵۶ هـ.ق.

سام میرزا شمس الشعراء پسر شازده محمدقلی میرزا ملک آرا^۱ که در سال ۱۲۸۶ هجری قمری پس از درگذشت میرزا محمد علیخان سرش اصفهانی شمس الشعراء در سال ۱۲۸۵ ق. ه. ملقب به شمس الشعراء شد و در اواخر سال ۱۳۰۹ ه. ق. در تهران درگذشت. کار این شاعرزاده این بود که پس از درگذشت میرزا محمد تقی کاشانی سپهر لسان‌الملك در اعیاد و سایر ایام تبریک اشعار قصاید در مجلس در سلام‌های عام در حضور ناصرالدین‌شاه (البته در مدح شاه) قسیده میخواند. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۱۱ ذی‌القعدة ۱۳۰۹ ه. ق.) مینویسد: و امروز از عجایب امور چیزی دیدم که تازه گوی دارد سام میرزا شمس الشعراء پسر ملک آرا پسر فتح‌علیشاه که از شعراء بزرگی بود خصوصاً در بدیهه گوئی مثل معانند نداشت در سلام‌های

عام قسیده میخواند قوت شده پشوسط
علاءالدوله^۲ مواجیش را به عبدالحمین
میرزای برادرش دادند بسیار خوب اما عجب
این است که لقب شمس الشعرائی هم باو دادند
در صورتیکه هیچ شاعر نیست و مقرر شد در
سلام شعر بخواند منتها این است که دیگری
شعر بگوید و او بخواند منصب و لقب از
ده سال قبل میراث شده بود اما افضل
و هنر و دانش میراث نبود حالا معلوم
میشود این هم ارث شده این شعر
مثنوی خاطر م آمد: طفلك نوزاده
را حاجی لقب یا لقب قاضی نهی
بهر نسب .

سبحان و یردی
از جمله قهرمانان

و وطن خواهانی است که در سال ۱۱۴۰

عبدالحسن میرزا شمس الشعراء پسر استاد
میرزا شهاب‌الدوله

هجری قمری هنگام هجوم عثمانیها برای تصرف شهرهای غربی ایران بر علیه آنان مردانه

۱ - پسر سوم فتح‌علیشاه قاجار .

۲ - میرزا احمدخان .

و غرب ایران از طرف آنان، اهالی همدان در مقابل عثمانی‌ها هنگام تصرف شهرها سخت مقاومت کردند و سرانجام در مقابل سپاه سدهازار نفری مجهز عثمانی مغلوب گردیدند عثمانی‌ها پس از تصرف شهر مدت سه روز بقتل عام اهالی پرداختند و کسی را در آن شهر باقی نگذاشتند (۱۱۴۰ ه.ق.) در این موقع سبجان و یردی خان فرزند ابوالقاسم خان که در زمان سلطنت شاه سلطان حسین مدتی حاکم همدان بوده و بعد معزول شده بود بر علیه عثمانی‌ها سخت قیام نمود و مدتها با آنان جنگید سرانجام عثمانی‌ها بخنده و حيله و دادن تأمین او را به نزد خود آوردند و سپس ادراکشتند، شیخ محمد علی حزین که در زمان هجوم عثمانی‌ها در سال ۱۱۴۰ ه.ق. بنواحی غربی ایران، در نواحی همدان بوده در صفحه ۷۳ تاریخ خود راجع بنامبرده و شرح وقایع و جنگهای وی با عثمانی‌ها چنین گوید: «و از امرای قزلباش سبجان و بردیخان - بن ابوالقاسم خان حاکم سابق همدان که در آن وقت منصبی و سپاهی نداشت مردم متفرقه فراهم آورده در آن نواحی پارومیه (عثمانی) مدتها در ستیز و آویز بود از سید مساف افرون پارومیان (عثمانی‌ها) داد و مردعه جمعی انبوه بکشت و چون سردار بالشکر بیکران روی بوی آوردی خود را بکناری کشیدی و الحق در آن مدت با عدم مکتت داد سردی و مردانگی داد و آن لشکر بیحد و کمران را مدام بی آرام داشت تا آنکه از کثرت کارزار و سختی تک و تاز بیستوه آمده آفسرده شد رومیان او را با عهد و پیمان نرسد خود آورده اول اعزاز کردند و آخر بکشتند و من از ابراهیم آقای دفتر دارا بقدا که از عظمای آن لشکر بود شنیدم که میگفت بیست و دو هزار کس از لشکر روم (عثمانی) در محاربات سبجان و بردیخان بقتل رسیده‌اند و الحق اگر مجال تفصیل اسوالتش و تدبیرات و سولت و همت و تهور او در این عجاله بودی ناظران را موجب شگفت تمام گردیده در روزگار ناسخ داستان رستم و اسفندیار شدی. مجمل در این طوفان حادثات آن مملکت؟ نه چنان پژمرده و ویران بود که توان باز نمود.»

ستارخان سردار ملی از اهالی ارسباران ساکن تبریز پسر حاج حسن

ستار

قراجه داغی شخص اول از دو مدافع مشهور تبریز در مقابل قشون عظیم محمد علی شاه قاجار پس از توب بستن مجلس شورای ملی و تعطیل آن سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله از طرف محمد علی شاه برای طرد و دستگیر کردن مشروطه طلبان تبریز با ذریعگان مأمور گردید و اول کسی که در تبریز بنای مقاومت را گذارد و مردم را تحریک بر ضد اردوی دولتی کرد ستارخان بود تقریباً یکسال در تبریز به همراه سایر مجاهدین و باقرخان سالار ملی با قوای منظم دولت زدو خورد کرد و نگذاشت شهر تبریز بدست طرفداران محمد علی شاه بیافتد آدم جسور

۱- لشکر نویس .

۲- مراد همدان است .

فرقه شیخیه بود و به پیرا علی آقای تقی‌الاسلام پیشتوای شیخی‌های آذربایجان ادرات می‌ورزید بطوریکه گفته شد شفل اولیه ستارخان دلالی چهار پایان و ضمناً از دانشا و لوطی‌های محله امیرخیز تبریز بود. مردی عامی و یکلی بیسواد و مدتی هم کدخدای محله امیرخیز نیز شد و تمام صفات لوطی‌گری و دلاشی را دارا بود.



ستارخان

شادروان محمد قزوینی در یادداشت‌های خود مینویسد: در مدت یازده ماه تمام از یستم جمادی الاولی ۱۳۲۶ تا هشتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق. ستارخان در مدت این یازده ماه چون رأس رئیس جمیع مجاهدین تبریز دارامنه و قفقازیه بود و مقاومت شدید طاقت فرسای اهالی تبریز در مقابل سر و پنج‌الی چهل هزار نفر قشون دولتی فقط و منحصرأ در تحت راهنمایی و سرکردگی شخص او اداره میشد متدرجاً شهرت او از داخل به خارج ایران سرایت کرد و صیبت شجاعت و مردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت و در غالب جزایر اروپا و آمریکا هر روز با خط درشت اسم ستارخان در صفحه اول روزنامه‌جات با تفصیل جنگهای او و مقاومت‌های سخت وی در مقابل قشون دولتی چاپ میشد و خوانندگان آن جزایر را قرین اعجاب و تحسین مینمود و عده‌ای از جزایر اروپا و

امریکا وقایع نگارهای مخصوص به تبریز فرستاده بودند و اعمال حیرت‌آور ستارخان روی ایران را در اوائل قرن چهاردهم و قرن بیستم میلادی در تمام خارجه سفید گردانید و فی الحقیقه میتوان او را شجاع شجاعان ایران و بارزترین نمونه شجاعت و دلاوری مردی و مردانگی و وطن پرستی نژاد ایران محسوب نمود و در واقع این مقاومت عظیم شدید این شخص که از طبقه سوم مردم بیرون آمده بود در مدت یازده ماه تمام در مقابل چهل هزار نفر قشون دولتی تولید یک حس احترام و اعجاب و تحسینی برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود در اواخر چون کار اهل تبریز بواسطه محاصره و نرسیدن آذوقه از بهیج راهی بقایب سخت شده

در پیچ اسلحه ۱۱۱۱ (۱۹۰۹) درین شهر حضور روس سرتیپ و تروان
 اذناسکی^۱ به تبریز وارد شدند و راه جلفا را باز کردند و محاصره تبریز ختام یافت و راه
 ورود آذوقه برای اهالی شهر باز شد و قشون غارتگر دولتی از اطراف تبریز متفرق شدند
 و بدین طریق نیمی که ستارخان و باقرخان در دفاع مشروطه بازی میکردند با آنها رسید



ستارخان

ولی در عین حال چون بواسطه حضور قشون روس در تبریز «بوقیبت خطرناکی برای ایشان
 ایجاد شده بود بنابراین ستارخان و باقرخان و جمعی دیگر از رؤسای آزادپنخواهان در اواخر
 جمادی الثانیه ۱۳۲۷ ق. (اواخر ماه مه ۱۹۰۹ م.) بقسول خان عثمانی در تبریز پناهنده
 شدند». مرحوم کسروی در تاریخ مشروطیت ایران تألیف خود مینویسد: «پاخیتانوف کنسول
 روس بستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسول خانه فرستاده شود که پسر در خانه خود زند
 و در زینهار دولت روس باشد و توید میداد که سر قرا سودانی آذربایجان را برای اواز دولت
 خواهد گرفت ستارخان در پاسخ گفت: «ژنرال کنسول من میخواهم که هفت دولت

داد وستد اسب واپدهاش در باره مشروطیت مادون رحیم خان بوده است او توسعی از لولمپهان تبریز و پیش از کودتای ۱۹۰۸ مجلس بدسته فدائیان درآمده بود وقتیکه جنگه تبریز آغاز گردید دلاوری شایان تقدیری از خود نشان داد چه دارای قریحه پیشوائی بوده تا آنجا



که او را به برتری از نوع خود بسر کردگی لولمپهان کوی خویش توانا ساخت در او منشی از راه زنان سلحشور ولی نه بدون خود نمائی یافت می شود و این صفت درست او را بشیره - بختی کشانید من هم مانند کسی دیگر باید آن حق بزرگی را که ایرانیان مدیون او هستند بازگو نمایم داستان کشمکش تبریز در مدت تابستان ۱۹۰۸ بسی شگفت آور است، چه ملیون تسلیم شده، باقرخان که عنصری بزدل و فقیر آزار است پرچم روس را در روی خانه خود افزاشته بود و رحیم خان بشهر درآمده بوده است تنها ستارخان بادویست سوار بجای خود استوار مانند شرارت و ستم کاری و یغماگری قراجه داغیان بجائی

رسید که دوباره مردم شهر تا گزیر به برداشتن اسلحه گردیده رحیم خان را از شهر بیرون راندند ستارخان خود را با تیکوترین وجهه ای نمایاند هر چند کلامی باسی ستارخان را باید مرهون کمک بزرگی از قفقاز یا اینکه در جنگه وستیز بسی آزموده و کاردان می بودند دانست ولی انصاف را که او نیز دلاوری و بی باکی بسیاری از خود نشان داد که در این جنگه نومیدانه آنچه لازمه پافشاری - ویردباری و کاردانی در فرماندهی بود از او سرزد پیروانش باولا به میکردند که خود را لونه دهد و بدو خاطر نشان مینمودند که سرگ او یعنی سقوط مشروطیت او بسختن آنان گوش فرا نداده و پاسخ میداد که این گونه نازک نارنجی ها را نمی فهمد کسی که در خط آتش است یا این افکار سروکار ندارد - پس رفتارش بدون سادگی نازنیستی نبوده که هواداری و هم دردی اروپائیان مقیم تبریز را بسوی خود جلب کرده بود البته علاقه او بخود نمائی تا اندازه ای مسئول رفتارش که هر چند ستودنی بوده میباشد ولسی پایداری و سرخوشی

و آخرین تاخشی را که روی پل آجی هنگام شب در راهی که از قوای دشمن مسدود شده بود بردند میدانید اینها الحظاتی بوده که ستارخان را باوج آسمانی رسانید اگر در این صحنه



ستارخان

از پای درآمده بود بیشک نام پر افتخاری در صفحه تاریخ بجای میگذاشت ولی کامیابی او را بر باد داد چه او بتاراج شهریان بی دفاع پرداخت خانه خود را از یغما آکند دفتر او را یازده پیانوی یغمائی آرایش میداد در نوشیدن مشروبات الکلی افراط میکرد چندین زن گرفت دیگر در خط آتش دیده نمیشد بلکه بر تشک پروبالش پرند غنوده بود یکبار یا دوبار ستارخان روحیه دیرینه خود را نشان داد یکبار که بسوی لرها (بختیاری) ۱ تاخت آورده بودند از بیشتر پیروانش جدا مانده و با خون سردی شایان تحسینی با کمال استادی از ورطه خلاکت تندرست بدر آمد بار دیگر هنگامی بود که سمدخان (شجاع الدوله) حمله ور گردید و داشت پیروز میشد که ستارخان بیرون چیده راه را بر او بست و شکست را به پیروزی کشانید ولی اینها تابشهای واپسین بنا آفتابهای لب بام بودند من دیگر بر مراتب فسخ عقیده او در مراحل آخرین نخواهم پرداخت پس از رفع محاصره کردارش بر سوائی گسرایید و مسئولیت



ستارخان

دا از این پذیرائی ناگوار چنین کسی که او را از خود میپنداشتند چنان خشمگین شده بودند که از شهر بیرون رفته برحیم خان پیوستند ستار خان با خواری آن شهر بی نواری بسزوی خود باز گذاشته به تبریز گریخت در آنجا پدرش میخبر السلطنه را ناسزا گفته و تقریباً حکومت او را در تبریز غیر ممکن ساخت و بهترین مشروطه خواهان آن دیار از ستارخان خشناک و کنده شدن او را از آنجا خواستار بودند ملیون دیگر نیز در دوره‌ای که ستارخان در شاهانه در حکومت میخبر السلطنه اختلال کرده جوانان میتراشید و در تبریز بوده‌اند توصیف

نامساعد تری از او میبایند بعد هم با برادرزکینه از رفتار بیرون از کیش وطن خواهی و پیشه گرفتن آدمکش او در شهر خدمات درست و شایسته‌ای را که در دوره نخستین محاصره نمود فراموش کردند. م. ق. هدایت (میخبر السلطنه) در صفحه ۳۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در باره ستارخان بدین گونه اظهار نظر میکند: «حقیقت آن عساکرت بد این مرد شریف محل تأسف است اگر ستارخان سواد داشت و آن گرفتاری را نداشت مردی بود که بکار مملکت میخورده».

ستارخان سردار ملی و باقر خان سالار ملی در تحت فشار روسها و نیز بدعوت تلگرافی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی روز هشتم ربیع الاول ۱۳۲۸ ق. (بیستم مارس سال ۱۹۱۰ م.) به تهران آمدند و استقبال بسیار شایانی از آنان بعمل آمد و بارک اتابک که اکنون مقر سفارت دولت شوروی است برای استقرار ایشان معین گردید و در جریانات سیاسی با سردار محی

ملی اعتماد خان توفیق در پیوسته با سردار میرزا حسن خان باغچه‌بان و سردار میرزا حسن خان باغچه‌بان و سردار میرزا حسن خان باغچه‌بان
 حزب سیاسی دمکرات و اعتدالیون بالا گرفت بواسطه مسلح بودن هر دو طرف و نزاع بین
 دو دسته دولت وقت^۲ مجبور شد که با کسب اجازه از مجلس سردو دسته را خلع سلاح کند
 دمکراتها امر دولت را اطاعت کردند لکن دسته اعتدالیون از خلع سلاح خود اباء و امتناع
 نموده بهیچوجه حاضر نشدند که خلع سلاح شوند و از جمله کسانی که زیر بار خلع سلاح نرفت
 ستارخان سردار ملی بود که بواسطه فتوحات پی‌درپی و احترام فوق‌العاده مردم نسبت بوی
 غرور و نخوت عجیبی در او ایجاد شده بود و حاضر نبود که بدستور کسی رفتار کند و اسلحه
 خود را از دست بدهد و وساطت وزیر مختار آلمان بآرون کوآت و سفیر کبیر عثمانی برای ترک
 مخاصمه مقید نیفتاد. ستارخان که با اتباع خود در پارک آتابک^۳ منزل داشت از طرف قوای
 تأمینیه محصور و در موقع زد و خورد چون پای ستارخان گلوله خورد بنا بر این خود و اتباعش
 تسلیم و خلع سلاح گردیدند (۳۰ رجب ۱۳۲۸ ه.ق.) قسریب ۳۰ نفر از مجاهدین کشته و
 ۳۰۰ نفر اسیر شدند و چهار سال بعد از این واقعه ستارخان در تاریخ ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۳۲
 ه.ق. (۱۶ نوامبر ۱۹۱۴ م.) در اوائل جنگ جهانی اول در تهران این‌دارفانی را بدردود
 گفت و در باغ طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی (شهرری) درشش کیلومتری شهر
 تهران مدفون شد. سن او هنگام وفات در حدود پنجاه سال یا شاید نیز قدردی زیادتیر بوده
 است.

سعادت قلی

سعادت قلیخان بنفایری^۵ از امراء و خنوا این خراسان بوده که در
 سبزواری حکومت داشته و در سال ۱۲۳۳ ه.ق. که فتح‌خان وزیر شاه
 محمود باسی هزار سوار برای گرفتن مشهد عزیمت نمود چون قبلاً بوسیله ارسال دسل و رسائل با
 امراء و خنوا این خراسان سازش کرده بود بواسطه عزیمت او در گوشه و کنار خراسان غوغا و
 انقلابی راه افتاد با اینکه شجاع السلطنه و سردارانیکه همراه خود داشت غائله فتح‌خان را خاتمه
 دادند معذک خود فتح‌علیشاه هم در این سال بسمت خراسان رهسپار گردید و در بام سفی آباد

۱ - سید عبدالرزاق خان رئیس دارالصنایع وطنیه بود که طرح و کتبه (عبدل مظفر)
 سردر مجلس شورای ملی از اوست. وی از کسانی بود که در روز بیماریان از مجلس شورای ملی
 دفاع کرد.

۲ - هر دو نفر را حسین نوروزی در خیابان لاله زار بضرر گلوله کشت.

۳ - کابینه دوم میرزا حسن مستوفی‌العمالک.

۴ - محل کنونی سفارت شوروی.

۵ - بنفایری‌ها اصلاً از طوایف مغول بوده که هنگام تهاجمات آنها در ایران در نواحی

خراسان ساکن و مقیم شده‌اند.

سعید
میرزا سعید خان
انصاری مؤتمن الملك



متولد ۱۲۳۱ ه. ق. ۱ پسر میرزا سلیمان
شیخ الاسلام مجال گرمرو (متولد در سال
۱۱۷۹ و فوت ۱۲۳۲ هجری قمری) در
ابتدای ملاهای خوش خط و فاضل ایشلیق
گرمرو آذربایجان (درسه فرسخی میانه)
در آنجا به ملا محمد سعید معروف بود. در
ذی القعدة ۱۲۶۴ ه. ق. که ناصرالدینشاه
بصره میرزا تقی خان فراهانی امیر نظام از
تبریز برای جلوس به تهران می آمد ملا محمد
سعید در قریه باسمنج برای تقدیم عرض حالی
بخدمت امیر رسید امیر چون خط و ربط او
را دید بستید و بر او خدمت خود گرفت و هنوز
به تهران نرسیده بود دریافت آید او را منشی
و کاتب اسرار (متصدی رمز) خود نمود با بنا بگفته

منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۱۹۶ : «میرزا محمد سعید انصاری کاتب اسرار مکتومه و منشی
رسائل خاصه شده چنانکه در تمام مدتی که امیر بر سر کار بود يك قسمت از احکام و دستورهای
او بخط خوش همین ملا محمد سعید که بعدها میرزا سعید شمس‌الدین میگردد. پس از فوت میرزا
محمد علی خان شیرازی وزیر دول خارجه که در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ ه. ق. اتفاق افتاد میرزا
سعید از طرف ناصرالدینشاه یلقب خانی و دبیری مقام خارجه یا به اصطلاح امروز به کفالت
آنوزار تخانه منصوب و ملقب بلقب مؤتمن الملك شد و در ربیع الثانی ۱۲۶۹ ه. ق. رسماً بوزارت

۱- پسر عموی میرزا مسعود انصاری ایشلیق گرمرویی وزیر خارجه محمدشاه قاجار
بوده و در زمان فتحعلیشاه بواسطه بودن عباس میرزا نایب السلطنه فرزند میرزا قاجار در تبریز،
مرکز سیاسی تبریز بوده و بیشتر سفراء در آنجا میزیستند بهمین جهت هم بیشتر اعضای وزارت
خارجه آذربایجانی بودند .

۲- میرزا سلیمان و میرزا عبدالرحیم پدر حاج میرزا مسعود انصاری پسران میرزا
سعید شیخ الاسلام بوده اند .

محقق معروف که از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه. ق. وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود راجع به میرزا سعیدخان چنین اظهار نظر میکند: «میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نیز از حیث شهرت ادبی کمتر از کسانی که در بالا با آنها اشاره شد نیست و بطوریکه میگویند میرزا سعیدخان در زبان عربی خیلی تسلط دارد ولی باید دانست که تحصیل و تدریس زبان عربی که سابقاً در ایران خیلی رائج بوده امروز رواج گذشته را



میرزا سعادت خان پسر میرزا سعیدخان مؤمن الملک

ندارد و فضلا و ادبای کنونی ایران بزبان فارسی پیش از زبان عربی اهمیت میدهند. در سال ۱۲۷۶ ه. ق. علاوه بر سمتهای که داشت بعضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه در این سال تشکیل داده بود منصوب شد. در سال ۱۲۸۳ ه. ق. ناصرالدینشاه بنا بر عوس شاهانه باز بفرمان تشکیلاتی برای مملکت افتاد و هر کس را که میل داشت بر سرکاری گذاشت و حدود اختیارات هر یک را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود و البته این کار هم مانند تمام تسمیات و تشکیلات مملکتی خیلی موقتی بود و در همین سال چون موضوع روی عوس شاهانه صورت گرفته بود تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد.

در این تشکیلات میرزا سعیدخان مؤمن الملک

علاوه بر سمتهاییکه داشت اداره امور حکومتی کرمانشاه - لرستان - نهاوند - خرقان - اداره تذکره - اداره راهسازی - امور ملل متنوعه اتباع ایران - مهده وی محول و واگذار گردید. در سال ۱۲۸۶ ه. ق. حکومت گیلان نیز تحت نظارت قرار گرفت و او از طرف خود نیابت میرزا

۱ - ملقب شدن میرزا سعیدخان بمؤمن الملک در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۳۱۴ در سال ۱۲۶۸ ه. ق. و در تاریخ التواریخ جلد سوم تاریخ قاجاریه صفحه ۵۹۷ در سال ۱۲۶۷ ه. ق. ذکر شده است.

۲ - سلطان محمود میرزا - معین الدین میرزا و امیر محمد قاسم خان .
 ۳ - مراد شافلیخان هدایت الله باشی و میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک میباشد.



میرزا سعیدخان مؤتمن الملک

میرزا حسینخان مشیرالدوله در سال ۱۲۸۸ ق. هـ. صدر اعظم شد میان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه و مشیرالدوله صدر اعظم باطناً چندان صفائی نبود بلکه قصد صدر اعظم بر این بوده که او را از وزارت خارجه عزل نماید و خود متصدی آن نیز شود لکن بواسطه حمایت ناصرالدین شاه از وی موفق بجزل او نمیگردد. در این باب محمد حسینخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی - خود چنین مینویسد : «ایلچی فرانس به تحریک سپهسالار که آنوقت صدر اعظم بود از وزیر خارجه بشاه شکایت نموده بود که او را معزول کند وزارت خارجه با خود سپهسالار باشد شاه مرا فرستاد خانه وزیر همان کافند ایلچی فرانس را که بخط فرانس بود و من ترجمه کردم داد بر دم نشان وزیر بدعم او را ملتفت کنم که خود را از سر میرزا حسینخان حفظ کند». در سال ۱۲۹۰ ق. هـ. که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله پس از افتادن از سد اوستاد از طرف ناصرالدینشاه بوزارت خارجه منصوب شد میرزا سعیدخان متولی باشی آستان قدس رضوی گردید. «میگویند پس از چندی که از ورود میرزا سعیدخان به مشهد گذشت از قتل شکوه

نیابت تولیت وی از ماه سفر ۱۲۹۱ تا ماه جمادی الاولی ۱۲۹۷ ه. ق. بطول انجامید.
در سال ۱۲۹۷ ه. ق. پس از عزل حاج میرزا حسینخان سپهسالار از وزارت جنگ و وزارت



مؤتمن الملک



میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه با پسرش

امور خارجه و انتصاب وی بحکومت قزوین، مؤتمن الملک از شهسوار احضار و دوباره بوزارت خارجه منصوب شد. میرزا سعیدخان در بهم رفت مدت ۳۰ سال در وزارت امور خارجه سابقه خدمت داشته که از این مدت ۲۵ سال آن در دوتوبت^۱ وزیر امور خارجه بوده است. در زمان وزارت میرزا سعیدخان وزارت امور خارجه تشکیلات جدیدی یافت اولین نظامنامه وزارت امور خارجه در سنه ۱۲۹۹ ه. ق. در وزارت او تنظیم گردید. میرزا سعیدخان مؤتمن الملک در ۷ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۱ ق. در سن ۷۰ سالگی در تهران در گذشت و در مشهد در حرم امام رضا در قدمتی که بنام دارالسلامت مدفون گردید. اعتماد السلطنه در تاریخ ۳ شنبه ۷ رمضان ۱۳۰۴ ق. در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد: «صبح در بخانه رفتم تفصیل غریبی مشاهده کردم نهمصد و هفتاد (۹۷۰) پاکت سر بسته که غالباً نوسشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوسشتجات سرحد



میرزا سعیدخان
مؤلفین السلط

آنت گوبینو

میرزا عباسخان قرشی
(نوام الدوله)

داران و غیره بود در میان نوشتجات میرزا سعید خان مرحوم پسرش جمع کرده حضورشاه فرستاده بود این پاکت‌ها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل بخیال خود خدمت کرده بود اما پدرش را ابدالدهر بدنام کرده است وزیر خارجه که این طور بی‌مبالات باشد وای بحال ایران اما آن وزیر خارجه اگر بی‌مبالات بود امین بود وزیر خارجه حالیه^۱ هم بی‌مبالات و هم خائن است نوشتجات را شاه به ملک‌الشعراء^۲ دادند که سه کتابچه بچسباند اما در دیباچه ننویسد که چطور این کاغذها پیدا شده شاه میفرمود از قرار گفته همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را خوانده به آب میشداخته. اتفاقاً شاه هم بی‌شباخت وزیر خارجه اش نبوده همین اعتمادالسلطنه دریادداشت‌های روزانه خود (۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰) مینویسد: وناهار منزل صرف فرمودند و نوشتجات زیاد که یکجا در کیف مانده بود مطالعه فرمودند.

۱ - بحسب خان مشیرالدوله .

۲ - مراد محمودخان ملک‌الشعراء است .

آملی داخل شده در جزه شاگردان وی گردید سپس از اوجازه اجتهاد گرفته به یارفروش برگشت ۱. نامبرده یکی از مخالفین - معاندین و مبارزین سرسخت بایمان در مازندران بود و بواسطه بودن وی در آنجا بایگیری باهر قدر سعی و کوشش - جان فنانی و قداکاری در آن حدود نتوانست پیشرفتی بنماید. وی یکی از افراد درجه یک میباشد که در انهدام اساس باییت کوشش بسیار نموده و بافرقه شیخیه نیز چندان میانه خوبی نداشته بلکه از آنان نیز نفرت داشته است. سعیدالعلماء در سال ۱۲۷۰ ه. ق. به ناخوشی و پا در گذشت.

«پیرا سعید سلساسی مردی فداکار و از خود گذشته و یکی از مشروطه طلبان و آزادیخواهان و ناطقین بایمان و باحرارت صدر مشروطیت بوده و برای بیداری مردم فداکاریهایی نموده و خدماتی از قبیل تأسیس چاپخانه سری در تبریز و بنای مدرسه درسلماس انجام داده است. وی در سال ۱۳۰۶ ه. ق. در سلماس متولد و پس از تحصیلات مقدماتی و رسیدن بسن رشد و بلوغ سفری بر وسیه کرد و قسمتی از آن مملکت را سیاحت نمود و سپس با بران مراجعت کرد و پا خود چاپخانه سری آورده و در تبریز بنام امید تأسیس نمود؟ سپس به اسلامیبول مسافرت کرد و مدتی در مملکت عثمانی میزیست و دوباره با بران برگشت و مدرسه‌ای بطرز نوین بنام سعیدیه در سلماس بنا نمود؟ نامبرده در جنگی که مشروطه طلبان در کنار رود قشور با مستبدین^۵ میگردند کشته شد.

حاج میر اسلام‌الله موسوی مشهور به حاج کبیر آقا و ملقب به مجذوب علیشاه و متخلص به مجرم در سال ۱۲۴۷ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. در سن ۸۳ سالگی در گذشت و پا به قول در اویش خرقه تنی کرد و وی از عرفاء و معارف شهر مراغه بوده که دیوانش به نام بحر الاسرار مشتمل بر قصاید و غزلیات در

۱- در کتاب تظلم الکاف از کتب منسویه به باییه و ازلی جا تألیف حاج میرزا جانی کاشانی چنین دیده شد: «علاء سعید اصلاً یهودی و جدیدتالاسلام بود».

۲- در کتاب ظهور الحق از کتب منسویه به فرقه جهانیه از فرق باییه این عبارت را دیدم که نوشته بود: «میرزا تقی خان امیر کبیر - ناصرالدینشاه و سعیدالعلماء یارفروش نزد طائفه باییه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار دارند».

۳- چاپخانه امید را در سال ۱۳۲۶ ه. ق. سواران قراجه داغ و مرند در موقع تاراج معازنه‌های مجیدالملک آن را خراب کرده و تقریباً از بین بردند.

۴- مدرسه سعیدیه را قوم چلو (آشوریه) در سال ۱۲۸۷ خ. (۱۳۲۶ ق.) هنگام حمله و غارت در دیلمقام (سلماس) شاپور) غارت آن را با خاک یکسان کردند.

۵- سپاه ما کور کردان به فرماندهی اسمعیل آقای سمیتقو.



فتح‌الله خان ظفرالدوله سردار مؤید



حاج کبیر آقا

سنه ۱۳۲۴ ه.ق. در تبریز چاپ شده است. نامبرده پس از خود فتح‌الله خان ظفرالدوله سردار مؤید (برادر سمدخان شجاع‌الدوله) را جانشین خویش قرارداد.

سلطان ابراهیم میرزا مشکوة‌الدوله پسر پنجم امامقلی میرزا عمادالدوله و از پیشخدمتان ناصرالدینشاه بوده است. محمد حسنخان اعتماد السلطنه

سلطان ابراهیم

شوغر عزت ملک اشرف السلطنه خواهر او در یادداشت‌های روزانه خود زیاد از وی یاد میکند از آن جمله میگوید: «۱۰ محرم ۱۳۰۶: حاجی حسینقلی خان دیوانه (صدا السلطنه) وزیر مختار سابق ایران در پیشگی دنیا (امریکا) با امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا که از پاریس باهم آمده‌اند در اسلامبول دعوی و کتک‌کاری کردند. هر دو را اینجا دیدم». مشکوة‌الدوله در سال ۱۳۰۶ ه.ق. از پیشخدمتی شاه معاف و برکنار میشود لکن بعد بواسطه مساعی اعتماد السلطنه در همین سال دوباره در دربار مشغول بخدمت میگردد. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۵ شنبه ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۰۷: در شهر ستانک - در این بین شاه به عمارت تشریف بردند و به نهار مشغول شدند. مراسم احتضار فرمودند و روزنامه عرض شد بعد از نهار خواستم منزل بیایم دو چیز مانع شد یکی بجهت کار سلطان ابراهیم میرزا که از شهر آمده است که کار پیشخدمتی او را درست کنم و این دفعه پنجم است که پیشخدمت شده باز معزول میشود لابد و تاچار بچار در آشنایان رفتم که امین السلطان را دیده این

سلطان احمد

سلطان احمد میرزا معروف به چول میرزا و ملقب به عضدالدوله پسر
چهل و هشتم فتحعلی شاه قاجار و پدر سلطان عبدالمحمد میرزا سیف الدوله
معروف به آقای داماد و شمس الدوله زن ناصرالدین شاه و عبدالعزیز میرزا
عین الدوله و جیهان میرزا سپهسالار بوده و در جوانی بسیار زیبا و مادرش طاموس
خانم ملقبه به تاج الدوله اصفهانی که اسلاگری وزن چهل و دوم فتحعلی شاه بود. وی از زبان
سوگلی و بسیار خوشگل



عبدالدوله



سلطان احمد میرزا عضدالدوله که در سال ۱۲۷۷
هجری قمری برای بار دوم حاکم اردبیل بوده
است.

فتحعلی شاه و دستگاهش محفل‌ترین و مفصل‌ترین دستگاهای زنان فتحعلی شاه بوده است و
عضدالدوله در ایام پیری تقریباً تمام اوقات خود را بطلامه و تحریر میگذراند و مطالب تاریخی
و اشعار زیاده بسیار از بر می‌داند و ضمناً مردی خوش صحبت و شوخ طبع بوده است تا میرده
مؤلف تاریخ عضدی در شرح زندگانی خصوصی فتحعلی شاه است کتاب مزبور یکبار در

احتشام الدوله واگذار گردید و عضدالدوله بحکومت ملایر و تویسرکان که یکی دو سال جزه مشاغل فیروز میرزا نصرت الدوله (فرمانفرما) بود منصوب شد در سال ۱۲۸۲ ه. ق. بحکومت قزوین بجای عبدالصمد میرزا عزالدوله منصوب و اعزام گردید و تا دو سال واندی در آنجا حکومت داشت لکن در سال ۱۲۸۴ ه. ق. که فیروز میرزا نصرت الدوله از پیشکارتی مظفرالدین میرزای ولیعهد در آذربایجان معزول شد بجای عضدالدوله حاکم قزوین گردید . عضدالدوله در سال ۱۲۹۵ ه. ق. بجای اللهقلی میرزای ایلخانی برای بار دوم حاکم قزوین شد و پس از عزل او از حکومت در سال ۱۲۹۷ قمری و انتقالش باذربایجان در دستگاه ولیعهد در سال ۱۲۹۹ ه. ق. بریاست درب خانه مظفرالدین میرزای ولیعهد منصوب گردید . در مدتی که میرزا عبدالوهاب خان آصفالدوله شیرازی^۲ والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی بود عضدالدوله از طرف وی متصدی امور آستان رضوی (نایب التولیه) بسوده است. در اوراق و استاد آستانه رضوی چیزی که از نیابت و یا تولیت وی باشد دیده نشده فقط در یادداشت‌های روزانه خطی محمد حسنخان اعتماد السلطنه (سیزدهم ذیحجه ۱۳۰۱ ق.) شرحی دیده میشود که نامبرده میگوید : «... شاهزاده عضدالدوله که متولی باشی مشهد شده است از مشهد آمده : از سال ۱۳۰۳ ه. ق. که حکومت همدان از ابواب جمعی عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدینشاه در آمد حکومت آنجا به عضدالدوله تعلق گرفت و تا اواسط سال ۱۳۰۸ ه. ق. حکومتش ادامه داشت در این سال عبدالصمد میرزا عزالدوله بجای وی برگزیده شد. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. عزالدوله معزول و برای بار دوم عضدالدوله بحکومت همدان تعیین گردید و این بار تا اواخر سال ۱۳۱۰ ه. ق. حاکم همدان بود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (نهم جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق.) سبب عزل عزالدوله را این چنین گوید: «عزالدوله که از حکومت همدان بجهت زن تازه‌ای که گرفته بود معزول کرده بودند...» و عضدالدوله در سال ۱۲۳۴ ه. ق. متولد و در سال ۱۳۱۹ ه. ق. در سن ۸۵ سالگی در گذشت .

سلطان اویس
 سلطان اویس میرزا متولد ۱۲۵۵ ه. ق. پسر بزرگ حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله و داماد عموی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بوده در سال ۱۲۸۷ ه. ق. که حکومت همدان شصیمه حکومت کردستان شده و بفرهاد میرزا معتمدالدوله واگذار شد او از طرف خود سلطان اویس میرزا را بحکومت آنجا

۱ - شغل مزبور را سابقاً ریش سفیدی در خانه نیز می‌گفتند .

۲ - از رمضان سال ۱۳۰۱ تا جمادی الثانیه ۱۳۰۳ ق. بیست و یکماه .



نایب‌شرف الاسلام‌الدوله

اویس میرزا احتشام الدوله بجای وی بحکومت فارس منصوب شد و در همین سال که پدرش فرهاد میرزای معتمدالدوله بدرود حیات گفت بلقب معتمدالدوله ملقب و لقب سابقش احتشام الدوله به عبدالعلی میرزا پسر دوم حاج فرهاد میرزا که لقبش احتشام‌الملک بود رسید و لقب احتشام‌الملکی به محمدعلی میرزا پسر سلطان اویس میرزای معتمدالدوله داده شد . حکومتش در فارس تا سال ۱۳۰۹ هـ . ق . ادامه داشت تا اینکه در این سال محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر صلیبی ناسرالدینشاه بجای وی تعیین گردید . سلطان اویس میرزای معتمدالدوله در سال ۱۳۱۰ هـ . ق . پس از دو ماه ابتلا به ناخوشی یرقان درگذشت و خانه‌اش را بامر ناصرالدینشاه برای استفاده از اموال او مهرو موم کردند و نعش در مقبره خانوادگی

در سمت شرقی سحن کاظمین (عراق) که از بناهای پدرش بود ب خاک سپرده شد . فرهاد میرزا معتمدالدوله سحن کاظمین را ساخت و مقبره‌ای هم دارای چند اطاق برای خود و اولادش بنا نهاد و مجموع هزینه آن بنا بگفته شیخ علی کلیددار (متولی) کاظمین بهنگارنده در کاظمین در حدود یکصد و بیست هزار لیره برای معتمدالدوله تمام شد و اگر نرخ لیره را در آن زمان ۲۵ ریال حساب کنیم میشود سه میلیون ریال یا سیصد هزار تومان . در فارس نامه ناصری در گفتار اول صفحه ۳۴۴ دویست هزار تومان (در حدود سمدسال پیش) ذکر شده است .

سلطان حسین میرزای جلال الدوله پسر پنجم ناصرالدینشاه است

سلطان حسین

که در سال ۱۲۶۹ هـ . ق . متولد و در سال ۱۲۷۸ هـ . ق .

ملقب به جلال الدوله و در سن ده سالگی یوزارت و پیشکاری میرزا محمد آشتیانی قوام الدوله بحکومت اسفهان منصوب شد و تا سال ۱۲۸۱ هـ . ق . حاکم اسفهان بود در این سال بحکومت خراسان منصوب و در ماه ذیحجه سال ۱۲۸۳ هجری قمری که میرزا محمد خان



میرزا قزاقہ پشکار اصفیانی -
سلطان حسین میرزا جلال الدولہ



سلطان حسین میرزا جلال الدولہ - میرزا محمد نواز
الدولہ آصفیانی وزیر و پشکار جلال الدولہ



در حالی که از سال ۱۲۸۱ ه. ق. به پیشکاری طهماسب میرزای مؤیدالدوله ولسی خراسان شده بود در سن شانزده سالگی در گذشت و این مصراع شعر در روی سنگ قبر او حک شده و تاریخ فوت اوست (جلال الدوله را باشد رواق بوالحسن مدین) و چون ظل السلطان محبت زیادی بپیرادر اعیانی خود داشت پس از فوتش نام ولقب او را به پسر بزرگ خود گذاشت.

سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر بزرگ سلطان مسعود میرزا ظل السلطان و عهده الملوك ملقب به مدم السلطنه دختر میرزا تقی

سلطان حسین

خان امیر کبیرا در سنه ۱۲۸۵ هجری قمری متولد در سال ۱۲۹۸ ه. ق. که حکومت فارس



سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر پورمحمد ظل السلطان

هم‌ضمیمه حکمرانی سایر ولایات بظل السلطان واگذار شد. نامبرده که مرکز حکمرانیش در اسفهان بود جلال الدوله پسر خود را که کودکی خرد سال و سنش سیزده سال بود بوزارت و پیشکاری میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان بحکومت فارس روانه نمود و مدت هفت سال یعنی تا سال ۱۳۰۵ ه. ق.

حکومت مزبور طول کشید و فقط در سال ۱۳۰۳ ه. ق. مردم شیراز پسر جلال الدوله شوریدند و کاری از پیش نبردند پس از آنکه ظل السلطان در سال ۱۳۰۵ ه. ق.

از تمام ایالات و ولایات ایوب جمعی خود معزول شد ناصرالدین شاه سلطان اویس میرزا معتمد الدوله را که در این تاریخ ملقب باحتشام الدوله بود بجای جلال الدوله

بحکومت فارس فرستاد. جلال الدوله در سال ۱۲۹۹ ه. ق. پادختر میرزا یوسف مستوفی الممالک ازدواج نمود. ظل السلطان در سال ۱۳۰۷ ه. ق. بتهران آمد و پس از دادن پیشکشی قابلی که مضمین پول نقد و چند رأس اسب ممتاز بود بپدر تاجدار خود دوباره بحکومت یزد را ضمیمه حکومت اسفهان کرد و در این سال جلال الدوله که در تهران بود بحکومت یزد را به پیشکاری حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک شیانی که از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۵ ه. ق.

۱- عهده الملوك ملقب به مدم السلطنه از عزت الدوله خواهر اعیانی ناصرالدین شاه است

که در تاریخ ۱۲۹۶ ه. ق. فوت کرده است.



فتحعلیخان شیرازی صاحب‌دیوان

جمعی از هموطنان خود را بتهمت بایبگری بوضع فجیبی کشتو نمش آنان را برای ترساندن مردم و استفاده شخصی در کوجهای شهر یزد گرداند . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۸ شوال ۱۳۰۸ ق. ۰) باین موضوع اشاره کرده چنین گوید : ه عصر به پارک امین الدوله در قتم امین الدوله نقل میکرد جلال الدوله در یزد هفت نفر را بتهمت بایی گری کشته و نمش آنها را در کوجهای یزد گرداند طوری که اعضای آنها متلاش شده و این خبر باعث تغییر خاطر مبارک گردیده است . حکومتش تا سال ۱۳۰۹ ه. ق. در یزد ادامه داشت و در این مدت شاکیان زیادی پیدا کرد که برای عرض شکایت بشاه به تهران آمده متحصن شدند

نامبرده از حکومت یزد معزول و سپس در سال ۱۳۱۱ ه. ق. بحکومت بروجرد منصوب گردید . اعتماد السلطنه در ۲۸ ذیحجه ۱۳۰۹ ق. مینویسد : (این پسر محترم ظل السلطان که از اجزای خاص وزیر اعظم است آنچه میان مردم معروف است سعجت دارد یکی مختصر شاعر نجی بلد است دوم فحش و تقلید پدر وجد خود را در محضر سدارت میگوید و دیگری سومی را نمیتوان نوشت^۱ و نیز در شانزدهم ربیع الاول ۱۳۱۰ مینویسد : دشتیدم حاجب الدوله^۲ را خبر کردند بجهت امروز میرغضبها را حاضر کنند که آمدههای جلال الدوله را سیاست کنند . معلوم شد که از سیاست آنها گنشتند دیشب مبلغی جلال الدوله بتوسط امین السلطان پیش کش داده و تنبیه آدمه‌هایش موقوف شد آنها را پانبار فراشخانه فرستادند موضوع سیاست آمدههای جلال الدوله برای این بوده که دیشب آمدههای جلال الدوله دست کرده با سربازهای قراول‌خانه دم نگارستان دعوا کرده چند نفر را مجروح ساخته در و پنجره قراول‌خانه را شکسته‌اند شاه فخر الملک را مأمور

۱- یعنی فلان ارس میبهد .

۲- حسینعلیخان .

شده بود ریاضه از حد ظرف الطای شده بود ادماپیش له باید حبس ابدی
میشدند از انبار مرخص فرمودند .

در سال ۱۳۲۱ ه . ق . که برای بار دوم حاکم یزد بود بتحریر بیگانگان
در یزد شورش سختی ایجاد شد سبب شورش برای این بود که در این سال میرزا علی اسفرخان
امین‌السلطان اتابک اعظم تعرفه گمرکی را پنهانی بدون اینکه انگلیسها کوچکترین
اطلاعی از آن پیدا کنند بود روسها و وزیران انگلیسها تمبیر داد و انگلیسها که بعداً از قضیه
آگاه شدند از این بابت فوق‌العاده نسبت بدولت ایران و بخصوص شخص امین‌السلطان
عصبانی گردیدند و بتحریر آنان در تهران - تبریز و مخصوصاً اسفهان و یزد برای تمبیر
تعرفه شورش و غوغائی سخت برپا شد . جلال‌الدوله بواسطه بی‌عرضگی یا برای سوءاستفاده
خود و مردم عوام توانست و یا نخواست که از کشتن یزدهای متهم به بایی بودن در یزد
جلوگیری نماید و در این بین جمع زیادی با اتهام بایی گری کشته شدند . انگلیسها در این
مورد از نظر استفاده سیاسی برای خود از بهائیان حمایت کرده مجازات مرتکبین وجیران
خسارت آنها را از دولت خواستار شدند و در نتیجه بهائیان این حدود خود را در تحت حمایت
انگلیسها قرار دادند . در سال ۱۳۲۵ ه . ق . در ریاست وزرائی وزیر افخم بجای
وزیر همایون حاکم زنجان شد و حکومتش مدت خیلی کمی طول کشید و بجای
او آقا باقر سعدالسلطنه انتخاب و اعزام گردید . پس از کشته شدن میرزا علی اسفرخان
امین‌السلطان اتابک اعظم نخست‌وزیر در روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ه . ق . در جلوی در
مجلس شورای ملی این عمل اثر غریبی در تمام محافل نمود و همه دم از اطاعت مشروطیت
و مجلس شورای ملی زدند از آنجمله درباریان و رجال دولت بسرکردگی جلال‌الدوله
یکماه بند یعنی در ۲۲ شبان در مجلس حضور یافتند سوگند وفاداری نسبت بمشروطیت یاد
کردند پس از اینکه محمدعلیشاه از قصر شهری خارج شده بی‌باغ شاه رفت و در آنجا قرار
گرفت جمعی از رجال را دعوت کرد که با آنجا آمده با او مذاکره بپردازند و مدعویین چون
نسبت بوی بدگمان بودند ابتداء از رفتن بی‌باغ شاه اکراه داشتند تا اینکه علی‌رضا خان
عضدالملک بر حسب اشاره شاه با آنان اطمینان داده دوازده نفر بحضور شاه رسیدند و پس از
مذاکره جلسه ختم گردید و شاه باندرون رفت و اینان نیز از باغ شاه خارج شدند هنگام
خروج سه نفر از آنان جلال‌الدوله - علاءالدوله و فتح‌الله خان سردار منصور توقیف و بیروزکوه
تبعید گردیدند در این هنگام ظل‌السلطان استاندار فارس بود وقتیکه از دستگیری پسرش
آگاه گردید تلگرافی بدین مضمون از شیراز به تبریز مخابره نمود : «از تلگرام امتنان
حاصل در راه ملت و خدمت برادران عزیز مفاخرت مینمایم نگرانی نیست بلکه سر و پسر»

شود. اخسرو و یماند نه خسرو پرست ظل السلطان. در سال ۱۳۲۶ ه. ق. که مجلس سنوی بسته شد خانه جلال الدوله و پدرش ظل السلطان که مورد تنفر محمد علیشاه بودند همپاران و بدست سربازان تاراج گردید و جلال الدوله را دوباره دستگیر و سپس با علاء الدوله و سردار منصور بارو با تبعید نمود. محمد علیشاه پس از توب بستن مجلس در تکرانی که با ذریابجان مینماید در این باب چنین گوید: «چون جلال الدوله بخیالات فاسده علاء الدوله و سردار منصور را با خود عهدت کرده در سدد آشوب و انقلاب بودند آنها را روانه فرنگه کردیم.»

سلطان حسین

مزخرفترین و ابلهترین پادشاهانی است که در ایران سلطنت

کرده است. مهمترین واقعه بلکه یکی از مهمترین وقایع تاریخی ایران که در سلطنت او روی

داد و منتهی بخلع از سلطنت و کشته شدن او و شاهزادگان سنویه و بند خرابی ایران گردید موضوع شورش طایفه غلیجائی قندهار است بر علیه حکومت مرکزی که شرح مختصر آن قضیه از این قرار میباشد: در سال ۱۱۰۵ هجری قمری امرای سنویه برخلاف وصیت شاه سلیمان، شاه سلطان حسین مهمل و بی عرضه را بر سلطنت برگزیدند و او در سال ۱۱۰۶ ه. ق. گرگین خان گرچی لقب بشاه نواز خان را بحکومت قندهار فرستاد بطور کلی در ممالک مشرق زمین و مخصوصاً در ایران بدون بدون حساب برای اشخاص کار پیدا میکنند نه اشخاص ورزیده و صالح را برای کار و بیخوجه اطراف و جوامع و عواقب امور را در نظر



شاه سلطان حسین

نمیگیرند. مثلاً همین گرگین خان یکنفر مسیحی را بحکومت قندهار که اهالی آن مسلمان و فوق العاده متمصب بوده میفرستند و او علاوه بر مسیحی بودن مانند اکثر مأمورین دولت علیه ظالم، طماع و متمددی نیز بوده اینجاست که باید گفت بدبختانه در ایران از قدیم الایام سوء سیاست

بنمایندگی خود برگزیده برای عرض تظلم و شکایت بدربار شاه سلطان حسین مهمل -
 بی کفایت - بی عرشه و خرقاتی فرستادند میرویس برای انجام مأموریت خود باصفهان
 وارد شد ولی هیچ نتوانست که بشاه عرض تظلم کند و بواسطه وجود شاه مهمل و شاعران گان
 و امرای فاسد - سودجو - منافق و مخالف یا یکدیگر و نفوذ روحانیون جاه طلب ، نفع
 پرست و بیسرف ، اوضاع مملکت را فوقالعاده مختل و خرابید و مأموسانیه بیکه رفت
 و پس از حاجی شدن دوباره باصفهان بازگشت و تجدید تظلم نمود (۱۱۱۲ ه . ق .) این
 بار نیز زمامداران بی علاقه بامورات و اصلاحات مملکتی برایش او بهیچ وجه ترتیب اثر
 ندادند و چون اوضاع مملکت و دربار سلطنتی را خیلی خرابتر و شوریده تر از سابق دید
 پس از چندی توقف با دست خالی و عصبانیت زیاد بقندهار مراجعت نمود پس از ورود
 مشاهدات خویش را دایر بخرابی و شوریدگی اوضاع ایران و دربار سلطنتی یافراد طایفه
 خود (هوتک) و سایر رؤسای طوایف غلیجائی گزارش داد و آنان را با خویشان همراهِ و
 همراز نمود و ضمناً برای تحریک و تشجیع آنان فتاوی برکنار و ضلالت شیعه اثنی عشری
 (۱۲ امامی) که از علمای سنت و جماعت درسفر مکه گرفته و باخود آورده بود بآنها ارائه
 داد و سپس جداً مشغول باقدام بر علیه حاکم قندهار و حکومت مرکزی گردید و در یکی
 از روزها در سال ۱۱۱۳ ه . ق . در شکار گاه ده شیخ گرگین خان حاکم مقدر قندهار
 را بقتل رسانید و پس از این عمل طایفه خود و سایر طوایف غلیجائی را بگرد خویش
 جمع نموده گردنکشی و نافرمانی را بر علیه دولت مذبوح خود آغاز نمود . دربار شاه سلطان
 حسین از این قضیه آگاه گردید و مانند همه اوقات عمل میرویس را باهمال و غفلت گذراند
 تا اینکه میرویس بتدریج قسوی و قندهار را نیز از چنگ مأمورین ایران درآورد و بان
 شهر مسلط گردید و تمام سپاهیان ایران را که در قندهار و اطراف آن مستقر بودند قتل عام
 نمود پس از اینکه میرویس اقتدار بیهم رسانید تازه حکومت مرکزی قدری از خواب غفلت
 بیدار شده و بهخیال دفع شر او اقتاد ابتداء دونفر را بتناوب برسالت نزد او فرستاد و
 قتل این بود که شاید آنها او را قانع و راضی کرده باطاعت دولت مرکزی درآوردند میرویس
 اعتنائی بآنان ننموده و مردونفر را زندانی نمود دولت که این وضع را دید و از گفتگو
 مأموس گردید بحکام خراسان دستور داد که برای دفع وی بسمت قندهار رهسپار شوند اینان
 رفتند لکن کاری از پیش نبردند و تماماً شکست خورده با تلفات زیاد بمحل های اولیه خود
 بازگشتند دولت این بار خسروخان یا کیخسروخان والی گرجستان که برادرزاده گرگین خان

نداشت خواست که بلاشرط تسلیم شوند در این هنگام چون محسودین وضع را این چنین دیدند همگی دست از جان شسته سخت در مقابل سپاه خسروخان پایداری نمودند و راه رساندن خواربار را بیروی سپاه او بستند در این پار بلوری لشکر ایران شکست خورد که از بیست و پنج هزار نفر فقط هفتصد نفر باقی ماندند که توانستند جان به سلامت بدر برند و خود خسروخان هم در جنگ کشته شد (۱۱۱۶ ه. ق.). دولت پس از او محمد زمان خان را فرستاد او هم بنوبه خود در جنگ کشته شد و با اینکه خودش در گذشت. پس از این فتوحات بیش از پیش بر قدرت و اقتدار میرویس افزوده شد و حکومت مرکزی نتوانست چندان کاری از پیش ببرد و میرویس کاملاً حاکم مستقل و مقتدر قندهار گردید و پس از هشت سال حکومت در حدود سال ۱۱۲۰ یا ۱۱۲۱ ه. ق. در گذشت.

برادرش میر عبدالله^۱ جای او را گرفت و قصدش برای این بود که از در اطاعت نسبت به حکومت مرکزی در آید لکن بزرگان غلیجانی راضی باین کار نبودند و پس از یکسال که از حکومتش گذشت میر محمود پسر میرویس را که پسن ۱۸ سالگی رسیده بود وادار بکشتن او نمودند محدود پس از کشتن عموی خود در حدود سال ۱۱۲۲ ه. ق. جانشین پدر خود گردید.

محمود جوان و مشاورین او از اوساع واحوال دربار شاه سلطان حسین بخوبی مطلع بودند و میدانستند که زمامداران فاسد مشغول بچه کارهایی هستند و آن چیزی که هیچوقت به خاطرشان خطور نمیکند نگهداری مملکت و حفظ حدود و نفوذ آن است و چون قصدش تسخیر ایران و گرفتن اسفهان بود ابتداء رقبای خویش را یکی پس از دیگری از میان برد از آن جمله اسدالله خان رئیس طایفه ابدالی^۲ بود که او هم بر ضد دولت یابی شده مرات را از امنای شاه سلطان حسین گرفت و از اشغال ایران در آورد و خود متصرف و حاکم مقتدر آنجا گردید. محمود با او جنگ کرد و او را کشت، پس از کشتن اسدالله خان بطاهر عریضه ای برای اغفال حکومت مرکزی نوشته و عمل خود را به نفع دولت جاوه داد و خود را در زمره رعایای مطیع دولت قلمداد نمود و حتی در عریضه خود نوشت که من سگ شاه ایرانم

۱- قبر میرویس در خارج شهر قندهار واقع و زیارتگاه مردم آن نواحی میباشد.

۲- بعضی از مورخین از جمله هدایت در جلد هشتم روضة السقاء نام او را عبدالعزیز

ذکر نموده.

۳- غلیجانی و ابدالی بزرگترین ایلات افغانستان هستند و در گذشته باهم سخت دشمنی

داشتند.

پس از فرستادن شمشیر و لقب و خطاب حسبنتقلی دولت بخیال خود از طرف محمود آسوده خاطر گشت و مثل همیشه بی اعتناء و بی علاقه باوضاع مملکت، بخواب غفلت فرو رفت. در همین سال محمود سیستان را گرفت در این اوقات در دربار شاه سلطان حسین بقدری دسیسه و اختلاف نظر و اغراض گوناگون حکمفرما بود که هر تصمیمی که از طرف دسته‌ای اتخاذ میشد دسته دیگر بزودی آن را خنثی مینمود و شاه سلطان حسین کلامش این بود که چنین مقدر شده است. پس از گرفتن سیستان محمود در سال ۱۱۲۳ ق. با هشت هزار نفر از راه کرمان و یزد عازم اصفهان شد و چون رادع و مانعی در جلو خود نمیدید تا اواخر همین سال خود راه حوالی اصفهان رسانید و در سال بعد جلفا را اشغال نمود و راه حمل خوار بار را از هر طرف بروی اهالی اصفهان بکلی بست و سپس وارد قصر فرح آباد گردید بواسطه هجوم آوردن مردم از اطراف شهر و ازدحام جمعیت در این سال (۱۱۳۴ ق.) قحطی خیلی سختی در اصفهان روی داد که بیشتر اهالی از گرسنگی و ناخوشی جان سپردند و چندان کسی در شهر باقی نماند شاه سلطان حسین که وضع را چنین دید و از طرف پسرش طهماسب میرزا که در این سال هنگام محاسره اصفهان از شهر فرار کرده برای مدد رساندن به پدرش بقزوین رفته بود خبری نشد.^۱

بنابر این برایش مسلم گردید که کاری از پیش نخواهد برد بناچار روز ۱۲ محرم ۱۱۳۵ ه. ق. با جمعی از درباریان از شهر حرکت کرده بفرح آباد بنزد محمود رفت و تاج را از سر خود برداشت و بر سر محمود گذاشت. محمود روز چهاردهم محرم وارد اصفهان شد و روز پانزدهم محرم بواسطه بی عرضگی و بی لیاقتی شاه سلطان حسین و درباریان و امرای فاسد و خائن بجای شاه اسمعیل و شاه عباس کبیر بنام شاه محمود برادرینکه سلطنت جلوس نمود و بارعام داد و پادشاه قسمتی از ایران و افغانستان شد پس از برگزار شدن جشن، شاه سلطان حسین را در یکی از عمارات سلطنتی زندانی نمود و زندان او شش سال (از

۱- راجع به تعداد سپاه محمود برخی از مورخین ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر هم نوشته‌اند و ممکن است که در آغاز هجوم همان هشت هزار نفر بوده و بعد بتدریج که به اطراف اصفهان وارد شده چون قتل و غارت در کار بوده داوطلب زیاد پیدا شده و عدد سپاهیان او خیلی زیاد شده باشند.

۲- خیلی از مورخین نوشته‌اند که طهماسب میرزا و زینب (شاه طهماسب) در روزی که شاه سلطان حسین پدرش تسلیم شد در همان شب در قزوین برای خود عروسی راه انداخته بوده است.

بود در اواخر سلطنت خود در سال ۱۱۳۷ ق. در يك روز قتل عام نمود^۱. محمود این مرد شجاع جنگه آور - بی باک و خونخوار در اواخر سلطنت خود از بسیاری کار و کشتار زیاد حالتی دگرگون گردید و چون شدیدی بوی دست داد و نتوانست دیگر بیادشاهی خود ادامه دهد بزرگان غلیجائی برخلاف میل محمود میر اشرف پسر میر عبدالله پسر عموی او را از قندهار خواسته ولیمهد نمودند و او پس از چند ماهی که از ولیمهدیش گذشت محمود را بعد از دو سال و هفت ماه سلطنت بقصاص خون پدر کشت^۲ و در گورستان درب امام مدفون نمود و خود بنام اشرف سلطان پادشاه شد.

اشرف همان صفات محمود را داشت با این تفاوت که از او عاقل تر و سیاستمدار تر بود اشرف که سلطنت رسید اول فکرش این بود که بخدعه و حيله شاه طهماسب را بچنگه آورده او را تلف کند بنابراین باو پیغام داد که پادشاهی تعلق بشما و خانواده صفوی دارد لازم است که هر چه زودتر باصفهان آمده بر تخت سلطنت موروثی خود جلوس نمائید و مرا هم جزء خدمتگزاران خویش قبول فرمائید شاه طهماسب عیاش و مخمور نزدیک بود که فریب خورده گفته او را باور کند ولی اطرافیان مانع رفتن او شدند.

در این ایام اوضاع هرج و مرج و قتل و غارت در ایران پستی درجه شدت خود رسیده بود. حزین در صفحه ۶۱ تاریخ خود در این باب مینویسد: «و در ممالک طبرستان و گیلان علت و پاشویع یافته تادم سال امتداد داشت و خلق بی حساب در گذشتند و سرداران پادشاه ارس (روس) با لشکر انبوه از دریا برآمده بر اکثر بلاد معشره گیلان استیلاء یافتند و در آن اوان هجده کس صاحب جیش و چشم معدود شد که در ممالک ایران داعیه پادشاهی و سروری داشتند سوائ غارتگران پادشاه صفوی بزاده».

در همین سال (۱۱۳۷ ه. ق.) میان روس و عثمانی معاهدهای در باب تقسیم ایران منعقد گردیده هر یک از طرفین سهم خود را بزودی متصرف شدند اشرف هم در اسفهان

۱ - راجع به تعداد شاهزادگان مقتول بیشتر مورخین ۳۹ نفر نوشته اند ولی هدایت در جلد هشتم روضة الصفاء ۳۱ نفر ذکر نموده است.

۲ - از ۱۴ محرم ۱۱۳۵ تا ۱۲ شعبان ۱۱۳۷ ه. ق.

۳ - سن محمود را بیشتر مورخین هنگام کشته شدنش ۲۷ سال و هدایت در جلد هشتم روضة الصفاء ۲۱ سال نوشته و بظن نگارنده همگی اشتباه کرده اند زیرا محمود که در سال ۱۱۳۲ ق. پس از کشتن میر عبدالله عموی خود جانشین پدر کشت ۱۸ سال داشت و در سال ۱۱۳۷ ق. که اشرف پسر میر عبدالله او را کشت در حدود ۳۳ یا ۳۴ سال داشته است.

قرار دادن در سال ۱۱۴۰ ه. ق. بست اصفهان سر از بر شدند هنگامیکه احمد پاشایست همدان آمد خواست که آن شهر را بگیرد همدانیان مانع ورود سپاه عثمانی بشهر خود شدند عثمانی ها بمحاصره همدان پرداختند و اهالی مردانه در مقابل آنان سخت مقاومت کردند و چون با اهالی مددی نرسید و تنها ماندند و عثمانیها خیلی مجهز و بیش از سد مزار نفر بودند در انجام فاتح گشتند و پس از فتح تمام مردم همدان را قتل عام نمودند و کشتار عثمانیها سه روز طول کشید و عده کمی از سکنه شهر باقی ماندند که با اطراف پراکنده گردیدند در این ایام عثمانیها نیز خیلی بیداد میکردند و خرابی و ظلم و تعدی آنان نسبت بایرانیان کمتر از افغانها نبود. حزین که در آن زمان بهمدان و سایر شهرهای ایران وارد شده و از نزدیک شاهد و ناظر قضایا بوده راجع بوقایع مزبور در صفحه ۶۷ و ۶۸ تاریخ خود چنین حکایت کند: «افراط قتل رومی (عثمانی) در آن شهر و ایستادگی و مردانگی مردم آنجا از مشهورات و نوادر روزگار است تا سه روز این هنگامه در آن شهر برپا بود و هیچ کسی از ایشان روی نگردانید تا همه کشته شدند مگر اندک مایه مردمی که امان یافته با اطراف رفتند. و در آنوقت جماعت کثیره نیز از اطراف و جوانب عراق در آن بلده جمع آمده بودند و حساب مقتولین آن قشیه را علام المبوب داند در بهمنی شوارع آن شهر از بسیاری اجساد کشتگان که بر زبر یکدیگر افتاده مجال عبور نبود و اکثر مواضع بنظر آمدند که در آن حادثه همدانیان چون سر کویچه های برومیان (عثمانی ها) گرفته مدافعه میکردند و چندانکه کشته میشده اند دیگران بجای ایشان بمقابله می ایستاده اند تا سردیوارهای بلند اجساد کشتگان بود که بفرز هم ریخته بودند و در آنوقت رومیه (دولت عثمانی) بر کل قلمرو علی شکر ولوا حق (همدان) و کردستان و لرستان و نواحی استیلاء داشتند و همه را بکوشش و کشتش بتصرف آورده بودند و رعیت مطیع نمیشد و با رومیه نمی آمیخته و ویرانی تمام بان ممالک رسیده بود قصبه یزدجرد را که متصرف شده حاکمی مستقل در آنجا داشتند روزی او باش و مردم بازار تمام شوریده برومیان هجوم آوردند و چهار هزار کس از ایشان بکشتند و آخر ۵ هزار تومان با احمد پاشای سردار جریمه (رشوه) داده اطاعت کردند.

اشرف که از اقدام و حرکت عثمانیها اطلاع پیدا کرد فوراً بگلپایگان رفته از پیشرفت آنان جداً جلوگیری نمود و آنها را شکست داد و برای اینکه این دست آور عثمانیها از میان برود در همین سال (۱۱۴۰ ه. ق.) دستور داد که در اصفهان سر شاه سلطان حسین را بریده بعد

و ضمناً پادشاهی اشرف را نیز دایران برسمیت شناختند .

شاه سلطان حسین بطوریکه از شرح حالش پیداست یکی از مهم‌ترین پادشاهانی بوده که بدبختانه دایران سلطنت کرده است . این مرد اگر روضه خوان - مسأله گو- دعا نویس و پیش نماز میبود خیلی بهتر از این بود که پادشاه ایران باشد . بواسطه بی‌عرضگی - بی‌لیاقتی و عدم اطلاع با امور مملکتی در مدت قریب به سی سال سلطنت خود ایران را بکل خراب کرد و عده زیادی از ایرانیان نیز تلف شدند و امروزه کلمه شاه سلطان حسین جزء امثال سائزه شده و رجالیکه فوق‌العاده بی‌عرضه - بی‌کفایت - ذهن‌بین - بی‌سرف - شل‌و وارفته باشند او را شاه سلطان حسین خطاب میکنند - حزین در صفحه ۷۴ کتاب تاریخ خود می‌نویسد : « عبدالله پاشا نیز بر اکثر آذربایجان مستولی شده دارالسلطنه تبریز هم بحالت همدان شده بود تبریزیان نیز بعد از اینکه از شیر و آذربایجان آمده رومیان بشهر ریختند شمشیرها آخته تا پنج روز در کوچه و بازار قتال کردند تا آنکه رومیان از محاربه ایشان بترسیدند آمدند در دادند که ترک جنگ کرده با اطفال و عیال و مال آنچه توانید برداشته سلامت از شهر بیرون روید قریب به پنج هزار کس که از تمامی خلق بیشمار آن شهر مانده بودند بدستی شمشیر و بدستی دست عیال خود گرفته از میان سپاه روم (عثمانی) بیرون رفتند و آن‌گونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد و همچنین در صفحه ۷۶ تاریخ خود مینویسد : « بمملکت کردستان درآمد و از آنچه با آذربایجان رسیده آن عمالک معموره خاصه شهر تبریز را از استیلای رومیان (عثمانیها) خالی و خراب دیدم . اشرف پس از آنکه شاه سلطان حسین را کشت نمش او را بقم فرستاده در جنب قبر شاه سلیمان پدش دفن کردند ، مؤلف محافل المؤمنین مینویسد : « پس از اینکه اشرف محمود مجنون و فالج را خفه کرد در سال سوم جلوس خود احمد پاشا والی بغداد بفرمان آمده شاه سلطان حسین را خواست اشرف او را کشت و سرش را برای احمد پاشا فرستاد و با او جنگ کرد او را شکست داد .

سلطان حسین میرزا ملقب به نیرالدوله پسر پرویز میرزا نیرالدوله (متوفی شعبان ۱۳۰۵ هجری قمری) پسر پنجاه و سوم فتح‌المیشاه

سلطان حسین

۱- احمد پاشا فرزند حسن پاشا والی بغداد بوده که پس از درگذشت پدش در کرمانشاه جای او را گرفت و والی بغداد شد و ضمناً فرمانده قوای عثمانی برای تسخیر غرب و مرکز ایران نیز گردید .



نیرالدوله

که بن رشد رسید پس از محمد علیخان
 امین السلطنه غلام بچه پاشی شاه شد مدتی
 در این شغل باقی بود بعد ترقی کرده بست
 پیشخدمت حضور هما یون منصوب شد و ضمناً
 حکومت نیشابور هم ابواب جمع او بود و
 باصلاح یکی را سوار بود و دیگری را پدک
 میکشید . معمول چنین بود که رجال متنفذ
 برای اهمیت داشتن وقوی بودن و زور گفتن
 ب مردم سمتی در دربار سلطنتی داشته و شغلی
 هم در خارج از دربار برای خود اختیار
 میکردند . نیرالدوله تا اواخر سلطنت
 ناصرالدینشاه معروف بود بشاهزاده پیش-
 خدمت و در دو سفر ناصرالدینشاه پاروفا در

سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ ه. ق. بهمین عنوان با شاه پاروفا رفت و در اوایل سال ۱۳۹۹ ه. ق.
 علاوه بر سمت پیشخدمتی که داشت رسیدگی بامور باغ و عمارت دوشان تپه و باغ وحش آنجا
 بعهده وی واگذار گردید . در سال ۱۳۰۵ ه. ق. پس از درگذشت پدرش ملقب به نیرالدوله
 شد . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد : «دوشنبه ۱۱ شعبان
 ۱۳۰۵ : پرویز میرزا پسر خاقان مغنور که غالباً در خراسان بود و حکومت سبزوار و نیشابور را
 داشت مرحوم شد لقب او را به پسرش سلطان حسین میرزا معروف بشاهزاده پیشخدمت دادند .
 در سال ۱۳۰۹ ه. ق. بوی منصب امیر تومانی هم داده شد و از سال ۱۳۰۵ ه. ق. و چند سالی
 هم در زمان حیات پدر حاکم نیشابور بود و از سال ۱۳۰۹ ه. ق. تا چند سالی بعد حکومت
 سرولایت سبزوار و غیره شمیمه حکومت نیشابور وی گردید و در این مدت اکثر املاک خوب
 و مرغوب نیشابور را بتصرف خود درآورد و اول ملاک نیشابور گردید . پس از مرگش در سال
 ۱۳۳۶ ه. ق. تمام اموال معتول و غیر معتول او بیاد فنا رفت و چیزی از آن دارائی کذائی برای

۱- فتح‌المشاه را مورخین خاقان مغنور خطاب میکنند .

۲- در میان پیشخدمت‌های ناصرالدینشاه دو نفر از شاهزادگان بشاهزاده پیشخدمت معروف

بوده‌اند یکی سلطان حسین میرزا نیرالدوله و دیگری محمد حسن میرزا معتضد السلطنه پسر

علیق میرزا اعتماد السلطنه .



نیرالدوله

زمین طماع و اخاذ. در زمان حیات خود یکی از ملاکین عمده و از مشولین درجه يك ایران محسوب میشد و بطوریکه گفته شد پس از مرگش تمام آن دارائی چون باد آورده بود بیادفنا نیز رفت. در سال ۱۳۱۸ ق. ه. که محمدتقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه درگذشت نیرالدوله با دادن پیشکشی (رشوه) قاپلی پشاه و صدر اعظم بجای وی بحکومت خراسان تعیین گردید و در سال ۱۳۲۱ قمری از حکومت خراسان موزول و به تهران آمد. در سال ۱۳۲۳ ه. ق. پس از عزل میرزا احمدخان علام الدوله از حکومت تهران نیرالدوله بجای وی بحکومت تهران منصوب شد.

در سال ۱۳۳۰ ه. ق. بتحریرک بیگانگان اغتشاشات و بی نظمی‌هایی در مشهد رویداد و سرانجام بتوب بستن روس‌ها بصحن و گنبد حضرت رضا (ع) متحر گردید. نیرالدوله با اختیاراتی چند بجای علی نقی میرزا رکن الدوله والی خراسان شد و پس از ورود بمشهد موقع را برای خود مفتنم شمرده بخرده حسابهائیکه از پیش با اشخاص داشت پرداخت و مخالفین خود را یکی پس از دیگری از میان برد. راجع باین شخص حیدرخان عمواوغلی معروف در موقعیکه رئیس کارخانه برق آستانه رضوی مشهد بوده تقریراتی دارد که مرحوم میرزا ابراهیم خان مشی زاده آنها را بخط خود نوشته است: و پس از ذکر کردن کارخانه چراغ برق در مشهد که شاهزاده نیرالدوله حاکم آنجا بود بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده میشود چطوریکه پشده که در ایران متحمل بارهای وحشیگریها شد و ساکت باشم چیزی که اثر فوق العاده در قلب من ننوده و به تعجب من افزود آن بود که میدیدم حاکم در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار عده کثیری از فراشها و آدم‌های مفتخور تقریباً بنمعداد چهارصد نفر جلو و عقب خود انداخته و کسانی که نشسته بودند بزور آنها را بلند کرده و حکم به تعظیم کردن مینمودند چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم در بدو ورود من بشهر خراسان

۱- این همان کارخانه‌ای است که بمباشرت حاج محمدباقر رضایوف میلانی بدستور مظفرالدین شاه از روسیه خرید و برای روشن کردن آستانه و بالاخره بان به مشهد آورده شده و در ۱۳۲۰ ه. ق. شروع بکار کرده است.

و انسانیت یعنی وحشیگری صرف تصور میکردم و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده یک نصف بدن یک طرف دروازه و نصف دیگر را بیک طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره وحشیگری را نمیتوانستم از منظر خود محوسازم . پس از مدت قلیلی اتفاق دیگری که از این سفاک بر سر من مشهود رسید آن بود که باعموم ملاکین متفق شده گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند به قسمی که نان را مردم بختی تحصیل کرده بر قیمت گزاف میخریدند از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا



نیرالدوله

و ضعیفاء از خریدن آن عاجز بودند .

ظنم براینکه من با اغلب از اهالی آشنا بودم همین گرانای نان را دست آورم نموده اهالی را بر عبطه حاکم ظالم تحریک و تحریر نمودم آنها را بهیجان آوردم که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند^۱ رفته رفته هیجان غریبی در مردم ظاهر شده دفعه^۲ از حاکم کرده عزل حاکم را خواستار شدند . در ضمن هیجان عمومی خراسان چندین خانه عم تاراج شد که یکی از آنها خانه نایب التولیه بود که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند^۳ نایب التولیه شخصی بود از سرکشیکهای حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان^۴ از دعوات موقوفه حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سرکشیکها بود که در نوبت خود می آمد و چراغهای حرم مطهر را روشن میکرد . نقیب السادات^۵ از ملاکین عمده خراسان محسوب میشد که با حاکم عهدت شده بود و باین ملاحظه مردم بخانه

دو بست ساله او ریخته تاراج کردند که دو خم از آن شراب در دم بست دروازه صحن گذارده ببا برین میگفتند که این شرابها از خانه نقیب السادات سرکشیک حرم مطهر بیرون آمده است

۱- ممکن است که تحریک عمواوغلی در باب شورش و هیجان مردم بر تأثیر نبوده اما بیشتر بدستور العمل چند نفر اعیان محلی متفق که عداوت سابقه با شاهزاده نیرالدوله داشتند گرانای نان را بهانه نموده بتحریر اهالی پرداختند و در این کار موفق شدند .

۲- مقصود از این نایب التولیه نقیب الاشراف سرکشیک آستانه پندرکن التولیه که یکی از ملاکین عمده خراسان بوده میباشد .

۳- چهل هزار تومان شصت سالوادندی قبل .

۴- مقصود نقیب الاشراف است .

ترتیبات بوده مطلقاً رضی و مایل نبودم که مقدر درهای اسباب غارت و آراج پیش بیاید. محمد یوسف هروی در کتاب عین الوقایع در صادرات سال ۱۳۲۱ قمری در این باب چنین مینویسد: «پلوای بی جهت اغلب اهالی مشهد بر ضد ایالت گیری نیرالدوله بدستور العمل چند نفر اعیان که عداوت سابقه با شاهزاده معظم‌الیه داشتند و بگرانی نان اقدام نموده بتحریرت اهالی پرداختند و چندین زن را بفساد و ادا داشتند در ماه سفر و آن اغتشاش مایه خسارت زیاده ملت و دولت و ایالت شد... بازار آشفته بود و هنگامه غریبی روی داد تا باشاره مفسدین اول بیخانه و منازل یوسفخان بیگلربیگی بعد بیخانه جناب تقی‌الاشراف نایب‌التولیه سرکشیک ریخته اسباب و اموال دفته آن سید جلیل را بتاداج بردند و گندم و جو و آلات حدیدیه و خشویه و مسینه و غیره که از چندین سال ذخیره داشت همه بیغما رفت و مردمان بی رحم درختان گل و گلدانهای مرتب دایرهم شکسته بدتر از این بخرایی ابنیه و عمارات او جدوجهد داشتند. در آن وقت والی والا تبار معظم که طرف شدن با ملت را بی امر دانسته بود تلگرافی از فرمانفرمایی استعفاء داده پس از چند روز روانه تهران شده. چون شخص من (حیدر عمو اوغلی) از ترتیبات حکومتی ایران بطوریکه باید مطلع نبوده و نمیدانستم که عموم حکومتیهای ایران ببعین ترتیب و منوال سلوک مینمایند لهذا در خیال خود تصور میکردم که پس از عزل این حاکم سفاک ظالم حاکم دیگری که می آید از اعمال حکومت سابق متنبه شده اقدام بکارهای بد مردم آرداری و بی قانونی نکرده با خلق خدا بدالت رفتار خواهد کرد اما متأسفانه نتیجه بعکس شده حاکم دیگری که وارد شد همان کارها را دنبال کرده مطلقاً متنبه نگردید آنوقت من ملتفت شدم که عموم حکومت‌های ایران قانون نداشته و هر یک از آنها بقوه دفاعیه و استیفاء شخصی سلوک کرده هر چه بخواهند و خیال کنند در حق اهالی و رعایا با کمال سهولت و آسانی میتوانند بموقع اجراء بگذارند بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند. این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید از دحام مردم بقدری زیاد شده که در سخن حرکت کردن ممکن نبود. نیرالدوله از حکومت مزول و رکن الدوله منسوب گردید بطرف خراسان حرکت کرد در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ بمست تهران عازم شدم پس از دو روز به تیشابور رسیدم حاکم مزول شده شاهزاده نیرالدوله را که اطراف تیشابور املاک شخصی او بود و خود تیشابور هم تپول وی و حکومتش نیز با خود او بود دیدم که

۱- مقصود از این رکن الدوله شاهزاده علی‌نقی میرزا پسر محمد تقی میرزا رکن الدوله است که در سال ۱۳۱۸ فوت کرده بود و رود علی تقی میرزا رکن الدوله به مشهد بعد از عزل نیرالدوله روزیکشنبه خرة جمادی الاولی از سال ۱۳۲۱ قمری صورت گرفت.

تا ۱۳۰۹ هجری قمری والی کرمان و بلوچستان بود و وفاتش در رمضان ۱۳۰۹ هـ. ق. بواسطه داشتن چندین ناخوشی در کرمان اتفاق افتاد. در زمان حرکت ناصرالدین شاه به اروپا (سفر سوم ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ. ق.) به ناصرالدوله حکم شد اردویی در لاذزده شود و ماشکیدولاد را تعمیر کنند بعد از فوت ناصرالدوله عا تقسیم بحال خود ماند بعد در سال ۱۳۱۳ هـ. ق. اندکی پیش از قتل ناصرالدین شاه علی اشرف خان احتشام الوزاره از تهران مأمور شد و اسمعالدوله (زین العابدین خان) نیز ازیم و نرماشیر که حدود سرحد بلوچستان را معین نمایند این بود که پولی از انگلیس ها گرفتند و بیشتر ماشکید را بتصرف آنها دادند. ناصرالدوله اخلاقی و روپه اش برخلاف برادر صلیبی خود عبدالحسین میرزا فرمانفرما بوده او مردی تندخو- خشن- قلدر



ناصرالدوله

احتشام الملك



ناصرالدوله

قوام‌الدوله و ناصرالدوله دوده دارند که وصل بهم است ظاهراً مختصراً تعدی از رعایای قوام‌الدوله به رعایای ناصرالدوله شده بود. ناصرالدوله از کرمان به تلگراف به رعایای خود حکم داده که ده قوام‌الدوله را خراب کنند از قرار تفریر حکیم الممالک که بشاه عرض میکرد چهار هزار رعیت باییل و کلنگ به ده قوام‌الدوله رفته آنگاه ویران کرده اند این فقره اسباب تغییر خاطر مبارک شد تلگراف سختی به ناصرالدوله کردند. از قراقره شنیده میشود در اغلب بلاد ایران این نوع تعدیات میشود.»



۱- پسرهایش هم همیتطور بودند.

۲- میرزا عباسخان تفرشی وزیر امور خارجه

۳- میرزا علی قلی



عین الدوله

شمس الدوله ، وجهه الله میرزا سبها لار و
 عین الدوله سفیرزند اولی او از یکن زن عقدی
 و عین الدوله از زن مثمنه او بسوده است .
 عین الدوله از درباریان تندخو - خشن -
 بسیار سخت گیر - طماع و خوش خط بود .
 در آغاز کار در دستگاه مظفرالدین میرزا
 ولیعهد در تبریز مشغول بکار شد و در سال
 ۱۳۰۱ هجری قمری نایب اسطیل ولیعهد
 بود و از سال ۱۳۰۳ ه . ق . بجای اسحق
 میرزا ۱ امیرآخور ولیعهد شد . در سال
 ۱۳۰۶ ه . ق . ضمن داشتن سمت مزبور
 حکومت قراجه داغ (ادسپاران) نیز با او
 بود . ناصرالدینشاه در سفر سوم خود یارو پا
 (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه . ق .) که از راه قفقاز
 به تبریز وارد شد مبتلی به ناخوشی بسیار
 سختی گردید که مشرف بموت بود و اکثر
 درباریان از حیثت وی مأیوس گردیده بودند
 و بالاخره دکتر فووریه که در این سفر او
 را بجای دکتر تولوزان از پاریس با خود
 بایران آورده بود موفق شد که شامه از مرگ

نجات دهد عین الدوله که در این هنگام امیرآخور ولیعهد بود برای خوشنودی وی خیرمرگ
 ناصرالدینشاه را بولیهد داد ولیعهد هم خود را مهیا و آماده سلامت نمود . ناصرالدینشاه صحت
 پیدا کرد و پس از بهبودی بولیهد سخت پرخاش نمود و امیر نظام گروس وزیر و پیشکار ولیعهد
 که از قشیه آگاه گردید محض استرضای خاطر شاه دستور داد که به عین الدوله که این خیر
 دروغی را بولیهد داده توسری بزنند و امر او فی المجلس اجراء گسردید . عباس میرزای
 ملک آرا پسر محمد شاه و برادر صلیب ناصرالدین شاه در شرح حال خود در صفحه ۱۰۷
 در این باب چنین گوید : روز یکشنبه بیست و چهار شهر صفر ۱۳۰۷ ه . ق . ناصرالدین
 شاه از سفر فرنگستان مراجعت نمود . و در یک منزلی این طرف تبریز مزاج شاه منحرف

۱- فرزند ممتاز الدوله .

۲- نظر عباس میرزا از روز یکشنبه ۲۴ صفر ۱۳۰۷ ه . ق . ورود به تهران است و
 ورود به تبریز روز پنجشنبه ۲۳ محرم ۱۳۰۷ ه . ق . بوده است .

برد بعد شاه سحت یافت بسیار بولمهد
 متغیر شد اگر چه حسنعلی خان گروسی ملقب
 به امیر نظام میرآخور ولیمهد را بجای
 استرهای خاطر شاه حکم نمود توسری زدند
 و از اردو اخراج نمودند محمد حسن خان
 اعتماد السلطنه نیز در این سفر در رفت و
 برگشت به همراه شاه بوده در پادداشت های
 روزانه خطی خود (فرم سفر ۱۳۰۷ هـ. ق.)
 راجع به این موضوع چنین گوید : و از
 صحبت های تازه این که دستگام علیجات
 درب خانه ولیمهد دو دسته شدند یکدسته با
 نسرته الدوله هستند یکدسته دیگر با سلطان
 مجید میرزا (عین الدوله) میرآخور - نسرته
 الدوله که جوان باهوش و زرنگی است با امیر -
 نظام (حسنعلی خان گروسی) که وزیر و پیشکار
 ولیمهد است ساخته کارش را در نهایت خوبی
 از پیش برده میگویند امیرآخور صرف
 ولیمهد پرست است ولیمهد نهایت مرحمت
 باغش را باو دارد و او هم باین جهت چندان
 اعتنائی بامیر نظام ندارد تا بحال این دو فرقه
 بهمدیگر ظاهراً و باطناً عداوت میگردند
 چون اظهار عداوتشان فقط در آذربایجان
 بود چندان اهمیت نداشت در این موقع
 مسافرت عباسپولی بآذربایجان خصوصاً
 ناخوشی و کسالت مزاج میادک موقعی بدست
 معاندین میرآخور افتاد میزرا محمودخان
 وزیر مختار پترزبورگ (علاءالملک دبا)
 که یکی از ولی گویان مردمان است بواسطه
 برادرش دبیر السلطنه که دسته نسرته
 الدوله ای است در منزل امین السلطان در
 نزد جمعی از عمله خلوت مذکور داشت
 آتشیی که مزاج میادک شاه خیلی بهم خورده بود که باعث یأس و ناامیدی شده بود (نیش



مظفرالدین شاه و عین الدوله

آتشیی که مزاج میادک شاه خیلی بهم خورده بود که باعث یأس و ناامیدی شده بود (نیش

- ۱- عبدالحسین میرزا فرمانفرما .
- ۲- میرزا فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت پندرا بوالفتح خان والایبار حشمت الدوله

خودش را ساخت از طرف دیگر بامیر نظام خیر داد که چنین صحبتی در حضور مبارک شاه شده امیر نظام محض دولت خواهی ولیعهد فی الواقع حفظ خود را نمود فرار سوار چلب یانلو را بهانه نمود امروز در مجلس بامیر آخور تفریح زیاد کرد و چوب و چماق کشید او را از مجلس دواند و مجبورش کرد که از اردو برود بسمت قراجه داغ (اعز) که در تحت حکومت اواست قرارهای سواره چلب یانلو را دستگیر نموده باستر آباد بفرستد به این تدبیر معقولانه رفع تهمت از ولینعت خودش نمود آفرین بنوکر صدیق دولت خواهه، در سال ۱۳۰۹ ه. ق. با منصب امیر تومانی (سر لشگری) علاوه بر سمت امیر اخوری حاکم اردبیل، مشکین، قراجه داغ (ارسباران) و مندی خالصجات آذربایجان شد. در سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به لقب عین الدوله گردید. در سال ۱۳۱۹ ق. بجای حجاج غلامرضا خان آصف الدوله شاصون حکمران تهران شد. در ۲۲ جمادی الاخری ۱۳۲۱ ه. ق. که امین السلطان باصرار و بافقاری انگلیسها از سدارت افتاد عین الدوله با سوادیده آنان اول وزیر داخله



عین احمدی

و پس از چهار ماه و نه روز وزیر اعظم و در جمادی الثانیه ۱۳۲۲ ه. ق. صدر اعظم شد و چندی بعد مانند سلف خود امین السلطان ملقب به لقب اتابك اعظم گردید لکن این لقبش بواسطه نداشتن بذل و بخشش و عدم توجه مردم بویمانند اتابك امین السلطان چندان شهرت و معروفیتی پیدا نکرد. در زمان سدارت عین الدوله و وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان نائینی مشیر الدوله است که حیاتی که از طرف دولت انگلستان بریاست کلنل ما کماهن^۱ برای تحدید حدود سیستان و تقسیم آب رودخانه جیرمند به سیستان رفتند مأموریت مزبور از قسوریه ۱۹۰۲ تا مه ۱۹۰۵ بطول انجامید و تقریباً دولت ایران را از داشتن آب

بزرگترین قویترین ایران افزوده شد. نهایتاً در سال ۱۲۸۳ ق. م. ایران برای این که چند صباحی به پشتیبانی دول بیگانه در سرکار بمسائند و برمال و منال خود که کمال مطلوب آنان است بیش از پیش بیفزایند در این بی عدالتی بکلی سکوت اختیار نمودند و حتی موافقت هم کردند. عین الدوله دوره سدارت خود را تماماً با جنجال و آشوب و دسائیس گذراند و بیشتر هم میخواست که کار را با زور و قلمبهی از پیش ببرد در این دوره بزرگترین مخالفین وی محمدعلی میرزا ولیعهد و امین السلطان بودند و با این که امین السلطان در اروپا بود مهیذا ایادی او کاملاً در دسائیس که بر علیه عین الدوله بعمل میآمد دست اندرکار بودند یکی از کارهای عین الدوله در زمان سدارتش این بود که قصد داشت (البته با تملق و اشاره بیگانگان) محمد علی میرزا را از ولیعهدی معزول و ملک منصور میرزا شجاع السلطنه پسر دوم مظفرالدینشاه را بجای وی ولیعهد کند لکن بواسطه مخالفت روسها در قصد و نیت خود موفقیت حاصل نکرد از این جهت همیشه هم بین محمد علی میرزا و عین الدوله باطناً چندان صفائی نبود و لسی ظاهراً با هم



اظهار خصوصیت میورزیدند. در زمان سدارت این شاهزاده است که زمره خواستین عدالت خانه از مردم برخاست و بالاخره منتهی بگرفتن مشروطیت گردید م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب یعنی پیدایش مشروطیت این گونه اظهار نظر میکند: «اساک عین الدوله دست بدست با قفرمن - تندوی و لجاج منعمات آشوب را ایجاد کرد اخگری میخواست که آتش روشن شود قند در تهران گران شد علاوه الدوله (احمدخان) حاکم تهران است و مردی بی پروا بکاروانسرا رفت حکم کرد از دکان سیدهاشمو سیدحسن، قندی که بود بیرون بیزند و مردم تقسیم

کنند (چهاردهم شوال ۱۳۲۳ ق. م.) نرخ روی قند گذارند تا این جا شاید بیانیه برای آشوب نمیشد زدن سیدهاشم و سید حسن رشته بدست مدعیان داد آقا لجنی را عین الدوله

انرا پیراهن زردند عثمان زردند و علم و شراب و پیمان بلند، انکشت داخله و خارجه دربار است افکار گوناگون قائد و رهتوون خلق از کسبه بازار و مردم بیزار بعادت مألوف در منزل بهیبهانی و سنگلجی جمع شدند از منازل کار بمساجد کشید روز بروز عده شاکن افزود شیخ محمد واعظ معروف سلطان بالای منبر باهانت عین الدوله زبان گشود شیخ را تمقیب و در قراول خانه حیاط شاهی توقیف کردند اهالی قراول خانه ریخته قراولهایی ضایقه دست به شلیک گذاردند سید عبدالحمید نامی طلبه متول شد سلطان عبدالحمید مخدول.

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار
 علماء راه قم پیش گرفتند هیچدم شوال ۲۳ . عضدالملک و حاجی نظام الدوله بم رفتند نوید



محمد ولی خان سپهسالار اعظم

تشکیل عدالتخانه دادند علماء به حضرت عبدالعظیم آمدند . مسجد جمعه دائر است عین الدوله مفرو و سپهسالار (ولی خان) متهور آذوقه را بروی متحمسین مسجد بستند کار بزد و خورد کشید دربار هم دو دسته شدند بر او بر علیه عین الدوله اشتباه دیگر ریختن دسته او باقی بود در سخن حضرت عبدالعظیم و کشته شدن میرزا مصطفی آشتیانی حرکت در شهر از سه از شب گذشته ممنوع شد و اقدام بگرفتن مظنونین سبب وحشت عمومی باستصلاح حکومت نظامی برقرار گشت راهی کهمردم حسنتند توسل بسفارت انگلیس بود از سفارت منع و تشویق توأماً میشد کاشف بعمل آمد که قبلا عده مبالغ در سفارت تدارک شده بود حاجی محمد تقی پشکدار بامقداری دیگر و دیگر بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت و پز بدو معنی وارد سفارت شد خیمهها

- ۱- قراولخانه حیاط شاهی غلطو قراولخانه باغ پشته یک نزدیک مدرسه حاج ابو الحسن معیار درست است .
- ۲- عبدالحمید غلط و عبدالحمید درست است .

بسیار آنها در صیغ الدوله حاج محمد علی شاهزادی و نادر شده سفارت زمین
در زاویه پل جنوبی درویشی پرده فقر کشیده بود و عنکبوت مانند پشت پرده خزیده برخاست
و از پرده بیرون آمد مردی حسن بود سیه چرده ریش سفید و گیسوی پریشان با خاطری مجموع
گفت اینها حرف میزنند ما مشروطه میخواهیم^۱ باقی معلوم است مخارج آن بساط از کجا
میرسید معلوم نشد همه قسم حدس میشود زد دم خروس هم پیداست بشوروت عین الدوله
استغناء کرد میرزا نسرالله خان مشیرالدوله مردی نرم بادمی گرم بجای او آمد آنچه بخاطر
دارم علماء بشهر آمدند سفارت خلوت شد و تعللی در انجام عید محسوس در ثانی مردم در
سفارت جمع شدند یکی از اجزاء سفارت به صاحب قرآنیه رفته دستخط را آورد و آن قول
تأسیس عدالت خانه بود. بالاخره بواسطه عدم رضایت مردم از عین الدوله و تحصن آنان در
سفارتخانههای بیگانه مظفرالدینشاه ناگزیر گردید که او را پس از سه سال سدارت در تاریخ
دوم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ ق. ه. از سدارت معزول و بجای وی میرزا نسرالله خان نائینی
مشیرالدوله وزیر امور خارجه را سدارعظم نماید.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران مینویسد: «پس از عزل عین الدوله از سدارت
عدهای از پناهندگان سفارت انگلیس خواستند که از آنجا بیرون آیند و وی کار خود روند لکن
آنها را وادار به توقف نموده با آنان خاطر نشان ساختند که فقط يك اصلاح اساسی در روش
حکومتها میتواند علیه ظلم و سوء سیاست اداری سایر وزیران بدی مانند عین الدوله منظور
ملت را تضمین نماید با این نظر تقاضای عدالت خانه بیک پارلمان یا شورای ملی توسعه یافت.
عین الدوله پیش از این که معزول شود آقا کاظم ملک التجار را از طرف خود بنزد تجار سفارت
انگلیس فرستاد ملک التجار هم آنان را راضی کرد و تأمین داد که از سفارت خارج شوند جمعی
از تجار هم بیرون آمدند لکن بقیه مردم کماکان در سفارت بحال تحصن باقی ماندند. ادوارد
برون در کتاب انقلاب ایران راجع به اخلاق و روش عین الدوله مینویسد: «عین الدوله از
اشراف کهنه پرست، بیسواد، پرافاده و متکبر بیگانگان را تحقیر میگرد داد ابتداء از پیشرفت
آنان جلوگیری مینمود گرچه بعداً بنظر میآمد که قدری بخود آمده با بلزیکسی ها و روسها
وارد محیط حسن تفاهم گردید و مسیونوس را با خود رایگان نموده پنج شش شغل مهم بعهده
او وا گذاشت و بالاخره نوس نه تنها مدیر کل گمرکات بود بلکه وزیر پست و تلگرافد
خزانه دار کل - رئیس اداره تذکره (گذرنامه) و عضو مالی شورای دولتی گردیده. محمد
علی شاه پس از توب بستن مجلس و انحلال آن چون اطمینان زیادی از مخبر السلطنه استاندار

۱ - کلمه مشروطیت یا مشروطه را اولین بار اهالی رشت که در قسولکسری انگلیس
متحصن و در نامه ای که امضا کرده بودند ذکر کردند.

خان سردار اسعد بختیاری در سال ۱۳۲۷ ه. ق. (۱۲۸۹ خورشیدی) و پناهانده شدن محمد علیشاه به سفارت روس عده‌ای از رجال مستبد سرشناس و درباریان برای حفظ مال و جان خود سفارت خانه‌های بیگانه پناهانده شدند لکن عین‌الدوله برخلاف کردار آنان پیاده با تفاق چند نفر از بستگاه خویش بتالار مجلس وارد شد و گفت که من میتوانم و وسیله داشتم که در یکی از سفارت خانه‌ها پناهانده شوم لکن این چنین نتگه و خفت را بر خود هموار ننمودم و اینک به ملت ایران و مجلس شورای ملی پناه آوردم تا هر گونه رفتاری که خواهان آن باشند بامن بعمل آورند. سران مشروطیت که چنین کرداری را از وی دیدند یا این که عین‌الدوله تا آخر عمر از مستبدین سر سخت بود او را مورد عفو قرار دادند. پس از فتح تهران توسط سران ملیون و تشکیل هیأت دولت بدون نخست وزیر عین‌الدوله نامزد استانداری فارس شد ولی چند روز بعد با اعتراض سید حسن تقی‌زاده ازو کلای میرزا مجلس فرمان حکومتش لغو گردید. عین‌الدوله چند سالی بی‌کار بود تا اینکه در سال ۱۳۳۱ ه. ق. (۱۲۹۱ خورشیدی) در کابینه میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر کشور شد و سپس در سال ۱۳۳۳ ق. (۱۲۹۴ خ. ح.) سمت نخست وزیری انتخاب گردید و وزارت جنگ هم با خودش بود. هیأت دولت او فقط سه ماه و اندی طول کشید. در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶ خ.) دوباره نخست وزیر شد این بار نخست وزیری او بیش از دو ماه طول نکشید و بجای وی مستوفی الممالک نخست وزیر گردید. عین‌الدوله از این تاریخ بی‌عد دیگر روی کار نیامد و در کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی در جزء عده توقیف شدگان در عمارت قزاق خانه بود و بعد مانند سایر رجال آزاد گردید و همینطور بی‌کار بود تا این که در تاریخ دهم آبان ۱۳۰۶ خورشیدی در سن متجاوز از هشتاد سال در گذشت. عین‌الدوله دارای یک فرزند بود بنام محمد میرزا شمس‌الملک که بعداً ملقب به عضدالدوله گردید، این شخص بسیار فاسد و عیاش بود تا جایی که پدرش او را از خانه خود بیرون کرد و روی عیاشی مفرط از هر دو چشم کور شد و در اواخر عمر بگدائی افتاد برای اینکه خوانندگان محترم معنای کلمه ابتذال و انحطاط را بدانند اینک گفته میشود که یک زمانی بزرگترین پادشاه سلسله دیلمی و یکی از بزرگترین پادشاهان ایران ملقب به عضدالدوله بوده و عضدالدوله زمان ما پسر عین‌الدوله که شرح حال آن خیلی مختصر داده شد بوده است با این حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

حاج سلطان عبدالمحمد میرزا یا سلطان محمد میرزا ملقب بسیف‌الدوله
 معروف با آقای داماد^۱ برادر مهتر سلطان عبدالحمید میرزا

۱ - سیف‌الدوله چون داماد میرزا محمد خان قاجار دولو سهسالار اعظم بوده باین مناسبت معروف با آقای داماد شد و مدتها باین عنوان شهرت داشت .

بسمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی تعیین شد^۱ و تا شعبان ۱۲۹۰ ق. در سمت مزبور



میرزا ابوالقاسم خان نوری

باقی بود لکن در ماه سفر ۱۲۹۱ ق. میرزا
سیدخان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر امور
خارجہ از سمت خود معزول و بجای سیف
الدوله منصوب و بمشهد فرستاده شد. در سال
۱۲۹۸ ق. بسمت ژنرال آجودانی خاصه
حضور ناصرالدینشاه تعیین شد. در سال
۱۳۰۱ ق. بیگلریبگی تبریز و در سال
۱۳۰۵ ق. بجای میرزا ابوالقاسم خان
نوری حاکم ملایر و تویسرکان و نهاوند
منصوب گردید^۲ سیف‌الدوله در سالهاییکه
حکومت داشت در آبادی ملایر
کوشید و حکومتش تا سال ۱۳۰۸ ق.
بطول انجامید در این سال با وجود درویش
بودن بواسطه تعدد بایئیکه باهالی ملایر کرده بود
از حکومت معزول و بدستور شاه در خانه ناظم

خلوت (آقارضا) زندانی گردید و بعد که پناه پیشکش (رشوه) خوبی داد آزاد شد. محمد
حسنخان اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۶ جمادی الثانیه
۱۳۰۸ ق.) چنین گوید: سیف‌الدوله حاکم ملایر که ظلم او از حد گذشته بود بناظم خلوت
سپرده اند که در خانه خودش حبس نماید خیال مساعده در حق او دارند. در سنه ۱۳۰۹ ق.
که خالصجات دولتی بفروش رفت نامبرده قسمت عمده خالصجات آن حدود (ملایر) را
خریداری نمود. از مستحقات او در ملایر باغ بزرگی است بنام پسرک سیف‌الدوله در سه

۱ - در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۲۲ تولیت او در سال ۱۲۸۸ ق. و در دفاتر

آستان قدس رضوی در ماه ربیع الثانی ۱۲۸۹ ق. ذکر شده است.

۲ - میرزا ابوالقاسم خان نوری پس از عزل از حکومت ثلاث (ملایر - تویسرکان -

نهاوند) چون عضو دستگاه نایب‌السلطنه بود کامران میرزا او را بکار نگذاشت و داخل در
حکومت تهران نمود و مدتها پس از محمد ابراهیم خان وزیر نظام کلرمند ارشد حکومت تهران
بود و بعدها خودش وزیر تهران یعنی معاون حکومتی تهران شد.



سیف الدوله

فکر آن زمان بود در باغ خود مدمرهای
بسیک جدید برای فرزندان و رعایای
خویش دائر کرد و چسرن از سریدان
و مشایخ سلسله سنی علیشاهی بود
خانقاه و مقبره سنی علیشاه را در تهران
بنانود و همچنین مسجدی که امروزه
معروف بمسجد اقصی و در شمال شرقی
خیابان شاه آباد واقع شده از بناهای
اوست. در سال ۱۳۰۹ ه. ق. بجای
عبدالدوله پدر خود حاکم همدان شد
چیزی از حکومتش نگذشت که از
حکومت همدان معزول و بجایش جهان
سوز میرزا پسر ۵۱ قتلعلیشاه حاکم

دریسی قشون همدان گردید. علت عزل سیف الدوله از حکومت همدان برای این بود که ملا عبداله
مجتهد متنفذ همدان مردم را بر ضد دولت تحریک کرده بود و ملایفه قراگوزلو مهمترین
طوایف آن حدود بهم ریخته و جمعی در این بین کشته شده بودند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های
درزانه خطی خود (۱۵ ربیع الاول ۱۳۱۰ ق.) راجع به جهانسوز میرزا مینویسد: «این
شاهزاده منصب امیر تومانی داشت چون چند نفر امیر تومان در همدان است استدعای امیر
نویانی کرد امیر نویان شد این منصب را سلاطین مغول بپدر سرداری که میخواستند رتبه
شاهزادگی بدهند میدادند چنانچه حالا روسها هم لقب پرنسی میدهند این شاهزاده که
خودش شاهزاده حقیقی است این منصب را یعنی امیر نویانی را میخواست چه کند نشان مرسمی
که رتبه این منصب است یاد مرحمت شده. سیف الدوله در سال ۱۳۲۰ ه. ق. حاکم اسفرآباد
(گرگان) ۱۳۲۴ و وزیر تجارت، ۱۳۲۵ حاکم کسرمانشاه و در سال ۱۳۲۶ ه. ق. حاکم
خوزستان بوده است. در این سفر و حکومت است که شیخ خزعل خان سردار ارفع برای
ازدادشان خود خواست که با خانواده قاجار نیز وصلتی کرده باشد و سیف الدوله هم برای

- ۱ - جهانسوز میرزا نام اصلیش حسینقلی خان (نام پدر فتحعلشاه) و لقبش جهانسوزشاه بود. در بین مردم جهانسوز میرزا شهرت داشت.
- ۲ - همچنین آلمانها هم.

سلطان نعلی

سلطان علیخان وزیر بقایا وزیر افخم از دربار پان مظفرالدینشاه پسر

محمدخان سالارالملک پسر عبدالرشاخان پسر محمد تقیخان یزدی

یا شیرازی نواده دختری ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار میباشد. سلطان علیخان درسال ۱۳۰۱ قمری در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا جزء عمله خلوت ولیعهد در تبریز بود. ازسال ۱۳۰۳ قمری تا ۱۳۰۶ ق. که درتبریز درجزء پیشخدمتان مظفرالدین میرزای ولیعهد بود محصل محاسبات (رئیس کل وصول و اجرای مالیاتی) نیز بوده. درزمان سلطنت مظفرالدین



محمد حسنخان امین بقایا



وزیر افخم

شاه بجای محمد علیخان امین السلطنه که عنوانش (مدیر دفترخانه یار که استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی و غیره) بود انتخاب گردید و پس ازتعمین بسمت مزبور عنوان وی وزیر بقایا و محاسبات شد و پسرش محمد حسنخان که ازپیشخدمتان شاه بود ملقب به امین بقایا شده نایب (معاون) وزارت بقایا شد. درسال ۱۳۱۹ ه. ق. ملقب به وزیر افخم شده و علاوه بر وزارت بقایا که زیر نظر خودش بود مدیر مجلسی دربار اعظم نیز گردید و پسرش محمد حسنخان وزیر بقایا شد. لکن درسال ۱۳۲۱ ه. ق. حاج محمد علیخان امین السلطنه برای بار دوم

۱ - دختر امیرخان جلیل الدوله متوفی ۱۳۰۶ ه. ق. که پس از درگذشت پدر ملقب به سید الدوله شد.

۲ - محمد حسنخان امین بقایا که درسال ۱۳۱۹ وزیر بقایا شد پس از مرگ میرزا عیسی خان امین الملک پسر میرزا اسمعیل خان امین الملک متوفی ۱۳۱۹ ه. ق. ملقب به امین الملک گردید و درسال ۱۳۲۷ ه. ق. بجهانی کشته شد.

کشور تعیین نمود و او اولین کابینه (هیأت دولت) دوره مشروطیت را با هفت نفر وزیر برای وزارتخانهها تشکیل داد . مدت عمر این هیأت دولت بیش از یکماه و ۱۴ روز طول نکشید که سقوط کرد و میرزا علی اصغر خان امین السلطان معروف به اتابک اعظم که در ربیع الاول ۱۳۲۵ ق . پس از سه سال و هشت ماه اقامت در خارج از ایران به ایران بازگشته بود نخست وزیر شد و هیأت دولت خود را او هم با ۷ نفر وزیر برای وزارتخانههای مختلف تشکیل داد .

سلطان محمد
سلطان محمد میرزا سیفالدوله متولد ۱۲۲۸ هجری پسر ۳۸ فتح علیشاه قاجار از طاوس خانم تاج الدوله زن سوگلی او بوده ۱ در سال ۱۲۴۰ ه. ق. که فتحعلیشاه باصفهان رفت عبدالله خان امین الدوله را از سردارت و حکومت موروثی اصفهان برکنار نمود . حکومت اصفهان را سلطان محمد میرزا که در این هنگام سیزده سال بیش نداشت واگذار و او را ملقب بسیفالدوله نمود و یوسف خان گرجی سپهبدار را بوزارت اوتعیین کرد و اللهیارخان دولوی قاجار را ملقب باصف الدوله کرده او را سردارت خود برگزید . پس از درگذشت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ه. ق. در اصفهان سیفالدوله حاکم اصفهان بود و البته او هم باسلطنت محمد شاه برادر زاده خویش چندان موافقتی نداشت محمد شاه پس از ورود بتهران بسواب دید میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی خسروخان گرجی را بحکومت اصفهان فرستاد و یکی از کارها و وظایف او روانه نمودن سیفالدوله بامادرش بتهران بود . خسروخان بدون هیچگونه مقاومتی وارد اصفهان شد و سیفالدوله و مادرش را بتهران فرستاد سیفالدوله چندی در تهران اقامت داشت سپس از محمد شاه اجازه خواسته بعنوان زیارت عتبات بامادرش به عراق (بین النهرین) رفت و بعداً در بغداد مقیم شد .

سلطان محمد
حاج سلطان محمد گنابادی از مشایخ معروف صوفیه و از فضلاء میرزا ایقان فرزند حیدر محمد در سال ۱۲۵۱ هجری قمری در نوده نیم فرسخی بیدخت از محال گناباد متولد و در سال ۱۳۲۷ ه. ق . وقت سحر برای و شو گرفتن بر لب جوی آبی که از منزلش میگذشته رفته و نفر از اشرار بتحریک دشمنان او ناگهان

۱ - طاوس خانم در ابتداء دخترکی بود رقاصه از اهل اصفهان و اسلامگرجی . فتحعلیشاه او را دید و از او خیلی خوشش آمد بلکه عاشقش شد و بعد او را بازدواج خود در آورد و غروسی بسیار مفصلی برای خود گرفت و طاوس خانم زن ۴۲ او شد و دم و دستگاه بسیار مفصلی برای او ترتیب داد که میگویند فقط بهای سبزی آشپزخانه او در ماه ۱۵۵۵ سال پیش هزار تومان در بودجه مخارج او منظور بوده است .

طریقیتش به حاج ملاسلطان علی گنابادی شهرت دارد . مدفن حاج ملاسلطان علی یا سلطان علیشاه در پیدخت و اکنون آن مجلدارای بقعه و بارگاه و چندین سخن وسیع و تکیه و متصرفات دیگر میباشد و قنات آبی که میالغ زیادی (متجاوز از یک میلیون تومان) صرف احداث آن شده در میان سخنها جاری است و بیشتر این کارها مخصوصاً احداث قنات صالحه که چند فرسخ طول و چهار صد متر عمق آن است بهمت و مساعی حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه نوه سلطانعلی شاه که او نیز پیشوای سلسله گنابادی بود صورت گرفته است . حاج ملاسلطانعلی مرید و جانشین میرزا کاظم اصفهانی معادتعلی شاه ملقب به طایوس العرفاء (متوفی ۱۲۹۳ ق .) بوده که مریدی بوده بی سواد واهی و در شهر ری درسحان امامزاده سید حمزه مدفون میباشد .

سلطان مراد

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا نایب السلطنه^۱ در ربیع الثانی ۱۲۳۳ هجری قمری متولد و در دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ ق . در گذشت و در مشهد در دارالحفاظ حرم حضرت رضا (ع) مدفون است تاریخ وفات او در سنگ قبرش دوم جمادی الثانیه ذکر شده در صورتی که گفته اعتماد السلطنه (دوم جمادی الاولی) باید درست تر باشد . در این سال پیش از فوت خود به حکومت خراسان تعیین شده بود و قصد عزیمت داشت که تا گهان در سن ۶۷ سالگی فوت نمود . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود (دوشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ ق .) مینویسد : « حسام السلطنه عموی شاه بادوسه کرور دولت^۲ امروز شش ساعت بغروب مانده مرحوم شد این چند روز حاکم خراسان شده بود بیست و پنج هزار تومان پیشکش داده بود امروز ساعت دیده بودند که بطرف حکومت سرود بان دنیا رفته اج - ال - را بینودی بود که مو سال در کتاب (نمایندگان سیاسی انگلستان و ایران) که در سال ۱۹۴۶ آن را تألیف نموده در فصل چهارم صفحه ۷۱ مینویسد : « بناسبت جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۸۷ (شعبان ۱۳۰۴ ق .) حضرت والا شاعرزاده سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به نمایندگی دولت ایران در جشن مزبور در لندن حضور بصرسائیده را بینو در این مورد کاملاً اشتباه کرده زیرا سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در مارس ۱۸۸۳ فوت کرده بوده است و در سن ۱۸۸۷ پسر

۱ - اسامی اغلب یا تمام آنها در شمیر التواریخ مسطور است .

۲ - سلطان مراد میرزا در جلد سوم منتظم ناصری و همچنین در جلد نهم روضه الصفاء پسر یازدهم عباس میرزا نایب السلطنه نوشته شده و در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ پسر سیزدهم ذکر شده است .

۳ - دوسه کرور ۸۶ سال پیش .



حسام السلطنه



حاکم ارسباران (قراچه داغ) پسود در سال ۱۲۵۳ ه.ق. هنگام عزیمت محمد شاه بیست هرات برای این که مبادا در صفحات بختیاری به تحریک بیگانگان اغتشاشاتی روی دهد سلطان مراد میرزا با شش هزار نفر بچمن گندمان مأمور شد. در سال ۱۲۶۶ ه.ق. پس از شکست و اعدام سالار وقتوحات نمایان در خراسان بلقب حسام السلطنه لقب گردید. سلطان مراد میرزا در سال ۱۲۶۴ ه.ق. بر حسب انتخاب میرزا تقی خان امیر کبیر از تهران برای قلع و قمع سالار بخراسان مأموریت یافت و در سال ۱۲۶۵ ه.ق. پس از احضار حمزه میرزا (حشمت الدوله) برادرش سلطان مراد میرزا بجای او والی خراسان شد و در سال ۱۲۶۶ ه.ق. پس از اعدام حسن خان سالار در حکومت خود کاملاً مستقل گردید. لرد کزن در صفحه ۳۹۰ جلد اول کتاب (ایران و موضوع ایران) حکومت خراسان حسام السلطنه را در سال

در سال ۱۲۷۲ ه. ق. در مشهد درگذشت و حسام السلطنه در این سال برای بار دوم استاندار خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۷۵ ه. ق. ادامه داشت. از طرفی چون اختفاشات ویی قلمی هائی در هرات^۱ روی داده بود و از طرف دیگر امیر دوست محمد خان باقرار قبلی با انگلیسها و به تحریک آنها قصد داشت که هرات را هم ضمیمه^۲ مستملکات خود بنماید به این حیث از طرف دولت بحسام السلطنه والی خراسان امر شد که به هرات رفته آنجا را تصرف نماید. حسام السلطنه ابتداء سام خان رئیس ایل زعفرانلو را با هزار و پانصد نفر بهرات



حسام السلطنه و معتمد الدوله فرهاد میرزا

فرستاد خوانین هرات او را پذیرفتند حسام السلطنه خودش بدان صوب حرکت کرده آنجا را متصرف شد (هفتم صفر ۱۲۷۳ ه. ق.) چون تصرف هرات از طرف دولت ایران برخلاف میل باطنی انگلستان بود فتح هرات سبب شد که میان انگلستان و ایران جنگ درگیرد این جنگ از جنگهای است که برای ایران خیلی رسوائی و افتضاح بار آورد و آخر الامر هم بساعی میرزا آقاخان قوری صدر اعظم دست نشاند خودشان منتهی به عقد معاهده بسیار ننگین و منحوس پاریس در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ ه. ق. گردید و بموجب این قرار داد دولت ایران افغانستان را یکسره به دولت انگلیس بخشید. قبل از انعقاد معاهده حسام السلطنه قاصدها فرستاد فریادها کرد که در هندوستان شورش مغلیم برپا شده هر چه از انگلیسها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نیابزد و نوشت که از آمدن کشتیهای انگلیسی بیوشهر نگران نباشید انگلیسها هرگز نمیتوانند از براجان بالاتر بیایند باوجود مراسلات پردرپی حسام السلطنه فرخ خان

شده اگر اجازه میفرمائید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم^۲.

میرزا آقاخان صدراعظم دست نشاندۀ بیگانگان در نزد شاه سعایتها کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام السلطنه به هندوستان برود سلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد. محمد یوسف هراتی در صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ عن الوقایع تألیف خود در این باب مینویسد: «انگلیسها به میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادر فارس بردارد».

مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و خرابی و صعوبات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسزای افتاده که بصرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده اید اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید فوراً هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید».

حسام السلطنه چون طرف بسی مهربی دولت انگلیس و میرزا آقاخان نوری بود از خراسان احضار و بجای وی حمزه میرزا حشمت الدوله در سال ۱۲۷۵ ه. ق. به وزارت میرزا محمد مستوفی قوام الدوله باستانداری خراسان فرستاده شد و حسام السلطنه در این سال بجای طهماسب میرزا مؤید الدوله باستانداری فارس انتخاب و روانه گردید. پس از قشبه افتتاح آور مرو در سال ۱۲۷۶ ه. ق. و تلف شدن بیشتر قوای دولت (در حدود سی چهل هزار نفر) شاه در سال ۱۲۷۷ ه. ق. حشمت الدوله و قوام الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان مزل و بجای آنان حسام السلطنه را از فارس احضار کرده برای پار سوم بحکومت خراسان تعیین نمود و محمد ناسرخان قاجار دولو رئیس تشریفات خود را ملقب به نهبیر الدوله نموده به پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرمانده لشکر) انتخاب و

۱ - امین الملک - امین الدوله.

۲ - در کتاب المآثر والآثار فتح هرات در تاریخ شبۀ ۲۵ سفر ذکر شده.

۳ - نامه های حسام السلطنه سلطان مراد میرزا در کتابخانه سلطنتی.

برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ هـ. ق. بطول انجامید و در اول سال ۱۲۸۶ هـ. ق. بجایش مسعود میرزا ظل‌السلطان به پیشکاری حاج محمدقلی خان قاجار دولوآصف‌الدوله برای بار دوم حاکم فارس شد. در سال ۱۲۸۷ هـ. ق. حسام‌السلطنه به حکومت یزد تعیین گردید لکن خودش نرفت و بجای خود ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) پسر بزرگه خویش را بحکومت یزد فرستاد.

در اواسط این سال (بستم جمادی‌الثانیه) که ناصرالدینشاه برای زیارت اعتبار مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید حسام‌السلطنه نیز به‌مراه شاه بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را بعهده داشت. در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. علاوه بر حکومت یزد برای پارچه‌بازم بحکمرانی خراسان نیز تعیین گردید در همین سال علاوه بر حکمرانی خراسان حکومت



از راست چپ : میرزا محمدحسین مستوفی
قرشی نایب‌الملک - محمد بهدیخان قاجار
دولوکتیجی باشی

محمد امین میرزا

بحکومت اسفهان فرستاد و حکومت یزد با میر دوست محمد خان معیر الممالک داماد ناصر الدین شاه و پسر معیر الممالک (نظام الدوله) واگذار گردید. در اینسال (۱۲۸۸ هـ. ق.) که برای بار چهارم بایالت خراسان تعیین شده بود بر اثر نافرمانی از احکام حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله صدراعظم در سال ۱۲۸۹ هـ. ق. معزول و بجای وی حاج حسین خان شامسود شهاب الملک امین توپخانه تعیین و فرستاده شد و پس از عزل او از ایالت خراسان دشمنی و کینه مشیر الدوله را سخت در دل داشت. در سال ۱۳۹۰ هـ. ق. در سفر اول ناصرالدینشاه اروپا حسام السلطنه نیز از ملتزمین رکاب شاه بود. در سال ۱۳۹۱ هـ. ق. که حاج میرزا حسینخان مشیر الدوله وزیر خارجه و وزیر جنگ بود حسام السلطنه علناً در ملاه عام نسبت با او بدگویی



یکی از مجالس یاری که ناصرالدینشاه هم در آن حضور دارد :

از چپ بر راست : اکبرخان (سید السلطان - سردار تاجری) - نایب ناظر - محمد حسن میرزا معتمد السلطنه - شاخه
 - قلیخان احتشاب الملک - ملا علیخان امین همایون - مجد الدوله - ابوالحسنخان اردلان فخر الملک - ملا حسینخان
 امین خلوت (صاحب اختیار) - ناصرالدینشاه -

در زمان شاه مقرر حکمرانی خود بود و حکومت لرستان را نیابتاً به پسر بزرگ خود ابوالفتح میرزا واگذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۵ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ هـ. ق.) مینویسد: «امروز بنا بود شاهزاده‌ها پول بردارند در حضور همایون قمار بازی شود ناظم خلوت (آقا رضا) ایلاع کرده بود حاج حسام السلطنه جوایی نوشته بود که صد تومان حاضر است بهره فرمایش شود تحویل بدهم نایب مناب من باشد من در مکه معظمه توبه کرده‌ام - معتمد الدوله (فرهاد میرزا) نوشته بود من اهل قمار نیوده و نیستم در مکه هم توبه از معاصی نیوده‌ام بدون این که بنویسد صد تومان حاضر است بنا به خواهی داد. اجوبه دو شاهزاده اسباب دلخوری شاه شد این شد که آنها سواری احضار نشدند و خودشان تشریف فرمای شکار شدند» و نیز مینویسد: «بیست و ششم ذی‌الحجه ۱۲۹۸ هـ. ق. بعد از نهار شاهزاده‌ها را که حسام السلطنه و معتمد الدوله و محمد امین میرزا باشند احضار فرمودند بنای بازی شد».

سلمان

شیخ سلمان از رؤسای بزرگ طائفه عرب بنی کعب بلکه بزرگترین فرد طائفه مزبور بوده در زمان سلطنت نادرشاه از ترس و سلطه وی یکی از خدمتگزاران جدی ایران بود و برای عملیات و راهتمایی همیشه همراه سپاه نادرشاه بسرمیبرد لکن پس از گشته شدن وی و زمان فقرت و هرج و مرج ایران خود داعیه استقلال پیدا کرد و پس از اینکه رقبای خود را از میان برد - قسمتی از نواحی خودستان را تصرف نمود و دورق را مقر حکمرانی خویش قرار داده و امنیت فوق‌العاده‌ای بحدود فرمانروایی خود داد. مؤلف کتاب تذکره شوشتر در همین اوان در دورق پیش شیخ سلمان رفته و از او چنین مینگارد: «حسن سیاست شیخ سلمان بحدی است که در مجال تصرف او دزد و قطاع‌الطریق وجود عتقا بهم رسانیده است و ضعیفه اعی طبق ملا پسر نهاده و در شب تاریک از دهی بدهی می‌رود احدی متعرض حال او نمیتواند شده».

- ۱- پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه.
- ۲- بسیاری گمان برند که دورق همان فلاحیه است در صورتیکه چنین نیست و دودیه جدا از هم بوده نهایت نزدیک و همجوار یکدیگر بوده‌اند. پس از اینکه شیخ سلمان با بادی فلاحیه کوشید (۱۱۶۲ هـ. ق.) و دیهرا شهر نمود دورق از رونق اولیه افتاد و از این تاریخ رو بخرابی نهاد و از میان رفته که اکنون ویرانه‌های آن در چند میلی فلاحیه پیدا است فلاحیه یا فلاحی همان است که امروزه آن را شادگان میگویند.

در سال ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ هـ. ق. که کریم‌خان وکیل برای دفع اغتشاشات و امنیت دادن به خوزستان با آسامان رفت، پس از سرکوبی طائفه عرب‌آل کثیر و استقرار امنیت در نواحی شوشتر و دزفول برای سرکوبی کمپ‌ها نیز عزیمت و ذکرخان را برای انجام این کار مأمور نمود .

شیخ سلمان در مقابل لشکر کریم‌خان تاب مقاومت نیاورده از ترس اینکه مبادا دستگیر شود به جزیره خفاریه در ملتقای رود کارون و شط‌الرب است رفت و سپس از آنجا به جزیره المحرزی (آبادان کنونی) بازگشت در اینجا نیز نتوانست درنگ نماید با کشتی وزورقهای خود برای اینکه کسی بوی دسترسی نداشته باشد بوسط دریا گریخت . از کارهای بد این لشکرکشی که پس از فرار شیخ سلمان صورت گرفت این بود که صد مزبور را بکلی ویران نمودند^۲.

شیخ سلمان با طائفه خود همینطور در دریا سرگردان بودند و حاکم بصره هم آنان را سخت تعقیب مینمود سرانجام شیخ سلمان ناگزیر گردید که باز بخود کریم‌خان پناه آورد از این جهت شخصی را به نزد او فرستاد و از کریم‌خان طلب بخشایش نمود و ضمناً اطاعت کامل خود را نیز برای همیشه اعلام داشت . کریم‌خان او را مورد عفو خود قرار داده و شیخ سلمان دوباره به فلاحیه مسکن سابق خویش بازگشت و مشغول برتق وفتق امور خود گردید و کریم‌خان هم بفارس مراجعت نمود . شیخ سلمان در سال ۱۱۸۲ هـ. ق. درگذشت و شیخ غانم بزرگ طائفه و جانشین پدرگشت و یکسال بعد کمپیان او را کشتند .

۱- سابعده دهی است از بخش بستان شهرستان دشت میشان .

۲- در فارسنامه ناصری عزیمت کریم‌خان وکیل را به خوزستان برای سرکوبی شیخ سلمان در سال ۱۱۷۷ هـ. ق. و در دفترچه تاریخ کمپ ۱۱۷۰ ق. و چنین ذکر شده: «در سال ۱۱۷۰ ق. محاصره کریم‌خان روپنداد و او نومید بازگشت » و باید گفته فارسنامه در این مورد درست تر باشد .

۳- در تاریخ پاسد ساله خوزستان تألیف شادروان سید احمد کسروی خرابی سد را به کریم‌خان و در فارسنامه ناصری بزکخان نسبت داده شده و باید گفته فارسنامه در این مورد درست تر باشد زیرا خرابی از یک مرد عاقل و خیرمی مانند کریم‌خان وکیل خیلی بعید بنظر میآید و باید این کار از دیوانگی‌های زکی‌خان باشد .

عادلشاه حاکم اسفهان بود و خواست که دم از مخالفت با برادر خود بزند سلیم خان را صاحب اختیار و راتق و فاتق تمام امورات خود نمود .

سلیم خان در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار حکمران شکی بود .

سلیم

در سال ۱۲۲۱ هـ. ق. که شکی در مرض دست اندازی و تهاجم

روسها واقع شده بود فتحعلیشاه بخیال خود برای جلوگیری از روسها فرج الله خان که از رؤسای بزرگ ایل شاهسون بود به یاری او فرستاد ولی در قیال تعرضات روسها کاری از پیش نبردند و عاقبت همان بساطی که از طرف روسها برای حسینقلی خان حاکم بادکوبه چیده شد باین معنی که اهالی شهر را بر علیه او شوراندند برای سلیم خان حاکم شکی هم نظیر پیدا کرد اهالی شکی بر او شوریده و او مجبور گردید که مانند حسینقلی خان خاک آباء و اجدادی خود را ترک کرده با اصل و اعیال و بستگان به تبریز آید و در آنجا ساکن شود .

شاهزاده سلیمان میرزا محسن اسکندری پسر محسن میرزای

سلیمان

کنیل الدوله پسر محمدظاهر میرزا پسر اسکندر میرزا پسر ششم

عباس میرزای نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه میباشد محمدظاهر میرزا جد سلیمان میرزا مترجم معروف بعضی از زمانهای الکساندر دوم (پدر) از قبیل سه تفنگدار - بعد از بیست سال و قسمتی از کنت دو مونت کریستو است . سلیمان میرزا در آغاز کار کمند اداره شهر بانی بود و بعد وارد اداره گمرک شد . و در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. مدیر روزنامه حقوق بود و پس از فوت برادرش یحیی میرزا از طرف مجلس شورایی وکیل و در جزو فرقه دمکرات معرفی گردید بعد از چندی لیدری دمکراتها در مجلس برعهده او محول شد و شورعی حاصل کرد . در سال ۱۳۲۹ هـ. ق. مجلس شورایی بر حسب امر ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه وقت تعطیل شد عدای دستگیر شدند یکی هم سلیمان میرزا بود که بقم تبعید گردید پس از چندماه از قم بازگشت و در حدود سال ۱۳۳۱ هـ. ق. بریاست امورات مرکز در وزارت داخله منصوب شد .

در دوره سوم مجلس شورایی در سال ۱۳۳۲ هـ. ق. از اسفهان بنماینده گی مجلس انتخاب گردید و پس از انشعاب و انشام فرقه دمکرات شاهزاده حزب سونیالیست را تشکیل داد و خود لیدر آن حزب شد و یک بار هم در دوره ریاست و ذرائع رضا خان سردار



شاهزاده سلیمان میرزا

سپه بوزارت فرهنگ منصوب گردید . نامبرده شاهزاده‌ای بود هوجی - لجوج - از خود راضی - بیسواد و عوام‌فریب و مخصوصاً دروزارت فرهنگ خوب امتحان نداد بلکه از خود خیلی جلفی بروز داد و یکی از حرفهایش این بود که میگفت من وزیر چهل هزار سرتیزه هستم و چنین و چنان میکنم و اشخاصی که بر او وارد میشدند اگر با او (شاهزاده سوسالیست) تعظیم غرامتی نمیکردند و بوی خیلی کرش و احترام نمیکذاشتند بسیار بدش میآمد و آن شخص را مورد تنفر شدید خود قرار میداد و اگر عضو وزارتخانه بود او را از کار برکنار مینمود. سلیمان میرزا در سال ۱۳۶۳ ق. (۱۳۲۲ خورشیدی) در حال نیمه‌جنون و نیمه‌سرخ در حدود سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت .

حاج سلیمانخان پسر یحیی خان از فدائیان باب و از خوانین آذربایجان بود . و چون پیروان باب در هر گوشه و کنار ایران شورش راه انداخته بودند دولت وقت در سال ۱۲۶۶ ه. ق. تصمیم گرفت که سیدعلی محمد شیرازی مؤسس و موحد باییت را که در قلعه چهریق آذربایجان زندانی بود ازین برده تا شاید انقلابیائی که ایجاد شده خاموش گردد .

حمزه میرزا حشمت‌الدوله پسر شانزدهم عباس میرزای نایب‌السلطنه که در این تاریخ والی آذربایجان بود باب را از چهریق احضار کرد و دوباره مجلسی از علماء و رجال مهم

محمد شاه و سلیمان نخان پیشخدمت ناصرالدین میرزای ولیمعهد بود وی طائفه بزرگی در آن بلد داشت چون از آغاز جوانی رغبت بمبادت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت لذا مهاجرت به عراق عرب نموده در حواریه ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلك محبین سید کاظم رشتی پیشوای مسلم طریقه شیخیها درآمد و بعد بواسطه چند نفر از علمای شیخی که سابقاً از شاگردان سید رشتی بوده و بعد یازمین سید باب گردیده بودند بایستی شد و از فدائیان و جان نثاران باب گردید و با یک حرارت و از خود گذشتگی در پیشرفت آئین مزبور سعی و کوشا بود. در موقع قتل سید باب خیلی کوشید بواسطه او را از مرگ نجات دهد لکن کوشش و مساعی او بجائی نرسید و پس از کشته شدن باب عمت و کوشش سلیمان نخان بود که نقش باب و میرزا محمدعلی انیس^۱ از گودالی که در خارج دروازه تبریز انداخته بودند بمساعدت حاج میرزا مهدی باغ میشه ای کلاشر تبریز بیرون آورده و در محلی پنهان نمودند و باز بدستاری حاج سلیمان نخان بتهران حمل گردید.

سلیمان نخان پس از نقل اجساد بتهران در تهران ماند و خانه اش محل اجتماع و کنکاش بایبان شده در فتنه سال ۱۲۶۸ ه. ق. که بایبانیها قند کشتن ناصرالدینشاه را در نیاوران شمیران داشتند و گلوله باو اصابت نمود، بواسطه این سوء قصد تمام بایبان در سراسر ایران گرفتار و حکم قتل عام داده شد و به فجیع ترین وضعی آنان را بقتل رسانیدند از جمله گرفتاران سلیمان نخان که از رؤساء و سرشناسان آن قوم و خانه اش مرکز تجمع آنان بود پس از تاراج خانه اش و زندانی کردن، چند روز بعد او را بیرون آورده او و فتح الله قمی^۲ را شمع آجین کردند به این ترتیب که سینه هر یک را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و پس از گرداندن در کوچه و بازار تهران سپس آنان را چهار شقه کرده هر شقه را یک دروازه تهران آویختند.

پروفسور ادوارد برون در دیباچه کتاب انقلاب ایران تألیف خود هنگامی که در باب استقامت ایرانیان و ثابت بودن آنها در عقیده و ایمان خود در مقابل گرفتاریها و شکنجه های گوناگون شرح و بسط میدهد راجع به این شخص چنین مینویسد: سلیمان نخان با بسدن شمع آجین مشتمل و رقص کنان و پای کوبان شعر:

۱- بنا بگفته بایبان و فرق منسبه از آنها.

۲- در صفحه ۱۲۶۸ کتاب حقایق الاخبار تألیف میرزا جعفر خان خورموجی حقایق نظر بجای فتح الله قمی، قاسم تبریزی نوشته شده است.

میخواند و سوی مرگ میشتافت .

سلیمانخان پسر محمد قاسم خان قوانلو قاجار و شاهزاده بیگمجان

سلیمان

دختر دوم فتحعلیشاه قاجار و برادر اعیانی ملک جهان خانم

مهدهلیا مادر ناصرالدینشاه بوده و بمناسبت نام جدش او را خان خانان نیز میگفتند . در سال ۱۲۶۴ هـ . ق . تا کم اصفهان شد و حکومتش تا سال ۱۲۶۵ هـ . ق . بیشتر طول نکشید و چون مالیات اصفهان را برای خود وصول و بخود اختصاص داده بود و قسمتی از آن را نیز اطرافیان و مأمورین تابع او حیف و میل کرده بودند و بتهران چیزی نمیفرستاد و در مدت حکومتش حسابی هم در کار نبود از این جهت در این سال (۱۲۶۵ ق .) بتهران احضار و بجایش غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان شد . سلیمانخان خانناتان در ۲۰ شعبان سال ۱۲۷۲ هـ . ق . در تهران در گذشت .

سلیمانخان سهام الدوله ارمنی مسیحی برادر منوچهرخان

سلیمان

معمتدالدوله ارمنی معروف به گرجی که در لشکر کشی ها و

جنگهایی که معتمدالدوله در لرستان و خوزستان و غیره یا باغیان بدولت نمود (۱۲۵۷ ق .) سلیمانخان برادرش دخالت تام داشت و فرمانده توپخانه او بود . سلیمانخان سهام الدوله پدر جهانگیرخان وزیر صنایع و نریمانخان قوام السلطنه وزیر مختار ایران در اطریش بوده است و در سال ۱۲۶۹ ق . در گذشت . در جلد سوم صفحه ۲۲۵ منتظم ناسری راجع به سلیمانخان و پسرانش چنین ذکر شده : «سلیمانخان چون خدمات بدولت علیه کرده بود بعد از وفات او ولدان او مورد مرحمت شده جهانگیرخان را بمنصب سرتهپی و نریمانخان را به نیابت اول آجودان باشی مقرر فرمودند .

میرزا سلیمانخان خلف بیگی شیرازی فرزند محمد کاظم ، وی

سلیمان

در سال ۱۲۵۴ هـ . ق . در شیراز زاده شد و تحصیلات مقدماتی

خود را در شیراز نمود و در قسمت خط و تحریر خیلی کوشید و در سال ۱۲۷۷ هـ . ق . مأمور دولت در جزیره بحرین گردید و تا سال ۱۲۸۱ هـ . ق . در آنجا بود تا اینکه در این سال در دستگاه مسعود میرزا ظل السلطان که ایالت فارس را داشت وارد خدمت شده و سمت منشی باشی انشاء حکومت (رئیس دفتر ایالتی) مشغول گردید و چندی بعد سمت نائب الحکومه اصفهان

۱- بعضی از مورخین او را برادرزاده معتمدالدوله ذکر کرده اند .

۲- چون جد اعلای او خلیفه الخلاء خلف بیک طائی از سرکردگان معتبر سپاه شاه اسمعیل اول صفور بوده از این جهت این خانواده در شیراز به تلف بیگی شهرت داشته اند .

۱۳۰۶ خ.) در تاریخ بنای مسجد مزبور گفته است:

سر برون آورد تور و بهر تاریخش سرود
از سلیمان شد بنای مسجد اقصی عتین
نامبرده گاهی هم شعر می گفته و بمناسبت اینکه از طائفه خلف بیگ بوده در اشعار خود
خلف تخلص می نموده است.

سلیمان خان افشار قاسم لولتقیب به صاحب اختیار رئیس ایل افشار

سلیمان

مقیم ساوجبلاغ قزوین و نوۀ نسرالله خان افشار معروف به

زهرمارخان بوده ۱۲۴۵ هـ. ق. وارد خدمت دولت شد .

در سال ۱۲۴۹ هـ. ق. داماد

فتحعلی شاه شد. سلیمان خان از رجال

معروف دوره سلطنت محمدشاه و

ناصرالدینشاه میباشد . در سال

۱۲۵۳ هـ. ق. در سفر هرات با محمد

شاه قاجار همراه و در جنگها وارد

بوده است . سیف الملوك میرزا پسر

بزرگه علیشاه ظل السلطان که از سال

۱۲۵۱ هـ. ق. با امر محمدشاه قاجار در

قزوین تبعید و متوقف بود پس از فوت

شاه در سال ۱۲۶۴ هـ. ق. عده ای از

افراد ایلات قزوین را بگرد خود

جمع کرده بنای سرکشی گذاشت و

بهوس پادشاهی علم طغیان برافراشت

در این هنگام سلیمان خان که رئیس

قرا سوران اطراف تهران و متسدی



سلیمانخان صاحب اختیار

حمل غلات یا نیاز دولت بود مأمور دستگیری او شد نامبرده با عده ای از سواران خود او را
تعمیب کرده در اندک مدتی او را در بقعه امامزاده معروف به گازر سنگ^۴ دستگیر نموده با خود

۱- چون خیلی عوس ، اخمو و تلخ بوده به زهرمارخان معروف بوده است .

۲- شوهر قیصرخانم دختر سربینک فتحعلی شاه .

۳- (امنیه) زاندارمری .

۴- از آبادی های ساوجبلاغ بخش کرج .

سالار را برای اعطای شادلو و جعفرقلی خان شادلو مأمور و روانه خراسان نمود هر دو نفر پس از ملاقات با سالار هر قدر سعی و کوشش بعمل آوردند که سالار را بتوانند مطیع و منقاد نموده و با خود بتهران بیاورند سالار راضی نشد لکن سلیمان خان پس از چند و اندرز دادن به جعفرقلی خان دستیار او، او را راضی بآمدن تهران نمود و جعفرقلی خان را همراه کرده با خود بتهران آورد و مورد بخشایش واقع گردید. سلیمان خان از این راه خدمت شایسته‌ای انجام داد و به حسن خان سالار نیز لطفه زیادی وارد آمد پس از انجام این خدمت چون جنگه بین دولتیان پسر کردگی مهدیقلی میرزا^۱ حاکم مازندران و سایر خوانین و سرکردگان آسامان از یکطرف و پاپیان پسر کردگی ملاحسین بشرویه‌ای و حاج ملا محمدعلی معروف به قدوس از طرف دیگر بطول انجامیده بود میرزاتقی خان امیر کبیر او را مأمور دفع باین‌های قلعه طبرسی مازندران نمود (۱۲۶۵ ه. ق.) سلیمان خان این مأموریت خود را نیز بوجه احسن انجام داده قلعه

طبرسی را با کمک دیگران گرفت و به این جنگه خانها سوز داخلی بکلی خاتمه داد.

در سال ۱۲۷۸ ه. ق. که حاج علیخان شیاه‌الملک^۲ حاکم لرستان و خوزستان بود سخت بیمار شد سلیمان خان را به این مناسبت بسمت معاونت و مأمور قلم لرستان و خوزستان و ریاست قشون (فرمانده لشکر) لواسی مزبور انتخاب کرده به آسامان گسیل داشتند.

در سال ۱۲۸۱ ه. ق. با تفاق میرزا محمدخان قاجار دولوسپهسالار اعظم مأمور استرآباد و تنبیه اشرار ترکمان بموت و انتظامات حدود گران گردید.

در سال ۱۲۸۴ ه. ق. با اوشیروان خان



صاحب اختیار

قاجار امضادالدوله^۳ مأمور استرآباد و رئیس قشون (فرمانده لشکر) بود در سال

۱- پسر بیستم غلام میرزا -

۲- حاجب الدوله سابق و کشنده میرزاتقی خان امیر کبیر.

۳- اوشیروان خان یا شیرخان دائی زاده و شوهر سوم ملکه زاده عزت الدوله خواهرزنتی

ناصرالدینشاه و پسر سلیمان خان خاتمتان برادر اعیانی مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بوده.

و سیره خیلی مهم بود ناصرالدینشاه تا گزیر کردید که در آخر همین سال سلیمان خان افتخار را
 به حکومت و فرماندهی قوای گرگان منصوب و روانه آن سامان نماید. در اوائل سال ۱۲۸۶ ق.
 ملقب به لقب صاحب اختیار شد و حکومتش در گرگان سنت هفت سال طول کشید. در سال ۱۲۹۲ ق.
 بهر آن احضار شد و چیزی از احضارش نگذشت که در همین سال دوباره به حکومت گرگان منصوب
 و اعزام گردید. در سال ۱۲۹۶ ق. بریاست قشون (فرمانده لشکر) خراسان منصوب گردید.
 در سال ۱۳۰۰ ق. برای تعیین حدود شمال خراسان و گرگان بین روس و ایران مأمور شد
 و مدت سه سال مأموریتش طول کشید. میرزا علیخان منشی اسرار از کارمندان وزارت خارجه و
 نیز میرزا رضاخان (ارفع الدوله) نائب و مترجم ژنرال فنسولگری (سر کنسولی) تفلیس در این
 مأموریت مترجم او بوده است. صاحب اختیار در سال ۱۳۰۹ ه. ق. در تهران درگذشت.
 میگویند که صاحب اختیار چون مرد متین و موقری بود از لودگی و مسخرگی زیاد خوشش
 نمی آمده و همیشه مانند اکثر رجال مطابق معمول زمان با عهده زیادی نوکر حرکت نمیکرده
 است. کریم شیرهای مسخره معروف آنطوریکه او متوقع بوده صاحب اختیار چیز حسابی باو
 نمیداده و با اصطلاح آن زمان و این زمان خر کریم را بخوبی نمل نمیکرده است. یکی از روزها
 که صاحب اختیار با نوکرها و اجزاء خود به سمت دربار اعزام بود، کریم شیرهای با او مسافه
 میشود و در جلو او با خریکه سوار بوده میخواهد و بعد کریم بخریکه خوابیده و سوارش بوده
 خطاب کرده میگوید: ای آقاخر اگر بکنند بشوی صاحب اختیاری و اگر هم بخواهی بخوابی
 صاحب اختیاری. کریم چون مسخره ناصرالدینشاه و حدش بشارح بوده سلیمانخان صاحب اختیار
 چندان پر خاش و تعرضی نسبت بوی نمی نماید و رد میشود.

سلیمان

حاج سلیمان متخلص به سیاحی اصلش از قریه بیدگل کاشان است.
 میرزا سادق و قسایع نگار مروزی از نویسندگان و شعراء عهد
 فتحعلیشاه پس از هجرم اوزبکها و ترکمانان به مرو شاه جهان و ویرانی آن شهر به کر بلا و
 نجف رفته سپس بکاشان آمده و در شاعری در خدمت عمین حاج سلیمان سیاحی کاشانی به تمرین
 و شاگردی پرداخته و هما تخلص گرفته وفات سیاحی در سال ۱۲۰۶ قمری روی داده است.

سلیمان

سلیمان خان قاجار قوائلو اعضادالدوله فرزند محمدخان فرزند
 اسکندر خان قاجار و پسر دائمی آغا محمدخان و از امرای بزرگی
 قاجاریه بوده و بهمین مناسبت آغا محمدخان او را خال اوغلی خطاب میکرد و پس از او شاه و
 همچنین اعضای خانواده سلطنت او را نیز بهمین عنوان نام میردند. هنگامی که مازندران
 و استرآباد در سال ۱۱۷۶ هجری قمری به تصرف کریمخان زند درآمد بزرگان قاجاریه از

معدنی حکومت فارس در آن زمان داشت. بیشتر از بیرون در سال ۱۱۸۳ ق. در شیراز متولد شد و در موقع وفات کریمخان زند ده ساله بود. آغامحمدخان همیشه بوسیله او که با ندرون و کیل رفت و آمد داشت از امور داخلی کریمخان بتوسط خدیجه بگم عهده‌اش که زن کریمخان و کیل بود اطلاع حاصل میکرد. در سال ۱۱۹۳ ق. پس از درگذشت کریمخان زند جمعی از افراد قاجاریه که در شیراز زیر نظر بودند خواستند که از آنجا بسمت مازندران و گرگان فرار کنند بعضی از آنان دستگیر و کشته شدند بعضی دیگر هم موفق فرار گردیدند از جمله دستگیر شدگان یکی هم سلیمان خان بود و چون نامبرده در او آن کودکی و ده ساله بود از این جهت او را نکشند و توقیف نمودند لکن در سال ۱۱۹۶ ق. موفق شد که از شیراز بماندران آمده با آغامحمدخان به پیوندد و چون دانی زاده او بود بتدریج خیلی ترقی کرد و در زمان سلطنت آغامحمدخان و فتحعلی شاه از امراء و رجال درجه اول قاجاریه گردید. در سال ۱۲۰۰ ق. طایفه بختیاری بر علیه آغامحمدخان قیام کردند سلیمان خان که بسن هفده سالگی رسیده بود از طرف آغامحمدخان بسرداری لشکری معین شده برای دفع آنان مأمور شد و در جنگی که بین دو طرف روی داد بسیاری از سرکردهگان طایفه مزبور کشته شدند و جمعی نیز اسیر گردیده و به نزد آغامحمدخان فرستاده شدند. در این سال پس از کشته شدن هدایت‌الله خان کیلانی و تصفیه امور کیلان بوسیله مصطفی خان قاجار دولوایالت کیلان بعهده سلیمان خان واگذار گردید. ۳ مرتضی قلیخان که از سال ۱۱۹۸ تا ۱۲۰۱ ه. ق. در حدود قفقاز و خاک روسیه آواره و سرگردان بود و بنا بر گفته سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود و مرتضی قلیخان بروسه گریخته بکاترین ملکه روس پناه برده در سال اخیر الذکر بموافقیت و همراهی حکام قفقاز به ایران آمد و به کیلان وارد شد و چون زیاد مجهز و آماده نبود شکست خورد و بجای سابق خود بازگشت لکن در اواخر سال ۱۲۰۲ ق. دوباره بسا هفت هزار نفر که بعد به ده و ده هزار نفر رسید به همراه مصطفی خان طالش

۱- دختر فتحعلی خان و خواهر محمدحسن خان قاجار.

۲- در این قبیل موارد برای این که سرکردهگان دیگر چندان اطمینان زیادی نیست پادشاهان یکی از بستگان خود را با عنوان ظاهری و اختیاری بسرکردگی و فرماندهی قوی بجهت جنگ میفرستادند و البته عملیات جنگی با دیگران بوده است.

۳- هر چند که مصطفی خان دولو فاتح کیلان بود چون آغامحمدخان اطمینان زیادی بوی نداشت و خیلی با احتیاط با او رفتار میکرد از این جهت پس از تصفیه امور کیلان فوراً او را بتهران احضار کرده و بجایش سلیمان خان که مورد اطمینان و اعتماد وی بود بحکومت کیلان منصوب و روانه نمود.

ارزست بفرمود و مزایای آن را به پسر عمه خود آغامحمدخان ترسان داد آغامحمدخان ابتدا محمدحسین خان قاجار قوائلو ناظر خود را با دوهزار سوار به گیلان فرستاد . محمد حسین خان در جنگ شکست خورده و اردویش مقواری ، اسیر و کشته شدند آغامحمدخان در دفعه ثانی لشکر مجهزی بتعداد دوهزار نفر بفرماندهی همین امیر سلیمان خان و امیر محمدحسین- خان ارجمندی فیروزگوهی و میرزا محمدخان لاریجانی برای دفع مرتضی قلیخان بست گیلان روانه نمود اینان نیز پس از جنگ سختی شکست خوردند و امیر محمدحسین خان فرمانده قوی نیز در جنگ کشته شد و بدعم بیشتر افراد لشکر اسیر و کشته شدند. آغامحمدخان پس از این شکست این بار ناگزیر گردید که جعفر قلیخان برادر شجاع خود را (که باطناً در فرستادن او میل بود) بفرماندهی لشکر تعیین کند و به گیلان روانه نماید . جعفر قلیخان پس از ورود بنواحی گیلان برادر خود مرتضی قلیخان را دفع نمود و او بناچار دوباره بحدود قفقاز و خاک روسیه بازگشت و چون آغامحمدخان باطناً از جعفر قلیخان خیلی مطمئن نبود پس از این فتح فوراً او را بتهران خواست و مجدداً امیر سلیمان خان را بحکومت گیلان تعیین و راهی نمود و در سال ۱۲۰۴ ق. ملقب به اعتضادالدوله شد.

در سال ۱۲۰۵ ق. که آغامحمدخان بحدود آذربایجان رهسپار گردید سلیمان خان را با دوهزار سوار از زنجان برای سرکوبی طایفه طالش و گرفتن قسمت هائی که در تصرف طایفه مزبور بود فرستاد و اعتضادالدوله مأموریت خود را بخوبی انجام داد و پس از بازگشت از آنجا آغامحمدخان در همین سال او را برای گرفتن ارسباران که مصطفی خان حکمرانش بنزد وی آمده بود فرستاد و سلیمان خان او را بشرف خود در آورد و در سال ۱۲۰۷ ق. سلیمان خان را برای انتظامات امور آذربایجان روانه نمود و او پس از ورود به تیریز طبق دستور آغامحمدخان اقدامات مجدانه و مفیدی بعمل آورد و اکثر امراء و خوانین آنسامان را در رقبه اطاعت و انقیاد دولت مرکزی در آورد.

آغامحمدخان که در سال ۱۲۰۹ ق. برای سرکوبی امراء و خوانین غیر مطیع قفقاز رهسپار آنسامان گردید محمدحسین خان قاجار قوائلو معروف به دو داغ (لب کلفت) خاله زاده و کشیکچی باشی خود را برای نگهداری پل خدا آفرین که بر روی رودخانه ارس قرار داشت فرستاد لکن پیش از آنکه نامبرده بان حدود برسد بدستور ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قره باغ که در آن زمان مقتدرترین و معتبرترین امرای قفقاز بود پل مزبور خراب گردید و سلیمان خان اعتضادالدوله که از سال ۱۲۰۷ ق. استاندار آذربایجان بود برای عبور آغامحمدخان و لشکریانش آنرا دوباره ساخت و ضمناً برای محافظت آن پادگانی نیز در آنجا

بهترین سردار او بود برای سرکوبی مصطفی خان طالش روانه نمود و چون طالش حاضر دمانی دلیر و جنگجو بودند بدنیال اوسلیمان خان اعتمادالدوله و محمدحسین خان قوانلو خالوزاده و خاله زاده خود را برای تقویت مصطفی خان قاجار بحدود طالش فرستاد و سرانجام مصطفی خان طالش مغلوب و منکوب گردید. آغا محمدخان در لشکر کشی دوم خود به قفقاز (۱۲۱۱ق.) هنگام عبور از رودخانه ارس عمده لشکر خود را درست راست رودخانه درآدینه بازار زیر نظر حسینقلی خان (برادرزاده خود) و سلیمان خان و حاج ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله سرداعظم خویش گذاشت و خود باعده کمی (در حدود هفت هشت هزار نفر) از رودخانه عبور کرده شیشه حاکم نشین قرا باغ را گرفت و پس از کشته شدنش بدست عملجات خلوت خود تمام آن سپاه^۱ بکلی متفرق شدند و سلیمان خان در این هنگام کاری که کرد این بود که شاهزادگان عباس میرزا، محمدقلی میرزا و حسین علی میرزا که در اردو بودند آنان را به همراه حسینقلی خان (پسر ادر فتحعلی شاه) از راه رشت سالماً به تهران آورد. ^۲ سلیمان خان پس از ورود به تهران فتحعلی شاه دوباره او را در سال ۱۲۱۴ق. با ستانداری آذربایجان منصوب و روانه نمود بعد خود فتحعلی شاه نیز در اواخر همین سال برای انتظامات امور آذربایجان و سرکوبی خوانین یاغی متوجه آن سامان گردید چون سلیمان خان پس از ورود خود انتظاماتی بامور آذربایجان داده بود فتحعلی شاه هم بجزان وارد شد صادق خان شقاقی که یاغی شده و داعیه سلطنت داشت ترسیده سلیمان خان را شفیع خود قرارداد و مورد بخشایش شاه واقع گردید. فتحعلی شاه مشغول بیماری یا امراض و خوانین سرکش آذربایجان بود که خیر طعمیان حسینقلی خان برادر کهنتر خود را شنید با اینکه خوانین آذربایجان و همچنین محمدخان زند مشغول گرفتاری بوده و خیال او را از هر جهت پریشان کرده بودند فتحعلی شاه نسبت بعملیات آنان چندان

-
- ۱- باستانهای فارسی ها و مازندانی ها که اعتمادالدوله با تدابیر و تردستی زیاد آنان را از راه اردبیل و زنجان با خود به تهران آورد.
 - ۲- در سال ۱۲۰۳ ق. که برای باباخان جبهاتی (فتحعلی شاه) در قسبه نوا پنج پسر، محمد علی میرزا - محمدقلی میرزا - محمد ولی میرزا - عباس میرزا و حسین علی میرزا تولید شد آغا محمدخان سه نفر از آنان عباس میرزا - محمدقلی میرزا - حسین علی میرزا را بعنوان فرزندی برای خود برگزید از این جهت در لشکر کشی ها با وجود کودکی و سرفروسی که اطفال مزبور داشتند آغا محمدخان آنان را اکثراً به همراه خود میبرد و در لشکر کشی بنواحی قفقاز در سال ۱۲۱۱ ق. نیز این شاهزادگان را با خود برد و پس از کشته شدن سلیمان خان اعتمادالدوله آنان را به همراه خویش به تهران آورد.

در سال ۱۲۱۳ ق. بواسطه آشفتگی مملکت از موقع استفاده کرده خود داعیه پادشاهی پیدا کرد و مدعی سلطنت شد و تفصیل آن از این قرار است: حسینقلی خان یگانه برادر اعیانی فتحعلی شاه پس از کشته شدن آغا محمدخان در شیشه (۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ه. ق.) با این که برادر بزرگش ولیعهد بود باطناً با برادر خویش خوب نبود و خود داعیه سلطنت در سرداشت و بهمرآه سلیمانخان بتهران آمد و خواست به پایتخت وارد شود میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی تهران او را پیش از ورود شاه تازه بشهر راه نداد و در خارج تهران میزیست و هنگامی که فتحعلیشاه برای اشغال مقام سلطنت از شیراز به نزدیک تهران (قریه کنار گرد) رسید برای اظهار اطاعت و خدمتگزاری نسبت به برادر با اتفاق حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله سرداعظم به نزد برادر آمد و چون بعد در آوردن علیقلیخان عموی خود (یکی دیگر از مدعیان جدی سلطنت) از علیشاه عزمش به تهران و همچنین در دفع صادقخان شقاقی در قزوین کوشش شایانی بعمل آورد فتحعلیشاه از اعمال برادر خویش خیلی خوش آمد و برای قدردانی از وی او را بجای فرزند بزرگ خود محمد علی میرزا (دولت‌شاه) استاندار فارس نمود.

حسینقلی خان پس از ورود بشیراز چند ماهی از برادر خود اطاعت مینمود سپس جداً یاغی شد و پس از کور کردن چند نفری از متنفذین و معتبرین مقیم شیراز برای اشغال پایتخت و خلع برادر از شیراز سمت تهران حرکت نمود در ابتداء کارش خیلی بالا گرفت و چون لشکر مجهزی با خود داشت اسفهان و بعضی از شهرهای دیگر را گرفت. بطوری که پیش گفته شد فتحعلی شاه در این هنگام دور از پایتخت در اطراف خوی بود که خبر شورش برادر و اشغال بعضی از شهرها را شنید و لشکری هم که در حدود ده هزار نفر بسرکردگی محمد ولی خان قاجار دولو برای دفع محمدخان زنده بتواخی بروجرد و سیلاخور فرستاده شده بود او نیز با لشکرش به حسینقلی خان پیوست.

فتحعلی شاه از شنیدن این اخبار خیلی نگران شد و از آذربایجان یا لشکر خود سمت اراک و همدان رهسپار گردید. سلیمانخان که استاندار آذربایجان بود او نیز از تمام این اخبار و قضا با آگاه گردید آمدن محمدخان پسر زکی خان زنده از بصره - طیفان حسینقلیخان و پیوستن محمد ولی خان قاجار با لشکر ابواب جمعی خود بحسینقلی خان تمام اینها سبب شد که در این ایام اوضاع و احوال سلطنت فتحعلیشاه که تازه شاه شده بود بسیار خراب و یأس آور و پایه سلطنتش متزلزل گردد و چون در اغلب قسمتهای ایران پس از کشته شدن

خورد و سپس خود را بشوید حساب کرده بود که هر روز بر با هم جنگ کرده و از بیخبر شدن سردار
ضمیمه خواهند شد و در این میانه خود میتواند تهران را اشغال کرده و سلطنت خویش را اعلام
نماید بنابراین پس از عزیمت فتحعلیشاه از آذربایجان او هم بخیال سلطنت افتاد و اطرافیان
نیز او را پادشاه تشویق و ترغیب مینمودند .

سلیمانخان حاضر شد و تهیه کار خود را دید اما نه با عجله و شتابزدگی بلکه در آنجا
منتظر نتیجه زد و خورد میان دو برادر شد سرانجام نزاع دو برادر به اساس حاج ابراهیمخان
اعتمادالدوله شیرازی صدر اعظم و مأموریت میرزا موسی منجم پاشی گیلانی برای مذاکره با
حسینقلی خان صلح و سازش انجامید .

حسینقلی خان چون مردی جوان - بی اساس و بی اصول و خیلی ابله بود گول خورد
و سرانجام مطیع برادر خویش گردید بلکه باید گفت که تنها بی رحمانه حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله
شیرازی او را از بین برد و چون فتحعلیشاه از رویه و خیالات سلیمانخان بخوبی آگاه شده بود
او را سخت مورد خشم و غضب خویش قرار داد .

سلیمانخان که وشمیت را چنین دید برای اینکه خود را تبرئه کند و بی تقصیر جلوه
دهد بهترین فکری که بنظرش رسید این بود که محرکین خود را گرفته مغلولاً بنزد فتحعلیشاه
روانه نماید بحساب زرنگی و یا ناجوانمردی این کار را کرد و علی حمت خان گیلانی و
پسرش حسینخان و خان باباخان نانکلی را گرفته دست بسته به تهران آورد و خود نیز با سطل
شاهی پناه برد .

فتحعلیشاه علی حمت خان و پسرش را کشت و خان باباخان و عبداللهخان اسانلو را
کور کرد و سلیمانخان را هم مورد عفو و بخشایش خویش قرار داد .

در همین سال که عباس میرزا در سن یازده سالگی بیست و نهمین و حکمرانی آذربایجان
تعیین و بسیار مقرر حکومت خود گردید سلیمانخان با تانکی (لنگی) او برقرار و به همراه او
به تبریز رفت .

در سال ۱۲۱۸ ق. پس از این که روسها بفرماندهی ژنرال (سرتیپ) سیسیانف گنجه
را گرفته و سه ساعت تمام مشغول به قتل عام اهالی بودند و جوادخان زیادلوی قاجار با
پسرش نیز کشته شد فتحعلیشاه عباس میرزا نایب السلطنه را در سن ۱۶ سالگی با جمعی از
سرکردگان معتبر خود و سلیمانخان با اردویی مشتمل بر سی هزار سوار و پیاده از تهران
برای جلوگیری از پیشروی روسها و عقب زدن آنان بحدود آذربایجان و قفقاز فرستاد اینها
رفتند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند .

شاه سلیمان دوم نام اصلیش میرزا سیدمحمد نوه شاه سلیمان اول و خواهرزاده و داماد شاه سلطاننحسین صفوی می باشد چون نامبرده پسر میرزا داود متولی باشی آستان رسوی و ضمناً از اعیان و اکابر و منفذین مشهد بود از این جهت میرزا سیدمحمد پسرش از نفوذ و وجهه پدر و نیز از هرج و مرج اوضاع خراسان که پس از کشته شدن نادرشاه ایجاد شده بود استفاده کرده با یک دسته بندی و سازش با جمعی از سرکردگان و امراء خراسان در تاریخ ۱۶۳۵ هـ. ق. شاهرخ شاه نوه نادرشاه که در این وقت در حدود ۱۸ سال داشت و پادشاه بود دستگیر و او را از هردو چشم کور نمود و خود را پادشاه اعلام کرد.

بازن طبیب مخصوص نادرشاه که پس از کشته شدنش مدت کمی طبیب عادلشاه ابراهیم شاه و شاهرخ شاه بوده راجع به شاه سلیمان چنین گوید: «سلیمان صفوی شاه جدید سومین پادشاهی است که بعد از طهماسبقلیخان به تخت جلوس کرده است اصرار دارد که من به دربار او بروم و هم طبیب او گردم اگر رفتنی شدم خواهم کوشید که از دیواله این انقلاب آگاهی بهمرسانم و جزئیات و دقائق آن را بشما (پرروژه) بنگارم».

بازن سابق الذکر که مکرر از وی در این کتاب نامبرده شده است راجع به سیدمحمد یا شاه سلیمان دوم صفوی بهتر و درست تر از دیگران داد سخن داده و شرح حال او را گماهو برشته تحریر درآورده است اینک عین مشروح بازن در اینجا نقل میشود: «در خراسان (مشهد) یک نفر ملا یا مجتهد اسلامی بود که میرزا محمد (سید محمد) نام داشت او نسبت خود را پناه سلطاننحسین صفوی میرسانید و بدین مناسبت ادعا میکرد که وارث بالاستحقاق تخت و تاج پادشاهی میباشد این مرد در زمان سلطه طهماسبقلیخان (نادر شاه) بشکل زاهدی ساده و تارک دنیا درآمد بود و خود را عابد و ملایم بقلم میداد که در محکمه خود مطابق قوانین پیغمبر اکرم بامور تجاری و اربابگی مسلمانان رسیدگی می نماید ولی همینکه جوان چهارده پانزده ساله ای را بر تخت شاهی دید حس جاه طلبی او بیدار شد و بی آنکه تقوی عیش جاه و جلال را در نهاد او فرو نشانیده باشد بخیال افتاد که برای رسیدن به مقامهای بزرگی راهی در پیش پای خود باز نماید کم کم قدم بطریق عمل نهاد و غالباً

۱- میرزا داود پسر میرزا عبدالله بوده.

۲- بازن ابراهیم شاه را بحساب تباورده است.

آنکه خود را تنها باقی‌مانده آن دوستان بقلم میداد که از غصب غاصب مصون مانده است و بدیشان میگفت: «بمحض اینکه من به کرسی ریاست برسم پشتیبان شما خواهم بود منافع و حتی وظائف شما چنین ایجاب می‌نماید که بزودی دست بکار برنید و حق را در دست‌مخاطب حق ینهد اگر سلطان مشروعی مانند من به سلطنت ایران گماشته شود شما حامی مقتدری خواهید داشت که از سخاه و کرم و جوانمردی او سودها خواهید برد اگر شما بکشید و مرا بسروی تخت نیاکانم بنشانید نخستین قانونی را که من برای عبرت بمعرض اجسراه و آزمایش خواهم گذاشت همانا قانون حقیقت‌سناسی و سیاست‌گزایی خواهد بود.

میرزا محمد این سخنان را بتکرار بدوستان خود میگفت و بوسیله ایشان در میان مردم منتشر میگردد این دستگاه تبلیغات تأثیری را که سید از آن انتظار داشت در افکار عمومی بخشیده بود پس او در میان مردم فرقه‌ای برای خود تأسیس کرد و بزرگانی بامید تاراج و یغما در آن داخل شدند و باین ترتیب اهل فرقه را رئیس‌انسی پیدا شد... این اتفاقات با تشعاعی انقلابی و آرزوهای باطل و عوسهای جاه‌طلبانه ملای فتنه‌انگیز (سید محمد) از چند حیث موافقت مینمود و چنان بنظر آمد که دیگر زمینه برای نشستن او به تخت سلطنت مساعد شده است سرانجام سید اگر چه زمان درازی نشد بتخت جلوس کرد و خود را شاه سلیمان نام نهاد چشمان شاهرخ‌شاه را که از تخت پائین کشیده بسود سوراخ کرد چون امیرخان وفادار از واقعه آگاهی یافت بتصد راندن غاصب بدانسوی شتافت انتقام و قصاص که از سرچشمه حق منبوع میگرفت بسرعت انجام گرفت او مقصر را یا دو پسر او اسیر کرد و نابینا ساخت و پس از عقوبت چندی هر سه را در يك زندان به بند کشید زندگی در چنان زندان ایشان را جز ادامه شکنجه و عذاب نبود و بزرگترین عذابها همین بود که زنده مانده بودند. پسران بزرگ او سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا دستگیر و زندانی شدند لکن کور نشدند.

شاه سلیمان فقط چهل روز سلطنت کرد در این مدت تصمیم گرفت که هرات و قندهار را بگیرد و مانند قرنه‌های گذشته دوباره آنها را ضمیمه ایران نماید برای اقدام و انجام این کار سردارانی که طرفدار جدی او بوده او را بسطنت رسانیده بودند مأمور نمود. یوسف‌لیخان جلایر که از سرداران طرفدار شاهرخ شاه بود از غیبت بهبودخان اتکی

۱- منظور یازن از این اتفاقات نبودن امیر علم‌خان عرب در مشهد و آمدن احمد شاه.

سید محمد متولی یا شاه سلیمان دوم شش سال تمام (از ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۹ ه. ق.)
 با حال کوری در مشهد می‌زیست و در سال اخیر الذکر در گذشت و در حرم امام رضا (ع)
 مدفون گردید.

میرزا سلیمان خان میکده متولد سال ۱۲۴۲ خورشیدی پسر میرزا علی
 مستوفی آشتیانی متخلص به میکده پسر میرزا یوسف پسر حاج

سلیمان



میرزا علی حنیق مستوفی پسر میرزا یوسف
 پسر عبدالله خلف پسر میرزا اسماعیل پسر
 آقا محسن آشتیانی

میرزا سلیمان خان میکده

و با حاج میرزا نصرالله المصلحین تاسلی معروف خصوصیت حاصل داشت و همین تاسلیت دخترش یازدهواچ دکتر مهدیخان ملک زاده پسر ملک المتکلمین درآمد. در سال ۱۳۲۶ هجری قمری پیش از بسته شدن مجلس شورای ملی چون معاون وزارت جنگ و رئیس یکی از انجمن‌ها بنام انجمن برادران دروازه قزوین بود و آن انجمن معروفیتی به مشروطه طلبی داشت بر حسب امر محمد علیشاه میرزا سلیمانخان دستگیر شد و چندین ماه در زندان باغ شاه بسر برد. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. و تشکیل حکومت جدید بعد از چند ماهی بمعاضدت وزارت مالیه منسوب و بعد در حدود ۱۳۲۹ ق. حاکم اراک شد و در سال ۱۳۳۳ ق. معاون وزارت داخله گردید و در همین شغل بود که در آستانه جنگ بین الملل اول بواسطه حرکت قشون روس از قزوین بطرف تهران با عده‌ای بخارج از ایران مهاجرت کرده در اسلامبول متوقف شد. در آبانماه ۱۲۹۹ خ. در کابینه فتح‌الله اکبر سپهدار اعظم (سردار منصور رشتی) ^۲ بوزارت دادگستری گزیده شد و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در سن ۶۴ سالگی در تهران در گذشت.

فرزند بارتلمی سمینو ^۴ که اصلش مخلوطی بسوده از ایتالیائی - فرانسوی و لهستانی. بارتلمی در ایامیکه در ایران بود فرزند خود نیکلا را برای تحصیلات نظامی بفرانسه فرستاد. نیکلا سمینو پس از در گذشت پدرش بایران آمد و در سال ۱۲۷۰ هجری قمری دین اسلام را اختیار کرد و بنام ذوالفقارخان موسوم و بلقب مباشر الممالک ملقب گردید و عنوان فرانسوی خود را ترک گفت و بعد با خانواده قراقرزو وصلت نمود. نامبرده چندین سال در اداره پست که از ادارات تا به میرزا علیخان امین الدوله بود بعنوان سکرتر ژنرال (رئیس دفتر) مشغول بخدمت بود. و اما شرح حال پدرش از این قرار است:

بارتلمی سمینو از پدر ایتالیائی و مادر فرانسوی بدنیآمد پس از اتمام تحصیلات نظامی مدتی در ایتالیا اسپانی - فرانسه، روسیه، رومانی، یونان و در تجارتخانه‌های انگلیسی خدمت کرده و بعد در سال ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ هجری قمری) بنا به توصیه انگلیس‌ها از راه روسیه به تبریز وارد و بازم در دستگاه انگلیس‌ها برای نقشه برداری از قسمت‌های شمال غربی

۱ - میرزا علی معروف به میرزا علی عینکی سابقاً از مستوفیان وزارت لشکر و وزارت دفتر بود.

۲ - که آنرا برای ایجاد کودتا درست کرده بودند.

۳ - Semineau یا Semino Nicola

۴ - Barthélemy Semino



سمینو ایگلا یا ذوالفقارخان

خدمت خود استمفاد داد ، در دوره دوم جنگهای روس و ایران در ضمن جنگ چون صاحب منصبان انگلیسی که در قشون ایران خدمت میکردند با وجود معاهدهای که دولت انگلستان با ایران داشت بدستور وزیر- مختار خود ۲ سپاه عباس میرزا را تترك گفتمند و دیگر یاروسها تچنگیدند. پس از آنکه صاحب منصبان انگلیسی دست از کار کشیدند عباس میرزا نایب السلطنه به سمینو پیشنهاد کرد که بجای آنان مشغول کار شود سمینو هم قبول کرد و در ارتش ایران مشغول خدمت شد بعد از بسته شدن عهدنامه بسیار نتگین تتركمانچای (۵ شیمان ۱۲۴۳ ق.) سمینو از طرف عباس میرزا در کمیسیونهایی از قبیل کمیسیون مهاجرین ارامنه، کمیسیون تعیین حدود بین ایران و روسیه نمایندگی

مخصوص داشته است. در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در واقعه قتل گریا پندوف سفیر روس در تهران که هیأتی برای عذر خواهی به ریاست خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه به پایتخت روس (پترزبورگ) فرستاده شد او هم همراه هیأت مزبور بود و پس از مراجعت بسمت آجودان مخصوص عباس میرزا تعیین و بدرجه سرهنگی با حقوق کافی سرافراز شد در این بین ها سمینو خواست مرخصی گرفته برای دیدن اقوام خود بفرانسه برود لکن عباس میرزا چون مأمور قشونکشی بجنوب ایران بود با مرخصیش موافقت نکرد و در تمام قشونکشی ها و عملیات نظامی عباس میرزا در جنوب و خراسان همراه وی بود . پس از مرگ عباس میرزا نایب السلطنه و سلطنت محمدشاه، سمینو همواره در خدمت ایران بود و در تمام لشکرکشی های این پادشاه که آخرین آنها لشکرکشی بهرات بود در سال ۱۸۳۷ هزار و هشتصد و سی و هفت میلادی (۱۲۵۳-۱۲۵۴ هجری قمری) وارد بود عملیات محاصره هرات از طرف ایران

مصالح آنان پیشرفت میکرد که با قشون کسبی به هرات مخالف بودند. در حین حمله به هرات
 گلوله‌های پشانه سمینو خورد و بعد معالجه شد. پس از کشته شدن ایزید و بربروسکی لهستانی
 در جنگ هرات ژنرال سمینو عیال او را به زنی گرفت و از آن زن پسری آورد بنام نیکلا سمینو
 که بعد برای تحصیلات نظامی او را بفرانسه فرستاد. در سال ۱۸۳۹ میلادی بارتلمی سمینو
 مصمم شد که ایران را ترک کند ولی نه دولت ایران و نه دولت روسیه با نظر او موافقت نکردند
 ناچار سمینو به یاری انگلیس‌ها از ایران به ترکیه رفت و مدتی در آن جا بود باز دوباره
 بایران برگشت و در سال ۱۸۵۳ مطابق ۱۲۶۸ هجری قمری مجدداً برای معالجه به
 ترکیه رفت و در آنجا دره واقع عمل‌مرد و در اسلامبول بپناک سپرده شد. و اما ایزید و بربروسکی
 اصلاً لهستانی و از اهالی شهر وپلنا بود هنگامیکه روس‌ها در سال ۱۷۹۳ میلادی (۱۲۰۸ ق.)
 به لهستان حمله ور شدند و آنجا را اشغال نمودند بربروسکی به لندن رفت مدتی در آنجا
 اقامت داشت بعد بافریقا رفت و در آفریقای جنوبی و هندوستان داخل خدمت انگلیس‌ها
 شد سپس از هند بایران آمده بافرستاده شده تا به تشویق عباس میرزا نایب‌السلطنه تشکیلات
 قشون او را مرتب سازد بربروسکی پس از قلیل مدتی توجه شاه و ولیعهد را کاملاً بخود
 جلب نمود و باوزراء و بزرگان طرح دوستی و محبت انداخت و این موقیبت و موقیبت باو فرست
 داد تا در جمع مال که منظور اصلی او بود کوشا بوده و توفیق کامل یابد و چون باوضاع داخلی
 و اخلاقی و اجتماعی ایران کاملاً بی‌برده بود که اکثر مأمورین بجای انجام وظیفه و
 صحت عمل در کار بیشتر در جمع مال و منال میکوشند و برای اعمال زشت آنان
 بازخواستی هم از کسی نمیشود و مجازاتی برای بدکاران در کار نیست اوم چون
 اوضاع را چنین دید با آنان تاسی کرد، او با اینکه رتبه سرتیپی داشت هزار پشه و تاجر سفت
 بود بربروسکی به زودی در ایران متمول شد و پس از کشته شدن در جنگ هرات (۱۲۵۳
 ه. ق.) تمول وی تقریباً ازین رفت و بخود او وصلت نداد و دارائی که بنادوسن مختلفه
 در ایران برای خود جمع آوری کرده بود فائده و خیرری از آن ندید و بچنگه رفقاء و همکیشان
 وی الکساندر شد زکوی^۲ افتاد.

میرزا سنگلاخ اصلاً خراسانی و از اهالی خوبشان (قوچان کنونی)

سنگلاخ

است از شعراء عرفاء و خوشنویسان عهد فتحعلیشاه - محمدشاه و

ناصرالدینشاه قاجار که ضمناً زمان سلطنت کریمخان زند و آغا محمد خان قاجار مؤسس

استاد مسلم بوده و در تمام عمر خود زن نگرفته و مسافر تهای عذیده کرده است از آنجمله بیش از ۲۵ سال در معالک عثمانی و مصر بسر میبرده ولی مانند غالب اهل هنر خالی از بیعتی اخلاق و عادات عجیبه نبوده چنانکه خود را (آفتاب خراسان) میخوانده و زمین و زمان را بنده خط و شعر خود میخواست بهر کس قطعه‌ای از خط خود میداد این عمل را بزرگترین (مرحمت) در حق اوست نبوده و بر هر خاکی که قدم میگذاشته بر آن منتهی عظیمی نهاده است. از تألیفات او (امتحان الفضلاء در تذکره خطاطین) که آن را خود او در دو جلد بخط و چاپ بسیار اعلی در تبریز طبع رسانده و اگر چه آن کتاب از جهت نفاست چاپ یکی از بهترین نمونه‌هاست لکن هیچ اعتبار تاریخی ندارد و انشاء آن بسیار سخیف و رکیک است و از این کتاب سخیف‌تر و رکیک‌تر کتاب (درج جواهر) که عبارت از مجموعه‌ای از رقم‌های او است کتاب مسزبور را در سال ۱۲۷۲ قمری بچاپ سزبی در مصر طبع رسانده است. حاج میرزا نجفعلی خان دانش مؤسس روزنامه اختر و قنول ایران در اسلامبول که هم صحبت و هم نشین میرزا سنگلاخ در آن شهر بوده اشعاری را که شعرای آن عهد در مدح میرزا گفته بودند همه را جمع آوری نموده بمنوان مجمع الاوصاف بچاپ رسانیده است. هر خواننده‌ای که کتاب (درج جواهر) که پر است از سجع‌های پارد بی‌معنی رکیک را مطالعه کند در خواندن آن علاوه بر آنکه از خنده نمیتواند خودداری کند بیزان سفاقت این مرد که گویا یکسره از عقل خالی بوده پی میبرد. از هنرهای دستی او سنگ مرمر بزرگ یک پارچه‌ای است که برای قبر حضرت پیغمبر محمد بن عبدالله (ص) در قاهره درست کرده و چون در آن موقع در حجاز انقلاب و اغتشاش بوده موفق نشده که آن را به مدینه ببرد و بالاخره سنگ را با خود از مصر به تبریز آورده و چون مرد یکی از همسایگانش آن را در بقعه امامزاده سید ابراهیم بسر قبر وی نصب نمود. میرزا سنگلاخ خبوشانی مردی بوده بسیار مغرور - متکبر - خود پسند - از خود راضی - خود را مافوق همه کس میدانسته - تندخو - با استقناع طبع و حتی خودخواهی و غلو در حق هنر خویش کار او را بمرتبه‌ای چون رسانده بوده است. بواسطه داشتن میل مفرط به خوردن ماست معروف است که میرزا سنگلاخ یک تفار ماست را فی المجلس با انگشت میخورده است.

سهراب

سهراب بیك غلام گرجی از غلامان مخصوص علی قلیخان برادر زاده نادرشاه که پس از کشته شدن عشی پنا م عادلشاه ۱ مدت ۷ ماه سلطنت

کرد میباشد. سهراب شخصی بوده است بسیار سفاک و خونخوار و این آن کسی است که علی قلیخان به محض ورود به نزدیک مشهد او را مأمور کرد که بکلات رفته تمام شاهزادگان نادری را بقتل رساند او هم با عده‌ای پشتیباری وارد کلات شده اولاد و احفاد نادرشاه را که

کرده و بنام امورات دخالت میکرد و در حقیقت مخصوص دوم و یا سوم مملکت محسوب میگردد، در زمان عادلشاه رفق و وفق امور در دست حسنعلی بیگ یا حسینعلی بیگ معیرالمالک و سهراب بیگ بود و این دو نفر در باطن امر باهم رقابت میکردند تا اینکه حسینعلی بیگ برای اینکه از شر رقیبش خلاصی یابد تمهیدی برانگیخته به عادلشاه فهماند که اگر بخواهی از رفتار و حرکات و وضع ابراهیمخان برادر خود آگاه باشی سلاح بر این است که سهراب بیگ را که فوق‌العاده طرف‌الطمینان و مأمور و وظیفه‌شناسی است برای نظارت و تفتیش کارهای ابراهیمخان باصفهان بفرستی او هم این پیشنهاد را قبول کرده سهراب را باصفهان مأموریت داد به محض ورود باصفهان ابراهیمخان هم او را در سال ۱۲۶۱ ه. ق. کشت. یازن طیب مخصوص نادرشاه که مکرر از وی در این کتاب نام برده شده و در هنگام قتل نادرشاه و در حجر بانات بمدی آن نیز حاضر و ناظر بوده و مشهودات خود را در ضمن نامه‌هایی به رئیس مافوق خود گزارش داده در این باب چنین گوید: «اقامت عادلشاه در آنجا (خارج شهر مشهد) طولی نکشید چون عمام که اوساحب و مالک خزائن عمش نبود و بر اولاد او و سایر شاهزادگان که شاید در ملک دموپهایی داشتند حکمرانی مسلم حاصل نکرده بود خود را پادشاه نمی‌پنداشت پس اولین عزیمت اوسوی قلعه کلات شد اگر چه همه‌کس گشادن آن قلعه را محال میدانست ولی هر چه پادا باد بایستی دست بکار زد سرداری که برای محاصره کلات برگزیده شد کاری از پیش نبرد عادلشاه را دوست محرمی از قوم گرجی بود که سهرابخان نام داشت و این طبعاً موجب کینه ایرانیان بود که بر حسب عادت، گردن نهادن به امر بیگانگان را تحمل نداشتند مخصوصاً اینکه آن بیگانه از جنس بندگان هم باشد معیناً پادشاه کار فرمانداری سپاه را در طول مدت محاصره باو واگذار نمود امید غارت و تاراج آن ناخرسندی را که از این انتصاب پیدا شده بود پنهان نگاهداشت محاصره کلات به نهایت درجه سختی رسید عاقبت خیانت بیاری رشادت رفت و پس از شانزده روز قلعه گشاده شد. شاه تازه از طول محاصره به شکوه درآمد بود که بناگاه رسولی از طرف سردار (سهرابخان) فرا آمد و نوید فتح آن قلعه را باو داد و گفت که سردار منتظر اوامر پادشاه و راجع به شاهزادگان زندانی و زنان حرم دستور میطلبید عادلشاه فرمود که دوسر ارشد (رضاقلی میرزا و نسرالله میرزا) نادرشاه را بکشند و دیگران را به زنجیر ببندند و به نزدیک او بفرستند و هر کدام از زنان پادشاه مقتول و فرزندان او را که آستان باشند شکم بکشایند که مبادا در خانواده سلطنتی وارثانی پدید آیند. که روزی در پادشاهی ادعائاتی برسد اولاد او اقسامه کنند. تمام این اوامر اجراء شد

پیش از آنکه از او خبر دادند که او در راه است و در راه است و در راه است
گردانید. ارتقاء این غلام بیگانه حس رشک و غضب اعظم و اشراف را تحریک کرد پذیرفتن
این انتصاب نا بجا بطبع ایشان بسیار گران آمد نسب او از هر آنچه در تصور آید پست تر بود
هیچ صنعتی در او نبوده که بتواند تنگ او را بپوشاند و همه گونه پستی‌ها در وی جمع بود.....
یک قسمت بزرگ از سپاهیان از قوم لر (بخشیاریها) چندین بار از عادلشاه اجازه خواست
بودند که بمحل خود که در نزدیکیهای اسفهان بود برگردند و چون هر بار تقاضای ایشان
رد شده بود شیئی خیر عزیمت نمودند مقدمات این حرکت چنان سری و مخفیانه و با چنان
سرعتی تهیه شده بود که پیش از آنکه کسی مطلع شود بیشتر از ده میل راه پیموده بودند
پادشاه از این فرار سخت خشمناک شد و خواست شخصی ائمان را تعقیب نماید ولی سهرابخان
او را متقاعد کرد که چنین عملی بر ازنده شأن شاهان نیست که پادشاه یک مشت فراری را دنبال
بکند و از پادشاه خواست که این کار را بدو واگذار نماید تا اندک زمان و به بهترین وجه
از فراریان انتقام بگیرد پس با چنان سرعتی حرکت کرد که در هنگام غروب روز دوم به
فراریان رسید چون عزیمت او با نظم و ترتیب صحیحی صورت نگرفته بود همه افواج با هم
نرسیدند ولی تمهید سهرابخان پیش از احتیاط او بود و بیدرتنگ دست بکار شد لرها سر
برگردانیدند و او را در میان گرفتند تقریباً کلیه دلاوران که به همراه او بودند کشته شدند تنها
او را بخت یاری کرد و جان از مهلکه بدر برد لران به آرامی و آسودگی راه خود را در پیش
گرفتند و سفر خود را ادامه دادند تنها چند پیاده و چند سواره که برای درمانده بودند گرفتار
شدند سهرابخان انتقام خویش را از ایشان گرفت و دستور داد تا همه را سر بر بدارند و نیز
سر تمام بیچارگانی را که در راه بدانها برخورد برید و به سرهای دیگر افزود و به نشانه
فیروزی خود به مشهد فرستاد چه عادلشاه باو وعده کرده بود که برای سرهملری که بیاورد
دویست و چهل لیره = فرانک جایزه دهد. بازن سرانجام کار او را این طوور شرح میدهد :
عادلشاه حتی قدمی نیز فراتر نهاد. سهرابخان را باصفهان فرستاد و برای بدست آوردن
خاطر شاهزاده جوان (ابراهیم میرزا) او را در اتخاذ هر شیوه‌ای صاحب اختیارات تام نمود
همچنین به سهرابخان دستور داد که اگر از طریق ملامت و سازگاری کاری از پیش نرود حیل‌های
بکار برده و بی‌سروصدی شاهزاده را باصلاح‌خان که سبب فتنه‌ها بقلم میرفت دستگیر نماید
عادلشاه در این امر خطا نکرد سهرابخان شایسته چنین میانجیگری نبود باری چنانکه در

۱ - صلاح‌خان همان محمد صالح‌خان فرقلوی افشار آبیوردی دومین فرد مشخص در

کشتن نادرشاه میباشد. بازن همه جا محمد صالح‌خان را صلاح‌خان نام میرسد.

دادند او را در داخل قصر زندام بیرون آمدن از درگاه به کشند فرمان بهووج اجراء نداشته شد. ابراهیم میرزا دانست که این قتل باعث ازجار خاطر برادرش خواهد گردید و تمام قوای خود را برسد او خواهد انگیخت علیهذا با بردهای خود از اسفهان بیرون آمدند و بجنگ برادر خویش پرداخته.

سیف الدوله میرزا حاجی سیف الدوله میرزا پسر سوم علیشاه نسل السلطان^۱ بوده و چون تا اواخر سلطنت ناصرالدینشاه میزیست و شاهزاده معموری شده بود شاه و دیگران او را حاجی عمو خطاب میکردند و به ملت پیری حق جلوس داشت. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۳ صفر ۱۳۰۶ هجری قمری) در این باب



مینویسد: «امروز صبح زود به قصد زیارت ولیعهد از خانه بیرون رفتم ولیعهد نشسته بودند حاجی سیف الدوله معروف به حاجی عمو که پیرمرد است نشسته بود سایرین تمام ایستاده بودند چون زود بود و هنوز بیرون تشریف نیاورده بودند منزل نصرت الدوله^۲ که داماد و همه کاره ولیعهد است و با من سابقاً خصوصیت دارد رفتم در این بین خبر کردند که حضرت ولیعهد حمام میروند نصرت الدوله که صندوقداری هم یکی از مشاغل ایشان است برخاست که رخت حمام ببرد من بدالات او منزل ساعدالملک که وزارت کل دارد رفتم. در سال ۱۲۴۶ ق. که حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان از کرمان آمده و با عبدالرضا خان یزدی جنگ میکرد و یزد نه ماه در محاصره شاهزاده

بود، فتحعلیشاه پسر ای اینک به این غائله خاتمه دهد سیف الدوله میرزا را بحکومت

۱ - برای اطلاع از داستان نبرد بین دو برادر به شرح حال هر یک از آنان مراجعه شود.

۲ - پسردهم فتحعلیشاه قاجار.

برای اصلاحات عثمانی و تأسیس مدارس جدید و غیره در ایران اقدام کرده و سرانجام به پست وزارت
 و بی نظمی‌ها بعد و پس از تسلیم شدن عبدالرشاخان و گرفتن یزد سیف الدوله میرزا را کاملاً
 حاکم یزد نمود و سپس خود به سمت کرمان رهسپار گردید . در سال ۱۲۴۸ ه. ق. بین حسینعلی
 میرزا فرمانفرمای فارس و سیف الملوك میرزا حاکم کرمان (عمو و برادرزاده) اختلاف شدیدی
 روی داد که منجر به جنگ میان دو طرف گردید سیف الملوك میرزا به یزد تبعید شد و کرمان
 به تصرف فرمانفرما درآمد. عباس میرزا نایب السلطنه که از جریان امر آگاهی یافت برادرزادگان
 خود سیف الملوك میرزا و سیف الدوله میرزا را به تهران خواست و بجای سیف الدوله میرزا،
 قهرمان میرزا پسر خود را بواریت محمد رشاخان فراهانی بحکومت یزد برقرار و روانه
 نمود. طولی نکشید که دوباره سیف الدوله میرزا در سال ۱۲۴۹ ه. ق. حاکم یزد شد و قهرمان
 میرزا و محمد رشاخان فراهانی از طرف نایب السلطنه مأور خراسان شدند. حاجی سیف الدوله
 میرزا در سال ۱۲۵۱ ه. ق. پس از گرفتاری و تبعید علیشاه ظل السلطان پدرش ، از جمله
 شاعران گانی بود که از ایران فرار کرده و بدولت عثمانی پناهنده شد و چون بواسطه پدر و یا
 خودش با انگلیس‌ها ارتباط داشت بواسطه وزیر مختار انگلیس ایران مراجعت نمود و بعد
 در سال ۱۲۷۳ ه. ق. که میرزا آقاخان نوری صدراعظم با مواضع قبلی با انگلستان بدون آماده
 بودن و فراهم کردن وسائل کار جنگ هرات را راه انداخت و سرانجام بتقد معاهده منحوس
 پاریس که يك ماده اش به نفع ایران نبود منتهی گردید و خسارت و اقتضاح زیادی برای دولت
 و ملت ایران حاصل شد در این سال چون وزیر مختار انگلستان مستر موری^۱ به بغداد رفت
 حاج سیف الدوله میرزا را هم دولت بخواك عثمانی تبعید نمود. پس از مصالحه و بستن معاهده
 پاریس مستر موری با تشریفات مفصلی به تهران ورود نمود و حاج سیف الدوله میرزا نیز بهمراه
 وی به تهران آمد و بموجب فصل چهارم معاهده کسی متعرض او نگردید و مورد عفو واقع شد.
 در سال ۱۲۷۸ ه. ق. حاکم کرشیز (کاشمر کنونی) شد و در سال ۱۲۹۶ ق . بحکومت اردبیل
 و مشکین منصوب گردید .

سیف الله

سیف الله میرزا پسر جهل و دوم فتحعلیشاه که او همانند اکثر فرزندان
 فتحعلی شاه کثیرالاولاد بوده و یکی از دختران او خجسته خانم
 تاج الدوله است که زن ناسرالدینشاه شد و یکی از ولیعهدهای ناصرالدینشاه بنام معین الدین میرزا
 (ولیعهد دوم) پسر همین تاج الدوله بوده است. سیف الله میرزا از جمله شاعران گانی است که چندان
 کار مهمی نداشته در سال ۱۲۵۲ هجری قمری از طرف محمدشاه برادرزاده خود حاکم سمنان شد
 و در سال ۱۲۷۱ ه. ق. بحکومت قزوین منصوب گردید از حکومت قزوین او مدتی نگذشت که در

هجری قمری متولد و در سال ۱۱۵۵ ق.م. که نادرشاه از داغستان بسمت ارمنستان باز میگشت در نواحی اطراف گوی گلی - گوگه جای (دریاچه کیود) قریب به چهارمساء اقامت نمود و در میان صد هزار مرد سپاهی جشن عروسی نواده خود شاهرخ میرزا را در سن ده سالگی و همچنین پسران خود نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را گرفت. مقدمات آن در اسفهان تهیه دیده شده بود لکن در این جا صورت اتمام پذیرفت. بدستور نادرشاه تمام سازندگان و عطربران در اردو حاضر شدند و برای عروسی آنان جشن مفصلی برپاگردید، و اتساع در تاریخ ایران تألیف خود راجع باز دواج شاهرخ مینویسد: «این سیاستمدار زیرک (نادرشاه) برای دست اندازی بر متصرفات فرمانروایانی که دیگر از عهده نگهداری آن برنیامدند این رویه را پیش گرفت که طایفه خود را با آنهایی که وضع و نسب ایشان بموجب ملاحظه و تمکین بود متحد سازد، و او با دختر پادشاه بخارا که نسبت به چنگیز خان میرسید وصلت کرده^۲، در سال ۱۱۵۷ ق. که سام میرزای دروغی که خویشتن را پسر شاه سلطان حسین صفوی میخواند و در اسلامبول مقیم بود دولت عثمانی او را آلت دست خود قرار داده با عده ای از سپاهیان عثمانی و تجهیزات کامل بحدود آذربایجان آمد نادرشاه که از این قضیه آگاهی یافت شاهرخ میرزا نواده خود را که در این هنگام دوازده مرحله از سنین عمرش میگذشت به همراه بهترین سردارانش برای جنگ و دفع وی بیدان افرستاد پس از جنگ خونینی که بین دو سپاه روی داد سام میرزا بکلی شکست خورده و لشکرش از هم متلاشی و خودش نیز گرفتار شد مراتب را بنادرشاه گزارش دادند وی امر کرد که یک چشم او را بکنند و گوش هایش را بریده با این وضع و حال زار او را ببرزخ عثمانی ها گسیل دارند تا این که دولت عثمانی از جریان امر کاملاً مطلع و مستحضر گردد.

R.G. Watson - ۱

۲ - پربازن Bazin طبیب مخصوص نادرشاه که همراه وی از داغستان تا ارمنستان بوده و خود نیز جشن عروسی را دیده نصرالله میرزا پسر دوم نادرشاه را هم در جزء دامادها ذکر میکند و می گوید این جشن برای او هم گرفته شد کمان میزد که در این مورد اشتباه کرده باشد زیرا هنگامی که نادرشاه در سال ۱۱۵۲ ق. در شاه جهان آباد (دهلی) پایتخت هندوستان اقامت داشت دختر یزدان بخش نواده او رنگبزیب امپراطور معروف مغول را برای نصرالله میرزا ازدواج نمود و بفرمان او یک هفته تمام در دهلی چیراغانی و جشن عروسی بر گزار شد با این ترتیب معلوم نیست که نظر پربازن چه بوده یا آن جشن دهلی برای عقدکنان بوده و در این جا مثلاً عروسی شده و یا این که دوباره برای نصرالله میرزا زن دیگری اختیار شده است.

وارد کلات شد سه نفر از شاهزادگان از قضیه آگاه شده و طرف مرو فرار نمودند امامقلی میرزا و برادرزاده وی شاهرخ میرزا بوسیله دوست محمد جهجهی قوشچی نصرالله میرزا در سه فرسخی کلات دستگیر و بکلات برگردانده شدند^۱ و بعد نصرالله میرزا بتوسط قراولان مروی در حوالی مرو دستگیر و به کلات آورده شد سهراب هر سه نفر را بشهد نزد علیقلی خان فرستاد و او هم دو برادر را کشت^۲. ولی شاهرخ میرزا را چون نشان از دوکس داشت و نجیب‌الطرفین یعنی از طرف پدر نواده نادرشاه و از طرف مادر نبیره شاه سلطان حسین صفوی بود علیقلی خان پیش خود فکر کرد ممکن است که اهالی ایران بسلطنت او سر فرود نیاورند و یا توسط کین نکنند در این صورت بعداً شاهرخ را پادشاه کرده و خود نایب‌السلطنه و همه کاره او شود بنابراین جهت او را نکشت و در اربک پنهانش کرد و چنین شهرت داد که او را نیز کشته است بازن رفتار عادلشاه را نسبت به شاهرخ میرزا اینطور شرح میدهد: «شاهزادگان را نزد یک او آوردند نخست همه را بند فرمود سپس مسموم گردانید و از آن همه تنها شاهرخ میرزا که جوان تر از دیگران بود و چهارده پانزده سال بیش نداشت یا بدلیل قوت مزاج و یا بسبب کمی مقدار سم جان بدر برد شاهرخ میرزا فرزند ارشد پسر طهماسب قلیخان بود که دختر شاه طهماسب را بزنی گرفته بود نادرشاه تخت و تاج را برای او مقدر میداشت و همچنین از طرف مادر نیز حقوق او در پادشاهی مسلم بود عجب این است که با وجود تمام این حقوق مشروع که ممکن بود روزی سنجیده شود و ارج باید شاه جدید از چنان هم چشمی با آن سن کم او نبندیشید او را در زندان تنگی نگهداشت بعدها خواهیم دید که او چگونه بسلطنت رسید و مرگ جدش را از همان عادلشاه که با استعداد و لیاقت و حقوق او ارزش نمی‌نهاد انتقام گرفت. پس از آنکه علیشاه در ماه شوال سال ۱۱۶۱ ق. در جنگ با برادر کهنتر خود ابراهیم خان مغلوب و دستگیر و کور گردید، ابراهیم خان پس از غلبه بر برادر بزرگتر و امیر اسلان خان فرخلوی افتخار والی آذربایجان در زندد برآمد که خراسان را ضمیمه قلمرو ممتزفات خود نماید حیل‌هایی بکار برد که شاهرخ میرزا را بدست آورده و با کور و یا کور نماید بزرگان خراسان بر مکتوبات قلبی و دسائس او پی برده با هم اتفاق کردند که شاهرخ میرزای محبوس را از اربک بیرون آورده بسلطنت بر دارند شاهرخ میرزا با وجود سن جوانی با درخواست آنان موافقت نکرده و از قبول پادشاهی جداً ابا و امتناع نمود. سرانجام با امر او الحاح زیاد امراء و

۱ - شاهرخ میرزا را از سه فرسخی برگردانده، محافل المؤمنین خطی.

۲ - راجع به کشته شدن نصرالله میرزا بنا بر گفته بازن طبیب خاص نادرشاه بکلمه

پادشاه را راجع به مرزهای شرقی و غربی و همچنین مرزهای شرقی و غربی
 و اشراف دولت که در مشهد و اطراف آن بودند شاهرخ میرزا نواده نادرشاه را از سرانی که
 عادلشاه او را در آن بزندان کشیده بود بیرون آوردند و مسمم شدند او را بخت و صاحب
 منصبان و سربازانی که مأمور محافظت خزائن بودند که از کلات به مشهد آورده شده بود
 نیز در شورش شرکت کردند. در دست داشتن چندین مال و ثروت مایه تنوق بزرگی بود آن
 شاهزاده جوان از فراسوی که داشت برای افزودن بر عده طرفداران خود مقداری از آن کنج
 را بمصرف رسانید^۱ طرفداران شاهرخ مبلغانی مستعد داشتند که وظیفهشان این بود که در
 گوشه و کنار بگوش مردم برسانند که اگر خداوند عالم بطرز اعجاز آن شاهزاده جوان را
 از چندین مخاطرات محفوظ و مسموم داشته است برای این است که او را بر تختی بنشاند که
 پس از مرگ جدش نادرشاه حقا پادشاه خواهد بود. برای در نجابت و نسب و نژاد شاهزاده جوان
 جای هیچ تردید و انکار نبود اخلاقی نیکو داشت و تمام سفتهائی را که برای بدست آوردن دلهای
 مردم و مجذوب کردن آن لازم است دارا بود فراهم کردن تمام این زمینهای مساعد آینه
 درخشانی برای او نشان میداد طولی نکشید که وی منظور قسمت بزرگی از مملکت گردید
 حتی برخی از پیشوایان مسلمان نیز راجع به اقبال او پیشگوییهای کرده و برای اولیاد
 بیست و چهار سال سلطنت در عین سعادت و آرامش تخمین زدند این قبیل پیشگوییها ملتی
 را که از چندین فتنه و آشوب و تنبیر و تبدیلها خسته شده بود و حسرت یک حکومت ثابت و
 واحدی را میکشید بسیار خوش آیند و امیدبخش می افتاد بطرز سری و مخفیانه با افسران
 معتبر ابراهیم شاه نامهائی فرستاده شد طرفداران شاهرخ میرزا میخواستند رأی ایشان را
 جویا شوند تا شاید بتوانند ایشان را بدستهائی که تازه تشکیل شده بود ملحق سازند، جویا بمانی
 که از آنان رسید بر طبق مرام بود و زمینه برای عمل و اقدامات مساعد بنظر رسید. سرداران
 هردو لشکر با توافق قطری که در میان داشتند دوم چشم را به محاربه و ملاقات یکدیگر
 تحریک و تحریض میکردند در اوائل ماه ژوئن ۱۷۴۹ مسیحی (۱۱۶۳ ق.) شاهرخ میرزا
 با سپاهیان خود از مشهد بیرون شد و تا خط مرزی ایالت خراسان پیش رفت مقارن همان
 ایام ابراهیم شاه نیز با قوای خود از آذربایجان بقصد محاربه حرکت نمود نتیجه پیکار
 پیش از آغاز آن مقدر شده بود چند شلیک اعلام نبردی را کرد که هرگز بوقوع نپیوست
 سپاهیان ابراهیم شاه از سرداران خود که بدشمن گرویده بودند پیروی کردند. شاهرخ میرزا
 که غالب شده بود فرمان بتعقیب مغلوب داد و بزودی سرش را به پیش او آوردند. عادلشاه
 بدیخت که نیز اسیر برادرش بود و همه جا او را با خود همراه میبرد بدست مناسب افتاد و

مینمود که تبعیت و انقیاد عمومی ایران را نسبت باو اعلام مینماید لکن اشراف و اعیان خراسان که شاهرخ میرزا در سایه مساعدت ایشان مالک تخت و تاج شده بود آرزو داشتند که وی در مشهد بماند و لااقل موقه^۱ خراسان را ترك نكند تا آنكه رضای یکی از کشورهای همسایه را که از شناختن او پادشاهی ایران امتناع مینمود بدست آورند. شاهرخ شاه برخلاف رأی خود و باوجود اسرار و تأکید خدمتگزاران خویش در مشهد بماند و قربانی خطی گردید که برای جلب رضای دیگران مرتکب شد. هنوز پنج ماه از لذت شاهنشاهی برخوردار نشده بود که در همان شهر مشهد که مردم او را بعد پرستش دوست میداشتند فرقه‌ای برضد او تشکیل شده. پس از آن میان رفتن مدعیان سلطنت دیگر پناهر برای شاهرخ شاه مدعی معتبری باقی نماند و این پادشاه مستقل گردید اما طولی نکشید یعنی پس از یکسال و اندی پادشاهی میرسید محمد متولی آستان رضوی دخترزاده شاه سلیمان و پسر میرزا داود و داماد شاه سلطان حسین که سلطنت ایران را حق صفویه میدانست بر شاهرخ دست یافت و او را در سال ۱۱۶۳ ق. از سلطنت خلع و سپس کوروزندانی نمود و خود بنام شاه سلیمان ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود. واتسن راجع بدست یافتن میرزا سید محمد (شاه سلیمان ثانی) بر شاهرخ شاه در تاریخ ایران تألیف خود مینویسد: «میردان او شهرت دادند که نواده نادر شاه میخواسته سعی آن سردار را در تغییر مذهب شیعه ایران که آن همه در نظر ملت قدر و منزلت داشته بذهب تشن تجدید کند او بدین وسیله دسته‌ای را دور خود جمع کرد و با کمک آنها توانست لشکر شاه را که برای سرکوبی او آمده بودند و شخصاً فرماندهی میکرد شکست دهد شاهرخ اسیر شد و چنانکه حدس میزدند برای آنکه از پادشاهی محروم شود قوری او را کور کردند. ولی دولت ابن شاه سلیمان ثانی نیز خیلی مستعجل بود و بیچاره روز بیشتر سلطنتش طول نکشید چه مردم مشهد بدستاری یوسف علی بیگ جلایر از سرداران و هواخواهان شاهرخ شاه در این تاریخ او را گرفتند و کور کردند و شاهرخ شاه ناپینا را بار دیگر بسلطنت برداشتند. پریازن علت برکناری و کور شدن او را این طور بیان میکند: «از بدبختی شاهرخ شاه در آن هنگام امیرخان دلیر و فداکار که شاه

۱ - منظور یازن از امیرخان امیر علم خان عرب خزیمه از امراء و سرداران بزرگ خراسان در زمان نادر شاه و جانشینان او است (برای اطلاع بیشتر بشرح حال وی بکلمه علم مراجعه شود). یازن در این مورد گویا اشتباه کرده زیرا امیر علم خان از سرداران است که طرفدار میرزا سید محمد متولی (شاه سلیمان دوم) بوده و در خلع و کوری شاهرخ شاه شخصاً دخالت داشته است و یوسف علی خان جلایر شاه سلیمان را خلع و کور و زندانی نمود و سپس شاهرخ شاه ناپینا را دوباره آورده بر سر بر سلطنت متعین و مستقر گردانید.

اسلامی بود که میرزا محمد^۱ نام داشت. سید از نبودن امیرخان در مشهد و مدن احمدشاه ابدالی طرف ایران سوء استفاده کرده موقع را برای رسیدن با رزوه‌های جباه طلبانۀ خود مغتنم شمرده شاهرخ را معزول و خود پادشاه شد سرانجام سید اگرچه زمان درازی نشد به تخت جلوس کرد و خود را شاه سلیمان نام نهاد چشمان شاهرخ شاه را که از تخت پیاپین کشیده بود سوراخ کرد چون امیرخان وفادار از واقعه آگاهی یافت بقصد داندن غاصب بدانسوی شتافت اومقصر (شاه سلیمان) را بادو پسرش اسیر کرد و نابینا ساخت^۲. و پس از عقوبت چندی هرسه را در یک زندان به بند کشید. چون امیرخان از مجازات مقصر فرانت یافت داناترین و حادق‌ترین طبیبان را برای معاینه و معالجه چشمان شاهرخ احضار کرد آن طبیبان ادمنیان دادند که همان قوای که او را از زهر عادلشاه مسون داشته از سم سیدعاصی نیز در امان نگاهداشته است واقلاً یکی از چشمان شاهرخ شاه شفاء خواهد یافت. امیرخان در کلیۀ ولایات کشور شاهنشاهی مجازات خائن و برقراری مجدد پادشاه قانونی را اعلام کرد و مردم را مؤذنه داد که شاهنشاه عنقریب شفا حاصل خواهد نمود در هر شهر جشنها برپای و شادمانی‌ها کردند مخصوصاً اسفهان در آن جشن‌ها گوی سبقت ربود و از این که بزینارت پادشاه خود نائل خواهد شد و پایتخت و محل اقامت وی خواهد گردید برخوردار میباید. افسوس که اسفهان هرگز یکام خود نرسید طبیبان اشتباه کرده بودند و چشمان شاهرخ شاه تا ابد تیره ماند پادشاه ملول شد و با میل و اراده خود از تاج و تخت دست برداشت اما امیرخان رشید و جوانمرد هرگز آن را بر خود نگذاشته. اما موضوع آمدن احمد شاه به سمت خراسان: احمد شاه سدوزائی^۳ مؤسس سلسلهٔ درانی و بزرگترین پادشاه افغانستان پسر محمد زمان خان یا زمان خان در ابتداء از پساوالان نادرشاه و از تربیت شدگان او بود و پس از کشته شدن وی در سال ۱۱۶۰ ه. ق. با عده سواران ابوابجمعی خود مرکب از طوایف افغان و از بک‌یکراست به قندهار رفت و خود را پادشاه و متصرفات خویش را افغانستان نامید پس از این که سر و صورتی بامور افغانستان مملکت جدید التاسیس خود داد دوبار در سال ۱۱۶۳ ق. و ۱۱۶۴ ق. بایران

۱ - بشرح حال سید محمد پسر میرزا داود متولی آستان رضوی بنام شاه سلیمان دوم

مراجعه شود.

۲ - پسران بزرگ اوسلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا را زندانی نمود ولی نابینا ساخت.

۳ - سدوزائی مخفف اسدالله زاده شعبه‌ای است از طایفهٔ ابدالی یا درانی. طایفه ابدالی

(درانی) و غلیجائی بزرگترین طوایف افغانستان میباشند.

نمود و بعد خود را بنام شاه سلیمان ثانی پادشاه خواند احمد شاه این موضوع را دستاویز خود قرار داده به بهانه حمایت از شاهرخ شاه نبره و لینعت خود از قندهار حرکت کرد . پس از تصرف هرات یکی از چهار شهر خراسان و کشتن امیر علم خان عرب خزیمه حاکم آن دیار پنج هزار سوار بفرماندهی سردار جهانخان قوغلزائی (از طوایف ابدالی) که در سال ۱۱۶۰ ق. او را در قندهار ملقب به خان خانان و میر بزن نموده و منسب سپهسالاری باو داده بود مأمور گرفتن مشهد نمود وی در مقابل مقاومت سپاه خراسان چندان کاری از پیش نبرد احمد شاه ناگزیر گردید که خود شخصاً با سپاهی بسمت مشهد رهسپار گردد . خراسانیان این بار نیز در مقابل او سخت مقاومت کرده لکن سرانجام احمد شاه فاتح گردید و کار به سلح انجامید و سلطنت شاهرخ شاه را شناخت و خود را از هر جهت حامی او قرار داد و همین مناسبت است که شاهرخ شاه این شعر را برای سجع مهر خود برگزید :

بافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی پایگاه

احمد شاه پس از قرار مصالحه با شاهرخ متوجه نیشابور و شهرهای دیگر شد لکن بواسطه مقاومت سخت عباس قلیخان بیات حاکم نیشابور و پیشامد زستان بسیار سخت کاری از پیش نبرد و باتلافات زیاد بقندهار مراجعت نمود .

یکی از علل وجهاتی که مورخین برای آمدن احمد شاه به مشهد ذکر میکنند برای آوردن عیال و شاهزاده تیمور پسر خود که در این مدت در مشهد اقامت داشتند بوده است .^۲ احمد شاه در سال ۱۱۸۶ ق. در قندهار که پایتخت خود قرار داده بود در گذشت و در همانجا بخاک سپرده شد .

راجع به قیام احمدخان پسر ازمرگ نادر شاه مورخین ایرانی و افغانستانی مینویسند که او بردسته قزلباشان غلبه کرد و بعد رهسپار قندهار گردید لکن آ.رحی. واتسن در تاریخ ایران تألیف خود در این باب این چنین گوید : « ضربت مهلکی که توسطه کاران بر او

۱ - لشکر کشی وی برای بار دوم بایران بنا بگفته سپهر در جلد اول تاریخ قاجاریه صفحه ۱۰ و هدایت در جلد نهم روضه المعانی در سال ۱۱۶۸ ق. و بنا به گفته مؤلفین خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ در سال ۱۱۶۴ ق. - اتفاق افتاده است .

۲ - که خود و پدرش متولی باشی آستان قدس رضوی بودند .

۳ - تیمور در سال ۱۱۸۶ ه. ق. پس از درگذشت احمد شاه بجای او بنام تیمورشاه پادشاه افغانستان شد .

برگشت و در آنجا خود را پادشاه خواند و به این ترتیب در امپراطوری ایران تمام فتوحات نادرشاه برپاد رفت و به مرزهای صنویه بجز افغانستان محدود شد.

شاهرخ‌شاه در حال کسوری تا اواخر سال ۱۲۱۰ ق. در خراسان سلطنت می‌کرد و کریمخان زند و جانشینان وی برای رعایت حقوق نادرشاه هیچوقت متعرض او در خراسان نمی‌شدند و حتی بعضی اوقات همه نوع کمک هم به او می‌کردند در اواخر سال مذکور آغا محمدخان قاجار پس از تسخیر تفلیس، از گرجستان عازم خراسان شد بهانه او در ظاهر عتبه بوسی مرقد امام هشتم بود اما باطناً میخواست خراسان را هم ضمیمه قلمرو حکمرانی خود سازد و آنچه از جواهرات نادری هنوز در پیش شاهرخ‌شاه باقی بود از کف او بیرون آورد بهمین نیت ابتداء شاهرخ‌شاه را که با اتفاق میرزاهمدی مشهدی از علمای معروف خراسان آمده بود با احترام پذیرفت لکن وی را بعد بهانه این که تمام جواهرات نادری را به او واگذار نکرده زندانی نمود و جهت این کار هم این بود که محرمانه با آغا محمدخان فهمانده بودند که شاهرخ میرزا تمام آن جواهرات را تحویل نداده و حقیقت امر هم همین طور بود آغا محمدخان او را هر روز بمذابی معذب می‌کرد از آنجمله وقتی امر داد که اطراف سراو را خمیر گرفته سرب گذاخته بر سر او ریختند پس از این عمل بقیه جواهرات را اقرار کرد و تمام آنها را که در گوشه و کنار و حتی در سوراخ‌های دیوار پنهان کرده بود نشان داد و به آغا محمدخان تسلیم نمود. در این هنگام آغا محمدخان به تسجیان خود گفت آن چیزی که میخواستم گیرم آمد دیگر او را عذاب و شکنجه نکنید.

آغا محمدخان قاجار بیول خیلی علاقه داشته و بجواهرات عشق میورزیده این حکایت در این باب از قول آقا هادی که رئیس عمله خلوت و صندوقدارش بوده در کتاب خاطرات و خطرات م. ق. هدایت چنین نقل شده :

« آغا محمد خان صندوقچه سر بهمر داشته که میبایست هر شب روی رختخواب خان بگذارند شیئی معاشره خان با صندوق بدرازا میکشد هادی خان از گوشه پرده نظری به درون اطاق میاندازد معلوم میشود که صندوقچه محتوی جواهر پیاده است آغا محمدخان روی لحاف ریخته و سورت خودش را با آنها میساید » .

۱- در این باب در مجمل‌التواریخ صفحه ۱۵ چنین ذکر شده : « او خود به جمعیت خود که قریب سی هزار سوار جرار بودند » .

۲- پدر رضا قلی‌خان هدایت لله‌باشی

و بلیات جان سپرد و هم‌اندردان نرسید و محل قبر او اکنون معلوم نیست که در کجا واقع شده است .

سج مهر شاهرخ‌شاه افشار : الملكة مظهر لطف الهی شاهرخ سنه ۱۱۶۱ و دیگر بسم‌الله آنکه باشد کتب سلطان خراسان شاهرخ و یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی پایگاه . و در پای طغریها نیز ملوک افشاریه بر عادت صفویه می‌نوشته‌اند فرمان‌های یون شد یا حکم جهانمطاع شد .

شاهرخ میرزا یا شاهرخ‌شاه از سلاطین بسیار بدبخت و بیچاره ایران بوده که عمر خود را سراسر همیشه با مصائب و بلاها با تمام رسانده است.

شاه مراد خان زند برادر سید مرادخان زند هزاره است که به **شاه مراد** اتفاق جهانگیر خان برادر خود و جمعی دیگر در شب ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ هجری قمری ، جعفرخان زند را به قتل رسانیدند و بعد در همان سال به فرمان لطفعلی خان زند شاه مراد خان و برادرانش و سایر افراد زند هزاره به قتل رسیدند .

شاهرخ‌بک یا شاهرخ‌خان و فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی و آقا اسمعیل جدیدالاسلام اصفهانی در ابتدای امر از غلام بیگان و پیشخدمتهای خاص فتح‌علیشاه بودند .

شاهرخ‌خان نام حقیقی و اصلی او محمد مهدی است وی پس‌راج علی رئیس قراولان خاص فتح‌علیشاه بوده و جدش از اهالی لالان میباشد .

احمد میرزا عبدالدوله در تاریخ عضدی تألیف خود او را از اهالی رستم‌آباد شمیران دانسته و باین عبارت از وی یاد میکند : «فرخ‌خان غفاری که از نجبای کاشان و شاهرخ‌خان که از اهل رستم‌آباد شمیران است رخت جواهر میپوشیدند» .

چون شاهرخ‌خان در رستم‌آباد شمیران باغ و اراضی داشته در اواخر عمر و کناره‌گیری

۱ - بیشتر مورخین در گذشت شاهرخ‌شاه را در سال ۱۴۱۰ ه. ق. ذکر کرده‌اند و لرد کرزن در جلد اول صفحه ۲۸۸ کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود قوت او را در سال ۱۷۹۶ میلادی که برابر است با سال ۱۲۱۱ ه. ق. نوشته و باید مرگ شاهرخ‌شاه نوه نادر شاه در ماه محرم ۱۲۱۱ ه. ق. در میان راه مشهد بنه مازندران در دامغان صورت گرفته باشد .

عداد پیشخدمتان منسک میکرد و پروایبی محمد مهدی در ابتداء از غلامیچکان اندرون
علیشاهمظل السلطان بوده روزی ازطرف علیشاه پیغامی برای فتحعلیشاه میبرد شاه از برانندگی
و لطف تکلم و خوش سیمائی او بسیار خوشش میآید و بخدمت خودش میخواند .

ابوطالب کاشانی (فرخ خان امین الدوله) هم از پیشخدمتان طرف توجه بوده است شاه
از محمد قاسم خان ملک الشعراء برای این دو پیشخدمت لقبی میخواهد برای محمد مهدی
شاهرخ و برای ابوطالب فرخ اختیار میشود ، در سلامها میبایست این دو جوان زیبا و خوش
سیمای لباس جواهر نشان پوشیده طرفین تخت بایستند .

شاهرخ خان پدر زن علی قلیخان مخبرالدوله و جعفر قلیخان نیرالملک بوده است .
م. ق. عدایت (مخبرالسلطنه) در صفحه شش کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد:
عباس میرزا نایب السلطنه این دو پیشخدمت را بخدمت می طلبد فرخ می رود و شاهرخ وفا
بخرج داده از خدمت شاه دوری نمیجوید حق با کدام بود بعدها معلوم شد او بامارت رسید
و کار این بفلاکت کشیده .

احمد میرزا عبدالدوله مؤلف تاریخ عضدی این موضوع را در کتاب خود این طور
نوشته : «فرخ خان را خاقان مرحوم در سفر خراسان بولیهده مقفور سپرده . فتحعلیشاه به
قدری بشاهرخ که مردی خوش تقریر و خوش سیمای بوده علاقه داشته که بی بی جان خواهر زن
خود را باو میدهد» .

پس از فوت فتحعلیشاه شاهرخ خان از خدمات درباری بکلی دست کشیده و در رستم آباد
شیران واقع در شمال شرقی تهران مشغول بزراعت و باغداری شد لکن فرخ خان و آقا اسمعیل
بکار خود در دستگاه دولت ادامه داده و هر یک بمقامات عالیله نایل و تا واسط سلطنت ناصرالدین
شاه اشتغال بکار داشتند .

شاه قلیخان همان خدایارخان عباسی زمیندار (امیر) مملکت سند

شاه قلی

است در سال ۱۱۵۲ هـ. ق. که نادرشاه از شاه جهان آباد (دهلی)
بعست ایران عزیمت مینمود پس از ورود بکابل شنید که خدایارخان با اینکه روابط بین او
و نادرشاه تا این تاریخ بسیار حسنه بود از ترس بخیال اینکه مبادا گرفتار نادرشاه شود و
اورا هلاک کند بر نادرشاه یانگی شد و چون مملکت سند بموجب عهدنامه با محمدشاه کورگانی

کرمان که در نواحی بندرعباس برای تسخیر مسقط و عمان و غیره متمرکز میباشند از سمت دریا با توپخانه روانه سند نمایند او هم چنین کرد .

خدایارخان به محض اینکه از حرکت نادرشاه بطرف سند آگاه شد خزائن خود را به قلعه عمرکوت که سدهشتاد کیلومتر بگی از آب و آبادی دور بود فرستاد و خود با حرکات مذبح و جنگ و گریز که همیشه شکست میخورد بناچار فرار کرده خود را به قلعه مزبور که بسیار محکم و بخیال خود غیر قابل تسخیر بود رسانید و در آنجا پناهنده شد .

نادرشاه پس از تسخیر بیشتر شهرهای سند با چند فوج برای دستگیری خدایارخان متوجه قلعه عمرکوت شد با اینکه بیابان و محل بی آب و علفی بود قلعه را محاصره کرد پس از مدت کمی خدایارخان جز اینکه تسلیم شود چاره ای نداشت به ناچار با تقدیم خزائن و ذخائر خود از در استیمنان درآمده تسلیم شد و خویش را از گشته شدن نجات داد .

نادرشاه او را ملازم اردوی خود نمود و بعد او را مورد عفو خویش قرارداد و در همین سال مملکت سند را به سه پاره تقسیم کرده برای هر کدام حاکمی از جانب خود تعیین نمود تنها و بعضی از نواحی سند را بخود خدایارخان برگردانده و او را ملقب به شاه قلی خان نمود و از این تاریخ است که خدایارخان عباسی به شاه قلی خان شهرت پیدا کرده است .

یک قسمتی از سند که مجاور بلوچستان بود به محبت خان حاکم بلوچستان محبت کرد و قسمت شکارپور را به خوانین محلی همانجا واگذار نمود و باین ترتیب وضع سابق مملکت سند را از بین برده برای هر قسمت از آن حاکمی جداگانه معین و سرور آنها را بامرکز ایران و خود نادرشاه محول کرد .

میرزا شفیع خان متولد ۱۲۵۴ هجری قمری پسر میرزا حسنخان
شفیع و برادر زاده و داماد حاج میرزا نصرالله مستوفی گرگانی که از
ذیحجه سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ ق . در آذربایجان و از سال ۱۳۰۱ ق . در خراسان و
مدتی هم در سال ۱۳۰۹ ق . در فارس پیشکار دارائی بوده است .

در سال ۱۳۰۱ ق . که به همراه میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله شیرازی که در این
سال باصفالدوله ملقب و پایالت خراسان منسوب شد میرزا شفیع خان نیز ملقب به مستشار
الملک گردید و چون در سال ۱۳۰۳ ق . آصفالدوله معزول و بهران احضار شد او هم آمد

حسنخان اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد: وشیاه‌الملک که آنجا بود تلگرافخانه پست رفته مستشارالملک تا سال ۱۳۰۷ ق. در آنجا بود و در مراجعت از این سفر مدتی بیکار و بعد جزء وزرای دارالشورای دولتی گردید و با این عنوان روز میگذراند.

در سال ۱۳۰۹ ق. که ناهزاده محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناسرالدینشاه به ایالت فارس رفت مستشارالملک هم به پیشکاری اوتعمین گردید و تا آخرین سال که رکن‌الدوله والی فارس بود او هم همان سمت را داشت و بعد به تهران بازگشت و در سنه ۱۳۲۶ ه. ق. در سن ۷۲ سالگی در تهران وفات یافت.



شفیع

میرزا شفیع یا میرزا محمد شفیع بندپش مازندانی اسفهان‌نی-

الاسل پس از کشته شدن حاج ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله

وزیر اعظم در سال ۱۲۱۵ هجری قمری بجای او وزیر اعظم فتحعلشاه شد.

در سال ۱۲۱۸ ه. ق. پس از اینکه روسها گنجه را گرفته و سه ساعت تمام مشغول به

قتل عام اهالی بودند، و جوادخان زیادلوی قاجار حاکم آنجا با پسرش نیز کشته شد. فتحعلی



از راست به چپ: میرزا شفیع صدراعظم - میرزا یزدنی قائم مقام - میرزا اسدالله خان شکر نویس باشی - سرگور اولی وزیر مختار انگلستان

- ۱- راجع به قتل عام اهالی گنجه در جلد سوم صفحه ۸۰ منظم ناصری نوشته شده، «و پس از تسخیر سه روز بقتل عام پرداختند» ولی در جلد نهم روضه الصفا قضیه را به این عبارت یاد آور شده، «تا در غره شوال سان مذکور شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت قتل عام در آن شهر شیوع تمام داشت» باید شق آخر درست تر باشد.

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتحعلیشاه با اردویی در پام سنی آباد بود میرزا شفیع صدراعظم با جمعی از رجال درباری برای آوردن رضا قلیخان کرد زعفرانلو به نزد وی به شیروان رفت ولی رضا قلیخان مطمئن نگردیده از آمدن امتناع ورزیده و میرزا شفیع و دیگران بی نیل مقصود به نزد فتحعلیشاه بازگشتند .

میرزا شفیع چون مطابق میل بیگانگان عمل میکرد پس از بیست سال سدارت در سال ۱۲۳۴ ق. در قزوین درگذشت و بجای او حاج محمد حسینخان نظام الدوله اسقانی به سدارت تعیین گردید .

میرزا محمد شفیع در مدت بیست سال سدارت خود مانند اکثر صدور ایران از خودی و بیگانه استفاده‌های زیادی نمود و شخص بسیار متمول شد و از وی یک دختر باقی ماند که فتحعلیشاه پس از مردن میرزا شفیع آن دختر را به همایون میرزا متخلص به حسمت (متوفی ۱۲۷۳ قمری) پسر شانزدهم خود داد و تمول او در حقیقت به همایون میرزا رسید .

شفیع خان راوری^۱ از خوانین مهم کرمان بود که بواسطه وصلت

با عبدالرضاخان بزدی در سال ۱۲۴۶ هجری قمری در زره خانه‌ای

شفیع

و معاندین حسنی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان درآمد و چون مرد دلیری بود شجاع السلطنه توانست بر او فائق گردد و او را از میان ببرد .

عبدالرضاخان در این سال شفیع خان را وادار نمود که از فرمانبرداری شجاع السلطنه سربتاابد . شجاع السلطنه چون این بشنید سخت خشمناک شده برای تنبیه و قلع و قمع او از کرمان به یزد آمده آنجا را محاصره کرد و این محاصره نه ماه بطول انجامید و چون این کار بر خلاف میل و بدون اجازه شاه صورت گرفته بود برای اینکه بغائله مزبور خاتمه داده شود فتحعلیشاه سیف الدوله میرزا پسر سوم علیشاه ظل السلطان را به حکومت یزد منصوب و روانه نمود لکن شجاع السلطنه لجابت کرده اغثنائی باین انتصاب ننمود و در محاصره یزد بیش از پیش پافشاری کرد و شدت عمل بخرج داد شاه ناگزیر شده برای ختم غائله عباس میرزا نائب السلطنه را از آذربایجان خواسته برای فرونشاندن انقلاب آن سفجات او را مأمور نمود .

نائب السلطنه پس از ورود به کرمان شجاع السلطنه والی کرمان را با دوست نرسوار به تهران روانه نمود عباس میرزا هنگام حرکت خود بسوی کرمان عبدالرضاخان بزدی و پسرش علیخان را با خود به کرمان برد و شفیع خان راوری نیز در کرمان تسلیم گردید .

نائب السلطنه هنگام بازگشت، خسرو میرزا فرزند خود را با جمعی سپاهی و توپخانه در کرمان گذاشته و خود به اصفهان آمد که از آنجا پس از ملاقات پدر به خراسان برود .^۱

و با وجود اینکه عبدالرضاخان پسر خود علیخان و خانواده خویش را برسم گروگان داده بود و به آذربایجان فرستاده شدند چندان اهمیتی باین موضوع نداد شفیع خان و عبدالرضا خان که در کرمان زیر فشار خسرو میرزا بودند پس از رفتن نائب السلطنه یکدیگر را پنهانی دیدند پس از قرار و مدار باهم از کرمان فرار کردند عبدالرضاخان به بیاباد بافق و شفیع خان به راور رفت نائب السلطنه که در عرض راه از قضیه فرار آنان آگاه شد فوراً برای دستگیری هر دو نفر دستور مؤکد صادر نمود شفیع خان در راور گرفتار شد و با دو پسرش به قلعه اردبیل فرستاده شدند .

شفیع خان در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه قاجار سمتش چهرچی-

شفیع

باشی یعنی رئیس کل پست یا وزیر پست بود بر دن و رساندن نامهها در آن عصر باین ترتیب صورت میگرفت که عدهای از افراد پیاده یا سواره نامهها را بولایات میبردند. چون زدن تمبر معمول نبود و هر نامه ای که بجا-جانان میرساندند مبلغی از آنان دریافت میداشتند و بعد با رئیس خود تقسیم میکردند و چون قرار و حسابی در کار نبود از این راه اجحاف زیادی نسبت ب مردم بعمل میآمد .

دولت در سال ۱۲۶۷ هجری قمری از شفیع خان التزام گرفت که «نیمد چهرها» زیاد از مبلغی که دولت برای آنان تعیین نموده از مردم مطالبه نکنند . شفیع خان پس از این که از شغلش برکنار شد ، بجایش اسمعیل خان که بعد مقلب به بشیرالدوله شد سمت «رئیس» برقرار گردید .

۱- موضوع سرو سامان دادن و تصفیه امور یزد و کرمان جزئی از کارهای عباس میرزا نائب السلطنه بود و اساس کار او طبق قرار و مذاکراتی که با روسیه شده و روسیه موافق و مشوق بود رفتن به خراسان و تسخیر نواحی شرقی و شمال شرقی و ضمیمه کردن آنها به ایران بود.

۲- چهر مخفف چاپار لغتی است ترکی بمعنی پیکر. فراش پست - نامه رسان .

شکرالله

شکرالله خان شجاع نظام مرندی در زمان سلطنت ناصرالدینشاه

از سال ۱۳۰۵ هجری قمری به بعد رئیس دسته سوار قرا سوران دام

مرند بود. ناه برده از سران بزرگ استبداد و از خواجواهان بسیار جدی محمد علیشاه در

آذربایجان بوده است.



شجاع نظام و پسرش



شکرالله خان شجاع نظام

دو روز پیش از توب بستن بمجلس (۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق.) تبریز را مورد حمله قرار داد و بیش از هر کس در راه گرفتن شهر و قتل مجاهدین کوشش میکرد با سواران برگزیده خود بحمايت از استبداد برجان و مال مردم دلیر تبریز یا قساوتی هر چه تمامتر حمله مینمود تا اینکه پس از چهار ماه جنگ متوالی بدلت فرسودگی قوای زیر دست خود با اجازه محمد علیشاه برآمد رفت تا بعد از تهیه قوای تازه بچنگه تبریز اشتغال ورزد



شجاع نظام و دو پسرش

حیدر عمو اوغلی پس از توپ بستن مجلسی بقتضای گریخته و در همین ایام با اتفاق جمعی از داوطلبان گسرجی و مجاهدین قفقازی از بادکوبه وارد شده بود نقشه قتل وی را با کمال مهارت طرح کرد به این ترتیب که بمبی در جمیعای پنهان کرده و روی آنرا پوشانده و آنرا مانند بسته پستی با تضمین نامه‌ای در سلخ رمضان ۱۳۲۶ ق.م. به پستخانه داد و نامه بسته را با مهری که بر حسب اتفاق از سیف‌السادات (سیدرضا) یکی از دوستان نزدیک شجاع نظام بوسیله حسن نام مجاهد بدست آورده بود مهر کرده برای شجاع نظام فرستاد.

همان شب بسته و نامه را میرزا

محمودخان رئیس پست مرند با پسرش هادی سایر بمنزل شجاع نظام میبرند و شجاع نظام که در این موقع نماز میخوانده پس از اتمام نماز آمد و گفت: و اما نتاهائی است که خودم به سیف‌السادات سپرده بودم، سپس به پسرش شجاع لشکر (خان باباخان) گفت که جمبه را باز کند باز کردن جمبه همان بود و کفته شدن شجاع نظام و شجاع لشکر پسرش همان و این واقعه در تاریخ اول شوال ۱۳۲۶ ق.م. در مرند اتفاق افتاد بدین ترتیب بسی رنج و زحمت مجاهدین توانستند یکی از بزرگترین دشمنان خود را بوسیله حیدر عمو اوغلی از میان بردارند و فتح مرند پس از قتل شجاع نظام بقاصه ۲۶ یا ۲۷ روز صورت گرفت.

بسی دیگر اینطور نقل میکنند که قبلا نامه‌ای از طرف یکی از تجار معتبر مشهد تبریز برای شجاع نظام نوشته و فرستادند یعنی مکتوب را از قول آن شخص جعل کردند در آن مراسم شجاع نظام نوشته شده بود که: چون در تبریز رجاله و مفسدین مشروطه طلب طغیان و تسلط پیدا کرده‌اند و برای مرجمان آبرومند بجان و مال امتیثی نیست لذا در عالم دوستی که با جنابالی در میان است جواهرات قیمتی خود را در يك بسته ترتیب داده‌هیم



تیم دوم دست راست شجاع نظام با احرار افغان و نورانی

شجاع نظام بر رسیدن نامه و خواندن آن به طمع افتاده خیلی خوشحال شد تا آنجا که پس از چند روز که بسته سفارشی باورسید حتی نگذاشت که گماشتگانش آنرا باز کنند و خودش در حضور پسرش شروع بیاز کردن بسته‌های بسته کرد و به مجرد پاره کردن بندها مواد محتوی بسته شدت فوق العاده‌ای منفجر شد و نه تنها شجاع نظام و پسرش را کشت بلکه اسباب خانه را نیز تکه و پاره کرد.^۱

شکرالله خان صدی معتمد خاقان قوام الدوله پسر حاج محمد حسین خان صدرا الدوله ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات)

شکرالله

مظفرالدین میرزا ولیعهد .

حاج صدرا الدوله در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. در ضمن اینکه رئیس تشریفات ولیعهد بوده حکومت خلخال را هم داشته است شکرالله خان در ابتداء در دستگاه خلوت مظفرالدین میرزای ولیعهد در آذربایجان بود .

در سال ۱۳۱۳ هـ. ق. به همراه مظفرالدینشاه از تبریز به تهران آمده و جزء پیشخدمتهای مقرب و از اجزاء خلوت شاه شد .

در سالهایی که سلطان عبدالحمید میرزا عین الدوله صدراعظم ایران بود (از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ق.) چون معتمد خاقان و نظام السلطان (امیر) که او هم از پیشخدمتهای مظفرالدین



شکرالله خان متمد خاگان قوام الدوله

پس از قوت مظفرالدینشاه و تشکیل سلطنت محمد علیشاه کار متمد خاگان مانند سابق چندان رونق نداشت و بهمین جهت بود که مشروطه طلب شد و پیش از توپ بستن مجلسی در سال ۱۳۲۶ ق.، بفاصله یکی دو ماه بر حسب امرشاه مخلوع از تهران تبعید و عازم اروپا گردید .

پس از فتح تهران بدست مشروطه طلبان در سال ۱۳۲۷ ه. ق. او هم جزو آزادیخواهان بشمار میرفت .

شکرالله خان متمد خاگان پس از چندی عیال و هم چنین لقب میرزا محمد علیخان قوام الدوله تفرشی را نیز بر سرای خود گرفت .

در سال ۱۳۲۸ ه. ق. در دوکابینه محمد ولی خان تنکابنی سپهदार اعظم به وزارت تجارت نائل گردید و بعد مدتی هم حاکم اسفهان و حاکم تهران و در اواخر ۱۳۳۴ ق. بوزارت پست و تلگراف و قوائد عامه منسوب شد و مدتی نیز حاکم لرستان و بعد پیش کار شیخ خزعل در تهران بود .

میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی پسر میرزا محمد جعفر حکیم

شمس الدین

الهی لواسانی (متوفی ۱۳۹۸ ه. ق.) که تحصیلات وی در سبزوار

نزد مرحوم حاج ملاهادی سبزواری بوده و در سنه ۱۲۷۶ ق. از سبزوار بتهران مراجعت نمود در علم کلام و حکمت و ریاضی مهارت تام داشت در شب پانزدهم رمضان سنه ۱۳۳۶ ق. در هشتاد و چهار سالگی در تهران در گذشت و در سفایه قرب مرز ابن بابویه در شش کیلومتری جنوب تهران مدفون گردید .

شهبازخان دتیلیسی از اعظم امرای آذربایجان و از سرداران

شهباز

مظلم آزادخان افغان غلیجیائی بود . در سال ۱۱۷۰ ه. ق. که

محمد حسنخان قاجار پدر آغا محمدخان برای گرفتن آذربایجان که در تصرف آزادخان بود

در سال ۱۱۷۱ ق. با محمد حسن خان برای دفع کریمخان پشیراز رفت محمد حسنخان در نزدك شیراز از کریمخان شکست خورده بطرف تهران حرکت نمود شهبازخان تا تهران با او بود و پس از آن بدون اعتنای بوی بسوب آذربایجان رهسپار گردید .

شیخ علیخان زند پسر مهر علیخان عموزاده و بزرگترین سردار

شیخعلی

کریمخان وکیل بوده، همشی از مورخین محمدخان بیگله را بر

شیخ علیخان ترجیح داده اند از آنجمله مؤلف منتظم ناصری چنین گوید : «محمدخان بیگله زند که پمدار کریمخان در این سلسله کسی از او شجاعتی نبوده .

در سال ۱۱۶۸ ق. که محمد حسنخان قاجار از گیلان و قزوین بحدود عراق آمده بود

کریمخان وکیل در این هنگام در اسفهان بود ابتداء شیخ علیخان و سپس محمدخان زند معروف به بیگله^۱ بهترین سرداران خود را برای دفع او بحدود اراک فرستاد .

در جنگی که در سیجان^۲ بین سرداران کریمخان و محمد حسنخان روی داد سپاهیان

کریمخان از محمد حسنخان شکست خورده شیخ علیخان فرار کرد و محمدخان با عهده تن^۳ از بزرگان زند دستگیر شدند و محمد حسنخان اسرا را به گرگان^۴ فرستاده زندانی نمود.

موقعیکه محمد حسنخان قاجار در سال ۱۱۷۶ ق. شهر شیراز را محاصره کرده بود

شیخ علیخان با او جنگ کرد و پس از شکست خان قاجار شیخ علیخان او را تا نزدك اسفهان تعقیب کرده و نترات ارتشی او را خلع سلاح نمود .

۱ - محمدخان را از آنجهت بیگله میگفتند که مقدار کندیسی ازگله او را شمشیر بریده

بود . منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۱ .

۲ - سیجان را روضه الصفاء در جلد نهم از توابع کزاز نوشته لکن در جلد دوم فرهنگ

جغرافیائی ایران چنین ذکر شده ، (سیجان ده جزه دهستان بزرجلو بخشی و فی شهرستان اراک عجمده کیلومتری شمال باختری کرمجان) معلوم میشود که مؤلف تاریخ روضه الصفاء در این باب اشتباه کرده است .

۳ - سپهر در جلد اول تاریخ قاجاریه صفحه یازده و هدایت در جلد نهم روضه الصفاء صفحه

یازده عنده اسرا را عهده نفر ذکر نموده اند لکن مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۱ هفتاد تن ذکر کرده و گفته هدایت و سپهر درست تر از دیگران است .

۴ - سپهر در جلد اول قاجاریه صفحه یازده اسرا آباد نوشته لکن در جلد سوم منتظم ناصری

ساری ذکر شده است .

بود غروری بر او مستولی گردیده چندان اعتنائی بوکیل نداشت و کریم خان هم از او ترس داشت و از وی احتیاط مینمود و این علل سبب شد که کریم خان او را در یکی از شب های سال ۱۱۷۵ ق. خواسته و دستور داد که دژ خیمان چغم های او را میل کشیده کور نمودند و پس از این عمل چندی بند او را مورد لطف و محبت خود قرار داد .

سال فوت شیخ ملیح خان معین نیست . همیشه در معلوم است که پیش از درگذشت کریم خان و کیل (۱۱۹۳ ق.) وفات کرده است .

شیخ علی

شیخ علی میرزا ملقب بشیخ الملوك متولد

۱۲۱۰ هجری قمری در شیراز پسر نهم

فتحعلیشاه که مدت ۲۶ سال حاکم ملایر و نویسرکن بود . در سال ۱۲۲۴ ق. که بحکومت ملایر منصوب شد وزارت او را میرزا اسمعیل اشرفی ناظر سابق فتحعلی شاه عهده دار گردید . شیخ علی میرزا در جنگ روس و ایران (۱۲۴۳ - ۱۲۴۱ ق.) ماسور جبهه قبه و بادکوبه شد و با روسها مشغول پیروز گردید ولی کاری از پیش نبرد نتیجه ای حاصل نگردید و پس از فوت فتحعلیشاه چون از مخالفین برادرزاده خود محمدشاه بود از این لحاظ وی در جزء آن ده نفر شاهزاده ای که در سال ۱۲۵۱ ق. در قلعه اردبیل زندانی و پس از فرار چهار نفر از آنان در سال ۱۲۵۳ ق. از راه قبه که بوسیله مفتی از زندان بخارج حفر شده بود پناهنده شدن بر روسیه سایر شاهزادگان که از آنجمله شیخ علی میرزا نیز بود از اردبیل بتبریز انتقال داده شدند و در آنجا تحت نظر قرار گرفتند . شیخ الملوك مدت ده سال در تبریز زندانی و زیر نظر بود و در سال ۱۲۶۳ ق. در سن پنجاه و سه سالگی در آنجا درگذشت . مادر شیخ علی میرزا مریم بیگم خانم دختر شیخ علیخان سردار معروف زند بوده و در ایامیکه پاپاخان جغتایی



شیخ علی میرزا شیخ الملوك

۱- از ۱۲۲۴ تا ۱۲۵۰ ه.ق.

۲- علی نقی میرزا رکن الدوله - امام و پوری میرزا ایلخانی کشیکچی پاشی - علیشاه

ظل السلطان و نسرالله میرزا پسر رکن الدوله .

کریمخان و کبلی‌تام او را شیخ علی میرزا گذاشت و از طرف پدرش فتحعلشاه ملقب بشیخ - الملوک گردید . محمود میرزا برادر صلبی وی پسر یازدهم فتحعلشاه که در ایام سلطنت پدر سالها حاکم نهاوند بود باشیخ الملوک رقابت و بلکه عداوت داشت و چون مردی ادیب و شاعر بود قصه عروسی شیخ الملوک را با دختر شاه پریان رومان مانند برای او ساخت و او را از این راه خیلی منتفع نمود و خیلی ها گمان کرده اند که موضوع حقیقت داشته در صورتیکه حقیقتی نداشته و از ساخته های محمود میرزا حاکم نهاوند بوده است .

شیخ ویس
شیخ ویس خان پسر ارشد علی مرادخان زند است که در سن پانزده سالگی پدرش او را در سال ۱۱۹۸ هجری قمری سرکرده دوازده هزار سپاهی کرده . برای تسخیر مازندران از تهران فرستاد . در آغاز کار پیروزیهایی نصیب وی شد باین معنی که تمام حکام عرض راه از قبیل خوار و ور امین و سمنان و دامغان و غیره اطاعت کرده و از وی تبعیت نمودند بعد داخل حدود و نواحی مازندران شد اهالی مازندران نیز مقدم او را مغنم شمرده از او استقبال شایانی بعمل آوردند و در خلال این احوال مرتضی قلیخان و رشاد قلیخان برادران آغامحمدخان قاجار هم که از رقباء و مخالفین سرسخت برادر خود بودند برای عدیت با او به سپاه شیخ ویس خان پیوسته و چون اهالی مازندران مظالم زیادی از حکام و افراد قاجاریه نسبت بخود دیده بودند با او در گرفتن نواحی مازندران همه گونه مساعدت های لازم بعمل آوردند این فتوحات علی مرادخان را تشویق بلکه مغرور کرده لشکر دیگری در حدود هشت هزار نفر فراهم آورده به فرماندهی محمد ظاهرخان خواهرزاده زکیخان و پسر خاله خود در همین سال برای فتح گرگان و دستگیری آغامحمدخان قاجار روانه نمود . محمد ظاهرخان بدون اینکه اطراف و جوانب و مال کار لشکر کشی خود را ملاحظه کند و در نظر بگیرد خود را تا به گرگان رسانید لکن در اواخر این سال بواسطه حمله های سوق الجیشی آغامحمدخان شکست سخت خورده اکثر سپاهیان او تلف شدند و خودش هم بدست گرگان فراری شد و در آنجا گرفتار تر کمان گشته نزد آغامحمدخان آوردند او هم دستور داد که وی را با شمشیر پاره پاره نمایند . شیخ ویس خان باینکه در حوادث سن بود دلیری داشت لکن او هم مانند سایر رؤسای قبیله زند از سن جوانی عیاش و در شراب خواری افراط میکرد و در مدت توقف خود در مازندران نیز دست از این قبیل اعمال نکشیده بلکه آن را زیاد تر نمود و از طرف دیگر علی مرادخان در این مدت از نظر سیاست یا شهوت دختر هداایت‌الله خان والی رشت را برای خود خواستگاری کرده و مزاجت با تشریفات زیادی صورت گرفت و علی مرادخان مشغول

پتهران رسانید. اهالی ایران بواسطه انصاف - مروت و دادگستری که از کریم خان مؤسس سلسله زندیه در مدت ۲۶ سال سلطنت او نسبت بخود دیده بودند همگی هواخواه سلسله زندیه شده بودند افسوس که بزرگان زندیه بواسطه نادانی - جاه طلبی و نفاقیکه در میان آنان بشدت حکمفرما بود نتوانستند که پس از کریم خان از موقعیت و وجاهت او برای خود استفاده نمایند و بجای همه اینها، در ظرف چند سالی، بتدریج بکدیگر را از بین بردند و تیشه بریشه خود زدند و بعد هم آغا محمد خان آمده باقیمانده زندیه را بکلی نیست و نابود کرد و این آیه شریفه: **وان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقر واما بانفسهم** درباره آنان بخوبی مصداق پیدا کرد.

شیخ و پس خان پس از ورود به تهران مورد ملامت و سرزنش سخت پدر واقع گردید و علی مراد خان بعضی از سرکردگان لشکر اعراسی بهمازندان را خیلی توبیخ نمود و جمعی دیگر را برای اینکه بدون اجازه او مازندان را ترک کرده به تهران آمده بودند کشت و چون بی کفایتی شیخ و پس خان بر پدرش علی مراد خان ثابت و محرز گردید بجای او رستم خان عموزاده خود را در اوائل همین سال مأمور مازندان نمود رستم خان نرسیده بهمازندان عدای از سپاهیان تحت فرماندهی او از میان راه فرار کردند و آن عدای هم که بهمازندان رسیدند از جعفر قلیخان برادر آغا محمد خان و فرمانده لشکرش سخت شکست خوردند و از ترس بازخواست علی مراد خان بجای آمدن به تهران با سفهان فرار کردند. باقر خان خوراسکانی که از طرف علی مراد خان حاکم اسفهان بود وضع او را دشوار دید او هم بر علیه علی مراد خان قیام نمود هنگامیکه فراریان شکست خورده اردوی رستم خان ازمازندان با سفهان رسیدند باقر خان آنان را بشهر راه نداد و دروازه ها را بروی آنان بست و بواسطه این عمل او، بیچارگان در سرمای زمستان پنهال فسلاکت یار سختی دچار گردیدند. علی مراد خان با وجودیکه ناخوش سخت بود در سرمای شدید زمستان و در میان برف و باران برای سرکوبی باقر خان و همچنین جعفر خان برادر مادری خود بیست اسفهان رهسپار گردید و بواسطه ابتلا به ناخوشی استسقاء نرسیده به اسفهان در میان راه مرد و جعفر خان برادرش اسفهان را گرفت باقر خان را زندانی نمود و شیخ و پس خان را هم دستگیر و کور کرد (ربیع الثانی ۱۱۹۹ ق)

شیرخان یا نوشیروان خان ^۱ عین الملک - خان ناظر یا خوانسالار -
 شیر
 اعشادالدوله پسر سلیمان خان معروف به خان خاتان (متوفی شعبان ۱۲۷۲ ق.) برادر تنی مهد علیا مادر ناصرالدینشاه. شیرخان در سال ۱۲۷۰ قمری ملقب به



شیرخان میرزا مصطفی خان بهاء الملک عین الملک و محمدعلی خان برادر عین الملک

عزت الدوله هم که هیچوقت میرزا کاظم خان نظام الملک پسر بزرگ میرزا آقاخان شوهر دویم خود را دوست نپسیداشت موقع را برای خویش معتمن شده طلای خود را از نظام الملک گرفت و در همان سال بمقد شیرخان پسر خال (دایمی) خود که با او ملاقصد و سر و سری با وی داشت در آمد. در سال ۱۲۷۹ ق. علاوه بر سمت خوانسالاری که داشت چون شوهر خواهر و پسر دایمی ناصرالدینشاه بود در همین سال پس از احضار سلطان مسعود میرزا پیمین الدوله (ظیل السلطان) از حکومت مازندران و کرگان عین الملک بجای وی به حکومت مازندران و استرآباد منصوب گردید و چون

۱ - ناصرالدینشاه چند سالی در اوائل سلطنت شاه خوانسالار بود. در سال ۱۲۷۲ ق. که حاج ملا محمود نظام العلماء در گذشت در این سال بنا بسوا پدید شاه و تمایل خودش معمم شده و ملقب به نظام العلماء گردید. پس از اینکه صورت ظاهر در جسر که علماء در آمدند و در حضور شاه حق جلوس پیدا کرد از خوانسالاری استعفاء داده و شیرخان برادر زاده اش خوانسالار شد.



دوستان خان بهر المالك و بهر خان مشير الدوله و
اعتماد الدوله



شير خان بن المالك اعتماد الدوله و پسرش

حکومتی مازندران تعیین کرده بدان سامان فرستاد . در سال ۱۲۸۰ ق . علاوه بر سمت خوانسالاری ، حکمران مازندران و گرگان ، شوهر عزت الدوله بودن بمنصب ایلخانگیری قاجاریه نیز منتوب و برقرار گردید . در سال ۱۲۸۲ ق . منصب سرداری قشون (فرمانده لشکر) مازندران ، گرگان و گیلان نیز ضمیمه سایر مشاغل وی شد . در سال ۱۲۸۳ ق . ملقب با لقب جدش ؟ اعتماد الدوله گردید . ناصرالدین شاه در این سال (۱۲۸۳ ق .) بفکر خود تشکیلاتی برای امور مملکتی داد و چون موضوع بنا بر عروس شاهانه صورت گرفته بود چندان مدتی نپایید و در همان سال تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد . در این تشکیلات شیرخان بن المالك که در همین سال ملقب به اعتماد الدوله شده بود این مشاغل را بر عهده وی واگذار

۱ - از مشاغل مهم دوره سلطنت قاجاریه .

۲ - امیر سلیمان خان قاجار قوآنلو .

ق. بحکومت استرآباد نیز منسوب و ازین راه که بهمه اردوی ناسرالدینشاه بود روانه مقر حکومت خود شد و بعد در همین سال بهنران بازگشت و علاوه بر حکومت استرآباد حکومتهای مازندران، شاهرود و سظام نیز بعهده وی محول گردید و او از طرف خود نوایی برای آن ولایات تعیین و روانه می نمود. حکام دست اول که باسلاح یکی را سوار بودند، و دیگری را بیدک میکشیدند این قبیل حکام و حکومتها را بحکام دست دوم یا نواب خود به مبلغی در ماه یا در سال بمقاطعه میدادند و نواب تعیین و فرستاده شده موظف بودند که وجه مقاطعه را مرتباً برای حاکم دست اول بفرستند و اگر تأخیری در ارسال و پرداخت وجه صورت میگرفت نایبالحکومه فوراً تغییر داده میشد. در زمان مشروطیت هم چنین چیزهایی معمول و درکار بود. در سال ۱۲۸۵ ق. ناسرالدینشاه امارت و ریاست توپخانه را نیز ضمیمه سایر مشاغل متعدد وی کرده باو واگذار نمود لکن مدت زیادی طول نکشید که در همین سال پاداشتن چندین شغل مهم درگذشت. اعتضادالدوله ذاتاً مرد خوش گذران و بی عرضهای بوده است. پس از درگذشت اعتضادالدوله کارهای او بین سه فرزند صغیرش که از عزت الدوله داشت تقسیم گردید. حکومت استرآباد سهم موسی خان اعتضادالدوله پسر بزرگش بنیابت محمد علیخان بیگلربیگی برادر اعتضادالدوله قرار گرفت و سمت نظارت و خوانسالاری به عین الملوک که در همین سال ملقب بعین الملک شده بود داده شد و ملک زاده عزت الدوله زن اعتضادالدوله نیز در این سال نصیب یحیی خان معتمدالملک (مشیرالدوله) گردید و یحیی خان شوهر چهارم شرعی او بوده است.

حاج ملاشرعی از پیروان حاج محمد حسن نائینی از پیشوایان معتبر دواویش نعمت الهی بوده و در خارج دروازه شیران توران

شیرعلی

خانقاهی برای خود ساخته بود و در سال ۱۲۸۴ هجری قمری درگذشت.

میرزا سادقخان قراغانی قائم مقامی متخلص به امیری که در ابتداء ملقب به امیرالشعراء و بعد ملقب به ادیب الممالک شد. نامبرده پسر

صادق

حاج میرزا حسین پسر میرزا صادق پسر میرزا معصوم پسر میرزا عیسی قائم مقام اول بوده و در محرم سال ۱۲۷۷ هجری قمری در قریه کازران از توابع عراق (اراک) متولد شده و پس از رسیدن بسن بلوغ مدتی باحسنعلی خان گروسی امیر نظام در کرمانشاه و تبریز بسر میبرد پس به مشهد رفت و بعد از آنجا به تهران آمد. در دوره مشروطیت چندین سردبیر روزنامه آفتاب



میرزا صادق ادیب الممالک

میرزا صادقخان اکبر سردار معتمد پسر مهدیخان و برادر زاده و داماد اکبرخان بیگلربیگی امضای رشتی است که بواسطه ازدواج با دختر عموی خود در زمره ملاکین طراز اول گیلان در آمد و در دوره مشروطیت چون ملاک و یک موقعی قرار و معتمدی این بود که ملاکین نمایندگی مجلس شورای ملی باشند و غیر از اینهم نباشد. چند بار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. ابتداه ملقب به محیب السقره بود و بعد محشم الملك شد و در دوره سلطنت مظفرالدینشاه چون لقب سرداری خبلی معمول و باصلاح مد روز شده بود فتح الله خان بیگلربیگی و محشم الملك دو پسر عمو از ملاکین درجه اول گیلان برای گرفتن لقب سرداری عربك دوازده هزار تومان تقدیمی بشاه دادند و شاه هم پذیرفت فتح الله خان بیگلربیگی که قبلا مدتی سالار افخم و بعد سالار اعظم شده بود، شد سردار منصور و محشم الملك شد سردار معتمد. سردار معتمد در سال ۱۲۹۹ خورشیدی که فتح الله خان اکبر سپه دار اعظم پسر عموی، چون بنا بود که موحیات کودتا فراهم شود، نخست وزیر شد او هم داخل کابینه وی شده سمت وزیر پست و تلگراف معرفی گردید و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در گذشت.

صادقخان برادر کریمخان زند در بعضی از کتب و نامه ها او را گاهی بلقب اعتماد الدوله و گاهی هم بلقب ظهیر الدوله نام برده اند. صادقخان پس از فوت ایناق پدر خود با برادرش کریمخان که همیشه زیر دست و تحت الشعاع او بود بزرگی طایفه زند گردیدند در سال ۱۱۶۲ هجری قمری که ابراهیم خان بر برادر خود عادلشاه ۱ یابی شده و خیال جنگه را با او داشت صادق خان به همراه برادر خود با عده ای سوار بکمک او آمد و پس از اندک زمانی مورد توجه ابراهیم خان واقع گردیده و عردو را بلقب خانی سرافراز گردانید سپس آنان را با دارک مأمور کرده انتظامات و امنیت یعنی قرا سوردانی راهها را بپردو برادر او گذار نمود ۲. صادقخان دومین مرد مبرز زندیه است که هنگام

۱ - علیقلیخان سابق برادر زاده نادرشاه و پسر ابراهیمخان ظهیرالدوله.

۲ - ابراهیمخان پس از غلب شدن بر برادر و کور کردن او و خودشاه شدن سلطنتش

دویری نیاید و دولتش مستعجل بود (۱۱۶۲ ه. ق. د) او نیز بنوبه خود مغلوب شاهرخ شاه گردیده و بعد هم کشته شد.

بود و چون میدانست که از سرداران نیز از خود از آن می‌ماند هم مانند صفاد بن دینکروانیان
زنده که بهلاکت رسانیده بود او را نیز تلف خواهد کرد از این جهت بطرف کرمان بازگشت
زکی خان لشکری بشماقب اوفرستاد لکن سادقخان آن لشکر را درهم شکست و در کرمان بود
که خبر کشته شدن زکی خان را شنید فوراً از آنجا حرکت کرده وارد شیراز شد پس از ورود
قسم پادکرد و عهد و پیمان بست که نسبت به ابوالفتح خان خیانت نوردد و دوماه و اندی برتق
و فتق امور به پیشکاری ابوالفتح خان برادرزاده خود که پادشاه شده بود گذراند. چون
ابوالفتح خان جوانی عیاش - دائم الخمر و بی لیاقت بود از این جهت سادقخان نقض عهد و قسم
کرده بنا بر تحریک پسران خود که در وجود او سخت نفوذ داشتند او را وادار کردند که علاوه
بر خلع و زندانی کردن ابوالفتح خان، سایر برادر زاده ها را نیز گرفته همگی را از سلطنت
بیاندازد و ضمناً ایشان را زندانی و کور نماید و خود بزماداری قیام کند. سادقخان ابتداء
پسران برادر خود^۱ را زندانی نمود و بعد که از قوای علی مرادخان پسر کردگی اکبرخان
پسر زکی خان زند شکست خورد و در ارك اشیراز پناهنده و محصور گردید دو سه روز مانده
بکشته شدن خود و فرزندان دستور داد که پسرهای برادر خود را از هر دو چشم کور نمایند
و عمل دلخواه وی اجراء گردید. سادقخان پس از اینکه به پادشاهی رسید جعفرخان پسر خود را
که برادر مادری علی مرادخان بود بجای او بهمرای فوجی مأمور اسفهان نمود علی مراد
خان در این هنگام در اسفهان در مقرر حکومت خود نبود و برای دفع ذوالفقارخان خصمهای
(زنجانی) بقرهین رفته بود پس از اینکه بر او غلبه کرد او را در زنجان کشت و به تهران باز آمد
و در تهران بود که خبر تمیین جانشین خود را شنید و نسبت بسادقخان سخت متغیر و درسد
دفاع از خود و راندن جعفرخان از اسفهان برآمد. جعفرخان نیز بمحض اطلاع از حرکت
علی مرادخان بدون جنگ و ستیز اسفهان را گذاشته بسمت شیراز شتافت این بار سادقخان
پسران دیگر خود علی نقی خان و حسنخان را برای دفع علی مراد خان بسمت اسفهان فرستاد
و بین طرفین جنگ در گرفت و چون سید مرادخان فرمانده قوای علی مرادخان از پسران
سادقخان شکست خورد علی مرادخان بناچار با عده کمی در حدود سی چهل نفر بسمت همدان
رهبار گردید و علی نقیخان وارد اسفهان شد و بجای اینکه او را تعقیب کند بعیش و نوش و
تمدی نسبت بمردم پرداخت از آنطرف علی مراد خان با یک مهارت و جابک دستی در طرف
چهل روز در همدان خود سازی کرده بطرف اسفهان حرکت کرد این بار علی نقیخان در
مقابل او تاب مقاومت نیاورده بطرف شیراز فراری شد و علی مرادخان وارد اسفهان گردید و

افراد بیشتر افسران و محرمین اکبرخان پسر زیند بود که بابت جلافتی با دو سه نفر از شیراز فرار کرده خود را یکسر باصفهان رسانده بود. صادقخان برای رفع اغتشاشات و دادن انتظامات بامور ولایات هریک از پسران خود را بولایتی مأمور ندود جمع خان را به بهبهان و علی تقیخان را بکرمان و تقیخان را بآباد فرستاد و فقط حسنخان در شیراز بود. صادقخان که از عزیمت علی مرادخان بسمت شیراز اطلاع پیدا کرد دوباره فرزندان خود را از کرمان و بهبهان خواست. علی تقیخان وارد شیراز شد لکن جمع خان بجای اینکه پشتیبان پدر شده و باو کمک و یاری کند وارد اردوی علی مرادخان برادر مادری خود گردید. صادقخان فرزند خود حسنخان را پاده هزار سوار و پیاده بمقابله علی مرادخان فرستاد چون عدهای از سپاهیان^۱ با او مخالفت کردند حسنخان در مقابل سپاه علی مرادخان و فرماندهی اکبرخان در بیضا تاب مقاومت نیاورده بطرف شیراز فرار کرد تقیخان پسر دیگر صادقخان که در آباد بود او نیز از مرادخان زند سردار دیگر علی مراد خان شکست خورده بشیراز گریخت علی مراد خان بنزدیک شیراز آمد و شهر رامحاصره کرد و مدت محاصره شش ماه بطول انجامید در نتیجه، فقط و غلام و قتل و غارت همه جا را فرا گرفت و آخر الامر سرکردگان سپاه صادقخان که نگهبان برجها و دروازههای شهر بودند باو خیانت ورزیده آنها را تسلیم مهاجمین نمودند. اکبرخان پس از کشتن جمعی یافتن و پیروزی وارد شهر شد و سپاهیان شهر را غارت کردند. بواسطه این رفتار ستمات و لطمات زیادی ب مردم قحطی زده وارد آمد. صادقخان بنا بگفته میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود : « لاجوج - خود پسند و بی تدبیر بود سلطنت کار او نبوده . پس از مغلوبیت، خود از ترس در ارك متحصن گردید و فوراً دستور داد که برادرزادههای خود؛ ابوالفتح خان ، محمدعلیخان و ابراهیم خان را که در زندان بسر میبردند از هر دو چشم نابینا کنند و عمل اجراء گردید و پس از دو روز خود صادقخان و فرزندان^۲ (علی تقیخان و تقیخان) را اکبرخان بفرمان علی مرادخان ابداه از هر دو چشم کور کرد و پس از اینکه از کوری آنان دوسه ساعتی گذشت هر سه نفر را بقتل رسانید. حسنخان پسر کوچک صادقخان در ایام محاصره شیراز ناخوش شده و در گذشته بود. راجع با ابراهیم خان پسر کریمخان اکثر مورخین ایرانی نوشته اند که صادقخان او را نیز نابینا کرد لکن سر جان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود از نابینائی او چیزی نمی گوید فقط مینویسد : « ابراهیم خان را نیز اکبرخان خواجه ساخت . صادقخان در پائین پای احمد بن موسی کاظم (ع) معروف به شاه چراغ شیراز مدفون میباشد .

عاقبت شکست خورده به قراباغ رفت و به ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم مقتدر آنجا پناه برد و بعد بدستور آغا محمدخان سراب بکلی خراب و ویران گردید و سپس در همین سال بشفاعت ابراهیم خلیل خان جوانشیر آغا محمدخان از جرائم او صرف نظر کرده او را مورد عفو خود قرار داد و هنگام لشکرکشی آغا محمدخان به آذربایجان در دستگاه او وارد شد و بتدریج ترقی کرد تا اینکه یکی از سرداران بزرگ و مورد اعتماد او گردید. در سال ۱۲۱۰ ه. ق. که آغا محمدخان قاجار پس از خلع شاه گور و ضمیمه کردن خراسان بسایر قسمتهای ایران تصمیم قطعی داشت که بطرف افغانستان و ترکستان رهسپار شود و آن قسمتهایکه سابقاً جزو ایران بوده دوباره آنها را ضمیمه ایران نماید در مشهد بود که باو خبر تجاوز روسها به قفقاز و حدود آذربایجان رسید بنابراین از رفتن به قسمتهای شرقی و شمال شرقی ایران منصرف شده برای جلوگیری از روسها و مطیع کردن امراء و خوانین قفقاز مسموم شد^۲ در زمستان در تهران تهیه کافی دیده در بهار سال ۱۲۱۱ ه. ق. عازم آذربایجان و از آنجا بسمت قفقاز رهسپار گردید. آغا محمدخان، اول از قراباغ شروع کرد ابراهیم خلیل خان والی قراباغ که از آمدن آغا محمدخان آگاه شد پل رودخانه ارس را بکلی خراب کرد و آب رودخانه را به بیابانها بیکه در مسیر آغا محمدخان بود جاری نمود. خان قاجار از این عملیات بیخبر و بیچاره قسمتی از لشکریان خود را در آدینه بازار^۳ گذاشته خود با عده از سپاهیان و سادقخان بطرف شوش یا شیشه حاکم نشین قراباغ رهسپار گردید هنگام عبور از رودخانه چند تازا قایقهای او شکست و بسیاری از سربازان در رودخانه غرق شدند لکن او اعتنائی باین موضوعات ننمود و خود را به شوش رسانید و قراباغ را فتح نمود و ابراهیم خلیل خان، برای اینکه گرفتار نشود، پیش از ورود آغا محمدخان به داغستان فرار کرده بود. در این حیص بیص سه نفر از قراش خلوتهای او در روز ۵ شبه مرتکب جرمی شدند آغا محمدخان دستور داد که هر سه نفر را قوداً بکشند. سادقخان بعنوان اینکه شب جمع است خواهش کرد که کشتن آنان را موکول به روز بعد نمایند، آغا محمدخان

- ۱ - چون مسلح به تفنگهای چخماقی بودند از این جهت آنان را غلام چخماقی می گفتند.
- ۲ - در این سال قراردادی در مسائل اروپا و جلوگیری از پیشرفت فرانسه جمهوری بین روس و انگلیس بسته شد روسها به تشویق و ترغیب انگلیسها بسمت قفقاز سرازیر شدند تا اینکه از نزدیک شدن آغا محمدخان بسرحداث هندوستان جلوگیری نموده باشند.
- ۳ - در مجلد اول صفحه ۴۴ تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ ۱۲۱۲ ق. ذکر شده و باید اشتباه باشد.

بسیار بی احتیاطی کرد^۱ - این سه نفر باهم قرار گذاشتند همانشب پس از بخواب رفتن
 آغا محمدخان، به بالین او شتافته، صادق نامی یکی از آن سه نفر او را کشت و اول کسی را که
 از این واقعه آگام کردند و آگام شد صادقخان شقاقتی بود او در ابتداء گفته آسان را باور
 نیکرد قاتلین رفتند و جواهراتیکه آغا محمد خان همیشه همراه خود داشت آورده تسلیم
 صادقخان کردند و رفع ترديد او شد. پس از گرفتن جواهرات بدون اینکه قضیه را به کسی
 اظهار کند فوراً از بنام آباد (شیشه - شوش) بیرون آمده بطرف مولد و جایگاه خود رفت و به
 محض رسیدن به سراب و سر و صورت دادن بکارهای خود برادران خود را به ما آوردیت فرستاد
 باین معنی جعفرقلیخان را حاکم قراجه داغ (ارسیاران) کرد و برادر دیگر خود محمدعلی
 سلطان را داروغه تبریز نمود و خود با سپاهی انبوه برای اشغال پایتخت بطرف قزوین آمد.
 فتحعلیشاه برای جلوگیری و پیش آمد او حسینخان قاجار قزوینی رئیس غلامان^۲ خود را
 بجلو فرستاد^۳ و خود بالشکری بدنبال او روانه قزوین گردید در اواسط ماه ربیع الاول
 ۱۲۱۲ هـ.ق. یعنی سه ماه پس از کشته شدن آغا محمد خان، در خاک علی^۴ جنگ سختی
 بین دو طرف در گرفت و با اینکه صادقخان بیست و پنج هزار سرباز با خود داشت شکست
 سختی خورده بطرف سراب فراری گردید. مورخین میگویند که در این جنگ ده هزار نفر
 از همراهان او مقتول - مجروح و دستگیر شدند. فتحعلیشاه بدنبال او بطرف آذربایجان رفت
 لکن در زنجان شنید که در آن حدود و سامان طاعون بروز کرده بنا بر این ناگزیر گردید که
 به تهران برگردد. صادقخان پس از شکست قزوین و فرارش به سراب توانائی ایستادگی در
 در مقابل فتحعلیشاه را در خود ندید و باین جهت اظهار انقیاد و اطاعت کرده جواهراتیکه در
 نزد خود داشت پیش فتحعلیشاه فرستاد و از طرف او بحکومت سراب و گرمسود منصوب شد.
 در این سال پس از انشباب او بحکومت سراب و گرمسود بین او و جعفرقلیخان دنبلی حاکم
 خوی و تبریز مخالفت آغاز و منتهی بجنگ گردید صادقخان از جعفرقلیخان شکست خورده به

۱ - خود این موضوع را دلیل اختلال دماغ او میدانند.

۲ - با اصطلاح آن زمان قوللر آقاسی.

۳ - این همان حسینخان سردار است که مدتها حاکم ایروان و آران شهر در مقابل هجوم
 روس بیخوبی دفاع نمود و عده زیادی از روسها را کشت و سرانجام بموجب فصل ۱۲ معاهده
 ترکمانچای مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ.ق. از تمام دارائی و املاک خود بکلی محروم گردید.

۴ - ده جزء بخش آبیگ شهرستان قزوین.

افشار را مأمور نمود. سادقخان چون نتوانست مقاومت کند سلیمانخان قاجار (اعضادالدوله) را شایع خود قرارداد. این بار نیز بواسطت سلیمانخان مورد عفو واقع شد و در زمره فرماندهان و سرداران فتحعلیشاه درآمد. در اواخر سال ۱۲۱۳ ه. ق. که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و قلع و قمع و دستگیری نادر میرزا پسر شاهرخ شاه افشار عازم خراسان شد سادقخان شتافی را نیز به همراه خود برد درین راه سادقخان و حسینخان قلوللر آقاسی پاشی را برای گرفتن چناران و سرکوبی مشیخان کرد زعفرانلو حاکم آنجا مأمور نمود سادقخان در اینجا نیز به فتحعلیشاه خیانت کرد. باین معنی که بر حسینخان بیعت جسته مشیخان را تنها ملاقات کرده او را در همراهی بانادر میرزا و اطاعت از او تشویق نمود. مشیخان برای اینکه هواخواهی خود را نسبت به فتحعلیشاه ثابت کند مراتب را در نامه‌ای بوی گوش زد کرد. فتحعلیشاه در این هنگام راجع باین موضوع چیزی نگفت و خیانت سادقخان را بروی خود نیاورد فقط دستور داد که سادقخان به جان محمد خان قاجار دولو ملحق شده و بیاتفاق بیکدیگر به محاصره مشهد بپردازند. سادقخان در تمام امور با فتحعلیشاه تفاق و شفاق میورزید تا اینکه در سال ۱۲۱۴ ه. ق. فتحعلیشاه او را در اطاقی که تمام روزنهای آن بکلی گرفته شده بود زندانی نمود و همچنان در آن اطاق بود تا اینکه از گرسنگی جان بداد و کارهائیکه سادقخان داشت و عهده دار بود فتحعلیشاه بین برادران و پسران او تقسیم کرده و آنها را بر سر آن کارها برقرار نمود.

سادیق مستشارالدوله پسر میرزا جواد خان مستشارالدوله پسر کریمخان

سادیق

کدخدای محله خیا بان در تبریز از کولای دوره اول و دوم مجلس شورای ملی از آذربایجان بود و میرزا جواد خان پدرش از کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه و در سال ۱۳۰۱ هجری قمری مستشار سفارت ایران در اسلامبول بود و پس از فوت برادرش میرزا یوسف خان مستشارالدوله در سال ۱۳۱۳ ه. ق. وی بلقب به لقب برادر خویش مستشارالدوله گردید. هنگامیکه شیخ محسن خان مشیرالدوله دائمی سادق مستشارالدوله که از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ ه. ق. سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود تحت نظرویی در مکتب سلطانی اسلامبول تحصیل نمود و بعد در سفارت ایران مشغول بخدمت شد پس از بازگشت بایران در وزارت خارجه در تهران و در تبریز در کارگذاری نزد پدرش و غیره مشغول خدمت گردید و در این ایام بلقب بلقب

۱ - هدایت در جلد نهم روضه الصفاء نوشته است که محمد قلیخان افشار ارومی که خود از مدعیان سلطنت بود سادقخان و جعفر قلیخان دتلی را با خود متحد و همراه نمود.



صافق مستشارالدوله

- انگلیس بتاريخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ م. برابر با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ق. بمقتوان وزارت خارجه ایران متضمن قرارداد تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بین روس و انگلیس مورخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م. پامشاه نیکولسون و ایسزولسکی خواننده شد که شامل پنج فصل بود. مستشارالدوله رئیس مجلس آنرا قرار داد بین دولتهین از لحاظ روابط تجاری دانسته گفت: هیچگونه استقلالکی باستقلال ایران ندارد و برای خودشان است و مربوط به ما نیست. و از طرف نمایندگان، این وصف و تفسیر، با عبارات گوناگون تأیید گردید. پس از تویب بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ه. ق. هنگامیکه در مجلس بود گرفتار شد و مدتی در باغشاه زندانی بود بعد که آزاد شد بطور اجبار با اختیار منشی محمد علیشاه و مسلازم حضور نمایونی گردید. پس از فتح تهران بدست مشروطه طلبان (۱۳۲۷ ق.) وی عضو مجلس عالی و کمیسیون
- ۱ - معلوم میشود که هم رئیس و هم نمایندگان مجلس مردمان بر اطلاع از جریان سیاست دنیا بودند.
- ۲ - باغشاه دربار دوزخ استبداد سعیر محمدعلیشاه بود.



مستشارالدوله

وزیر داخله شد و پس از آن غالباً داخل در خدمات دولتی از جمله وزارت و ریاست کمیسیون سرحدی بوده و در سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ م.) که وثوق الدوله نخست وزیر در قبال گرفتن مبلغ بسیار ناچیزی برای خود و دو نفر از همکارانش قرار داد تحت الحایکی ایران را با انگلستان منعقد نمود، مستشار الدوله با جمعی دیگر، از مخالفین قرار داد مزبور بود. وثوق الدوله برای خشنودی انگلستان و پیشرفت کار خود تمام مخالفین قرارداد را دستگیر نمود و آنرا نجهلمه مستشار الدوله را با عده ای بکشان تبهید کرد. در مجلس مؤسسان اول در آذر ماه سال ۱۳۰۴ خ. که برای تغییر بعضی اصول قانون اساسی انعقاد یافت وی رئیس آن مجلس بود. در سال ۱۳۱۳ خ. سفیر کبیر

ایران در آنکارا و در سال ۱۳۲۱ خ. در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه) وزیر مشاور بود. مستشارالدوله از نطق و بیان بی بهره نبود لکن انشاء و حسن خطش بر معلومات دیگرش میجریید و در سال ۱۳۲۲ ق. در تهران درگذشت. مستشارالدوله از اشخاصی است که در دوره مشروطیت سرکار آمد و ترقی نمود.

میرزا صادق یامیرزا محمد صادق نوری مستوفی ملقب به قائم مقام و بعد ملقب به امین الدوله پسر میرزا هدایت الله مستوفی و عموزاده و

صادق

زقیب سرسخت میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه بوده در سال ۱۲۷۰ ق. که ناصرالدینشاه حمزه میرزا حشمت الدوله والی آذربایجان و پیش کار او میرزا قاضی الله وزیر نظام نوری برادر بزرگ میرزا آقاخان صدراعظم را معزول و بتهران احضار نمود میرزا صادق مستوفی که ضمناً در این سال ملقب بقائم مقام نیز شد بجای میرزا فضل الله نوری وزیر نظام بسمت وزارت و پیشکاری فیروز میرزا نصرت الدوله والی جدید تعیین کرد. در سال ۱۲۷۳ هجری قمری از وزارت و پیشکاری آذربایجان معزول و بجای او میرزا فضل الله نوری وزیر نظام یا همان سمت به علاوه ریاست امور نظام آن سامان برای بار دوم بآذربایجان فرستاده شد. یکی از علل و جهات دشمنی و کینه ورزی میرزا صادق قائم مقام نسبت

صادق قائم مقام پیش کار آذربایجان خطاهای میرزا آقاخان را بمرض میرساند بتحریرک میرزا آقاخان در تبریز بمیرزا صادق میشوند جان سلامت درمیبرد این اقدام را هم مزید بر سایر ایرادات مینماید دوازده تفسیر برای سدر اعظم بر میسازد و متمهد اثبات میشود منجمله **مواضعه اورا بادولت انگلیس در امر بوشهر وهرات** که منجر بمنزل میرزا آقاخان میگردد و عزل جماعت نوری هشتم محرم ۱۲۷۵ ق. پس از او شش وزیر مقرر گشت که وزارت اول بمیرزا صادق بوده است و ملقب بامین الدوله میشود^۱ قائم مقام نوری مردی بوده است رویرفته از خود راضی متکبر و جاه طلب و بقول میرزا آقاخان سدر اعظم نوری (باتعین) در سال ۱۲۷۵ ه. ق. که میرزا آقاخان از سدرات افتاد چون قائم مقام میانه خوبی با پسر عم خود نداشت و بلکه از مخالفین سر سخت او بود. باین مناسبت ملقب بامین الدوله و وزیر کشور شد هنگامیکه میرزا آقاخان معزول شد در عریضهای که بشاه نوشته دوازده فقره خیانت و تضییع برای میرزا آقاخان شمرده و متمهد اثبات آنها میشود منجمله **مواضعه اورا بادولت انگلیس در امر بوشهر وهرات** بناصرالدینشاه سورت داد. میرزا آقاخان پس از عزل و تبعید با سفهان و چند جای دیگر و گوربگور شدن، در یکی از نامه‌های خود که یکی از خویشان نزدیک خود نوشته در این باب از عموزاده خویش گله‌گزاری زیادی کرده است. هنگامیکه میرزا صادق قائم مقام نوری وزارت و پیشکاری آذربایجان را داشت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله نیز سر کنسول ایران در تفلیس بود. در این ایام، جنگ بین روس و عثمانی، که به جنگ یاجنکهای کریمه (۱۸۵۴-۱۸۵۶ م - برابر با ۱۲۷۱-۱۲۷۳ ق.) شهرت دارد، در گرفت و در قفقاز قحط و غلای سختی روی داد. حاج میرزا حسینخان بمشارکت قائم مقام مقدار زیادی غلات بیبهای ارزان از آذربایجان برای فروش بیبهای گران بفقاز وارد کردند و از این کار در ۱۱۵ سال قبل هر یک مبلغ یکصد هزار تومان سود بردند. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از سدرات (۱۲۷۵ ق.) ناصرالدینشاه هیأت دولتی تشکیل داد مرکب از شش وزیر و نام آنها شوری و زاده گذارد و ریاست شوری با میرزا جعفرخان مشیرالدوله بود. از جمله وزرای ششگانه یکی هم میرزا صادق قائم مقام بود که پس از ملقب شدن بامین الدوله وزارت کشور که مهم‌ترین وزارتخانه‌ها در آن زمان بود بعهده او محول گردید. چیزی از وزارت و لقب امین الدوله‌ای او نگذشت که بواسطه اظهار نظر صریح و اختلافاتی که بین او و وزراء ایجاد شد و او خودش را برتر و مقدم بر دیگران میدانست از این جهت از او پیش‌شاه سعایت بسیار کردند

شورای وزراء بود از این تاریخ ملقب بامین الدوله شد. میرزا علیخان امین الدوله در داداشتها با
خاطرات سیاسی خود که در سالهای اخیر تحت عنوان (خاطرات سیاسی امین الدوله) بطبع رسیده
راجع به میرزا محمد صادق قائم مقام چنین گوید: «میرزا محمد صادق قائم مقام برادرزاده میرزا
آقاخان صدراعظم که در عزل و خذلان عم خود صاحب ایادی و قائم اعادی بود با شواهد کفایت
و دلائل درایت اعتماد و اعتقاد شاه را بخود جلب کرده بآلقب امین الدوله اسماً وزارت داخله
داشت و رسماً ریاست نامه چون طبعاً بدستکاری مایل بود و روش خود را با سلوب میرزا تقیخان
امیر نظام آرایش میکرد میفروغ و محسود و مخمل و مسود دیگران واقع شد رفتارش بر طبع شاه
سنگین و دشوار آمد آنچه از حقوق عم بزرگوار خود را بعقوق مقابله کرده بود دست مکافات
دهر بدامنش ریخت از کل شئون نوکری محروم و فرخ خان امین الملک را امین الدوله ملقب
کردند. تکالیف وزارت داخله در میان وزراء و عمله خلوت تقسیم شده. ۱. در سال ۱۲۸۴ ق.
که فیروز میرزا نصرت الدوله (فرمانفرما) بجای عزیزخان سگری سردار کل که بهران
احضار و بوزارت جنگ منصوب شده بود برای بازسوم به تبریز رفت و چون سردار کل بواسطه
نفوذ زیاد و علاقجات فراوان ملکی که در مدت مأموریت و توقف زیادش در آذربایجان برای
خود فراهم کرده بود همیشه میل داشت که تمام مأمورین آن حدود عموماً و بخصوص پیشکاران
و لیبهد زیر نفوذ او باشند این گونه اشخاص اگر با اطاعت میکردند مأموریت آنان تامدتی
طول میکشید و اگر بوی اعتنائی نداشتند و بدستورات او ترتیب اثری نمی دادند کشکش و
تحریکات بر علیه آنان آغاز میگردد بهمین مناسبت پیشکاری نصرت الدوله در آذربایجان بیش
از اندک مدتی طول نکشید و نتوانست کاری از پیش ببرد و در همین سال بهران برگشت و بجای
وی میرزا سادق قائم مقام برای بار دیگر روانه تبریز شد روی همین دسائس پیشکاری او هم
دوامی پیدا نکرد و از سمت خود استعفاء داد و شاه این بار طهماسب میرزا مؤسس الدوله پسر
دوم محمد علی میرزای دولت شاه و داماد عباس میرزا نایب السلطنه را با اختیارات تام در سال
۱۲۸۵ ق. بسمت پیشکاری «مظفرالدین میرزا و لیبهد به تبریز فرستاد. قائم مقام چند سالی
در بهران بدون کار میزیست تا اینکه ناخوشیهای گوناگونی بر او مستولی شده و سرانجام در
اوائل سال ۱۲۸۹ ق. درگذشت. نسبت میرزا سادق قائم مقام بامیرزا آقاخان صدراعظم نوری
در کتاب خاطرات میرزا علیخان امین الدوله و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۲۶ برادر
زاده و در شجره نامه قامیل خواجه نوری مطبوعه در سال ۱۳۳۵ خورشیدی عموزاده ذکر

۱ - میرزا علیخان امین الدوله بامیرزا آقاخان نوری نسبت داشته و یکی از خواهراتر
زن میرزا عبدالوهابخان نظام الملک نواده میرزا آقاخان نوری صدراعظم بوده است.

۸۰ سالگی در اصفهان در گذشت و در سر قبر آقا بیرون دروازه در دشت بخاک سپرده شد .
 از غرائب این است که این شاعر هزال مرد زاهد وقناعت پیشه‌ای بوده و از کتابت قرآن امرار
 معاشی مینموده است . شیرینی اشعار صادق ملازجب در این است که به لهجه اصفهانی خوانده
 شود .

صادق

میرزا صادق یا میرزا محمد صادق منجم باشی لنگرودی پسر میرزا
 محمد رسا و برادر بزرگ میرزا موسی منجم باشی معروف به میرزا
 موسی نائب رشتی که عمکی از بزرگان و معارف و مسئولین گیلان بوده‌اند . در سال ۱۱۹۶
 هجری قمری که آغا محمدخان برادر صلیبی خود مرتضی قلیخان را به تسخیر گیلان دستگیر
 کردن هدایت‌الله خان فرستاد هدایت‌الله خان حاکم گیلان میرزا صادق را بسا پیش کشی قابل
 برای مذاکره و مصالحه به نزد آغا محمدخان روانه نمود . آغا محمدخان یا موقع را برای
 اقدام شدیدتر و قطعی‌تر مقتضی نمیدید و یا اینکه میرزا صادق او را قانع کرده و از سفر جنگی
 خود بازگشت و حکومت گیلان هدایت‌الله خان را تأیید و تنفیذ نمود . میرزا صادق از این‌جا
 یا آغا محمد خان کاملاً مربوط شده و بعد ها خدماتی نسبت بوی انجام داد و آغا محمدخان
 هم در ازای خدماتش آبادی قاسم آباد رودسر را بوی واگذار نمود . ۱ میرزا صادق در خانواده
 منجم باشی‌های لنگرودی از کسانی بوده که از نجوم هم اطلاع داشته است .

صادق

ملا صادق یا آخوند ملا محمد صادق پسر میرزا اسمعیل مشهدی و چون
 بزه و تقوی شهرت داشته و دائماً مشغول به عبادت بوده بمقدس
 خراسانی مشهور شده است . پس از تحسینات مقدساتی و عالیله در مشهد برای تکمیل آن بمراق عرب
 رفت و در کربلا در حوزه درس حاج سید کاظم رشتی داخل شده و از اصحاب معظم او بشمار آمد و پس از
 در گذشت سید رشتی ابتداء بمشهد آمده و بعد باصفهان رفت و در آنجا بامامت جماعت و تدریس
 کتب و اسول و عقاید شیخ احسانی و سید رشتی مشغول گشت در این بین‌ها ملاحسین بشروه‌ای
 باصفهان آمد و بواسطه سابقه آشنائی و هم شاگردی حوزه درس سید رشتی و هم شهری گری
 بخانه او وارد شد و او را تبلیغ نمود و او هم بآئین سیدعلی محمد شیرازی گروید و بعد پیاده
 بدون زاد و راحله بشیراز برای ملاقات وی رفت در این هنگام سید علی محمد بیکه برای
 انجام فرایض حج رفته بود بعد دستوری از او در تنبیر اذان نماز و تفسیر سوره یوسف رسید

از جاده اسلام‌دادند پس از تمیز و تنبیه سخت ریش او را سوزاندند و با ملا محمد علی قدوس و ملا علی اکبر اردستانی^۱ زندانی کردند و روز بعد هرسه را در بینی مهار کرده چهار آنان را سیاه نموده در کوچه و بازار و گذرها گرداندند و بعد آنان را از شهر شیراز بیرون کردند.^۲ سید علی محمد که تازه از فرحج برگشته بود هرسه نفر را در سدیبه ملاقات کرد و با اتفاق هم شهر برگشتند و ملا صادق چون حرارت بسیار داشت و زیاده از حد بسید عشق میوزید و او را بقید خود قائم موعود میدانست برای ترویج و اعلام امر خود او را مأمور یزد و کرمان و خراسان نمود مقدس دو ماه در یزد ماند و در یکی از روزهای جمعه علناً در سر منبر در مسجد مصلی ظهور سید علی محمد شیرازی را بمنوان حضرت قائم با ادله و براهین اعلام داشت حصار عجم آوردند و خواستند او را بکشند بواسطی چند از آنجمله به حمایت یکی از ملامها (سید حسین) او را از چنگ عامه رهانیده و بکرمان فرارش دادند. در کرمان با اتفاق قدوس مدت سه ماه اقامت نمود و نامه‌ای که سید علی محمد بمنوان حاج محمد کریمخان قاجار پیشوای شیخی‌ها نوشته و او را بآئین خود دعوت نموده بود باورساند. حاج محمد کریمخان سخت مخالفت نمود و موضوع را تقریباً بطور مسخره و استهزاء تلقی کرد و بواسطه مخالفت شدید وی بایگیری در کرمان چندان پیشرفتی ننمود. مقدس این بار هم بواسطه همراهی حاکم وقت کرمان^۳ که با حاج محمد کریمخان بیعت نفوذ زیادی که در کرمان بهم زده بود چندان میانه خوبی با او نداشت مصون ماند و بطرف خراسان روانه گردید و بعد از ملاقات با ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی قدوس در یکی از منازل بین راه بمشهد وارد شد و پس از مدتی تبلیغ مردم، بیاری آخوند حاج ملا محمد علی قدوس و بابی‌های قلعه طبرسی بیار فروش رهسپار گردید. آخوند ملا محمد صادق خراسانی یکی از چند نفر بابی است که در جنگهای قلعه طبرسی کشته نشد و سالم ماند و بنزد عائله خود بازگشت.

میرزا صادق منشی تبریزی خصال جهانگیر میرزا پسر سوم عباس

صادق

میرزا نائب السلطنه و برادر محمد شاه قاجار که در سال ۱۲۶۲ هجری

قمری در انشاء ترجمه کتاب چین که بتوسط ادوارد برجیس انگلیسی بر حسب دستور بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا شده کومک کرده است. وی از منشیان دستگاه

۱ - اولی از شاگردان و اسباب سید رشتی و دومی شاگرد ملا صادق مقدس خراسانی.

۲ - در حکومت حسین خان آجودان باشی صاحب اختیار نظام الدوله مقدم مراغه‌ای.

۳ - فضلعلی خان قراغی ملقب به بگلر یکی.

جوانی خود را در آن شهر بتحسبیل مقدمات علوم عربی و ادبی گذرانده پس از هجوم ترکمانان
 و اوزبکان در حدود سال ۱۲۰۰ ق. با اجا و ویرانی آن شهر بکربلا و نجف رفته سپس بکندان آمده
 و در شاعری در نزد حاجی سلیمانخان صباحی کاشانی (متوفی سال ۱۲۰۶ ق.) بنمیرین و
 شاکردی پرداخته و هماتخلص گرفته بعد بتهران آمد و در سال ۱۲۱۵ ق. از جانب فتحعلیشاه
 سمت وقایع نگاری (مورخ در بار سلطنتی) و بنوشتن تاریخ قاجار بخصوص دوره سلطنت
 فتحعلیشاه مأمور شد. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی در سال ۱۲۲۵ ق. جلد اول
 از تاریخ قاجاریه خود را شامل وقایع ده ساله از ۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ ق. که بنام تاریخ جهان
 آرا مسمی کرده بود بنظر فتحعلیشاه رساند و سمت داروغگی دفتر سلطنتی (مأمور اجرائیات)
 بار داده شد و جلد دوم در وقایع ده سال دوم از سلطنت خاقان یعنی فتحعلیشاه از سال ۱۲۲۲
 تا ۱۲۳۲ ق. تألیف نمود و او از این تاریخ بیحد غالباً از طرف فتحعلیشاه و عباس میرزا در
 مأموریت‌های مختلفه داخله و خارجه بسر میبرد و مأموریت‌هایی بتهران، عثمانی و تفریس پیدا
 کرد تا آنکه در سال ۱۲۵۰ ق. درگذشت. حمای مروزی مؤلف کتاب دیگری است بنام
 (زینة المدایح) و آن مجموعه‌ای است از مادیحیکه يك عده از شعراء در مدح فتحعلیشاه گفته‌اند
 از بدو جلوس او تا سال هفتم سلطنتش (۱۲۱۲ - ۱۲۱۸ ق.) این کتاب را وقایع نگار
 بدستور شاه جمع آورده و نام زینة المدایح را هم خود شاه بر آن مجموعه نهاده است. تاریخ
 جهان آرا و هم چنین کتاب ملوک الکلام تألیف میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی‌آبادی
 مازندرانی و کتاب شایب خاقان که تألیف آنرا بشادروان میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی
 نسبت میدهند و کتاب ریاض الجنه تألیف میرزا حسن زبوزی خومی و غیره که قسمت اعظم بعضی
 از آنها مربوط بتاریخ قاجاریه و اقوام مغول است تقریباً مطالب خود را از یکدیگر اقتباس
 کرده و گفته‌های آنان را جمع باصل طایفه قاجار تردید آمیز بوده و بنظر نگارنده چندان
 حقیقتی ندارد.

میرزا صالح خان کلانتر تبریزی پسر حاجی کلانتر (حاج میرزا علی

صالح

تقی باغ میشه‌ای) بوده^۱ و دو برادر دیگرش یکی میرزا ابراهیم
 خان شرف‌الدوله نماینده مجلس شورایی در دوره اول و دیگری میرزا اسحق خان معززالدوله
 که هر دو نیز از کدخدایان محلات تبریز بوده‌اند. میرزا صالح خان در زمان ولایت‌مهدی

۱ - باغ میشه یکی از محلات تبریز است.

شده بود در ۱۷ خرداد ۱۲۸۷ خ. (۷ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق.) پیش از تسویب بستن مجلس شاه اورا از حکومت معزول و بجای وی ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله (پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام السلطنه) را حاکم تهران نمود از این تاریخ بیعت از دولتیان روگردان شده و رسماً در زمره مشروطه خواهان درآمد و در هنگام تسویب بستن مجلس او به همراه افراد آذربایجانی در مقابل سپاهیان قزاق جنگید تا اینکه بالاخره قزاقان غلبه کرده خانه او را غارت کردند. در دوره مشروطیت پس از فوت حاج غلامرضاخان شاهسون آصفالدوله ملقب باصفالدوله شده و مدتی بتناوب حاکم قزوین، گیلان، زنجان، تهران و یکبار دیگر هم حاکم زنجان گردید. در اوقاتی که جنگلیها سرپرستی میرزا کوچکخان کمیته اتحاد اسلام را در گیلان تشکیل داده بودند و تا نزدیکیهای رشت آمد و رفت داشتند دو سه بار آصفالدوله برای دفع آنان جنگ کرد لکن شکست خورد و مأیوسانه بعنوان مرخصی بتهران آمد و دیگر بازنگشت.

صالح خان از طایفه بیاتهای خراسان است که در نیمه دوم سال ۱۱۶۰

صالح

هجری قمری برای خاطر برادرش حسنخان بیات که از رجال درباری عادلشاه بود از جانب این شاه به ایالت سرداری فارس تعیین و اعزام شد و هنوز یکماه از این انتخاب نگذشته بود که عادلشاه میرزا ابوالحسن نام شیرازی را لقب خانی داده اورا به ایالت فارس تعیین نمود و فقط سرداری سپاه (فرماندهی لشکر) را به صالح خان بیات واگذار کرد میرزا ابوالحسن خان هم پیش از دو ماه والی نیود و بواسطه ناسازگاری میان والی و سردار، صالح خان با مستفدین فارس سازش کرده هنگامیکه ابوالحسن خان از گرمسیرات بر میگشت او را بشیراز راه ندادند و او چون چنین رفتاری را از آنان دید مجبور شد که با سفهان برگردد و صالح خان دو باره مانند سابق دارای هردو سمت هم بیگلربیگی هم سردار سپاه فارس گردید. چون در این ایام مملکت ایران بین چند نفر مدعی سلطنت دست بدست میگشت و هر چند ساء و چند روز یکنفری سلطنت میرسیدشاهرخ که در شوال ۱۱۶۱ ق. پادشاه شد حکومت صالح خان را با اینکه قبلاً از هوخواهان عادلشاه بود تأیید نمود و فرمان حکومت را از مشهد برای او فرستاد. صالح خان برای اینکه ذخایری که در مدت کم حکومت خود در فارس تحصیل کرده بود برداشته بطرف خراسان برود برای انجام اینکار هم پیمانهای خود را هر یک به پیمانهای

شاه شده خودش هم چون از مخالفین ابراهیم‌شاه بود از ترس او که گرفتار نشود شیراز را گذاشته بسمت یزد رفت و شهر شیراز از متنفذین و مدافعین بکلی خالی ماند. ابراهیم شاه از جانب خود تقیخان بنیامیری را به ایالت و میرزا حسین خونی را به پیشکاری فارس فرستاد چون نامبردگان پس از ورود به شیراز نتوانستند کاری از پیش ببرند این بار ابراهیم شاه فتحعلیخان افشار سردار معروف نادرشاه را به ایالت و سرداری فارس تعیین و با فوجی روانه نمود. فتحعلیخان بمعیت برادر خود معسوم علیخان که سمت نیابت او را داشت وارد شیراز شد و چون مقارن ورود وی، ابراهیم‌شاه، پس از ششماه سلطنت، از سپاهیان شاعرخ‌شاه در جمادای الثانیه ۱۱۶۲ ق. در حدود سمنان شکست خورده و پس از فرار در قله برای توابع خیمه عراق بشوسط پناه خان قله بری^۱ دستگیر و بعدگشته شد در این موقع صالحخان با جمعی از سرکردگان فارس که در یزد بود از یزد برای گرفتن شیراز بسمت آن روانه گردید فتحعلیخان برای جلوگیری از او از شیراز خارج شده خواست که با او جنگ کند لکن بعد بواسطه عدم موافقت واطمینان از فارسیان بطرف اسفهان رفت و صالحخان به شیراز وارد شده و مجدداً خود را بیگلربیگی و سردار سپاه فارس قلمداد نمود. در ماه صفر ۱۱۶۸ ه.ق. که شیراز بصرف سپاهیان کریمخان وکیل درآمد صالحخان قصد فرار داشت و از شهر هم بیرون آمد لکن شیخلیخان زند سردار معروف کریمخان باورسید و با چوب دستی خود او را گشت. از کارهای او در شیراز برای استحکام کار خود ساختن حصار شیراز^۲ است که بعد کریمخان زند به نحو دیگری آن را در سال ۱۱۸۰ ق. ساخته و تکمیل نمود و آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه پس از ورود به شیراز در سال ۱۲۰۷ ق. بجان محمدخان قاجار دولو جد اعلای علیخان ظهیرالدوله دستور داد که تمام برج و باروی شیراز را از بیخ و بن بر کند و امریه او اجراء گردید.

میرزا صالح شیرازی پسر حاج باقر خان کازرونی در دهم جمادای الثانیه سال ۱۲۳۰ هجری قمری (۱۸۱۵ م) بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه و وزیرش میرزا عیسی فرغانی مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام اول با اتفاق چهار

صالح

۱ - بسیاری از مورخین نام این محل را قله قلابور واقع بین ساره و قزوین نوشته اند.

۲ - میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود که به سال ۱۳۰۰ هجری قمری ختم

شده مینویسد ، صالحخان قله شیراز را به نحوی که حال هست برسی تمام با تمام رسانید .

به لرستان یا فولونل خان بود برای تحصیل بلندن فرستاده شدند. میرزا صالح صاحب اسرار
فرا گرفتن زبانهای انگلیسی و فرانسه و لاتینی و تاریخ و طبیعیات و آموختن فن چاپ و حکاکی
و تهیه حروف مقطعه و شیوه سازی و درست کردن مرکب سال ۱۲۳۴ ق. پس از سه سال و
نه ماه اقامت در لندن بایران برگشته است ۶. محصلین که پشیریز وارد شدند، عباس میرزا
نایب السلطنه مقدم آنان را گرمی داشته و نسبت به بزرگواران کمال لطف و محبت را ابراز داشت و

۱ - که بعدها از رجال درجه یک ایران و معروف شد بمیرزا سید جعفر خان مشیرالدوله.
۲ - مترجم تاریخ ناپلئون بفارسی و هم چنین مترجم تاریخ پطرس کبر از انگلیسی
بفارسی بوده که میرزا حسن خان شوکت شیرازی معروف به خان شوکت منشی سفارت عثمانی
آنها را تحریر کرده و منشیانه به قالب فارسی درآورده است.

۳ - محمدعلی شاگرد قورخانه که با استاد محمد علی چخماق ساز معروف بود برای ساختن
کلید و قفل و غیره بلندن فرستاده شده بود در مدت اقامت خود در آنجا بسایک دختر انگلیسی
ازدواج کرده و او را به همراه خود بایران آورد. کاپیتان مینان افسر انگلیسی در قشون
هندوستان در سفرنامه خود مینویسد: «استاد محمد علی شاگرد قورخانه پس از بازگشت بازن
انگلیسی خود بایران او هم جزء طبقه اشراف و اعیان مملکت شده و بطلب خانی ملقب میگردد
زن محمد علیخان غالب اوقات خود را با زنان حرم شاهزاده و لیمهد میگذرانید و از محمدعلی
خان فقط یک دختر داشت بسیار خوشگل و مانند پدرش مسلمانی بسیار متدین و نیت پدرش نیز
براین بود که او را بیکی از بستگان شاهزاده و لیمهد بدهد.

۴ - سرهنگ داری انگلیسی یا قولونل خان مردی بوده است مادی - استفاده جوو
خیلی بد اخلاق در این مدت شاگردان اعزامی را بواسطه صفات مذمومه خود خیلی اذیت و آزار
داده و موانع و اشکالات زیادی برای آنان فراهم میآورده است و بمحصلین از نظر بلا تکلیفی و
بی‌پولی در مدت اقامت در انگلستان بسیار بد گذشته است.

۵ - در دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه چند نفر افسر انگلیسی از قبیل کریستی -
لیندزی - داری - هارت Christie - Lindsay - Darcy - Hart و غیره مشغول بخدمت
بوده‌اند میرزا صالح شیرازی منشی یا دست نگار مستر لیندزی بوده و پیش از رفتن بلندن
خیلی مختصر انگلیسی را یاد گرفته بوده است.

۶ - بعضی از نویسندگان بجای پنج تن شش تن نوشته و میرزا حاجی بابای افشار را
نیز داخل این دسته نموده‌اند در صورتیکه نامبرده در سال ۱۲۲۶ ق. (۱۸۱۱ م) با اتفاق
محصل دیگری بنام محمد کاظم از طرف عباس میرزا نایب السلطنه برای تحصیل طب و نقاشی
با اروپا فرستاده شده بودند.



میرزا اسحاق شیرازی

ضمناً دستگاه چاپ را که همراه خود
 بایران آورده بود در تبریز راه انداخت و
 چون خودش مسئولیت داشت و حجتاً اطمینان
 پیدا کرده بود دیگری (میرزا جعفر نامی)
 را برای اداره امور چاپ خانه تعیین نمود.
 غیر از این چاپخانه میرزا صالح، یک چاپخانه
 دیگری نیز بزودی در تبریز دایر شد.

در سال ۱۲۳۳ ق. شخصی موسوم
 باقا زین العابدین تبریزی اسباب و آلات
 مختصری باسمه خانه (تیبوگرافی) یعنی چاپ
 حرفی به تبریز آورده بعد از مدتی کتاب
 فتح نامه میرزا ابوالقاسم قائم مقام قراقرانی را
 چاپ کرد.

میرزا صالح پس از اینکه وزیر تهران شد، میرزا اسدالله نامی را از اهل فارس با
 مخارج زیادی برای یاد گرفتن سنت چاپ به پلزن بورد فرستاد. در ایامیکه میرزا صالح
 در یکی از مدارس اگسford مشغول تحصیل بوده بمرقی دونفر از اعضای مجمع فراماسونری
 (مستر پارسی و کرنل داری) داخل جمعیت فراماسونها (مجمع فراموشان یا فراموشخانه)
 میشود و خود میرزا صالح در این باب در سفرنامه خود چنین شرح میدهد: «چون مدتها بود
 که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرستی دست نمیداد تا اینکه مستر پارسی
 استاد اول فراموشان را دیده که داخل بمحفل آنها شده باشم و قرار داد روز را نمودند که
 در آنجا بروم در روز پنج شنبه بیستم رجب بهمراعی مستر پارسی و کرنل داری داخل
 بفراموشخانه گردیدم شام خورده در ساعت یازده مراجعت کردم زیاده از این نگاشتن جایز
 نیست. باز در این باب مطلب خود را تکرار کرده میگویم: «روز پنج شنبه چهارم نوامبر
 هنگام صبح از مهمانخانه مزبور سوار شده دو ساعت از ظهر گذشته وارد بلندن گردیدم و چون
 روزی بود که بنده بایست داخل بفراموشخانه شوم یکساعت بعد از آن که سه ساعت از ظهر
 گذشته باشد داخل بفراموشخانه شده و هفت ساعت از ظهر گذشته بعد از شام از فراموشخانه

میرزا صالح پس از بازگشت از انگلستان، مجمع فراماسونری انگلستان را در ایران دایر کرد و او از بزرگان فرقه مزبور و استاد بود و اولین تشکیلات فراماسونری در ایران در سال ۱۲۳۴ (۱۸۱۸ م.) توسط این شخص صورت گرفته است. نامبرده اول کسی است که در تاریخ دوشنبه ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ق. اولین روزنامه را در ایران بنام کاغذ اخبار باطلیه در تهران با چاپ جدید سنگی و بخط نستعلیق منتشر ساخته است روزنامه میرزا صالح اولین روزنامه فارسی است که در ایران منتشر شده و خودش اولین ناشر روزنامه چاپی فارسی در تهران بوده است. پس از قتل گریبایدوف سفیر روسیه بواسطه غوغا و هجوم عامه تهران در سال ۱۲۴۴ ق. (۱۸۲۹ م.) دولت برای پوشش از این پیش آمد هیأتی بریاست خسرو میرزا پسر حفتم عباس میرزا نایب السلطنه بدربار روسیه فرستاد میرزا صالح هم از اعضای ارشد آن هیأت بود. نایب السلطنه میرزا صالح و میرزا مسعود انصاری را برای اطلاع دادن به پاسکویچ فرمانفرمای قفقاز و مهیا کردن زمینه مساعد قبلا نزد اوبتفلیس فرستاد این دو نفر در آنجا ماندند تا اینکه خسرو میرزا با سایر اعضاء هیأت در تفلیس با آنان ملحق شد بعد با اتفاق هم بسمت پترزبورگ پایتخت آنوقت روسیه رهسپار شدند. در این سفر از میرزا مصطفی خان افشار سفرنامه‌ای باقی مانده که از روز حرکت از تبریز تا بازگشت هیأت مزبور از پایتخت روسیه روزانه مرتباً نوشته و سفرنامه مذکور بنام سفرنامه خسرو میرزا است.^۱

کاپیتان مینیان در سال ۱۲۴۴ ق. که ظاهر آقمد داشته از راه روسیه و ایران به هندوستان برود در پترزبورگ خود را بحضور شاهزاده خسرو میرزا معرفی میکند و شاهزاده پس از انجام و اتمام کار خود هنگام بازگشت کاپیتان مینیان نیز همراه و همسفر می‌شود. نامبرده سفرنامه‌ای نوشته که در ضمن آن از هیأت اعزامی ایران هم نام میبرد و مینویسد: «میرزا صالح و میرزا مسعود بقمار عشق مفرطی داشتند و در یکی از منازل راه در منزل یکی از تجار روسیه بازی می‌کردند و این روسی از آن تر دستها بود و این دومرد بی تجربه حریف او نمیشدند». میرزا صالح در دستگاه محمد شاه در تهران سمت مترجمی و رابط بین دربار و وزرای مختار خارجه را داشته و به مأموریتهای متعدد سیاسی نیز مأمور میشده است از آن جمله در سال ۱۲۳۸ ق. (۱۸۲۲ م.) یکبار بسمت ایلچی بانگلستان فرستاده شد و پس از بازگشت با

۱ - میرزا محمد خان زنگنه امیر نظام - میرزا تقیخان فراهانی مستوفی نظام (امیر کبیر آینده) و میرزا مصطفی خان افشار که بعدها ملقب به بهاء الملک شد.

۲ - در کتابی دیدیم که در سال ۱۲۴۴ ق. میرزا حاجی بابا نیز بسمت حکیم باشی خسرو میرزا همراه هیأت اعزامی بوده است.

که در آن کلیه وقایع راجع بهسافرت او با انگلستان و ایام اقامت و دوران تحصیل در آنجا و حوادث برگشتش بافوائد بسیار مندرج است . نسخه اصل سفرنامه میرزا صالح در کتابخانه موزه بریتانیا^۱ موجود است . درسفرنامه مزبور مطالب قابل ملاحظه و مطالعه ای نوشته شده از آنجمله برای اولین بار در زبان فارسی درباب حکومت پارلمانی انگلستان و حکومت استبدادی ایران شرح مفصلی نوشته و شرح داده است نامبرده اهل فضل و کمال و بسیار تیزبین و نکته سنج بوده است .

صفی میرزا نام شخصی است که خود را بملط از شاهزادگان صفوی قلمداد کرده و در میان اهل بختیاری خود را باین نام شهرت داد و

صفی

گرومی نیز گرد او جمع شدند و چون قدرتی یافت و کارش بالا گرفت بسوی شوشتر راند و در شوشتر ابوالفتح خان که از خاندان واخستوخان بود^۲ و از سال ۱۱۳۵ ق . که از جانب شاه طهماسب دوم پسر شاه سلطان حسین صفوی در شوشتر حکومت میکرد او را دستگیر نمود اما بسیاری از مردم شوشتر و دزفول و نیز جماعت آل کثیر^۳ که هواخواهان صفی میرزای دروغی بودند کار را بر ابوالفتح خان سخت گرفتند تا جائیکه شیخ فاسر آل کثیر شوشتر را تصرف کرد و ابوالفتح خان به بختیاری گریخت و صفی میرزا حکومت شوشتر و دزفول را به شیخ فارس داد . صفی میرزا در سال ۱۱۴۰ ق . که در همدشت بود بفرمان طهماسب قلیخان (نادرشاه) کشته شد .

صفی یار خان کرد بچه از سرکردگان لشکری زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده و در جنگی که در سال ۱۲۲۱ هجری قمری در سرحدات

صفی یار

کردستان میان دولت عثمانی و ایران روی داد فتحعلیشاه در این هنگام فرج الله خان

British Museum - 1

۲- در سال ۱۰۴۲ هجری قمری شاه صفی نواده شاه عباس بزرگ که نسبت به امام قلیخان پسر الله وردیخان والی فارس و خوزستان بدین شده بود او و پسرانش را کشت سپس فارس و ضمایم حکومتش را تفکیک نمود و هر قسمتی را به کسی سپرد . در این واقعه حکومت بخش شرقی خوزستان به واخستوخان واگذار شد و او تا سال ۱۰۷۸ قمری که درگذشت در حکومت شوشتر باقی بود . پس از او پسرش فتحعلیخان بحکومت رسید و پل چهل و چهار چشمه شوشتر که هنوز آثار آن باقی است از مستحقات او است و این شخص تا سال ۱۱۰۶ ه . ق . که شاه سلطان حسین سلطنت رسید (۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵) بر سر این کار باقی بود و در این سال با سفیان احضار شد .

۳- راجع به احوال این طایفه به کلمه آل کثیر مراجعه شود .

حاج سید خان مقدم مراغه‌ای ملقب بشجاع الدوله در دوره سلطنت

صمد

ناصرالدینشاه از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۹ هجری قمری رئیس دسته

سوار مقدم برای امور مربوطه یقراورانی بود . از محرم سال ۱۳۳۰ تا اواسط همین سال از طرف روسها حاکم آذربایجان شد و آلت دست آنان بود و بنا بر احتمالیه و آمازیکه میرزا

مهدیخان زعیب الدوله مدبر روزنامه حکمت در مصر که خود آذربایجانی بوده منتشر کرده است در چندماه فرمانفرمائیش دوست و چهل و سه نفر از آزادیخواهان را اعدام کرد و بعد بواسطه اقدامات دولت روسها راضی شدند که او را بر وسیه برده و در آنجا ساکن نمایند . در اوائل محرم ۱۳۳۳ ق . در ایام جنگ جهانی اول که چندی بود در یالتا کنار دریای سیاه در شبه جزیره کریمه خانه مسکونی برای خود تهیه کرده و در آنجا زندگی میگرد از آنجا دوباره وارد آذربایجان شد و بلکه باید گفت که روسها او را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود با آذربایجان آوردند . پس از ورود به طرف مراغه رفت و دو فوج شقاقی و مراغه را احضار نمود و به اعانت و پشتیبانی روسها مشغول جمع آوری سوار



صمدخان شجاع الدوله

شد که با عثمانیها و کردها داخل دزئیردشود و وارد جنگ هم شد لکن يك قسمت از سواران وی بدون جنگ ملحق با ارتش عثمانی شده و قسمت دیگر بطرف مراغه فرار کردند و در جنگ دیگر که میان سواران شجاع الدوله و کردها روی داد فتح با کردها بود و جمعی از سوارانش زخمی شده و با حال فلاکت پاری به تبریز وارد شدند .

صمدخان در آخر عمر بناخوشی سرطان گردن دچار شد و در لندن گرامر او را عمل کردند بعد از آنجا به شهر کیسلوودسک آمده در آنجا مقیم شد و کمی بعد بمرد (۱۳۳۶ ق . - ۱۹۱۷ م .)

مکرم السلطنه (متوفی ۱۳۱۸ خورشیدی) پسر آقا صمد سراف
 آذربایجانی است. صدخان از کارمندان وزارت خارجه بوده و در سالهای ۱۳۱۸-۱۳۱۹ و
 ۱۳۲۰ هجری قمری مستشار سفارت ایران در پترسبورگ (لنینگراد) بود و در اواسط سال ۱۳۲۰
 قمری بنام وزیر مختاری ایران در هلند تعیین گردید و بعدسالیهای متبادی (از سال ۱۳۲۳ ه.ق.)
 سفیر ایران در پاریس بود. چندسالی که در مأموریت ممتاز خود بود چندان شهرت خوبی نداشت



صدخان ممتاز السلطنه

لکن در اواخر به جهاتی نسبتاً درانتظار وجههای پیدا کرد و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن
 ۸۶ سالگی در پاریس درگذشت و در همانجا مدفون گردید.

را بحکومت خراسان تعیین و اعزام داشت سید محمدخان دست از مخالفت خود با دولت برداشته و از محمدخان قرائی برید و پشاهزاده احمدعلی میرزا حاکم خراسان پیوست. در این سال که اللهقلی خان توره از خوارزم بحدود خراسان تازان آمده بود احمدعلی میرزا برای دفع وی شتافت و خان خوارزم ناچار شده به محل خود بازگشت و در این میان سید محمدخان درحوالی قلعه محمدآباد^۱ بزخم گلوله درگذشت.

سیدمرادخان پسر خدا مرادخان زُند و عموزاده علیمرادخان زُند
صید مراد
که در میان طائفه زندیه سردی بوده بسیار طماع ،
متمدی و بامردم و ادبای رجوع خود بسوء سلوک رفتار میکرد. است. پس از اینکه صادقخان زُند برادرزاده خود ابوالفتح خان پسر بزرگ کریمخان وکیل را از سلطنت هفتاد روزه اش خلع و چند روز بعد او را از هر دو چشم کور کرد و خود بجای او پادشاه شد (۱۱۹۳ ق.) و جعفرخان پسر بزرگ خود را حاکم اسفهان نمود. علی مراد خان برادر مادری جعفرخان که در تهران بود چون از تغییراتیکه در شیراز بعمل آمده بود آگاه شد غفورخان تهرانی را از طرف خود حاکم تهران کرده و فوراً بسمت اسفهان رهسپار گردید. جعفرخان بمحض آگاهی از حرکت علی مرادخان باقرخان خوراسگانی حاکم سابق اسفهان را که علیمرادخان او را بحکومت تعیین نموده بود بهمراه خود برداشته از ترس گرفتاری بدست برادر مادری خویش به شیراز رفت و علیمرادخان وارد اسفهان شد و سپس عمو زاده خود سید مرادخان را بسمت فرماندم، لشکر تعیین کرده برای جنگ با صادقخان به شیراز فرستاد. صادقخان نیز از آنطرف دوسر خود حسنخان وعلیشی خان را بالشکری برای دفع

۱- محمدآباد ده از دهستان لاین بخش کلات - دره گزمی باشد.

۲- موضوع کور کردن ابوالفتح خان را مورخین باختلاف نوشته اند میرزا صادق نامی در صفحه ۲۴۳ تاریخ گیش گشا و ابوالحسن شقاری در تاریخ گلشن مراد - هدایت در جلد نهم روضة الصفاء و مؤلف منتظم نامری در جلد سوم صفحه ۳۸ کور کردن ابوالفتح خان بامر علی- مرادخان در سال ۱۱۹۵ ق. ذکر کرده اند لکن میرزا محمد کلانتر شیراز که معاصرو همراهِ ابوالفتح خان بوده در روزنامه خود و همچنین سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران نوشته اند که صادقخان عمویش او را در سال ۱۱۹۳ ق. کور نمود بنظر من آید که گفته میرزا محمد کلانتر و سرجان ملکم از دیگران درست تر باشد.

نداشت که در مقام نبرد برآید از این جهت از اسفهان به همدان رفت و علی نقی خان پسر
 صادقخان اسفهان را اشغال نمود. علی مرادخان پسر از وروده همدان در آنجا برای خود
 تهیه سپاه دیده در همین سال بسمت اسفهان آمد و پس از مختصر جنگی علی نقی خان از ترس
 وی به شیراز گریخت و اسفهان بلا مانع دوباره به تصرف علی مرادخان درآمد و او این بار
 مرادخان زنده رازه و اکبرخان پسر زکیخان که از شیراز فرار کرده و در اسفهان پوی پیوسته
 بود بچنگ صادقخان به شیراز فرستاد و اینان نقی خان - حسنخان و علی نقیخان پسران
 صادقخان را شکست دادند و اکبرخان شیراز را گرفت و علی مراد خان وارد شیراز گردید و
 پس از ورود صادقخان و پسرانش را کشت و خود پادشاه شد (۱۱۹۶ق). هنگامیکه علی مرادخان
 از اسفهان رهسپار شیراز برگزید نیابت حکومت را در قیاب خود به سید مرادخان داد و
 پس از فتح شیراز هنگامیکه اثبات سلطنت را بر داشته با جمعی از متنفذین و اعیان شیراز روانه اسفهان
 میشد سید مرادخان را از اسفهان خواسته به ایالت فارس منصوب و برقرار نمود. و تا سال
 ۱۱۹۹ق. که علی مرادخان درگذشت والی فارس بود در این سال جعفرخان پسر صادقخان
 و برادر مادری علی مرادخان از زنجان و اسفهان آمده و بسلطنت رسید و چون آقا محمدخان
 شنید که علی مرادخان در گذشته است این خبر را برای خود فیض عظمی شمرده (از او خیلی
 ملاحظه داشت) برای دفع جعفرخان مازم اسفهان شد. جعفرخان رستم سولت که خیر حرکت
 او را شنید اسفهان را با تمامی اثبات سلطنت و خانواده خود بجا گذاشته بسمت شیراز فرار
 نمود. سید مرادخان چون اموال فراوانی که از ظلم و تعدی در مدت چند سال ایالت خود در
 فارس برای خویش جمع آوری کرده بود نتوانست از آنها چشم پوشیده و فرار کند بنا بر این
 هنگامیکه جعفرخان در این سال از اسفهان حرکت کرده و با اطراف شیراز رسید سید مرادخان
 دروازهها را بر روی او گشوده و استقبالش نمود و جعفرخان او را مانند سابق بحکومت فارس
 تعیین نمود لکن در سال ۱۲۰۱ق. که جعفرخان از بهبهان به شیراز بازگشت از سید مراد-
 خان بدگمان شده او و برادرانش را با جمعی دیگر از زندیه دستگیر کرده یا حاجی -
 علیقلیخان کازرونی که از سال پیش زندانی بود در اربک زندانی نمود و اینان تا اواخر ماه
 ربیع الثانی ۱۲۰۳ق. همگی با هم در زندان با کف و زنجیر بستمی بردند تا اینکه در این
 ایام که جعفرخان مسموم شده و در بستر ناتوانی افتاده بود زندانیان مزبور پس از آگاه شدن

۱- فارسنامه در صفحه ۲۲۲ کوشک زرد نوشته و غلط است.

۲- شاه مرادخان - و پس مرادخان - یاربخان و جهانگیرخان.

غوغائی را شنید و برای حفظ جان خود با ناتوانی که داشت از دست خود برجست و دونفر از برادران سید مرادخان که به نزدیک وی رسیده بودند چنان سیلی سختی بسورت ایشان فوخت که هر دونفر از این ضربت بیهوش شدند لکن دیگران مهلت ندادند ابراهیم خان پسر اسمعیل خان زند که جوانی بود در سن شایب از پشت سر پادسته جازوب و دیگران با چوب و چماق و هر چه بدستشان رسید سروروی او را سخت کوبیدند و بزمین افتاد سپس سر او را بریده از بالای دیوار ارگ به پائین انداختند و سید مرادخان خود را پادشاه خواند (۱۲۰۳ ق.) و فادسیان طوعاً یا کرهاً از وی اطاعت نموده سکه و خطبه بنام او کردند و بعد بفکر افتاده خواست لطفعلی خان را هم ، مانند جنفرخان پدرش ، از بین ببرد و لطفعلی خان در این ایام در سواحل خلیج فارس مشغول به سرکوبی یاغیان بود . سید مرادخان ، بسداسی چند ، سرکردگان لشکر او را با خود همراه کرده ، آنان خواستند او را دستگیر نمایند لکن لطفعلی خان با زحمتی موفق شد که به بندر بوشهر فرار کند و لشکریان او هم بگلی پراکنده شدند و پس از مدت کمی خود را از هر جهت آماده نبرد کرده بسمت شیراز عزیمت نمود . سید مرادخان که از آمدن لطفعلی خان برای گرفتن شیراز آگاه شد لشکری سرداری شاه مرادخان برادر خود برای جلوگیری از او فرستاد لکن سرکردگان لشکرش ، با مواضعه قبلی یاشاره میرزا محمد حسین فرهانی وزیر و حاج ابراهیم کلانتر شیراز ، او را گرفته پس از زنجیر کردن در بزازجان به نزد لطفعلی خان بردند و به محض ورود او را کشتند و پس از آن تمامی سپاه زند و فارس باطاعت لطفعلی خان درآمدند . لطفعلی خان پس از کشتن شاه مرادخان با سرعت هر چه تمامتر بمرم دستگیری سید مراد خان و سپاه شیراز گردید و پیش از اینکه لطفعلی خان وارد شیراز گردد بزرگان شیراز از قبیل میرزا محمد حسین وزیر - حاجی ابراهیم کلانتر - میرزا جانی فسائی و غیره بخواهی لطفعلی خان برسید مرادخان شوریده و او را در قلعه ارگ محصور و متحصن نمودند . لطفعلی خان با استقبال شایان وارد شیراز شد و پس از دو روز ارگ و کیلی را گرفته و در ۱۴ ماه شعبان ۱۲۰۳ ق . سید مرادخان و اتباعش کشته شدند . سید مرادخان با و دیکه پیش گفته شد از افراد بد ساسانه زندیه بوده است . حکومت سید مرادخان در فارس پنج سال و اندی (از سال ۱۱۹۶ تا ۱۲۰۱ ق.) و سلطنتش فقط سه ماه و نوزده روز (از ۲۵ ربیع الثانی تا ۱۴ شعبان ۱۲۳۳ ق.) بوده است .

یعنی مادر عباس میرزا ملک آرا نیز از همین طائفه و در برقیقت ، مرید ادب و مشهور است که
محمدشاه جانب این فرقه را کاملاً رعایت نمیکرده است .

میرزا طاهر مستوفی کاشانی بسیرالملک درابتداء سررشته داروید
در سال ۱۲۸۰ ق. از کارمندان دفتر استیفاء (وزارت اداری)

طاهر



بود سپس مستوفی (محاسب) سنان و دامغان
گردید و سالهای متعددی در این سمت یاقی
بود بعد شغل مزبور را به پسرش میرزا
منسورخان (معدل الدوله) واگذار نمود .
میرزا طاهر قرآن پاکشف الایات و مثنوی
پاکشف الایات چاپ کرده که خیلی مرغوب
و معروف است . در سال ۱۲۹۹ قمری بدستور
محمد رحیم خان علاء الدوله و با اتمام
میرزا طاهر مستوفی مثنوی که امروزه به
مثنوی علاء الدوله شهرت دارد بطبع رسید
مثنوی مزبور در صحت و ائتمان و اینکه دارای
کشف الایاتی است از تمام ایات مثنوی از
شاهکارهای طبع است . میرزا طاهر که در
سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به بسیرالملک شد
رحماتی که در این مثنوی کشید و بنام علاء
الدوله بطبع رسید و شهرت زیادی پیدا کرد
بهدرنداد نامبرده از این موقعیت استفاده
کرده بعداً خودش نیز مثنوی پاکشف الایاتی

میرزا طاهر مستوفی و محاسب سنان و دامغان فرزند
میرزا احمد ادیب کاشانی

باقضح کوچکتری تنظیم و ترتیب داده بطبع رساند که امروزه معروف است به مثنوی چاپ
بصیرالملک . در همین سال (۱۳۱۰) که میرزا محمدخان اقبال الدوله کاشی وزیر کل خالصجات
شد بصیرالملک را مباشر (معاون) امور خالصجات نمود .

میرزا طاهر متولد ۱۲۴۲ خورشیدی فرزند میرزا فرج‌الله اسلا
از خانواده فقیه ساکن کجور بوده لکن به تنگبانی مشهور شده است .

طاهر

نامبرده از شاگردان خوب و مبرز میرزا ابوالحسن جلوه حکیم و فیلسوف معروف بوده و

مهاجر بوده بود. در دوره اول، شورش شورایی از طرف طلاب تهران و کیل گردید و در دوره سوم از طرف اعیالی تهران نماینده شد و در جزء فرقه دموکرات معرفی گردید. در سال ۱۳۳۴ ه. ق. در جنگ بین المال اول که عده‌ای از وکلاء و مشروطه طلبیان از تهران خارج شدند و او هم به قم آمد و از طرف ملیون مأمور بر وجود گردید و از وجود یا سایر ملیون هجرت نمود به موصل رفت و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. بایران بازگشت و در دوره چهارم از طرف فرقه دموکرات نماینده مجلس شورایی شد و در ۱۴ آذر سال ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۷۸ سالگی در تهران درگذشت.



میرزا طاهر قاسبی

میرزا طاهر شمسی اصفهانی در سال ۱۲۲۴ متولد و در سن ۱۲۷۵

طاهر

هجری قمری وفات یافت نامبرده از اولاد شیخ زاهد گیلانی است که پدر او در اصفهان در جزء متفایح و قضاات آن شهر بوده‌اند. وی مؤلف تذکره گنج شایگان است که جلد اول آن در سال ۱۲۷۳ ه. ق. بنام میرزا آقاخان صدر اعظم نوری و علیقلی میرزا اعتماد السلطنه تألیف کرده ولی عمرش بنوشتن جلد دیگر آن فاء ننموده است وی در محافل انس اعتماد السلطنه بدلت تقرب بشاهزاده بر سایر شعراء و ندمای اوسمت تقدم و ریاست داشته است.

شاه طهماسب دوم پسر بزرگ شاه سلطان حسین که سمت وزیر بودی

طهماسب

پدر او داشت در حین محاصره اصفهان از طرف محمود افغان غلبه‌جائی در سن ۱۱۳۴ هجری قمری خود را برای جمع آوری افرادی جهت دفع افغانها به قزوین رساند و بعضی ها گویند که پدرش او را برای این عمل فرستاد. در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۲۸ چنین نوشته شده: «در سال ۱۱۲۴ قمری طهماسب میرزا باهشت نفر سوار

۱- سابقا جزء طلاب مدرسه بوده و در آنجا حجره داشته است.

۲- ۱۱۲۴ قمری و ۱۱۳۴ هجری قمری درست است.

ق. شنید در این شهر جلوس نمود بعضی از مورخین نوشته اند که شاه طهماسب هنگامیکه بقرهین وارد شد بجای اینکه افرادی را جمع آوری کرده برای دفع افغانها ولجات پدرخود کوشش نماید در آنجا برای خود عروسی راه انداخته و مشغول بمیش و نوش گردید. بیشتر مورخین جلوس شاه طهماسب را پس از کشته شدن شاه سلطان حسین (۱۱۴۰ هـ. ق.) نوشته اند هدایت در جلد هشتم روضة الصفاء مینویسد: (... امتای دولت پادشاهی در شب ۲۳ ماه رمضان سال ۱۱۲۴ طهماسب میرزا ولد شاه بولیمهدی منصوب کرده و در همان شب بامیرزا حسین اشتهاردی از شهر بیرون و روانه قرهین نمودند که مددی و معاونی بشاه برسانند... چون خبر شهادت شاه شهید بدو رسید با دلی پر خون در قرهین جلوس نموده دیگران نیز چنین نوشته اند. فقط شیخ محمد علی حزین که معاصرو همزمان با وقایع حوادث و خود در اسفهان ساکن بوده در صفحه ۵۶ تاریخ خود مینویسد: (... و سلطان مغفور (شاه سلطان حسین) را در گوشه ای از منازل خود نشانیده نگهبانان گماشتند و چون در ایام شدت محاصره (۱۱۳۴ ق.) شاهزاده و الایثار عظیم الاقدار شاه طهماسب را با معدودی از مقرران بیرون فرستاده و بدار السلطنه قرهین رسیده بود از استماع این خبر بر تخت سلطنت موروث جلوس نموده بنا بر این بنا یگفته حزین جلوس شاه طهماسب بر تخت سلطنت در سال ۱۱۳۵ ق. پس از اشغال اسفهان از طرف محمود صورت گرفته است. مؤلف محافل المؤمنین (خطی در کتابخانه آستانه رضوی) مینویسد: شاه طهماسب بعد از اینکه در حین محاصره اسفهان فرار نمود و بتدارک لشکر و جمع آوری سپاه پرداخته امان الله نام افغانی را محمود سردار سپاه کرده بتماقب و دستگیری شاه طهماسب فرستاد بعد از ورود افغانه بدو فرسخی قرهین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت بآذربایجان فرار و قرهینیان بعد از معاهده و استیمنان، افغانه را داخل شهر ساختند. افغانه بنای تمدی گذاشته قرهینیان شمشیر حیمت آخته جمعی از ایشان را ب خاک هلاک انداختند. افغانه که در باغات خارج قرهین بودند فرار کرده محمود با استماع این خبر یکصد و چهارده تن از قزلباشیه را کشت. سپس شاه طهماسب از قرهین بشیریز و از تبریز ب اردبیل و از اردبیل بتهران آمد هنگامیکه شاه طهماسب در تبریز پسر میرد و نضر نماینده یکی به نزد سلطان عثمانی (سلطان احمد سوم) و دیگری بدر بار تزار روس (پتر کبیر) فرستاد و از آنان برای خویشتن استمداد جست دولت عثمانی اغتنامی به سفیر ایران

مینویسد: دود پائیز همان سال (۱۷۲۳م برابر با ۱۱۳۶ ق.) شاه طهماسب جوان سفیری نزد پتر فرستاده با وی قراردادی منعقد نمود باین ترتیب که امپراطور روسیه افغانیا را از ایران بیرون کند و طهماسب را بخت پشاند در مقابل شهرهای دربند - بادکوبه و استانهای مازندران - گیلان و استرآباد از آن روسها باشد و بازرگانی ایران و روسیه آزاد بماند اگرچه پتر کبیر پیمان مزبور را امضاء نمود ولی هیچگاه باجرا آن اقدام نکرد چه که پیش از امضای پیمان گیلان را گرفته بود و تصرف مازندران و گرگان هم اشکالی نداشت در این اثناء نادرشاه افشار پدید آمد و پتر هم همان اوقات (۱۷۲۵ م. برابر ۱۱۳۸ ق.) در گذشت روسها گیلان را تخلیه کردند و فقط دربند را فزلی (بندر چلوی) نماینده‌ای برای انجام کارهای بازرگانی گذاشتند. اما عثمانیها بدون هیچگونه گفتگو کرمانشاه، کردستان، ایروان، نخجوان - مراغه و خوی را تصرف کرده بسوی تبریز سرازیر شدند. شاه طهماسب بواسطه ضعف نفس و جبن ذاتی تبریز را گذاشته به اردبیل آمد. اهالی تبریز بنا بر تعصب و حس وطنخواهی بدون کمک از خارج خودشان در مقابل دشمن سخت مقاومت کردند و پس از اینکه تبریز در سنه ۱۱۳۷ ق. به تصرف عثمانیان درآمد تبریزیان روی اصل وطنخواهی عده معتنایی از سپاهیان عثمانی را مخفیانه کشتند. موقعیکه اشرف برای فتح کاشان و قم و تهران از اسفهان حرکت کرد شاه طهماسب جنگ نکرده بطرف مازندران رهپار گردید و در ایالت مازندران و گیلان ویا و طاعون بشدت شیوع داشت بسیاری از سپاهیان وی بوبا مبتلی شده و در گذشتند و چندان کسی برای وی باقی نماند و بعد خواست که بیاری فتحعلیخان قاجار جدااعلای سلسله سلطین قاجاریه خراسان را از تصرف ملک محمود سیستانی خارج نماید. هنگامیکه بدامغان رسید شهرت جلالت و شجاعت نادرقلی حاکم ایبورد و نسا گوشزد او گردید حسینعلی بنا حسینعلی بیک بسطامی را که بعدها از طرف نادرشاه ملقب به معیر الممالک گردید برای آوردن او فرستاد. حسینعلی بیک نیز مأموریت خود را بوجه احسن انجام داده نادرقلی را بنزد شاه طهماسب آورد بنا بگفته کشیش بازن هنگامیکه نادرقلی بحضور شاه طهماسب رسید عده نفراتش از پانصد تا ششصد نفریش نبود بازن طبیب مخصوص نادرشاه گوید: «طهماسب پسر سلطان حسین از حقوق موروثی خود منصرف نمیشد و گاه گاهی فعالیتهای ضعیفی از خود ابراز مینمود. جز رجال معدودی از وفاداران او بر جای نمانده بودند حتی آن عده کم نیز از خدمت پرخطر و پر زحمت بشنگ آمده و کم کم او را ترک میکردند و ممکن بود خیانت هم با او بنمایند در چنین فرصتی بود که نادرقلی خان پیدا شد و بخدمت او قیام کرد و با پانصد یا

طهماسب را شاه ایران اعلام کرد و شاه طهماسب نیز او را سردار سپاهیان خود نمود . سپس
 طهماسب قلی خان (نادرشاه) سپاه را دو قسمت کرد شاه طهماسب بر سر صد هزار مرد سپاهی
 برای پیکار با عثمانیها روان شد و خود او با شصت هزار تن برای شکست و سرکوبی طوایف
 افغان در خراسان رو برای نهاد . در سال ۱۷۳۱ م . (۱۱۴۳ ق .) شاه طهماسب چنان شکستی
 از عثمانیها خورد که تخم اسف و نوبیدی در دلهاکشت در عههجا سخن از صلح همی رفت ولی
 در غیاب طهماسب قلی خان وی مشورت و رای او کسی را جرأت اقدام بدان نبوده . شاه
 طهماسب ابتداء نادر قلی را بمنصب قوردچی باشی و لقب طهماسب قلی خان سرافراز نمود و بند
 وی را با سپاهی که از اطراف جمع آوری کرده و موجود بود برای دفع ملک محمود سیستانی
 که خود را پادشاه خراسان میدانست مأمور نمود . طهماسب قلی خان پس از یکی دو جنگ
 او را دستگیر و کشت و از این تاریخ است که روز بروز براهمیت و عظمت او افزوده شده و شاه
 طهماسب هم جز آلتی در دست وی بیش نبود . هنگام شورش طایفه ابدالی در هرات شاه -
 طهماسب بهمراه طهماسب قلی خان هرات رفت و پس از سرکوبی ابدالی ها و دستگیری ابا
 یارخان ابدالی سر کرده شورشیان و تعیین حاکمی از جانب خود با اتفاق هم بمشهد باز گشتند .
 در نیز دعای طهماسب قلی خان با اشرف در همان دوست و دره خوار در سال ۱۱۴۲ ه . ق . شاه
 طهماسب نیز بمنوان سپاهی لشکر همراه وی بود لکن هنگامیکه برای تصرف اسفهان و جنگ
 مورچه خورت عزیمت نمود شاه طهماسب در تهران توقف کرد و پس از تصرف اسفهان و فرار
 اشرف ، شاه طهماسب با شتاب وارد اسفهان شد . مؤلف کتاب محافل المؤمنین آینه نوبست ؛ دو
 در ربیع الثانی این سال (۱۱۴۲ ق .) جنگ مورچه خورت واقع شد که شاه طهماسب در
 تهران متوقف و نادر قلی بیگ آمده افغانان را شکست داد و آغاغنه از اسفهان حرکت و نادر قلی
 بیگ عازم سمت اسفهان شد و کسی بتعاقب شاه طهماسب فرستاده شاه وارد اسفهان گردید .
 یا اینکه خود طهماسب قلی خان مایل بود که با اشرف مهلت توقف نداده و بهر کجا که بیرون
 او را تعقیب نماید شاه طهماسب هم برای اینکه شرافغانان از ایران بگریزند شود طهماسب
 قلی خان را در این کار هر چه بیشتر تشویق و ترغیب نمود . طهماسب قلی خان هم در هر جا جدا
 بتعاقب اشرف پرداخت تا اینکه خود اشرف و سپاهیان را بگری ازین برد و بدیبار عدم
 فرستاد . در سال ۱۱۴۳ ق . که طهماسب قلیخان برای سرکوبی آغاغنه ابدالی هرات از
 آذربایجان بسوی خراسان عزیمت نموده بود شاه طهماسب غیبت و دوری او را مغتنم شمرده

بدان سبب رهسپار گردید و در جنگی که با آنان نمود از عثمانیها سخت خورده اجباراً با آنها مصالحه نمود و معاهده بسیار تنگینی بست و قرارداد که تمام شهرهایی که در سمت چپ رودخانه ارس واقع شده به عثمانیان داده شود و از استرداد چند هزار اسرای ایرانی که در این جنگ بدست عثمانیها گرفتار شده بودند بهیچوجه ذکری در این قرارداد نشده بود. در این جنگ خسارات بسیار به ایران وارد آمد و شاه طهماسب هم با خفت و سرافکندگی زیاد به اصفهان مراجعت نمود و بجای این که در صدد جبران شکست و خرابکاری تنگین خود باشد با لاقیدی زیاد بعیش و نوش خود پرداخت. طهماسب قلیخان که این قبیله را شنید که بدون مشورت و سلاح اندیشی یا او سورت گرفته و اهانت بزرگی به ایران وارد آمده بود بسیار متأسف و متأثر گردید و سخت بر آشفت و بصدد اعلامیههایی مبنی بر شکست شاه طهماسب و واگذار کردن چندین شهر به عثمانیان و عدم استرداد اسرا به تمام حکام ایالات و ولایات ایران مبادرت نمود و در ضمن گفته بود که بزرگان و امراء ایران تن باین قبیل خفتها نخواهند داد و تا دشمن را از خاک ایران بیرون نکنند آرام نخواهند نشست. سپس سفیری بدربار سلطان عثمانی آکسه پس از سلطان احمدخان سوم پادشاه شده بود فرستاد و بوی پیغام داد که هیچیک از امراء و سرداران سپاه ایران زیر بار چنین معاهده تنگینی نمیروند و بهیچوجه آن را نمیپذیرند و شرط اصلی و کلی رضایت خاطر آنان این است که یا باید تمام شهرهایی که به موجب این معاهده از ایران منتزع و به عثمانی واگذار شده مشرد دارید و یا این که آماده جنگ باشید و ضمناً حرکت خود را نیز به احمد پاشا والی بغداد اطلاع داد.

در این تاریخ علاوه بر اینکه عثمانیان قسمت زیادی از شمال غرب و غرب ایران را در تصرف داشتند روسها نیز از فتنه افغان و هرج و مرج ایران سوءاستفاده نموده بسواحل دریای مازندران دست اندازی کرده بادکوبه - گیلان و مازندران را بشصرف خود در آورده بودند - طهماسب قلیخان دوفتر از سرکردگان سپاه خود را به مازندران نزد افسران ارشد روسی فرستاده به آنان پیغام داد که فوراً باید آن محلها را تخلیه کرده به مملکت خود برگردید و در غیر این سورت آماده نبرد باشید. روسها به محض این که پیغام طهماسب قلیخان را شنیدند، شهرهایی که در تصرف داشتند خالی کرده، به اوطان خود مراجعت نمودند. طهماسب قلیخان پس از این اقدامات و آماده کردن خود برای پیش آمدهای بعدی با تجهیزات کامل در اواخر سال ۱۱۴۴ ق. از مشهد بصوب تهران حرکت کرد و درخواست

توسط بیست اسفهان حارم شد و سپاهی هم که از فارس خواسته بود در هم به سر کردی .
محمد علیخان قوللر آقاسی والی فارس و محمدخان بلوچ حاکم کوه گیلویه به او پیوستند .
طهماسبقلیخان با این دو سپاه به اسفهان وارد شد و در باغ هزار جریب منزل کرد و سپس
در باغ سعادت آباد بخیمت شاه طهماسب رسید و برای این که شاه را کاملاً از خود مطمئن
کند و بهیچوجه شایعه‌های بددل راه ندهد پس از تنظیم و کزتنش تمام تا رسیدن به نزدیک
شاه سه‌بار زمین ادب را بوسید و مدتی در حضور شاه سر پا ایستاد تا این که شاه به او اذن
جلوس داد و پاندازه‌ای خضوع و خشوع و اظهار جان‌فشانی و خدمتگذاری کرد که دل شاه
ساده دل را کاملاً ربود و طهماسبقلیخان را خادم حقیقی خود فرض نمود . سپس طهماسب
قلیخان اظهار داشت که چون من عازم انجام کارسترکی برای اعلیحضرت هستم و قصد دارم
که دشمنان شاه را سرکوبی نموده و متجاوزین به حدود مملکت را سر جای خود بنشانم
خواهش غلام این است که برای دیدن سان سپاه خراسان و تشویق و تقدر از امراء و سران
سپاه اگر فردا مرا سرافراز فرمائید نهایت افتخار برای غلام خواهد بود شاه خواهش او
را قبول کرد و قرار شد دو روز بعد برای بازدید از طهماسبقلیخان و دیدن سان سپاه به
منزل و اردوگاه او برود . اطرافیان شاه طهماسب از دو دسته مختلف تشکیل شده بود
گروهی مطلع و وارد جریان امر بودند بشاه فهماندند که این دعوت داهی است که طهماسب
قلیخان سهسالار در جلو پای شما گسترده و صلاح نیست که دعوت او را اجابت نمائید و
دسته دیگر که با طهماسبقلیخان مربوط و از خوان نعمت و کیسه قوت او بسرخوردار شده
بودند شاه را برقتن به بازدید او تشویق کردند بالاخره شاه نظر دسته اخیر را پسندید و
به اردوگاه و محل اقامت او عازم شد . طهماسبقلیخان برای شاه تشریفات زیاد و مفلسی
چیده و ترتیب داده بود و خودش هم از مسافت دوری به استقبال شاه شتافت و همینطور
پیاده در رکاب شاه صحبت کنان تا اردوگاه بود پس از ورود شاه هر یک از امراء خراسان
را حضور شاه معرفی و مورد عنایتش واقع شدند و پس از اتمام معرفی پیشکشهای لایق از
نظر شاه گذراند و تقدیم نمود و خاطر شاه از این همه تشریفات و احترامات و تقدیم‌ها با
و تحف بسیار ، بسیار خوشنود و خرسند گردید . پس از گذراندن پیشکشهای لایق و نمایاندن
خدمات صادقانه خود نسبت بشاه ، از شاه خواهش و درخواست نمود که برای رفع خستگی
اگر ممکن شود امشب را هم در اینجا تشریف داشته تا به سربلندی و افتخارات غلام بیش
از پیش افزایش یابد . دستگام مفصل و تشریفات و اسباب و وسائلی که طهماسبقلیخان برای
پذیرایی و خوشی و تفریحات گوناگون شاه چیده و شاه هم از آنها بسیار خوش آمده بود

به دست در آمدن و پاپین اطراف میانه و حرکات بیجانانه و درویشان از خود
بروز میداد. طهماسبقلیخان بدون این که شاه نگویند بخت ملتفت موضوع شود و کوچکترین
توجهی به دعائی او داشته باشد امراء و سرکردگان سپاه خراسان و سایر جاها را وادار
میکرد که پنهانی حرکات مستانه و اعمال قبیحانه وی را به چشم خود ببینند و بدانند که
منشأ تمام خرابیهای مملکت از کجا سرچشمه میگردد، و چگونه پادشاهی دارند. شیخ
محمد علی حزین که هم عمر و هم زمان با شاه سلطان حسین و پسرش شاه طهماسب بوده در
صفحه ۵۹ تاریخ خود راجع به می پرسشی و عباسی شاه طهماسب چنین گوید: «پادشاه
عالیجاه شاه طهماسب سنوی که در بدایت شباب و بعد از جلوس سلطنت از حادثه اسفهان و
گرفتاری پدر بغایت افسرده و محزون بود یکی از امرای جاهل بیخبال آنکه او را از غصه
و اندوه بر آورد با سیاق عیش و طرب دلالت کرد و باندک زمانی چنانکه در مزاج جوانان
خاصیت لهو و لعب است بآن شیوه از حد اعتدال در گذشت.

شاه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش

پدداست گز این میان چه بر خواهد خاست»

صبح شد و قدری هم سستی شاه تحقیق پیدا کرده بود سر بازان نادری اطاق شاه را
محاصره کردند و همه های ایجاد شد شاه پرسید که این سروصداها چیست و چه خبر است ؟
طهماسبقلیخان فوراً وارد اطاق شاه شده تعلیم بلند بالائی کرد و گفت چیزی نشده فقط امراء
سپاه عرض میکنند که ما زیر بار سلطنت شما نمیرسیم و پشاهی پسران تن در میدهم پس از
گفتگوی مختصر بین الاثین تخت روانی که قبلاً تهیه و آن را حاضر کرده بودند بی درنگ
شاه را در آن نشاند تحت الحفظ با عده ای مستحفظ از راه بزد بطرف مشهد روانه نمودند
و عجب این است که خود طهماسبقلیخان، شاه را متابعت نموده و در حدود ۶ کیلومتر در
رکاب شاه پیاده میرفت و از این عمل بسیار زشت و رفتار ناهنجار امراء و سرکردگان
سپاه از شاه معذرت میخواست و باو امیدواری میداد که کوشش به عمل خواهد آورد که آنان
را متقاعد کرده و عنتریب شاه بسطنت رسیده و بخت شاهی جلوس خواهد نمود. طهماسب
قلیخان (نادرشاه) شاه طهماسب را معزول نمود و پسرش عباس میرزا کودک شیر خوار چهار
با پنج ماهه را با اسم شاه عباس سوم پادشاه خواند و شاه طهماسب را تحت الحفظ به مشهد
فرستاد. پس از عزل از سلطنت (ربیع الاول ۱۱۴۵ هـ. ق.) شاه طهماسب از سال ۱۱۴۵ تا
۱۱۴۶ قمری در مشهد میزیست لکن در سال اخیر که نادرشاه در جبهه بغداد از عثمانیها شکست
خورده و به همدان عقب نشینی کرد دستور داد که شاه طهماسب مخلوع را از مشهد و عباس

قبیل قندهار و ۸۰۰ و همچنین برای فتح هندوستان به آن حدود حرکت نمود. شاه طهماسب
و شاه عباس را از مازندران به سیروار آورده و در آنجا مقیم نمودند. - حزین در صفحه ۱۱۹
تاریخ خود در این باب مینویسد: «و شاه طهماسب شاهزاده عباس میرزا را نزد خود طلب
داشته گاهی در مشهد طوس و بلده سیروار و گاه در مازندران بسر میبرد و مستحفظان به
حراست قیام داشتند». در اوائل سال ۱۱۵۲ ه. ق. که در ایران به غلط شهرت داده شد
که نادرشاه در هندوستان کشته شده رضای میرزا ولیعهد و نایب السلطنه از ترس این که
میادای مردم به خواهی ستویه قیام کرده بر او بشورند و شاه طهماسب یا شاه عباس را به
سلطنت برگمارند به محمد حسینخان قاجار دولو که در آنوقت از طرف نادرشاه حاکم استرآباد
بود دستور داد که شاه طهماسب و دو پسرش شاه عباس سوم و سلیمان میرزا را که هفتساله و
شش ساله بودند به قتل رساند اوهم امر رضا قلی میرزا را اجراء نمود. ۱.

حزین که تذکره احوال خود را در سال ۱۱۵۴ ق. یعنی دو سال پس از این واقعه
در هندوستان نوشته میگوید که نشی شاه طهماسب دوم را پس از کشتن در مشهد مدفون ساختند
لکن امروز مشهور چنین است که شاه طهماسب دوم با پدرش شاه سلطان حسین و جدش شاه
سلیمان در قم در یک بقعهای مدفونند. ظاهراً با حزین بعلمت بودن در هندوستان درست از
محل قبر شاه طهماسب دوم نتوانسته بوده است اطلاع صحیحی بدست بیاورد یا آنکه نشی
شاه طهماسب را پس از مدتی به قم برده و در جنب قبر پدر و جدش به خاک سپرده اند
سجع «سر شاه طهماسب دوم از این قرار بوده: «بنده شاه ولایت طهماسب ثانی»
و افزوده پس از غلبه بر ایران تقلیدی از صفویه کرده ولی به جای ائمه نام شیخین را
گذاشته بودند.

شاه طهماسب یکی از سلاطین عیاش - فاسد - بی عرضه و بی کفایت سلسله صفویه
بوده و ممکن است بمشی هاگمان برسد و بگویند که بدبختی او در این بود که گرفتار رند
زبردست و شیر تر خونخواره ای مانند نادرشاه شده بود که نمی توانست ابراز لیاقتی از خود
نشان بدهد و با بودن نادرکاری هم از دست او بر نمی آمد اینطور نیست اگر نادر نبود در
همان اوائل امر بدست اشرف غلیجی یکی از عمیان رفته و مضمحل شده بود و چند صباحی هم که
زنده ماند از صدقه سر نادرشاه بوده است.

۱- جد اعلای خانوارۀ علامادولۀ

۲- اینکه در بین عوام تهران معروف است که خنجر شمر در خانه علاءالدولۀ ای هاست

بهین مناسبت و همچنین شغل نسجی باشی داشتن خانوارۀ مزبور است.

طهاسبقلیخان (نادرشاه) پس از خرد شدن طهاسب از سلطنت طهاسبقلیخان جلاپور را به حکومت اصفهان تعیین نمود و خودش برای بیرون کردن عثمانیها از خاک ایران یازگردانیدن قسمت‌هایی که شاه طهاسب از دست داده بود بسمت کسرمانشاهان حرکت کرد. در سال ۱۱۴۶ ه. ق. هنگامیکه محمدخان بلوچ والی خوزستان بر علیه طهاسبقلیخان نائب السلطنه قیام کرد و آشوب مهمی در سراسر جنوب ایران برپا نمود در این هنگام طهاسبقلیخان نائب السلطنه ولایات فارس را بین امراء و سرکردگان خراسان که مورد اطمینان و اعتماد او بودند تقسیم کرد از آن جمله حکومت بهبهان و کوه گیلویه را به اسمعیلخان خزیمه حاکم قاین واگذار نمود. طهاسبقلیخان جلاپور را هم از اصفهان با دوازده هزار نفر سپاهی مأمور نمود که با اتفاق سایرین محمدخان را بکلی از میان ببرند و چندی بعد خود او به آنان پیوست.

محمدخان برای این که در شیراز محصور نماند و با این که چندان اطمینان به اهالیش نداشت و با خواسته است که پیشدستی کرده لشکر نادر را تا بحوالی شیراز نزدیک نشداند هر چه زودتر آن را از میان بردارد. در هرسورت برای هر نظری که داشت، از شیراز خارج شده در محلی بنام دربند که بین دو کوه قرار داشت و دارای استحکامات طبیعی غیر قابل تسخیری بود با پانزده هزار سپاهی خود در آنجا قرار گرفت لکن در پیورش اول سپاه نادری محمدخان تاب مقاومت نیاورده فرار را برقرار ترجیح داده بطرف لارستان پا بگریز نهاد.

طهاسبقلیخان جلاپور وارد شیراز شد و متعاقب او نائب السلطنه (نادرشاه) نیز وارد گردید. نادرشاه طهاسبقلیخان را فوراً برای دستگیری محمدخان مأمور نمود و سه وی دستور داد که در همه جا بدون اینکه به او فرصت توقفی داده شود او را تعقیب نماید. لارستانها علاوه بر اینکه محمدخان را بحدود خود راه ندادند فرستادگان او را نیز دستگیر کرده نزد سردار جلاپور فرستادند.

طهاسبقلیخان جلاپور، در ضمن این مأموریت، کسانی که در مدت سه چهار ماه کسوف محمدخان، با او دمساز بوده، آنان را تنبیه سخت نمود و مخالفین را به کلی از نواحی فارس از بین برد. محمدخان پس از یأس از لاریها که به آنان خیلی امیدوار بود همینطور در حال فرار و طهاسبقلیخان جلاپور هم بدون آنی غفلت او را تعقیب می‌کرد تا

پس از این که از انتظامات فرسیرات فارس فارغ شد در سال ۱۴۷ ه. ق. طهماسب قلیخان نائب السلطنه او را از فارس به آذربایجان احضار نمود و به اردوی او پیوست. از اوائل سال ۱۱۵۱ تا اوائل ۱۱۶۰ ه. ق. از طرف نادرشاه به فرماندهی نواحی شرقی ایران بعنوان سردار کابل تعیین شد و در اوائل سال ۱۱۶۰ ه. ق. اهالی سیستان بواسطه تمذیبات و تحمیلات زیاد مأمورین دولت سر به عصیان برداشتند و نادرشاه برای سرکوبی یاغیان و فرونشاندن آتش انقلاب، علیقلیخان برادرزاده خود را با عده‌ای سپاهی به سیستان فرستاد و برای اینکه اینهم به یاغیان نه پیوندد، طهماسبقلیخان را نیز مأموریت داد که هم کمک و هم مراقب او باشد.

با اینکه نادرشاه سردار خود را نیز پنجاه الف کسه عبارت از دویست و پنجاه هزار تومان باشد جریمه نقدی نمود و محصلان به تحصیل وجه مزبور مأمور و روانه داشت معذک سردار کابل از وفاداری نسبت به نادرشاه دست نکشید و علیقلی میرزا را نیز بتوبه خود تسبیح بسیار نمود که با عمومی خود مخالفت نکند تسبیح وی بهیچوجه در وجود آن جوان مؤثر واقع نشد و برای اینکه مبادا طهماسبقلیخان مانع عملیات خلاقی رویه او گردد او را به وسیله خوراندن زهر هلاک نمود و بعد خود بلا مانع سر به عصیان و طغیان برداشت. علیقلیخان پس از مرگ طهماسبقلیخان از سیستان بهرات رفت و رأیت استبداد بر افراخت و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت.

طهماسب میرزا مؤیدالدوله پسر دوم محمد علی میرزا دولتشاه

طهماسب

پسر اکبر فتحعلیشاه قاجار و داماد عباس میرزا نائب السلطنه و

چون گاهی هم شهر میگفته سرور تخلص شمری او بوده است. طهماسب میرزا پس از فوت محمد علی میرزا دولتشاه پدر خویش در سال ۱۲۳۷ هجری قمری، در دستگاه عمومی خود عباس میرزا نائب السلطنه وارد خدمت شد. عباس میرزا از او نگهداری میکرد و بعد او را بدامادی خود اختیار نمود.

در سال ۱۲۴۷ ه. ق. که عباس میرزای نائب السلطنه برای اجرای مقاصد و انجام عملیاتی بخراسان آمده بود طهماسب میرزا را با چهار هزار پیاده و سوار از آذربایجان به خراسان احضار نمود. پس از ورود محمد شاه قاجار از تبریز به تهران و جلوس بر تخت سلطنت (۱۲۵۰ ق.) بیشتر حکام ایالات و ولایات را تغییر داد و بجای آنان حکام تازه‌ای فرستاد از آن جمله طهماسب میرزا شوهر خواهر و پسر عم خود را بحکومت کاشان و برادر او جهانگیر میرزا را بحکومت یزد بجای هلاکو میرزا پسر بزرگ حسنعلی میرزا شجاع السلطنه



از راست چپ : طیب‌ناب میرزا مؤیدالدوله - امامعلی میرزا عمادالدوله - احمد میرزا
 بهمن‌الدوله - ایلدزم میرزا - فتح‌الله میرزا شجاع‌السلطنه و
 حمزه میرزا حشمت‌الدوله

تعیین و روانه نمود. در سال ۱۲۵۱ ه. ق. تغییر مأموریت داده بحکومت عهدان منصوب شد
 و در سال ۱۲۵۳ ق. که محمد شاه در اطراف هرات بسر میبرد مؤیدالدوله را از عهدان
 بیرون خواست.

در سال ۱۲۶۴ ق. میرزا تقی‌خان سردار اعظم، مؤیدالدوله را بجای فضل‌مسی‌خان
 قزاقچی به حکومت کرمان منصوب و روانه نمود. مؤیدالدوله کرمان را که خیلی معشوش شده
 بود منظم کرد و حکومتش در آنجا سه سال طول کشید. در سال ۱۲۶۸ ه. ق. از حکومت
 معزول و بجای او محمد حسن‌خان سردار بحکومت کرمان منصوب شد.

مؤیدالدوله چندی بیکار بود تا این‌که در سال ۱۲۶۹ ه. ق. دو باره بیه حکومت
 عهدان تعیین گردید. از حکومت عهدان وی چیزی نگذشت که بجای فیروز میرزا نسرتمد

کردن و پیشرفت‌های علمی و ادبی در آن زمان بود. میرزا حسین قزوینی نیز از جمله کسانی بود که در آن زمان در ایران زندگی می‌کردند. میرزا حسین قزوینی در سال ۱۲۷۵ ق. از حکومت فارس معزول و به جای او سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه پسر پسر پسر میرزا حسین قزوینی حاکم فارس شد.



سلطان مراد میرزا مؤیدالدوله

در اوایل سال ۱۲۷۷ ق. که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه از فارس اجتناب و به جای برادر خود حمزه میرزا حشمت‌الدوله استاندار خراسان شد، مؤیدالدوله در این سال برای بار دوم به حکومت فارس برگزیده شد. در اواخر سال ۱۲۷۷ ق. به واسطه ۱- این قبیل تغییرات و تبدیلات با دادن مبالغ زیادی به عنوان پیشکش به شاه صورت میگرفت.

عالی پاشا سردار اعظم آن دولت نیز بخیال دخالت در امور بحرین افتاد.



معموم میرزا علی تقی حکیم باشی مظفرالدین میرزا ولیعهد مؤیدالدوله

در سال ۱۲۸۴ ق. که عزیزخان مکرری سردار کل به تهران احضار و بسمت وزارت

بازگشت و شاه بجای او میرزا سادق قائم مقام نوری را برای بار دوم روانه تبریز نمود پیشکاری او هم دوام پیدا نکرد و از سمت خود استعفاء کرد. شاه که این اوضاع و احوال را مشاهده نمود این بار طهماسب میرزای مؤیدالدوله را با اختیارات تام در سال ۱۲۸۵ ق. بسمت پیشکاری ولیمهد به تبریز فرستاد.

در سال ۱۲۸۶ ه. ق. که ناصرالدینشاه بگیلان «سافرت نمود هنگام بازگشت دستور داد که عزیزخان مگری سردارکل به قزوین آمده او را ببیند و شهرت داشت که او را به آذربایجان خواهد فرستاد. مؤیدالدوله که از این موضوع اطلاع پیدا کرد پیش کشی که عزیزخان برای حکومت آذربایجان میداد خودش عهده دار پرداخت آن گردید و ناصرالدین شاه پس از سر و کسبه کردن، مؤیدالدوله را دوباره بهمان سمت سابق برقرار نمود.

مؤیدالدوله تا سال ۱۲۸۷ ق. پیشکار ایالت آذربایجان بود و در اوائل همین سال معزول و بجای وی عزیزخان مگری سردارکل که فوق العاده مایل به ایالت آذربایجان بود و در مأموریت های سابق املاک فراوانی در آنجا برای خود فراهم کرده بود برای آخرین بار به تبریز رفت.

در سال ۱۲۸۸ ق. پس از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر عراق (بین النهرین) با مشورت حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله شاه امر به تشکیل مجلس دارالشورای کبری داد و مؤیدالدوله بصورت آن مجلس انتخاب گردید و در همین سال بجای برادر کهنتر خود امامقلی میرزا عمادالدوله به حکومت کرمانشاه منصوب شد و در اوائل سال ۱۲۹۱ ق. که حکومت کردستان با فرهاد میرزا معتدالدوله بود پس از دادن سی و دو هزار تومان پیشکش بشاه حکومت کردستان ضمیمه حکومت کرمانشاه شده مؤیدالدوله حاکم هر دو جا گردید. چیزی از اتصافش نگذشت که در همین سال عمادالدوله برادرش که در این هنگام عهده دار وزارت دادگستری بود به جای وی دو پاره بنه حکومت کرمانشاه و کردستان منصوب و روانه گردید.

در اوائل سال ۱۲۹۵ ق. حکومت های ملایر و نهاوند و تویسرکان به عهده مؤیدالدوله واگذار شد و در سال ۱۲۹۷ ه. ق. درگذشت.

مؤیدالدوله شاهزاده ای با سواد و از ققه واسول با اطلاع بوده لکن تفرعن و تکبر

تألیف خود در جامی که میگوید: «قوائد فقه طهماسب میرزا مؤید الدوله اشاره است به اطلاعات فقهی او که در آن زمان مؤید الدوله مرد با سواد و فقیهی بوده است» لطفعلی میرزا مشهور باقا شاهزاده که در سال ۱۲۹۷ ق. هنگام طفیان شیخ عبیدالله حاکم ساوجبلاغ بوده پسر همین طهماسب میرزا است. این شاهزاده بواسطه تعدیات بسیار باهالی باعث دلسردی ورنجش اکراد ایرانی را بعمل آورد و در ظاهر امر سب طفیان شیخ عبیدالله گردید و هنگامی که شیخ با پروان خود و حمزه آقای مکرری روبه ساوجبلاغ آوردند لطفعلی میرزا با بفرار گذاشت شاهزاده عزیز یکی از دانشها و لوطی‌های معروف تهران نوع همین طهماسب میرزای مؤید الدوله بوده است.

میرزا عباس یا عباس افندی که در میان بهائیان به حسن اعظم و عبدالبهاء معروفیت دارد پسر ارشد میرزا حسینعلی نوری معروف به

عباس



عباس افندی

بهاء یا بهاءالله است که در سال هزار و دویست و شصت و چهل و نهم قمری در تهران در محله عربها در خانه شخصی میرزا حسینعلی متولد شده و مادرش که اولین زن بهاء الله است مشهوره بوده به نوایه و در میان بهائیان ملقبه بام - الکائنات و خود عباس افندی در زمان حیات پدر ملقب بوده است به حسن اعظم و پس از فوت پدرش به عبدالبهاء شهرت پیدا کرد. در سال ۱۳۰۹ قمری مطابق ۱۸۹۲ میلادی که میرزا حسینعلی بهاء در گذشت در باب جانشینی او مابین سه برادر که از مهد علیا زن دوم میرزا حسینعلی بودند با برادر

صلیبی‌شان عباس افندی در سر ریاست و پیشوائی نزاع در گرفت و بالاخره میرزا عباس که

۱- پدر میرزا علیخان امین الدوله.

۲- طهماسب میرزا کتابی در فقه نوشته و بفقہ مؤیدی معروف است.

۳- ام الکائنات و مهد علیا القایی است که میرزا حسینعلی به زنان خود داده است.



عباس الخديوي



عبدالله بن عبدالمطلب في مكة المكرمة

روی داد یکی از کارهای آن آزادی محبوسین بود .

عباس افندی که بانفای پدرش از سال ۱۲۸۵ قمری از ادره به عکاتمید و تحت نظر مأمورین دولت عثمانی قرار گرفته بودند آزاد گردید و به محض آزاد شدن در سال ۱۹۱۰ میلادی شروع به مسافرت به مصر - سویس - لندن - پاریس و باز دوباره به مصر و در اوائل سنه ۱۹۱۲ میلادی از مصر بطرف امریکای شمالی حرکت کرد و در اواسط همان سال وارد نیویورک شد و پس از گردش و موعظه در بسیاری از شهرهای امریکا بالاخره در اواخر سال ۱۹۱۲ باروفا مراجعت نمود و در ۱۴ دسامبر سنه مذکوره به لیورپول وارد شد و از آنجا در جریان سال ۱۹۱۳ به آلمان ، اطریش ، مجارستان و بسیاری دیگر از بلاد اروپا سیاحت نمود و در اواسط سنه ۱۹۱۳ به مصر و بعد به حیفا برگشت و آنجا را از این تاریخ به بعد بجای عکا مقر نهائی خود قرارداد و مجموع مدت سفر عبدالبهاء از ماه رمضان سنه ۱۳۳۲



شافی افندی ربانی

در حیفا در سن ۸۰ سالگی در گذشت و در جبل کرمل بالای حیفا و مشرف بر آن در جنب مقبره

ه . ق . مطابق ۱۹۱۰ م . که از فلسطین بطرف مصر و اروپا و امریکا سفر نمود تا محرم ۱۳۳۲ که مجدداً به فلسطین مراجعت کرد دو سال و سه ماه و چند روزی بود . در سال ۱۹۱۸ در جنگ بین الملل اول فلسطین بتوسط مارشال لرد آلبنی افتح شد و در آنجا عملیاتی صورت گرفت . در این سال از طرف دولت انگلستان لقب سری SIR به عبدالبهاء داده شد . در عکسی که از نظر خوانندگان میگذرد هنگامی است که مارشال لرد آلبنی لقب سری را از طرف دولت متبوع خود به عبدالبهاء میدهد و از این تاریخ معروف گردید به سر عبدالبهاء .

عباس افندی در ۲۷ ربیع الاول سنه هزار و سیصد و چهل ه . ق . مطابق ۲۸ نوامبر هزار و نصد و بیست و یک (۱۹۲۱) میلادی

در لندن بلاعتب در گذشت. عباس افندی مردی بوده است بسیار ذرنگه، زیرک، باهوش، سانس، مطلع - با گذشت، مردم شناس و مردم دار لکن در زمان ریاست شوقی افندی نوه و جانشین وی بهائیگری تقریباً از رونق اولیه و زمان عباس افندی افتاد و بسیاری از زعماء و مبرزین قوم بهائی علاوه بر اینکه از دین بهائیگری برگشتند هر کدام چندین کتاب ردیه نیز بر دین مزبور نوشته طبع و انتشار دادند. بهائی‌ها اکنون از خود رئیس و پیشوائی ندارند.

حاج میرزا عباس یا ملا عباس ایروانی متخلص به فخری و معروف

عباس

به حاج میرزا آقاسی پسر حاجی میرزا مسلم ایروانی که مدت



حاج میرزا آقاسی

چهارده سال صدر اعظم محمدشاه قاجار بود و مردم در غیابش او را حاجی یا حاجی آقا می‌گفتند.

پدرش از ایروان باعسرت و خویشاوندان خود کوچ کرده در شهر ماکو اقامت گزید و در پیشه زارعین و دهاقین زندگی مینمود حاج میرزا آقاسی در شهر مذکور در سال ۱۱۹۸ هجری قمری متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از این که بحد رشد و سن بلوغ رسید عازم خوی شده در آنجا اقامت نمود و چند سالی بتحصيل قرآنت و کتابت ماری و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا بیلابد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نموده عاقبت بهمسدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد همدانی صاحب کتاب بحر المعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار

میرفت تلمذجسته ارادات حاصل کرد و باسصلاح بوی سرسپرد و پس از چندی یکی از مریدان

۱- Oxford

۲- در کتاب میرزا اسدالله ماروی نام پدر حاج میرزا آقاسی میرزا قاسم و در کتاب

خاطرات و خطرات تألیف م. ق هدایت میرزا سلیم ذکر شده است.

مرشد مذکور صرف اوقات مینمود و چون آخوند ملاعبداصمدازهمدان مهاجرت کرده ومدت
چهل سال مجاورت کربلا را اختیار نمود حاج ملاعباس نیز بلازمقش رفته در آنجا میریست
تا آنکه استاد و مرشدش در فتنه قتل و غارت و عابیان در کربلا در سال ۱۲۱۶ ه.ق. کشته شد
سرانجام حاج ملاعباس از عراق عرب مراجعت بایران کرد عیال مرشد را بهمدان رساند و
خود با آذربایجان رفت و در تبریز سکونت اختیار کرد و طریقت استاد را تعلیم وارثاد مینمود
و بنام حاج ملاآقاسی و حاج میرزا آقاسی مشهور گردید .

پس از چندی آخوند مرتاض ابروایی در تبریز معلم فرزندان عباس میرزا نائب السلطنه
ولیعهد که از آنجمله محمد میرزا (محمد شاه) باشد گردید . در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً
در محمد میرزا رسوخ و نفوذ کرده او را بمشرب و طریقت خاص خود هدایت و تربیت نمود و
محریت تامه در میان آمد و چنین گفته و نوشته اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از
سال احوال مریدان آگاهی دهند وی را اخبار و تبیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد
گرفت اگر چه در آن هنگام تصدیق تنبؤ و پیشگویی برای محمد میرزا سبب و غیر عادی بود
زیرا که با بودن شمس پسر فتحعلیشاه ، شاه شدن محمدشاه نوه او کار مشکلی بنظر میرسید و
عدمای از فرزندان فتحعلیشاه در عظمت مقام بدرجهای بودند که محمد میرزا در محضر عسوها
بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد به این که با وجود ایشان دم از رتبه و شانی
زند و با بتمام سلطانی وار بکه ایرانیان نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقامات و کرامات
میدانست صدق این خبر را پذیرفت و میگویند که باو وثیقه بهر و وامشای خویش داد که چون
بر اورنگ شاهی نشیند او را بمقام دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را به ید او
سپارد^۱ . فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در اسفهان در گذشت و محمد میرزا پسر بزرگ عباس
میرزا اجباراً بموجب فصل عظم معاهده ترکمن جای (۱۲۴۳ ق.) بین روس و ایران با
زنده بودن شمس پسر فتحعلیشاه برخلاف معمول نوه پادشاه ، شاه شد .^۲

محمدشاه در آقازسلطنت ، شادروان میرزا ابوالقاسم قائم مقام معروف به قائم مقام
ثانی مرد فاضل و توانا و عظیم الشان ایران را بصدارت خود برگزید او فقط هشت ماه^۳

۱- در میان عامه چنین شهرت دارد .

۲- حاجی میرزا آقاسی چون از پیمان عهدنامه ترکمانچای بخوبی اطلاع داشته پیشگویی
وی ممکن است که بنا بر مفاد همین ماده بوده است .

۳- از رجب ۱۲۵۰ لغایت سفر ۱۲۵۱ ق.

محمدشاه را وادار کردند که این شخص بزرگ را کشت . پس از کشته شدن قائم مقام ، عده زیادی از اشخاص از قبیل اللهیارخان آصف الدوله ، محمدخان امیر نظام زنکنه ، محمد - حسین خان زنکنه ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات - رئیس دربار) ، میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی ، حاج میرزا آقاسی ، میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان ، میرزا موسی نایب - رشتی و یکی دوفتر دیگر داوطلب مقام صدارت بودند و سرانجام شاه با اشاره و سوا بدید یگانگان بجای قائم مقام ، حاج میرزا آقاسی بی اطلاع از سیاست و زمامداری را که معلم و مرشدش بود صدراعظم نمود .

در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۱۶۵ چنین نوشته شده : « چون محمدخان امیر نظام به امارت آذربایجان مأمور و مقیم شد و آصف الدوله بحکومت خراسان رفت وزارت حاج میرزا آقاسی استقرار و استحکام یافت . میرزا جعفر خورموجی حقایق نگار مؤلف حقایق - الاخبار ناسری در این باب چنین گوید : « در ماه صفر این سال ۱۲۵۱ ق . سانحه پر ملال قائم مقام روی داد ، شب شنبه سلخ شهر سفر آن سید سعید عالی شأن شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرامید و صدارت عظمی بجای میرزا آقاسی که سابقاً بتعلیم امیرزادگان میپرداخت مفوض شد . از این صدارت کار مملکت بخسارت رسید ، امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمده . میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله در نوشتجات خود از سیاست ندانی وی خبری حاج میرزا آقاسی شکوه و ناله دارد . انتخاب وی صدراعظمی آنهم به - جانشینی شخصی مانند قائم مقام اکثر رجال درجه یک را محمد شاه از خود رنجاند و آنان را بسیار ناراضی کرد و بنای گفته مؤلف ناسخ التواریخ در جلد دوم تاریخ قاجاریه صفحه ۳۳۲ : « و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست و با او بجهن عقیدت و سفای نیت ، بیزیت و مصدر کشف و کرامت میشمرد . هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منقور خاص و عام وانگشت نمای بین الامام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیر مأنوس بود و از طرف دیگر خوشی آتشین و متجاسر و احساس مثلون و متغیرو لسانی غلیظ و شتام و عالی ملامت و بی آرام داشت و بسا اوقات در اثناء ملاطفت و تنقد حالش در گون ، چشمانش از غایت خشم پر خون ، رحمت و شفقتش مبدل به شتم و استعمال کلمات قبیحه و قبیحه میگشت و در مجمع اعظم دولت و ملت همینکه بر یکی از امراء و علماء فضا میگرد فرمائید کلاه یا عصاه اش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فنیح از قبیل و دبر تفوه میکرد و ضمناً غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین دست

میدانست و از این جهت مایل نبود بلکه غرض هم نمود که کسی او را بعنوان سدا اعظم خطاب و نام نبرد فقط عنوان شخص اول را بجای خود برگزید^۱. در مدت زمامداری وی چند بار رجال دولت به محمدشاه تذکر دادند که امور مملکت بواسطه سدا رت و اختیارات نامی که به این شخص داده شده رو بخرابین و تباهی میرود محمدشاه با اظهارات آنان هیچ ترتیب اثر نپسیداد و بعضی اوقات هم که رجال دسته جمعی نثرات خود را در این خصوص کتباً باو می نوشتند محمدشاه برخلاف رویه سلطنت و مملکت داری نامه های آنان را بجای آقا میداد و او مخالفین خود را بخوبی میشناخت. در توطئه ای که در سال ۱۲۶۱ هـ. ق. بر علیه او ترتیب داده شده بود جمعی از رجال از قبیل میرزا آقاخان نوری - ملک قاسم میرزا و میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی و غیره داخل بودند و ایشان قصد داشتند که منوچهر خان معتمدالدوله را از امتحان آورده بجای حاج میرزا آقاسی سدا اعظم نمایند. حاج میرزا آقاسی که از قضایا آگاه شد بموجب فرمان شاه ملک قاسم میرزا را با ذریعگان و میرزا نظر علی حکیم باشی را پس از گرفتن هزار تومان جریمه از وی بقم تبعید نمودند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را پس از قتل کردن و چوب زدن پیاپی او ده هزار تومان او را مصادره کردن با برادر بزرگش میرزا فضل الله امیر دیوان بکاشان تبعید شدند و تبعید آنان چهار سال طول کشید و با این که حاج میرزا آقاسی با منوچهر خان معتمدالدوله چندان میانه خوبی نداشت نسبت باو نتوانست کاری بکند و مانند سابق در حکومت اسفهان، لرستان و خوزستان باقی ماند. حاج میرزا آقاسی پس از رسیدن بمقام سدا رت و با بنا بگفته خودش شخص اول شد عزت نساء خانم دختر سیزدهم فتحعلیشاه را که عمه محمدشاه و بیوه بود بنا بر پیشنهاد و تصویب شاه و تمایل خودش بمقد ازدواج خویش در آورد. این زن که دختر عمه رضاقلی خان هدایت لله باشی بود در ابتداء زن پسر عموی خود موسی خان پسر حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه بود پس از وفات شوهرش جهت بجا آوردن فرایض حج بمکه رفت در سفر مکه حاج میرزا آقاسی در لباس فقر و درویشی تصادفاً در این قافله بود شنید که این شاهزاده خانم بی شوهر است از او برای خود خواستگاری کرد بعزت نساء خانم که این مطلب اظهار شد باو بسیار خورد فوراً بتوکرهای خود دستورداد حاج ملاعباس درویش بینواریا چوب مفصلی زدند و حتی گفت که این شخص در

۱- این عنوان شخص اول اقتباس و ترجمه قرآنی Le premier Ministre و یا The Prime Minister انگلیسی میباشد که بمعنای نخست وزیر است.

۲- پسر ۲۴ فتحعلیشاه و شوهر خواهر میرزا ابوالقاسم قائم مقام.

میشناسی و هیچ‌شده تاکنون مرا دیده باشی زن جواب داد که خیر این اولین دفعه است که من شمارامی بینم حاجی آقا موضوع سفر حج و خواستگاری از او و جریان چوب خوردن درویش را بتفصیل برایش شرح داد و گفت که من آن درویش را هکندرم که تماماً همراه قافله شامبکه میرفتم و با وجود آن تشبیه سختی که مرا کردی و از قافله طرد نمودی دیدی که آخر الامر بعقد ازدواج من در آمدی .

عزت نساء خانم در بین دختران فتح‌المیثاء بقوت بازو خیلی اشتهار داشته چنانکه احمد میرزا عبدالدوله برادرش در تاریخ‌شده‌ی راجع به این موضوع چنین گوید : « حاجیه شاهرزاده عزت نساء خانم بقوت پنجه خیلی اشتهار داشت با اکثر از برادرهای والا گهر در حضور خاقانی پنجه نرم میکرد و برحریف فائق میامد حتی میگویند وقتی با شاهرزاده سلیمان میرزا که خیلی بقوت پنجه بازو معروف بود شرط و عهد بستند حاجیه شاهرزاده خانم سینی قهوه نقره را مانند کافه پاره کرده بود .

حاجیه عزت نساء خانم از حاج میرزا آقاسی اولادی نیاورد لکن از شوهر سابق خود يك پسر و سه دختر داشت نام پسرش الله قلیخان ملقب به ایلخانی که محل بانك ملی ایران و منتمنات اطرافش معروف بباغ ایلخانی و محل عیش و نوش او بود تملق باو داشت و خیابان فردوسی کنونی تهران پیش از این که بخیابان علاء الدوله و بعد فردوسی نامیده شود معروف بود بخیابان باغ ایلخانی ، حاج میرزا آقاسی ، این درویش بینوا و سوفی وارسته و عالم و عارف از دنیا گذشته ، در مدت سدارت منتمادی خود دارای املاك فراوان گردید و در زمان خود اول املاك ایران بود .

رضا قلیخان هدایت مؤلف روضة السفاء در جلد دهم مینویسد : حاج میرزا آقاسی در مدت چهارده سال سدارتش هزار و چهارصد و سی و هشت قطعه از قری و بلوک و املاك در نقاط متدده ایران بتصرف در آورد . در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۱۹۳ راجع بسدارائی و املاك وی چنین نوشته شده : دهم در این سال (۱۲۴۳ ق.) هزار و چهارصد و سی و هشت قریه هائی که حاج میرزا آقاسی خود آباد کرده بود و تقریباً دو کور و قیمت داشت بشخص همسایون شهریار غازی همه و پیش کش نموده . بیشتر خالصجات مرغوب اطراف تهران املاك شخصی حاج میرزا آقاسی بوده است . دوسه روز پیش از فوت محمد شاه بتوسط مأمور مخصوصی از بدی حال شاه بولیهد خبر داده و خواهش کرده بود که فوراً بتهران بیاید و در ایام اشداد

تهران اقامت نمود و تا ورود شاه بکارهای مملکتی رسیدگی نماید بعد بجهاتی منصرف شد و بمنزل شهری خود درازک درآمد در این بین هوا خواهانش ، مخصوصاً سرتیپ توپخانه مستحفظ آرزو که از طرفداران جدی وی بود و ترقیات خود را مرهون وی میدانست ، بوی پیام دادند که چون اکثر مردم ارضاناراضی هستند از حمایت تو عاجزیم و فکری بحال خود کن . حاج میرزا آقاسی قسم کرد که از منزل شخصی خود بطرف آذربایجان حرکت کرده باستقبال شاه تازه پشاپد چون به یافت آباد در چند کیلومتری جنوب غربی تهران ملک احدائی خود وارد شد و خواست که شب را در آنجا پیتوته کند رعایای دیه در قلعه را بروی او نگشودند و پاهانش پرداختند و چون این وضع را دید خیلی نگران شده از رفتن بآذربایجان نیز بکلی منصرف گردید و بحضرت عبدالعظیم پناهنده شد و بست نشست و در مدرسه جنب سخن در حجره ای منزل کرد .^۱

میگویند وقتی که حاج میرزا آقاسی وارد حجره مدرسه شد چشمش که به حصیر فرش حجره افتاده یادی از ایام پیش از سدارتش کرد و گفت : « به : عجب خواب درازی دیدم ، و برای اینکه مبادا دوباره حاجی بر گردد و در دولت جدید مرجع و مسدود خدماتی شود عده ای از رجال سرشناس طراز اول از قبیل میرزا یوسف مستوفی الممالک - میرزا محمد خان کشیک چی باشی (سپهسالار اعظم) ، عباسقلی خان والی (معمد الدوله) ، محمد حسن خان سردار اروانی (خان یا باخان سردار معروف به ساری اسلان یعنی شیرزد) و جمعی دیگر عهد و میثاقی اتفاق نموده و باهم قرار گذاشتند که مانند گذشته دیگر بهیچ وجه بصدارت حاجی - آقا راضی نشوند و در صورت لزوم برای پیش بردن نظرات خود از صرف جان و مال در این راه دریغ ندارند و برای پیشرفت کار خویش مهد علیا مادر ناصرالدینشاه را نیز که از عوامل مهم آن زمان بود با خود هم دست و هم راه نمودند .

پس از فوت محمد شاه در بسیاری از ایالات و ولایات از قبیل خراسان ، فارس ، کرمانشاه و لرستان انقلاب و آشوب روی داد و مردم بر حکم و دست نشاندهگان حاج میرزا آقاسی از قبیل جمشیدخان ماکوئی حاکم بروجرد و محب علیخان ماکوئی حاکم کرمانشاه

۱ - مدرسه در قسمت شمالی سخن حضرت عبدالعظیم واقع شده و تا چند سال قبل مخروبه شده بود در این اواخر به همت شیخ علی اکبر میرحان (متوفی ۱۳۳۹ خورشیدی) پیشنماز مسجد لرزاده واقع در خیابان خراسان تعمیرات کلی در آن بعمل آمده و اکنون نسبتاً بوضع آبرومندی درآمده است .

حسین خان مقدم نظام الدوله بواسطه بی اعتنائی میرزا قلی خان امیر کبیر نسبت باو و بعد
بعزت ضدیت و مخالفت بزرگان فارس با او بوده است . یکی از کارهای مهم فلاحتی حاج میرزا
آقاسی کشیدن نهری از رودخانه کرج برای یافتن آباد و وسفنا رده که بعدها موجب آبادی کلانک،
گرم دره و میانجوب و عده زیادی از دهات که امروز از این نهر مشروب میشوند میباشد و این
نهر را حاج میرزا آقاسی بوسیله سربازان قوج خلیج کند و از رودخانه جاجرود هم نهری برای
امین آباد ملک خود نزدیک شهری احداث کرد و بواسطه گود بودن کف دهنه رودخانه جاجرود
آبی نشده و معلوم میشود حاجی خیال داشته است که سدی جاودهنه بیند که آب بالا بیاید و
بهر بنشیند که روزگار مجالش نداده و کار نیمه تمام مانده است .

لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۳۵ کتاب (ایران و موضوع ایرانی) تألیف خود در
این باب چنین گوید : حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه کوشش کرد که آب جاجرود و کرج
را به تهران برساند اقدام اولی بواسطه اعتراض دهقانان و راهبین و بی آب ماندن مزارع
جنوب تهران و اقدام دومی بوسیله عزل حاجی بی نتیجه ماند و تهران با تشنگی و برشتگی
سابق باقی مانده .

حاج میرزا آقاسی همین طور در حجره مدرسه که بست نشسته بود میزیست تا این که
ناصرالدین شاه از تبریز به تهران آمد و با اجازه او روانه بین النهرین (عتبات) گردید و
یکسال بعد در رمضان سال ۱۲۶۵ هـ. ق. در سن ۶۸ سالگی در آنجا در گذشت .

عباس خان بختیاری یکی از سرکردگان لشکری عباس میرزا بوده
و در جنگ روس و ایران (جنگ دوم ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق.)

عباس

رئیس دسته بختیاری در جبهه عباس آباد بود . عباس خان و محمد امین خان قاجار را عباس
میرزا نائب السلطنه برای معاضدت و پاری احسان خان پسر کلیملی خان تنجوانی کنگرلو که
مستحفظ و فرمانده قوای عباس آباد بود فرستاد .

احسانخان پنهانی با ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس سازش کرده او را برای
محاصره قلعه عباس آباد آورد و پیش از ورود او عباسخان و محمد امین خان و سایر مستحفظین
قلعه را زندانی کرده قلعه و تمام محتویات آن را به پاسکیویچ تسلیم نمود . پاسکیویچ پس
از تصرف قلعه ، عباسخان و محمد امین خان و عدهای از خوانین بختیاری را دستگیر کرده
تحت الحفظ آنان را به قزلباش روانه نمود و احسانخان را در ازاء این خدمت بزرگ که به
دولت امپراطوری روس نموده بود او را بحکومت تنجوان مشوب نمود .

قلیخان افشار(نادرشاه) از سلطنت، کودک شیرخوار ۴ ماهه یا ۵ ماهه بود که طهماسبعلیخان او را بجای شاه طهماسب سلطنت برداشت و خود نایب‌السلطنه او گردید و دستور داد که تاج سلطنت را آورده بر روی گهواره او بگذارند و پدرش را پس از خلع از پادشاهی تحت‌الحفظ بوسیله مأمورین بعهده فرستاد و شاه عباس کودک شیرخوار را با پرستاران و مریمانی چند بزویین روانه نمود .

کشیش بازن طیب محسوس نادرشاه در نامه‌ای که به کشیش مافوق خود بنام روزم نوشته سن این کودک شیرخوار را که بنام شاه عباس سوم موسوم گردید بین چهار یا پنج ماه ذکر میکند . میرمحمد شفیع قزوینی مؤلف محافل‌المؤمنین^۲ و لکهارت در تاریخ نادرشاه سن او را ۸ ماهه ذکر کرده‌اند .

مورخین دیگر سن او را باختلاف نوشته‌اند . حزین در تاریخ خود دو ماهه و هدایت در جلد هشتم روضة‌الصفا مینویسد : «عباس میرزا که کودکی رضیع بود و عمرش به یکسال تمام نرسیده پیاورده ، آذر در ذکر احوال معاصرین در آتشکده مینویسد : «شاه طهماسب را از امور سلطنت خلع و عباس میرزا پسر دوساله او را نامزد سلطنت کرد . و هر دو را به مازندران فرستاده . باوجود این که لطفعلی بیگ آذر معاصر هم زمان باوقایع بوده در این گفتار خود دو اشتباه کرده است .

شاه عباس از سال ۱۱۴۵ تا ۱۱۴۶ ق. در قزوین بود لکن در سال اخیر که نادرشاه در جبهه بغداد از شمالی‌ها شکست خورده و بهمدان عقب‌نشینی نمود دستور داد که شاه طهماسب را از مشهد و عباس میرزا را از قزوین به مازندران برده در آنجا تحت نظر نگهدارند و در سال ۱۱۴۹ ق. که نادرشاه برای تسخیر بعضی از قسمتهای خراسان شرقی از قبیل قندهار و کابل که از ایران منتزع شده بود و همچنین فتح هندوستان بآن حدود رهسپار گردید شاه طهماسب و شاه عباس را از مازندران به سبزوار آورده در آنجا مقیم نمودند و در سال ۱۱۵۲ ق. که در ایران به غلط شهرت داده شد که نادرشاه در هندوستان کشته شده رضا قلی میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه برای اینکه مبادا مردم بهواخواهی سفویه قیام کرده بر او شورش کنند ، شاه طهماسب و یا شاه عباس را سلطنت خود بردارند از این جهت به محمد حسین‌خان قاجار دولو (جد اعلائی خانواده دلا‌الدوله) که در آنوقت از طرف نادرشاه حاکم استرآباد بود دستور داد شاه طهماسب و دو پسرش عباس میرزا و سلیمان میرزا را تلف کند اوامر

علیهان معیرالممالک خزانهدار فتحعلیشاه قاجار بوده و تخلص
فروغی از لقب آباقاآن میرزا ملقب به فروغ الدوله پسر دوم حسنعلی میرزا شجاع السلطنه پسر ششم
فتحعلیشاه گرفته شده است .

فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشت‌های خود مینویسد : « اواخر محرم الحرام
۱۲۷۴ هجری قمری میرزا طاهر دیباجه نگار و فروغی شاعر مرحوم شدند . دیوان اشعار
فروغی در سال ۱۲۷۴ ه . ق . به خط محمد اسمعیل گلپایگانی و میرزا رضا کلههر خوشنویس
معروف نوشته شده و در تهران بطبع رسیده است .

میرزا عباس‌خان قمی تفرشی در ابتداء از منشیان میرزا آقاخان

عباس

نوری بود و ضمناً در وزارتخارجه نیز مشغول بکار شد و چون
از خواص و محارم میرزا آقاخان سداختم بود به تدریج ترقی نمود و در سال ۱۲۷۲ هجری قمری
ملقب بپخانی شده و از این تاریخ که منشی اول وزارتخارجه بود به میرزا عباس‌خان معروف
شد و بعد در دستگاه میرزا یوسف مستوفی‌الممالک داخل شده از منشیان خاص او گردید و
بیشتر ترقیات بعدی میرزا عباس‌خان از ناحیه همین مستوفی‌الممالک صورت گرفت و حتی
لقب میرزا محمد قوام‌الدوله را پس از مرگش در سال ۱۲۹۰ ق . که قرار بود به پسرش
میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه داده شود چون مستوفی‌الممالک نسبت به خانواده قوام‌الدوله
با وجود این که با هم قوم و خویش بودند چندان نظر خوبی نداشت بنابراین سفارش او لقب
قوام‌الدوله را به میرزا عباس‌خان که در آن وقت معاون‌الملک لقب داشت داده شد .^۲

در سال ۱۲۷۵ ق . معاون وزارت خارجه شد و به مناسبت معاونت وزارت خارجه ملقب
به لقب معاون‌الملک گردید و بعد به سمت کارگذاری آذربایجان منصوب و فرستاده شد . در سال
۱۲۸۴ ه . ق . از طرف ناصرالدینشاه امور مالی تهران و توابع آن اعم از درآمد و پرداخت

۱- این که در بین عوام تهران معروف است که خنجر شمرد در خانواده علاءالدوله‌ای‌ها
است بهمین علت و همچنین داشتن شغل نسجی یا شیگری میباشد .
در کتاب طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی‌لین پول بجای سلیمان، حسین و در کتاب نادرشاه
تألیف لکهارت اسمعیل ذکر شده است .

۲- کت دو گوینیو Comte De Gobineau در چهاردهم شوال ۱۲۷۳ ق . (۱۵
ژون ۱۸۵۷ م .) راجع به میرزا عباس‌خان که در مجلد ۲۸ اسناد مربوط به ایران در پایگانی
وزارتخارجه فرانسه مشبوط است مینویسد : « در ملاقاتی که دیروز با صدراعظم (میرزا آقاخان
نوری) کردم هیچکس حتی میرزا عباس‌خان محرم خاص او هم که معاون وزارت خارجه است
حضور نداشت .

که میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک سابق رسماً بسمت سدارت برقرار گردید قوام الدوله نیز بسمت نیابت سدارت و وزیر رسائل منصوب گردید. در آن زمان وزیر رسائل تامدنی به منزله وزیر کشور بوده است.^۱



میرزا عباس قوام الدوله

در سال ۱۳۰۵ ق. پس از عزل یحیی خان مشیرالدوله از وزارت خارجه قوام الدوله وزیر امور خارجه شد و تا هجدهم محرم ۱۳۱۴ ق. که تاریخ فوت وی است همچنان در این مقام باقی بود. میرزا عباس قوام الدوله سخت مبتلی به نقرس بوده و محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع به این موضوع چنین مینویسد: «جمعه

۱- از سال ۱۲۹۸ ق. که میرزا یوسف لقب مستوفی الممالکی و مشاغل خود را به میرزا حسن پس از سه سال هفت ساله خویش واگذار نمود و بعد از سال ۱۳۰۱ ق. که صدراعظم شد معروف گردید بصدا عظم و پسرش را از سال ۱۲۹۸ به بعد مستوفی الممالک خطاب میکردند.

مزبور را تا سال ۱۳۰۵ ق. دارا بود و در این تاریخ بطوریکه گفته شد تغییر شغل داده به سمت وزارت امور خارجه بجای یحیی خان مشیرالدوله تعیین گردید. در سال ۱۳۰۵ ق. با اینکه میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان کارهای صدارت را به عنوان وزیر دربار اعظم و وزیر اعظم انجام میداد معذک ناصرالدین شاه درصدد برآمد که رسماً سدر اعظمی برای خود تعیین کند و در این باره برای انتخاب یکی از این سه نفر قوام‌الدوله، عبدالملک و امین‌السلطان را به صدارت استخاره میکند. قوام‌الدوله و عبدالملک خوب و امین‌السلطان بد آمد شاه بجهاتی دوباره از انتخاب سدر اعظم منصرف گردید.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خلی خود راجع به قوام‌الدوله وزیر خارجه مینویسد: «جمعه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۵: شاه میفرمودند که درومند و لغدا وزیر معتبر انگلیس مأمور سفارت ایران شده و دالتروکی سفیر روس مقیم تهران معزول شد این قبیل سفراء را که دول میفرستند معلوم است اهمیت به پلینیک ایران قرار میدهند اما در مقابل وزیر خارجه ماکبست. و نیز می‌نویسد: «سه‌شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۵ ق. صبح دیدن عبدالملک رفتم خانه خوبی دارد خان خیلی احمق است از من شور کرده استمعاظکم مانع شدم از خانسه خان خانه قوام‌الدوله رفتم او را خرتر از خان دیدم، و نیز می‌نویسد: «میرزا عباسخان قوام‌الدوله در محاسبه و سؤال و جواب با حکام مهارت و سررشته دارد لکن طبع لثیم و نفس خسیس طوری او را پست کرده که ابدأ قابل اعتناء نمی‌باشد زنده است و هست اما چنان است که نیست هر قدر پیرتر میشود سرخست و لثامتش میافزاید طمعش نیز از کرامت حضرت مرتضی‌علی زیادتر میباشد هر روز رو بتراید است و حرصش عموماً در تصاعد از چنین هیچ‌کسی کسی را باک نیست.»

لرد کروزن سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۷ ه. ق.) به ایران آمده در جلد اول صفحه ۴۲۸ کتاب (ایران و موضوع ایران) میرزا عباسخان قوام‌الدوله را این چنین معرفی میکند: «اسماً وزیر امور خارجه است از تحصیلات و معلومات قدیم و جدید بهره ندارد در امور سیاسی صفر است و تمام کارها بدست میرزا علی اصغر خان سدر اعظم انجام مییابد. قوام‌الدوله از درباریان قدیمی ایران است و جز ثروت زیادی که از راههای عادی تهیه کرده شهرت و نامی را دارا نیست.» و در جای دیگر میگوید: «وزارت خارجه ایران سپرده به

استاد جدی و متمرنی است و وزیر امور خارجه ایران است در کارهای آن وزارتخانه بجای صفر بگلر میروند با این حال باز کارهای وزارت امور خارجه با خود شاه و امین السلطان حل و عقد میگردد.



حسنعلی خان نواب

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹) مینویسد: «موسیو کندی شارژ دافتر انگلیس قنصل ژنرال انگلیس را که مأمور مشهد است بحضور آورد من در هر دو پذیرائی حاضر بودم در پذیرائی شارژ دافتر (کاردار) انگلیس هر چه به قوام الدوله گفتم حضور من لازم نیست نگذاشت بروم تا این که يك خفتی بخود او ومن وارد آمد اما چون او مسیوق باین خفت بود و مکرر پیرایش رومیبدم چندان باو اثری نکرد لکن به من خیلی بد گذشت و من میدانستم اینطور خواهد شد بعد از ربیع ساعت که شارژ دافتر حضور شاه بود شاه به من و قوام الدوله و ظهیر الدوله (علیخان) هر سه فرمودند که بیرون

باشید یعنی خلوت کنید تنها با شارژ دافتر و نواب و قنصل تازه که مأمور

۱- سفر سوم ناصرالدینشاه باروفا ۱۳۰۷-۱۳۰۶ ق.

۲- ژنرال قنصل انگلیس در این تاریخ در مشهد مستر نی الیاس Neyelias بوده که به جای ژنرال ماکلین Maclean انتخاب گردید.

۳- مراد از این نواب حسنعلی خان نواب نایب دوم شرقی یا معاون پویشکی سفارت انگلستان در تهران بوده و با میرزا علی اسفراخان امین السلطان صدراعظم خیلی خصوصیت داشته و دوست بوده است و همین مناسبت در سال ۱۸۹۶ میلادی (۱۳۱۳ ه. ق.) سفارت را ترک نموده و با این که سفارت او را ترک کرد و با انگلستان رفت و در سال ۱۸۹۸ (۱۳۱۵ ه. ق.) باز نشسته شد و در سال ۱۹۰۱ (۱۳۱۸ ه. ق.) درگذشت.

عباس

حاج شیخ عباس قمی از فضلا و مورخین عصر حاضر و از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسین نوری و صاحب تألیفات زیادی است. نامبرده در نجف اشرف متولد و در سال ۱۳۵۹ هجری قمری در همان شهر فوت کرده و در همانجا مدفون شد.



عباس میرزا نایب السلطنه

عباس

عباس میرزا

نایب السلطنه

پسر دوم فتح علی شاه قاجار در چهارم ذی الحجه ۱۲۰۳ هجری قمری در قصبه نوای مازندران متولد و در سن ۲۱۳ قمری در سن یازده سالگی به لنگی سلیمان خان قاجار اعتماد الدوله و وزارت میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ و سرداری ابراهیم خان سردار قاجار بنوعان حکمرانی و ولیمهدی به آذربایجان مأمور شد.

در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۶۹ و تاریخ التواریخ جلد قاجار به صفحه ۵۴ و روضة الصفاء جلد نهم ولایت عهدی و حکومت آذربایجان عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۱۳ ه. ق. ذکر شده لیکن لر ذکر زن در جلد اول صفحه ۵۲۱ کتاب ایران موضوع ایران تألیف خود ننویسد؛ تبریز از سال ۱۸۰۵ م. (۱۲۲۰ ق.) مقرر ولیمهدی قاجار شد.

در سال ۱۲۱۸ ق. که سیسیانوف از طرف دولت روس مأمور تسخیر نواحی قفقاز شده و به طرف جنوب قفقاز پیش روی میکرد پس از گرفتن شهر گنجه و سه ساعت تمام

در سال ۱۲۲۴ ق. نیز عباس میرزا برای جلوگیری از تجاوزات روسها دوباره برای رفتن به طرف گنجه مأموریت یافت ولی چندان کاری از پیش نبرد . در سال ۱۲۲۷ ق. (۱۸۱۱ م.) بین روسیه و انگلستان قراردادی مبنی بر دوستی و اتحاد بسته شد . و اولیای امور دولت ایران مانند همیشه از همه جریانات سیاسی دنیا بی‌خبر و بی‌اطلاع بودند در این سال از روی نشئه درست و اطلاعات قبلی که بروسها داده میشد لشکر ایران در اسلاندوز پهنماندهی نایب‌السلطنه غافلگیر شده شکست سختی خورد و تلفات و خسارات زیادی وارد آمد عباس میرزا تا گریز کردید که به تبریز عقب‌نشینی اختیار نماید و سرانجام این شکست که دست بیگانگان نیز در آن بی‌دخالت نبود منتهی بمعاهده گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هـ . ق. (۱۲) اکتبر ۱۸۱۳ م.) گردید .

در این هنگام چون دولت روسیه با دولت فرانسه داخل در جنگ و ناپلئون برای از بین بردن روسیه به سمت مسکو لشکر کشیده بود سرگور اولی ؟ سفیر انگلستان که در این ایام دولت متبوع وی دوست و متحد روسیه شده بود و دولت ایران از این موضوع اطلاعی نداشت برای این که خیال روسیه از طرف ایران آسوده باشد و توجه خود را فقط بمبارزه با ناپلئون معطوف و مصروف دارد پا در میان گذارده به توسط میرزا محمد شفیع صدراعظم که با دولت انگلستان کاملاً مربوط و جبره‌خوار آن دولت بود داخل مذاکره شد و دولت ایران را بفتح روسیه وادار به مصالحه نمود و میرزا ابوالحسن خان شیرازی که او هم روابط کاملی با انگلستان داشت و از قماش صدراعظم وقت بود بلکه بدتر مأمور به مصالحه گردید و نتیجه این شد که بوجوب نسل سوم این عهدنامه دولت ایران از ولایات قراباغ - گنجه -

۱- قتل عام گنجه در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۸۰ سه روز و در جلد نهم روضه‌الصفاء سه ساعت ذکر شده و قاعده باید سه ساعت درست‌تر باشد .

گنجه از شهرهای قدیمی ایران بوده مسکن - موطن - و مدفن حکیم نظامی شاعر معروف ایران میباشد پیش از بستن معاهده گلستان در سال ۱۲۲۸ ق. گنجه به تصرف دولت روس در آمده بود روسها نامش را تغییر داده الیزاوتوپول Elisavetopol گذارده بودند و پس از انقلاب روسیه (اکتبر ۱۹۱۷ میلادی) شورویها دو باره نامش را تغییر داده کیروآباد Kirovabad گذارند .

پس از شکست اضلاندوز و اسنای معاهده گلستان اغتشاشاتی در ایران در قسمت خراسان ، استرپاد و غیره ایجاد گردید که به زودی خوابانده شد . در سال ۱۲۳۷ ق. عده ای از پاشایان معتبر عثمانی با هفتاد هزار نفر سرباز برای پس گرفتن شهرهایی که در سال پیش لشکریان ایران به غلبه تصرف و تصاحب نموده بودند سمت مرزهای ایران مأمور شدند . نایب السلطنه برای نبرد با آنان شتافت و از تهران نیز اللهیارخان دولوقاجار (آصف الدوله) با دهمزار پیاده و سوار بامداد نایب السلطنه فرستاده شد با این که ابتداء دولت ایران از در صلح درآمد ولی فرماندهان عثمانی نپذیرفتند تا این که جنگ در گرفت و غلبه با لشکر ایران شد .

در این میانه درخواست صلح گردید و میرزا محمد تقی مستوفی آشتیانی (قوام الدوله) برای قرار مصالحه مأمور شده به اردن الروم رفت و چون در این جنگ حسنخان سردار قاجار قزوینی رشادت و جلاوت زیادی ظاهر ساخته بود ملقب به ساری اسلان یعنی شیر زرد گردید .

عباس میرزا در جنگهای دوره دوم روس و ایران که از سال ۱۲۴۱ ق. آغاز شده بود و در تاریخ سوم ربیع الثانی ۱۲۴۳ ق. با تصرف شهر تبریز توسط روسها خاتمه یافت فرمانده کل قوی بود و بمحض این که جنگ آغاز گردید عباس میرزا با دلیری و تهور زیادی از رود ارس گذشته در ابتدای امر روسها را شکست داد و عقب نشاند و شهر شوش حاکم نشین قراباغ را که از سال ۱۲۱۹ ق. به تصرف روسها درآمده بود گرفت و بعد قسمتی از لشکریان خود را بفرماندهی محمد میرزا (محمد شاه) پسر ارشد خود و امیرخان سردار قاجار خالوی خود برای تسخیر گنجه و تفلیس روانه نمود . عده مزبور در مقابل سپاه زیادتر و منظم روس به کلی از بین رفت ، و امیرخان سردار ، فرمانده لشکر هم در این جنگ کشته شد .

عباس میرزا بزاء تلافی و جبران این قضیه شخصاً با سپاه ایوانجیمی خود از شوش خارج شده برای تسخیر تفلیس روانه شد و این عمل در هنگامی صورت گرفت که ژنرال ایوان پاسکیویچ بجای ژنرال برموف منصوب شده و سهساله تازه با قوای جنگ دیده

میرزا با بقية السيف سپاه خود تاکنار رود ارس عقب نشینی اختیار کرد و پس از این شکستها تمام امید دولت ایران بسپاه عقیم ایروان بود سرداران ایروان (حسین خان و حسن خان) در مقابل سپاه بی شمار روس بخوبی از عهده دفاع برآمده و مدت چهارماه ایستادگی کردند و مانع شدند که روسها ایروان را تسخیر نمایند لکن چون راههای ارتباطیه با قسمتهای دیگر به کلی قطع و کمکی بآنان نمیرسید بالاخره پس از چهارماه ایستادگی دلیرانه، بناچار تسلیم گردیدند و پاسکیویچ پس از این فتح از طرف دولت متبوعه خود به فاتح ایروان ملقب گردید .

پس از تصرف شهر تبریز روسها خیال داشتند که سمت تهران آمده پایتخت را اشغال کنند در این هنگام انگلیسیها پادرمیان نهاده فتوحات آنرا تا به اینجا کافی دانسته و میانهی و واسطه صلح شدند .

عباس میرزا وقتی که اوضاع را بد آنحال و دگرگون دید اجباراً دست از جنگه کشید و متعاقب آن قرار بر صلح افتاد و محل ملاقات طرفین دехخوارقان تعیین شد . نایب السلطنه عباس میرزا با عندهای از اطرافیان خود بآنجا رفت تا با ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روسیه درباره انعقاد قرارداد صلح مذاکره نماید .

در خلال این احوال خبر تصرف تبریز چون بتهران رسید فتحعلیشاه تمام شاهزادگان و حکام را با قوای ابوابجمعی خود به تهران طلبید از آن جمله بود شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه حکمران خراسان که با پرچم سیاه متعلق به آستان قدس رضوی با قوای منظمی از خراسانیان به تهران آمد .

در تهران جمعی از مخالفین عباس میرزا به اسم این که نایب السلطنه با روسها ساخته است در کار اوفساد میکشیدند و کرد شجاع السلطنه جمع شدند و او نیز به داعیه ولایتعهدی به تحریک آنان پرداخت و آشوب بزرگی بر پا شد و چون این خبر با خبر معمول عزل نایب السلطنه از ولایتعهدی به پاسکیویچ رسید امر مصالحه و انعقاد قرارداد را متوقف گذاشت و با تسامح و بی اعتنائی تلقی نمود .

جهانگیر میرزا در صفحه ۱۰۲ تاریخ نو تألیف خود در این خصوص مینویسد :
شاهزاده حسنعلی میرزا از مشهد مقدس هفتصد شمشالچی و چهارصد پانصد نفر سوار و سه چهارعلم سیاه همراه برداشته میگفت که علمهای حضرت رضا صلوات الله علیه است که در خواب به من مرحمت کرده و فرموده است که روس را بضرر شمشیر از مملکت بیرون کن ما این

او رفته اظهار دوستی و خدمت نمایند و او را صاحب السلطنه نامیده چنین وانمودند که اگر فی الجمله خاقان مغفور پروپالی به حسن علی میرزا دهند شاید که قرار مصالحه با سهل از این داده شود خاقان مغفور به این ملاحظه حسنعلی میرزا را نواخته و سخنانی که مشعر بر فی الجمله کم‌التفاتی بود نسبت به نایب السلطنه بزبان آورده و شاهزادگان را به احترام داشتن حسنعلی میرزا امر فرمودند و مقرر شد که حسنعلی میرزا با جنود دارالخلافه از دارالخلافه حرکت کرده تا به قزوین و خمسه برود.

پس از این قضایا و اجتماع شاهزادگان در تهران عباس میرزا چون دید که مقامش متزلزل و ممکن است که از ولیمهدی معزول و دیگری بجایش انتخاب شود از این جهت حب جاه و مقام او را وادار کرد که پارتوها با شرایطی چند سازش نماید. روسیه دولت غالب و به مصداق الحکم لمن غلب ولا تشهدی او و اعقاب او را تأیید و تنفیذ نمود و موضوع را در فصل هفتم معاهده ترکمن چای گنجانند. دولت و شاه مغلوب به ناچار آن را پذیرفت.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: وتمام شاهزاده‌های اولاد فتح‌ملی‌شاه و پسر مردهای ایرانی میگفتند در تواریخ هم اشاره شده است که عباس میرزای نایب السلطنه محض این که سلطنت و تقویت روس به خودش و اولادش برسد و عداوت شخصی که با حسین خان سردار ایرانی داشت این جنگ را سبب شد و این شکست را اسباب^۱ این فترت و عقیده بکلی غلط و درست نیست عباس میرزا با حسینخان سردار حاکم ایروان دشمنی داشت اما برای دشمنی او این جنگ ایجاد نشد و حقیقت امر این است که دیگران ایجاد کردند.

ماکدونالد کینر^۲ وزیر مختار انگلیس که سابقاً به‌مراعی سرجان ملکم به ایران آمده بود و کتابی نیز در باب جغرافیای ایران تألیف کرده پاسکیویچ را ملاقات و قرار مصالحه بین روس و ایران را گذاشت (و البته پس از مذاکرات و قرار قبلی بین لندن و پترزبورگ) بالاخره معاهده ترکمن چای (۱۲۴۳ ق.) که در حقیقت به نیستی و نابودی ایران منتهی گردید بسته شد و ایران از این تاریخ بی‌مدت طبق نظریه کاکان شیری دم و سرواشکم گردید

۱- خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود

چنین گوید.

سیاست رقیب روس کوچک شدن ایران مهتر از بزرگ شدن روسیه بوده است. و نظر کلی
براین بود که ایرانی شکست خورده، خورد و خمیر و از هم متلاشی شده، خسارت زیاد
دیده دیگر نتواند که قد علم کند و بیاد هندوستان و ممالک همسایه آن بیفتد و آنهایی که این
دل را برای توسعه امپراطوری (امپریالیسم) خود بازی کردند بسیار خوب پازیکردند و
می بینیم که ایرانی پس از معاهده ترکمن چای دیگر قد علم نکرد و همینطور در حال رکود -
نکبت - بدبختی و انحطاط باقی ماند.

م.ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «بزرگترین موانع،
عهدنامه ترکمان چای بود که چون تار عنکبوت دست و پای ملت و دولت را بهم پیچیده داشت».
پس از معاهده ترکمن چای در سالهای بین ۱۲۴۳ و ۱۲۴۶ قمری انقلابات و اغتشاشاتی
در حدود کرمان و یزد بروز کرد و از دو برادر حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا
شجاع السلطنه بوی تمرد و عدم اطاعت استشمام میشد از این جهت فتحعلی شاه عباس میرزا
را از آذربایجان خواسته و برای انتظامات یزد و کرمان روانه نمود.

نایب السلطنه در سال ۱۲۴۶ ق. یزد و کرمان را بدون جنگ و خونریزی گرفت
عبدالرضاخان یزدی تسلیم شد و شجاع السلطنه والی کرمان را با عده ای سر باز به تهران
فرستاد. حکومت یزد را مانند پیش به سیف الدوله میرزا و حکومت کرمان را به سیف الملوك
میرزا پسران علیشاه ظل السلطان برادر اعیانی و دامادهای خود واگذار کرد و سپس با سفهان
آمد و پس از سه روز توقف بسمت خراسان رهسپار گردید.

عباس میرزا نایب السلطنه تا سال ۱۲۴۶ ه. ق. والی آذربایجان بود بعد مأمور یزد و
کرمان گردید و پس از قلم دادن با محدود در سال ۱۲۴۷ ه. ق. به ایالت خراسان مأمور شد
در حالتیکه ایالت آذربایجان نیز با خودش بود در مشهد سخت ناخوش شد و دکتر کورمیک^۲
انگلیسی برای معالجه اش از تهران فرستاده شد لکن خود دکتر در بین راه خراسان بناخوشی
محرقه^۳ مبتلی و در گذشت و به مشهد برای معالجه ولیعهد نرسید. و عباس میرزا در دهم جمادی.

۱- Etat tampon

۲- دکتر ژون کورمیک انگلیسی Dr. John Cormick چندین سال حکیم باشی
فرنگی (طیب اروپائی) عباس میرزا بود و پیش از او نیز چندی پدرش همین سمت را در نزد
عباس میرزا داشت.

۳- Typhus

عباس میرزا نائب السلطنه والی آذربایجان به تصدیق خودی و بیگانه شاید بزرگترین شاهزاده بود که از سلسله قاجار بیرون آمد ولی بیشتر بلکه تمام مسافریان اروپائی و مخصوصاً انگلیس‌هایی که آذربایجان را در دوره ایالت عباس میرزا دیدمانند و اوصاف و احوال او را نقل کرده‌اند متفقند که آنچه او را ممتاز کرده و اعمال او را در نظرها بزرگ کرده بود گذشته از شجاعت شخصی او تدبیر و کفایت و زورش میرزا بزرگ قائم مقام قراغانی و پسر این قائم مقام یعنی میرزا ابوالقاسم بود که به قائم مقام ثانی معروفست . عباس میرزا در اوائل طرفدار سیاست انگلستان بود لکن چون از طرف انگلیس‌ها مساعدتی نسبت بایران بعمل نیامد بلکه قسمت اعظم شکست‌های ایران بواسطه سازش پنهانی آنان با روس‌ها بود از این جهت پس از بستن معاهده ترکمانچای (۱۲۴۳ ق.) اجباراً سخت متمایل به روس‌ها شد و مهمانیهای زیادی از سرداران و مأمورین سیاسی آنان مینمود و بواسطه این قبیل خصوصیت‌ها روس‌ها حاضر شدند که شهر خوی را تخلیه نمایند و چندی بعد هم دولت روس از ولیعهد رسماً دعوت کرد که بروسیه برای ملاقات امپراطور (نیکلای اول) و تجدید دوستی برود و قرار بود که پس از رفتن ولیعهد و ملاقات امپراطور یک میلیون تومان بقیه غرامت جنگی بدولت ایران بخشیده شود. عباس میرزا درصدد بود که به روسیه برود و حتی شامهم مبلغ سی هزار تومان برای مخارج شاهزاده ولیعهد فرستاد ولی در این بین حادثه قتل گریبایدوف سفیر روس در تهران پیش آمد و اوضاع و احوال جور دیگری شد و دعوت و مهمانی از نائب السلطنه بکلی بهم خورد. در این باب حرفهای زیاد زده میشد و سیاست بیگانه راد در قتل گریبایدوف دخالت میدادند. یکی از جهاتی که عباس میرزا طالب بود که به پترسبورگ برود موضوع برگرداندن لنگران و ایروان بود به ایران . در این باب عباس میرزا یا پاسکیویچ که بایکدیگر خیلی خصوصیت میورزیدند و باهم دوست شده بودند مذاکره نمود و اسرار داشت که روسیه شهرهای مزبور را دوباره بایران برگرداند و جزه متصرفات ایران شود . ژنرال پاسکیویچ موضوع را موکول به نظر و امر امپراطور نموده بود و از این جهت خود عباس میرزا مایل شد که شخصاً بروسیه برود و در این باب با امپراطور مذاکره کند شاید نتیجه‌ای حاصل شود . پس از مرگ عباس میرزا فتح‌المشاه بگمان خود خواست که یکی از شصت نفر پسران خویش را بجای او ولیعهد کند و در این باره گفتگوی زیادی بعمل آمد اما دولت روس که از جریان امر مستحضر شد ارستوف نامی که از رجال درباری بود از طرف نیکلای اول امپراطور روسیه مأموریت یافت که بطوران

را از خراسان خواسته او را بولایت‌دهی خود به موجب فرمانی معرفی نمود. از مورخین ایرانی کسی که در این باب تذکری داده محمدتقی لسان‌الملک سپهر است که در تاریخ التواریخ جلد قاجاریه صفحه ۲۷۱ چنین ادای مطلب میکند: «و هم در این وقت نیکلای پاولویچ امپراطور روسیه پس از اسفای قصه وفات نایب‌السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارستف را که از اعیان در گاه بود بامکتوب تعزیت بحضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال ۱۲۵۰ هجری وارد تهران گشت و حاضر حضرت شده مکتوب امپراطور را به شاهنشاه ایران سپرد و آداب تسلیت و تعزیت بیای برد و از قبل امپراطور روسیه تشدید و ترمیس امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار شده با پاسخ نامه امپراطور طریق مراجعت سپرد. و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر کرده حاضر در گاه شود. سجع مهر نایب‌السلطنه عباس میرزا این بوده: در دریای خسروی عباس سنه ۱۲۱۴.

عباس

عباس میرزا (نایب‌السلطنه - ملک آرا) پسر دوم محمد شاه قاجار که در رجب سال ۱۲۵۵ قمری متولد و مشهور است که محمد شاه در اواخر سلطنت خود قصد داشته است که ناصرالدین میرزا را از ولیعهدی سزکنار و عباس میرزا را به جانشینی خود انتخاب کند ولی چون عمرش وفا نکرد این خیال جامه عمل نپوشید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۰۰ ق.) مینویسد: «شب که درب خانه رفق شاه تفصیل ناخوشی محمد شاه را میفرمودند فرمایش میکردند من هیچ به مردن محمد شاه میل نداشتم بلکه بر خلاف او را خیلی دوست میداشتم با وجودی که با من خیلی بی‌تغافل بوده.

لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۹۴ و ۴۲۲ کتاب (ایران و مسأله ایران) راجع به ملک آرا مینویسد: «گفتار کنفل استوارت» درباره بی‌بهری محمد شاه نسبت به ناصرالدینشاه (عباس میرزا برادر دیگر ناصرالدینشاه نزد پدر و حتی مادر مقرب‌تر و محبوب‌تر است) و اظهار علاقه به عباس میرزا کاملاً صحیح است محمد شاه تا درجه‌ای به عباس میرزا توجه داشت که او را نایب‌السلطنه لقب داد ناصرالدین این بی‌بهری پدر و توجه به برادر را با کمال دقت مراقب بود و بعضی این که پدر در گذشت و خود صاحب اختیار مطلق گردید



از راست بچپ: میرزا طاهر مستوفی بصرالمملک - احمد میرزا عبدالدوله - محمد ثانی میرزا
رکن الدوله - عباس میرزا بملک آرا - عبدالصمد میرزا خراسانیه و شاهرزاد عبدالدوله

برادر بیچاره را به عراق عرب تبعید نمود. مدت تبعید و آوارگی برادر مدتیها به طول
انجامید و بعد از يك سلسله شفاعتها عباس میرزا به ایران برگشته و سه طور ازو راه در
تهران ماند مدتی وزیر تجارت و رئیس افتخاری شورای عالی دولتی و چندی هم حاکم
قزوین شد.

ناصرالدینشاه پس از مرگ محمد شاه که کینه برادر را از سابق به تحریک مهدعلیا
مادر خود دردل گرفته بود کمر قتل او را بست لکن عباس میرزا به وساطت و حمایت انگلیس ها از
مرگ دهائی جسته در ذیحجه ۱۲۶۸ ق. با مقرری سالیانه سه هزار تومان به عراق عرب
تبعید شد و در بغداد میزیست و چون در سال ۱۲۷۳ ق. در جنگ انگلیس و ایران در سر
موضوع هرات با انگلستان بر علیه ایران ساخت پانصد تومان دیگر بر مقرری او افزوده
شد و پس از بیست و هفت سال اقامت در بغداد و مدت کمی هم در اسلامبول در محرم سال

پسرس بر مرزا محمود و جنبدی بلند بواسطت حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به حکومت زنجان منصوب و روانه گردید اما چیزی از حکومتش نگذشت که نوعم کرده به قفقاز فرار کرد لکن در سال ۱۲۹۶ ق. بواسطه اقدامات سپهسالار و اطمینان و تأمین که باو داده شد دو باره به تهران بازگشت و در سال ۱۲۹۸ ق. به حکومت قزوین تعیین گردید .

در ایام جنگ انگلیس و ایران که سال ۱۲۷۳ هـ. ق. بموقع پیوست و انگلیسها از راه بوشهر تا برازجان و از طریق خرمشهر تا به اهواز پیش آمدند برای تهدید و خافه ناصرالدینشاه اصرار داشتند که عباس میرزا را از بغداد به حوٓب ایران ببرند . ناصرالدینشاه که مدتی بود مقرری و مستوری برادر را قطع کرده بود در این هنگام در مقام تحسب و استمالت وی برآمد و عباس میرزا مورد عنو ناصرالدین شاه قرار گرفته به ایران آمد انگلیسها در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مخصوصاً پس از درگذشت دو ولیمهدش و تعیین ولیمهد سوم برای خود کوشش زیادی برای نیابت سلطنت و ولیمهدی عباس میرزا به عمل آوردند ولی نتیجه‌ای نبختید .



از راست به چپ : خسروخان حواجه - شاهزاده سدرالدوله - حاجی میرزا آقااسر -
عباس میرزا - حاج میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه - کلباد میرزا

کنت دو کبیتو وزیر مختار معروف فرانسه در تهران در این باب و نیز علاقه مفرطی که دولت انگلستان نسبت به وی نشان میدهند و موضوع درمجله بیست و هفت اسناد مربوط

و دوستی من نسبت به خود بالاخره گفت مصلحت و مهم ایران ايجاب میکند که شاه تعیین ولیعهد قانونی را بتاخیر نیندازد .



عباس میرزا مظالم‌آرا

صدراعظم پس از این که از مقاصد دولت روسیه صحبت کرد (تمایل زیاد به بهمن میرزا برای نیابت سلطنت و ولیعهد شدن) به شرح تمایلات دولت بریتانیا پرداخت که در اینجا واضح و آشکار بیاباشد و آن توجه خاص آنها نسبت به شاهزاده عباس میرزا برادر شاه کنونی است که به کریلا تبعید شده است و اخیراً چنین شایع بود که قرار است سفری به لندن برود ولی او نپذیرفته و به این سفر نرفته است و صدراعظم از این موقعیت استفاده کرده شاه را با برادر آشتی داده و قرار است شاه او را به تهران احضار نماید و با او تأمین بدهد و سه هزار تومان مقرری برای او تعیین کند . و باز اضافه میکند و میگوید : صدراعظم در حالی که بسیار خوشحال و

راضی بود و به خود میبالید از این که سلاح برنده و هملکی را از جنگ انگلیس ها بیرون کشیده است گفت که دیگر خطری از بابت عباس میرزا در میان نخواهد بود و پس از عباس میرزا هم شاهزاده ای نیست که بتواند مورد نظر و مقاصد و تخریكات دولت انگلستان قرار گیرد اما برای این که در ایران از يك جنگ داخلی و اغتشاش کلی جلوگیری کرده و نیز به منظور این که از توقعات و انتظارات روسیه و انگلیس ممانعت بعمل آید باید هرچه زودتر ولیعهد قانونی انتخاب گردد و این عنوان حتماً به پسر زن - و گلی شاه تعلق خواهد

خوبی بود بالاخص که با شیخ عبیدالله نیز ارتباطی داشت چنان که شیخ نامعای به توسط دو نفر از توکرهای خود برای وی فرستاد و او را به ساوجبلاغ مکرری دعوت نمود که در جنگ با قوای دولتی شرکت کند تا بعد مقام سلطنت را احراز نماید. عباس میرزا از ترس جان خود چگونگی را به عرض ناصرالدین شاه رسانید در مقابل این خدمت بدون تقدیم پیش کشی (رشوه) به شاه که مرسوم آن زمان بود بحکمرانی قزوین منصوب شد.

خوردوجی در کتاب حقایق الاخبار یکی از علل وجهات عزل میرزاتقی خان امیر کبیر را بنظر خویش اینطور مینویسد: «هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود به قم شاه برادرکبیر خود عباس میرزای نایب السلطنه را به اقتضای مصلحت چند بدون استقاره با وی به حکومت و توقف قم سرافراز نمود و او (امیر کبیر) چون اطلاع یافت توقفتش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این برخشم شاهی بنیزود و حکم سریع باقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد در این هنگام رقیاء به سعایت اتابک و تشویش خاطر شاه پرداختند، لذا چون شاه وارد تهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی به منزلش معاودت کرد و خط شاهی مشعر بر عزل وی از سدارت و استقلال در امارت توسط یکی از خادمان در گاه صادر شده.

م. ق. هدایت در صفحه ۷۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: «از ابراداتی که به امیر گرفته اند تبعید میرزا علی خان پیشخدمت بوده در مراجعت از اصفهان به کاشان که تقریبی داشته و بدون اذن فرستادن بگروس و اجازه عباس میرزای ملک آرا بر رفتن به تهران در سورتی که امر شده بود با مادرش در قم باشند میگویند که قصد داشته است او را بولایت عهد منصوب کند یا امر شاه ملک آرا را برگردانیدند میبایست بدون اجازه برادر حرکت نکرده باشد. ملک آرا در سال ۱۳۰۳ ق. به وزارت تجارت منصوب شد.

اعتماد السلطنه در باب وزارت تجارتش در یادداشتهای روزانه خود چنین مینویسد: «جمعه شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۰۳: وزارت تجارت به ملک آرا برادر شاه داده شده. عباس میرزا ملک آرا شاهزاده‌ای بوده متوسط القامه - ظریف اندام - خوش قیافه و سدائی زیس داشته است.

او را در همان روزی که جنازه ناصرالدین شاه را پس از پنهان ساختن در طهران با شتاب تمام شدن بنای قبر او برای حمل به زاویه حضرت عبدالعظیم (شهر ری) تشییع میکردند از خاک برداشتند به شکلی که بر اثر این تصادف از جنازه عباس میرزا چنانکه باید تشییع بسزائی نشد و در اواخر سال فوت او پسرش محمد میرزا^۱ از یارف مظفرالدینشاه بطلب ملک آرائی علق گردید .

عباسعلی

کر بلائسی عباسعلی یا عباسعلی بیک در سال ۱۳۰۱ قمری رئیس گمرک تهران بود و از این راه تمول زیادی بدست آورد . بازارچه کر بلائسی عباسعلی واقع در سمت غربی خیابان شاهپور تهران از بناهای او بسوده است . علاوه بر آن ، دارای مستغلات زیاد دیگری نیز بود که پس از فوت کر بلائی ورثه اش ماترک او را خرج عیال و توش خود نمودند . اعتقاد وی برای نام خانوادگی خویش کلمه کرکیان را برگزیده اند .

عباسقلی

عباسقلی خان از بزرگان طائفه بغاوری است که در موقع هجوم احمد شاه درانی برای تسخیر ایران و فرستادن شاه پسندخان افغان سرداری ۱۵ هزار قشون برای گرفتن خراسان - نیشابور - سبزوار و استرآباد در سنه ۱۱۶۸ هجری قمری بواسطه عدم توانائی در مبارزه با قشون احمد شاه از محل خود سبزوار با کوچ و خانواری به استرآباد وارد شد و محمد حسنخان قاجار بعداً او را در دامغان مقیم نمود .

عباسقلی

عباس قلیخان جوانشیر (والی معتمدالدوله) فرزند ابوالفتحخان ، پسر کبکثر ابراهیم خلیلیخان والی سابق قراباغ ، در سال ۱۲۵۱ هجری قمری به حکومت کاشان منصوب شد . در سال ۱۲۵۲ ه . ق . از حکومت کاشان معزول و به حاشیای بهمن میرزا بهاءالدوله^۲ حاکم کاشان شد . عباس قلیخان مدتی ریکار بود و در سال ۱۲۵۷ ق . به جای فضلعلیخان قراپانی به حکومت کرمان منصوب گردید و تا سال ۱۲۵۹ ه . ق . حاکم کرمان بود و در مدت حکومت خویش چلور عدالت با مردم رفتار کرده و خواست که تعدیات و خرابیهای مأمورین و حکام سلف خود را جبران نماید .

در سال ۱۲۵۹ ه . ق . از حکومت معزول و برای بار دوم فضلعلیخان قراپانی که

۱- که اندکی اختلال دماغ داشت ، رجال عصر ناصری تکارش دوست علی معیر الممالک .

۲- پسر ۳۷ فتحعلیشاه .

بود و او یرتق و فتق امور میبرد اداخت و در این مدت از طرف خود مأمورین و حکام معین می کرد . در این وقت بحر انسی ، برای این که محصول خالصجات از بین نسرود و دولت دچار مضیقه و کمبودی غلات نگردد اداره امور آن را به عباس قلی خان جوانشیر واگذار نمود . در سال ۱۲۶۵ هـ. ق. بحکومت ایدیل و مشکین مأمور شد و حکومتش در این دو جا تا سال ۱۲۶۶ هـ. ق. طول کشید .



عباس قلی خان جوانشیر معتمد الدوله



ابوالفتح خان جوانشیر

در سال ۱۲۷۵ ق. که میرزا آقاخان نوری از صدارت افتاد ناصرالدین شاه شش وزارتخانه تشکیل داد و کارهای مملکتی را ظاهراً بین دزرای شش گانه تقسیم و وزارت عدلیه را به عباس قلیخان واگذار کرده او را ملقب به معتمد الدوله نمود و تا سال ۱۲۷۸ هـ. ق. که زنده بود در این سمت باقی بود و در سال ۱۲۷۶ علاوه بر سمتی که داشت به



محمد ابراهیم خان جوانمیر امیر دیوان

محمد ابراهیم خان امیر دیوان یا وزیر دیوانخانه عدت کمی در سرکار بود پند از کار برکنار شده و در همین سال حاج علیخان مقدم صاحب الدوله سابق که در این تاریخ ملقب به شیاه الملك شده بود بجای وی منصوب شد^۱.
محمد ابراهیم خان پس از برکنار شدن از کار ناصرالدینشاه دو پاره او را در همین سال با لقب معتمدالملکی مأمور انتظام امور دیوانخانه عدلیه نمود و امیر دیوانسی از این تاریخ برای او شغل و معتمدالملکی برای وی لقب گردید .

۱- وزیر دادگستری را در زمان سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه امر دیوانخانه- امیر دیوان - رئیس دیوانخانه - وزیر دیوانخانه - وزیر دیوان عدالت و وزیر عدلیه هم میگویند .

است که شغل اولیه‌اش لشکر نویسی بوده است لکن حسن خان اعتماد السلطنه وزیر
انطباعات که معاصر و مشهور با وی بوده در یادداشت‌های روزانه خود^۱ راجع باین شخص



حاج میرزا عباس قلی

جنین مینویسد: ۱۰۰ صفر ۱۲۹۹ قمری: از
وقایع دیروز احتضار حاج میرزا عباسقلی
است که تازه از مشهد مراجعت کرده است و
التفات فوق‌العاده که در حق او شده سبب
تجیر همه شده است.

مختصر تاریخ حاج میرزا عباس قلی
اینست: حاجی از اوایل سلطنت ناصرالدین
شاه در کوجهای مشهور به پامنار^۲ سرافسی
میکرد چون در طفولیت تربیت کامل شده
بود خط و ریاض به قاعده داشت بواسطه
خصوصیتی که با طایفه نوری داشت میرزا
آقاخان صدراعظم نوری میرزا عباس قلی را
که هنوز حاجی نشده بود بملکی پسر عزیز
خود میرزا داودخان گماشت که ملقب به
وزیر لشکر بود من خود آنوقت‌ها که تقریباً

با میرزا داودخان مرحوم هم سن بودیم بواسطه خصوصیت پدرم با صدراعظم زیاد با میرزا
داودخان معاشر بودم میرزا عباسقلی را خوب میشناسم خلاصه میرزا مدت شش هفت سال که
انقرض سدارت از خانواده میرزا آقاخان نشده بود در آن دستگاه بود در آن ایام از گوشه
و کنار باور بختگی کار مردم را در دستگاه سدارت سورت میداد و مداخله به اندازه بیحرفی
میکرد بواسطه عقل کامل و تجربه و آمیزش با هر طبقه مخلوق و کاردانی و کنایت ضرب‌المثل
است کارنیکو کردن از پر کردن است. چند نفر از اعانم و رجال و شاعرانها با او خصوصیت
بیدا کردند منجمله قوام‌الدوله^۳ مرحوم بود که در خانه میرزا قمار خیلی مفصلی تشکیل

- ۱- یادداشت‌های مزبور، خطی بوده و فقط یک قسمت مختصر آن در چند سال پیش بچاپ
رسیده بود و بعد در سال ۱۳۳۵ خورشیدی تمام آن چاپ شده است.
- ۲- اکنون معروف به خیابان پامنار است.
- ۳- میرزا محمد قوام‌الدوله جد وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه.

حسین خان در دیانت و امانت میرزا بقدری معتقد بودند که مبلغها وجه تقدیمه خودشان را بدست او میسر دهند بمقتضای خیلی امین بوده و هست . خلاصه بعد از سدارت میرزا آقاخان میرزا عباس قلی گوشه گرفت اما با اشخاص مفصله خصوصیت شخصانه داشت . چند مرتبه دوستان او خواستند که در دستگاه دیوان برای او کاری بخواهند خود قبول نکرد .

دوره سدارت میرزا حسین خان که رسید بواسطه خصوصیت سابقه میرزا عباس قلی خیلی محترم و معتبر شد به طوری که شبها یا سداعظم هم باین و روزها رفیق گرمایه و گلستان بود . من خود حضور داشتم که میرزا حسین خان سداعظم وزارت و ظایف را بمیرزا عباس قلی داد و قبول نکرد و شهادت مادامی که میرزا عباس قلی قولش طرف قبولیت داشت در خدمت سداعظم کمتر مردم از او رنجیده بودند . یکمرتبه میرزا عباس قلی مردود شد بهیمنی مراد داشت اما آن خصوصیت سابق نبود .

شاه در سنه ۱۲۹۰ هـ . ق . بفرنگ رفت و مراجعت فرمود . سداعظم معزول شد . میرزا عباس قلی که رفت مدتی طول داد و مراجعت کرد باز رشتۀ خصوصیت سابق را با میرزا حسین خان سداعظم سابق که سپهسالار اعظم و وزیر جنگ و وزیر خارجه شده بود استوار نمود اما نه بطور سابق گاهی قهر میکرد باز سلح میشد . چون در دوستی خیلی ثابت قدم است او با سپهسالار راه میرفت نه سپهسالار با او .

در اواسط سده ماضیه (۱۲۹۸ هـ . ق .) که سپهسالار مرحوم به خراسان رفت بهمنف میرزا را با خود برد . سپهسالار که مرحوم شد (۲۱ ذیحجه ۱۲۹۸ ق .) او مراجعت به تهران کرد . حاجی میرزا عباس قلی چندان مایه و مکنتی ندارد و اما مختصر سرمایه و اندوخته‌ای که دارد به قسمی بقاعده و مرتب خرج میکند که محل تعجب است . باشخص من نهایت خصوصیت را دارد و از نسیب او است که بهترین مداخلها از خرج کاستن است . خلاصه فردای ورودش از مشهد احتضار حضور شاه شد و بلا نهایت طرف التفات شد در همان مجلسی اول جزه وزرای دارالشوری شد و عسای مرصع گرفت تا بعد معلوم شود که مقصود چه بوده است . امروز هم مجدداً شرفیاب شد و خلوت متمدنی با او فرمودند .

حاج میرزا عباس قلی یکی از کار راه اندازها - کارچاق کنها و واسطه کارهای مملکتی در تهران بوده و چون خیلی طرف میل و توجه حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله و سه برادر دیگرش و نیز بواسطه روابطی که با تمام اعیان و اشراف درجه اول ایران داشته خانه و باغچه او همیشه مردم شاهزاده‌های درجه اول و وزراء و حکام کشور بوده و ضمناً

۱- امام قلی میرزا .

۲- حمزه میرزا .

۳- احتشام الدوله .

۴- چون زمان اعتمادالسلطنه مقدم بر عبدالله مستوفی است و خود اعتمادالسلطنه با میرزا عباس قلی محصور بوده است البته گفته او بیشتر مقرون بصحت و حقیقت میباشد .

او را حضوراً و مخابراً میرزا خطاب میکرد به طوری که شنیده شد بعضی اوقات شاهزادگان و اعیان مجلس قماری هم در باغچه او راه می‌انداختند و برد و باخت بزرگی صورت می‌گرفت.^۱

در ماه صفر سال ۱۲۹۹ ق. با خطاب جنایی و گرفتن عسای مرصع بعضویت دارالشوری کبری یا مجلس دربار اعظم تعیین گردید. حاج میرزا عباسقلی در سال ۱۳۱۰ ه. ق. فوت کرد و چون خیلی مهم و معروف و کار گذران درجه یک بود یکی از پیشخدمتهای ناصرالدین شاه خبر مرگ او را به شاه داد و ضمناً بطور عطایه گفت: «قربان! استدعا دارم حاج میرزا عباسقلی گری را بمن التفات کنیده» حاج میرزا عباسقلی مردی بوده پرکار، خوشگذران، بردبار، با گذشت، خون سرد، خیلی مساعد، همراه با مردم، در خانه باز، مردم شناس، سرنگهدار، خیلی مردم‌دار، پر حوصله و مهمان‌نواز.

عباسقلی خان سرتیپ پسر محمد زکی خان نوری

وزیر و سردار فارس و سرعمو و برادرزن میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بوده میرزا آقا خان پس از اینکه به وزارت رسید نظریش بر این بود که در پایتخت روسیه نیز یکی از کسان خودش را سفیر نماید این بود که میرزا محمد حسین صدر دیوان‌خانه (عبدالملك) را در سال ۱۲۷۰ هجری قمری از سن پترزبورگ (لنینگراد کنونی) احضار و محمود خان قراقرلو (ناصر الملك) که تیا بت سفارت را داشت به سمت کلدار را^۲ انتخاب شد.

در سال ۱۲۷۱ ه. ق. هنگامیکه الکساندر دوم پسر نیکولای اول امپراطور روسیه شد علی‌الرسم سفیر کبری برای اعلان سلطنت خود بدربار ناصرالدین شاه فرستاد لازم بود که از



عباسقلی خان نوری سید الملك

۱- باغچه حاج میرزا عباسقلی واقع بوده در سمت شرقی بازارچه سرچشمه سابق یا خیابان سیروس کنونی. باغچه را حاج میرزا عباسقلی در زیججه سال ۱۳۰۳ ه. ق. تبدیل به مسجد کرد که مدت‌ها معروف به مسجد حاج میرزا عباسقلی بود و چون حاج شیخ عبدالسی نوری مجتهد (متوفی ۱۳۴۴ ه. ق.) در آنجا نماز میخواند و پیش نماز آن مسجد شد باین مناسبت امروزه معروف است به مسجد حاج شیخ عبدالسی.

۲- کلدار که یعنی شازرد افراسنت در زمان سابق مصلحت‌گذار می‌گفتند.

برای این جهت بین عوام و بیسوادان از همه جا بی اطلاع بود معقب به
 سیف الملك نموده با رتبه میرپنجه بمرحومی نظر آقا (یمین السلطنه) سفارت پطرزبورگ
 روانه نمود. از این شخص عوام و بیسواد حکایتهای عجیب و غریبی نقل میکنند که چنین اعمالی
 از یک نفر سفر خیلی حیرت انگیز و تعجب آور است و در سال ۱۲۷۳ ه. ق. پتهران بازگشت.



از چپ بر است : محمد ابراهیم خان نوری سهام الملك - فرخ خان امین الدوله -
 عباسقلی خان سیف الملك - میرزا محمد حسین خندا الملك - یوسف خان مراد

میرزا آقاخان نوری در استهبان در حال تبعید بسر میبرد. سیف‌الملک نیز بدانجا تبعید شد.
 میرزا آقاخان نوری در استهبان در حال تبعید بسر میبرد. سیف‌الملک نیز بدانجا تبعید شد.
 نوری برادر سیف‌الملک چنین مینویسد: «من در استهبانم نمیتوانم فرزندانم سیف‌الملک را به
 بینم تف برایم زنده بودن والدیه نظام‌الملک (میرزا کاظم خان) بمهر ملاقات برادرش مرده
 است حالا ببینید هر مرد باشد بر سر من چه میکند».



از راست به چپ: عباسقلی خان نوری سیف‌الملک - میرزا کاظم خان نظام‌الملک - محمد مهدی خان
 کتکچی باشی اعتماد الدوله - میرزا داود خان - علیخان مرادای حاجب الدوله

عباس قلی

عباسقلی میرزا فرزند بزرگ ابراهیم خان ظهیرالدوله و همایون
 سلطان مشهوره به خانم خانمان دختر اول فتحعلیشاه قاجار بوده در
 سال ۱۲۴۰ هجری قمری که ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان و بلوچستان در گذشت
 و با وجود اینکه ظهیرالدوله دارای بیست فرزند بود فتحعلی‌شاه حکومت را بنا بر خواهش

دختری فتحعلیشاه بود اورا عباسقلی میرزا میگفتند . عباسقلی میرزا در سال ۱۲۴۳ ه. ق. باغوی وزیرش محمد قاسم خان به بهانه نظم امور یزد با بیست هزار سوار و پیاده سرداری محمد قاسم خان عازم یزد گردید که بعد از آنجا برای گرفتن پایتخت رهسپار تهران گردد . هنگامیکه به یزد رسید بنیال خود که تمام ایران را گرفته و عنقریب شاه خواهد شده منش خود دستور میدهد که در فرامین و احکام بنویس : (حکم اعلی شد) منش به عباسقلی میرزا میگوید : (قربان هنوز زود نیست) بعضی از همراهان او که عاقل و مال اندیش بودند چون دیدند که وی دست با اقدام ابلهانه‌ای زده برای اینکه گرفتاری است و مجازات دولت نکردند در مش از دیهات یزد از اطراف او پراکنده شدند و او با پیشکش تنها ماند . عباسقلی میرزا چون اوضاع را چنین دید پسا بفرار گذشت ابتداء به نزد خالوی خود حسینی میرزا فرمانفرمای فارس رفت و چون از وی چندان روی خوش ندید از این جهت نزد خالوی دیگر خود محمدقلی میرزا ملک آراء که ضمناً عمو و پدرزن او نیز بود باز ندران رفت و او در خواست بخشایش اورا از فتحعلی شاه نمود و مورد عنو واقع شد . فتحعلی شاه پس از قضیه عباسقلی خان حسینی میرزا شجاع السلطنه فرزند خویش را حاکم کرمان نمود و او محمد قاسم خان را که در اطراف کرمان فراری بود دستگیر و به تهران فرستاد و پس از ورودش بامر شاه از هر دو چشم نابینا گردید .

عبدالباقی

حاج میرزا عبدالباقی حکیم باشی ملقب به اعتضادالاطباء فرزند حاج محمد اسمعیل بیگ از اطباء و اساتید معروف زمان خود در تهران در طب قدیم و طبیب مخصوص عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه بوده است . نامبرده دارای هشت پسر و یک دختر بوده که چهار نفر از پسرانش طبیب بوده‌اند و معروفترین آنان دکتر خلیل خان تقی اعلم الدوله میباشد . میرزا عبدالباقی در سال ۱۲۷۷ خ . (۱۳۱۶ ق.) در کربلا در گذشت و در همانجا مدفون گردید .

حاج میرزا عبدالباقی از افاضل اطباء قرن اخیر و اوایل قرن حاضر بوده و علاوه بر طب در علوم ادبی و حکمت نیز اطلاعات و مهارتی داشته است . وی شاگرد حاج میرزا سید اسدالله طبیب و حاج میرزا سید اسدالله شاگرد حاج میرزا پایا معروف بحکیم باشی عباس میرزا نائب السلطنه و محمدشاه بوده است . گذشته از طبابت چند کتاب طبی و ادبی را بچاپ رسانده ویرغالب آنها مقدمه و حواشی و تعلیقات نوشته است . از آن جمله است کلیات قانون ابوعلی سینا

دیگردیوان بهما که در ۱۲۷۳ قمری در تهران چلیغ رسید و حاج محمد اسمعیل بیک تقی پسر حاج میرا عبدالباقی بر آن مقدسای نوشته است .

عبدالباقی خان زنگنه در سال ۱۱۴۹ قمری از طرف نادرشاه

عبدالباقی

بسمت سفارت به دربار سلطان عثمانی فرستاده شد . نادرشاه

و قهیمکه میخواست سلطنت برسد بزرگان ایران را در مجلسی دشت موغان که خودش در اسفند ۱۱۴۸ ه.ق. ترتیب آن را داده بود جمع نمود و پس از مذاکرات زیاد قبولی سلطنت خود را مشروط و موکول به پذیرفتن این شرط کرده بود که قاطبه ایرانیان مذهب تسنن را قبول کنند و علاوه بر چهار طریقه اهل تسنن خامس آن را باید طریقه جمعی قرار دهند یعنی ایرانیان در فروع و مقلد طریقه و اجتهاد حضرت امام جعفر سادق باشند و وثیقه ای از ایرانیان بشرح مذکور در بالا گرفته شد . بنا بر این عبدالباقی خان زنگنه حسامل این وثیقه با انضمام پیشنهادات پنجگانه نادرشاه برای سلطان عثمانی بود و بالاخره دربار عثمانی زیر بار بعضی از مواد شرایط نادرشاه نرفت و نتیجه ای از این اقدامات حاصل نشد . در فارس نامه ناصری اشخاص دیگری را بعنوان نماینده نادر باین شرح نام برده شده اند : « و میرزا ابوالقاسم صدرکاشانی و ملا علی اکبر ملاباشی با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار قیصر نموده خیر جلوس همایون را با سودت واقعه به اعلیحضرت پادشاه ممالک روم اعلام فرمود و انجام امر مصالحه را موکول به شرایط مذکوره فرمودند » .

میرزا عبدالباقی منجم باشی لنگرودی دخترزاده شاهرخ افشار

عبدالباقی

و داماد فتحعلی شاه و پسر میرزا محمد مهدی معروف به حاج آقا

بزرگ پسر میرزا موسی منجم باشی شهریه نایب رشتی بوده است .

میرزا عبدالباقی مرد با فضل و با سواد بوده تحصیلات مقدماتی را در مولد خود با تمام رسانیده و علوم عقلی و نقلی و ریاضی را در مشهد تکمیل نمود و نامبرده در میان منجم باشی های لنگرودی از کسانی است که از نجوم هم اطلاع داشته و دارای معلومات بوده است فقط عیب و نقصی که داشته این بوده که بواسطه داشتن تمول زیاد و پسا چیزهای دیگر در

۱ - شاه جهان خانم مشهوره به خان بی بی و مخاطب به عمه شاه دختر سی و چهارم فتحعلیشاه از زن پنجاه و نهم او بنام خیر النساء خانم از طایفه کرد بلباس زن میرزا عبدالباقی منجم باشی بوده است .

معن رزاعی و چندین معادل نردن خوانندگان خود بهترین کیمیا گری است. بیچاره مشرق
زمینی‌ها که پابند چه نوع خرافات و موهومات بوده و بجهت کارهایی خود را مشغول میدانند
میرزا عبدالباقی و پدرش میرزا محمد مهدی و میرزا محمد رضا پدر میرزا موسی نایب رشتی
در خانواده منجم باشی های لنگرودی از جمله کسانی هستند که از نجوم اطلاعی داشتند لکن
سایرین عنوان منجم باشی گری برای آنان موروثی و بمنزله لقب بوده است در جلد سوم
تذکره طرائق الحقایق صفحه ۲۸۹ چنین ذکر شده :

و حکومت لنگرود متعلق است به میرزا عیسی خان ملقب بمنجم باشی و این لقب مجازی
است بی حقیقت و والدش میرزا مهدیخان خلف الصدق مرحوم میرزا عبد الباقی منجم باشی
وی از اختیار آندیار بوده^۲. میرزا عبدالباقی پس از پدر بمقام پیشکاری و وزارت گیلان رسید و
در جمادی الاولی سال ۱۲۶۷ قمری بجای حاج شیخ محمد رحیم بروجردی^۳ متولی باشی آستان
قدس رضوی گردید و تولیتش یکسال و ده ماه^۴ طول کشید و در ساء رمضان سال ۱۲۷۰ ق.
میرزا آقاخان نوری صدراعظم برادر بزرگ خود میرزا فضل الله وزیر نظام را بجای او منصوب
و روانه نمود میرزا عبدالباقی پس از عزل از تولیت بتهران آمد و چند سالی در تهران مقیم
بود و در همین جا در گذشت و در این بابویه (شهری) بچاک سپرده شد .

شیخ عبدالجواد معروف به ادیب نیشابوری فرزند ملا حسین متولد
عبد الجواد
در سال ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۴ هجری قمری . در سن ۴ سالگی بمعرض

آبله شدید مبتلی و تمام چشم راست و قسمتی از چشم چپ او از حلیه بسر عاقل گردید و از
این جهت خودش همیشه میگفته است که من ققط دارای یکربع چشم میباشم نامبرده از ادبای
و شعراء و از مدرسین ادبیات در مشهد بوده و فائش در ششم خرداد ماه ۱۳۰۵ خ . (۱۳۴۲
ق .) در مشهد اتفاق افتاد و در دارالحفاظ از بیوسات آستان قدس رضوی مدفون شد .

۱- این خود یک نوع خرافات و بدبختی برای مردم ایران و استفاده جهت شیادان
میباشد .

۲- میرزا مهدیخان مادرش خان بی بی دختر فتحعلیشاه بود .

۳- از جمادی الاولی ۱۲۶۷ تا ربیع الاول ۱۲۶۹ ق.

۴- حاج شیخ محمد رحیم بروجردی از روحانیونی بوده که در خراسان ریاست داشته
و نامبرده از شاگردان حاج مولی اسدالله مجتهد بروجردی مشهور به حجة الاسلام متوفی ۱۲۷۱ ق.
بوده است ، نامبرده علاوه از جنبه ملائی در سال ۱۲۶۶ ق. تولیت آستان قدس رضوی را
نیز عهده دار بوده است .



میرزا عبدالجواد ادیب تشاریزی

پروش فرخی سیستانی و سعدی شیرازی سروده است . استعداد - ذوق سرشار - هوش زیاد -
حافظه قوی - مناعت نفس - سراحت لجه - مبارزه با جهل و ریاء و اصرار در تکمیل و تعلیم
طلاب و بی نیازی مفرط ، از جمله صفات ممتازه وی بشمار بوده است .

ملا عبدالجواد خراسانی که در زمان خود به مدرس کبیر شهرت

عبدالجواد

داشته از دانشمندان معروف ایران و درامفهان مقیم بود است .

کتاب المآثر والانا در صفحه ۱۸۳ او را باین شرح معرفی میکند : از علماء مشهور اسفهان
بوده در فقه و اصول و طب و ریاضیات و ادبیات جمله مهارت کلی و تدریسی عظیم داشت . کنت
گویند که از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ قمری وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال
در آسیا) تألیف خود راجع بسوی چنین گوید : و دیگر از دانشمندان کنونی ایران ملا عبدالجواد
خراسانی است که از ریاضی دانهای معروف میباشد و محل اقامتش اسفهان است و عده
زیادی شاگرد و سرید دارد و بر آریکه میگویند در موسیقی خیلی ورزیده و تار را خیلی
خوب میزند ولی نظر باینکه زدن تار در مذهب اسلام حرام است تاکنون کسی تار زدن او را

ندیده است .



تیمور تاش

بجنوردی معز الملک امیر منظم (متوفی ۱۳۲۷ ق.) و وی پسر محمد حسن خان بوده است. تیمور تاش پس از تحصیلات فارسی در ایران برای تکمیل تحصیلات با اروپا رفته و تحصیلات خود را در رشته نظام در پلزن بوردگ (لیننجراد) نمود و پس از بازگشت بایران (۱۳۲۵ ق.) در دفتر وزارت خارجه بسمت مترجم روسی استخدام شد و بعد در دوره دوم مجلس شورای ملی (۱۳۲۷ ق.) باین که سنی بحدتساب قانونی نرسیده بود از خراسان وکیل مجلس شورای ملی گردید. و بعد از تعطیل مجلس در ۱۳۳۰ قمری در ایالت شاهزاده نیرالدوله ب ریاست نظام خراسان (رئیس قشون) منصوب و در دوره سوم (۱۳۳۳ ق.) نیز از خراسان بوکالت رسید و بعد هم چندین بار دیگر نماینده مجلس شد و در سالهایی هم که وزیر دربار بوده همیشه از نیشابور بسمت

حاکم کرمان شد. در ۵ تیرم و چهارم مرداد ۱۳۰۴ (۱۳۰۴ و ۱۳۰۵) وزیر امور خارجه شد. وزیر عامه بود و پس از جلوس پهلوی سلطنت از سال ۱۳۰۴ لغایت آذر ۱۳۱۱ خ. وزیر دربار پهلوی یعنی همه کاره و در حقیقت شخص دوم مملکت به‌داز پهلوی بود. م.ق. هدایت (مخبر السلطنه) که در آن ایام وزیر و نخست وزیر بوده در نسخه ۴۷۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «تیمورتاش وزیر دربار ماست و رافع بین شاه و هیات و نافذ در هر کار طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه روزی در هیات فرمودند (شاه) قول تیمورتاش قول من است».

تا وقتی که پشتیبان وی دولت فحیمه انگلستان بود همه کاره و شخص دوم مملکت محسوب میگردید بلکه وزیر درباری بود که قدرت زیادی از خود نشان میداد بعد که از دولت انگلستان برای هر جهتی دست کشیده و با دولت شوروی سر و سری پیدا کرد و سرانجام رسید به مجازاتی که هرگز بان گمان نمیرسد. تیمورتاش مردی بود باهوش - باسواد - با اطلاع از سیاست - فوق العاده عیاش و دائم الخمر در زمان وزارت دربارش برای نزدیکی با واکثر رجال مملکت برای استفاده و پیشرفت کار خویش در تفریحات و عیاشی وی همه گونه وسایل فراهم آورده و مساعدت های لازم بعمل میآوردند در سال ۱۳۱۱ (سوم دی) از وزارت دربار معزول و بعد توقیف و محاکمه گردید. و با وضع بسیار فحیمی در زندان قسر گشته شد تیمورتاش را دوبار محاکمه کردند به این شرح:

۱- تیمورتاش نزدیک بروماه (از سوم دی تا ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ خ.) در خانه خود وزیر نظر شهر بانی پسر میرد در تاربخ بیست و نهم بهمن چون کیفر خواست از طرف دادستان دیوان کیفر تنظیم را قرار توقیف وی صادر شد. و در شهر بانی زندانی گردید در بیست و پنجم اسفند جلسه دادرسی تشکیل یافت. دادگاه قرار سری بودن دادرسی را اعلام و شروع بر رسیدگی نمود در دادگاه فقط وکلای مدافع تیمورتاش و دو نفر مترجم روسی برای ترجمه اوراق حاضر

۱- مانند امین السلطان پس از قضیه رژی و عبدالدوله در دوره مشروطیت.

۲- مراد از اوراق اوراقی بود که پس از گفتگوی تیمورتاش با زمامداران انگلستان راجع به نفت و بازگشتن از راه روسیه بایران بهسکوه سری زد و گویا در باب نفت مذاکراتی با زمامداران روسیه بعمل آورد. هنگام حرکت از مسکو زندان کیف کاغذ تیمورتاش را در قطار بردند و بعد روزنامه تایمز لندن خبر داد که کیف تیمورتاش که در قطار معنوق شده بود پیدا شده است. زندان کیف کاغذ را به فتح الله یا کروان که در این زمان سفر کبیر ایران در مسکو بود نسبت دادند ولی کیف را آن زندان زندان که مرتباً او را تعقیب میکردند و مراقب حال او بودند تا اینکه موفق گردیدند و در قطار اسناد و اوراق او را که در کیفش بود بردند.

۲- سه ماه بعد دو باره در سوم تیر ۱۳۱۲ خ . ادعای نامۀ دیگری از طرف دادستان دیوان کفیر راجع بگرفتن رشوه از حاج میرزا حبیب‌الله امین التجار اصفاغانی برای مداخله و اعمال نفوذ در امر واگذاری انحصار سد و تریاک تمام ایران برای مدت سه سال بوی تنظیم شد با آخره پس از تشکیل جلسه و سؤال و جواب زیاد که دوازده طول کشید این بار هم تیمورتاش محکوم شد به ۵ سال حبس مجرد و پرداخت نه هزار لیره و دویست هزار ریال بخرانه دولت . بطوری که در شرح حال فیروز میرزا نصرت الدوله و حاکمه او گفته خواهد شد او با نهایت شهامت و شجاعت تا آخرین لحظه از خود دفاع کرد لکن تیمورتاش در ضمن دادوسی بیچوجه شاهنشاهی از خود نشان نداد بلکه چندین بار گرفت و هنگامی هم که در زندان بود میگرفت . سه ماه و اندی که از دادوسی دوم تیمورتاش گذشت در هشتم مهرماه ۱۳۱۲ خ . کاراخان قائم مقام کمیسر امور خارجه (معاون وزارت خارجه) شوروی بایران آمد و دولت تشریفات مفصلی برای پذیرائی از وی بعمل آورد و چند جلسه مذاکرات بین او و نخست وزیر و وزیر امور خارجه با حضور سفیر شوروی راجع بامور تجاری - اقتصادی و امور سرحدی صورت گرفت . ظاهر قضیه برای حسن تفاهم و ارتباط حسنه بین دو عرصه هم جوار و امور مربوطه و مذکوره در بالا بود لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهائی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را در هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد لکن چون شاه قبلاً موضوع مورد بحث را کاملاً رد کرده بود از این جهت موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشید و از شاه عفو و بخشایش او را خواست کرد شاه جواب داد از قراری معلوم حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد در صورتیکه زنده باشد بسیار خوب ، فکری در این باب میکنم .

اتفاقاً موقعیکه این بیانات مبادله میشد تیمورتاش قبلاً فوت کرده بود (نهم مهر) . بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قسر رفت و تقارش از رفتن بقصر این بود که تیمورتاش را ملاقات کند و وقتیکه از او جویند و جای او را پرسید زندانبانها بوی گفتند : و چند روز است که در گذشته است . مدت توقف کاراخان در تهران فقط پنج روز بود و بعد در سیزدهم مهر از راه مازندران بمسکو بازگشت . م . ق . هدایت (مخبر السلطنه) که در زمان وزارت دربار و توقیف و محاکمه و زندانی و فوت تیمورتاش نخست وزیر بوده در صفحه ۵۰۳/۴/۵/۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود از روی اطلاع درباره تیمورتاش منصفانه قضاوت کرده که

یکی ابله‌بی شب چراغی بجست
فزونتر ز ماه و ز خورشید بود
خری داشت آن ابله کسور دل
چنین شب چراغی که ناید بدست
من آن شب چراغ سحر گاهیم
ولکن سرا بخت ابله شعار

که با وی بدی عقد پروین درست
سزاوار بازوی جمشید بود
یجانش بدی جان خر متصل
شنیدم که برگردن خر بیست
که روشن کن از ماه تا ماهیم
بیسته است بر گردن روزگار

گفتند که در غرور یا از حواس دور از او تراوش کرده باشد :

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان

لکن مطالب این بیست و هفتیم تیمورتاش در ۳۱۰ انحصار تجارت تریاک به امین‌التجار
اسفغانی داده شد و گفته میشد که خر کریم را نعل کرده است . در ۳۱۱ که پانسی نفت خیر
داد که سهم دولت از نفت در ۳۱۰ دویست هزار لیره شده است در صورتیکه مقصد و هشتصد
هزار تا یک میلیون بود تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند
نتیجه بدست نیامد ،^۱ در مراجعت چند روزی در مسکو مطلق شد معروف شد کیف کاغذ او
مفقود شده است اسبی هم از پا کروان برده شد پس از مراجعت تیمور ، کدمن^۲ رئیس کل نفت
(در کارهای ایران) به تهران آمد ، در هر موقع که به تهران می‌آید تیمور از او هم‌انی
می‌کند .

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته است شب ششم آذر تیمور
دوسیه را به هیأت آورد شاه تشریف آوردند و متفرانه فرمودند : دوسیه نفت چه شد ؟ گفته
شد حاضر است زمستان است بخاری بسوزد دوسیه را برداشتنند انداختند تنوی بخاری و
فرمودند نیروید تا امتیاز نفت را لغو کنید تشریف بردند . نشستم و امتیاز را لغو کردیم
وزیر خارجه^۳ به حکمن مدیر مقیم اخطار کرد از سفارت اعتراض آمد تیمور جوابی لایق
نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد .

چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد از لندن خبر رسید که در تایمز یا روزنامه دیگر
نوشته بودند کیف کاغذ تیمور بدست آمد و کشف شد که بست و بندی یا شوروی داشته است .
راست یا دروغ معلوم نشد و من از شاه چیزی نشنیدم . مطالب رایج در این دوره محرمانه

۱- و مانند سابق بخوبی از وی پذیرائی نشد .

۲- Godman .

۳- محمد علی فروغی ذکاء الملک .

تفسیرات دیگر کردند کار تیمور به محاکمه کشید . صحبت از میالغ گزاف میرفت در این اثنا کارخان به تهران آمد تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمور نشانه مزید بر سهولت شد . در هوش ، فراست ، پشتکار ، مجلس آرائی ، چاره جوئی ، نکته سنجی تیمورتاش ، انگشت ابراد نمیتوان گذاشت . بی پروائی ، بی آزمی ، خوسرائی هم بافراط داشت . خشونتش بیش از ملامت بود و اواخر بی غروری ندیندود . دچار بعضی عادات هم بود که گاه آنهاهه معلومات را در پرده میافکند .

چه بحث بر کسی در حالیکه نداند چه میگوید و چه میکند . در گیلان اتومبیل برمیگردد جمعی بی گناه بدار آویخته میشوند انما الخمر و المیسر رجس من عمل الشیطان و ای بانکه تریاک هم ضمیمه بشود . سالمان پتروسکی سفير روس گوید : تیمورتاش فعال و سیاسی است تازن وورنی چه پروزا وویاورد . سفير آلمان بر آن است که تیمورتاش مجلس آراست و حوزه گرم کن ودر سیاست چاره جو .

بهر حال تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس با آراسی میچرخید در تمام دورهها از خراسان و کیل میشد و از برای وزارت دربار این دوره ساخته شده بود بالجمله تیمورتاش در محکمه باخذ هزار و هفتصد و یازده لیره از حاج امین و یاز دویست هزار ریال محکوم شد سه سال حبس و محرومیت از حقوق اجتماعی (تناسب نداشت) روزی شاه به محبس میروند مختصر وسائل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر میکنند بیرون بریزند باری آفتاب حیات او بهر وسیله روز نهم مهر ۱۳۱۲ خاموش شد کسان او را خبر کردند جنازه را بدون هر تشریفاتی با ما مزاده عبدالله برده و به خاک سپردند .

میرزا عبدالحسین خان همشیره زاده میرزا ابوالحسنخان شیرازی
عبدالحسین
 معروف بایلچی وزیر امور خارجه در سال ۱۲۳۳ قمری سمت سفير ایران در اطریش گرفته شد و به همراه خالوی خود که سفارت ایران در انگلستان مأموریت یافته بود به اطریش رفت .

شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ المراقین از مجتهدین معروف و به
عبدالحسین
 زهد و تقوی و مدیریت در کار شهرت زیادی داشت شادروان
 میرزا تقیخان امیر کبیر با آن نظر دقیقی که در شناسائی مردم و بویژه ملاها داشت در بین

۱- اصل آیه این است ، یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانساب و الازام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون ، سوره المائدہ آیه ۹۰ .

ناصرالدینشاه در اوائل سلطنتش اقدام بتعمیرات بقاع مشربکه عثبات عالیات (عراق) نمود و تمام تعمیراتی که بعمل آمد زیر نظر و مواظبت و مراقبت شخص او قرار داشت و شیخ یحیی و درستی امور محوله بخود را انجام داد. معلوم میشود که روحانی دینداری بوده است. شیخ العراقینهما تطوری که در ایران و نزد ایرانیان طرف توجه بود در نزد دولت عثمانی و ماوریش شأن واحترام و اعتبار زیادی داشت.

کنت دو گوینو نویسنده و محقق معروف که از سال ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ قمری وزیر مختار فرانسه در ایران بود، در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود راجع به وی چنین گوید: «در میان علمای دینی ایران حاج علی اکبر کنی^۱ و شیخ عبدالحسین خیالی معروفند و در ایران رسم میباشد که هر یک از علمای دینی شاگرد و مرید دارد که نزد او درس میخوانند و در فروع دین معتقد به استاد خود هستند. این مریدان در همه جا با استاد خود میروند و هر کس آنان را میبیند مشاعده مینماید که نه تنها مرید و شاگرد او بلکه نوکر استاد خود میباشد.»

شیخ عبدالحسین در سال ۱۲۸۶ ه. ق. در بین النهرین (عراق) در گذشت.

عبدالحسین خان فخر الملک معروف به عبدالحسین خان کفری
پسر محمد حسنخان سردار قاجار^۲ و پدربزرگش آید السلطنه^۳

عبدالحسین

میباشد. عبدالحسین خان مردی بوده عیاش و مدتها بی فضل هم نبوده است. در اوائل سال ۱۳۰۰ عجزی قمری ملقب به فخر الملک گردید.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای خیالی خود مینویسد: «یکشنبه ۷ رمضان ۱۳۰۲: امروز شاه سیامچال میروند دیروز به من فرمودند حاضر باشم صبح سوار شدم

۱- علت اینکه به مسجد آذربایجانیه نام معروف شده است بجهت این است که آذربایجانیه در ایام محرم در آنجا عزاداری و روضه خوانی بر پا میکنند و در بین عوام جماعت به مسجد ترکها نیز شهرت دارد.

۲- مقصود از حاج علی اکبر کنی همان حاج ملاعلی کنی مجتهد معروف است که گوینو اشتباهاً نام او را حاج علی اکبر نوشته است.

۳- حسنخان سردار ساری اسلان یا خان باباخان سردار.

۴- چون حسنخان سردار و برادرش حسینخان سردار قاجار قزوینی مدتها یعنی از سال ۱۲۲۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق. در ایروان حکومت داشته اند به محمد حسنخان سردار ایروانی نیز معروف بوده است.



عبدالحسین خان فخر الملک

رفتم در بین راه به ولی خان سرتیب^۱ برخوردم نزدیک قلعه بموکتب شاه رسیدم . در بین راه وسط دره چند درخت بید داشت عبدالحسین خان پسر سردار^۲ ملقب به فخر الملک چادرزده بود شاه فرستادند تحقیق کردند. ابوالحسن خان پسر خاله فخر الملک رفت و آمد گفت دوسال است این بیدها را خریده هر سال تابستان اینجا میآیدوالان بچه خوشگلی داشت شرابخورده و مست بوده .

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۷ ق. لقب فخرالملکی را از او گرفت و بعد در قبال گرفتن دوست اشرقی پیشکشی به ابوالحسنخان اردلان داد .
اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق.) مینویسد:
وازقراری که مذکور شد بنده گان معایون به‌معبیر المعالک^۳ وفخر الملک^۴ ومحمد ابراهیم خان^۵ کاشی

۱- این ولیخان همان است که بعدها ملقب به سردار اکبر - ناصرالسلطنه سردار معظم - سپه‌دار اعظم و سپهسالار اعظم گردید .

۲- مراد از سردار بطوری که گفته شد محمد حسنخان سردار ایروانی معروف به غا یا یاخان سردار است نامبرده برادر حسینخان سردار ایروانی بوده که هر دو برادر برای حفظ ایروان در سال ۱۲۴۳ ق. بسختی و مردانه با روسها جنگیدند .

۳- امیر دوست محمدخان .

۴- معاون الدوله .

عبدالحمین خان که فرنگه رفته بود دو سال قبل مواجیش را قطع نمودند لقیش را به ابوالحسنخان دادند آنهم با ملکم و سید جمال الدین دست یکی کرده بود آنچه



از چپ راست: دوست، احمدخان، میرالملك، عبدالحمینخان
فخرالملك - ابوالفتحخان، سارم، آنگوله - پسر زمین، میرزا

آغا محمد جواجه

خواست در روزنامهها نوشت و دیشب با دو زن فرنگی ورود نمود صبح توسط وزیر اعظم به حضور آمد چند روز دیگر حکماً از مشاورین دولت هم خواهد شد هر کس بیشتر خیانت کند مقربتر خواهد شد عقب آمدن من از دولتخواهی و شاهپرستی است. همچنین مینویسد: «۱۶ شنبان ۱۳۰۹ ق. از قراریکه میگویند لقب افتخارالملکی به عبدالحمینخان فخرالملك قدیم داده شد و ام قبول نکرده است. در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به ناصرالسلطنه شد. انشاءالسلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود (۱۷ شوال ۱۳۰۹ ق. راجع به گرفتن لقب تازه و سایر مزایای او مینویسد: «عبدالحمینخان فخرالملك سابق لقب ناصرالسلطنه گرفته بیول خیلی معشیری از بلوکات شیراز با سرداری شمه مرصع خلعت گرفت

واین است وضع دولت ماکه بفرمانیکه خادم برانعمت و خاتون رازحمت بدعند محض جاگشی برای وزیر اعظم آن تمصیرات عمه میگذرد

عبدالحسین میرزا (نصرت الدوله - سالار لشکر - فرمانفرما)

عبدالحسین

پسر دوم فیروز میرزا نصرت الدوله فرمانفرما که در سال ۱۲۷۴

هجری قمری (۱۲۳۶ خورشیدی) متولد و در سال ۱۳۰۳ ق. پس از فوت پدرش ملقب به

نصرت الدوله گردید ، عبدالحسین میرزا نصرت الدوله پس از ازدواج با عزت السلطنه دختر

ولیعهد در سال ۱۳۰۶ ق. بست صندوقداری ولیعهد تعیین گردید . و بعد در سالهای ۱۳۰۷

و ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ ع. ق. چندین فوج ایوا بجمن او شد .



عبدالحسین میرزا و احمد میرزا نعت الدوله



عبدالحسین میرزا

۱- عزت السلطنه دختر ام العاقان و نوه عزت الدوله و میرزا تقی خان امیر کبیر است

و پس از فوت عزت الدوله خواهر ناصرالدینشاه در سال ۱۳۲۳ ع. ق. ملقب به عزت الدوله گردید.

هنوز بیرون تشریف نیاورده بودند منزل نصرت الدوله که داماد و همه کاره ولیعهد است و با من سابقاً خصوصیت دارد رفته در این بین خبر کردند که حضرت ولیعهد حمام میروند نصرت الدوله که صندوقداری هم یکی از مشاغل ایشان است برخاست که رخت حمام ببرد من بدلات او منزل ساعدالسلک که وزارت کل دارد رفتم . و نیز مینویسد: «ولیعهد نشسته بودند حاجی سیف الدوله معروف به حاجی عمو که پیرمرد است نشسته بود و سایرین تمام ایستاده بودند . در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به سالار لشکر و رئیس قشون آذربایجان شد .



عبدالحسین میرزا سالار لشکر (فرمانروا)



عبدالحسین میرزا نصرت الدوله

اعضاد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود (غره ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق.) مینویسد :
 «نصرت الدوله ملقب به سالار لشکر و رئیس قشون آذربایجان شد چون بسیار جوان قابل

۱- مظفرالدین میرزا .

۲- مراد سیف الدوله عمیرزا پسر سوم علیشاه نزل السلطان پسر دوم فتحعلیشاه قاجار و داماد

عیان میرزا نائب السلطنه بوده است .

و بلوچستان برادر بزرگ سلی خود ملقب به فرمانفرما و والی کرمان شد و حکومتش تا سال ۱۳۱۱ هـ. ق. دوام پیدا کرد در این سال از حکومت «زول و بجای وی میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان شیرازی حاکم کرمان شد.



عبدالحسین میرزا فرمانفرما



حسینخان بنگالی - حسعلی خان
گروس - امیران - عبدالعزیز میرزا - امیران

در سال ۱۳۱۲ هـ. ق. حکومت کردستان ضمیمه حکومت آذربایجان شده به ولیمهد داده شد و فرمانفرما از طرف مظفرالدین میرزا به حکمرانی کردستان تعیین و روانه گردید چیزی از حکومت کردستانش نگذشت که در همین سال دوباره به حکومت کرمان منصوب گردید.

حکومت کرمان عبدالعزیز میرزا فرمانفرما تا سال ۱۳۱۴ ق. (یکسال و اندی)

۱- اعتمادالسلطنه در جای دیگر در ضمن یادداشت‌های خرد لقب سالارچگی هم برای او ذکر کرده و گمان می‌رود که اشتباه کرده باشد و به جای اینکه سالار لشکر بنویسد سالارچگی نوشته است.

معتقد گردید به نیابت خویش تعیین نمود . پس از ورود به تهران چون داماد و برادر زن مظفرالدین شاه بود را تق و فائق امور شده و بعد موی دماغ امین السلطان گردید .



عبدالحسین میرزا نصرالدوله (فرمانفرما)



اسدخان بیعت‌الملک (سردار مضاف)

م. ق. هدایت در صفحه ۱۳۳ و ۱۳۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد : هانگفت درباری‌ها بود یا فکر امین السلطان که هندستی داشته باشد درسد برآمد که فرمانفرما را که در کرمان بود بخواهد صاحب اختیار (غلامحسین غفاری) گفت دو نوبت از طرف امین السلطان اجازه احتضار فرمانفرما را خواستم شاه نپذیرفت نوبت سوم فرمودند امین السلطان این پسر را نمیشناسد بیاید همه کاسه و کوزه را برعم خواهد زد آمد و کاسه و کوزه را برعم زد. امین السلطان هرچه بود در عرض بیست سال از اوضاع و احوال مملکت و مردم مستحضر بود عنان را میکشید و جلو درباری‌های حریص بسدوران

هیچکس نبود بعنوان نظام سهم شیر میرد و همه را بخدا میسپرد حکیم الملک؟ روزی به

ستیع الدوله گفت شاه چهارسال بیشتر مجال ندارد ماچهل سال دلب خانه او کرسنگی خوردیم با امید امروز در شهر تسنیفی شهرت کرد ؛ حالا نخوریم کی بخوریم خوردن نبود بلمیدن بوده .



عبدالحسین میرزا قربانقرما

میرزا علیخان امین الدوله که سدر اعظم و فرمانفرما وزیر جنگک حیات دوات او بود در صفحه ۲۴۰ خاطرات سیاسی خود درمبحث دخالت عبدالحمین میرزا فرمانفرما در کتبه امور دولتی چنین مینویسد : «اگر چه عبدالحمین میرزا فرمانفرما در وزارت جنگک که بعداً داشت باکل دوائر دولت مصاف داشت و در هر امر دست و دماغ خود را فرو میبرد و در عزل و نصب حکام و صدور هر نوع احکام - مسائل مالیه - امور خارجه - محاکمات عدلیه و غیره و غیره مداخله داشت و مداخل میبرد».

پس از عزل امین السطان و بصدارت رسیدن میرزا علی خان امین الدوله در سال ۱۳۱۴ هـ.ق. فرمانفرما بسمت وزارت جنگک و با باسطلاح آن زمان بریاست امور و مهمام عسکریه و نظام منسوب شد و بعد در سال ۱۳۱۵ هـ.ق. از سمت مزبور معزول و بجای او وجیه الله میرزا امیر خان سردار که ملقب به سردار معظم شده بود منسوب گزید و فرمانفرما در سال ۱۳۱۷ هـ.ق. به بین النهرین (عراق) تبعید گسردید و در صدارت شاعرزاده عین الدوله بایران مراجعت نمود .

در صفحه ۱۸۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف هدایت چنین نوشته شده : «۲۴۰ مستدلی طلاکش که ناصرالدینشاه برای مجالس تمزیه در تکبیه دولت ساخته بود فرمانفرما در اوائل دوره مظفری فروخت و مقدار ثنرفی مینادارادریانک گرو و گذارد عین الدوله تجدید مستدلی ما

۱ - در اوائل سال ۱۳۱۴ ق. بتهران احضار و وارد گردید .

۲ - مراد میرزا محمودخان مشیر الحکمای سابق است .

و در اواسط همین سال با ستانداری آذربایجان منصوب شد ، در این سال چون عثمانی ها طبق عادت دیرینه خود بمرزهای غربی ایران تجاوز کرده و بعضی از نواحی را اشغال نموده بودند فرمانفرما مأمور جلو گیری و مذاکره با آنان گردید لکن نیروی اعزامی ایران که از کردهای چریک تشکیل یافته بود از ارتش منظم ترک ها شکست خورده عقب نشینی اختیار نمودند و عثمانی ها جلو آمده مراغه را اشغال و سه روز بعد شهر رضائیه را با شش هزار سرباز و توپخانه تهدید مینمودند .

پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. (۱۲۸۸ خ.) در هیأت دولتی که بدون نخست وزیر بود فرمانفرما در هیأت مزبور وزیر دادگستری شد و در کابینه مستوفی الممالک در سال ۱۳۲۸ ه. ق. (۱۲۸۹ خ.) فرمانفرما وزیر جنگ بود و در کابینه شاهزاده عین الدوله در سال ۱۳۳۳ ه. ق. (۱۲۹۴ خ.) وزیر کشور شد و در سال ۱۳۳۴ ه. ق. که خودش مأمور تشکیل کابینه گردید وزارت کشور نیز بعهده خودش بود . در سال ۱۳۳۶ ه. ق. (۱۲۹۷ خ.) در کابینه وثوق الدوله والی فارس شد . م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب می نویسد :

« فرمانفرما ماضی سی هزار تومان دادند بفارس رفت و پلیس جنوب آرزوی دیرینه انگلیس تشکیل شد ، . فیروز میرزا فرمانفرما که در گذشت اگر در مقام مقایسه با سایر شاهزادگان و رجال این مملکت بر آئیم تمول چندان قابلی نداشت که با ولادش بارت برسد به عبدالحسین- میرزا فرمانفرما از ارت پسر دارائی جزئی رسید لکن بعد خودش بواسطه مشاغل پردخلی که برای خویش دست و پا کرد یکی از متمولین طراز اول ایران گردید . فرمانفرما تمول کفائی خود را از این دامها بدست آورد :

چند سال ریاست قرا سوردانی آذربایجان - در یک زمان ریاست بر چندین فوج - داماد و برادر زن و لیمهد و شاه بودن - سند و قداری و لیمهد - چند سال حکومت کرمان و فارس - وزیر جنگ و فرمانده قوی - در زمان و لیمهدی و سلطنت مظفرالدین شاه چندین سال راتق و فائق امور بودن - بهترین و مرغو بهترین خالصجات اطراف تهران و ولایات را ، بموجب فرمان شاه ، بخود انتقال داده و مالک شدن .

عبدالحسین میرزا فرمانفرما برای استفاده و حفظ مقام و حیثیت خود مردی بود ماست بسیار زرنگه - سانس - پشت هم انداز - پرکار - مال بین - مطلع - ابن الوقت (بوجار - لنجان) - عاقل - مدبر - با عقل معاش - مجرب - مدبر - منظم - و مرتب و در تربیت اولاد

میرزا ملک آرا ۴۶ فرزند - محمدولی میرزا ۴۶ فرزند - شیخعلی میرزا ۴۶ و تا ۶۰ پسر هم گفته شده است .

در زمان اخیر در میان شاهزادگان فرمائفرما و در میان اعیان رجال حسن مستوفی - الممالک کثیر الاولاد بوده اند . فرمائفرما پس از میان رفتن فیروز میرزا نصرت الدوله فرزند اکبر و ارشدش در سال ۱۳۱۶ خ. در سمنان این موضوع در وضع مزاجی و روحی او خیلی تأثیر نمود و در سال ۱۳۱۸ خ. در سن ۸۲ سالگی در تهران در گذشت ابتداء خواستند گویا بنا بر وصیت خودش) او را در مقبره ناصرالدینشاه دفن نمایند مواعی پیش آمد و اجازه داده نشد عاقبت در سخن حضرت عبدالعظیم در آن قسمتی که معروف بباغ طولی است مقبره برای وی اختصاص داده و بخاک سپرده شد .

عبدالحسین
میرزا عبدالحسین خان معروف بمیرزا آقاخان کرمانی پسر آقا عبدالرحیم مشیزی^۱ و مادرش دختر میرزا کاظم پسر میرزا محمد تقی معروف بمظفرعلیشاه کرمانی بوده است^۲. در سال ۱۳۷۰ هجری قمری در کرمان متولد^۳ و در سال ۱۳۱۴ ق. (۱۸۹۶ م.) در تبریز در راه عقاید سیاسی خود کشته شد . او وارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب مینویسد : «کشته شدن ناصرالدین شاه در اول ماه ۴۱۸۹۶م بدست میرزا محمد رسا کرمانی که ناحق و ناروا نخست سوء ظن را متوجه بایمان ساخت یزودی بگردن سید جمال الدین و سه نفر فدائیش میرزا آقاخان ، شیخ احمد کرمانی و حاج میرزا حسنخان خیبرالملک افتاده و تسلیم آنان بدولت ایران از حکومت ترکیه درخواست گردید سه نفر اخیر الذکر بالاخره تسلیم مقامات ایرانی گردیدند و در تبریز آنان را کشتند لکن سلطان از تسلیم سید جمال الدین امتناع میورزیده . میرزا آقاخان در جوانی پس از یاد گرفتن سرف و نحو و معانی بیان در تکمیل ادبیات ، ریاضیات و حکمت الهی کوشید و چون

- ۱- آقا عبدالرحیم مشیزی در طبقه اهل حق (علی الهی) بوده . مشیزیا برد سیر نام یکی از بخشهای شهرستان سیرجان کرمان است که دارای ۱۶۲ آبادی میباشد .
- ۲- شخص اخیر الذکر چون اوضاع و احوالش بمولانا بلخی خراسانی تشابه داشته از این جهت درین عرفاء بمولوی ثانی شهرت پیدا کرده است .
- ۳- و بعضی ها ۱۲۷۲ ق. نوشته اند .
- ۴- ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ه.ق .



سایر مأمورین جفاکار خود حکومت
 بردسیر را قبول نمود تا بلکه بتواند
 بستگان خویش و دیگران را از فشار
 و تحمیلات حایرانه آنان آسوده کند.
 در زمان میرزا آقاخان مدتی میرزا
 سید رحیم و چندی هم پسرش میرزا
 سید کاظم در حکومت شاهرزاده عبد
 الحمید میرزا ناصرالدوله پسر بزرگی
 فیروزه میرزا ناصرت الدوله تمام مالیات
 کرمان را به تناوب در زمانهای
 مختلف از دولت مقاطعه کرده بودند
 و علاوه از پرداخت اصل مالیات هفتاد
 هزار تومان اضافه بنام تفاوت عمل و
 سی هزار تومان هم بوالی میبرداختند.
 حاکم مقاطعه کار آن زمان متجاوز از
 سه هزار تومان بقایای برای او تشخیص
 داد و چون نتوانست مبلغ مزبور را
 فراهم آورد به همراه رفیق خود شیخ احمد متخلص بروحی قراراً با سفهان آمده به ظل السلطان
 پناهنده شد و از ترس مار به افغنی پناه برد.

میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزا آقاخان کرمانی

فراهم آورد به همراه رفیق خود شیخ احمد متخلص بروحی قراراً با سفهان آمده به ظل السلطان
 پناهنده شد و از ترس مار به افغنی پناه برد.

ادوارد بروان در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باره چنین مینویسد: «در
 ۱۳۰۳ قمری - ۱۸۵۶ میلادی از جفای عبدالحمید میرزا ناصرالدوله کرمان را ترك و بسوی
 اصفهان رهسپار گردید. در اصفهان از طرف مسعود میرزا ظل السلطان بغضی پذیرفته شد
 چه شاهرزاده میل داشت او را در خدمت خود بدارد ولی چون او از نوکری درباری بیزاد بود
 به تهران رفته و اندکی بعد با شیخ احمد روحی بسوی اسلامبول شتافت در آنجا چندی در
 زمرة کارکنان اختر درآمد با سید جمال الدین آشنا گردید و با او در اساس بیداری ایرانیان
 و اعتلای پان اسلامیس (اتحاد اسلام) همکاری مینمود او بتألیف تاریخی بنام آینه سکندری
 به نشر آن سبادت نموده و اثر دیگری بنام - نامه باستان - بشیوه شاهنامه برشته قلم در آورد.

ملاوه بر اینکده معلومات فارسی و عربی میرزا آقاخان خوب بوده فرانسه را هم موقعی که در کرمان اقامت داشته خیلی مختصر میدانسته و بعد که باصفهان وارد میشود در مدت اقامت خود در این شهر فرانسه را در نزد آباء یسوعین (ژزویته‌ها) و انگلیسی را در نزد کشیش‌های پروتستان مقیم آن شهر تحصیل میکند و از آنجا با اتفاق رفیق خود شیخ احمد روحی بتهران و از تهران برشت و از رشت با اسلامبول مسافرت میکنند .

پس از چندی اقامت در این شهر کرد و فرامداد میرزا یحیی معروف بسبح ازل و با یکدیگر با اصطلاح با جنای و عمریش میشوند و بعد شروع بتبلیغات بنفع اذلیها^۱ میشوند . با وجود اینکه میرزا آقاخان شهرت به اذلی بودن داشته لکن این شعر :

بویژه که باشد ز روشن دلی بجان دوستدار نبی و علی

در موقعیکه در اسلامبول بوده سروده و میرساند که وی مردی مسلمان و شیعه بوده و در اشعار دیگر :

عنه خیر اسلامیان خواستم دلم را بنیکسی بیاراستم

همی خواستم تا که اسلامیان بوحثت بیندند پکسر بیان

عنه دوستی با هم افزون کنند ز دل کین دیرینه بیرون کنند

مراسلمیان را فزاید شرف نفاق و جدائی شود بر طرف

میرساند که او از هواخامان جدی اتحاد اسلام (پان اسلامیزم) بوده است . میرزا آقاخان احساسات وطنی سرشاری داشته و در سال ۱۳۱۴ هـ . ق. کمی پیش از کشته شدنش در تبریز اشعار زیر سروده است :

بایران مباد آنچنان روز بعد که کشور به بیگانگان افند

نخواهم زمانی که این نوعروس بیفتد بدست جوانان روس

بگیتی مبادا که این عوددیس شود عسر لردی از انگلیس

مبجرفیلت در مقدمه کتاب حاجی بابا تألیف موربرراجع بمیرزا آقاخان چنین گوید :
و آقاخان مصاحبش (شیخ احمد روحی کرمانی) مدبر با شهادت اختربوده روزنامه‌های که هر چند در اسلامبول چاپ میشده ولی در هندوستان و ایران کثیرالانتشار بوده است این دو

۱- وسی و جانشین سیدعلی محمد باب .

۲- فرقه‌ای است از بابیه .

ایرانیان به هم می‌نویسند و در آن زمان که ایران در دست روسان بود، به تیر که شدت گرفته شده است که سلطان پانصد تومان بعنوان جبران زیان و زحمات وارد بآنها داده بود چنین مینماید که رفقاء از آن پس پیرو سید جمال، لیدور بایی‌ها که بعدها بحرك بودن قتل ناصرالدین شاه مظنون گردیده، بوده‌اند. در حالیکه پیرو استاد این مذهب بودند نامه‌هایی به مجتهدین نقاط مختلفه ایران نوشته آنها را دلالت میکردند که اختلافات انضامی مذهب را دور انداخته و پاسنی‌های ترکیه در وحدت کلمه فرین گردیده در برابر فشار و جور اجانب اتحاد و ایستادگی نمایند. نامه آنان بدست مأمورین ایران افتاد و از سلطان تسلیم نویسندگان تقاضا گردید مأمورین آنها را بطرف ایران میبردند که تلگرافی از سلطان بآنها رسیده که در طرابوزان نگاه داشته شوند منیف پاشا (مقتی) بعنوان سفیر ترکیه عازم دربار تهران و مأمور بود در ضمن عرس عیریک جشن قرن سلطنت از طرف سلطان اغتنام فرصت کرده نجات آنان را از شاه درخواست نماید این خواهش مورد پیدانکرده زیرا چند روز پیش از آن جشن، ناصرالدین شاه ناگام در زاویه شاه عبدالعظیم ترور گشته شده بود این جنایت سر نوشت شیخ احمد ناگام و دوست نامراد او را مختوم و او امری صادر گردید که از طرابوزان بتهران گسیل کردند ولی آنها هیچ کدام بمقصد نرسیدند. بموجب دستور تلگرافی از تهران به تبریز این دو نفر مظنون با حضور حاکم در مطبخ محرمانه قصابی شدند شخصی چنین گفت: ناظر عالی مقام این اعدام بگریه افتاد. این قصابی در چهارم سفر ۱۳۱۴ ق. (۱۵ ژوئیه ۱۸۹۶ م. = ۱۲۷۴ خ.) تقریباً یکماه پیش از اعدام میرزا رضا انجام گرفت و جنازه شان را بعد به چاهی افکندند.

میرزا آقاخان یکی از معروفترین و بی‌باکترین و فاضلترین نویسندگان سیاسی و آزادیخواهان اواخر قرن گذشته و آغاز قرن حاضر بشمار میرفته است که گذشته از مقاله در عقاید وطنی و سیاسی خود و تمصب در افکاری که در آن زمان پستندیده بوده است، آزادیخواهی پر شور و مؤلفی پر کار بوده و مؤلفات بسیار در نظم و نثر از او باقی مانده است که معروفترین آنها مثنوی (نامه باستان) که تاریخی است منظوم بسبک شاهنامه تا زمان چنگیز که بنام سالار نامه چاپ

۱- عبدالحمید دوم ۱۸۴۲-۱۹۱۸

۲- مازور فیلوت راجع به بایی بودن سید جمال الدین کاملاً اشتباه کرده زیرا سید جمال الدین مرد مسلمان روشن فکری بوده است.

کتاب یا مجموعه ایست که ۴۸ خطابه بیشتر نیست و حکام خودسر و مأمورین ناصر ناصری را نکوهش نموده و از عبدالحمید میرزای ناصرالدوله فرمانفرما با نام مستعار بسیار بد نوشته است. صدخطابه به انشائی ساده و روان و بی تکلف نوشته شده و درخوانندگان تأثیری بسزا می بخشد.

عبدالحسین

سید عبدالحسین مجتهد لاری از علمای متورع - متهور - منتفذ - مشروطه خواه و برضد نفوذ بیگانگان در ایران بوده و برخلاف سایر علمای شیعه نماز جمعه را واجب میدانسته است.

میرزا حسینخان مشتمد دیوان که از اشخاص با نفوذ شیراز شده بود دم از همسری با محمد رضاخان قوام الملک میزد با سید عبدالحسین لاری بسیار مربوط و دوست بوده و در سال ۱۳۲۵ هجری قمری که اوضاع رایبه نفع قوام الملک فرض میکرد از سید عبدالحسین لاری درخواست کرد که بشیراز بیاید او هم با دوهزار سوار از لار به شیراز آمد و از روزیکه بشیراز وارد شد خود و یاران را انصار خوانده انجمنی بنام انصار برپا داشت و بقصد خویش برای یاری مشروطه خواهان بشیراز آمده بوده است. پس از قیام در شیراز پیروانی بیشمار بدورش گرد آمدند. گویا سید هوای سلطنت نیز به سرداشته و داستان او در خور نوشتن کتابی است جداگانه. دستگاهش منظم و با انضباط بوده و بر پایه شریعت صدر اسلام کار میکرده است. موقبیکه در لار بود تمیر دست پرست لار تمام شده بود یک سری تمیر چاپ کرده بخریان گذاشت. تمیر سید عبدالحسین لاری مربع و در وسط آن دایره ای بوده و در وسط دایره نوشته شده بوده (پست ملت اسلام) و در بالای آن بهای تمیر تعیین شده بوده است.

مترجم و شارح کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد بر اون انگلیسی در حاشیه کتاب مزبور مینویسد: «که اگر اسل و درستش بدست آید گرانها است ولی دغل کاران بدعا همانند آن را ساخته از بها انداختند».

پس از اینکه کارها را سر و سورتی داد و در پیشرفت مشروط و کومک به مشروطه خواهان

۱- وجه تسمیه سالار نامه از این جهت است که چون شیخ احمد ادیب کرمانی که از انامی عبدالحسین میرزا که ملقب بوده به نصره الدوله - سالار لشکر - فرمانفرما برادر کهنتر عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما که پس از فوت برادر در سال ۱۳۰۹ هجری والی کرمان شد بقیه کتاب را تا آخر عصر ناصری بهمان نهج سروده و بنام است اینکه لقب عبدالحسین میرزا در آنوقت سالار لشکر بوده شیخ احمد پس از اتمام کتاب من باب تعلق سالار نامه را برای نام کتاب مزبور انتخاب کرده است.

سید عبدالحسین لاری در لار بود. نامبرده در این ایام در لار سلطه کامل داشت و دم از استقلال میزد.

در سال ۱۳۳۳ قمری در حکومت مخبر السلطنه در فارس حبیب‌الله خان قوام‌الملک مأمور شد که در لار امنیت برقرار کند او هم با اردوی کافی. به لار رفته امنیتی در آن سفحات برقرار نمود و سید عبدالحسین هم از لار کوچ کرده بحدود قشقایی رفت. م. ق. هدایت که از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳ قمری والی فارس بوده در صفحه ۳۳۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید:

«یکی از اشکالات فارس دعوی سید عبدالحسین لاری است که در لار علم استقلال برقرار کرده تمسرت وضع کرده است. سال اول قوام‌الملک از سرستان تجاوزتوانست سال دوم او را به لار فرستاد در فسا موفق شد عسکرخان را گرفته بشهر فرستاد. سال سوم از فسا به لار رفت و شر سید عبدالحسین را کوتاه کرد (۱۳۳۳ قمری) جماعتی از تجار لار و اعیان پول و قورخانه به سید عبدالحسین غیر ساندند مردمان غربی هشتم عبدالحسین بحدود قشقایی فرار کرد و دیگر از اوقصادی به ظهور نرسیده.»

عبدالحسین عزیز فرزند محمد وثوق خلوت؟ از تحصیل -
عبدالحسین
گرفته‌های مدرسه علوم سیاسی بوده که پس از اتمام تحصیلات به



عبدالحسین عزیز

کارمندی وزارت خارجه درآمد. چندی در آنجا بود و گفتند که پرونده‌ای بوسیله وی از بین رفته و مفقود شده است. سفارت شوروی در اوائل تأسیس خود در تهران بیک نفر منشی احتیاج داشت و از وزارت خارجه خواست. عزیز که شنید داوطلب رفتن بسفارت روس و قبولی شغل مزبور گردید مدتها در شغل مشبکگری و مترجمی سفارت باقی بود در سال ۱۳۰۴ خورشیدی روزنامه‌ای بنام

- ۱- عسکرخان از ایل عرب فارس بوده و با وجود اینکه ایل مزبور از ایلات خمسه فارس و سپرده به قوام‌الملک بود عسکرخان بهیچ وجه اعتنائی به وی نمی‌نمود و همیشه مزاحم قوام‌الملک و دیگران بود و بواسطه قلدری و نافرمانی که داشت و شماً تمول زیادی هم پیدا کرده بود در میان مردم معروف شده بود به عسکرشاه. مخبر السلطنه قوام‌الملک را برای دفع او مأمور نمود و او بدون زد و خورد عسکرخان را با حیل و تزویر دستگیر کرده او را با کتله و زنجیر به شیراز فرستاد و در اینجا در سال ۱۳۳۱ قمری اعدام گردید و اموال منقول و غیر منقول او نیز از بین رفت و هر کسی که رسید اعم از مأمورین دولتی و غیر دولتی آنها را برای خود تصاحب نمود.
- ۲- از عملجات خلوت مظفرالدین شاه.

بود و بعد تعطیل شد. در این هژیر سروروسی یا بیستگان دیگر پیدا کرد یا سفارت شوروی فهمید و یا اینکه خودش میخواست ترقی زیادتری بکند در سال ۱۳۰۹ خ. بنا بر سفارش انگلیسها بوزارت راه منتقل و سمت یازرس انتخاب شد و بعد در وزارت دارائی سید حسن تقی زاده در سال ۱۳۱۲ خ. از وزارت راه بوزارت دارائی منتقل گردید و سمتهای مختلفی پیدا کرد تا رسید بمدیر کلی وزارت دارائی و چندی هم یازرس دولت در بانک ملی بود و چون بسیار جاه طلب - بلند پرواز - متعصب و پشت هم انداز بود بازم باین قبیل مشاغل چندان قانع نبود تا اینکه بالاخره بنا بر سفارش دیگران سمت وزارت وارد کابینه های سهیلی - قوام - حکیمی و ساعد شد م.ق. هدایت (مخبر السلطنه) درسفحه ۵۸۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: « یکی از مدارس سیاسی مسافرتخانه است در خدمات انشاء و ترجمه ، جم در سفارت فرانسه ، متین دفتری در سفارت آلمان ، هژیر در سفارت روس » .

هژیر چون بین عامه وجهه زیادی نداشت همه او را بخوبی میشناختند که از چه راهی ترقی کرده است در سال ۱۳۲۷ خ. که نخست وزیر شد تظاهرات شدیدی در خارج و داخل مجلس شورای ملی بر علیه اوسورت گرفت که بزد و خوردهای شدیدی بین تظاهر کنندگان و مأمورین دولت منجر گردید . در این زد و خورد جمع زیادی از همه طرف مجروح گردیدند .

میس لامب تن^۱ رئیس اطلاعات سفارت انگلیس و غیره در ترقیات و پیشرفت کارش نقش مؤثری داشتند. هنگامیکه هژیر نخست وزیر شد یکی از روزنامه های تهران این شعر مولوی را درباره او عنوان سرمقاله خود قرارداد بعد شروع بمطلب مینماید و آن اشعار اینست :

آن یکی پرسید اشتراکه هی از کجا می آئی ای اقبال بی
گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیدا است از زانوی تو

هژیر از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸ خ. که کشته شد دوبار وزیر پیشه و هنر و بازرگانی - یکبار وزیر راه - یکبار وزیر کشور - چهار بار وزیر دارائی - یکبار وزیر مشاور - یک بار نخست وزیر و یکبار هم وزیر دربار بوده است و در تاریخ سیزدهم آبان ۱۳۲۸ خ. که سمت وزارت دربار را داشت در مجلسی روضه خوانی مسجد سپهسالار جدید بوسیله سید حسین امامی اسفغانی که جزء دسته نواب صفوی بود ترور گردید و قاتلش هم بعد اعدام شد . سید حسین امامی اسفغانی آن کسی است که با اتفاق برادرش که ظاهراً هر دو از کسبه بازار بوده اند در صبح روز بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ خ. (در کابینه احمد قوام) هنگامیکه سید احمد کسروی

حمله ور شدند و کسروی و منشی او را بطرز فجیعی اعدام داد کسروی طاق باز پرس بقتل رساندند و در آن وقت کسی متعرض قتل نگردید و دولت هم اقدامی در این باب بعمل نیاورد. هزیر علاوه بر صفات و خواص مذکوره مردی بسود بسا معلومات - با هوش - واحدالعین - پرکار - نویسنده - ناطق - پشت کاردار - پشت هم انداز و ضمناً بچهار زبان بیگانه آشنا بود، به سن پنجاه نرسیده بود که کشته شد و در راه رسیدن بمقام و جاه و جلال حاضر بود که از همه چیز بگذرد و همه چیز را زیر پا گذارد و مانند اکثر رجال این مملکت بهر گونه خیانت و جنایت ارتکاب ورزد و تن دردمد .

عبد الحمید

عبد الحمید تقی متین السلطنه پسر حاجی میرزا عبدالباقی طبیب

اعتماد الاطباء که تحصیلات خود را در تهران و بعد در لندن نمود.

زبان انگلیسی را خوب حرف میزد پس از مراجعت از لندن در بوشهر مستخدم اداره گمرک شد و روزنامه‌های بنام (طلوع) در بوشهر تأسیس کرد (۱۳۱۸ هجری قمری) و بعد از بوشهر به اداره گمرک مشهد منتقل و مشغول کار گردید .

در دوره دوم مجلس (۱۳۲۷) ه. ق. از طرف خراسان وکیل شد و یا او را وکیل کردند و به

تهران آمد و پس از تعطیل مجلس (۱۳۲۹) ه. ق. در اداره خزانه داری مشغول کار شد و در مدت کمی ترقی زیاد کرد و بعد بواسطه سوء استفاده و عدم امانتی که در مسأله خبازخانه تهران با او نسبت دادند از شغلی که در خزانه داری داشت منفصل گردید و بعد از مدت کمی روزنامه عصر جدید را تأسیس کرد و شغل روزنامه نگاری پیش گرفت . اگر چه مسلک سیاسی روزنامه عصر جدید برخلاف مرام ملیون ایران بود لکن مقالات و اخبار آن که از سفارت انگلیس داده میشد دارای اهمیت بود . چون در آن زمان از طرفداران جدی انگلستان (آنکوفیل) بود در سنخ رجب سال ۱۳۳۵ ه. ق. (اول خرداد ۱۲۹۶ خ.) در اداره روزنامه خود بدست یککتر از تروریست های کمیته مجازات کشته شد .

عبد الحمید

عبد الحمید خان غفاری پسر میرزا علی اکبر خان در سال

۱۲۸۸ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۴۳ ه. ق. درگذشت .

نامبرده از تحصیل کرده های مدرسه نظامی اسلامبول در رشته توپخانه بوده و در قرن مزبور خوب تحصیل کرده بود . در حدود سنه ۱۳۱۵ ه. ق. بایران آمد و در سال های ۲۳-۱۳۲۱ ه. ق. در سدارت شاهزاده عین الدوله برای تجدید حدود سیستان و رود هیرمند جز و کمیسیونیکه برای اینکار انتخاب

۱- در آن موقع امور خبازخانه جزو خزانه داری بود .

۲- غفاری طایفه ایست در کاشان و خود را منسوب به ابوذر غفاری میدانند .

دست داد و از بین برد. میگویند که در این مأموریت ده هزار لیره از انگلیسها گرفت و این خیانت بین آشکارا مرتکب و بشر ایران رأی داد و پس از بازگشت از سیستان برای ظاهر سازی اورا محاکمه ای هم کردند. لکن او سندی ارائه داد که حکومت وقت از مرکز این دستور را یاد داده است لکن باز او در این مورد مقصداست که رفع اشتباه مرکز را نکرده و نگفته است که اینکار یعنی تصدیق نظر به انگلیسها در مورد هیرمند کاملاً بشر ایران تمام شده و سیستان در آینده نزدیک دنباله کویرلوت را برای ملت ایران تشکیل خواهد داد و ممکن است در این مورد مرکزها هم قبلاً متذرع شده باشند. بطوریکه خودش اظهار داشته و معروف است بر حسب دستور تلگرافی میرزا نسرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت رأی خود را داده است. در آغاز مشروطیت از رقعاتی مخصوص علیخان ارشدالدوله سردار ارشد و خودش را از مشروطه طلبان یا حرارت قلنداد میکرد.

بعد از توب بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ه. ق. او هم چند روزی در حبس مستبدین بود و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. جزو مشروطه طلبان و ملیون درآمد. در همین سال هنگام تشکیل هیأت قضاات دادگاه عالی انقلابی که از ده تن تشکیل یافته بود^۱ و چند نفر^۲ را محکوم به اعدام نمودند و حکم قوفاً درباره هر یک اجراء گردید. همین نظام نیز از اعضاء دادگاه عزبور و یکی از ده نفر بود و در سال ۱۳۳۲ ه. ق. ملت به سردار مقتدر گردید. در سال ۱۳۳۳ ه. ق. به معاونت وزارت جنگ منصوب شد. در موقعیکه مهاجرین در حرم ۱۳۳۴ ه. ق. از تهران حرکت کردند او هم با عمر فوزی بیگ و ایستة نظامی سفارت عثمانی از تهران بکرمانشاه رفت و در دفعه دوم که او آخر ۱۳۳۴ ه. ق. بود و

۱- علیخان سردار ارشد در ابتدای مشروطه خواه بود بعد جزء دسته مخصوص محمد علیشاه گردید و در حمله محمد علیشاه مخلوع بتهران سردار ارشد ریاست اردوی او را داشت و در سال ۱۳۲۸ ه. ق. در جنگ کشته شد.

۲- دادگاه عالی از ده نفر تشکیل شده بود و آنان عبارت بودند از: شیخ ابراهیم زنجانی - میرزا محمد نجابت - جعفر قلی خان بختیاری (سردار اسدن) - سید محمد امام جمعه تهران - نسرالله خلعت بری اعتلاء الملک - جعفر قلی خان یکی از ساکنین اسلامبول - عبدالحسین کاشانی (وحید الملک) - عبدالحمید غفاری (یعنی نظام) - میرزا علی محمد خان مجاهد و احمد علی خان مجاهد.

۳- ضعیف حضرت - مفاخر الملک - آجودان باشی - میرهاشم و شیخ فضل الله نوری.

عبدالرحیم

قدیم و همکار مرحوم سید محمد رضای شیرازی در تحریر و نشر روزنامه یومیة مساوات از روزنامه‌های منتسب بحزب دموکرات در تهران بوده است. خلفای طابع قدیم‌ترین نسخه تاریخ دار دیوان حافظ است که تاکنون در زمان ما دیده شده یعنی نسخه مورخ سنه هشتصدویست و هفت (۸۲۷) هجری قمری که فقط سی و پنجسال بعد از وفات حافظ کتابت شده و متعلق بخود او بوده است و از تألیفات او رساله‌ای است «موسوم به حافظ‌نامه در شرح احوال حافظ و وصف اشعار او و مقایسه آن اشعار با اشعار شمرای دیگر و تنقولات بدیوان او و وصف اشعار الحاقی که در دیوان او داخل شده است». وفاتش روز سی‌ام خرداد سال هزار و سیصد و بیست و یک شمس در حدود هفتاد سالگی در تهران اتفاق افتاد.

حاج میرزا عبدالرحیم معروف به طالبیوف پسر ابوطالب نجار
پسر علی مراد نجار تبریزی از فضلاء اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن

عبدالرحیم

۱۴ هجری است. در سال ۱۲۵۰ قمری در محله سرخاب تبریز متولد و در سنه ۱۳۲۸ هجری قمری در تبرخان شوره از شهرهای قفقاز در سن ۷۸ سالگی در گذشت. نامبرده در سال ۱۲۶۷ ه.ق. در سن ۱۷ سالگی از تبریز به تفلیس رفت و چندی در دستگاه محمدعلی خان کاشی^۱ که یکی از مقاطعه کاران عمده راه سازی در قفقاز بود داخل خدمت شد و بعد پیشکار او گردید. محمدعلیخان در مدتیکه اشتغال باین قبیل کارها داشت سرمایه فوق‌العاده‌ای برای خود فراهم ساخته و بطور حساسی مرد متمکن و متولی شده بود و سپس خود طالبیوف مستقلاً به مقاطعه کاری پرداخت پس از اندوختن سرمایه خوبی به مکه رفت و در بازگشت



حاج میرزا عبدالرحیم طالبیوف

۱- برادرزن فرخ خان امین‌الدوله و دایمی میرزا ابراهیم خان مامون‌الدوله و پدر پسرین خاقان اسد بهادر.

ساده نویسان شرفارسی سلیس و روان محسوب میگردد و راجع باین موضوع خودش چنین گوید: «بنده بزبان روسی آشنا هستم. فرانسه نمیدانم خط روسی را بسیار بد مینویسم خط ایرانی طبیعی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان میدانم که عرب فرانسه باوجود این از کثرت مطالعه و زورمدامت بعضی آثار مختصر بیادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بداننده.

در مجلس اول (۱۳۲۴ق.) از طرف اهالی تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی گزیده شد لکن از پذیرفتن نمایندگی معذرت خواست و به تهران نیامد. طالبوف قبل از اعلان مشروطیت کتب مفیدی برای تنویر افکار هموطنان خود تألیف و منتشر نموده و از جمله تألیفاتش که چاپ شده:

ایشاحات در خصوص آزادی - سیاست طالبانی - کتاب احمد یا سفینه طالبانی در دو جلد
مسائل المحسنین - مسائل الحیات - نخبه سپهری - ترجمه فیزیک مختصر - ترجمه هیأت
فلاماریون مختصر و ترجمه پندنامه مارکوس میباشد.

میرزا عبدالرحیم هروی از حکماء و مدرّس کتب ملاصدرا شیرازی

عبدالرحیم

در سنوات بین ۱۲۵۵ و ۱۲۶۵ قمری در تهران بوده و پس از

ادعای سید علی محمد باب و گرویدن ملامحمد تقی هراتی برادرش به سید، میرزا عبدالرحیم هم بواسطه معاشرت با ملا شیخعلی که از زعمای فرقه بایه و داعی سید در تهران بود بمتابت برادر بان فرقه گرویده و برادرش ملا محمد تقی هراتی همان کسی است که پس از قتل باب در تبریز برنمش او نماز گذارد.

میرزا عبدالرحیم در توطئه‌ای که بر ضد میرزا ابوالقاسم امام جمعه و شادروان میرزا تقیخان امیر کبیر چیده شده بود دست داشت و قبل از اقدام و اجرای عمل یاجمی از بسایان دستگیر و زندانی گردید و چون معلم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در حکمت و فلسفه بود بواسطه وی از کشته شدن رها شد و به بین‌النهرین (عراق) رفت. در یکی از یادداشت‌های اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا راجع باین شخص چنین دیده شد: «از آن جمله میرزا عبدالرحیم و محمد حسین ترک وقاصد مراغهای را نیز از من خواستند و هر سه را تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم خود نیز به منزل امیر نظام (امیر کبیر) رفته زبان به شفاعت میرزا عبدالرحیم گشوده که حق تعالیم بر من دارد و نیز حضور همایونی شفاعت کرد حکم به حبس مؤبد شد. . . .»

تولدش در سال ۱۱۷۶ هجری درخوی و وفاتش در سنه ۱۲۴۳ قمری در تبریز اتفاق افتاده است. کریم خان وکیل برای اطمینان خود از امر آذربایجان اولاد آنان را بطور گروگان به شیراز خواست.

نعمت‌اللهی خان دنبلی که از جمله امراء بزرگ بود عبدالرزاق پسر خردسال خود را که در حدود ده سال داشت به شیراز به گروگان فرستاد و بواسطه این عمل کریم خان را از خود مطمئن نمود. مفتون مدت چهارده سال در شیراز اقامت داشت و در ضمن اینکه تحت نظر بود جداً نیز به تحصیل علم میپرداخت و اوقات خود را به بطالت نمیگذراند. پس از تسخیر شیراز بدست علیمرادخان زند و غلبه بر صادقخان برادر وکیل در سال ۱۱۹۶ ه.ق. افراد گروگان را از شیراز به اصفهان روانه نمود و پس از درگذشت علیمرادخان در سنه ۱۱۹۹ ق. آغا محمدخان قاجار با اصفهان آمده مرتهین را بشهرهای خودشان گسیل داشت.

عبدالرزاق بیک مفتون به تبریز آمد و مشغول به تألیفات در تاریخ و ادبیات گردید مؤلفات او را به تعداد ۱۶ کتاب نام میبرند. اسامی تألیفات او از این قرار است: حدائق الجنان - تجربه الاحرار و تسلیمه الابرار - حدیقه - روضة الاداب و جنة الالیاب - حقایق - لانوار - حدائق الادباء - نگارستان دارا - مآثر سلطانیه - ترجمه عبرت نامه از عمر کی - جامع خاقانی - شرح مشاعر ملا صدرا - مثنوی نازونیا - مثنوی هایون نامه - مثنوی در بحر رمل - دیوان قصائد و غزلیات - ریاض الجنة - باستانه روضة الاداب و جنة الالیاب که بزبان عربی است سایر مؤلفاتش به زبان پارسی است.

سید عبدالرزاق خان از مشروطه خواهان دوره اول مشروطه و از

عبدالرزاق

دموکراتهای تندرو و شعلش کلیشه سازی و صاحب دار الصنایع

و ظیفه در خیابان ناصر خسرو تهران بود. در روز بمباران مجلس وی از مدافعین مجلس بوده و پس از شکست آزادیخواهان وی به قفقاز به گریخت و پس از فتح تهران به پایتخت برگشت و در اینجا بود تا آنکه حسین تو روزاوف قفقازی که از اشرار و آدمکشان بود بتحرک اعتدالیون وی را در حالیکه همراه میرزا علی محمدخان برادر میرزا محمد علیخان تربیت در خیابان لاله زار میرفت در رجب سال ۱۳۲۸ ق. هردو راه قتل رسانید.

عبدالرشاخان پسر تقی خان باققی یزدی حاکم یزد که پدر و پسر

عبدالرضا

از خوانین و بزرگان یزد بودند در سال ۱۲۳۸ هجری قمری

که محمد ولی میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه حکومت یزد یافت بواسطه نفوذ و اقتداریکه

جنگه با روسیه برای خود مفتحم شمرده خیال پدشاهی دسر می پروراند و در گوشه و کنار از این مقوله چیزهایی شنیده میشد محمد ولی میرزا که از جریان کارهای کرمان آگاه گردید برای دادن گزارش امر و نیز بلمع گرفتن حکومت کرمان و نظم و نسق دادن بآن حدود بتهران رفت و پس از رسیدن او پیاپی تخت عبدالرضا خان تمام اموال و نقدینه او را تصاحب کرده و سپس زنان و فرزندان و بستگان او را با دادن میلی خرجی راه، روانه تهران نمود.

فتحعلیشاه از دادن حکومت کرمان به محمد ولی میرزا علاوه بر حکومت یزد امتناع ورزید و او با یوسانه به یزد بازگشت. در نائین که رسید بخانواده خود که عبدالرضا خان آنان را به افتضاح از یزد بیرون کرده بود، بر خورد نمود و ناچار گردید که دوباره با آنان بتهران بازگردد. پس از حدوث این قضیه، فتحعلیشاه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان که برای قضایای جنگه روس و ایران از مشهد بتهران آمده بود او را در سال ۱۲۴۳ ق. بحکومت یزد و کرمان منصوب و روانه نمود و ضمناً آقا اسمعیل پیشخدمت پاشی خود را برای تحویل گرفتن اموال و نقدینه محمولی میرزا از عبدالرضا خان به همراه شجاع السلطنه به یزد روانه نمود^۱.

عبدالرضا خان مقداری از اموال محمد ولی میرزا را به آقا اسمعیل تحویل داده و او نیز پس از تحویل گرفتن روانه تهران گردید. شجاع السلطنه که به یزد رسید عبدالرضا خان او را اسلا بهر راه نداد و جداً در مقام دفاع از خود بر آمد و بعد جمعی از اهالی را به همراه علمای یزد و پیشکشی زیاد بنزد فتحعلیشاه فرستاد. سرانجام شاه را راضی کردند که حکومت یزد را به عبدالرضا خان داده و به شجاع السلطنه نیز دستور داده شد که دست از محاصره یزد بردارد و بیست کرمان رهسپار گردد. کار بدین منوال جریان داشت و عبدالرضا خان هم حاکم مقتدر و بلا مراض یزد بود.

فتح علیشاه در سال ۱۲۴۵ ق. میرزا عبدالعظیم خان قزوینی را از عملجات خلوت (کارمند دربار) خود را برای احضار او به یزد فرستاد و عبدالرضا خان چون آگاه بود که اگر بتهران برود بواسطه توهیناتی که به محمد ولی میرزا و خانواده او وارد آورده بود با او چه معامله ای خواهد شد باین جهت معاذیری برای خود تراشیده و آآمدن بتهران امتناع ورزید.

در سال ۱۲۴۶ ه. ق. شفیق خان حاکم با اقتدار بلوک را در کرمان با عبد الرضا خان

۱- در جلد نهم روضه النساء بجای آقا اسمعیل پیشخدمت پاشی آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت خاصه ذکر شده.

اجازه شاه سورت گرفته بود برای اینکه باین غائله خاتمه داده شود فتحعلیشاه سیفالدوله میرزا پرسوم علیشاه ظل السلطان را بحکومت یزد تعیین کرده ویدانصوب روانه نمود لکن شجاع السلطنه لجاجت کرده اعتنائی با تصاب مزبور ننمود و در محاصره یزد بیش از پیش پافشاری کرد و شدت عمل بخرج داد و محاصره یزد نه ماه بطول انجامید .

شاه بناچار عباس میرزا نایب السلطنه را در این سال از آذربایجان خواسته برای فرو نشاندن انقلابات آن صفحات او را مأمور نمود، چند ماهی نگذشت که حکومت یزد به علیخان ظل السلطان برادر اعیانی عباس میرزای نایب السلطنه واگذار شد و اوعبدالرضاخان را از طرف خود نایب الحکومه نمود و اوهم درعوض مانتد تمام نایب الحکومهها درایران تمهیداً میلی بوی میپرداخت .

شجاع السلطنه پس از آگاهی از این امر دست از محاصره یزد کشیده بکرمان رفت عباس میرزا یزد و کرمان را بدون جنگ و خونریزی گرفت و عبدالرضا خان نیز باتمام بستگان خود تسلیم شد و بعد شجاع السلطنه والی کرمان را با دوست نرسوار بتهران روانه نمود و حکومت یزد را نیز مانند پیش به سیفالدوله میرزا و حکومت کرمان را به سیفالملوک میرزا پسران علیشاه ظل السلطان و دامادهای خود واگذار کرد . عباس میرزا نایب السلطنه عبدالرضا خان را با خود بکرمان برد و شقیع خان راوری نیز در کرمان تسلیم گردید . نایب السلطنه هنگام بازگشت ، خسرو میرزا فرزند خود را با جمعی سپاهی و توپخانه در کرمان گذاشته و خود باصفهان آمد که از آنجا پس از ملاقات پدر خویش بخراسان رود .

سروسامان دادن و تصفیه امور یزد و کرمان جزئی از کارهای عباس میرزا نایب السلطنه بود و اساس کار او طبق قرار و مذاکره آنیکه با روسیه شده و روسیه موافق و مشوق دولت ایران بود، احضار آذربایجان و رفتن بخراسان برای تسخیر نواحی شرقی و شمال شرقی خراسان و ضمیمه کردن آنها مانند قرنهای گذشته بایران بود . هنگام عزیمت بخراسان در سال ۱۲۴۷ ق. علیخان پسر عبدالرضا خان و خانواده او را برسم گروگان بآذربایجان فرستاد .

عبدالرضاخان و شقیع خان که در کرمان زیر نظر خسرو میرزا بودند پس از رفتن نایب السلطنه همدیگر را دیده در این سال از کرمان فرار کردند ،

شقیع خان به راور و عبدالرضاخان به بهاباد بافق رفت . نایب السلطنه در عرض راه که از قشیه آگاه شد فوراً برای دستگیری هر دو نفر دستور مؤکد صادر نمود . شقیع خان در

اجرای مقاصد و انجام عملیاتی بخراسان آمده و به مشهد وارد شده بود امیر اسدالله خان از وی نزد نایب السلطنه شفاعت کرد و عبدالرضا خان مورد بخشایش واقع شد و بعد او را باجمعی از امرآ و خوانین سرکش خراسان^۲ که در پیشگاه دولت مقصر بودند در ماه اول سال ۱۲۴۹ ق. با خود بتهران آورد .

نایب السلطنه روز ۲۵ محرم ۱۲۴۹ ه.ق. از مشهد به تهران وارد شد .

رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو و محمدخان قرائی بزرگترین امرآ و خوانین خراسان را پس از عبور از معابر عمومی و بازار هردو نفر را باهم در ارك زندانی نمودند و عبدالرضا خان را در قراشخانه ، خارج از ارك ، متوقف ساختند و با این ترتیب معلوم شد که میخواهند با او عمل دیگری انجام دهند و عمینطور هم بود . عبدالرضا خان را بوضع بسیار فجیعی که کمتر مقصر و مجرمی را بآن نحو میکشند او را کشند و تفصیل آن از این قرار است :

روز ورود بتهران چون سرانجام کار خود را بخوبی پیش بینی کرده بود و میدانست که قلمآکشته خواهد شد پنهانی مقداری آفیون خورد که خود را ازین ببرد ولی نبرد و پس از گردانیدن در معابر عمومی او را بنزد شاه بردند شاه از وی سخت مؤاخذه کرد و سپس او را به محمدولی میرزا والی سابق خراسان ویزد بخشید که بهر نحو که خود صلاح میداند او را بکشد . محمد ولی میرزا او را با خود برد و در حین عبور از یکی از راهروها خنجری را از کمر فراشی بیرون کشید و بسختی هر چه تمامتر بشکم خود فرو برد و شکم خود را پاره کرد . جراحان او را معالجه کردند بعد اولاد و اهل و عیال - خدمه ، غلام بچه و هر کسی که در دستگاه محمد ولی میرزا بهر عنوانی خدمت می کرد هر يك با آلت قتاله ای از قبیل شمشیر - خنجر - کارد - تبرزین - ششپر - ساطور باو حمله ور شدند و بجان او افتادند پس از ضربات شدیدی که به پیکر او وارد آوردند نوبت به پسران و نومه های بزرگ محمد ولی میرزا رسید و آنان جسد مجروح و بیجان عبدالرضا خان را پاره پاره کردند و پس از انداختن قطعات نمش را در معبر عام، او را دفن کردند . خانواده افخمی از اعتاب عبدالرضا خان میباشد .

۱ - امیر اسدالله خان حسام الدوله پسر امیر علم خان دویم بوده .

۲ - رضاقلی خان ایلخانی - محمدخان قرائی - محمد تقی خان عرب میش مست -

مهدی قلی خان برادر محمدخان قرائی و جعفر قلی خان پسر نجف قلی خان شادلو و داماد رضا قلی خان .



عبدالصمد میرزا عزالدوله

مادرش از ترکمنهای طایفه سالور بود، و هنگامی که متولد شد از حاج میرزا آقاسی سرداعظم برای نام گذاری طفل نوزاد استعلام گردید، او نام «مرشد خود» آخوند ملاعبدالصمد همدانی را برایش انتخاب و مورد قبول خانواده سلطنتی واقع شد. در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصرالدین شاه باروپا از همراهان شاه (ملتزمین رکاب) بود. عبدالصمد میرزا عزالدوله تا سال ۱۲۹۰ ق. مرتباً بحکومت‌های درجه دوم و سوم تعیین میشد باین شرح :

دوبارحاکم قزوین ، یکبارحکومت زنجان - یکبارحکومت یروجرد سه بارحکومت همدان یکبارحکومت ملایرو تویسرکان و نه‌اوند - دفعه اول حکومت قزوین در سال ۱۲۷۱ ق.

منصب به عزالدوله شد و وزارت و پیشکاری حاج میرزا عبداله خان (علیه السلام) بحکومت همدان منسوب گردید. در سال ۱۲۸۹ ق. بجای یحیی خان معتمدالمملک (وزیر مخصوص - مشیرالدوله) بسمت ایلخانی گسری ایل قاچار گرفته شد. پس از بازگشت از سفر اروپا (۱۲۹۰ ق.) که به همراه ناصرالدین شاه رفته بود کمتر مأموریتی قبول میکرد و تقریباً حال انزواء و گوشه گیری را برای خود اختیار نمود.

پس از چند سال بینکاری و انزواء در سال ۱۲۹۹ ه. ق. حاکم همدان و در سال ۱۳۰۱ ق. (۱۸۸۳ م.) هنگام تاج گذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه در رأس هیأتی از طرف شاه برای تبریک رهسپار پترزبورگ (لنین گراد) گردید.

عزالدوله در سال ۱۳۰۲ ق. بجای یحیی خان مشیرالدوله وزیر عدلیه عظمی شد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (دوشنبه ۲۵ رجب ۱۳۰۲) در این باب می نویسد: «مشیرالدوله از وزارت عدلیه معزول شد عزالدوله برادرشاه وزیر عدلیه شد عزل مشیرالدوله بواسطه استعفای خود بود اما نسب عزالدوله معلوم نشد بواسطه چه بود استخاره بود یا استشاره یا رشوه». در سال ۱۳۰۸ ق. بجای سلطان احمد میرزا عضدالدوله برای بار سوم حاکم همدان شد. در سال ۱۳۰۹ ق. از حکومت همدان معزول و بحکومت ملایر - تویسرکان و نهاوند منصوب گردید جهت تغییر و تبدیل عزالدوله را اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۹ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق.) این چنین ذکر میکند:

عزالدوله که از حکومت همدان بجهت زن تازه ای که گرفته بود معزول کرده بودند ملایر و تویسرکان را باو دادند عضدالدوله مجدداً حاکم همدان شده. اعتماد السلطنه در یادداشت های خود حکومت ملایر و تویسرکان ذکر می کند لکن در صفحه ۳۴ جلد دوم کتاب درالنیجان حکومت ملایر، تویسرکان و نهاوند ذکر شده است. پس از فتح تیسران و خلع محمدعلیشاه (۱۳۲۷ ق.) برای ترتیب کارها هیأت مدیره ای درست شد و این هیأت تاجندی مملکت را اداره میکرد از اقدامات این هیأت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متولین و از این راه مبلغی در حدود پانصد هزار تومان جمع شد و دیگر از اقدامات هیأت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت به اساس مشروطیت اظهار دشمنی کرده بودند و باید دانست که عدم ای از اینان خود را بر وسها بسته بودند از آنجمله عبدالصمد میرزا بود که شخص امپراطور اورا بشعبیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرارداد.

عبدالعلی

عبدالعلی خان ادیب‌الملک پسر بزرگ حاج علیخان مقدم مراغه‌ای
حاجب الدوله و پدرو محمد باقر خان اعتماد السلطنه و تقی خان
احتساب‌الملک میباشد. در سال ۱۲۴۵ قمری متولد و در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۲ ه. ق. در سن
۵۷ سالگی در تهران درگذشت.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود در سال ۱۳۰۳ ق.
مینویسد: «امروز خانۀ مرحوم ادیب‌الملک رفتم پسرهای خردی از آن مرحوم مانده باقرض
زیاده. عبدالعلی خان ادیب‌الملک یکی از درباریان ناصرالدین شاه و از پیشخدمت‌های خاصه
و در سالهای ۱۲۷۹ و ۱۲۹۲ ق. حاکم قم بود. در ایامیکه پدرش حاج علیخان وزیر
دادگستری بود ادیب‌الملک در سال ۱۲۸۱ ق. معاون وزارت دادگستری شد و در سال ۱۲۸۵ ق.
وزیر وظائف و اوقات گردید. در سال ۱۲۸۸ ق. ضمن داشتن سمت پیشخدمتی شاه به
حکومت گلپایگان و خوانسار نیز معین و روانه گردید و بعد دوباره در همین سال تغییر سمت داده
بِحکومت سمنان و دامغان منصوب شد و در سال ۱۲۹۳ ق. بحکومت قم و ساوه فرستاده شد.
پس از وفاتش محمد باقر خان، پسرش ادیب‌الملک شد و پس از فوت محمد حسنخان اعتماد السلطنه
در سال ۱۳۱۳ ق. ملقب به اعتماد السلطنه گردید.

عبدالعلی

عبدالعلی میرزا (احتشام‌الملک - احتشام الدوله - معتمدالدوله)
پسر دوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله که در زمان حیات پدر
ملقب به احتشام‌الملک و پس از فوت پدرش در سال ۱۳۰۵ هجری قمری سلطان اویسی میرزا
احتشام الدوله برادر بزرگه ملقب به معتمدالدوله و احتشام‌الملک برادر کوچک به احتشام-
الدوله لقب سابق برادر بزرگه ملقب شد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه
خطی خود مینویسد: «عبدالعلی میرزا احتشام‌الملک جوان بسیار فاضل و شاعر با سواد
است». در سال ۱۳۰۹ ق. بجای میرزا محمودخان احتشام السلطنه که از سال ۱۳۰۶ تا
۱۳۰۹ ق. حاکم خرمه بود بحکومت زنجان با دادن پیش‌کشی، معین و تا سال ۱۳۱۰
حکمرانیش در آنجا ادامه پیدا کرد.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۴ شعبان ۱۳۰۹ ق.) در این مورد
می‌نویسد: «عبدالعلی میرزا احتشام الدوله پانزده وزارت‌توان داده‌امت حکومت خرمه را
گرفته. حکومتش با اینکه قبلاً پیش‌کشی هم داده بود چندان دوامی پیدا نکرد و از حکومت



عبدالعلی میرزا محمدالابوبه

مداربع اجتماعی و اداری دوره قاجاریه
چنین می نویسد: روزی جهان شاه خان افشار
از ده خود که در نزدیکی شهر داشت نسرده
حکمران آمد و ایشان را برای تفریح بده
خود دعوت کرد. شاهزاده هم موقع را
برای اجرای فکر خود (یعنی سروکشیه
کردن خان افشار) مناسب دانست و دعوت
اورا پذیرفت و بادم و دستگاه و اثاثه قدرت
از قبیل تفکندار باشی و قراش باشی و شاطر
باشی و از این قماش باشی ها بهممانی بده
جهان شاه خان رفت در سر بازی تخته میان
طرفین که هر دو بی بهانه می گشتند مشاخرم
ای پیش آمد هر دو ب فکر غایب کردن ماده

بودند شاهزاده که خان افشار را خالی الذهن تصور می کرد در شتی آغاز نمود خان افشار هم
که تدارک کار خود را دیده بود عملاً «مارضه» بمثل کرد شاهزاده از جا در رفت و بعد از فحاشی
امر بتوقیف خان دادکار که با اینجا رسید تفنگچی ها و سوارهای جهان شاه خان دور مهمانها را
گرفته همگی را براقچین و شاهزاده را در طولیه حبس کردند.

خبر به شهر رسید وزیر شاهزاده با چند نفر از اعیان آمدند و با هزار التماس حضرت والا
را از طولیه خان بیرون آورده بشهر بردند معلومست دیگر برای شاهزاده آبروئی باقی نماند
و چاره ای جز خالی کردن دست حکمرانی و آمدن بزوران نداشت اولیای او در کرده حاکم
دیگری برای خسته فرستادند فقط کاری که شد يك تمثیف که بکنایه از فرار شاهزاده خبر
می داد دردهنها منتشر شد که یکی از اشعار آن ، شعر ذیل بود :

عبدی جان خوب کردی رفتی قاش زینا بگیر بیفتی

و نیز دو شعر ذیل که گوینده آن معلوم نشد در محافل ادباء خوانده می شد و از گوینده آن

تحسین میکردند :

احتشام الدوله ای نراده بن فرهاد داد

در چنین بازی باین زودی چرا دادی گشاد

و در نتیجه همین جنلی و سبکی بود که شاهزاده با اینکه بزودی بعد از برادرش بقلع
معمدالدوله هم سراقراز شد همیشه خانه نشین بود. جهانشاه خان هم باج این کله شقی دهاتی
خود را داد و بقدر حماسی که رفته بود عرق کرد منتهی عرقهای او را امین السلطان بوسيله
شاهزاده سيف الملك حکمران بدمی خسته پاک کرد. طیفه اول اولاد عباس میرزا هم هم
مرده بودند دیگر کسی باقی نبود که از برادر زاده تعصب کشی کند و نزد ناصر الدین شاه
کلاه بر زمین زند ،

اما اعتماد السلطنه که معاصرو درقنایا وارد بوده در یاد داشت های روزانه خفلی خود
طور دیگری نوشته و چنین گوید : «غره ذی الحجه ۱۳۰۹ : اخباریکه تازه شنیده شد اینست
جهانشاه خان میربج که از طایفه افشار در خمه عیشینند اهل و سوارش ابواب جمع امین السلطان
است شخصاً مرد دیوانه ای بود در زیر حمایت آقایان هم واقع بشود معلوم است چه خواهد شد
یکماه قبل از این تهران بوده باو نوشته اند که زوجات در خمه فاسق دارد به عجله از تهران
سوار شده و بقلعه خود که از دهات خمه و ملکی اوست می رود بدون تحقیق مباشر در ب خانه
و قاپوچی وزن خودش را با دو کتیز می کشد این خبر در محلات رسید؟ بحاکم دیجان که
عبدالعلی میرزا احتشام الدوله است حکم می شود که با مظفر الملك سرتیب و سرباز خمه
بروند جهانشاه خان را دستگیر نمایند آنها هم خواستند علی الغنله بر سر جهانشاه خان ریخته
اورا بگیرند او هم مطلع شده جمعی از ایل افشار بدور خود جمع کرده در خارج قلعه بنای جنگ
را گذاشته می گویند صد نفر از طرفین مضروب و مقتول شدند گلوله ای بران احتشام الدوله
خورده و اورا دستگیر می نمایند . جهانشاه خان ، حاکم را چوب زده و اسپرش نموده بقلعه
می برد . بعد از سدمات زیاد بحاکم ، خود جهانشاه خان آنچه از وزن سبک و قیمت سنگین بوده
بر می دارد و فرار می کند هنوز معلوم نیست کجا رفته است .

ولیز در تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۱۰ ق. می نویسد : جهانشاه خان معروف تبریز رفته خانه
مجتهد تبریز^۲ است نشسته . قضیه توهین بشاهزاده حاکم و عملیات دیگر جهانشاه خان
ماست مالی شد و بکلی از بین رفت عمل جهانشاه خان امیر افشار با احتشام الدوله بیشتر به اتکای
امین السلطان بود زیرا از سالهای پیش (۱۳۰۰ ق.) جماعت شاهسون افشار و سواران افشار
تحت اداره و ابواب جمعی امین السلطان بوده و جهانشاه خان سرکردگی آن جماعت را داشته

۱- وجه الله میرزا با آقا وجه .

۲- وقعی است که ناصر الدین شاه در مسافرت و در محلات اقامت دارد .

۳- حاج میرزا جواد آقا .

و با وجود اینکه مردی باسواد و تحصیل کرده بود ولی شاهرزاده‌ای بود از خود راضی ، حلف و سبک و قمار باز و با وجود این حالات می خواست مثل زمان پدرش فرهاد میرزا معتمدالدوله بطور استبداد با مردم رفتار کند در صورتیکه اوضاع زمان او با زمان فرهاد میرزا خیلی تفاوت کرده بود و در نتیجه همین اعمال و قضیه حکومت خسته همیشه بیکار و خانه نشین بود . سلطان جنید میرزا پسر عبدالعلی میرزا معتمدالدوله است که پس از فوت پدر ملقب به معتمدالدوله گردید . مدتی حاکم همدان و استرآباد بودوی در سال ۱۲۹۰ ق . متولد و در سال ۱۳۳۸ ق . در سن ۴۸ سالگی موقمی که حاکم استرآباد بود از شدت ناخوشی قلب خود کشتی کرد . نامبرده نیز مردی نسبتاً با سواد بود اما نه به اندازه پدر و جدش .

حاج میرزا عبدالغفارخان (نجم الملك - نجم الدوله) منجم باشی

عبدالغفار

پسر آخوند ملاعلی محمد اصفهانی منجم و ریاضی دان مشهور ، وی از تحصیل کرده های دوره اول دارالفنون است که بعد معلم ریاضیات عالیه آن مدرسه گردید . حاج میرزا عبدالغفارخان در ذی الحجه ۱۲۹۰ قمری پس از فوت میرزا رضا نجم الملك منجم باشی عباس میرزا نایب السلطنه بسمت منجم باشی گری و لقب نجم الملكی و چندی بعد به نجم الدوله ملقب گردید . یکی از کارهای حاج نجم الدوله منجم باشی این بود که در زمان سلطنت ناسرالدینشاه در موقع ساعت تحویل شمس به برج حمل در سلام خاصی که در تالار موزه در حضور شاه و رجال متعقد میگشت او رسیدن ساعت و دقیقه تحویل را اعلام می کرد . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یاد داشتهای روزانه خود (چهارشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۰۲ ق .) می نویسد :

وامتب شاه بیرون شام خورده بودند و نجم الملك منجم باشی را احضار فرموده که ستاره های آسمان را نشان بدهد . و نیز می نویسد : ۲۱۵ سفر ۱۳۰۶ ق . : صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم و زراء خسته بودند این چند روز که با این چند وزیر که عقل يك نفر را ندارند مشاوره میفرمایند میگویند بجهت سد اهوازا است . حاجی نجم الملك منجم باشی که از معلمین دارالفنون است و بعضی اطلاعات از هندسه دارد اما ناقص فقط چیزی که او را جلوه میدهد ریش انبوه و فلفل نمکی است مأموره بشتن سد اهوازشد تفصیلی هم در این باب امین السلطان نوشت که در روزنامه بنویسم .

من از حالا عقیده خودم را میگویم اولاً نجم الملك سرد بشتن این سد نیست البته دوپست هزار تومان بگردن دولت خرج می اندازد با کلیه سد بسته نخواهد شد یا اگر هم چیزی ساخته شود در طغیان رود کارون معدوم میشود خلاصه بمن چه ، ابتداء در اوایل سال ۱۲۹۹ ق .

نهار، ولیمهد - نایب السلطنه و وزراء حضور بودند قرار بستن سداهاوزرا میدادند نجم الملك پنج هزار تومان عجاله خواهد گرفت و می رود ، - حاج نجم الدوله در سال ۱۲۵۵ هـ. ق. (۱۲۱۸ خ .) در اصفهان متولد و در سال ۱۳۲۶ هـ. ق. (۱۲۸۷ خ .) در سن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت و در مقامیبه (شهرری) بختاک سپرده شد .

میرزا عبدالفتاح گرمرویی از منشیان دستگاه نایب السلطنه عباس

عبدالفتاح

میرزا بوده و پس از فوت آن شاهزاده در دربار محمد شاه سمت نویسندگی داشته تا این که در سال ۱۲۵۳ قمری در واقعه هرات که محمد حسین خان مقدم مرانهای آجودان باشی سمت سفیر فوق العاده ایران در ممالک اروپا مأمور شد میرزا عبدالفتاح نیز بمعاونت او تعیین و به همراه هیأت سیاسی باروپا رفت . از کارهای برجسته این شخص در سال ۱۲۵۴ ق. نوشتن شرح این مسافرت و اقدامات و مذاکراتی است که این هیأت سیاسی در مدت توقف خود در ممالک عثمانی - اطریش - فرانسه و انگلستان بعمل آورده و با یک انشاء روان و ساده و بی تکلف بنام (چهار فصل) آنرا تنظیم و تدوین نموده است . و کتابی دیگر بنام (شب نامه) راجع به عیش و نوش شهرهای فرنگ و شہوت رانی اروپائیان نوشته است . محمد حسین خان مقدم پس از یکسال و چهار ماه مسافرت در پنجم شوال ۱۲۵۵ ق. به تبریز وارد و از آنجا بسوی تهران عزیمت می نماید پس از دادن گزارش مأموریت خود بشاه ، از طرف او ب لقب نظام الدوله ملقب و در سال ۱۲۵۶ ق. بحکومت یزد و از سال ۱۲۶۰ ق. بسا لقب صاحب اختیاری به حکومت فارس منصوب می شود . در تمام مدت حکومت یزد و فارس (قریب به ۸ سال) میرزا عبدالفتاح عمراء نظام الدوله بوده و در مدت توقف خود در شهرهای یزد و شیراز نیز کتب و رسالاتی مفید برشته تحریر و تألیف در آورده است .

عبدالقادرخان شجاع الملك از افسران

عبدالقادر

و امراء تیمومان در زمان سلطنت ناصر الدین شاه و اصلا از اهالی شکی قفقاز بوده و در سال ۱۳۰۶ ق. در تهران درگذشت . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود می نویسد : و جمعه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۶ : از معارفی که مردند امروز یکی عبدالقادرخان شجاع الملك که اسلاشکی^۱ اومرد که خری بود آخر هم امیر تومان شد و دیگری آقاسید محمد باقر جماران^۲ که از وکلای شرع و شرخری کار او بود .



سید محمد باقر جماران

۱۳۳۲ ق. درینت عوامی عامیانه استخراج شد و در قریه فرزانه میدان تبریز که از املاک خودش بود رفته در آنجا ماند و در جمادی الثانیه ۱۳۳۶ ق. که مصادف با نوروز بود او را باپسرش بیوک آفاکشتند .

آخوند ملا عبدالکریم گری فرزند حاج ملا مهدی گری بر خواری
عبدالکریم
 اسفهان از روحانیون و فقیه معروف اسفهان بوده و بر خلاف سایر روحانیون زمان خود مردی باتقوی - روشنفکر و وارسته بود . نامبرده در حدود سال ۱۲۷۲ قمری متولد و در سال ۱۳۳۹ ق. در اسفهان در گذشت . از تألیفات وی کتاب تذکرة القیود اسفهان است که از نظر دانستن شرح حال علماء و بزرگان اسفهان تألیف بسیار مفیدی میباشد . کتاب مزبور تا کنون دوبار طبع رسیده است .



حاج شیخ عبدالکریم یزدی

عبدالکریم
 یزدی از مراجع تقلید شیعیان در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در قریه مهرگرد یزد متولد شده و در سال ۱۳۱۶ ه. ق. بدعوت بزرگان و علماء شهر اراک بآن شهر عزیمت نمود و چند سالی در آنجا اقامت داشت و بعد بدعوت علماء بزرگ شهر قم به قم آمده در این شهر متیم گردید و بتدریج حوزه علمیه قم را پایه گذاری نمود و در بهمن ماه ۱۳۱۵ خورشیدی بر ایروان ذیحجه ۱۳۵۵ ه. ق. در سن ۷۹ سالگی در قم در گذشت و در همانجا بخاک سپرده شد .

عبداللطیف
 ملا عبداللطیف طسوجی یکی از نویسندگان و مترجمین خوب و مشهور ایران است که در آغاز امر ملاباشی یکی از شاهزادگان قاجاریه در تبریز بوده است . در سال ۱۲۵۹ هجری قمری بر حسب دستور بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نائب السلطنه و برادر اعیانی محمدشاه قاجار الف لیله و لیله را از عربی بفارسی ترجمه نمود ثرآن مربوط به مرحوم طسوجی و اشعارش از میرزا محمدعلی خان اسفهانى ملقب به شمس الشعراء و مختص به مروض شاعر معروف است . اولین باریکه ترجمه کتاب مزبور چاپ شده در سنه ۱۲۶۱ هجری قمری در تبریز در چاپخانه سنگی بخط میرزا علی خوشنویس که بهترین نسخه بوده و خیلی کمیاب است .

کذاشت. ... این اعتباه است بلکه بطوریکه گفته شد بنا بدستور بهمن میرزا از شاهزادگان فاضل قاجار به صورت گرفته است. چون ظل السلطان پسر ناصرالدینشاه دختر او را بمقدار دواج خود در آورد باین مناسبت دوپسرش بنام میرزا محسن و میرزا مهدی در دستگاه وی داخل خدمت شدند. میرزا محسن پسر بزرگتر ابتداء در کسوت ملائی و طلبه بود و تحصیلات علمی و ادبی داشت بعدها از آن کسوت خارج شده و لباس دیوانی باسلاح آن زمان در بر کرد و کلمه خانی را نیز بدیبال نام خود افزود و میرزا محسن خان شد و بعد ملقب به مظفر الملک گردید و پسر کوچکش میرزا مهدی تا آخر عمر در لباس ملائی ماند و سمتش لله پاشی پسران ظل السلطان بود. طسوجی مردی بوده کوتاه قد و اندکی تنومند و در سر عمامه ترمه داشته است.

آخوند ملاعبدالله مازندرانی مجتهد معروف عصر اخیر و یکی از ارکان ثلاثه مشروطه در عراق (عتبات عالیات) بوده و در سنه ۱۳۳۰

عبدالله

قمری در نجف اشرف درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شد.



آخوند ملاعبدالله مازندرانی

- ۱- که ظاهراً تألیف محمد خستخان اعتماد السلطنه و باطناً تألیف مرحوم حاج شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی قزوینی است.
- ۲- مقصود ناصرالدینشاه است.



از تهران به آذربایجان و قفقاز برای جلوگیری از تجاوزات روس‌ها رسیار گردید یکی از فرماندهان سپاهش عبدالله خان ارجمندی سرکرده هزاره قیسروzkوهی بود . در سال ۱۲۲۷ هـ . ق . که مصطفی خان طالش پادشاه روس‌ها متوسل گردید ، نایب‌السلطنه عبدالله خان را باتفاق اسمعیل خان قاجار شامیاتی برای دفع وی به گیلان فرستاد . در سال ۱۲۳۲ ق . که حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه برای سرکوبی فیروزالدین میرزا حاکم هرات رسیار آن ولایت شد در میان راه چون بنیادخان هزاره حاضر باطاعت نکردید و خواست مقاومت نماید عبدالله خان با دوسه نفر از سرکردگان دیگر محمود آبسار نشیمن گاه او راه حاسره و تسخیر کردند و بعد اسمعیل خان سردار دامغانی نیز با او جنگ کرد . عبدالله خان ارجمندی در جنگ روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق .) یکی از سرکردگان سپاه ایران بود و در سال ۱۲۴۲ ق . عباس میرزا نایب‌السلطنه او را با دست خود برای نگهداری و محاربت

عبدالله خان فیروزکوهی

تیریز فرستاد . هنگامی که روس‌ها نزدیک شهر شدند بجای اینکه از شهر دفاع کنند و مانع ورود دشمن گردند اهل و عیال نایب‌السلطنه را با خود برداشته باتفاق علی نقی میرزا رکن‌الدوله و حاج علی اسفرمازندرانی خواهه باشی بجانب میانج و زنجان رسیار و از آنجا خانواده نایب‌السلطنه را بهمدان بردند .

عبدالله خان اوسانلوی خمسه‌ای (زنجان) از امراء و سرکردگان

عبدالله

آرتشی آغا محمدخان قاجار بوده است . در سال ۱۳۰۱ هجری

قمری پس از اینکه علیخان افشارخمسه‌ای از سرداران معروف خود را در اسفهان از هردو چشم کور نمود افراد ایواجمعی او را به عبدالله خان اوسانلوی داد و از این تاریخ وی یکی از امراء و سرکردگان ارتشی او گردید . در سال ۱۲۰۵ ق . که مرتضی قلیخان برادر صلیبی آغا محمد خان که در نواحی قفقاز و خاک روسیه از ترس برادر می‌زیست پس از آگاه شدن از کور کردن برادر اعیانی خویش مصطفی قلیخان برای گرفتن انتقام از آغا محمدخان پنا استمدادی کامل به گیلان آمد .

به کیلان فرستاد . جنگ میان دو طرف در گرفت و بواسطه شیخون زدن شاه پلنگه طالش که یکی از سرکردگان لشکر مصطفی خان طالش و مرثی قلیخان بود، تمام سرکردگان لشکر آغا محمدخان اسیر شدند و افراد لشکر مزبور بدون فرمانده، پراکنده - اسیر و کشته شدند و مرثی قلیخان فاتح گردید . جندی بند مرثی قلیخان سرکردگان لشکر را باستثنای حاج رضاخان دائمی خود که باسختی و خشونت با او رفتار میکرد رهانمود و آنان به تهران بازگشتند . تا آغا محمدخان زنده بود عبدالله خان مانند سایر امراء و خوانین از ترس، مطیع صرف و در زمره سرکردگان او بود لکن پس از کشته شدنش (۱۲۱۱ ق.) هریک از امراء و سرکردگان صاحب داعیه شدند و در بدو سلطنت فتحعلیشاه در هر گوشه و کنار ایران آشوبی برپا شد و گرفتاری زیادی برای شاه نوا ایجاد گردید از جمله کسانی که داعیه سلطنت داشتند سلیمانخان اعتمادالدوله (پسر دائمی آقا محمدخان) استاندار آذربایجان بود .

در سال ۱۲۱۳ ق. جمعی از سرکردگان و امراء چون اوضاع مملکت را بکلی آشفته دیدند در اقدام باین کار محرم و هواخواه او شدند پس از اینکه فتحعلیشاه بر دشمنان خود فائق گردید، سلیمانخان، برای اینکه خود را از توطئه‌ای که بر علیه شاه بعمل آمده بود مبری نماید محرمین خود را که از آن جمله عبدالله خان اساتلو بود دستگیر کرده بعداً به تهران فرستاد و پس از ورود بامر فتحعلیشاه از هر دو چشم نابینا گردید .

عبدالله خان پسر حاج محمد حسینخان صدراعظم اصفهانی در سال

عبدالله

۱۱۹۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۲۸ ق. ابتدای ملقب

بمستوفی الممالک و بعد ملقب به امین الدوله شد . حاج محمد حسینخان امین الدوله در سال

۱۲۲۸ ه. ق. وزارت استیفاء (دارائی) و لقب امین الدوله‌ای را به عبدالله خان که بیگاریگی

(حاکم) اصفهان بود واگذار نمود و عبدالله خان از این تاریخ وزیر استیفاء یعنی مستوفی -

الممالک و بعد ملقب به امین الدوله گردید .

۱- لقب مستوفی الممالک از القاب شغلی و بمعنی وزیر دارائی بوده به این معنی که در

زمان سابق هر کس وزیر دارائی میشد او را مستوفی الممالک لقب میدادند و به او مستوفی الممالک می‌گفتند . و از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بعد لقب مزبور جنبه شغلی خود را بکلی از دست

داده فقط جزو القاب دولتی گردید .



عبداللهخان امین الدوله

منسوب شد. صدارت امین الدوله زیاد طول نکشید و در سال ۱۲۴۰ ق. که فتحعلیشاه وارد اسفهان شد عبدالله خان امین الدوله از صدارت و همچنین از حکومت اسفهان که برای او موروثی شده بود معزول گردید. فتح علیشاه حکومت اسفهان را به سلطان محمد میرزا پسر سی و هفتم از زن ۴۲ خود که پسن سیزده سالگی رسیده بود و در این سال ملقب به سیف الدوله شد بوزارت یوسف خان گرجی سپهدار واگذار کرد. از وزارت یوسف خان گرجی سپهدار چیزی نگذشت که در همین سال در گذشت و بجای او منوچهر خان ارمنی الاصل (معتمد الدوله) بوزارت و پیشکاری سیف الدوله برقرار گردید و آله یارخان قاجار دوله که خوانسالار و داماد او

بود او را ملقب به آصف الدوله نموده و بصدارت خود برگزید. در سال ۱۲۴۱ ق. که سید محمد مجاهد^۱ به اشاره دیگران برای راه انداختن جنگ با روس از کرمان بایران آمد و او را آوردند و پس از این جنگ نتیجه این شد که ایران بیک مملکت پوشالی تبدیل یافت و امین الدوله از طرف فتحعلیشاه بهماننداری سید تعیین گردید و در سال ۱۲۴۲ هجری قمری که منوچهر خان (معتمد الدوله) تغییر مأموریت یافت عبدالله خان امین الدوله بجای او بوزارت سیف الدوله حاکم اسفهان معین و از تهران با اسفهان روانه گردید.

در سال ۱۲۴۳ ه. ق. که آله یارخان آصف الدوله از صدارت معزول و بشغل سابق خود سالار بار (خوانسالار - ناظر) برقرار گردید، بجای او عبدالله خان امین الدوله برای بار دوم صدراعظم شد. در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که فتح علیشاه برای وصول مالیات چهارساله فارس و انتظامات آن حدود با اسفهان وارد شد حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس از موضوع با خیر گردیده برای دیدن پدر خود از شیراز با اسفهان آمد. فتح علیشاه پسر هفتم خود محمد تقی میرزا حسام السلطنه را مأمور نمود که به همراه فرمانفرما بشیراز رفته مالیات معوقه را وصول و ایصال دارد و برای اجرای امر در صورت تسامح فرمانفرما، عبدالله خان امین الدوله را نیز با هفت هزار سوار و پیاده پشت سر آنها فرستاد لکن چون چند روز بعد خود فتح علیشاه در اسفهان در گذشت موضوع وصول مالیات چهارساله همینطور معوق ماند و قضایای دیگری پیش آمد نمود. بعد از وفات فتح علیشاه و قبل از آنکه محمدشاه پشوران برسد و بتخت جلوس

۱- مستوفی الممالک و امین الدوله سابق.

۲- بشرح حال این شخص مراجعه شود.

دوره فتحعلیشاه که از هیبت میرزا ابوالقاسم قائم مقام وحشت و دربارش او را فریب نداشتند
علی رغم محمدهشاه و سداغظم او جانب علیشاه را گرفتند از آنجمله یکی هم همین عبدالله خان
امین الدوله بود .

عبدالله خان بواسطه اینکه خواهر اعیانی او زن حسینعلی میرزا والی فارس بود با او
ساخت و یکی از محرکین عمده او به سلطنت برادرزانش امین الدوله بود . پس از مخالفت
امین الدوله با سلطنت محمدهشاه و طرفداری گاهی از ظل السلطان و گاهی از حسینعلی میرزا
فرمانفرما ، محمدهشاه دستور داد که تمام املاک او و ورثه سداغظمانی را ضبط و خالصه نمایند .
میگویند وقتی که فتحعلیشاه محمد میرزا پسر عباس میرزا را ولیعهد خود کرد امین الدوله که
از مغربین فتحعلیشاه و از رجال برجسته آن دوره بود بفتحعلیشاه می گوید که با وجود داشتن
۴۰ پسر رشید و بزرگ چرا بیک نوه علیل نالایق ولیعهدی و سلطنت می دهید لکن فتحعلیشاه
بموجب ماده هفتم ماده تریکمنچای با دولت روس مجبور بود که محمد میرزا پسر عباس میرزا
نایب السلطنه را ولیعهد خود کرده و از سایر پسران خویش بکلی چشم ببوهد . پس از آنکه
اساس سلطنت محمدهشاه قوامی گرفت و ظل السلطان در دعوی خود مغلوب و مطیع شد امین الدوله
از ترس جان خود در اسفهان بخانه حجة الاسلام شفتی پناه برد و در آنجا بست نشست و چنین
شهرت داد که دیگر در امور مملکت مداخله نخواهد کرد اما این ادعاء حقیقت نداشت و
امین الدوله به پشت گرمی سید شفتی و شفاعتی که سید از او کرده بود دائماً مشغول توطئه و
زمینه سازی بود و خیر این دسیسه های او در تهران بقیام مقام می رسید عاقبت قائم مقام از
قول شاه ، نامعای در جواب وساطت حجة الاسلام یانوش و در آن نامه که قدری بوی تهدید
نسبت بسید شفتی استشمام می شد با امین الدوله تأمین داده شده بود و او را مخیر کرده بودند که
یا به تهران آمده و یا بیعت خدا در عنایت (عراق) بپردازد یا وجود رسیدن این نامه با زعم
امین الدوله بقدرت حجة الاسلام شفتی با این تهدید اعتنائی نکرد و چنان بقدرت اومی نازید
که ظاهراً بعنوان خود و باطناً با اشاره سید شفتی در کار حکامی که باصفهان می آمدند اخلال
می کرد و پس از قتل قائم مقام محمدهشاه با دیگر با امین الدوله تکلیف کرد که یا بتهران بیاید یا
عسارم عنایت (بین النهرین) شود و برای ابلاغ این تکلیف در شوال ۱۲۵۱ ه . ق .
یکی از پیشخدمتان خاصه خود را به اسفهان فرستاد و امین الدوله قسریب به شش ماه
مأمور مخصوص محمد شاه را سر دواند تا آنکه بدست یاری مستمر مکتیل وزیر مختار انگلیس

۱- مستمر مکتیل Sir John Mc Neil سال هادر ایران بوده و بعد وزیر مختار انگلستان
در ایران شد . عبدالله خان امین الدوله با دولت انگلستان ارتباط کامل داشته و از هو خواهان آن
دولت در ایران بوده است .

مفراط بوده است. محمد حسنتخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۱۲ رجب ۱۲۹۸ ق.هـ.) مینویسد: «شهادت در سفارت روس مهمان بودم وزیر امور خارجه^۱ معتمدالملک^۲ مخبرالدوله^۳ امینالسلطان^۴ وزیر دفتر^۵ و جمعی دیگر بودند شام خیلی مفصل خوبی داده شد بعد از شام که میان باغ رفته بودیم و سه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن آن لازم است منجمله صحبت شرابخواری بود نسیرالدوله^۶ میگفت: عبدالله خان امینالدوله ولد حاج محمد حسینخان صدر اسفغانی^۷ خیلی شراب میخورد^۸ پدرش هر چه خواست او را مانع شود و تارکش کند نهد تا یکبار بدون مقدمه خود بخود ترک کرد مدتها از او سؤال کردند که دلیل ترک شراب چه بود نمیگفت بالاخره گفت: شی که شراب زهباد خورده بودم و مست بودم مرا واداشت که شاگرد آشپز خود را که کاکا سیاه بود آوردم ماست بنام بدن او مالیده بازبان لیسیدم صبح که ملتفت شدم فی الفور ترک شراب نمودم e.

عبدالله

امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب پسر حاجی خان از افسران قدیمی قزاقخانه بود. در پیشرفت کار رضا خان سردار سپه و تغییر سلطنت خدمات شایانی نمود. در آذربایجان نظم و ترتیب خوبی داد. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی اقبال السلطنه ماکوئی را بحیله و تدبیر در عالم دوستی و یگانگی با خود به تبریز آورد و پس از چند روزی با دامی و بدون سر و سدی او را تلف نمود و بعد تشییع جنازه و قفاحت مفصلی برای او گرفت. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی که رضاخان سردار سپه نخست وزیر بود از وی بدگمان شد و خواست او را به تهران احضار نماید لکن آذربایجانیهها بواسطه تنگراهیهای زیادی که بمرکز مخابره نمودند مانع احضار او شدند دولت ناگزیر شد که با درخواستهای اهالی موافقت کرده و چندی در آنجا بماند. چون کاندن او از آنجا کاره مشکلی بود سردار سپه

۱ - میرزا سعیدخان مؤتمن الملک .

۲ - یحییخان مشیرالدوله .

۳ - علیقلیخان .

۴ - آقا ابراهیم .

۵ - آقا میرزا هدایت .

۶ - میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصفالدوله .

۷ - صدر مخفف صدراعظم است .

۸ - معلوم میشود که در آن زمان خوردن عرق معمول شده بود .

بود و مداحلی که در این مدت در آذربایجان و جاهای دیگر کرده بود تمام و کمال از او گرفته شد. پس از اینکه سردار سپه به سلطنت رسید عبدالله خان در کابینه اول ذکاءالملک در سال ۱۳۰۴ خورشیدی قریب به ششماه وزیر جنگ بود و بعد در سال ۱۳۰۶ خ. در کابینه اول مخیر السلطنه وزیر فوائد عامه و تجارت شد. در ۲۹ اسفند همین سال برای سرکشی و بازدید راه بروجرده، خرم آباد و دزفول بطرف لرستان عزیمت نمود لکن در ۱۴ فروردین ۱۳۰۷ خ. هنگامیکه از بل کلهر بخرم آباد مراجعت میکرد بایکمه ظاهراً مجلس پلباس الوار مصادف شده و هدف گلوله آنان واقع میشود و پس از رساندن او را به بروجرده در آنجا فوت میکنند. مخیر السلطنه که در این هنگام نخست وزیر و امیر طهماسب وزیر کابینه او بوده در صفحه ۴۸۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید: «وی در موقع ریاست وزرای پهلوی حکومت آذربایجان داشت مورد سوء ظن شد پهلوی به آذربایجان رفت او را به همراه خود به تهران آورد مدتی حاکم نظامی تهران بود چندی وزارت فوائد عامه داشت برای سرکشی راه به لرستان رفت در اطراف خرم آباد به تیرغیب کشته شد فروردین ۱۳۰۷ از طرف دوست یادشمن هر دو گفته شد در بروجرده و تهران ختم گذارده شد در بروجرده که شاه در آن حدود بودند بفاصله رفتند در تهران علماء بقاتحه نیامدند. امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب افسری بود باهوش - زهرك - لایق - با تدبیر - محیل - مدبر و شجاع و یکی از بازیگران و آلات ۱ صحنه سیاست و نظام در دوره وزارت جنگ و ریاست وزرائی سردار سپه بوده است.

میرزا سید عبدالله تفرشی فرزند میرزا موسی وزیر و برادر میرزا
عبدالله عیسی وزیر که در سال ۱۳۰۹ هجری قمری بجای کنت دومونت فوت
 اطریشی یا ایتالیائی رئیس شهر بانی که در آن زمان سمت مزبور را وزیر نظمیه میگفتند
 منصوب شد و بمناسبت ریاست شهر بانی به انتظام السلطنه نیز ملقب گردید. دکتر قوریه

۱ - بازی اصلی با دیگران است فقط ما آلت و ابزار کار میباشیم.



انتظام السلطه



میرزا ابوترابخان خواجه نوریان نظم الدوله

ملیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب سه سال در
 دربار ایران تألیف خود را جمع با تصاب وی بوزارت
 تعلیمه مینویسد : «ابوترابخان^۱ به عین گفت که
 رئیس ترازه پاپس سید عبدالله برادر میرزا عیسی
 وزیر نایب الحکومه تهران این مقام را که تیول
 نایب السلطه است از او بعامی هزار تومان اجاره
 کرده و انصاف این است که این مبلغ برای چنین
 مقامی بسیار کم است». ریاست شهربانی با وزارت
 تعلیمه انتظام السلطه بیش از هفت ماه طول نکشید
 که در نتیجه همین سال در گذشت و بجای او میرزا
 ابوترابخان خواجه نوری که قبلاً معاون کنت بود
 بسمت وزیر تعلیمه برگزیده شد و او نیز بنیاسبت
 شغلش ملقب به نظم الدوله گردید .

حسن شیرازی میباشد . پیش از مشروطیت جزء ملاها و محترمین پایتخت بود و در حل و عقد
 اودات تسلطی کامل داشت . در موقعیکه شادروان حاج میرزا حسن شیرازی پیشوای عالم
 تشیع ساکن سامره (سرمن رای) حکمی بر خلاف ناصرالدینشاه در سال ۱۳۰۹ (۵ ژانویه
 ۱۸۹۲ م) راجع بحرم تنباکو درمسأله امتیاز و انحصار روی داد اکثر علمای ایران
 متابعت کردند، سید عبدالله برخلاف همه وقتی برآن حکم نگذاشت و علناً تنباکو را استعمال
 میکرد این موضوع باعث شکست کلی او گردید ۱ در سال ۱۳۰۹ ق . درموقع شورش و
 بلوای مردم برحد امتیازتوتون و تنباکو که دولت ۲ پانگلیسها داده بود درمجلسیکه ازطرف
 دولت ازوجوه علماء و تجار تهران برای اقناع آنان درمنزل کامران میرزا تشکیل یافت فقط



سید عبدالله بهبهانی

- ۱ - بدیهی است که این اقدام او برله اسکلیسها بوده و در دوره مشروطیت نیز با کارمندان
 سفارت انگلستان در تهران خیلی مربوط و تماس نزدیک داشته است .
- ۲ - شاه در قبال گرفتن مبلغ خیلی جزئی .

سید عبدالله بهبهانی و موضوع درزی این چنین گوید : « امروز مجلس خانه نایب السلطنه (کامران میرزا) مرکب از وزراء و علماء و معتمد بود علماء اذقیل میرزا حسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند، امام جمعه و سید عبدالله و میرزا سید علی اکبر تفرش از این قبیل علمای نمره دوم و سوم رفته بودند از وزراء قوام الدوله ۲ و مخبر الدوله ۲ و امین السلطان (میرزا علی اسفرخان) بودند علماء قلیان نگشیده بودند بلکه اجازه هم ندادند که وارد کنند بمجلس، با همه این احوال ملت علیه کرد و بالاخره دولت مجبور و ناچار شد که قرار داد درزی را لغو نماید . در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه (۱۳۲۳ ق. هـ) بقره شدت شخصی باسلطان عبدالحمید میرزا عن الدوله صدر اعظم شروع بتتفیدات از اعمال دربار شاه کرد و شدید تر از



همه موضوع «سیونوز بازرگی در پس کل گمرکات ایران بود . م. ق. حدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان مقدمات و شروطیت در این باب مینویسد : « آقا نجفی ۵ را عن الدوله بتهران آورده بود سید عبدالله توسط میگرد محل اعتناء نبود پنهان میگشتمده . مسأله نوز مربوط است باجرائی قرار داد تعرفه گمرکی که در سال ۱۳۲۰ ق. در زمان سدارت امین السلطان سر آباروسها بسته شد و بعداً انگلیسها

- ۱ - حاج سید زین العابدین ،
 ۲ - میرزا عباس خان تفرش ،
 ۳ - علی قلیخان ،
 ۴ - انصار و خانیات ،
 ۵ - شیخ محمد تقی .

وکنش افروخته خزانة دار المل و رئیس اداره تذکره وعضو عالی شورای دولتی نیز منصوب گردید.
انگلیسها از این بابت بخصوص اجرای تعرفه گمرکی بسود روسها خیلی سخت عیبائی بودند
و بوسیله ایادی خود شروع با اقدامات و تحریکات در مرکز و ولایات بر علیه این موضوع نمودند
و آشوبهایی هم در ایالات و ولایات بنام این گوناگون برپا شد .

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در این باب چنین مینویسد : « در آن هنگام
ناخبرستندی از تعرفه تازه گمرکی در تهران ویزد به غوغائی بسیار سخت انجامید در ماه ژوئن
این آشوب دریزد بحد اعلی برسیده بهانه و دست آویزی برای شکنجه و کشتار سهمگینی از
پایان گردیده . و اما شدت با مسیو نوز^۱ بلژیکی رئیس گمرکات باین علت بود که نامبرده
در حقیقت مأموری بود که با اشاره روسها جهت حفظ منافع آنان برای اداره گمرکات ایران
در سال ۱۳۱۷ ه. ق. استخدام شده بود و قرار داد تعرفه گمرکی که امین السلطان مخفیانہ
در سال ۱۳۲۰ ه. ق. با روسیه منعقد نمود بدستباری همین مسیو نوز صورت گرفت . انگلیسها
پس از اطلاع یافتن از این موضوع سخت بر آشفته و با او مخالفت خود را آغاز نمودند و همه
گونه دسائس بر علیه او بکار میبردند تا آنکه موضوع سال ماسکه^۲ در شب جشن که نوز و



منتهی کردید و به انگلیسها میخواستند موفق گردیدند. پس از اعلال عزل امین السلطان هم از سدارت و تمیید وی بخارج از ایران همین بشتن قرارداد تعرفه گمرکی آنهاست مخفیانه وبدون اطلاع انگلیسها باروسیه بوده است .

پس از اینکه احمد خان علاءالدوله حاکم تهران جمعی از تجار قند را بعلم گرانی و کمبایی و انبار کردن قند بچوب بست تجار بواسطه این امانت بازار را بسته و تعطیل عمومی اعلام نمودند و سپس در مسجد شاه اجتماع کرده و جمعی از علماء از قبیل سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی معروف به سنگلجی را بمسجد آوردند و سید جمال الدین اسفہانی هم برای صحبت بمنبر رفت. در ضمن صحبت گفتگو از عدالت و مظالم حکومت بمیان آمد . سید ابوالقاسم امام جمعه تهران چون داماد شاه و طرفدار حکومت وقت بود بسید سخت پرخاش کرد و چندین بار باو خطاب نمود سید پاپی از منبر بیایئین! مردم هم بهم برآمدند و عموماً در گرفت در این بین بسید عبدالله توهین زیادی وارد آمد و جمعی او را زدند. بواسطه این عمل امام جمعه و وارد کردن کر به سخن مسجد، چون کرسدای شدیدی میکرد متحسین بخیاال اینکه توب وارد مسجد کردند تماماً متفرق و از مسجد شاه خارج شدند لکن در همان شب جمعی از تجار باتفاق علماء، سید عبدالله و سید محمد طباطبائی، بحضرت عبدالعظیم رفته در آنجا قرار گرفتند و شیخ فضل الله توری نیز که اعلم مجتهدین تهران بود بجمع آنان پیوست لکن چندی بعد در سر ریاست که کدام یک باید مقدم و رئیس باشند و شیخ را از این بابت کنار گذاشته بودند شیخ فضل الله تعرض کرده از جرگه آنان کناره کرد و بدسته مخالفین پیوست و خود ریاست مخالفین را عهده دار شد . در باره سید عبدالله بهبهانی گفته اند نه در پرهیز کاری و ایمان بمشروطه خواهی بمقام طباطبائی میرسید و نه در علم و دانش اسلامی هم طراز شیخ فضل الله بود. روشنفکران نیز اعتقادی بوی نداشتند ولی در میان خلق صاحب نفوذ فراوان و بهمین جهت در جریان کارها بسیار مؤثر بود . سید عبدالله بهبهانی در ابتداء بواسطه روابط و دوستی با امین السلطان و همچنین بواسطه شدت باعین الدوله جانشین امین السلطان که زیاد بخودش و کارهایش ترتیب اثر نمیداد با او بنای مخالفت را گذارد و بعد اجتماعاتی از علماء و جمعی دیگر از مردم ترتیب داده شد . اول صحبت از خواستن عدالت خانه یاد بوان عدالت بود بعد منتهی بمشروطیت که همه شاعداً و ناظران بوده و هستیم گردید . سید عبدالله بهبهانی از کسانی است که در انقلاب مشروطیت ایران دل بسیار مهمی داشته و برای خاطر هر چیزی که بود زحمات بیشماری را متحمل شد و سرانجام هم خود را بکشتن داد . محمد ناظم الاسلام کرمانی در صفحه ۴۳۰ تاریخ بیداری ایرانیان تألیف خود مینویسد : «خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی بسفارت انگلیس و اینکه سریع بیعتی از تجار فرموده بود اگر عین الدوله بشما سخت گرفت ملتجی بسفارت انگلیس شوید . و نیز در صفحه ۴۳۱ مینویسد : «تجار کسی را فرستادند به این بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست ؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود و از طرف آقای بهبهانی پیغام آورد که من استجاره کرده ام که پناه ببرید بسفارت خانه انگلیس

کرد و در اوائل مشروطیت بلکه تا زمان حیات خود اول شخص ایران بود بعد بواسطه بعضی اعمال و تخرج زیادی که داشت^۱ و در تمام امور مملکت دخالت مینمود از این بابت قدری از وجه او کاسته شد . م. ق. . هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۲۰۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : «سید عبدالله کوس انا و لا غیر میگوید و در دزاشوب در بارش از دربار دولتی رنگین تراست ستون مجلس است و صاحب داعیه و قوی از صاحب اختیار پرسیده بود که سفویه جقه را کدام طرف عمامه میرزنده و نیز مینویسند : «از علماء اول کسیکه درشکه سوار شد مرحوم سید عبدالله بهبهانی بود و باز سالها علماء مرکبشان قاطر بوده . در دوره اول مجلس سید عبدالله کاملاً با افکار مشروطه طلبان همراه بود پس از توطئه بستن مجلس در ۱۳۲۶ ق . محمد علی شاه سید را با وضع موهون و غیر معلومی دستگیر و محدود کرد و پادشاه تبعید کرد و پس از فتح تهران (۱۳۲۷ ق .) بوسیلهٔ ملیون سید عبدالله بتهران بازگشت ولی ایندفعه آن مقام اولی را پیدا نکرد .

سید عبدالله آنطوریکه خودش میخواست پس از داشتن چند سالی ریاست تام در شنبه ۷ رجب ۱۳۲۸ ه. ق. در تهران در منزلش بقتل رسید بعضی ها در روز جمعه ۷ رجب نوشته اند م. ق. . هدایت در صفحه ۲۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : «قتل آقا سید عبدالله شب ۷ رجب ۲۸) . و جنازه او را پنجف برده در جنب قبر پدرش بخاک سپرده شد .^۲ قاتل سید عبدالله هم مانند کشته شده میرزا علی اسفرخان امین السلطان همینطور بهم مانده و حقیقت امر معلوم نشده که کی بوده است هر دو قتل در دوره مشروطیت بسیار مهم بود . بعضی ها میگویند که قاتل ، میرزا علی محمد خان تربیت^۳ و برخی دیگر رجب نام قفقازی را نام میبرند اما بنا بگفته شادروان محمود محمود که در آثرمان رئیس کمیتهٔ دمکرات بوده و با این قبیل امور ارتباط کامل داشته در یادداشت های خود موضوع کشته شدن سید عبدالله و کشته شدن او را از ابهام در آورده و معلوم کرده است . او در یادداشت های خود چنین گوید : «سید عبدالله بهبهانی بدست پاران حیدر عمو اوغلی کشته شد (رجب ۱۳۲۸ ق .) چند روز پس از قتل بهبهانی تقی زاده تصمیم گرفت که از ایران برود و بمن گفت دیگر نمیتواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم . درشکه ای در اختیار او گذاشتم و نایب اسمعیل آذربایجانی نوکر خود را همراه او روانه کردم . تقی زاده به اتزلی و تبریز و از آنجا باسلامبول و بعد به پاریس و لندن رفت همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل او شده بودند در رأس آنها حیدر خان اردبیلی که هم اسم حیدر عمو اوغلی بود در لباس

۱ - میگرد و خرج میکرد .

۲ - در جلد اول کتاب احسن الودیعہ صفحه ۸۲ کشته شدن سید عبدالله در سال ۱۳۲۹

ه. ق. ذکر شده است .

۳ - مقتول در ۲۵ رجب ۱۳۲۸ ق .

برگشته .

م. ق. هدایت در این هنگام والی آذربایجان بود در صفحه ۲۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع بآمدن تنی زاده به تبریز مینویسد : «مقام تنی زاده در تهران منزلت شد بتهربز آمد (۴ رمضان) انجمن باوخوشین نبود بلکه اکثر تخاصر بدو سوء نظر داشتند دعوتش کردم که در منزل من چند روزی بماند قبول نکرد بنظایمه سپردم مراقب حال او باشد که سوء اتفاقی نیفتد .

سید عبدالله شخصی بوده خیلی طالب جاه و مقام و ریاست طلب - اجوج - رشوه گیر - مشهور - عباس و بنذال و چندین پسر داشت و مهمترین آنان میرزا سید محمد بهبهانی بود که مانند پدر خود در ایران و مخصوصاً در تهران اهمیت و مرجعیت زیادی پیدا کرد. در سالهای آخر عمرش متنفذترین ملاعمای تهران در پیشگاه دولت بود . وی مردی ذریک - با عویش - خوش معاوره - دارای میادی آداب - مردم دار و مردم شناس و نسبت بخود بنذال و فشار بلند بود . نامبرده در سال ۱۲۵۰ خورشیدی متولد و در آبان ماه ۱۳۴۲ خ . در سن ۹۲ سالگی در تهران در گذشت و در مقبره پدر خود در نجف بخاک سپرده شد . در قیام ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خ . بر علیه دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت سید محمد بهبهانی برای سقوط او دل مهمی را عهده دار بود .

عبدالله
عبدالله میرزا حشمت الدوله پسر عبدالله میرزا یا عبدالله خان پسر ۲۶ عباس میرزا نائب السلطنه و برادر زاده حمزه میرزا حشمت الدوله بوده است . عبدالله میرزا حشمت الدوله در آغاز تولد (۱۲۶۱ هجری قمری) نامش سلطان ابراهیم میرزا بود و پس از مرگ پدرش در جوانی نام او را بر حسب امر ناسرالدینشاه بنام پدر عبدالله میرزا گذاشتند . در سال ۱۲۹۷ ه . ق . که حمزه میرزا در پناه فوت نمود عبدالله میرزا ملقب به حشمت الدوله گردید . عبدالله میرزا حشمت الدوله مردی متعدی بوده و اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد : «سه شنبه غره شوال ۱۳۰۵ : حشمت الدوله عبدالله میرزا بواسطه تعدیات به گلپایگان و کمره مصادره شده خانه امین السلطان بست رفته . در سال ۱۳۰۹ ق . بسا دادن پیشکشی بحکومت استرآباد منصوب شد . اعتماد السلطنه در یادداشتهای - خطی - خود (۴ شعبان ۱۳۰۹ ق .) در این مورد مینویسد : عبدالله میرزا حشمت الدوله همده هزار تومان داد حاکم استرآباد شد بانمعلکت فروشی و لقب فروشی سر گرفته خدا حفظ کند آخر کار راه و در جای دیگر مبلغ پیشکشی را بیست هزار تومان ذکر میکند و گوید : «غره جمادی الثانیه ۱۳۱۰ ق : صبح پسرک امین الدوله رفت



عبدالله میرزا حشمت الدوله



عبدالله میرزا حشمت الدوله و پسرش ابراهیم میرزا که در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به امیرالسلطان گردید.

از ششام معزول شده . نامبرده در حکومت‌های خود مانند اکثر حکام و مأمورین دولت نسبت به مردم تعدی و تجاوزی نکرده و از هیچ‌گونه تعدی و تجاوزی باک نداشته و تمام حشمت مسروف به انتفاع و استفاده برای شخص خود بوده است و از این حیاست که پس از مرگش یکی از مشمولین و ملائکین طراز اول ایران محسوب میگردید. در زمانیکه حاکم استرآباد بوده اعتمادالسلطنه رفتار او را با عالی استرآباد در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (سرخ سفر ۱۳۱۰ ق.) چنین شرح میدهد : «حاکم استرآباد که از وی با فراد کرده بود حالاکه مراجعت نموده از برای جلب نفع خودشان مردم آزاری کرده قریب ده هزار تومان جریمه کرده بود مردم هم شاکمی شده به شاه عریضه تلگرافی عرض کرده بودند یا تلگراف، بعد از رسیدن به تهران بنظر شاه نرسانده بخود حشمت الدوله حاکم استرآباد تفصیل را نوشته بودند یا اینکه تلگرافی آنها قبل از اینکه تهران بزنند بشاهزاده حاکم نشان داده بود . شاهزاده بنای اذیت بدلی بهارین کرده بود بعضی را حبس و برخی را کتک و زجر نموده بود جمعی فرار نموده به تهران آمدند . شاهزاده دیوانه که حقیقتاً ابله‌است خواسته بود زن و بچه عارضین را که به تهران آمدند بگیرد و اذیت کند قریب پانصد نفر زن و بچه به تلگرافخانه روس رفته و عریضه بشاه بواسطه تلگرافخانه

و ساربانان را خارج پناه بیاورد. در این به بعد بواسطه آمدن حکام همین در آنجا خواهند کرد. گمان میکنم آن کاغذ پرپر روز امین السلطان بشما همین مطلب بوده که شاه را متعجب نموده بوده مراد از این و بائیکه ذکر شد و یائی بود که در سال ۱۳۰۹ ق. و یکی دو ماه نیز از اول سال ۱۳۱۰ ه. ق. سراسر ایران را فرا گرفت و دولت وقت بهیچ وجه در سد جلوگیری از آن بر نیامد. شاه وقت در این مدت مشغول بگردش در مسجات جنوب غربی و گرفتن پیشکشها از حکام بود یعنی حکام مردم را سر و کیسه کرده بودند و شاه حکام را در شهرها بیکه و با سربازت میکرد و انتشار مییافت و مانند برگ خزان مردم را رویهم میریخت و بدیاد عدم میفرستاد رسم بر این بود که حکام و متصدیان امور بجای چاره جوئی قرار میکردند و در آن شهر نمی ماندند و باین واسطه چندی مردم از تعدی حکام و مأمورین دولت که خود آنهم یکقسم و بایالی بود موقه نفس راحتی میکشیدند. و نیز اعضاد السلطنه مینویسد: «اول ربیع الاول ۱۳۱۰ ق. صبح در بخانه رفتم فرمودند جائی فروی کار دارم بعد از نهار خلوت کردند مرا بفرستادند که باشا دره دافروس در خصوص بستی های استر آباد گفتگو کنم آنجا رفتم قدری به تشریح قدری به مهربانی و ادبتم شازده دافر (کاددار) تلگرافی بخط عرب صاحب نوشت به قنصل استر آباد که بستیها را اطمینان داده از آنجا بیرون کند تلگراف را برداشته بسلطنت آباد آمد. چون امر و وزیر مختار فرانسه و انگلیس پذیرفته میشدند و قتیکه من وارد شدم وزیر مختار انگلیس حضور بود پاشا خلوت کرده بود فهمیدم که این خلوت مذاکره در این باب است و بساید وزیر مختار قوت قلبی بشاه داده باشد بعد از رفتن ایشان که با من خلوت کردند تلگراف را ارائه نمودم دیدم که چندان وقعی باینکار نگذاشتند و تلگراف را به من دادند که مجدداً بفرستاد روس بدم تلگراف را به حضرات بدم که خودشان مستقیماً تلگراف به استر آباد کنند دوباره بفرستاد روس رفتم به زبان خوشی که باعث امتنان شازده دافر شد ابلاغ فرمایش شاه دانوادم مراجعت بسلطنت آباد شد.»

پس از در گذشت حاج میرزا موسی خان فراهانی متولی باشی آستان قدس
عبدالله
 رضوی در سال ۱۲۶۲ هجری قمری ایالت فارس را از خان آصف الدوله حاکم خراسان
 این مقام را نیز از محمد شاه قاجار خواهرزاده خویش برای خود درخواست نمود و چون
 حاج میرزا آقاسی صدراعظم با او میانه خوبی نداشت و از سوء نیت وی و پسرش حسنخان سالار
 نسبت بامور مملکتی باخبر بود درخواست او مورد قبول واقع نشد و برخلاف نظر آصف الدوله

۱- دوشنبه (۲۷ محرم ۱۳۱۰) در این بین از امین السلطان کاغذی رسید خیلی متعجب
 و پریشان شده به من فرمایشی فرمودند.

نامبرده در پیروجه انقلاب خراسان و پیام حسنخان سالار بر علیه دولت به مشهد رفت که سمت خود را عهده دار گردد. وی از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۴ ه.ق. درست مزبور باقی بود و در ایتمدت با شورشیان کج دارو مریز رفتار میکرد و چون از هواخواهان دولت بود و با آنان همراهی نداشت از این جهت بتحریرک حسنخان سالار کشته شد و در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالحفاظ مدفون گردید. پس از او در سال ۱۲۶۶ ه.ق. مدت کمی حاجی محمد رحیم بر جردی که از روحانیون طراز اول خراسان بود متصدی تولیت آستان قدس رضوی گردید.

حاج میرزا عبدالله مستوفی متخلص به خلف پسر میرزا کاظم آشتیانی
مستوفی الممالک شاعر و خوشنویس بوده وجد اعلاهی خاتواده میکند

عبدالله

است و در حدود سال ۱۲۵۴ هجری قمری در گذشت.



از راست بچپ: میرزا زمان امیر دیوان - میرزا عبدالله مستوفی (حلق) - میرزا فتح الله لشکر توپباشی -
میرزا غیاث الله امین لشکر - میرزا محمد قوام الدوله - میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله.



عبدالله میرزا دارا

در سال ۱۲۲۴ ق. ، در سن ۱۳ سالگی بحکومت زنجان منصوب شد و میرزا محمد تقی علی آقایی که از منشیان خاص شاه بود در این سال ملقب به صاحب دیوان شده و بوزارت عبدالله میرزا اختتام یافت و به زنجان روانه گردید . در سال ۱۲۳۲ ق. فتحعلیشاه قصد تسخیر بغداد و شهر زور را داشت باین جهت عبدالله میرزا حاکم خمه (زنجان) را یا سواران خمه و پیادگان سمنانی و دامغانی و خوانین سمنان بسمت شهر زور فرستاد و در ابتداه نائل به فتوحاتی گردیدند لکن بعد بواسطه بروز ناخوشی وبا در اردوکه عده زیادی از لشکریان را کشت و نتیجه غائی حاصل نشد ، دولت ناگزیر گردید که افراد اردو را مرخص نماید . در این جنگ است که مطلب خان سمنانی برادر اسمعیل خان و ذوالفقارخان که از سرکردگان و فرماندهان لشکری معروف زمان سلطنت فتحعلیشاه بود بواسطه

ابتلا به ناخوشی وبا درماه ذی الحجه عین سال در گذشت و نمش را به مشهد برده در حرم امام رضا (ع) دفن کردند . در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱ - ۱۲۴۳ ق.) عبدالله میرزا در سال ۱۲۴۲ ق. با سپاه خمه روانه اردبیل شد و در آن حدود که ارتش روس نزدیک شده بود کوفری کرد و ژنرال مددوف ناچار به بازگشت گردید . پس از فوت محمد شاه در سال ۱۲۶۴ قمری و عزیمت ناصرالدینشاه از تبریز به تهران عبدالله میرزا بوزارت میرزا شفیع توپسرکانی دوباره بحکومت زنجان منصوب گردید . از آثار خیریه او بنای مدرسه ای است در زنجان که دارای حجرات متعدد برای طلاب و محصلین علوم میباشد .

عبدالله خان دناوندی در کلاب کریم خان وکیل از مازندران به

شیراز رفت و مدتها رئیس تفنگه داران او بود در ایامی که آغا

محمدخان قاجار در شیراز متوقف و زیر نظر بود عبدالله خان با او آشنائی و ارتباط داشت و

عبدالله

به شهر وادار شود و آن سب را در خارج شهر شیراز ماند (۱۳ ص ۱۹۴ قمری) **عبدالله**
تا سال ۱۱۹۶ ق. با امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی در شیراز بود لکن بعد در این
سال هردو خود را به از نندران رسانیده و به آغا محمد خان پیوستند .

عبدالله
سید عبدالله شوشتری از ریاضی دانهای معروف ایران در قرن
سیزدهم هجری^۱ بوده کنت گوینو که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸
میلادی (۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هجری قمری) وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال
در آسیا) تألیف خود درباره وی چنین گوید : سید عبدالله شوشتری اینک یکی از ریاضی -
دانهای معروف ایران است و زبان فارسی را خیلی شیرین و ظریف صحبت می کند و من کسی
را ندیده ام که در تکلم به زبان فارسی مثل او فصیح باشد . سید عبدالله شوشتری علاوه بر زبان
فارسی زبان عربی را عم خیلی خوب می داند و از سلاله خانوادگی معتبری است زیرا پدرش
وزیر نظام دکن بوده و محمد شاه متوفی پدر ناصرالدینشاه برای استفاده از وجود وی او
را بدریاز خویش احضار کرد و مقرری قابل ملاحظه ای بر سر او تعیین نمود که بجای
دیگر نرود .

عبدالله
حاج میرزا عبدالله خان علاء الملک سومین پسر میرزا نبی خان امیر
دیوان قزوینی و ماموش لب خانم^۲ می و ششمین دختر فتحعلیشاه و
برادر سلمی حاج میرزا حسین خان سپهسالار بوده ابتدای خدمتش در دفتر استیفاء یعنی کارمند
وزارت دارائی بود و بعد بتدریج ترقی نمود . مدتی وزارت و پیشکاری شاهزاده عبدالصمد
میرزا عزالدوله حاکم قزوین را در سال ۱۲۷۴ ق. داشت. کنت دوگینو که از سال ۱۲۷۲ ق.
تا ۱۲۷۵ ق. ابتداء نایب اول سفارت و بعد وزیر مختار فرانسه در تهران بنوده هنگام
بازگشت به فرانسه عزالدوله حاکم قزوین و علاء الملک وزیر و پیشکار (معاون) او بوده است .
کنت دوگینو در کتاب (سه سال در آسیا) که آنرا در سال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۷۵)
قمری تألیف کرده درباره این شخص چنین گوید : وقتی که ما وارد قزوین شدیم وزیر قزوین
بملاقات ما آمد زیرا در ایران همانطوری که شاه دارای وزیر می باشد حکام ایالات و ولایات

۱- دوره سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه قاجار .

۲- خواهرمآه تابان خانم قمر السلطنه متوفی ۱۳۰۹ ق. دختر چهل و ششم فتحعلیشاه
زن حاج میرزا حسین خان سپهسالار بوده بنابراین پدر و پسر با هم با جناب بوده اند .



حاج میرزا عبدالله خان آغا میرزا

نیز وزیردارند منتهی مقام وزرای شاه خیلی زیادتر از مقام وزرای حکام ایالات و ولایات می باشد و وزرای حکام فقط و نلیقه دریافت مالیات را دارند. حاکم شهر قزوین که یکی از برادران کوچک شاه می باشد بیش از ده سال ندارد و با عاود خود زندگی می کند و بهمین جهت تمام امتیازات حکومت در دست حاجی خان وزیر او است و بنا یگفته ایرانی ها این شخص همه کاره می باشد. این شخص بقول ایرانی ها آدم پندرسوخته ای است یعنی پدراودر آتش جهنم سوخته و با در حال سوختن می باشد . و تاکنون دوبار او را معزول کرده و هرچه گسرد آورده بود از او گرفته اند با این وصف باز هم ثروت معتناهی جمع کرده است .

در سال ۱۲۷۹ قمری مدتی حاکم همدان و در همین سال که حاکم همدان بود ملقب به علاءالملک شد و پیش از این که بقب مزبور ملقب شود معروف بود به حاج میرزا عبدالله خان مستوفی و در سال ۱۲۹۳ ق. در وزارت جنگ و سپهسالاری حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله برادرش بریاست اداره ملبوس و خیا، مخانه نظام منصوب گردید . مدتی حاکم شاهرود و سیظام و پس از میرزا محمد قوام الدوله مدتی هم وزیر و ظایف بود . در سال ۱۳۰۱ ق. مستوفی بناتی

۱- در این سال عزالدوله چهارده ساله بود زیراوی متولد ۱۲۶۱ ق. می باشد .

۲- ریاست تدارکات ارتش از مشاغل نااندار در ایران .

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یاد داشت های روزانه خطی خود (۲۳ جمادی الثانی ۱۳۰۸ ق ۱) می نویسد : «دیشب حاجی علاء الملک بمرض سکنه مرحوم شد این شخص پسر مرحوم میرزا نبیخان و از طرف مادر نوه فتحعلیشاه بود چون خواهرزاده سلیمی و بطنی قمرالسلطنه است در این ۵ ماه که قمرالسلطنه بصدت ناخوش است منتظر مرگ خاله خود بود که ارت قمرالسلطنه را بخورد . دیروز در کمال صحت خانه امین السلطان بجهت بعضی از کارهای قمرالسلطنه آمده بود . قریب دو ساعت باهم نشسته بودیم از بدی وضع و از بیچارگی مردم صحبت می کردیم^۱ بعن میگفت بر فرض من وتو پانزده سال دیگر زنده باشیم اولادی هم که نداریم بقدر این که این پانزده سال بخوریم وتعلق از مردم نکندیم داریم چرا بیخود باید این جاها آمد دیشب ساعت هفت فوت کرد که پانزده ساعت هم بعد از آن صحبت عمر نکرد .

عبدالله

پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه از خوانین طایفه قراقرز لوی همدان و از مشمولین و ملاکین طراز اول ایران بود . در سال ۱۳۱۰ هجری قمری بواسطه انقلابی که به اشاره و تحریک شیخ عبدالله مجتهد و پیش نماز در همدان ایجاد شده بود خوانین قراقرز لوی نیز در این هنگامه دخالت داشتند . دولت چند نفر از آنان از قبیل زین العابدین خان حسام الملک - عبدالله خان ساعدالسلطنه و شیاء الملک را به تهران آورد و هر سه نفر که درجه آنان امیرتومانی بود معزول شدند و امر شد که در خانه نایب السلطنه زندانی شوند .

ساعداالسلطنه را زنجیر کردند و آن دو نفر دیگر محترمانه زندانی شدند . ساعداالسلطنه برای اینکه زنجیر را از او دور کنند هزار تومان به نایب السلطنه داد و مورد قبول واقع شد و او هم بدون داشتن زنجیر زندانی گردید . محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود غره رجب المرحوب ۱۳۱۰ می نویسد : «امروز درب خانه مجلس غریبی بوده وجهت انتقاد این مجلس استنطاق امیرتومانهای همدان است . حسام الملک وساعداالسلطنه و شیاء الملک که تمام فتنه و تقصیر همدان را بگردن آنها وارد آوردند وجهت عده اینکه مقصر شدند مخارج گزافی که حسام الملک در تابستان گذشته در عروسی پسرش کرد رؤسای دولت بطمع افتادند لابد بایستی توهینی باومی کردند که مبلغی بگیرند این است که مقصرش کردند . و نیز در ۳ رجب می نویسد :

۱- از زمانهای خیلی قدیم تا این عصر آنچه شنیده و دیده و بخاطر داریم همیشه اوقات از بدی وضع و از بیچارگی مردم صحبت شده و میشود معلوم نیست چه وقت اوضاع این مملکت خوب شده و مردم از بیچارگی و بدبختی درخواهند آمد .



عبدالله خان آراخو نو

در دربار خانه رفتن هنگام غریبی بود معلوم شد سه نفر امیر تومان های حمدان رامزول
نموده در منزل نایب السلطنه (کامران میرزا) حبس کردند ساعد السلطنه را زنجیر کردند و
آندو نفر را محترماً نگاهداشته اند. هزار تومان ساعد السلطنه داده است زنجیر را برداشته اند
اما هنوز حبس هستند. در سال ۱۲۸۸ خ. (۱۳۲۸ ق.) در کابینه ابوالقاسم خان ناصر الملک
که خودش نیز عهده دار وزارت دارایی بود تا آمدنش از اروپا عبدالله خان که ملقب به امیر
نظام بود موقتاً عهده دار وزارت دارایی گردید. در سال ۱۲۹۴ خ. (۱۳۳۳ ق.) در کابینه
عبدالمجید میرزا عین الدوله که بیش از چهار ماه نخست وزیریش طول نکشید امیر نظام وزیر
دارایی بود.

پس از کشته شدن مولی فرج الله سوم در سال ۱۲۶۴ هجری قمری بنویسند

عبدالله

ایل بنی طرف مولی عبدالله سوم پسرش حکمران سراسر خودستان

گردید و برای گرفتن انتقام خون پدر خود از ایل بنی طرف سه حیلای متوسل شد و آن
نیرنگه این بود که با ایل بنی ساله تپانی کرده دستور داد که ایل مزبور گاو و گاو میشهای ایل
بنی طرف که در چراگاهها بودند غارت نمایند عمل انجام یافت و مولی عبدالله پظاهر بر افراد
ایل بنی ساله برآشفت و آنان را سرزنش نمود و دستور داد که باید احشام آنان تماماً پس
داده شود و چون قضیه به تحریک و دستور خود مولی عبدالله بود نهائی دستور داد که فقط چند
گاو و گاو میش به ایل بنی طرف پس داده شود ایل بنی طرف بی خیر از تپانی بین مولی عبدالله
و ایل بنی ساله برای اینکه دوباره جنگ تجدید نشود و خصومت ادامه نیابد برای استرداد

بنی‌طرف غافل از سوء نیت او پیشهاد مزبور را با کمال میل پذیرفتند و جلسه درخانه سهیم
فرزند سعد رئیس ایل بنی‌ساله تشکیل یافت طرفین درموضوع مانحن فیه مشغول به مذاکره
شدند و مذاکرات تا ظهر طول کشید و موقع چهارشنبه و سفره گسترده شد و همکاری برای صرف
نهار سرسفره حاضر شدند در این بین مولی عبدالله به غلامان خود دستور داد که تمام رؤسای
ایل بنی‌طرف را که عده آنان بالغ بر سیزده نفر می‌شدند به قتل رسانند غلامان تیر امر
اورا انجام دادند و باین ترتیب اکثر رؤساء و بزرگان ایل بنی‌طرف غافل گیر شده و در این
جلسه کشته شدند .

کشته شدن رؤسای ایل بنی‌طرف مدتی ایل مزبور را از سرکشی بازداشت و وضع مولی
عبدالله رو به بهبودی میرفت که محمدمشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ هـ. ق. درگذشت و بر حسب
عادت هبشگی در ایران بلکه در ممالک مشرق زمین بواسطه نبودن تشکیلات درست و نادانی
مردم که پس از فوت هر پادشاهی مرج و مرج در تمام امور تولید می‌شود در اکثر جاهای ایران
از آن جمله در خوزستان نیز اغتشاشات و هرج و مرج روی داد . در منطقه دزفول و شوشتر
شیخ حداد رئیس طایفه آل کثیر دعوی سلطنت کرد و خود را حدادشاه نامید . مولی عبدالله چون
از قضیه اطلاع پیدا کرد با جمعی از عشا بر بنی‌ساله که سالها تفنگچیان مخصوص مسوالی را
تشکیل میدادند و بسیاری از عشا بر با وی و عنانفجه^۱ پسر کو بی حدادشاه بحدود دزفول رفت و
جنگ سختی میان آنها روی داد و آل کثیر که از قدیم میانه خوبی با موالی نداشتند سخت
ایستادگی نمودند سرانجام شیخ حداد بدست عشا بر عنانفجه دستگیر و مولی عبدالله پس از چندی
که اورا در حویزه زندانی نمود به خرم‌آباد فرستاد ولی شیخ حداد چندان در زندان نماند
و بواسطه یکی دو نفر از غلامان خود از آنجا گریخت و باز به دزفول آمده آتش فتنه را دوباره
روشن نمود .

آشفتنگی‌هایی که در ایران ایجاد شده بود بواسطه حسن تدبیر و سیاست شادروان
میرزا تقی‌خان امیر کبیر صدر اعظم وقت بزودی مرتفع گردید و امیر کبیر در سال ۱۲۶۶ هـ. ق.
حکومت لرستان و خوزستان را به اردشیر میرزا پسر نهم عباس میرزا نائب السلطنه و عموی
شاه واگذار کرد و اورا برای رفع اغتشاشات روانه نمود. از این تاریخ دیگر اقتدار مولی
عبدالله فقط منحصر شد به حویزه و توابع آن سمت والینگری را از طرف حکمران لرستان و
خوزستان یافت و در سال ۱۲۸۴ هـ. ق. درگذشت .

۱- ایل‌یاری از پنج طایفه بزرگ تشکیل شده و عده آنان ۴۴۰۰ خانوار میشوند و محل
سکونت آنها در ساحل چپ کارون مجاور اهواز میباشد - طایفه عنانفجه از ۱۷ عشیره تشکیل میشود
که جمعا بالغ بر ۷۸ خانوار میشوند و محل سکونت آنان شمال اهواز است این عشا بر که عرب هستند
خودشان بود دیگران آنان را عنانفجه می‌نامند و صورتیکه این کلمه غلط بوده و صحیح آن عنانق و مفرد
آن عنانقه است . عنانقه در لغت عرب به معنی موئی است که در زیر لب پائین می‌روید .

عبدالله دست و زارت داری و وزارت جنگ و پیشکاری آذربایجان رسید مشاغل سابق خود را درین پسران خود تقسیم کرد و اداره کشیکخانه را که از شغل های مهم درباری بود در سال ۱۲۸۹ قمری به عبدالله خان واگذار نمود. وی چندین سال در این سمت باقی بود و مرد تندخویی مانند سایر افراد خانواده و برادران خود بوده است. در سال ۱۳۰۸ ق. به علت اختلاف و رقابت سختی که بین او و میرزا احمدخان علاءالدوله برادرش بود در خانه امین السلطان رفته در آنجا بست نشست و خواست که از کار خود استعفاء دهد. امین السلطان از وی استعفاء کرده او را نصیحت نمود و دوباره بر کار خود رقت و مشغول گردید.

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خلی - خود (۲۱ شوال ۱۳۰۸ ق.) اشاره باین موضوع کرده می نویسد: «صبح خانه امین السلطان رفتم آنجا شنیدم کشیکچی - باشی بست است آنچه به من می گفت از برای استعفاء از کار است علاءالدوله و کشیکچی باشی هر دو برادر که بخت از برایشان آورده و به آسودگی زندگی می کردند و اندوخته زیادی از مکتب پدیده آنها رسیده بود تماماً را از لجاجت بکدیگر خرج طلا و نقره و لباس های سوارهای خودشان کردند کشیکچی باشی چون کم مایه تر بود بستوه آمده برای استعفاء بدولت برای امین السلطان بست آمده. نامبرده در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در گذشت.



میرزا عبدالله خان بوشی

میرزا عبدالله خان بوشی

عبدالله

انتظام الدوله - سردار

امجد برادر عایشه خانم و لیلی خانم دوزخ خوشگلی ناصرالدینشاه بوده است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۸ رجب ۱۳۰۰ ق.) می نویسد: «امروز معلوم شد تفریح خاطر مبارک از چه راه بوده است دو روز قبول یکی از صیغه های شاه موسوم به سفری خانم عارض میشود که کنیز ترکمان عایشه خانم مراکتک زده است شاه آن کنیز را خوب زیاد زده به معتمدالجرم ۲ می بختد شب در سرشام عایشه خانم و خواهرش لیلی خانم حضور شاه رفته آنچه لازمه وقاحت و جسارت و بی ادبی بوده کردند تا این که شاه

۱- بوش از محال نور مازندران است.

۲- یادخواهر در یکوقت ازدواج کردن بموجب سن آیه شریفه، وَأَنْ لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ آیه ۲۴ سوره نساء بر خلاف شرع اسلام است.

۳- حاج آقا جوهر خواججه باشی.

شد و موجب برادر و پدرش مقطوع گردید حتی جواهرات او را هم گرفتند خلاصه شاه باز متغیر است» و نیز می نویسد: «سلخ رجب ۱۳۰۰ قمری: عایشه خانم را که دو روز قبل با آن تفصیل بیرون کردند امروز با تشریفات زیاد آوردند برادر و پسرش هم خلعت داده شده . معلومات و هنر میرزا عبدالله خان این بوده که خوش سورت و برادر دوزن سوگلی ناسرالدین شاه بوده است و به این مناسبت در دربار تفریحی پیدا کرده ابتداء جزء عمه خلوت و بعد از پیشخدمت های شاه شد . در سال ۱۳۰۳ ق. از پیشخدمتی شاه یکدفعه بدرجه سرتیپی اول ارتقاء یافت ۱

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت های روزانه خطی خود چنین گوید: «به میرزا عبدالله خان نشان و حمایل سرتیپی اول مرحمت شد این پسر به بقدری مفرور شده که امین السلطان به این غرور نیست» .

در سال ۱۳۰۴ ق. ناسرالدین شاه باو پانصد سوار داد یعنی او را رئیس پانصد سوار نمود که این پانصد سوار هم نان خانه برایش باشد و هم بهتر بتواند به مردم زور بگوید و آنان را خوب غارت کند . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب اینطور می نویسد: «سه شنبه یازدهم صفر ۱۳۰۴ ق: به میرزا عبدالله خان برادر عایشه خانم و لیلی خانم پانصد سوار کرد و ترک دادند با این سردارها می خواهند با عثمانی جنگ کنند» ۲ .

و نیز می نویسد: «چهارشنبه چهاردهم رجب ۱۳۰۵ ق. خدمت شاه رسیدم باز شاه متغیر بود از سردارهایی که ما مورد استرآباد هستند یکی میرزا عبدالله خان یوشی که هزار... داده هنوز هم ندانم بی میل باو نیستند این است سردارهای این دولت ۱» . در سال ۱۳۰۶ ق. دسته سواره مازندارانی نیز باو باجمعی او گردید . در فرسوم ناسرالدین شاه یارو با (۱۳۰۶- ۱۳۰۷ ق.) میرزا عبدالله خان بعنوان پیشخدمت همراه شاه بود . دکتر فوریه طبیب مخصوص ناسرالدین شاه در کتاب سه سال در دربار ایران از وی یاد کرده چنین گوید: «و چند تن از پیشخدمت های مانند میرزا عبدالله خان که دو خواهر او از زنان شاهند و با محمد پسرزاکاشف برادر زن خود^۲ که سالها در سفارت ایران در پاریس منشی بود همراه است و کاشف چنین مینماید که از مفارقت پاریس چندان راضی نیست برعکس میرزا عبدالله خان که از برگرداندن او بوطن مسرور است» . در سال ۱۳۰۸ ق. بجای حاج غلامرضا خان شهاب الملك شاهسون بحکومت مازندران منصوب شد و در سال ۱۳۱۰ ق. از درجه میربنجی بدرجه امیرتومانان (سرلشکری) رسید و در همین سال ملقب به انتظام الدوله نیز شد . در این سال علاوه بر حکومت

۱ - افتخار السلطنه

۲ - اشاره است به اختراشات مرزهای قریبی که بحریك عثمانیها صورت میگرفته است .

۳ - محمد میرزا کاشف همان کاشف السلطنه چایکرم توفی ۱۳۰۸ خورشیدی میباشد .

انتظام الدوله ملقب گردید . میرزا عبدالله خان سردار امجد هنگامی که مرد ثروت زیادی مانند سایر مأمورین و رجال این مملکت از خود بجای گذاشت لکن پسرش میرزا ابراهیم - خان انتظام الدوله که داماد ناسرالدینشاه نیز بود^۱ بمصدق باد آورده را پاد میبرد همه آن مکتب کدائی را بیادفتا داد و در اواخر عمر با سختی و فلاکت زندگی می کرد . افتخار السلطنه که دختر ناسرالدینشاه بوده ایران الملوك دختر لیلی خانم است که در سال ۱۳۰۵ ق. ملقب به افتخار السلطنه و بعداً زن پسر دائی خود انتظام الدوله شد و چند سال بعد از او ملای گرفته زن نظام السلطان^۲ شد . میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی اشعاری راجع به افتخار السلطنه سروده است .

درویش عبدالمجید طالقانی از استادان مسلم خط شکسته است .

عبدالمجید

در روزگار جوانی از طالقان به اسفهان آمد و معلومات خود را در آنجا تکمیل نموده سرآمد هنرمندان فن خط گردید . در ضمن شاعر بوده و شعر هم میگفته است . لطیفی خان آذربیکدلی که معاصروی بوده در آتشکده در باره وی چنین گوید : در اوایل حال به کسوت فقر مبتلی و در عقوفان جوانی با اسفهان آمده دست شوق به تحصیل کمالات صوری گرفته و در خطاطی ترقی عنایم کرده بعدیکه در فن شکسته رونق خط شفیه را شکسته . پس از چندی اقامت در اسفهان در محرم سال ۱۱۸۰ قمری در سن جوانی در اسفهان در گذشت و در تخت پولاد اسفهان مدفون گردید .

عبدالمحمد : عبدالمحمد سیف الدوله (به سلطان محمد میرزا سیف الدوله رجوع شود) .

میرزا عبدالوهاب خان شیرازی (نایب الوزاره - نصیر الدوله

عبدالوهاب

آصف الدوله) از رجال فاضل و باسواد بوده و ضمناً دارای تالیفاتی

است که هیچ يك از آنها تا کنون بچاپ نرسیده است . نامبرده پسر محمد جعفر خان کوچکترین فرزندان پدرخان جبارداری^۳ شیراز بوده است . پدرخان شیرازی جد میرزا عبدالوهاب خان در زمان افشاریه ، زنده و قاجاریه جبهه دارباشی یعنی رئیس قورخانه شیراز بوده و در سال ۱۳۰۶ قمری که آغامحمدخان قاجار شیراز را گرت و بر اصفهانی خان زند غلبه کرد پدرخان را هم بشغل سابقش برقرار نمود و هم بتعالف و تا آخر عمر در بشفل مزبور برقرار بود و پس از فوتش منصب

۱- شوهر افتخار السلطنه .

۲- نظام الدوله امیر خواجه توری .

۳- رئیس قورخانه .



میرزا عبدالوہابخان شیرازی نصیرالدولہ

مزبور بہ پدمیرزا گرش حاج محمد حسین خان پدومیرزا امیرالخان دیرالمانک رسید تا اینکه در سال ۱۲۶۶ ق. مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر او را از شیراز احضار و بریاست جہاخانہ (قورخانہ) تہران منصوب نمود .

میرزا عبدالوہاب خان پسر محمد جعفر خان کوچکترین پسران پدرخان ہنگامی کہ شادروان میرزا تقی خان امیر کبیر حاج محمد حسین خان برادر بزرگہ را بریاست قورخانہ تہران تعیین کرد برادر دیگرش حاج محمد کاظم خان را بہ سمت جہہ دارباشی اصفہان منصوب نمود . محمد جعفر خان ہمراہ برادر یاسفہان رفت و در تمام کارہای برادرش شرکت داشت و پیش از برادران بزرگتر خود وفات یافت . میرزا عبدالوہاب خان در سال ۱۲۴۲ ق. در شیراز متولد و از سن کودکی و جوانی شروع بہ تحصیل نمود و مقدمات علوم ادبی و عربی را بطوری فرا گرفت و چون استعداد و حافظت قوی داشت بہ سرعت در ادبیات عربی و فارسی و سرودن اشعار ترقی نمود و در میان عوام و خواص شہر شیراز شہرت یافت و مورد توجہ واقع شد و در



الرجب براست : علی قلی میرزا اعتضادالدوله - سلطان
 معود میرزا نعل السلطان سمیرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله

شعر تخلصی یزدانی بود . در سال ۱۲۶۶ ق. همراه عثم حاج محمدحسین خان پنهان آید و معلومات خود را تکمیل نمود چندی بعد همشهری او میرزا حبیب قاضی شاعر معروف که در دستگاه علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم میریست او راه این شاهزاده شعر دوست و ادب پرور معرفی نمود و وارد خدمت در دستگاه وی گردید و بروردن نزد وزیر تقرب یافت . در سال ۱۲۶۸ ق. که میرزا آقاخان نوری بجای شادروان میرزا تقی خان امیر کبیر بواسطه مساعی وزیر مختار انگلیسی سر یوستن شل بر مسند صدارت نشست میرزا عبدالوهاب خان را به معملی سپردم خود میرزا داودخان وزیر لشکر اختیار نمود .

از این تاریخ و از این جا پایه ترقیات میرزا عبدالوهاب خان آغاز و در سال ۱۳۰۳ ق. ختم میشود . در این بین ها که در دستگاه سیداعظم نوری مشغول بکار و آموزگاری پسرش شده بود با میرزا سیدخان انصاری که خود مردی ادیب و قاضی و بنایگی وزیر دول خارجه و ملقب به مؤتمن الملک شده بود آشنا و مربوط گردید و پس از این که از معلومات و استعدادش اطلاع پیدا کرد دعویات دخول او را در خدمت وزارت خارجه فراهم کرد و در وزارت خارجه



آسادللو



میرزا عبدالوهابخان نصرالدوله شیرازی

استخدام شد و بزودی ترقیات زیادی نمود تا آنجا که در سال ۱۲۷۳ ق. به نیابت دوم و در سال ۱۲۷۴ ق. بلقب و منصب نایب‌الوزارهای وزارت خارجه نایل گردید. ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۷ ق. فرزند خود مظفرالدین میرزا را در سن ۸ سالگی به پیشکاری عزیزخان مگری سردار کل و وزارت میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی بایالت آذربایجان تعیین و روانه نمود و سال بعد او را رسماً بسمت ولائتمهدی خود تعیین کرد و چون امور مربوطه بخارجیان در آذربایجان برای دولت کسب اهمیت پیدا کرده بود شاه به پیشنهاد میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه، میرزا عبدالوهاب خان را با حفظ سمت نیابت اول وزارت امور خارجه بسمت کارگذاری و انتظام امور مهم خارجه در آن ایالت مأمور اقامت در تبریز نمود و این مأموریت وی قریب به هشت سال طول کشید و با این که امور محوله بخود را خوب انجام داد و بطورشایسته از عهده برآمد لکن از مداخل و تهیه بهترین املاک برای خود صرف نظر ننمود و بطورزی که میگویند مداخلش در مدت این مأموریت متجاوز از یکصد و پنجاه

۱- یعنی دارای مقام معاونت.

۲- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۷۷ مأموریتش بآذربایجان در سال ۱۲۷۸ ق. ذکر شده است.

۳- خریداری قریه خواجه یکی از بهترین قرای آذربایجان از ورثه حاجی میرزا بابا حکیم باشی.



محمد جعفر خان پسر آصف الدوله



میرزا عبدالوہابخان آصف الدوله

ہزار تومان بوده است^۱.

در زمان قاجاریہ بسیاری از ایالات و ولایات ایران بعنوان نان خانہ یا بجهات دیگر زیر نظر رجال درباری پسران شاه و وزراء بود از آنجمله ناصرالدینشاہ در سال ۱۲۸۶ ق. امیر اسلان خان مجدالدولہ دائمی خود را بواسطہ بی‌عبالائی و سوء سلوک مأمورین او با اہالی و نیز مانند اکثر مأمورین دولت طمع ورزی در اموال مردم نموده بود از حکومت گیلان معزول و ادارہ امور حکومت گیلان را ہم ضمیمہ مشاغل میرزا سعیدخان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه کرد و چون میرزا عبدالوہابخان مدت چندین سال خویشتر را از طرفداران پر و پا قرص میرزا سعیدخان قلمداد کرده و خود را باو چسبانده بود میرزا سعیدخان وی را کہ سمت نیابت وزارت امور خارجه را داشت از جانب خود برشت فرستاد . در کتاب المآثر و الآثار در صفحہ ۳۲ سمت وی چنین ذکر شد : «ایالت گیلان پسر را سعیدخان وزیر دول خارجه مؤتمن الملک واگذار شد کہ میرزا عبدالوہاب خان نصیرالدولہ بر حسب تفویض مؤتمن الملک مباشر بود . در سال ۱۲۸۸ ق. شاه او را نصیرالدولہ لقب داد . در این مدت ہم کہ درشت حکومت داشت املاک مرغومی در لاهیجان برای خود تهیه نمود . در این سال

۱- مظنہ لیرہ طلا در این تاریخ ۲۰ ریال بودہ و بہ پول امروزی در حدود شصت میلیون

عمل بزودی مشیرالدوله اورا محرم اسرار خود قرار داده و ریاست گمرک خانه (گمرکات - اداره کل گمرک) که یکی از کارهای خیلی پر دخل و پر منفعت بود و حساب و کتابی درامورات آن نبود باو واگذار نمود.

ناصرالدینشاه که در سال ۱۲۹۰ ق. که از سفر اول اروپای خود بازگشت و بمحض ورود بمیرزا میرزا حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله را از سدارت معزول و اورا در رشت متوقف نمود و پس از ورود بتهران تشکیلات و تغییرات تازه ای (بازهم وقتی) به هیأت دولت خود داد. نصیرالدوله در تشکیلات مزبور وزیر تجارت و عضو دارالشورای کبری دولتی شد و در دوره وزارت تجارت هم از راه عشریه ای که در قطع و فصل معاملات و مرافعات تجار باو میرسید مبالغ کثیری بر ثروت خود افزود. نصیرالدوله دوبار وزیر تجارت شد یکی در سال ۱۲۹۰ ق. و دیگری در سال ۱۲۹۹ ق. که تا سنه ۱۳۰۱ ق. که مأمور خراسان و ملقب به آصف الدوله گردید وزارت وی بطول انجامید. حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت ناصرالدینشاه از اروپا بطوریکه گفته شد از سدارت افتاد و پس از مدت کمی دوباره روی کار آمده بجای میرزا سعیدحان مؤتمن الملک وزیر خارجه و بعد سپهسالار اعظم (وزیر جنگ) نیز شد. نصیرالدوله که از چند سال پیش یعنی از زمان سدارتش بسوی نزدیک و با او مربوط شده بود در ایامی هم که مشیرالدوله وزیر خارجه بود نصیرالدوله سمت مشیر و مشاری اورا داشت و غالباً طرف شوروی واقع میشد و بمحض این که بو برد که اوضاع مشیرالدوله چندان تمریفی ندارد و رو پخرایی و زوال است و ممکن است که عنقریب بکلی از صحنه سیاست خارج شود برخلاف اصول جوانمردی، دوستی - وفاداری و حقیقتناسی علاوه بر این که از او دوری جست برای تقرب بشاه و همچنین پیوستن بدشمنان مشیرالدوله او هم در زمره مخالفین سرسخت وی درآمده محرك سایرین نیز گردید.

عباس میرزا ملک آرا در صفحه ۸۸ و ۸۹ شرح زندگانی خود در این باب چنین گوید :
«او آخر تابستان بود که میرزا حسین خان قزوینی را که سپهسالار اعظم برد شاه عزل کردند و بحکومت قزوین مأمور فرمودند. مختصری از شرح این قضیه آنکه میرزا حسین خان مردی بود بسیاری حیا و عتاک والی غیرالنهايه پولتپیکدان و ددو غکو لهذا اغلب امنای دولت از او رنجیده بودند و اندیشناک بودند و در صد خرابی او برآمدند چند نفر متفق شدند که از آن جمله میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان و میرزا علیخان امین الدوله و علیقلی خان مخبر الدوله و وزیر تلگرافات و میرزا عباس خان معاون الملک و رحیم خان علامه الدوله و میرزا عبدالوهاب شیرازی نصیرالدوله بودند و عجب آنست که این عبدالوهاب هیچ بودا سایه میرزا حسین خان

شود. مظفرالدین میرزا ولیعهد مایل بود که میرزا احمد منشی پاشی (مشیرالسلطنه) دوباره باین سمت انتخاب گردد ولی ناسرالدينشاه بايشكاري مجدد او موافقت نكرد كه با وليعهد باذربايجان برود و بجای او میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله یوزارت ولیعهد انتخاب گردید .

اعتمادالسلطنه دریاد داشتهای روزانه خرد (۷ ربیع الثانی ۱۲۹۹ ق.) مینویسد :
و امروز نصیرالدوله بهخواهش ولیعهد یوزارت ولیعهد برقرار شد . در این تاریخ به پیشکاری ولیعهد تعیین شد لکن درباره رفتن او باذربايجان گفتگوی زیاد بود گاهی ولیعهد با پیشکاری او راضی و گاهی نارضی بود ومدتی این مسأله طول کشید تا این که در ربیع الاول ۱۳۰۱ ق . مجدداً نصیرالدوله به پیشکاری آذربايجان مأمور شد اما ولیعهد با پیشکاری او موافقت نکرد و مخالفت جدی خود را با آمدن او باذربايجان تکرار فرمود . پشاه اطلاع داد و نصیرالدوله نیز در مجلس شورای دولتی رفتن خود را باذربايجان مشروط به پنجاه شرط نمود از آن جمله خواستن لقب امیر نظامی برای خود و وزارت تجارت برای پسرش تمام شرایط خود را مشروحاً در کتابچه ای ترتیب داده و در مجلس مزبور خوانده شد پس از اتمام خواندن شرایط مندرجه در کتابچه ، قوام الدوله کاغذی از مستوفی الممالک از یفل خود بیرون آورد که نوشته بود : شاه فرموده است نصیرالدوله نرود آذربايجان . پس از خواندن نامه اعتمادالسلطنه دریاد داشتهای روزانه خود می نویسد : « نصیرالدوله خیلی خفیف شد » . نصیرالدوله خیلی پرحرف بوده اعتمادالسلطنه می نویسد : « ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۹۹ ق. صبح دیدن ناظم الملک^۱ خانه امین الملک^۲ رفتم نصیرالدوله آمد بقدری حرف زد که مجال نداد با ناظم الملک حرف بزنم » .

اعتمادالسلطنه دریاد داشتهای روزانه خود (ششم محرم ۱۲۹۹ ق.) می نویسد : « در باب خانه رفتم شاه خیلی متغیر بودند بواسطه سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز چند شعر عربی و دوسه قفیه مطلب تاریخی هیچ معلوماتی ندارد بخت قمار و قدری پرروئی نه غلط گفتم زیاد پرروئی او را صاحب مکنک کرده است و شأنی یافته است . نصیرالدوله قمار میزده اما مشروب نمیخورد و نماز میخواند و روزه نیز میگرفته و روی هم رفته شخص منعی بوده است . اعتمادالسلطنه در یاد داشت های روزانه خود راجع به رهیز کردن وی از نواب های الکی مینویسد :

۱- میرزا ملکم خان .

۲- میرزا علیخان امین الدوله .

۳- میرزا عباس خان

نصرت الدوله ۲ نصیر الدوله - امین السلطان - امین الملک - امین السلطنه - ساطع الملک ۳
 معاون الملک ۶ امین لشکر ۱۱ اعتضاد الدوله ۱۱ آجودان مخصوص ۱۲ حکیم تولوزان -
 حکیم الممالک ۱۳ محقق ۱۴ امین حضور ۱۵ ومن - شام فرنگی دادند یعنی در سر میز شام بسیار
 خوب و ممتازی بود و خیلی خوش گذشت این شام و لیمه لقب و منصب بود که ممشد الملک .
 مشیر الدوله وزیر عدلیه شده است . اما این میز که رجال دولت واعیان مملکت نشسته بودند
 فی الواقع امر شخصی ازینگی دنیا ۱۶ میآمد و میخواست رجال دولت ایران را
 دیده کله و عقل آنها را بسنجد چنین مجلسی لازم بود که همه را جمع کند
 برای من خیلی حیرت و افسوس رویداد به حالیه و آتیه مملکت و وطن خود
 خیلی غصه خوردم قدری که از جلوس سر میز گذشت جز نصیر الدوله که
 مشروب نمیخورد سا برین صدای گما و خر و مرغ و هر نوع وحوش پرنده و
 چرنده را از خود در میآوردند و باتصال شراب میخوردند و حرفهای بی سر و ته،
 اظهار خصوصیت های دروغ و گله های بی معنی از روی مستی رد و بدل
 میکردند خلاصه خوبی شام را طوری نزد من ضایع کردند که هیچ لذت نبردم
 در آخر شام نصرت الدوله مست برخاست بسلامتی میزبان شرابی خورد چند
 کلمه گفت و هورا کشید خلاصه بد مستی ها کردند ساعت چهار مراجعت
 بخانه شد .»

در سال ۱۳۰۱ ق. بلقب آصف الدوله ملقب و بجای محمد تقی میرزا رکن الدوله
 بایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی اعزام گردید . مدت حکومت آصف الدوله در
 خراسان یکسال و نه ماه طول کشید و در این مدت نهایت استبداد و سختگیری بکار برد و

- | | |
|----------------------------|---|
| ۱ - یحیی خان . | ۲ - حاج الله قلیخان . |
| ۳ - سلی قلیخان . | ۴ - فیروز میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه . |
| ۵ - آقا ابراهیم . | ۶ - میرزا علیخان . |
| ۷ - محمد علیخان . | ۸ - منکب خان . |
| ۹ - میرزا عباس خان تفرشی . | ۱۰ - میرزا قهرمان . |
| ۱۱ - محمد مهدیخان . | ۱۲ - آقا رضاخان . |
| ۱۳ - میرزا علی تقی . | ۱۴ - محمد حسن خان . |
| ۱۵ - آقا علی . | ۱۶ - امریکا . |

ابوالقاسم خان پسر محمدخان قرائی ونوه اسحقخان قرائی معروف را ازاو به عتف و جبر خریداری نماید ولی اون فروخت و آنها را به علیردان خان نصرت‌الملک رئیس ایل تیموری خراسان اجاره داد و سپس از ترس آصفالدوله در سخن حضرت رضا (ع) بست نشست آصفالدوله دستور داد که اورا از بست بیرون کشیدند و بواسطه این عتف حرمت نسبت با امام رضا (ع) مردم مشهد بشهریک روحانیون و دشمنان اوبازارها و دکانها را بسته براوشوریدند و دور ارك مشهد را گرفتند. آصفالدوله بنوچیان و سربازان برای تفرقه مردم امر بشلیک داد لکن هیچکس اوامر اورا نپذیرفت. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود در این باب چنین مینویسد :

وغره شوال ۱۳۰۲ : سرشام رفته معلوم شد که تغییر خاطر همایون در این چند روز بواسطه شورش اهالی مشهد به آصفالدوله بوده است خودشان تقریر میفرمودند خیلی بی‌علم لکن زیاده از این‌ها بوده است : و نیز مینویسد : « سه شنبه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۳ : من الاتفاقات اهالی مشهد بلکه تمام خراسان با آصفالدوله شوریده‌اند میگویند بواسطه قتل شخص سیدی است که در بست بوده اورا بیرون کشیده سرش را بریده و بعضی تعدیات مالیاتی و مداخلی اورا بدنام کرد و هم دولت را در سرحد روس بدنام نمود . میگویند الحال در ارك مشهد محصور است سیم تلگراف را هم قطع کردند که از سبزوار با آنطرف مخایره نمیشود . اولیای دولت علیه چاره‌ای که دیدند این است که آقا و جبه سیف‌الملک را باشش هزار سوار و پیاده مشهد بفرستند تا تدبیر نماید و حکمران را از محاصره خلاص کند . همچنین اعتمادالسلطنه مینویسد : « چهارشنبه سلخ ربیع‌الاول ۱۳۰۳ : من سیح بالای کوه (دوشان‌تپه) منزل امین‌السلطان رفته چون جناب ایشان وکیل خراسان است در نهایت غرور که شیوة مرضیه ایشان است تشریف داشتند و بهیچوجه از این حادثه دم نزدند بعد طرف شهر تشریف

۱- بموجب سورتیکه از اوراق و اسناد آستانه رضوی استفاده و استخراج شد آصفالدوله از ماه شوال ۱۳۰۱ ق. تا ذیحجه ۱۳۰۲ ق. (چهارده ماه) والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی بوده و بنا بر یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه از تاریخ هفدهم رمضان ۱۳۰۱ تا جمادی‌الثانیه ۱۳۰۳ ق. (۲۱ ماه) در خراسان حکومت داشته و باید گفته اعتمادالسلطنه درست‌تر باشد .

۲- یعنی رسیدگی بکلیه امورات خراسان با و محول و در اداره اوست .

و جمعه دوم ربیع الثانی ۱۳۰۳ : ظاهراً ظل السلطان (سلطان مسعود میرزا) اهالی مشهد را اطمینان داده که چندی سیرکنند رسوائی فراهم نیاورند آصف الدوله را معزول خواهند کرد و مردم قدری ساکت شدند . حسن انصاری در صفحه ۲۹۳ کتاب تاریخ ری و اسفهان تألیف خود موضوع حکومت ظل السلطان را اینطور نوشته است : «در بجهت بلوای خراسان دولتیان چنان سلاح می بینند که مسعود میرزا ظل السلطان بسرکوبی شورشیان عازم خراسان شود و وی از اسفهان تلگرافی به این مضمون (خراسانیان بجای خود پیشینید یا از جای برخیزید) بمشهد مخایره میکنند . شاه چون اوضاع را وخیم دید ناچار او را معزول به تهران خواست پس از عزل آصف الدوله آتش فتنه خراسان خاموش میشود و موضوع رفتن ظل السلطان نیز منتفی میگردد . در ایامی که در خراسان (۱۳۰۳ ق.) اغتشاش بود و مردم بر علیه آصف الدوله قیام کرده بودند ابتداء شاه خواست مشیر الدوله^۱ را بحکومت بفرستد و خیلی هم این موضوع شهرت داشت و در افواه بود لکن شاه از خیال خود منصرف گردید و ناصر الملک^۲ را انتخاب کرد و در ماه جمادی الثانیه ۱۳۰۳ ق . او را فرستاد . علت این که شاه از اعزام یحیی خان مشیر الدوله بحکومت خراسان منصرف شد مخالفت سخت انگلیس ها با او بود و سرانجام انگلیس ها کوشش کردند و یکی از عواخواهان طرف اطمینان خود را بحکومت آنجا منصوب نمودند . ناصر الملک بر عکس آصف الدوله مرد بسیار ملایم - پانزاکت - دموغ و ههربانی بود . ناصر الملک از قرا معلوم در موقع حکومت خراسان لباسی برنگه فلغل نمکی می پوشیده ، خراسانی ها برای وی شعری ساخته بودند و آن شعر این است :

شاه ما داده بما حاکم فلغل نمکی نه بان شوری شورونه یابن پیشمکی

آصف الدوله بتهران وارد شد و جنوبی باودست داده بود و در باب دیوانگی او روایات مختلف است بعضی عقیده شان بر این است که چون آصف الدوله در مدت سی سال وانندی که با یک حرس و ولع زیادی مشغول بجمع آوری مال شده بود از بیم ناصرالدینشاه طماع و پول دوست که از تمام امور و کیفیات آصف الدوله بلکه تمام رجال عهد خود مستحضر بود از ترس این که مبادا در صدد مسامحه اموال او برآید و شاید هم خود او را تلف کند از ترس جان و مال ،

۱ - یحیی خان مشیر الدوله شوهر خواهر خود .

۲ - محمودخان قراقرلو .

از صدارت آصف الدوله در میان بود و از طرفی هم امین السلطان وزیر دربار اعظم خود داعیه
صدارت داشت این دوز و کککها را او برای آصف الدوله تند خو - لجوج و جسور جور کرد
و در میان مردم ، خود و ایادش شهرت دادند که آصف الدوله دیوانه شده است و جمعی دیگر
میگویند که چون نتوانست شورش اهالی خراسان را بر علیه خود سرکوبی کند و آنرا بخواهاند
و بعد معزولاً بتهران خواسته شد و پس از ورود بتهران هم زیاد مورد استقبال قاطبه مردم و
شاه قرار نگرفت بنابراین این امور در روحیه وی تأثیر عمیق و ناسازائی بخشید و حالتش را
دگرگون کرد و چیزی از ورود او نگذشت که شهرت پیدا کرد آصف الدوله دیوانه شده است ،
اما آن کسانی که او را از نزدیک دیده و در باره حرکات او آخر عمرش قضاوت کرده و چیزهایی که
با او نسبت میدهند که دال بر جنون او بوده میگویند پس از عزل از ایالت خراسان و مراجعت
بتهران در یکی از روزها که بدر بار به پیش ناصرالدینشاه رفته بود و در ضمن از یکی از ملوایف
ترکمن که در این وقت خیرطنیان آنها رسیده بود مذاکره کرده و بشاه گفته بود که امر فرمایند
چند اراکه توپ همراه عده ای که ما آورند برود و توپها را جلو آنها وادارند و در ورور
و در گلوله بارانشان بکنند و در هر گفتن کلمه در ورور و بادست هم حرکاتی میکرد که شاه
احساس نموده که مؤمن حواسش معشوش است - میگویند : سوار کالسکه خود بود کالسکهچی
را بلند بلند فحش میداد که فلان فلان شده چسرا در موقع راندن کالسکه پشت خود را
بمن میکنی . روز که از خانه بیرون میآمد فراشهای خود را میگفت که فانوسها را روشن
کرده جلو من بکشید . هنگامیکه سوار اسب میشد و بانوکران خود راه میافتاد با خود
حرف میزد و دستهای خودش را بیچپ و راست حرکت میداد مثل این که پاکی دارد گفتگو
می کند .

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود در تاریخ شنبه ۱۲ رجب ۱۳۰۳ ق.
مینویسد : « در روز آصف الدوله از خراسان آمد بعد خدمت شاه رسید آصف الدوله حضور بود
از دور تماشا میکردم بادست و سر تکلم میکرد و صدارا بلند میکرد بعد از رفتن او شاه فرمودند
بمن که آصف الدوله دیوانه شده . و نیز مینویسد : « با زین دار باشی (غلامحسین خان صدیق السلطنه)
خانه آصف الدوله رفتم تقریباً دو ازشب رفته از جلالیه (از نزد ظل السلطان) آمد از دور بنا کرد
تعریف باغ خودش را کردن که آب جاری تازه بخانه اش آورده بعد از نشستن از مکتب خودش
و حکومتش بنا کرد حرف زدن اما پرت حرف میزد و تبیان پیدا کرده بود چشمها هم دواری
داشت از طبیعت خارج بود آثار جنون واضح و پیدا بود . حقیقت افسوس و حیف از این شخص

شاه تشریف آوردند قدری با آصف الدوله صحبت داشتند و او را مرخص فرمودند نهار خواستند
 مشغول سرف نهار بودند که ناظم خلوت آمد عرض کرد آصف الدوله عرض میکند عرض
 واجب دارم شاه فرمودند باشد بعد از نهار وقت آمد که عرض میکند عرض واجب دارم شاه
 متعیر شدند در این گفتگو بودند که پرده بلند شد آصف الدوله داخل شد آمد پهلوی شاه نشست
 و بطور نجوی پشاه عرض کرد من اطاق نایب السلطنه بودم رکن الدوله برادر شما برای من
 تواضع نکرد پیش از این که من خراسان بروم برای من تواضع میکرد اینرا گفت و برخاست
 رفت . شاه امین السلطان را فرمود که میان آنها را اصلاح کند بعد بمن فرمودند این مرد
 تازه از خراسان آمده غروری دارد آنجا مثل شاه حرکت میکرده حالا میخواهد همه باو
 احترام کنند . آصف الدوله هم احتضار شده بود ظاهراً پیشکشی داده بود چرا و فتنیکه او رفت
 شاه فرمود کدام کس میگوید آصف الدوله دیوانه است در کمال عقل است اول کسی که این حرف
 را زد خود قبله عالم بود الحال اینطور میفرمایند ، همچنین مینویسد : آصف الدوله
 حضور آمد شاه فرمودند مجلس شوری رفتی عرض کرد خیر نرفتم و نخواهم رفت شاه فرمودند
 چرا ؟ نزدیک رفت نجوایی کرد من دور ایستاده بودم ندانستم چه بود . عایشه خانم زن شاه پشاه
 عرض کرده بود که آصف الدوله را بخودتان راه ندهید دیوانه است مبادا شمارا هلاک کند ، اما
 حسن جابری انصاری در صفحه ۲۹۵ تاریخ ری و اصفهان تألیف خود مینویسد : پس از وفات
 میرزا یوسف مستوفی الممالک در ۱۳۰۳ ق . و خالی شدن مسند سدارت دشمنان آصف الدوله
 بتصور این که ممکن است شاه وی را به این مقام برگزیند با اولسبت جنون میدهنده . و نیز
 مستر بنیامین اولین وزیر مختار امریکا در ایران در باب آصف الدوله هنگامیکه او والی خراسان
 بوده چنین مینویسد : یکی از مردمان با عزم و جزم که سلسرف و تسوق اعلیحضرت شاه
 (ناصرالدین شاه) گردیده اند میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله حاکم محال خراسان است این
 شخص قبل از حکومت خراسان وزیر تجارت بود . اعلیحضرت شاه بواسطه این شخص
 بحکومت خراسان بصیرت خود را بثبوت رسانید زیرا که دولت روس دشمنی ندارد . در این اواخر
 ایران را تهدید میکند و دولت روس به سمت هرات وضع امور و باغشاش گذارد احکام اکیده
 نموده که تجار ایران در سرحد شمال شرقی تجارت نکنند و با آنجا نروند زیرا که آصف الدوله
 میدانست که در آنوقت دولت روس بواسطه مراد با تجار ایرانی سعی مینمود که اهل خراسان
 را به تبعیت اعلیحضرت شاه بی میل سازد . چند نفر تاجر که اطاعت نمودند و دستگیر شدند

و در قبول عقاید خارجه قدری امتناع دارد و بعضی او را شخص بسیار متعصب میدانند . عقیده من این است آصف الدوله اگر چه باطناً میل باوضاع قدیمه دارد ولی محض مصلحت و صلاح کار خود ، بعضی حالات بخود میبندد و همیشه ملاحظه مصلحت ، نمیتواند زبان او را ببندد زیرا شخصی است تند خو و مکرر برخلاف مصلحت ، خیال باطنی خود را اظهار نموده حتی در حضور شاه این قسم جسارت کرده و روزی اعلیحضرت شاه محض حفظ شأن سلطنت حکم یقتل آن وزیر جسور نمود و فقط بواسطه توسط سدر اعظم بود که از آن خطر جان پسر برد . من باید اظهار کنم که حرفهای ساده و صدیقانه آصف الدوله در رفتار من مطبوع بود زیرا که در تهران شخص بقدری عبارات شیرین میشوند که از آن خسته میشود . قصه ای میگویند که حالت حاضر جوانی ایرانی عامی را که به عینه بحاضر جوانی دهاقین ایرلند میماند بشوئت میرساند : آصف الدوله وقتیکه نصیر الدوله بود روزی جائی میرفت و یککنفر الاغدار الاغهای خود را در جلو انداخته عبور مینمود و راه عبور آصف الدوله را بسته بود نه تنها الاغهای خود را کنار نکرده که آصف الدوله بگذرد بلکه وقتی نوکرهای او خواستند الاغها را از جلو برانند با آنها نزاع کرد نصیر الدوله متغیر شده گفت چرا راه را مسدود کردی تو که بیشتر از يك الاغدار نیستی ؟ الاغدار جوابداد و منم مثل شما حق دارم که از این راه عبور کنم من آدمی هستم خر میرانم و شما خری هستید که آدم میرانید . نصیر الدوله از این جواب جسورانه مناسب الاغدار بقدری خوش آمد که بنوکرهای خود امر نمود که بالاغدار کاری نداشته باشند .^۱

حاج میرزا محمد خان سینکی مجد الملک (پدر میرزا علیخان امین الدوله) در صفحه ۵۸ رساله مجدیه تألیف خود راجع باصف الدوله مینویسد : دارعه بیشتر مرد ظاهر الصلاحی است که از پس کوچهای امور خارجه بساحت داخله رسیده نرم نرم و شمرده شمرده راه میرود و در پرده آه میکشد . دماغ را حالا بالا پرده از هوای جبروت در فضایی لاهوت استنشاق نسیم وحدانیت میکند . سلطان مسعود میرزا ظل السلطان در تاریخ سرگذشت مسعودی تألیف خود راجع باصف الدوله شیرازی چنین گوید : در این هنگامه حاجی معتمد الدوله (فرهاد میرزا) که يك لهجایت مخصوصی باینک نوع کلام می آید در گفتار و نوشتجاتش مخلوط در این

۱ - این حکایت را اشخاص معاصر با آصف الدوله چنین نقل میکردند که خر کوچی (خر بنده) با تعداد زیادی خر جلو او را که در عقب و جلوش مدتی زیادی فراش دوید و منظم حرکت میکردند آوده بود آصف الدوله متغیرانه خطاب بخر کوچی گفت ، يك آدم و اینقدر خر ، خر بنده و رجالیکه اشاره باصف الدوله میکرد جوابداد يك خر و این همه آدم) .

بسیار آدم بی‌سرم بی‌حیا بی‌وفا و بی‌عفتی بود و هم شیرازی بر حیالات بلند عمو و پند پروازی
عموجه در نوشتجات وجه درگفتن افزوده شده بود چون اسمی از این میرزا عبدالوهاب‌خان
بردم مجبورم تاریخ او را بنویسم که خوب میدانم این شخص پدرش در شیراز چخماق ساز
بود خودش بتهران آمد خالی از خط و سواد بی‌توانه پیش خدمت میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه
شد بعد از چندی چاکری میرزا سعید خان مأمور آذربایجان و رئیس تذکره آنجا شد. پول
در آنجا پیدا کرد دو سه هزار تومان باجزاه جنتاب وزیر امور خارجه رشوه داد ملقب به
نایب‌الوزاره رئیس تذکره و کارگذار امور خارجه رشت شد بعد که حاجی میرزا حسین‌خان
وزیر امور خارجه شد بسیار اذلال پسند بود هر رذل نانجیبی را پیدا میکرد و مثل خود بی‌حیا
و نانجیب دور خود جمع میکرد این شخص در عهد حاجی میرزا حسین‌خان ترقی فوق‌العاده
کرد ملقب به نصیرالدوله شد و گمرکات ایران که سپرده حاج میرزا حسین‌خان بود او از
حرف حاجی میرزا حسین‌خان راتق و فاتق گمرک‌ها بود بقدر چهارصد هزار تومان بل منجاوز
از راه داری و دزدی مال مردم و دولت تحصیل کرد .

رفته رفته قشو قلمدان شد شیخ علیخان وزیر ایران شد

ولی بنده که ظل‌السلطان عرض میکنم و مثل دیگر ایرانی‌ها را میاورم که میگویند
آب آب را بچوید گودال عس دو را نوه عابدین بیگ که حاج میرزا حسین‌خان باشد
مصاحبی بهتر از میرزا عبدالوهاب خان شیرازی پسر چخماق ساز که اسم پدرش هم معلوم
نیست و نمیدانم کیست کرا بچوید عجب با وجودی که عمومی من کاملاً از احوال این بدبخت
مشحس بود بکنوع افتخاری پدما دمی او میکرد و در مجالس و محافل افتخار مینمود و او را
در تهران وکیل کارهای خود قرار داده بود ۱۰ .

عبدالله مستوفی در جلد اول صفحه ۱۳۹ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار به تألیف
خود راجع به آصف‌الدوله مینویسد : «میرزا عبدالوهاب خان یکی از نجیب‌زاده گان مندوس
و مفلوک شیراز بود جد اعلائی آنها پدرخان در زمان نادرشاه افشار شخص مهمی بوده است.
میرزا عبدالوهاب‌خان که برای تحصیل زندگی و تلاش معاش در اوائل سن جوانی در تهران

۱ - فرهاد میرزا معتدالدوله عموی ناصرائدینشاه پسر نال السلطان بسوده نه خود
ظل السلطان و چون ناصرائدینشاه او را حاجی عمو خطاب میکرد به این مناسبت اولاد او هم
را حاجی عمو و عمو میگفتند .

عما خانم عسمت السلطنه در مدت عمر خود سه شوهر شرعی کرد شوهر اولش میرزا محمد
قوام‌الدوله آشتیانی شوهر دومش میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله و شوهر سومش مشیراکرم
پسر میرزا موسی آشتیانی وزیر لشکر بود . نامبرده فقط از قوام‌الدوله و مشیراکرم اولاد داشت
لکن از آصف‌الدوله فرزندی نیاورد .

بجای محمدتقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدينشاه هم برساند . رسیدن این خانواده مفلوک بی کسی و کار شیرازی به این مقام ارجمنده که حقا براننده او هم بود دلیل واضح لیاقت و کفایت و هوش سرشار این مرد است . آصف الدوله بعلت جنون یا عصیانیت مفرطی که باو دست داده بود یکسال پس از ورود ازخراسان (۱۳۰۴ ق.ه.ش) بهسمرقندسکنه فجیع^۱ درگذشت . اعتمادالسلطنه در تاریخ شنبه چهارم جمادی الاولی ۱۳۰۴ ق . مینویسد : «آصف الدوله دو روز است سکنه کرده ولقوه گرفته . و نیز مینویسد : «دوشنبه ششم جمادی الاولی ۱۳۰۴ : سه بغروب مانده آصف الدوله میرزا عبدالوهاب خان شیرازی برحمت ایزدی پیوست دبروز امین السلطان رفته بود صندوقخانه او را مهر کرده بود بحکم شاه طوری که کفن او هم که در صندوقخانه اش بود باو نمیدادند آخر بخواهش پسرهای متمعد الدوله که برادر زن آصف الدوله هستند (عصمت السلطنه دختر فرهاد میرزا زن آصف الدوله بود) امین السلطان در را باز کرده کفن او را بیرون آوردند دوباره مهر کردند .^۱

و نیز مینویسد : « چهار شنبه هفتم جمادی الاولی ۱۳۰۴ : خیالات همه مسروف پول آصف الدوله است که باوجود تهدید میرزا سید ابراهیم نوکر امین السلطان که بزهای او نموده بود هنوز پولی بیرون نیامده است . اعتمادالسلطنه مینویسد : «پنجشنبه نهم جمادی الاولی ۱۳۰۴ : وارد جاجرود شدیم امین السلطان در این سفر همسراه نیست مشغول جمع کردن اسباب آصف الدوله است . در تاریخ چهار شنبه پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۰۴ : مینویسد : «شب که خدمت شاه رفتم امین السلطان جمیع جواهرات آصف الدوله را آورده بود باز نکردند فرمودند باشد فردا و نیز درغره جمادی الثانیه ۱۳۰۴ مینویسد : «بعد از گرفتن پنجاه هزار تومان ازورثه آصف الدوله و مبلغی ضرر که تعارف با امین السلطان دادند اجازه استعمال تمثال هایون به نصیر الدوله پسر چهارده ساله آصف الدوله و خطاب جنایی دادند^۲ . و چون معمول ناصرالدينشاه بر این بود که پس از مرگ پادشاه از اعیان و رجال مشغول برای خود حتم^۳ قائل شده وازما ترك متوفی مبلغی برای خود میگرفت از ورثه آصف الدوله هم یکصد هزار تومان مطالبه کرد وراث هم که يك پسر و دو دختر بودند جواهر و طلا آلات او را

۱ - مراد از پسرهای فرهاد میرزای معتمد الدوله سلطان اویس میرزا و عبدالسلطی میرزا میباشد این دو نفر به تناوب دارای القاب احتشام الملك - احتشام الدوله و معتمد الدوله بوده اند .

۲ - اعتمادالسلطنه بن نصیر الدوله را چهارده ساله نوشته در سورتسی که وی در سال ۱۲۸۷ ق . متولد و قاعده^۴ باید هنگام وفات آصف الدوله در حدود هفده سال داشته باشد .

که قلان وزیر یا مأمور در وزارت و یا مأموریت خود سوء استفاده هائی کرده قسمتی از سوء استفاده‌های او را در حیاتش قسمت دیگر را پس از مرگش از وراث او بمنابین مختلف میگرفت .

۱ - باشخاص وزارت یا مأموریت میداد نرخ هر شغلی معین بود مثلا ایالت آذربایجان، خراسان و فارس پیشکشی هر یک دوست تادوست و پنجاه هزار تومان گاهی قدری کمتر و گاهی بیشتر بود و رجالی که داوطلب بودند پس از پرداخت پیشکشی مزبور و موافقت سفیر روس و بانگلیس بسته بمناطق نفوذ هر یک از دولتین ایالت منصوب میشدند . وزارت هم پیشکشی داشت .

۲ - بعد از رفتن آنان بمقر مأموریت ومدتی اقامت در آن محل حیلعهائی بکار میبرد و آنان را بازر و کیسه میکرد مثلا شنید که طهماسب میرزا مؤیدالدوله در حکومت آذربایجان که از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ ق . در آنجا حکومت داشت استفاده زیادی برده ناصرالدینشاه در سفر گیلان سال ۱۲۸۶ ه . ق . عزیزخان مکرری سردار کل را که فوق‌العاده طالب و عاشق حکومت آذربایجان بود بتزویین احضار کرد که در مراجعت از گیلان او را در قزوین ببیند . مؤیدالدوله از قنیه آگاه شد آن پولی که عزیزخان میخواست برای رفتن یا آذربایجان پناه بدهد خودش پرداخت چون پول پناه رسید از فرستادن عزیزخان که در حقیقت حیلعه ای برای استفاده کردن از مؤیدالدوله بود منصرف گردید .

۳ - برای استفاده و گرفتن پیشکشی بیخانه‌های اشخاص درجه اول میرفت آن شخص مشمول بعنوان پیشکشی مبالغی پناه میداد .

۴ - رجالی که از هر طبقه میبردند وجوه نقدینه و جواهرات او را از وراث آنان برای خود میگرفت . در این جا لازم است که نکته‌ای را خاطر نشان کرده و بگوئیم: عیب **می جمله بگفتی هنرش نیز بگو** ناصرالدینشاه با اموال غیر منقول اشخاص بهیچوجه دست اندازی نمیکرد مگر این که آن شخص از بابت مالیات ابوابجمی خود مبالغی بسدولت بدهکار میشد در این صورت املاک وی ولو بسته او بسود^۱ بعنوان خالصه بابت بدهی‌های او ضبط دولت میگردد و نقدینه و جواهرات ماخوذ از اشخاص، نقدینه تحویل خزانه دولت میشد و جواهرات جزو جواهرات سلطنتی یعنی متعلق بدولت میگردد و وقتی هم که کشته شد بهیچوجه چیزی از خود نداشت . دولت بهر یک از زنان او فقط دو هزار تومان داد و آنان را مرخص و آزاد نمود که بهر کجا که میخواهند بروند و بهر کس که میخواهند شوهر کنند .

تعدیه و نقایس در کدشتگان تصرف میشد اجودان باشی که همسایه ما بود چیزی نداشت
عریضه‌ای پشاه نوشت که باذری به متروکات من اسباب خجالت خواهد شد پس از این
عریضه قدری آن عمل تخفیف یافت . با ملاحظه چپاولسی که مباشرین امور دولتی
میکردند تصرف دولت چیزی از متروکات آنها را چندان تعدی محسوب نمیشد
داشت .

عبدالوهاب میرزا عبدالوهاب یزدی متخلص به محرم پسر میرزا محمد علی
محرم یزدی و نواده آقا محمد هاشم زرگر استغفانی که در خط نسخ
از خوشنویسان معروف زمان خود بود . میرزا عبدالوهاب در شهر یزد تولد یافته و در سفر
سن پدرش فوت مینماید و پس از کسب معلومات و شاعریشکی همان تخلص پدر (محرم) را
برای خود انتخاب میکند بعد برای زیارت اعتاب مقدسه مسافرتی به بین‌النهرین کرده و
در موقع برگشت مدتی در کرمان شاه نشیمن اختیار کرد و سپس به تهران آمده در آنجا
مقیم و از مداحان محمد شاه قاجار میشود و از طرف آن پادشاه به لقب ملك الشعراء عراقین
ملقب میگردد . پس از آن شروع به تحصیل زبان فرانسه نموده و آن زبان را بخوبی می‌آموزد
که در دارالمنون مترجم و آموزگار و در غیبت مملین خلیفه آنان بوده است و پس از چندی
به تحصیل زبان انگلیسی نیز میپردازد .

عبدالوهاب ملا عبدالوهاب گلپزوری قزوینی معروف به ملا آقا پندر شیخ محمد
خان قزوینی است . نامبرده در ابتداء از مدرسین مدرسه دوستعلی خان
میر المعالمک (نظام الدوله) در تهران بود و چون در علوم ادبی و ترجمه علماء و رجال اسلام
تبحر داشته بهمین نظر بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ هجری قمری از طرف علیقلی میرزا
اعتقاد السلطنه وزیر علوم وقت هیأتی برای نوشتن نامه دانشوران انتخاب شدند ملا عبدالوهاب
نیز بمضویت هیأت مزبور اختیار گردید . نویسندگان نامه دانشوران در ابتداء چهار نفر
باین شرح بودند : ملا عبدالوهاب گلپزوری قزوینی ، حاج شیخ مهدی شمس‌العلمای عبدالرب
آبادی قزوینی - میرزا حسن طالقانی و میرزا ابوالفضل ساوجی . میرزا حسن طالقانی فقط
در تألیف جلد اول نامه دانشوران دخالت داشت و چون هفتم بود که بترقه بایه گرویده از این
جهت او را از دارالتألیف اخراج کردند و در مجلدات دیگر نامه دانشوران دخالتی نداشته
است و بیشتر ترجمه احوال علمای لغت و صرف و نحو و ادب و فقه در کتاب مزبور ، نوشته
قلم ملا عبدالوهاب گلپزوری قزوینی میباشد .

تاریخ فوتش گفته شده : هو الوهاب ذوالمزہ هو الحق ولا یفنی ومصراع اول تاریخ وفات او است . حاج عبدالوهاب از عرفای معروف زمان خود بوده و مرشد حاج محمد حسن تبریزی جد پدری میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی و خانواده پیرنیا میباشد .

عبدالوهاب

میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمدالدوله و متخلص به نشاط ازادباء، فضلاء، شعراء، خوشنویسان و منشیان درجه یک محسوب بوده و در دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۲۴ ق. بجای میرزا رضاقلی نوائی منشی المعالک که بوزارت خراسان رفت بسمت منشی المعالکی (ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی) منصوب و در همین سال ملقب به معتمدالدوله گردید و تا اوائل جنگ روس و ایران (۱۲۴۱ ه. ق.) دست مزبور باقی و برقرار بود .^۱

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتح خان وزیر شاه محمود سدوزانی درانی پس از مکاتبه و ارسال رسل و رسائل به نزد امراء و خوانین خراسان آنان را با خود همراه و متحد نمود و بعد با سی هزار سوار برای گرفتن مشهد حرکت کرد. دولت معتمدالدوله را برای استمالت خوانین فرستاد و در ملاقات با آنان مساعی زیادی بکار برد و بعد با شجاع السلطنه به هرات رفت و پس از شکست فتح خان و پراکنده شدن لشکر پادشاه معتمدالدوله جمعیت بنیادخان هزاره (یکی از متحدین فتح خان) را دیده به گمان اینکه اردوی والی خراسان است بمیان آنان رفت و دستگیر شد. معتمدالدوله در چند روزی که توقیف بود بنیادخان را کاملاً رام و مطیع دولت کرده و مانند سابق بطرف ایران متمایلش گردانید و بتوسط وی پس از غلبه بنیادخان، دولت حکومت باخرز، کوسویه و غوریان یعنی از تربت جام تا به نزدیکی هرات را بوی واگذار نمود و بعد بنیادخان معتمدالدوله را با احترامات زیاد به نزد حسنعلی میرزا فرستاد . در سال ۱۲۳۶ ق. که دوباره امراء و خوانین خراسان در مخالفت با دولت متفق شدند، فتحعلیشاه معتمدالدوله را برای استمالت و گفتگو با آنان به خراسان فرستاد و شجاع السلطنه را به تهران احضار نمود. بواسطه تصادمات واقعه بین ایران و روس که روابط خارجی مملکت محتاج با اداره خاصی گردید در همین سال بسمت انتظام مهمام وزارت خارجه یعنی وزیر خارجه معین شد . در سال

۱ - جد مادری میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی و خانواده پیرنیا .

۲ - لقب منشی المعالکی تا اواسط دوره سلطنت محمد شاه قاجار از القاب شغلی بوده بدین معنی که هر کس با اصطلاح امروز رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی میشد او را منشی المعالک می گفتند و از آن بعد تصدی شغل مزبور را صاحب دیوان رسائل به وزیر رسائل - منشی حضور و دبیر حضور مینامیدند .

خود بنه تهران نزد فتح‌الملی‌شاه آورد و مورد بخشایش واقع شد. میرزا عبدالوهاب نشاط فوق‌العاده طرف توجه و مرحمت فتح‌الملی‌شاه بوده تا جائیکه دستور داد که تمام بدهی او را که بالغ بر سیصد هزار درهال میشد از خزانه دولت پرداخت نمایند. درگذشت نشاط در سال



میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله نشاط استهبانی

۱۲۴۴ ه.ق. اتفاق افتاد. محمد زمان خان قاجار قوانو متخلص به منصف متوفی در سال ۱۲۶۴ ه.ق. در تاریخ فوت او گفته: از قلب جهان نشاط رفته (۱۲۴۴). مدتی قبل از وفاتش مجذوب گردیده بود در این مدت موقه کفالت خدمات او به میرزا مهدی فراهانی ملقب

محمد تقی علی‌آبادی مازندرانی صاحب دیوان پسر میرزا ذکوی مستوفی‌الممالک به سمت منشی‌الممالکی برقرار گردید .

مرحوم نشاط درسیاست نیز مرد مطلع و ورزیده‌ای بوده زیرا وی از مخالفین سرسخت جنگ دوم روس و ایران بود و استدلالش این بود که ما توانائی جنگ را با روسیه نداریم و بیروسیله‌ای که شده از راه صلح با او درآئیم^۱ لکن چون سیاست دولت خارجی دیگر منتهی بر این بود که باید حتماً با دولت روسیه جنگ بشود و ایران در اثر جنگ ضعیف و ذلیل گردد دیگر یاد هندوستان نکند این بود که جنگ شد و ایران مغلوب و یکسلی از هم پاشیده و بلاشرط تسلیم دولت فاتح و غالب گردید و منتهی بقصد معاهده‌گذاری ترکمان جای شد . از تالیفات مرحوم نشاط کتابی است بنام کنجینه که میرزا عبدالباقی اعتشادالاطباء آن را بچاپ رسانده است .

میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک متولد ۱۲۶۵ هجری قمری پسر

عبدالوهاب

میرزا کاظم خان نظام‌الملک و نوه میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بوده، در ایامیکه میرزا آقاخان صدر اعظم نوری پس از عزل (۱۲۷۵ ه.ق.) با خانواده خود در یزد و اسفهان و شهرهای دیگر در تبعید بسر میبرد میرزا عبدالوهاب خان نیز همراه پدر و جد خود بود. میرزا آقاخان در یکی از نامه‌ها به پسر عم خود میرزا محمد مهدی نوری مینویسد: «من از این زنده بودن پس از پنج سال حبس و خجالت ۶۰ نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنگ آمدم خود فکسر کنید پسر ها ده دوازده ساله شده‌اند مثل حسینقلی خان و عبدالوهاب ...» پس از مردن میرزا آقاخان نوری در ۱۲۷۱ شوال ۱۲۸۱ ه.ق. در سن ۵۹ سالگی در قم، خانواده و بستگان او پس از ۶ سال تبعید و آوارگی در شهرها، در این سال از قم به تهران آمدند و چند سال بیهیچیک از آنان کاری ارجاع نمیشد تا اینکه در سال ۱۲۸۸ ه.ق. حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله روی کار آمد و بصدارت رسید و بواسطه بستگی که با او داشتند میرزا کاظم خان نظام‌الملک را ابتداء عضو دارالشورای کبرای دولتی ناموده و سپس بجای میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک که از کارکناره کرده بود سمت ریاست دفتر استیفاء (وزیرداری) انتخاب گردید . میرزا عبدالوهاب خان نیز از این تاریخ مشغول بکار شد . و در زمان حیات پدرش اغلب پیشکار همان اداره ای که پدرش ریاست داشت و مخصوصاً از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ ه.ق. که پدرش وزیر لشکر (رئیس امور مالی ارتش) بود او لشکر نویس باشی و معاونت پدر را داشت در سال ۱۳۰۷ ه.ق. پس از فوت پدر، خودش مستقلاً وزیر لشکر و ملقب به نظام‌الملک شد و سمت قبلی او (لشکر نویس باشی و نایب وزارت جلیله لشکر) در همین سال به پسر بزرگش میرزا نعمت‌الله خان محول گردید . این شخص در سال ۱۳۱۰ ه.ق. ملقب به مدیر المظنه و پس از مرگ پدر به نظام‌الملک ملقب گردید . خواجه نظام‌الملک عصر ماکارش این بود که صبح تا شام بکشیدن

خود روس‌ها هم مخالف با جنگ بودند .

سال دارد و بسیار قابل و عاقل و لایق است نظام الملکی و منصب وزیر لشکر و تمام امتیازات



میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک

پدرش را دادنده در سال ۱۳۱۰ ق. علاوه بر سمت مزبور پس از فوت میرزا عیسی وزیر (۲۲ سنه ۱۳۱۰ ق.) حاکم تهران یا وزیر دارالخلافه هم شد.

حکومت نظام الملک یا باصلاح آن زمان وزیر دارالخلافه توأم بود با وزارت نظمیه و پلیس و احتساب (شهرداری) و تا سال ۱۳۱۱ ق. ادامه داشت. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خلی خود (۱۴ شوال ۱۳۱۰ ق.) مینویسد: وزیر تازه دارالخلافه نظام الملک بنیجه به بسته، رسم است کسبه را سالی یکمرتبه جمع میکنند و بنیجه مالیات

۱ - وزیر در این مورد به معنی پیشکار - معاون و نایب الحکومه است زیرا در این زمان حکومت تهران سپرده بکامران میرزا نایب السلطنه بوده و هر کسی را که او به سمت نایب حکومت تعیین میکرده او را وزیر دارالخلافه میگفته‌اند.

سرمدارهای بنام تهران بود، بواسطهٔ تغییراتی‌ا‌ورا بدارالحکومه احضار کرد و چون بواسطهٔ بستگی بخانوادهٔ سلطنت با نظام‌الملک بخشونت و درشتی حرف زد. نظام‌الملک دستور داد که او را فلک کرده چوب بزنند در بین فلک شاهزاده عزیز دست‌های خود را روی فلک گذاشت که نتوانند پبیای او چوب بزنند و بعضی‌ها می‌گویند که با دست اشاره به نظام‌الملک میکرد و او را دشنام میداد و ناسزا میگفت. نظام‌الملک دستور داد که فوراً دست او را ببرند و مأمورین امر را کمر را اجراء کردند. عمل‌عزیز بود برگ غیرت شاهزادگان خیلی برخوردار بود و از طرف آنان غوغائی برپا شد و این کار را توهین بزرگی برای خود برشمردند و باین مناسبت نظام‌الملک از حکومت تهران و سمت‌هایی که داشت بکلی معزول شد. نظام‌الملک مدتی بیکار بود تا اینکه دوباره در سلطنت مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۴ ق.) چند ماهی وزیر لشکر و سپس دهمین سال وزیر مالیه گردید. در سال ۱۳۱۴ هجری قمری که میرزا علیخان امین‌الدوله بجای امین‌السلطان صدراعظم شد با وجود اینکه نظام‌الملک شوهر خواهرش بود او را تغییر داده ابوالقاسم خان ناسر‌الملک را بجای وی بوزارت دارائی انتخاب نمود.

نظام‌الملک در سال ۱۳۱۶ ه. ق. در صدارت امین‌السلطان والی فارس شد و حکومتش در فارس فقط تا سال ۱۳۱۷ ه. ق. طول کشید در این سال ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله که سجع مهرش چنین بود:

مؤیدالدوله ابوالفتح راد سهرشه و گوهر سلطان مراد

با دادن پیشکش قابلی بشاء والی فارس گردید. نظام‌الملک چندی بیکار بود تا اینکه در سال ۱۳۲۱ ه. ق. اوائل صدارت عین‌الدوله وزیر دادگستری شد. در نخستین جلسهٔ افتتاحیهٔ مجلس که در ۱۸ شهبان ۱۳۲۴ ه. ق. (۱۷ اکتبر ۱۹۰۶ م.) در کاخ گلستان تشکیل یافت خطابهٔ شاه از بالای تخت بتوسط نظام‌الملک خوانده شد.

۱ - نوهٔ مله‌ماسب میرزا مؤیدالدوله پسر دوم محمدعلی میرزا دولتشاه پسر بزرگ فتح‌علیشاه قاجار.

۲ - امین‌الدوله در شوال ۱۳۱۴ ه. ق. بسمت ریاست مجلس وزراء انتخاب گردید و در تاریخ ۸ ربیع‌الاول ۱۳۱۵ ق. بعنوان وزیر اعظم و در رجب ۱۳۱۵ ه. ق. بموجب فرمان شاه رسماً صدراعظم شد.

۳ - تا سه هفته جلسات مجلس در صدارت گلستان منعقد میگردد و بعد به بهارستان انتقال یافت. پیش از اینکه جلسات نمایندگان بمحل کنونی (مجلس شورای ملی) انتقال یابد نام این مکان بهارستان بود و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سه سالار اعظم آنرا ساخته است.

بدادم این بود که میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله صدراعظم مراتب را به آذربایجان به محمدعلی میرزا ولیعهد اطلاع داد و خواهش کرد که مجدداً تهران بیایند و نظام الملک را در این موقع بحکومت آذربایجان فرستادند. پس از توب بستن و تعطیل مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. نظام الملک در کابینه میرزا احمدخان مشیرالسلطنه برای بار دوم وزیر عدلیه شد و در ذیحجه ۱۳۲۶ ه. ق. کابینه مشیرالسلطنه سقوط کرد و نظام الملک تا سال ۱۳۳۳ ه. ق. بیکار بود در این سال برای بار دوم پیشکار آذربایجان شده و به همراه شاهزاده محمد حسن میرزا ولیعهد عازم تبریز گردید و در این مأموریت دوامی نکرد و بعد از مدت کمی بتهران بازگشت و دیگر کاری با او ارجاع نگردید و در سال ۱۳۳۵ ه. ق. در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و در ایوان مقبره ناصرددینشاه در جنب مزار حضرت عبدالعظیم (شهرری) مدفون گردید .

عزیزخان خواجه از خواجگان سفید و خیلی خوشگل بود او گر

عزیز

کسی سابقه خواجگی او را نداشت گمان میبرد که زن خوشگلی است که به لباس مردانه درآمده است . نامبرده در ابتداء خواجه عایشه خانم خواهر میرزا عبدالله خان یوشی سردار امجد یکی از زنان سوگلی ناصرددینشاه بود. در ایامی که عزیزخان خواجه اندرون شاه بود امین السلطان (میرزا علی اسفرخان) او را بطرف خود جلب کرده و مأمور دادن گزارش جریان اوضاع اندرون شاه نمود . ناصرددینشاه از جریان امر مطلع و فهمید که مأمور گزارش های محرمانه اندرون (داپرتچی) عزیزخان خواجه است باین جهت او را از اندرون اخراج و به امین السلطان بخشید و روابط مستقیم او را با حرم سرا بکلی قطع کرد و از سال ۱۳۰۶ ق. به بعد خواجه امین السلطان شد . امین السلطان چون او را خیلی دوست میداشت در بین مردم شهرت پیدا کرده بود به معشوق امین السلطان. در فرسوم ناصرددینشاه به اروپا (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه. ق.) که امین السلطان بعنوان وزیر اعظم همراه شاه بود عزیزخان را هم با خود برد .

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۲ شعبان ۱۳۰۶ ق.) می نویسد: «عزیزخان خواجه عایشه خانم را با وجودیکه خانمش همراه نیست محض عشقی که امین السلطان با او دارد همراه آورده» و نیز می نویسد: «۲۵ شعبان ۱۳۰۶: در زنجان اطراق است. امین السلطان با عزیزخان از اردو شهر آمدند سه ساعت بلائالت حمام بودند». همچنین می نویسد: «۷ رمضان ۱۳۰۶: امروز حاجی بلال خواجه می گفت شاه میل به آمدن عزیزخان بفرنگه ندارند به این جهت وزیر اعظم قهر فرموده امروز هم جلو آمده بسوده . ایضاً می نویسد: «۱۲ رمضان: منزل ایروان و چهارده فرسخ است کالسکه اول مخصوص شخصی



عزیزخان خواجه

حسینخان غلام بچه و چرکس تازه را با آنها نشان داده بود که اینها زندهای شاه هستند مخصوصاً دست بینه آنها زده بود* در این سفر عجب رسوا شدیم^۵!

و نیز از محمود شاه وزیرستان در وزیرستان
 ایضاً می نویسد: « شبها عزیزخان در يك
 اطاق بنا امین السلطان میخوابد مأمورین
 روس صورت زیبایی این جوان را که دیدند
 تصور نمودند که زنی است در لباس مردانه
 محض دفع شهوت وزیر اعظم همراه است یا
 بواسطه اعتماد کاملی که شاه به او دارد یکی از
 خادمان حرم جلالت است باین لباس باو
 سپرده اند اول رسوائی در خاک خارجه
 است^۱».

ایضاً می نویسد: « ۱۲۰۵ هجری قمری ۱۳۰۶
 ق: از قراریکه شنیدم این چند روز پشاه
 چندان خوش نگذشته بود و پسر ولیعهد
 انگلیس^۲ در خانقدها را غلام^۳ جمعی از جوانان
 را جمع کرده بود به اطاق عزیز السلطان
 ورود داده بود. آقا عبدالله - عزیزخان -

۱- علاء الملک دینا .

۲- زرد پنجم .

۳- لرد سولسبری Robert Cecil Salisbury رهبر حزب محافظه کارو نخست وزیر
 معروف انگلستان از سال ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۲ میلادی .

۴- به گمان اینکه اینها زن هستند و پستان دارند .

۵- آقا عبدالله خواجه سفید عزیز السلطان بوده او نیز مانند عزیزخان خوشگل و خوش
 صورت بوده . چرکس دختری بوده ۱۲ ساله که ناصرالدین شاه در سفر سوم خود باروبا (۱۳۰۶-
 ۱۳۰۷ ق.) از مسکو به شیخ محسنخان امین الملک سفیر کبیر در اسلامبول تفکراف کرد که دو زن
 چرکسی خریداری کرده برای او در اروپا بفرستد که همراه باشد اوهم فقط يك دختر چرکسی
 خریداری کرده بجهت شاه فرستاد .

حسینخان هم خوشگل و از غلام بیگان عزیز السلطان بوده و چون موبور و چشم زاغ بوده
 از این جهت معروف بوده است به حسینخان فرنگی .

ملاکین طراز اول شد باین معنی که بهترین و مرغوبترین املاک اطراف تهران - بهترین جواهرات عالی‌ترین فرش‌ها - مجلل‌ترین اثاث و اسباب خانه - چندین عمارت عالی و پادک بسیار وسیعی را دارا بود و چون تمام کارها تمرکز پیدا کرده بود در شخص امین‌السلطان عزیزخان بین مردم و امین‌السلطان واسطه گذراندن کارهای بزرگ بود و ممکن نبود که کاری انجام ییابد و عزیزخان سهم خودش را نگیرد و یا از باب تملق و خصوصیت یابو ندهند .

اعتماد السلطنه در پادداشتهای روزانه - خطی - خود (۳ رجب ۱۳۱۰ ق) مینویسد :
من عصر خانه عزیزخان رفتم او را واسطه کردم که پیش امین‌السلطان مرخصی مرا از شاه بگیرد بهار سه ماهه کریلا بروم .

عزیزخان اخلاقاً مرد بسیار رذل و بی‌حقیقتی بوده و با وجود همه گونه محبت‌هایی که امین‌السلطان با او کرد در آخر کار به از باب خودهم خیانت ورزید و پس از کشته شدن اتابک از موفقیت استفاده کرده اولاد او را به محاکمات کشید و دعاوی زیادی بر علیه آنان مطرح نمود و مدت‌ها با آنان محاکمه داشت و سرانجام آنها را محکوم کرد و مبالغ زیادی از آنان گرفت .
اموال عزیزخان پس از مرگش چه شد ؟ ... موضوع خیلی شنیدنی و تفصیل آن بطور اجمال از این قرار است : عزیزخان خواهری داشت که زن علی اشرف خان امیر معزز گروسی بود . میرزا ابراهیم سهراب زاده که بعد ملقب به مدبر الملک شد و از کارمندان دولت و از افراد بسیار متشیت و ناجور بود روابطی با شوهر و زن پیدا کرد و چون عزیزخان فرد سالمی نبود باین مناسبت کارهای خیلی شلوغ بود و او با مردم و مردم با او مرافعه داشتند . سهراب زاده برای رسیدگی بکارهای بگانه وارث عزیزخان و کالت نامه‌های از خواهرش گرفت و برای طمع و استفاده‌های بعدی وارد مرافعات شد و چون غالباً باید خانم را برای گزارش دادن اقدامات و عملیات خود ملاقات کند بتدریج با او که زن مسنه‌ای بود روابط پیدا کرد و کاری نمود که بین زن و شوهر را بهم زد و عاقبت زن سرنا سازگاری را با شوهر خود گذاشت و از وی درخواست طلاق نمود . شوهر راضی بطلاق دادن نمیشد تا اینکه سرانجام او را با دادن میلیی در حدود بیست هزار تومان راضی کرده وزن خود را که سالها باهم زن و شوهر بودند طلاق داد . چندی بعد سهراب زاده آن زن را باز دواج خود در آورد . چیزی از این ازدواج نگذشت که سهراب زاده با زبان بسیار چرب و نرم خویش او را وادار کرد که تمام مایسنگ عزیزخان که بدارت باو رسیده بود باو ببخشد تا اینکه کار بهتر جریان پیدا کند . آن زن بی‌سواد و از همه جا بی‌خبر بواسطه عشق ورزی ساختگی سهراب زاده بوی ، آخر الامر باین کار راضی شد و در محضر امام جمعه خوئی تمام دارائی خود را بموجب سند

انجام داد مدت کمی با هم زن و سوهر بودند بعد از او صاحبی داد : معلوم است که با این ترتیب زن خیلی بیچاره و پریشان شد و سهرایزاده هم در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در دوره پنجم از مراغه نماینده مجلس شورای ملی گردید .

سهراب زاده چون لقمه بسیار گنده گلوگیری ، گیرش آمده بود برای اینکه برای خود پارتی (طرفداری) پیدا کند با شادروان سید حسن مدرس رابطه پیدا کرد و ظاهراً از مواخواهان او شد . دوره مجلسی که خاتمه پیدا کرد وسعت نامهای از عزیزخان بیرون آمد یا آن را بخط و مهر سیدعلی آقای بزدی پدر سیدشباعالدین طباطبائی بیرون آوردند و تاریخش هم در زمان سلطنت احمدشاه بود . عزیزخان در وسعت نامه خویش وسعت کرده بود که وارث من شاه وقت میباشد و کسی دیگر بهیچ وجه حقی در اموال من ندارد . سهراب زاده زندانی شد و تمام دارائی منقول و غیر منقول عزیزخان بموجب وسعت نامه من بود بنصرف شاه وقت درآمد و حتی آنچه را که خود سهرایزاده در این مدت از این طرف و آنطرف برای خود دست و پا کرده بود و جزو اموال او محسوب میشد جزو دارائی عزیزخان بشمار آمد . سهراب زاده از زندان آزاد شد و پس از اندک مدتی در حدود سن چهل سالگی در تهران درگذشت و این جا است که باید گفت :

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

عزیزخان مکرری سردار کل پسر محمد سلطان مکرری^۲ از جمله رجال معروف دوره قاجاریه و داماد میرزا تقی خان فراهانی صدر اعظم مشهور ناصرالدینشاه بوده است . در اوایل سلطنت محمدشاه قاجار وارد خدمت دولت شد و از اواسط سلطنت شاه مذکور تا اواسط سلطنت ناصرالدینشاه متدرجاً به ترقیاتی نائل شده و متجاوز از سی سال دارای مشاغل عمده دولتی بوده و بهللی از جمله بعلت کفایت و قساوت شهرتی پیدا کرده است .

سردار کل با اینکه مردی با کفایت و متواضع و بخشنده و ذیرک و جوانمرد محسوب میشده از طمع و جاه طلبی و دسیسه بازی بخصوص از قساوت خالی نبوده و حکایاتی که از سخت کشیهای او در اذهان باقی است بر این جمله گواهی میدهد وی در سال ۱۲۰۷ قمری در

۱- مجلس دوره پنجم در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ افتتاح و در ۲۴ بهمن ۱۳۰۴ خورشیدی

خاتمه یافت .

۲- مکرری نام چندقبیله از قبایل کردان ایرانی است که در دوناخه سردشت و آذربایجان متفرقت و چون اکثر ایشان ساکن ساوجبلاغ اند این ولایت را بهمن علت ساوجبلاغ مکرری میگویند .



فرخ خان امین الدوله - عزیزخان سردار گل



عزیزخان مکرری سردار گل

سردست تولد یافته و پس از رسیدن بسن رشد و بلوغ که در یک وضع گمنام و بیچارگی سر می‌کرده در ملازمت برادر بزرگتر خود فرج خان به تبریز می‌آید و پس از مدت کمی برادرش در آنجا فوت می‌نماید. عزیزخان به‌سبب آنکه درس خوانده و خوش خط بوده با بعضی از درباریان محمدشاه ارتباط پیدا کرد و بوسیله آنان با درجهٔ یابوری در فوج ششم تبریز وارد خدمت نظام می‌شود. در لشکرکشی محمدشاه به هرات یکی از شهرهای بسیار قدیمی خراسان در سال ۱۲۵۳-۱۲۵۴ قمری عزیزخان نیز با درجهٔ سرهنگی فوج ششم تبریز از سران سپاهی بود که با فوج مزبور به محاصرهٔ هرات رفته بودند. در ۱۵ رمضان ۱۲۵۳ قمری که هرات در محاصرهٔ لشکریان محمدشاه بود و از جانب ایشان بقاعهٔ شهر پی‌دین حمله بعمل می‌آمد یارمحمدخان وزیر کابیران میرزا امیریانی هرات از محمدشاه امان خواست و مستدعی شد که کسی از جانب شاه به داخل هرات نیاید تا محصورین تسلیم اوشوند. به امر محمد شاه عزیزخان سرهنگ به داخل هرات رفت و دو روز یا یارمحمدخان و کامران میرزا مشغول گفتگو بود بعد با عرایض آن دو نفر و جمعی از بزرگان شهر یار دوی شاهی برگشت معلوم شد که یارمحمدخان و کامران میرزا می‌خواهند بوعدهٔ فرستادن پول و پیشکشی و غیره قشون ایران را از سر محاصرهٔ هرات بردارند و منصرف کنند و کماکان در هرات با استقلال و استیفاء باقی باشند. شاه پیشنهادهای ایشان را نپذیرفت و محاصرهٔ هرات و حملهٔ بان‌شهر از طرف سپاهیان ایران همچنان ادامه یافت.

عزیزخان پس از مراجعت از هرات کار چندانی همی نداشت به میرزا قتلعلی حکیم باشی قزوینی که عرفان مآب و صاحب دعوی بود و ادعای درویشی می‌نمود و ضمناً از کار جاق‌کن‌های

امیردیوان (پدر حاج میرزا حسینخان سپهسالار ویحیی خان مشیرالدوله) را برای رسیدگی و تحقیق قضیه به فارس فرستاد. میرزا قنبرعلی حکیم باشی - بواسطه رفاقت و همشهری گری و باجنای بودن یا امیردیوان عزیزخان مکرری را با معرفتی و سفارش نمود که او را با خود بشیراز ببرد. میرزا نبیخان جزء همراهانیکه با خود بشیراز برد یکی هم عزیزخان بود که او را رئیس همراهان و ریشسفید درخانه خود نمود و چون خیلی زرنگه و کاربر بود طرف توجه او واقع شد. میرزا نبیخان پس از روانه کردن فریدون میرزای فرمانفرما به تهران خود شخصاً برحسب امرشاه متکفل او را بایالت فارس گردید. در سفر دوم میرزا نبیخان به فارس در سال ۱۲۵۹ قمری که مجدداً بسمت ایالت آنجا انتخاب شد باز عزیزخان مکرری را با خود بشیراز آورد و سال بعد که امیان و منتفذین فارس بنا بر تحریک حاج میرزا آقاسی صدر اعظم بر امیردیوان شوریدند و دسته جمعی به تهران آمده خواهان فریدون میرزا والی سابق بودند محمدشاه میرزا نبیخان را معزول و عوض فریدون میرزا که حاج میرزا آقاسی باو محبت مغرطی داشت و برعکس محمد شاه باو میل چندانی نداشت بجای او حسینخان مقدم مراغه‌ای آجودان باشی را در سال ۱۲۶۰ قمری بایالت صاحب اختیار بسمت ایالت فارس بشیراز روانه نمود این بار هم عزیزخان مکرری بنا بر سفارش میرزا قنبرعلی حکیم باشی قزوینی سابق الذکر با شغل پیش در شیراز مانده و مورد توجه حسینخان صاحب اختیار والی جدید نیز گردید. صاحب اختیار از تبریز با عزیزخان آشنائی داشت و به محض ورود همان شغل سابق که ریشسفیدی درخانه خود باشد باو داد و اندکی بعد تحویلدار نظامش کرد و سرهنگی فوج چهارم تبریز را بعهده او گذاشت و تمام این مقامات به توصیه حکیم باشی قزوینی که ضمناً داوطلب سدارت نیز بود صورت می گرفت. حکومت صاحب اختیار، که بعد در سال ۱۲۶۲ قمری به لقب نظام الدوله ملقب گردید، تا سال ۱۲۶۴ یعنی تا زمان فوت محمد شاه ادامه داشت و در این مدت عزیزخان در خدمت او بود و گاه بگاهی بخارج از شیراز و بلوکات فارس مأموریت پیدا می کرد. در جلوس ناصرالدینشاه و سدارت میرزا قنبرعلی خان امیر کبیر چون میانه امیر کبیر با نظام الدوله چندان سفائی نبود و دشمنی دیرینه باهم داشتند از این جهت مردم فارس به محض احساس این موضوع بر وی شوریدند و غذا را از فارس خواستند و باین سبب شورش سختی که بزود خورد شدیدی منجر و منتهی گردید در شیراز برپا شد و عده زیادی از طرفین یعنی مردم و دولتیان در این زد و خورد کشته شدند و در تمام این آشوب و انقلاب عزیزخان عملیاتی انجام داد و در مذاکرات با مردم نماینده نظام الدوله بود تا اینکه از طرف دولت چند نفر از قبیل امیراصلانخان پیشخدمت خال شاه و احمدخان نوائی به تناوب برای اصلاح ذات البین

عزیزخان با یکدیگر نگرانی و تشویش وارد تهران شد و چون به میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی رقیب و دشمن میرزا تقیخان امیر کبیر باطناً و یا ظاهراً ارادت میورزید باین جهت نسبت بمقتدرات و آتیه خود در تشویش بود لکن برعکس و برخلاف انتظار امیر کبیر نسبت باو کمال محبت و لطف و مذبذول داشت و او را بمناسب و درجات خیلی عالی ارتقاء داد و از این جا معلوم میشود که امیر کفایت و درایت او را کاملاً تشخیص داده بوده و حب و بغض را در پاره وی کنار گذاشته بود. عزیزخان روز بروز در دستگاه امیر کبیر عزیز تر و محترم تر و در مقامی که امیر کبیر یار و بخشیده بود یعنی آجودانباشی کل عساکر در حقیقت قائم مقام امیر که سمت امارت نظام یعنی فرماندهی کل قوی را داشت محسوب میشد و در پیش آمدهای مهم نظامی مسؤلیت کار را بعهده او می گذاشت .

در سال ۱۲۶۶ قمری در قضیه شورش بابیه زنجان امیر کبیر عزیزخان را مأمور دفع آنان نمود و با اینکه امیر اسلطانخان مجدالدوله خال ناصرالدینشاه و میرزا حسنخان وزیر نظام برادر امیر هم جزء سران سپاه بودند معذک امیر کبیر بیشتر مسؤلیت را بعهده او وا گذاشت و در خلال این احوال امیر کبیر علاوه بر مأموریت زنجان و دفع اتباع ملا محمد علی زنجانی مأموریت دیگری نیز باو محول نمود باین معنی که چون دولت ایران مطلع شد که الکساندر نیکلایویچ ولیعهد روسیه برای سرکشی باه و قفقاز به مرز ایران می آید چون قفقاز به با سرحدات ایران تماس داشت از این جهت امیر کبیر عزیزخان را برای تبریک ورود و تحکیم روابط دوستی بین دولتین با تحف و هدایا به پروان فرستاد .

عزیز خان این مأموریت را بخوبی انجام داد و اما در قضیه بابیها موقعیکه عازم قفقاز به بود برای جلوگیری از خونریزی می فایده به مشاورت و همراهی میرزا حسنخان وزیر نظام سعی کرد که با اتباع ملا محمد علی زنجانی کنار آید و کار را به مسالحه تمام کند لکن متعصبین بابیه از یک طرف دست از عقاید خود برنداشتند و از طرف دیگر بمواعید دولتیان مطمئن نشدند به همین نظر بعد از دو سه بار مذاکره عزیزخان از تسلیم محصورین زنجان مأیوس گردید و به محمد خان امیر تومانی گیلان که ریاست سپاهیان مأمور زنجان را داشت در

۱- مقصود از الکساندر ولیعهد روسیه الکساندر پسر نیکلای اول پادشاه روسیه است که در سال ۱۸۵۵ مسیحی - ۱۲۷۲ قمری پس از فوت پدر بنام الکساندر دوم پادشاه روسیه شد و در سال ۱۸۸۱ میلادی بدست نهیلیست ها کشته شد .

۲- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۰۱ - مأموریت مزبور در سال ۱۲۶۵ قمری

خود وا گذاشت و عزیز خان بجهت نظم قشون و شهر و اربك دوتهران ماند و در حقیقت اختیار تمام کارهای لشکری و کشوری در دست او قرار گرفت. مسافرت مزبور مدت پنج ماه و هشت روز بطول انجامید.

بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر از سدارت که در تاریخ ۲۱ محرم ۱۲۶۸ قمری اتفاق افتاد، عزیز خان مانند سابق در سرکار خود برقرار ماند و با اینکه از سرورش یافتگان دست امیر کبیر بود و میرزا آقاخان نوری صدراعظم بساکنه کسان و بستگان امیر کبیر بسیار بد بود و تمام آنان را از کار برکنار نمود معذک چون شاه به عزیز خان حسن توجه داشت و در اداره امور نظام کفایتی بخرج داده بود میرزا آقاخان تامدتی با او کج دار و مریز رفتار می نمود و ظاهراً با وی کج رفتاری نمی کرد و همیشه در صدد بود ویی فرستی می گشت که او را بکلی از کار برکنار کرده و ازین ببرد.

عزیز خان در سال ۱۲۶۹ قمری علیرغم میرزا آقاخان نوری بایک تشریفات خاصی به لقب سردار کلی ملقب گردید و بعد بر حسب امر شاه سان بسیار، جمل و مرتبی تشریب داد که خیلی مورد توجه و خود او مورد لطف و عنایت شاهانه واقع گردید. در این سال عزیز خان پس از فوت میرزا محمدعلیخان شیرازی وزیر امور خارجه علاوه بر مشاغلی که داشت تصدی اداره امور دارالفنون بمناسبت اینکه اکثر دروس مدرسه دروس نظامی بود بوی محول گردید و از طرف خود یک نفر را تصدی آن گماشت و چون به سلطانیه رفت که از آنجا با آذربایجان برود امور مدرسه به محمدخان بیگلربیگی یا امیر تومان وا گذارشد.

در سال ۱۲۷۰ قمری مطابق ۱۸۵۳ میلادی روابط بین دو دولت روسیه و عثمانی تیره و بالاخره منجر به جنگ گردید یکی از ژنرالهای روسیه بنام بیئوف^۱ به تهران وارد و بهمراه سفیر روس دالفوروی^۲ در یک جلسه خصوصی محرمانه باشاه، پیشنهاداتی داد و مقاد آن از این قرار بود که اگر دولت ایران وارد جنگ شود در صورت مغلوب شدن عثمانی و عقد صلح مشاهده متیر که با ایران وا گذار و علاوه بر آن امتیازات دیگری نیز به ایران داده خواهد شد. ناصرالدینشاه بدون آنکه میرزا آقاخان نوری صدراعظمش اطلاع یابد پیشنهادات ژنرال (سرتیب) و سفیر روس را پذیرفت اما بزودی مطلب آشکار شد بلکه اسرار جلسه خصوصی شاه کشف گردید و بعد تحریکات از طرف میرزا آقاخان و تهدیدات از طرف سفیر عثمانی در این

۱- ازقره رحب تا هشتم ذی الحجه ۱۲۶۷ ق.

۲- Bebitoff .

۳- Dolghorouky .

بسرحدات غربی آذربایجان فرستاد و میرزا محمدخان قاجار دولو سرکشیکچی باشی با سی هزار نفر مأمور سرحدات کرمانشاه شد. در همین سال که ناصرالدینشاه حمزه میرزا حشمت الدوله عم خود را از ایالت آذربایجان معزول و به تهران احضار کرد بجای وی عم دیگر خود فیروز میرزا نصرت الدوله را به آذربایجان گسیل داشت و به عزیزخان سردار کل که در این وقت درخوی مقیم بود امر شد که تا ورود والی جدید کفالت امور ایالت را عهده دار گردد.

میرزا آقاخان نوری سرداعظم که مرد خبیث و خائن بالنظره بود هیچوقت از حسادت و دشمنی نسبت به عزیزخان منصرف نمیشد تا اینکه دسائس او کاملاً در پیشگاه شاه مؤثر واقع شده به فرمان شاه عزیزخان معزول شد و تمام درجات و مناصبیکه باو داده شده بسوداز او گرفته شد و حکم شد که من بعد بهیچکاری دخالت ننموده خانه نشین شود و بولایت سردشت برود. میرزا آقاخان نوری حکم عزل سردار کل را به حاج علیخان حاجب الدوله قائل میرزا تقیخان امیر کبیر داد و برای اینکه توهین زیادی باو وارد آورد و در انتظار او را موعن نماید دستور داد که بایک تشریفات خاصی حکم عزل عزیزخان در حضور تمام بزرگان، شاهزادگان، صاحب مناصبان و مستوفیان بخواند و او هم این کار را کرد. میرزا آقاخان نوری پس از عزل عزیزخان سردار کل وزارت لشکر را به پسر پانزده ساله خود میرزا داودخان داد. عزیزخان در ۱۲۷۴ قمری مجبور شد که به سردشت رفته در آنجا اقامت نماید.

میرزا جعفر خورموچی حقایق نگار در کتاب حقایق الاخبار تألیف خود در این باب چنین گوید: و عزیزخان سردار کل را بجرم جرائم مجبول معزول گردانید (یعنی میرزا آقاخان) و آن را به سحرا و دشت سر داده لکن میرزا آقاخان نوری او را در آنجا هم راحت نمیکشاد و برای اینکه باو اذیت و آزار رساند به برادر خود میرزا فضل الله نوری وزیر نظام که در مرتبه ثانی پیشکار آذربایجان شده بود دستور داد که او را از سردشت خواسته به نحو توهین آمیزی حسابهای گذشته را از وی بخواهند و این وضع و ناراحتی نسبت به عزیزخان تا ۱۲۷۵ قمری همین طور ادامه داشت تا اینکه در این سال میرزا آقاخان نوری بکلی از کار برکنار و به اصفهان تبعید گردید. چون سردار کل در تبریز مریض سخت و بستری بود در این بینها خبر مرگش در بین مردم بقدری شایع شد که ناصرالدینشاه هم یقین پیدا کرد که او سرده و از این جهت وزارت جنگ و سپهسالاری قشون را به عهده میرزا محمدخان کشیکچی باشی گذاشت و پس از آنکه خبر سلامتش به شاه رسید به تهران احضارش کرد و دوباره تمام درجات و مناصب سابقش را مسترد و بعد او را بسمت پیشکاری بهرام میرزا معز الدوله والی آذربایجان مأمور تبریزش

سردار کل به ایالت آذربایجان فرستاد. میرزا محمدخان قاجار که در سال ۱۲۸۱ قمری به سدارت رسید با عزیزخان میانه خوبی نداشت و او را از تبریز احضار نمود لکن پس از آنکه مدتی بین او و سردار اعظم مقامی ایجاد و مجدداً به تبریز برگشت. میرزا محمدخان قاجار سپهسالار در ذی الحجه سال ۱۲۸۳ قمری از سدارت معزول و به ایالت خراسان رفت و در آنجا در ماه سفر ۱۲۸۴ ق. به مرگ ناگهانی درگذشت. سردار کل به تهران احضار و وزارت جنگ و فرماندهی قوی منصوب گردید و بجای وی فیروز میرزا نصرت الدوله به پیشکاری آذربایجان برای بار سوم مأمور شد. عزیزخان بواسطه داشتن نفوذ و املاک زیاد که در مدت مأموریت و توقف او در آذربایجان برای خود فراهم کرده بود همیشه در سد بود که خود مصدر امورات اداری آن حدود باشد و اگر هم دیگران تسدی داشته باشند زیر نظر خود او بکار ادامه دهند بعضی از پیشکاران تحت نفوذ او درمی آمدند و مأموریت آنان تا مدتی ادامه داشت و بعضی دیگر نظرات او را بکار نمی بستند و مأموریت آنان هم چندان بطول نمی انجامید از این جهت تا مدتی که سردار کل حیات داشت همیشه کشمکشها و تحریکات از ناحیه او بر علیه پیشکاران (استانداران) در کار بود مثلاً فیروز میرزا نصرت الدوله در دفعه سوم که به پیشکاری ایالت آذربایجان مأمور شده بود بنا بر همین دسائس نتوانست بیش از آنکه مدتی در تبریز بماند و بعد بجای او میرزا صادق قائم مقام برای بار دیگر در سال ۱۲۸۴ قمری بسمت پیشکاری به تبریز رفت پیشکاری این شخص هم دوامی پیدا نکرد و بزودی از سمت خود مستعفی شد. شاه این بار طهماسب میرزا مؤید الدوله پسر محمد علی میرزا دولتشاه را با اختیارات تام در سال ۱۲۸۵ قمری روانه تبریز نمود. مؤید الدوله در روز ورود به تبریز میرزا قهرمان امین لشکر که سابقاً مشیر لشکر لقب داشت، همه کاره و مشاور سردار کل را تسویف و زندانی نمود و در زمینه تحریکات سردار کل و پیشکاران امین لشکر گزارش مفصلي برای تهران تهیه کرده فرستاد و میرزا قهرمان را باسم حساب لشکر مبالغ گزافی باقی دار کردند و در آغاز محاسبه او را هفتاد هزار تومان بدولت بدهکار نمودند. سردار کل چون دید که میرزا قهرمان تحت فشار دولت میخواهد این مبلغ را از او بگیرد در این مورد دخالت بلکه مردانگی کرده رسماً اعلام داشت که امین لشکر آنچه گرفته به من داده و او نوکری بوده که از من حقوق می گرفته و اگر حسابی در کار باشد هیچگونه مسئولیت و بدهی متوجه او نیست و مبلغ مزبور باید از من گرفته شود نه از او. این گفته عزیزخان مکاری بسیار براهیت و ابهت و وجهه او افزود و در انتظار آنهاییکه بی فکر بودند و با او فرضی نداشتند خیلی مستحسن واقع شد و او را بواسطه این جوانمردی تحسین بسیار نمودند. وقتیکه مباشرین امر این چنین

شد که کلیه املاکش را دولت ضبط کرده و از منافع حاصله ازان، مبلغ مزبور بتدریج مستهلك شود و خودش نیز بامعاش مختصری در سلطان آباد (اراک) بطور تبعید بسر برد. در سال ۱۲۸۵ قمری بآنجا رفت و قریب بیسسال در تبعید بود. در سال ۱۲۸۶ ناصرالدينشاه او را از سلطان آباد به تهران احضار کرد. و در روز ورودش دستور داد که رجال استقبال شایانی از او بعمل آورده و در کمال احترام او را به تهران وارد نمایند. در مدتی که در تهران بود کاری نداشت لکن محترمانه میزیست و شاه هم املاکش را دو باره پادگذاشت تا اینکه ناصرالدينشاه در همین سال که بطرف گیلان مسافرت کرد پاد سفارش کرد که در مراجعت در قزوین باش. در باریان حدس زدند که شاه میخواهد دوباره او را به ایالت آذربایجان روانه نماید این موضوع را مؤبدالدوله شنید بمبالغ زیادی پیش کشی تهیه کرده برای شاه فرستاد و باین جهت شاه از فرستادن سردار کل به تبریز بکلی منصرف شد لکن حکومت مازندران و ریاست فوج چهارم تبریز را که در حدود بیست و چند سال قبل داشت باو دادند و چون املاک زیادی در ساوجبلاغ و سردشت برای خود فراهم کرده بود حکومت ساوجبلاغ را هم باو اگذار نمودند.

مؤبدالدوله تا سال ۱۲۸۷ قمری پیشکار ایالت آذربایجان بود و در اوائل همین سال معزول و بجای وی سردار کل که فوق العاده مایل به ایالت آذربایجان بود برای آخرین بار به تبریز رفت. ایالت این پاد عزیز خان آن جلوه سابق را نداشت چون شکسته و پیر شده و سنش بحدود هشتاد رسیده بود و از طرفی هم ولیعهد به سن رشد و بلوغ رسیده و اطرافیانیش کاملاً در او رسوخ و نفوذ پیدا کرده بودند باین جهت عزیز خان آن قدرت و نفوذ سابق را نداشت و نتوانست کاری از پیش به برد و بواسطه این علل همیشه خاطری رنجه داشت و آخر الامر بیمار گردید و در اواخر همین سال بدرد حیات گفت و در جنب بقعه امامزاده حمزه در تبریز مدفون گردید. نظرات اشخاص نسبت بعزیز خان: ناصرالدينشاه در سفرنامه کربلای خود صفحه ۲۱۸ چنین مینویسد:

روز پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۲۸۷ در پای طاق اتراق شد صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه هجدهم شوال عزیز خان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است با اینکه سن سردار مرحوم قریب به هشتاد سال بود از فوت او بسیار افسوس خوردم. میرزا جعفر وقایع نگار خورموجی در کتاب حقایق الاخبار

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۱۰ احضار سردار کل را در اواخر سال ۱۲۸۵ ق.

خلعت او خاص و عام بدون مضایقه و اعلام میبوشیدند و کاس عوالم و عوارف از وسیع و شریف
 مینوشیدند. سر آمد صفات حمیده و اخلاق پسندیده؛ او کوچک دلی و تواضع است نسبت بمعوم
 مردمان خصوصاً آشنایان قدیم این شیوه مرضیه را بنوعی مرعی و مسلوک میدارد که هیچیک
 از ارباب قنوت دعوی برابری با او بخاطر نمی آوردند.»

حاج میرزا احمد ایشیک آقاسی باشی معروف به امیر دیوان شیرازی مؤلف تذکره
 حدیقه الشعراء و تاریخ یزد در حدیقه الشعراء چنین گوید :

«عزیز خان مکرری اظهار فقر و درویش میکرد و نسبت به میرزا شلر علی حکیم باشی

قزوینی اظهار ارادت مینموده . ایستویک^۱

کاردار سفارت انگلیس که او را بتاريخ ۱۴

ربیع الاول ۱۲۷۸ قمری مطابق ۱۸۶۲

میلادی در تبریز دیده در کتاب خود سه سال

اقامت در ایران چنین وصف میکند: «سردار

کل یکی از خدمتگزاران پیر و قدیمی ایران

است نامش عزیز خان است و یکی از قبایل

کرد منسوب و مذهبی سنی است با اینکه از

خانواده ای شریف نیست میرزا اتقی خان وزیر

مشهور بعلت کفایت او را سمت آجودان باشی

داد و بعد سردار کل یعنی فرمانده کل قوای شد

و در ایام جنگه ما با ایران همین سمت را

داشت. سردار کل مردی است تنومند و درشت

استخوان با چشمانی درخون گرفته و چهره ای

برافروخته بطوریکه بنظر من کمتر ممکن

است بجانب رحم و شفقت بگراید. شنیدم که

در همین اواخر چهارده تن را هزن را در

دیوار گچ گرفته و از آن چهارده تن دونفر

را پای آویخته و آنها را بهمین شکل نگاهداشته



عزیز خان مکرری سردار کل

سیاستهای معمول میان ایرانیان بسیار بیرحمانه است و عقیده ایشان این است که باید هم چنین باشد و میگویند که با سوهان نرم هیچوقت نمیتوان زندگی را که مدتها از عمر آن می رود زدود .

عزیز الله

عزیز الله میرزا ظفر السلطنه سردار پسر جلال الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلیشاه قاجار و از افسران تعلیم یافته ، از افسران اطربشی بود . در ابتداء رئیس گارد خانه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم و مورد لطف و توجه او بود . علاوه بر ظفر السلطنه و جیه الله میرزا سپهسالار و میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه نیز مورد توجه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بوده اند و ترقیات هر سه نفر مزبور در ابتداء امر از ناحیه وی صورت عمل بخود گرفته است . ظفر السلطنه در نظام به تدریج ترقی کرد تا بدرجه سرداری رسید و همیشه فوج خلخال ابوابجمعی او بود . در سال ۱۳۰۴ هجری قمری سر تیب اول و حاکم خلخال شد و از سال ۱۳۰۷ ق . يك فوج دیگر نیز ضمیمه ابوابجمعی او گردید و در سال ۱۳۰۸ ق . حکومت خلخال هم دوباره با او واگذار گردید و باین مناسبات املاک فراوانی در خلخال برای خود تهیه نمود و از ملاکین درجه يك آنحدود شد در اواخر عمر تمام املاک و دارائی خود را که از این راه تحصیل کرده بود بکلی از دست داد و بحال فلاکت باری افتاد . در سال ۱۳۱۵ ق . که محمدعلی میرزا ولیعهد و حسنعلی خان گروسی امیر نظام پیشکار آذربایجان بود غلبه در آنجا کمباب و عمل تهیه نان برای مردم دچار اشکال زیاد شده بود ولیعهد در جواب تلگراف شاه میگوید : و تقصیر از عدل الملك شد که امر نان را با او واگذار کردیم و همه قسم تقویت از او شد خدا لعنت کند او را که محض منافع شخصی و طمع مغرطی که دارد تقلباتی در این امر بکار برد لایب او را از این کار خلع نموده و چون کسی دیگر نبود ظفر السلطنه را مباشر و متصدی قرار داد . دوبار در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ ه . ق . والی کرمان و بلوچستان شد در آنجا بسبب شاهرادگی و استبداد رفتار میکرد تا بجائیکه حاج میرزا محمد رضا مجتهد را که مورد توجه مردم آن سامان بود بچوب پست و این عمل باعث عزل او از حکومت و احضارش به تهران گردید . معروف است در ایامیکه استاندار کرمان بوده و مخاطبش چند نفر بوده اند بجای اینکه بگوید آقایان یا شماها هنگام خطاب میگفته است توها . در سلطنت محمدعلیشاه قاجار در کابینه حسینقلی خان مافی نظام السلطنه دوام و اندی وزیر جنگ بود و چندی بعد پس از اینکه فلامحسین قناری صاحب اختیار حاکم تهران به ایالت قادس برگزیده شد ظفر السلطنه

۱ - عدل الملك از متمولین آذربایجان پدر مكرم الملك قائم مقام و نایب پسر و فرزند یحی عدل از اطبای معروف تهران بوده و در سال ۱۳۳۶ ق . در تبریز درگذشت .

عسکرخان افشارادومی یا ارموی از بزرگان افشار رشاییه (ارومیه) و از سرکردگان سپاه واز رجال سرشناس دوره سلطنت فتحعلیشاه بوده در سال ۱۲۲۰ ق. که سیسیانوف^۱ سردار روس در نواحی مختلف قفقاز داخل در جنگ با ایران بود برای اینکه ایرانیان را در جبهه‌های گوناگون سرگرم جنگ و نساوتوان کند چند فروند کشتی جنگی با عده‌ای افسر و سرباز به گیلان فرستاد و بندر پهلوی (انزلی) را گرفتند لکن بعد در مقابل مبارزه دلیرانه گیلانیان با دادن تلفاتی چند به کشتی‌های خود نشسته بسمت بادکوبه رهسپار شدند. حسین قلیخان حاکم بادکوبه برای اینکه مبادا روسها پس از بازگشت از گیلان به بادکوبه آمده وسعادت و خساراتی بشهر و اهالی آن وارد آورند از دولت مرکزی استمداد کرد فتحعلیشاه هم عسکرخان را با جمعی به یاری اوفرسناد اتفاقاً



عسکرخان

پیش‌بینی حسینقلی خان خیللی درست بود زیرا هنگامیکه روسها به نزدیک بادکوبه رسیدند خواستند که به بادکوبه دست‌اندازی کنند عسکرخان و حسینقلی خان با روسها سخت جنگیدند و در این هنگام حکام و خوانین دیگر قفقاز نیز از قبیل شیخعلیخان قبه - نوح بیگ پسر سرخای خان لگزی و غیره بالشکریان خود به کومسک حسین قلیخان آمدند و اینبار سرکرده روس را منهزم کرده و از حدود خود خارج ساختند. فتحعلیشاه در سال ۱۲۲۱ ق. میرزا رضای قزوینی را بسمت سفارت به دربار ناپلئون اول به فرانسه فرستاد تا مبرده پس از ملاقات با ناپلئون در اطرش، هنگام بازگشت به ایران در سال ۱۲۲۲ ق. ناپلئون ژنرال

گاردان را باهتقاد نقرمسلم و مهندس نظامی و کارمند فنی برای تعلیم ایرانیان به تهران فرستاد و در همین سال پس از انعقاد معاهده بین ایران و فرانسه فتحعلیشاه عسکرخان افشار ادومی را بجای او بدربار ناپلئون به پاریس روانه نمود و در سال ۱۲۲۴ ق. بدون گرفتن نتیجه

بعضی‌ها میگویند اول کمبیکه از ایرانیان در جمع فراماسوئری داخل شده، همین عسگرخان افشار که از سال ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۶ هجری قمری سفیر ایران در فرانسه بوده میباشد و برخی دیگر میرزا صالح شیرازی را نام برده‌اند و اما راجع بتأسیس مجمع فراماسوئری در ایران عده‌ای معتقدند که مجمع مزبور در اوایل سلطنت فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۵ ه.ق. (۱۸۰۰ م.) در ایران تشکیل شد عده دیگر گفته‌اند که در سال ۱۲۳۴ ه.ق. (۱۸۱۸ میلادی) پس از بازگشت میرزا صالح شیرازی از لندن، مجمع مزبور بتوسط وی در ایران تشکیل یافت.

عطاءخان اوزبک از سرکردگان و معارف اوزبکیه در عهد نادرشاه

عطاء

بوده که مدتی سرکرده اوزبکان در فارس و سپس مأمور به توقف در شهر زور بود. پس از کشته شدن نادرشاه (۱۱۶۰ ه.ق.) و سلطنت علیشاه (عادلشاه) آن شهر را رها کرده قشون خود را از شهر زور با سفهان آورده نزد ابراهیم خان گذاشت و خود به چاپاری باز ندران نزد علیشاه رفت و خدمت او را اختیار کرد. میرزا محمد کلانتر فارس که با عطاءخان معاشر و مأنوس بوده در روزنامه خود راجع باو چنین مینویسد: و عطاءخان اوزبک فی الحقیقه اوزبک خوبی بود و صاحب فهم و ادراک.

عطاءالله خان از رؤسای بزرگه ایل شاهسون بوده و پس از اینکه

عطاءالله

روس‌ها در سال ۱۲۲۰ ق. قرا باغ را اشغال کردند بتأبدرخواست ایلات آن حدود که مایل بودند در قراجه داغ (ازسپاران) ساکن شوند دولت ایران در سال ۱۲۲۱ ق. با درخواست آنان موافقت کرده عطاءالله خان را مأمور این کار نمود و او هم ایلات را کوچانیده در نواحی ازسپاران ساکن نمود.

امیر علم خان پسر اسمعیل خان عرب خزیمه که خود پدربزرگش از امراء

علم

و سرکردگان معتبر نادرشاه بوده، بازن طبیب مخصوص نادرشاه و عادلشاه، و نیز سلطان محمدخان درانی متخلص به خالص مؤلف تاریخ سلطانی امیر علم خان را امیرخان نام می‌برند.

- ۱- منتظم ناصری در صفحه ۹۷ بازگشت عسگرخان را در ۱۲۲۶ ق. ذکر کرده.
- ۲- اعراب خزیمه طائفه‌ای هستند که در سال ۱۵۰ هجری قمری از طرف منصور دومین خلیفه بنی عباس (۹۵-۱۵۸ ه.ق.) برای سرکوبی استاد سبیس که بدستکاری حریش سیستانی بر حکومت عرب خروج کرده و خراسان را بتصرف خود در آورده بود پسر کردگی حازم بن خزیمه بنخرامان فرستاده شدند. حازم پس از یکسال زرد و خورد سرانجام سیاه استاد سبیس قهرمان ایرانی را شکست داده و خراسان دو باره تا مدتی بتصرف حکومت عرب درآمد. اعراب بعنوان پسادگان در خراسان مانده‌گار شدند و طایفه مزبور بتناسبت نام حازم بن خزیمه به خزیمه معروف و مشهور گردیدند.

اعراب خزیمه ، لالوی و نخعی بتوان مرزدارای و حراست درحواشی عراق امر به توقف میدهند. محمدعلیخان قرخلو که سمت سردار کلی بیست هزار نفر را داشته خیال پناهی گری را در سر می پروراند و ضمناً خواست که امیر علم خان را نیز در این کار با خود شریک نماید چون وی باین امر رضایت نداد جنگ بین طرفین در گرفت امیر علم خان غالب و محمد علیخان مغلوب و دستگیر شده نزد نادرشاه فرستاده شد نادرشاه او را کور کرد و امام قلی خان ایبوردی که از رفقاء و همدمان او بود کشته شد.

بازن موسوف که معاصر با امیر علم خان بوده شرح حال وی را در وقایع اتفاقیه پس از مرگ نادرشاه این طوری بیان میکند : «از بدبختی شاهرخشاه در آن هنگام امیر خان دلیر و فداکار که شاه را از زندان بیرون آورده بود حضور نداشت و مجبور شده بود به کمک مرآت که مورد حمله افغانان واقع شده بود بشتابد آن قوم رشید و جسور که بدستی و سداقت اطاعت و خدمت طهماسبعلیخان (نادر شاه) را پذیرفته بودند اینک زیر فرمان یک رئیس قابل و توانائی از قندهار به ایران تاخته بودند و امید داشتند که از برکت قدرت او باریگر مملکت ایران را بحیطه تصرف خود در آورند. این اتفاقات با نقشه های اشرافی و آرزوهای باطل و حوسهای جاه طلبانه ملای فتنه انگیز^۱ از چند حیث موافقت می نمود و چنان بقدر آمد که دیگر زمینه برای نشستن او بتخت سلطنت مساعد شده است سرانجام سید اگر چه زمان درازی نشد بنخت جلوس کرد و خود را شاه سلیمان نام نهاد چشمان شاهرخشاه را که از تخت پائین کشیده بود سوراخ کرد چون امیر خان وفادار از واقعه آگاهی یافت بقصد راندن غاصب بدستوی شناخت انتقام و قصاص که از سرچشمه حق منیع میگرفت بسرخت انجام گرفت او مقصر را بادو پسر او اسیر کرد و نایبنا ساخت و پس از عقوبت چندی حرمه را در یک زندان به بند کشید زندگی در چنان زندان ایشان را جز ادامه شکنجه و عذاب نبود و بزرگترین عذابها همین بود که زنده مانده بودند .

چون امیر خان از مجازات مقصر فرات یافت داناترین و حادترین طبیبان را برای معاینه و معالجه چشمان شاهرخ اعزام کرد آن طبیبان اطمنان دادند که همان قوه ای که او را از زهر عادلشاه مصون داشته است سید عاصی نیز درمان نگاه داشته است و اقلای یکی از چشمان شاهرخ شاه شفاء خواهد یافت. امیر خان در کلیه ولایات کشور شاهنشاهی مجازات

۱- منظور احمدشاه درانی است.

۲- مراد از ملای فتنه انگیز سید محمد پسر میرزا داود متولی باشی آستان قدس رضوی است که پس از پادشاه شدن نام خود را شاه سلیمان گذاشت .

و محل اقامت وی خواهد گردید بر خود میبایند .

افسوس که اسفهان هرگز یکم خود نرسید . طبیبان اشتباه کرده بودند چشمان شاهرخ شاه تا ابد تیره مانند پادشاه ملول شد و با میل و اراده از تخت و تاج دست برداشت اما امیرخان رشید و جوانمرد هرگز آن را بر سر خود نگذاشت باوجود این همه تنبیر و تبدیلهای شهر اسفهان نسبتاً آرام میبوده . یازن در این مورد اشتباه کرده زیرا امیرعلم خان هواخواه میرزا سید محمد (شاه سلیمان ثانی) و یکی از مؤثرترین امرائی بوده است که شاه سلیمان را بر سلطنت رسانید و برعکس یوسف علیخان جلایر حاکم مشهد شاه سلیمان را از سلطنت خلع کرده و او را کور نمود و شاهرخ شاه نایبنا را از زندان در آورده دو باره او را بر آن حال بر سر سلطنت نشاند .

غرض این است که شرح مزبور مربوط میشود به یوسفعلی خان جلایر نه امیرعلم خان خزیمه . یوسفعلی خان جلایر پس از اینکه شاهرخ شاه کور را دوباره به پادشاهی رسانید خود همه کاره امور سلطنت بلکه نائب السلطنه گردید لکن رقبای بسیار قوی و متنفذی از قبیل همین امیرعلم خان صاحب ترجمه و جعفرخان کرد میانو چنارانی در مقابل خود داشت که هیچیک از آنان تن به تبعیت او نمی دادند وزیر بار او نمیرفتند سرانجام کارشان باختلاف و تیرد کشید . یوسفعلی خان پس از اینکه بنا برین مختلف استفاده های زیادی از جوهرات نادری که در نزد شاهرخ شاه بود در مدت زمامداری برای خود نمود از ترس اینکه مبادا گرفتار شود با عده ابوابجمعی خویش به کلالت رفت و شاهرخ شاه نایبنا را بی یار و یاور گذاشت .

امیرعلم خان در غیاب او با جعفرخان کرد میانو چنارانی متحد و متفق شده برای سرکوبی و دستگیری وی بکلالت رهسپار شدند و جنگ سخت میان آنان در گرفت . یوسفعلی خان مغلوب و دستگیر شد . امیرعلم خان او را با برادرش زالخان و سایر بستگان و نزدیکانش با خود به مشهد آورده و پس از ورود همه را کشت و خود همه کاره امور سلطنت و وکیل الدوله شاهرخشاه گردید پس از چندی میان دو رفیق متحد و متفق سابق شکراب و سخت بهم خورد و چون جعفرخان یکی از مقتدرترین امرای خراسان از او زیاد تمکین نمی کرد و خود را نیز همپایه و همرتبه اومی دانست از این جهت میان دو رفیق سابق در خارج شهر مشهد جنگ در گرفت و جعفرخان مغلوب و دستگیر گردید و سپس او را از هر دو چشم کور نمود پس از این فتوحات و از میان بردن رقبای خویش بیش از پیش بر اهمیتش افزوده شد و در نواحی شمال شرقی ایران شخص اول بشمار می آمد و چون خود داعیه سلطنت بر سر داشت بسیاری از امراء و سرکردگان خراسان را که گمان مخالفت در آنها میرفت بعضی را مغلوب و معیوب و اموال

ایستادگی خود را در این باب اعلام نمودند .

امیر علم خان شهر را محاصره کرد و اهالی جداً در مقابل سپاه او مقاومت نمودند و نزدیک بود که نیشابور مسخر می شود که در این میان خبر رسید که احمد شاه ابدالی (درانی) پادشاه مملکت جدید التاسیس افغانستان به پنهان حمایت از شاهرخ شاه نواده نادر شاه بالخره انبوه به جام ولنکر (باخرد) وارد شده و خیال گرفتن مشهد و سایر قسمت های دیگر خراسان را دارد بنا بر این امیر علم خان از گرفتن نیشابور منصرف شده و برای جلوگیری از احمد شاه در سدد عزیمت بنجام گردید و از رؤساء کردها و سایر سرکردگان در این باب استمداد نمود و در حدود بیست و پنجهزار جوان جنگه دیده رزم آزموده انتخاب کرده در شرف عزیمت برآمد و پنجهزار از این عده را با پنج نفر سر کرده بعنوان مقدمه الحیش جلو فرستاد و خود قرار شد که برای روز بعد به جبهه جنگ عزیمت نماید. نامبرده با سپاهی که تهیه کرده بود رهسپار گردید لکن در عرض راه امراء و سرکردگان با وی نفاق ورزیده و حاضر مساعدت و همراهی نسبت باو نشدند و اکثراً از اطراف او پراکنده گردیدند و بسوی محل های خود رفتند .

امیر علم خان با عده کمی در وسط راه باقی و متحیر ماند که چه کند و بکنجا رود بالاخره تصمیم گرفت که اسباب و اثاث و عیال خود را به میر معصوم خان برادر خویش سپرد. و سپس آنها را در قلعه تون (فردوس) که جای مستحکمی است گذاشت و خود به نزد دولیخان رئیس ایل شادلو برادرزن خویش شتافت و در پناه او قرار گرفت. رؤساء اکراد و سایرین که از امیر علم خان رنجیده خاطر دل آزرده بودند به دولیخان اعتراض کرده و او را سخت مورد تهدید خود قرار دادند و از وی خواستند که او را فوراً تسلیم آنان نماید. دولیخان چون قوه مقاومت در مقابل جمعیت اکراد و سایر معتزکین و مخالفین نداشت از این جهت امیر علم خان را وادار نمود که به اسفزار^۱ رفته در قلعه آنجا پناهنده شود او چنین کرد لکن مخالفین و دشمنان او از این جریان آگاه شدند و پیش از اینکه خود را بحصار قلعه اسفزار برسانند در نزدیکی قلعه بوی رسیده او را دستگیر و به مشهد به نزد شاهرخ شاه آوردند و چون شاهرخ شاه سبب اصلی کور کردن خود را امیر علم خان میدانست فوراً دستور داد که او را کور کردند و پس از اجرای این کار او را به نزد جعفر خان کرد سابق الذکر روانه نموده او را مختار نمود که هر قسم عملی و رفتاری که جائز و صلاح میدانند نسبت بوی بجا آورد و انجام دهد جعفر خان هم به سلیقه خود دستور داد که آتش در باو چوب بزنند تا اینکه بهیچ وجه کار را کردند و در

۱- اسفزار از توابع هرات و مسکن جماعت ابدالی از طوائف افغان است . سابقاً مانند اکثر شهرهای ایران قلعه و حصار محکمی داشته و اکنون چون مورد استفاده نیست قلعه مزبور در حال خرابی و بدون سکنه است .

کارش زیاد پیشرفت نکرد و سرانجام به نیستی او منتهی شده است .

امیر علم خان حشمت‌الملک (امیر علم خان سوم) حکمران قاین و سیستان فرزند امیر اسدالله خان حسام‌الدوله که از حکام و امراء

علم



امیر علم خان حشمت‌الملک

معروف خراسان بوده است . پس از اینکه محمد حسنخان سالار پسر الله یار خان آصف‌الدوله قاجار دولو بر نواحی خراسان استیلاء یافت (۱۲۶۲-۱۲۶۶ هجری قمری) بطرف قاین اردو کشی کرد . امیر اسدالله خان تاب مقاومت او را نیاورده بطرف هرات فرار نمود و چندی در آنجا اقامت گزید و فرزندش امیر علم خان گرفتار گردید . نامبرده چندی در مشهد زندانی بود پس از مدتی زندانی کشیدن از زندان فرار کرده خود را به هرات رسانید و به پدر خویش پیوست و تا مدتی که امور خراسان منظم نگردیده بود پدر و پسر با هم در هرات بسر می بردند و

پس از ختم غائله سالار دویاره به محل حکمرانی خود باز گشتند . امیر علم خان پس از درگذشت پدرش حاکم قائنات شد و بعد بواسطه مرضه و کفایتی که از خود بروز داد حکومت سیستان هم تحت تصدی وی ضمیمه حکومت قاین گردید .

در سال ۱۲۸۴ هـ . ق . که ناصرالدینشاه بخراسان مسافرت نمود (سراول) امیر علم خان که با احترام شاه به مشهد آمد و بحضور شاه رسید در این سال ملقب به حشمت‌الملک گردید و در سال ۱۳۰۹ هـ . ق . با منصب امیر تومانی بواسطه خدماتی که انجام داده بود به یک قبضه شمشیر مرصع منکمل به العالی از طرف شاه مخلص و نائل گردید لکن در همین سال پس از بازگشت از مشهد در کتاباد درگذشت و جنازه اش در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالسعادة در سفای که بنام امیر قاین معروف است بخاک سپرده شد .

آقاعلی آشتیانی امین حضور از رجال درباری ناصرالدینشاه که

علی

مدتی از پیشخدمت های خاصه او بود . در سال ۱۲۸۴ هجری قمری ملقب به امین حضور و در سال ۱۲۸۶ ق . امور احتساب تهران که تقریباً همان شهرداری



آقا علی بیخدمت (امین حضور)

کنونی باشد، با تفاوت های زیاد، بوی محول گردید و در سال ۱۲۸۸ ق. خازن صرف جیب شاه شد و در همین سال اداره باغات سلطنتی نیز بهمهده وی واگذار شد.

در سال ۱۲۹۳ ق. علاوه با سایر مشاغلش حکومت کاشان نیز (به عنوان نان خانه) بهمهده وی واگذار گردید و او نیایه از طرف خود دیگری را بحکومت کاشان میفرستاد.

در سال ۱۲۹۸ ه. ق. بواسطه خلافتی که از امین حضور و جمعی دیگر از عمه خلوت از قبیل خان محقق - آجودان مخصوص - حکیم الممالک و سرش و غیره سرزده بود بر حسب

امرشاه از خلوت رانده شدند و بیخدمت آنان در دربار خاتمه داده شد و بقدری شاه نسبت به آنان متغیر و بر آشفته بود که میخواست آنها را به جوب و زنجیر سیاست نماید. حقوق سالیانه تمام

آنها را قطع نمود. مثلاً حقوق امین حضور شصت هزار ریال بود لکن چند روز بعد هر يك از آنان در نزد رجال و زنان سوگلی شاه (مانند انیس الدوله) تشبثاتی کرده آنان را واسطه عفو

خود قرار دادند. وساطت امین حضور را میرزا یوسف مستوفی الممالک (جناب آقا) نمود و مورد بخشایش شاه واقع شد و دوباره مشغول کار سابق خود گردید.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۳ شوال ۱۲۹۸ ق.) می نویسد: و خلاصه مضمونین را امین السلطان (آقا ابراهیم) حضور آورد. امین حضور با حضرات



آمین حسنی



الاراست به چپ: عبدالحسن خان فخر الملک
غل السلطان - امین حضور

نیامده بود به سایرین هر یک التفاتی شد . امین حضور بعد رسید به خاک افتاد - زمین بوسید -
تضرع نمود خیلی مستحسن افتاد واقماً آداب نوکری این پادشاه را این شخص بهتر از همه
میدانند به اصطلاح روزگینه نوکر است .

در اوائل سال ۱۲۹۹ ه. ق. دوباره بسمت داروغه دفترخانه با عنوان وزیر بقایا بمحصولی
محاسبات دفتر استیفاء (وزارت دارائی) بجای میرزا علی نقی حکیم الممالک منصوب شد .
در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عنوان داروغه دفترخانه (مأمور و رسول بقایا) یا محصل
بقایا یا محصل محاسبات تبدیل به وزیر بقایا شد و به تناوب چندین نفر دارای این سمت
گردیدند و امین حضور اول کسی است که در این سمت عتوانش وزیر بقایا شده است .

محمد حستان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می نویسد : « یکشنبه ۲۳
شعبان ۱۳۰۲ : امروز شاه سرخه حصار تشریف بردند که شب مردانه (بدون زن) آنجا باشند
خدمت شاه رفتم اذن گرفتن علاءالدوله (میرزا احمدخان) صحبت بود که بر سر دختر عبدالملک
زن تازه گرفته گاهی شوخی می فرمودند گاهی بد میفرمودند بعد با امین حضور فرمودند تو هم
زن بگیر . عرض کرد از ما در سرهنک یعنی زنت می ترسد مگر یک طور همان قسم که شاه در حرم



از راست به چپ : ناصرالدینشاه - نالعلی خان عزیز السلطان - آغا علی امین حضور

خود می کرد اما حالا ابداً مؤثر نشد بخنده گذشته .

در سال ۱۳۰۳ ق. که میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم زندگانی را بدرود گفت امین حضور پس از برگذاری ختم صدراعظم، تمام مستوفی‌های دفتر استیفاء (وزارت دارایی) را برای استماع دستخط شاه خیر کرد و دستخط را که مبنی بر تفویض کلیه کارهای میرزا یوسف مستوفی الممالک به میرزا حسن مستوفی الممالک خردسال به نیابت میرزا هدایت وزیر دفتر بود در حضور تمام آنان خواند . پس از قرائت دستخط شاه، مستوفی الممالک که شش در حدود یازده سال بود بکار مشغول شد و بعد امین حضور در همین سال از شغل مزبور معزول و کارش به محمدعلیخان امین السلطنه واگذار گردید و پس از عزل، ناصرالدین شاه دستور می‌دهد که ده نفر غلام او را بپراچا ببرند و ضمناً از طرف شاه حکم می‌شود که از تمام عملیات التزام گرفته شود که من بعد نباید هیچ یک از آنان با فرنگی‌ها (مأمورین سیاسی بیگانه) مراد داشته باشند؟

۱- فتحعلی شاه و محمد شاه خیلی از این کارها می‌کردند.

۲- چون در این روزها - اواسط ذی‌القعدة ۱۳۰۴ ق. بواسطه فرار امیرابوبخان پسر دوم امیر شیرعلیخان پادشاه افغانستان از تهران که از دشمنان سرسخت انگلیس‌ها بوده و پس از جنگهای سخت و وارد کردن تلفات زیاد بآنان فراراً به ایران پناهنده شده بود و در تهران با تمام دم دستگاهش اقامت داشت بواسطه فشار سخت دولت انگلستان بایران وضع دولت قدری بحرانی و رقابت روس و انگلیس در این باب شدید بود و دولت ناچار شده که وزیر خارجه خود (یحیی‌خان مشیرالدوله) که شهرت هواخواهی روسیه را داشت تغییر دهد ممکن است که از طرف امین حضور جریان مذاکرات دربار به بیگانگان گزارش داده شده باشد اما اعتماد السلطنه در یاد داشتهای خطی خود می‌نویسد: (تفصیل امین حضور را نهمیدم تا بعد معلوم شود چه بوده است) .

آمد و رفت نکند و پس از چندی در اوائل محرم سال بعد بواسطه امین السلطان شاه از تقصیراتش گذشته او را بحضور طلبید و بوی خلعت داد . در این باب اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خلی خود می نویسد: « ۳ شنبه محرم ۱۳۰۵: امروز امین السلطان و سلطنه در تکیه ۲ بشاه عرض کرده بودند تقصیر امین حضور را به امام حسین (ع) بیه بخشید و او را احضار فرمایند عنقی باینکار داده بودند شاه فرموده بود خلعتی باو بدهند و بحضور احضار شود . ناسرالدینشاه در سال ۱۳۰۵ ق . پس از مرگ محمد حسنخان حاجب الدوله تظلم داشت که امین حضور را بجای وی حاجب الدوله کند استخاره کرد چون بد آمد از انتخابش بسمت مزبور منصرف گردید . اعتماد السلطنه او را این طور تعریف و توصیف میکند :



ناصرالدینشاه و آقا علی امین حضور

« آقا علی امین حضور در بی حیائی و بی تمسبی ضرب المثل است و در وفا و انصابت از هر قبلی اقل، پایه بی شرمی را بجای بلند گذاشته و رایت بد عملی را از بالای تریا و فرقدین افراشته خیلی حالات او بشخص امین السلطان شبیه است در حقیقت برادر دینی و روحانی او

۱ - مقصود از سلطنه حاجی محمد علیخان امین السلطنه است.

۲ - یعنی تکیه دولت .

به کاشان نمودند و حکومت‌های دیگر را از وی گرفته بدیگران بعنوان تان خانه دادند از آن جمله در سال ۱۳۰۶ ق. ساوه و زرنند و ریاست ایل شاهسون بغدادی سهم امین حضور شد که در این هنگام وزیر بقایا نیز بود یکی دو سال با او بود تا اینکه در سال ۱۳۰۸ ه. دوباره حکومت مزبور را از وی گرفته به میرزا محمدخان قاجار ظهیرالسلطنه پسر علی‌رضاخان عضدالملک داده شد.^۱

در وقایع رژیمی در سال ۱۳۰۸ ق. و مخالفت شدید اهالی تبریز با تأسیس آن به امیر نظام گروس پشکار مقتدر آذربایجان امر شد که تنگ‌های موجوده را میان سربازان تقسیم کرده و بقوه قهریه مردم را متفرق گرداند. امیر نظام جواب داد که سربازان نیز جزء مردم هستند و اقدام مؤثری نخواهند کرد. پس از رسیدن این پاسخ دولت گمان برد که او هم هدست شورشیان بوده بنابراین امین حضور را برای اصلاح کار و اگسیر امیر نظام به تهران آمد در غیاب او برتی و فتق امور آذربایجان پیر دازد او را به تبریز روانه نمود لکن اوکاری از پیش نبرد و معلوم شد که پیش بینی امیر نظام درست بوده است. امین حضور پس از ورود به تبریز در گوشه نشست و هیچ وجه نتوانست کاری بکند اهالی تبریز هم شرحی باین عبارت :

۱ - میرزا محمدخان قاجار پسر بزرگ علی‌رضاخان عضدالملک در سال ۱۳۰۹ ه. ق. ملقب به ظهیرالسلطنه شد. وی اکثراً معاونت پدر را در کارهای دولتی از قبیل مهرداری شاه و خوانساراری و غیره داشت و پس از مرگ عضدالملک ارثیه خوبی باورسید که یکی از املاکی که سهمیه او شد سلیمانیه واقع در شرق تهران بود لکن نامبرده در مدت کمی از زمان تمام دارائی خود را مانند سایر اولاد عضدالملک با استثنای مسطقی‌خان سالارالسلطان - مشیرالسلطنه از بین برد و بعد مرد. مرحوم دکتر خلیل‌خان تقی‌اعلم‌الدوله قسه‌ای از او برای نگارنده این سطور نقل کرد که در این جا بی‌مناسبت نیست یادآوری شود اعلم‌الدوله می‌گفت: در روزی عضدالملک دنبال من فرستاد و پیغام داد که ظهیرالسلطنه ناخوش است او را معاینه و معالجه کنیم من به بالین او رفتم عضدالملک هم حضور داشت ظهیرالسلطنه توی رختخواب خوابیده بود و ناله میکرد در ضمن ناله به پدر خود خطاب کرده می‌گفت: پدر جان من گفتم که برای سن کالسکه کاروبین بخر نخریدی فلان ملک را به من بده ندادی - فلان شغل را برای من بگیر نگرفتی حال که من دارم می‌میرم آمده‌ای به بالینم و از این قبیل مطالب خیلی به عضدالملک گفت عضدالملک هم همینطور ساکت بود هیچ نمی‌گفت لکن چشمانش قندری پراشک شد ظهیرالسلطنه باز تکرار کرد و به عضدالملک گفت خوب حالا اینهارا که گفتم برای من میگیری میدهی یا خیر عضدالملک یواشکی گفت خیر ظهیرالسلطنه که این را شنید از میان رختخواب نیم خیز کرده نشست و به عضدالملک گفت حالا که اینهارا برای من میگیری و به من میدهی من هم از لاج شمانی می‌میرم عضدالملک با سنگینی و ممانعت زیادی که داشت تبسمی کرد و هیچ نگفت.

از تبریز حرکت کرده به تهران آمد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «تلگراف ناصرالدین‌شاه در جواب تلگراف رمز امیر نظام سه شنبه ۱۸ ذی‌حجه ۱۳۰۸: امیر نظام تلگراف رمز مفضل شما را به امین‌السلطان دیدم زیاد از حد اسباب تعجب شد عرض کردن مردم که رژی را موقوف کنند عریضه فرستادن تظلم کردن نخواستن رژی خیلی خوب اما استیجاش مردم از آمدن امین حضور خیلی غریب است آیا شاه حق ندارد پیشخدمت خودش را به شهر خود بفرستد که جواب آنها را برساند، و نیز مینویسد:

«دوشنبه ۲۰ ذی‌حجه: امین حضور امروز وارد شهرستانک شده ایضا: (چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹: امین حضور بحسب ظاهر مأمور بردن خلعت بجهت امیر نظام و ولیمهد و نصرت‌الدوله (عبدالحسین میرزا) و مجتهد تبریز (حاج میرزا جواد آقا) است اما در باطن بجهت اصلاح عمل تنباکو که تفصیلات از این قرار است: روز هفتم محرم تلگراف تبریز به سفارت انگلیس دروس عثمانی آمده بود بیک مضمون که ما اهالی تبریز روز عاشورا تمام فرنگی‌ها و عیسویها را که در تبریز هستند قتل خواهیم کرد از حالا بشما اطلاع میدهم داشته باشید که تبر ما بجهت عمل تنباکو و اینکه شاه مملکت خودش را بفرنگی‌ها فروخته است. و شب هشتم تلگرافی از امیر نظام بعنوان امین‌السلطان رسیده بود که روز عاشورا اهل تبریز عیسویها را قتل خواهند کرد و من از عهد این کار بر نمی‌آیم استعفاء از وزارت میکنم شاه خواب بودند که این تلگراف را امین‌السلطان بجهت شاه میفرستد شاه را بی‌دار کرده تلگراف را میدهند همان شبانه تلگرافی به مجتهد تبریز حاجی میرزا جواد آقا میشود که رفع این فتنه را ارشاد میخواهم روز تا سوعاء مجتهد در خانه خودش که مجلسی روضه بود بالای منبر میرود میگوید که من دیشب فخر کاینات (ص) را در خواب دیدم بسیار پسرشان و مضطرب بودند عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارک مشوش است فرمودند خیر ذالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که در سربکار می‌مانی خون چندین هزار بیگناه ریخته خواهد شد حالا بگوئید چه کرده‌اید چه خیال دارید که پینمبر را از خودتان این طور رنجانده‌اید حضا را قرار کردند که ما خیال داریم فردا عیسویها را قتل کنیم مجتهد میگوید تحمل کنید اول پشاه عرض کنید هر گاه چاره نشد آنوقت مختارید مردم آرام شدند عریضه‌ای از ملا و تاجر و غیره پشاه نوشته‌اند و عمگی مهر کرده فرستادند که چهل و دو سال است سلطنت میکنی محض طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته‌ای خود دانی اما ماها اهل آذربایجان خودمان را بفرنگی نمی‌فروشیم و تاجان داریم میکوشیم مأموریت امین حضور این است که این اشخاص را دستگیر نماید اما خیلی بزرگتر از مأموریت این شخص نیست

انگلیس امروز از سیح تا شام بالاخانه آبدارخانه بوده است کار تبریز باید سخت شده باشد شاه هم خیلی متغیر بوده است فردا هم روزی است که باید کمپانی تنیاکو اداره خود را در تبریز باز کند .

بدبختانه از زمان خیلی پیش رجال درباری بدو دسته تقسیم میشدند هواخواه روس (روسوفیل) و هواخواه انگلستان (انگلو فیل) و آنچه در این میان نبوده هواخواهی ایران بود . همچنین مینویسد : « ۵ شنبه ۲۹ محرم : خدمت شاه رسیدم چندان خلق خوشی نداشتند بواسطه مقدمه تبریز حواسها مفلوش است مخیر الدوله دوسه شب است منزل وزیر اعظم است » و نیز مینویسد : « شنبه غره سفر ۱۳۰۹ : سیح که وارد باغ ۶ شدم شاه خیلی متغیر بودند منزل آدمم عریضه مفصلی بشاه عرض کردم که شاید مقدمه تبریز را درست به شما عرض نمیکند این فتنه از روس است و معاندین شخص امین السلطان چنانچه چند ماه قبل اعلانات دروغ منتشر کردند شما را کسل کردند بلکه امین السلطان را معزول کنید دیدند به ارکان اقتدار او خللی وارد نیامد خودشان مختصر فایده ای بردند مردم را از شما رنجاندند و شما را از مردم بد دل کردند باز از این راه شروع کردند از سه کار یکی را باید بکنید یا فتنون برده بزور اسلحه اهالی تبریز را مطیع کنید یا آذربایجان را از عمل تنیاکو مستثنی کنید یا مونوپول را موقوف کنید یا ندرول ایجاد کنید و الا تبریزها اگر دست خارجی نبود کجا عقلشان میرسید سگ را بگردنش طناب ببندند در کوچها بگردانند و کاغذی بگردن سگ آویزان کنند که فرستاده شاه امین حضور است . جواب خوبی در کمال التفات دستخط فرموده بودند . و نیز مینویسد : « سه شنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۰۹ : و از تفصیلات دیگر اینکه شاه انگشتر الماس بتوسط امین حضور بجهت موسی آقا ملای تبریز ۴ فرستاده بودند آن انگشتر را قبول نکرده رد نموده بود . امین حضور انگشتر را به التماس از شاه برای خودش گرفت و اینکه میشنیدم بچه پرروئی گرفت و قتیکه بیرون آمد شوری معلوم ماها میگرد که شاه این انگشتر را بسرافت طبع همایون مرحمت فرمودند .

۱ - از قرائن معلوم میشود که امین حضور از دسته هواخواهان انگلستان (انگلو فیل) بوده و از همین لحاظ بوده است که او را در این موقع ساریک به آذربایجان اعزام داشته اند که خدمت خود را بخوبی انجام دهد .

۲ - مراد کاخ گلستان است .

۳ - این موسی آقا باید حاج میرزا موسی پسر حاج میرزا شقیع آقای ثقة الاسلام و پدر حاج میرزا علی آقای ثقة الاسلام شهید رئیس شیخی های آذربایجان باشد .

علی

حاج ملا علی کنی از علمای طراز اول و ناقصذالکلمه تهران و از روحانیون بسیار مرمول ایران بوده است . در سال ۱۲۲۰ قمری

در قریه کن از قری حومه غربی تهران تولد یافته و معلومات ابتدائی را در آنجا فرا گرفت . سپس در سن ۲۰ سالگی به بین النهرین (عراق) رفته و در نزد سید ابراهیم موسوی قزوینی (متوفی در سال ۱۲۶۴ ق .) صاحب کتاب خوا بطل الاسول و شیخ محمد حسن نجفی متوفی در سال



حاج ملا علی کنی

۱۲۶۶ ق . صاحب کتاب جواهر الکلام بتحصول فقه و اصول پرداخت و بعد به تألیف و تصنیف مشغول گردید . مؤلفات کنی همه در فقه و اصول و رجال میباشد . حاج ملا علی کنی در اواسط

۱ - اول چیزی نداشت و بسیار مفلوک بود بعد خیلی مرمول شد و از مریدان درجه یک

بشمار می آمد .

راه آهن در ایران به بارون جولوس دور و پشرا تکایسی داده بود به اغوای یک عده از شاهزادگان که دست روسها نیز در برانگیختن ایشان بی دخالت نبود شاه را در رسیدن بگیلان مجبور بعزل حاج میرزا حسینخان و الفاء امتیاز مزبور نمودند و حاج ملا علی قزوینی نیز در این باب سادر کرد . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد :
 دو شبه بیستم جمادی الاولی ۱۳۰۴ : صبح خانه امین السلطان رفتم بی اغراق ۲۵ طیب از فرنگی و ایرانی دیدم دو برادر شاه رکن الدوله ۱ و ملک آرا ۲ و حاج ملا علی مجتهد ۹۰ ساله

که یا این ریش سفید و این تمول محض تملق آمده بود . م. ق. عدايت درسنجۀ ۱۰ کتاب خاطرات و خطرات - تألیف خود راجع به قحطی سال ۱۲۸۸ ق . مینویسد :
 و درسنجۀ ۸۸ قحطی ای شد که یاران فراوش کردند عشق میرزا حسینخان سه سالار برای فقرا منازلی معین کرد سرپرستی آنها را بیدرم ۲ محمول داشت و شنیدم که علت گزانی عشقاد و هفت برف فوق العاده ای بود که راه عراق (اراک) مسدود میگردد در حوم حاج ملا علی کنی گندم را خروار خروار می فروخت تا خروار شصت و چهار تومان که مال صغیر است . ۲

حاج علی ملا کنی در صبح روز پنجشنبه ۲۷ محرم سال ۱۳۰۶ ه. ق. در تهران در سن ۸۵ سالگی در گذشت و جنازه او را با تجلیل تمام حرکت داده در حضرت عبدالعظیم حسنی



حاج ملا علی کنی

(شهر ری) دو مقبره جیران فروغ السلطنه زن سوگامی ناصرالدینشاه بجاگ سپرده شد .

- ۱ - محمد تقی میرزا .
- ۲ - عباس میرزا .
- ۳ - علی قلیخان مخبر الدوله .
- ۴ - در سال ۱۲۸۷ ق . گندم در حدود خرواری بیست و پنج تاسی ریال بوده است .

زیستن و خوب مردنی کرده : و نیز مینویسد :

۳۰ صفر ۱۳۰۶ ق : در تشییع جنازه حاج ملاعلی که به حضرت عبدالعظیم بردند، اهالی تهران از شهری و کندی و کسبه و علماء و آخوندها معرکه کرده بودند حتی گریه و بیهود وارمنی هم دسته شده بودند. عساری حاجی را همین طور بدوش از شهر به حضرت عبدالعظیم بردند بنا به وصیت خود حاجی در حضرت عبدالعظیم بین الحرمین دفن نمودند آنچه معروف است حاجی مرحوم سه کروز نقد و ملک دارد در حقیقت شخصی که در دنیا و آخرت هر دو محترم بوده همین است نوحه‌ای که کندیها و اهل شهر و یهودیها جلو جنازه میخواندند و سینه میزدند از این قرار است، اهل شهر :

رفتی تو ز دنیا ای نایب پینمبر
شد جای تو خالی در مسجد و منبر
نوحه کندیها :

کندیان را خاک عالم بر سر است
یهودیها میگفتند: واویلا سد واویلا
این عزای نایب پینمبر است
ستون دین ناپیدا و چهار روز دکاکین را



حاج ملاعلی کنی و پسرهایش

بسته بودند مثل ایام عاشورا دسته و سینه زن در کوچها عا میگرددند ختم را هم در مسجد مروی گذاشته بودند، روز چهارم حرکت دادند و به حضرت عبدالعظیم بردند. حقیقت تا بحال برای احدی در ایران این طور عزاداری نکرده بودند، خود حضرت پینمبر (ص) هنگامیکه

علی

میرزا علیخان متخلص به لعلی و ملقب به شمس الحکماء طبیب مخصوص
مظفرالدینشاه که در تاریخ ۱۲۶۱ متولد و در سال ۱۳۲۵ هجری

قمری در تفلیس در گذشت . لعلی در ابتداء به کسب و تجارت مشغول بود و در ضمن به تحصیل
علم طب نیز میپرداخت لکن چندی بعد از تجارت بکلی دست کشید و به تحصیلات طب خود
ادامه داد و پس از فراغت به طبابت مشغول گردید . در اواخر عمر مشغول به سیر و سیاحت
شد و بسیاری از بلاد قفقاز - عثمانی و مصر را سیاحت نمود . دیوان اشعارش به پارسی و ترکی
میباشد و تاکنون دوبار در تبریز چاپ شده است . نامبرده در مجاورت و سخنوری بد طولانی
داشته و هنوز لطائف طبع و خوش صحبتی او در آذربایجان ضرب المثل است .

علی

علیخان افشار زایرلو خمه‌سای ایزدگان و امراء زنجان بوده که
پس از کشته شدن ذوالفقارخان افشار خمه‌سای (اوایل سال ۱۱۹۵

ق .) اول شخص مقتدر و منتفذ نواحی زنجان گردید و داعیه سلطنت پر سر داشت و چون وی
از آغا محمد خان قاجار زیاد تمکین نداشت از این جهت او مصطفی خان قاجار دولو یکی
از بهترین سرکردگان خود را بدفع او فرستاد و در جنگی که در سال ۱۱۹۶ قمری میان او و علیخان
روی داد علیخان شکست خورده با آذربایجان رفت و سپس در سال ۱۱۹۷ ق . تأمین گرفته
به آغا محمد خان پیوست و از طرف وی بحکومت زنجان منصوب و روانه گردید و چون مرادخان
زند از سال ۱۱۹۶ ق . از طرف علیمرادخان زند بحکومت همدان منصوب و در آن نواحی
اقتداری بهم زده بود آغا محمدخان در سال ۱۱۹۷ ق . لشکرهای بسز کردگی برادر خود
جعفر قلیخان و میرزا محمدخان قاجار دولو و همین علیخان صاحب ترجمه جنگ مرادخان فرستاد
هنگامیکه علیخان مقدمه الجیش بود مرادخان بوی حمله آورده با گریزی که در دست داشت
بسر علیخان فرود آورد و نزدیک بود که علیخان از اسب بیفتد که در این میان جعفر قلیخان با
عجله سر رسیده مرادخان را باشمشیر دوباره کرد و علیخان از مهلکه نجات یافت . لشکریان
زند به که اوضاع و احوال را چنین دیدند از میدان جنگ فرار کرده جمعی پراکنده و جمعی
دیگر اسیر گردیدند . در سال ۱۱۹۹ ق . که جعفرخان زند از شیراز آمده اسفهان را گرفت
سپس برای گرفتن سایر نواحی بسمت همدان رهسپار گردید . علیخان افشار و محمد حسینخان
قراگزلو به اشاره آغا محمدخان در مقام مدافعه از او برآمدند لکن از جعفرخان شکست
خوردند و نزدیک بود که لشکریان آنان پراکنده شوند . در این هنگام خسروخان والی کردستان
و خوانین گروس بیواخواهی آغا محمدخان بموقع در میدان جنگ رسیده جعفرخان را بطوری

خود ساخت و چندان اعتنائی بدستورها و اوامراو نمی نمود . آغا محمدخان برای دفع وی بسمت زنجان رهسپار گردید . علیخان که قزیه را خیلی جدی دید دو باره وسائل و وساطت برانگیخته بستمکین و اطاعت درآمد . آغا محمدخان این یار نیز او را بخشید و چون مطیع و خدمتگزار گردید او را به همراه علیقلی خان برادر خود برای سرکوبی سرکشان لرستان و خوزستان بدان نواحی فرستاد و پس از دادن انتظامات به آن حدود روان . بازگشتند .

در سال ۱۲۰۱ ق . که آغا محمدخان از تهران باصفهان رفت پس از ورود در روز سان لشکر راه را کرد که علیخان را از مرد و چشم نابینا کنند و افراد ابواب جمعی او به عبدالله خان اوسانلو واگذار شد . راجع به نابینا کردن علیخان مورخین باختلاف نوشته اند . سپهر در ناسخ انوار بیخ می نویسد : « آنگاه آغا محمد شاه از تهران به اصفهان آمد و علیخان خمسه ای را که سالها بهوای خود سری کار می کرد و نهفته ضعیف او در حضرت شهریار مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل در کشیده .

هدایت در جلد نهم روضه المفاء تألیف خود چنین گوید : « و در آن هفت علیخان افشار خمسه ای را که آوازه نفاق او در ربیع مسکون منتشر و از موافقین و متوسلین هدایت الله خان گیلانی بود از دیدن جهان و نقش جهان دیده بریست و بیکجمل عمی مکحول نموده .

در جلد سوم منتقام ناصری صفحه ۴۴ این طو نوشته شده : « و در روز عسری لشکر علیخان خمسه ای بنا بر جرایم و خلافی که از او ظاهر در سیده بود از حلیه بر سر عاملان گردیده . اما سر جان ملکم انگلیسی که معاصر آغا محمدخان بوده در تاریخ ایران تألیف خود موضوع را طو دیگری نوشته و چنین گوید : « و زمره ای نیز بر اعداد و ایجت خوش اعتماد کرده منتظر نشسته بودند که شاید نزاع قاجاریه و زندیه فرصتی بجهت خود ایشان بدست دهد آغا محمدخان خیال خرابی این طائفه را داشت لکن دید تا بتدبیر کار گذرد بشمشیر نباید انداخت من جمله علیخان افشار بود که در آذربایجان جمعی بر دور خود فراهم آورده و چنان می نمود که هوای سلطنت دارد آغا محمدخان بعوض اینکه او را دشمن پندارد کاغذی دوستانه با نوشتو او را دعوت بملاقات نمود و باین معنی که ملاقات نموده مشورت نمایند و بمقتضای ایلیت به معیت یکدیگر قبیله زند را از میان بردارند .

علی خان اگر چه مردی کاردان و شجاع بود ولی از غدر طبیعی آغا محمدخان اندیشیده دشمنی را بر دوستی ترجیح داده از اسامف مطلب وی سر باز زد و گفت ملاقات ما و او در چمن سلطانیه یا شمشیر خواهد شد . آغا محمدخان علی الظاهر بخیال جنگ در حرکت آمد لکن چون دولشکر ملاقی شدند آغا محمدخان یکی از برادرانش را با دوسوار باردوی غنیمت فرستاد

بر اراضی خود مستقل و امیرایشان بر حکومت خود مستقر و در دوستی قهری بکند و دیگر و باشند و باتفاق خانه بر انداز اعدای طرفین شوند. این پیغام اثری جزئی در خاطر علیخان و کالی در قلوب رفقای وی کرده ایوب مراسلات و مکالمات مفتوح گشت و بالاخره آغامحمدخان غالب آمده علیخان را می شد باین که آغامحمدخان را خدمت کند مشروط بر اینکه آغا محمدخان نیز با وی از جمیع امرای مملکت زیاده با احترام سلوک کند لشکر ویرا بخود او واگذار کردند و آغامحمدخان بنوعی در اکرام و اعزاز وی میالغ کرده که بکلی رفع وحشت وی شد چون خوب از خواب خرگوشی چشم احتیاط بست شبی بدعوت یکی از امرای معتبر رفت و آخر شب که سرش از شور شراب گرم بود آدهی از آغامحمدخان او را باستیصال هر چه تمامتر طلب داشت که مطلبی مهم در پیش است و مشاورت وی در کار است بیچاره علی الفور اطاعت کرد و چون کار تمجیلی بود اسلحه خود را نیز بر نداشت هنوز داخل سرای سلطنت نشده بود که او را گرفتند و چشمش را کردند بدون آنکه کسی خبر شود روز دیگر آغا محمدخان بمنی از لشکرش را مفسد ساخت و بعضی دیگر را بخدمت گذاشت این صورت رعب افکن بسیاری از گردنکشان دیگر گشته. ممکن است که مورخین دیگر که قبلاً نام آنان مذکور گردیدند از قضیه علیخان مانند سر جان ملک مسبق بوده اند اما چون مورخین سلطنتی و درباری بوده نمی توانستند که حقایق را بنویسند و باستیصال امروزه مطالب آنان دستوری بوده و بااستیصال می شده است.

حاج میرزا علیخان دارای القاب (منشی حضور - امین الملک -

علی

امین الدوله) پسر حاج میرزا محمد خان سینگی (مجد الملک)

امین الدوله در سال ۱۲۶۰ هجری قمری متولد و خیلی جوان بود که در اداره یا وزارت رسائل (دفتر مخصوص شاهنشاهی) بخدمت پذیرفته شد و در سال ۱۲۷۵ هجری قمری که حاج میرزا محمدخان سینگی (مجد الملک) پدرش که از کارمندان عالی مقام وزارت خارجه بود برای تصفیه امور معوقه بین دولتین ایران و عثمانی بیعداد مأمور شد، در این هنگام میرزا - علیخان را که سنش در حدود پانزده سال و بسمت منشی گری وارد خدمت وزارت خارجه شده بود به همراه خود به بیعداد برد. پس از بازگشت از بیعداد چون خط و در پیش خیلی خوب بود ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۸ ق. که سن میرزا علیخان به ۱۸ رسیده بود دستور داد که سفر

۱- این دعوت هم ممکن است که بنا بدستور و اشاره نمود آغامحمدخان صورت گرفته باشد.

۲- جد امین الدوله اصلاً مازندرانی بوده و چون در سینک از قری لواسان کوچک مقیم بوده اند از این جهت این خانواده سینگی یا لواسانی معروف شده اند.



میرزا علی خان مشکی حضور



میرزا علی خان مشکی حضور و سپهبد میرزا مصطفی خان افشار بهاء الملک

و حضراً ملتزم خدمت باشد .

در سال ۱۲۷۹ ق. در سن ۱۹ سالگی بسمت نیابت اول وزارت امور خارجه برقرار گردید و در ضمن داشتن این سمت در سال ۱۲۸۳ ق. در سن ۲۳ سالگی درجه پیشخدمت خان و مشی حضور ناسرالدینشاه شده و از این تاریخ تا سال ۱۲۹۰ ق. که ملقب به لقب پدرزن خود پاشاخان امین الملک شد لقب مشی حضور بود .

در سال ۱۲۸۸ ق. در سن ۲۸ سالگی چا پارخانه های دولتی (پست خانه) نیز باو سپرده شد . در ماه صفر ۱۲۹۰ ق. که ناسرالدینشاه برای اولین بار و اولین شاه برای هر نظری که بود با اروپا رفت میرزا علیخان مشکی حضور نیز در این سفر به همراه شاه بود و نظر به مخالفت امین السلطان (آقا ابراهیم) با وی که در پیش شاه درباره وی سعایت شد ، از سرحد آلمان مرخص شده ، با یران بازگشت .



میرزا علیخان امین الملک

ناصرالدینشاه در ماه رجب همان سال پس از بازگشت و ورود به تهران تغییراتی در هیأت دولت خود داد در این تغییرات میرزا علیخان علاوه بر سمت وزارت رسائل (ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی) به شویت و نظامت مجلس شورای وزراء نیز نائل شد. پس از اینکه بجای میرزا محمدحسین دبین الملک فراهانی سمت وزارت رسائل منسوب شد در همین سال ملقب بلقب امین الملک نیز گردید. در سال ۱۲۹۳ ق. که ناصرالدینشاه در اعضای مجلس شورای دولتی خود تجدید نظر نمود امین الملک را علاوه بر سایر مشاغل که داشت سمت مدیریت شورای مزبور نیز انتخاب نمود. در سال ۱۲۹۴ ق. تمدی امور خرابخانه دولتی هم بر سایر مشاغلش افزوده گردید.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه که یکی از طرفداران جدی او بوده راجع به قضیه‌ای که برای امین الدوله در سال آخر منشی‌حضوری او (۱۲۸۹ ق.) که یکسال بعد ملقب به امین الملک شد رویداده در یادداشت های روزانه خطی خود آنرا چنین شرح داده است: و شبیه دوم ذیحجه ۱۳۱۰ ق: یکروز قبل از رفتن به بازار چال بندگان هما یون جمعی عقیقی که

این هیاتی زرگرسازد من خودم هم آنروز در وقوع این حادثه حضور بودم بعد از نهار شاه بود حضرات در ایوان جلو تالار رو به شهر نشسته بودند و الماس انتخاب می کردند در این بین خیر کردند که مسیو توسمن^۱ شارژ دافر (کاردار) انگلیس که تازه وارد شده بود بحضور عیاید شاه حضرات فرمودند که قدری آن طرف تر بنشینند که از مجادای تالار دور باشند شارژ دافر که آمد و رفت باز مراجعت کرده بجای اولی بیایند و بنشینند و مشغول کار خودشان باشند حضرات که برخاستند بروند امین السلطنه دست میرزا علیخان منشی حضور را چسبید و این عبارت را گفت که عیناً می نویسم : یارو الماس ها را چرا در کف دست قایم کردی ؟ منشی حضور گفت : دستم عرق کرده بود و چسبیده بود . آقا ابراهیم امین السلطان بنای داد و فریاد را گذاشت و این عبارت را مکرر می گفت : که قرمماقی بهتر از این نوکری است که ما عاها را با این پسر^۲ با انتخاب الماس مأمور می کنند که الماس را در حضور شاه میدزدد و ما بدانام می شویم شاه همین قدر فرمودند ساکت باشید شارژ دافر برود بعد می بینم . شارژ دافر آمد و رفت بعد امین السلطان گریه کنان و یقه پاره کنان باطاق شاه ورود کرد که ما را از نوکری معاف دارید یا همکار یا این قبیل اشخاص نکند شاه فی الفور حکم فرمودند که به صدراعظم^۳ گفته شود میرزا علیخان دیگر بخلوت نیاید و همان مجلس ، قلمدان و اسباب تحریر فقط که سپرده میرزا علیخان بود بمن دادند . فردا صبح که از کوه البرز به پیمازجال می رفتند میرزا حسین خان صدراعظم خود می شنیدم به این عبارت توسط امیرزا علیخان می کرد : که اگر میرزا علیخان در دو تکه الماس که رو به مرفته سی تومان نمی ارزد دزد است پس منم دردم کرو ما ایات^۴ شما دزد تراز او مستم و بهر نهج بود سرداری گرمائی در پیمازجال برای او خلعت گرفت و مجدداً او را بکار خودش که فقط قلمدان داری^۵ بود منصوب ساخت . شش ماه بعد که تدارک سفر اول فرنگ (۱۲۹۰ ق.) شاه رامی دید یکسدونود هزار تومان پول نقد تحویل میرزا علیخان دادند که جواهرات و سایر تدارکات که لازمه این سفر بود فراهم بیاورد مقصود از اطناپ این که در این روز دوشنبه دوم ذیحجه ۱۳۱۰ ق. است و ۲۳ سال

۱- Sir Ronald Thomson

- ۲- در این هنگام سن امین الدوله ۲۹ سال بوده .
- ۳- حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله .
- ۴- در زمان صدارت مشیر الدوله تمام ما ایات ایران پنجاه میلیون ریال بوده .
- ۵- (منشی حضوری) .



میرزا علیخان امین‌الملك



از راست: حاج میرزا علیخان امین‌الملك -
حاج شیخ محمدخان امین‌الملك

از این مقدمه گذشته است.

این مسأله هنوز دو خاطر مبارک بود به مجردی که من عرض کردم که در این سفر ۲۳ سال قبلی که به پاجال تشریف می‌آوردید اتفاقی افتاد در نظر مبارک هست سرپسته فرمودند بلی فقره الماس. مقصود این است که بعمداله هوش و حافظه پادشاه به این درجه است که هیچ چیز از خاطرشان نمی‌رود اما چه فایده میرزا علیخان امین‌الدوله حالا صاحب دو کروور مکنند؟ و حاضر الصداره و سالی شست هفتاد هزار تومان فایده (درآمد) دارد؟ و ما هنوز در خم یک کوجه ایم.

میرزا علیخان منشی حضور پس از فوت ناگهانی پاشاخان امین‌الملك مدیر شورای دولتی پدروزن خود که در تاریخ ۱۸ ذیحجه سال ۱۲۸۹ ق. در راه بین تهران و شهر ری از درشکه پرت شد و روز بعد در گذشت دارای لقب و شغل وی گردید و پس از فوت میرزا علیخان

۱- قسبه در سال ۱۲۸۹ ق. واقع شده و باید ۲۱ سال قبل باشد نه ۲۳ سال.

۲- این معمول پیش از داشتن ایش نشاء است.

۳- پول امروزی یا نوزده میلیون ریال است.

که لقبش صاحب جمع بود ملقب به امین‌الملک گردید .

م.ق. هدایت (مخبرالسلطنه) در صفحه ۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع به امین‌الدوله چنین گوید : « رجال ماهم خیلی صدیق و امین و مطلع از سیاست نبودند بقدری هم که می‌شد حفظ سیاست نکردند امین‌الدوله از اشخاص تربیت شده بود و معنی حضور شاه به پدم می‌نویسد که مطالب محرمانه را بتوسط امین‌الدوله تنویس^۲ و نیز در صفحه ۱۳۲ می‌نویسد : « ناصرالدینشاه به نزدیکترین رجال اعتماد نداشت حشمت همسایه‌ها چشم همه را گرفته بود همه سرسپرده بودند » .

در سال ۱۲۹۵ ق. (۱۸۷۸ میلادی) از طرف ناصرالدینشاه برای تعزیت درگذشت ویکتور اما نوتل دوم و تهنیت جلوس هومبرت اول پادشاه ایتالیا به رم رفت و هنگام بازگشت در قلیس شاه راکه عازم سقاروفا بود (سفر دوم) ملاقات نمود . در سال ۱۲۹۸ ق. که حاج میرزا محمدخان مجدالملک وزیروظایف درگذشت میرزا علیخان امین‌الملک بجای پدرحوش و وزیروظایف و اوقاف شد^۳ و در همین سال اداره پست نیز زیر نظر مستقیم او قرار گرفت چون در ذی‌قعدة سال ۱۲۹۷ ق. امین‌الملک از مدیریت مجلس شورای دولتی استعفاء داد وزارت وظایف را هم از او گرفته بمیرزا زکی تفرشی ضیاءالملک که میلی تعارف و بیشکلی داده بود واگذارشد و میرزا زکی بجای امین‌الملک وزیروظایف و اوقاف گردید .

مجلس دارالشورای کبری یا مجلس شورای وزراء و یا مجلس دربار اعظم يك مجلس دولتی و تشریفاتی بود اسم داشت ولكن بهیچ وجه معنی نداشت فقط ولات و وزرای معزول برای این که از قلم نیفتند و فراموش نشوند حتی گاهی هم با تشبیهات و پول دادن بشاه به عضویت این مجلس انتخاب می‌شدند و در حقیقت مجلس ملاقاتی و کار گذرانی برای یکدیگر بود . اعضای آن هفته‌ای دوباره این مجلس آمده پس از خوردن نهار و نوشیدن چای و کشیدن قلیان بخانه‌های خود بر می‌گشتند و برای وقت گذرانی رجال بی مصرف ایران مجلس بسیار خوبی بود .

۱- عبدالله مستوفی مؤلف تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ریاست دارالشورای کبری یا مجلس شورای وزراء امین‌الدوله را در سال ۱۲۹۷ و ابراهیم شیبانی مؤلف منتخب - التواریخ مظفری در سال ۱۳۰۳ ق. ذکر کرده‌اند .

۲- اشاره است به مسافرت مخبرالدوله در سال ۱۳۰۱ ق. به آلمان برای اتمام ساختن کشتی سفارش شده و ملاقات با بیسمارک .

۳- وفات مجدالملک در جلد سوم منتظم ناصری. صفحه ۳۶۴ در سال ۱۲۹۷ و در سنگ قبرش ۱۲۹۸ ه. ق. ذکر شده است .

شاه خیلی مقرب و محرم بوده معذک شاه گاه بگاهی از وی مذمت می کرده است .

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود چنین گوید : و پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۰۲ ق: صبح جمعی دیدن آمده بودند بعد دارالترجمه رفتیم از آنجا خدمت شاه رسیدیم فرمودند شب حاضر باشم شب حضور هم رساندم تاریخ اسکندریه دوم امپراطور روس را خواندم تفصیل جنگ قرم بود^۱ و اول استقرایش عثمانی از دولت فرنگ . شاه مذمت زیاد از مفرنگها (فرنگی‌مآب‌ها) مخصوصاً به کتابه از امین الدوله بدید میگفتند که میخواهد ما استقرایش کنیم و به این جهت ثانی شویم چه لازم است که قرم کنیم هر وقت پول نداشته باشیم چرم سکه خواهیم زد . میخواستم عرض کنم بفضل خدا قدرت شما بحدی است که حالا پول سیاه رواج داده‌اید منتهی چرم یکدرجه از مس که تراست باز نگفتم عجب این است که شاه از یکطرف تمجید سرداران عثمانی را می فرمودند که آنها اصلاً فرنگی بودند از طرف دیگر مذمت فرنگی‌ها را و مفرنگها را می فرمایند . امین الدوله با این که با امین السلطان سخت رقابت داشته از وی تملیق نیز میگفته است .

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود می نویسد : و دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۰۲ : صبح با اتفاق امین السلطان دوشان تپه آمدیم سیل بر گردان و بنائی و غیره را گردش نموده بعد دم باغ خلوص فرمودند امین الدوله هم تشریف آورد بقدری غمزات بروز دادند و مثل من تملاقات با امین السلطان کردند نه با امین السلطان را خوردند . از استعفا امین الدوله ، از مدیریت مجلس شوری ، مدتی نگذشت که دوباره بریاست مجلس شورای دولتی انتخاب گردید و ریاستش تا اواسط سال ۱۳۰۳ ق. بطول انجامید لکن در این سال بواسطه عدم تعادل میرزا علی اسفراخان امین السلطان که همه کاره مملکت شده بود و نظر خوبی به امین الدوله نداشت و او را یگانه رقیب خود قرض می نمود از ریاست شوری معزول و محمدتقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه بجای وی تعیین شد لکن ریاست شاهزاده چندان بطول نیاچامید که دو باره خود امین الدوله در همین سال (۸ رجب ۱۳۰۳ ق.) بریاست دارالشوری انتخاب گردید و وزارت و وظائف او قاف نیز بعهده وی واگذار شد و تا سال ۱۳۰۹ ق. در سمت وزارت و وظائف باقی بود نهایت در این مدت از طرف خود میرزا تقی خان مجدالملك برادر خود را در رأس

۱- مراد از جنگ قرم جنگ معروف کریمه Kriméu است که میان دولت روس از یکطرف و از طرف دیگر دولت مؤتلفه عثمانی - فرانسه - انگلستان و پرمون (ایتالی سابق) بر ضد دولت روس جنگیدند. جنگ مزبور از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ میلادی طول کشید و سرانجام روس‌ها شکست خورده مغلوب گردیدند .

موضوع ایرانی دربارهٔ امین الدوله چنین می‌نویسد: «امین الدوله میرزا علیخان وزیر پست و وزیر اوقاف و وزیر وظایف مرد آزادیخواه روشنفکری است در سفر اول با ناصرالدینشاه پاروپا آمد ولی به‌سبب امین‌السلطان^۱ از سرحد آلمان مرخص شده با ایران بازگشت. امین الدوله



میرزا علی‌خان امین‌الدوله

را در پاریس مجلل تهران ملاقات کردم، زبان فرانسه را بخوبی حرف می‌زد، از اوضاع ایران و جهان کاملاً اطلاع دارد نسبت به میهن خود عشق و علاقهٔ مفراطی ایراز میکنند اما در عین حال از انجام هر گونه اصلاحاتی در اوضاع فعلی نوهید می‌باشد. در سفرهای با ناصرالدینشاه پاروپا همیشه همراه وی بوده سپس چندی از تفوق رقیبش امین‌السلطان^۲ ناگزیر بمقصد نشینی از حیث اجتماعی گردید. امین الدوله در اواسط سال ۱۳۰۷ ق. با ستانداری خراسان تعیین شد لکن آنرا نپذیرفت و شاه از عدم قبولی او زیاد خوشش نیامد. اعتماد السلطنه در بارهٔ داشت‌های روزانهٔ خلی خود (۱۳ رمضان ۱۳۰۷ ق) می‌نویسد: «امروز شنیدم امین الدوله حاکم خراسان

۱ - مراد آقا ابراهیم امین‌السلطان است.

۲ - مراد میرزا علی‌اسفندخان است.

محل اعتناء شده . امین الدوله باسید جمال‌الدین اسدآبادی عهدانی روابط داشته و پس از این که سید در ماه جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ ق . از حضرت عبدالعظیم به عراق (بین‌النهرین) تبعید شد کلیه اسباب‌های او را نیز ضبط کرده از آن جمله کیف کاغذهای او بود تمام نامه‌های موجوده او را بازرسی کردند. در ضمن ، نامه‌هایی نیز از امین‌الدوله یافتند اما مضمون نامه‌ها طوری بود که بهیچوجه مسئولیتی و گناهی متوجه او نمی‌شود، بنابراین بازخواستی از او بعمل نیامد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود (پنجم جمادی‌الثانی ۱۳۰۸ ق.) مینویسد : « منزل امین‌الدوله رفتیم کیف کاغذ سید جمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند چند کاغذ بخط امین‌الدوله بوده است اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت . دولت در محرم سال ۱۳۰۹ ق . امتیاز راه شوشه خراسان را بوی واگذار نمود ^۲ .

میرزا علیخان امین‌الدوله با حاج شیخ محسن‌خان مشیرالدوله از دوستان یکسرنگ و بسیار صمیمی و باصطلاح با هم یک‌سان در دو قالب و یک روح اندر دو بدن بودند و حتی امین‌الدوله از کثرت محبت زیادی که به مشیرالدوله داشت نام پسر خود را بنام شیخ محسن‌خان محسن گذاشت و پس از آنکه لقب شیخ محسن‌خان تغییر یافته مشیرالدوله شد امین‌الدوله لقب سابق او معین‌الملک را برای فرزند خویش گرفت و بعد هم دختر شیخ محسن‌خان مشیرالدوله ^۳ را بازدواج پسر خود در آورد و حتی امین‌الدوله شخصاً در سفر سوم ناصرالدین‌شاه یاروفا (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق .) که از همراهان شاه بود از شاه اجازه گرفته از کابل (از شهرهای آلمان) برای عقدکنان دختر معین‌الملک بجهت پسرش محسن‌خان یا اسلامبول رفت و این صمیمیت و دوستی بین الاثنین کاملاً پابرجا و روزافزون بود . در سال ۱۳۰۸ ق . که معین‌الملک از سفارت اسلامبول برکنار شد امین‌الدوله از عزل او خیلی متأثر گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۴ شعبان ۱۳۰۸ ق .) اشاره به این موضوع کرده مینویسد :

« امر روزیدنی از امین‌الدوله کردم خیلی از معزولی معین‌الملک متألم بود باز صدیق السلطنه و یکم از این عزل را بمن نسبت دادند . در سال ۱۳۰۹ ق . که قضایای رژی پیش آمد کرد و سرانجام منتهی به الفاء امتیاز مزبور گردید معلوم نیست بجهت علت ناصرالدین‌شاه زیاد نظر

۱- در این تاریخ روابط امین‌السلطان با انگلیس‌ها بسیار حسنه بوده و وی از خدمتگزاران انگلستان بشمار می‌آمده است .

۲- مراد از راه شوشه خراسان از تهران تا مشهد بوده است .

۳- بی‌بی‌متیرالدوله .



خوبی به امین الدوله نداشته است . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد : « پنجشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۰۹ : صبح درب خانه رستم امین الدوله هم آنجا بود شاه بیرون تشریف آوردند با امین الدوله اظهار التفاتی فرمودند . پس از سدا عظم شدن امین السلطان در عتق رجب ۱۳۱۰ ق . امین الدوله من باب تملق از وی مهمانی مفصلی میدهد اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۹ رجب ۱۳۱۰ ق .) تفصیل آن مهمانی را چنین شرح میدهد : « امشب خانه امین الدوله مهمانی یال است زنهایی فرنگی دعوت شدند که بعد از شام بر قست سدا عظم و جمعی هستند » . و نیز مینویسد :

دوستی بین امین الدوله و معین الملک همیشگی برقرار بود تا این که امین الدوله در سال ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ ق. ، وزیر اعظم و صدراعظم شد . مظفرالدینشاه امین الدوله را مجبور کرد که دختر او را برای پسرش بگیرد و امین الدوله برای استحکام موقعیت و ادامهٔ سدارت خود این کار را کرد و به پسر خود محسن خان معین الملک دستور داد که دختر مشیرالدوله را طلاق دهد و پس از طلاق دادن، دختر مظفرالدینشاه را برای پسر خود گرفت و پس از این که این کار انجام یافت بنا به درخواست امین الدوله مظفرالدینشاه بخش لشت نشاء که یکی از مهم ترین بخش های خالصهٔ رشت و مشتمل بر ۴۲ آبادی کوچک و بزرگه است و ارامنك شماره يك ایران بشمار می آید در مقابل تقدیمی هزار عدد اشرفی یا امین الدوله بخشید و دوستی دیرینه و سالیان دراز بین امین الدوله و مشیرالدوله هم بدشمنی خیلی سخت تبدیل گردید . منافع دنیوی پسر را وادار میکند که همه چیز را زیر پا گذارد. هدایت مؤلف کتاب خاطرات و خطرات زیر عنوان عروسی محسن در این باب در صفحه ۱۴۳ چنین گوید :

و محسن خان مشیرالدوله با امین الدوله يك مغز در دو پوست بودند نظریه این دوستی امین الدوله اسم پسرش را محسن گذاشته بود و دختر محسن خان را هم برای او گرفته بود برای استحکام ریاست اجازه داد که محسن دختر مشیرالدوله را طلاق بدهد فخرالدوله دختر مظفرالدینشاه را برای او گرفت . در گالری باغ ارك عقدکنان شد من در آن مجلس بودم مشیرالدوله وارد مجلس شد بهمی حصار حال تأسفی دست داد . در شب ها دستجات بنوبت در پارک دعوت میشدند و نیز مینویسد : و امین الدوله در مزاج مظفرالدینشاه نفوذی حاصل نمود که کسی قدرت ندارد نزد شاه از امین الدوله شکایت کند امین الدوله پس از این که بصدارت رسید بعضی افراد را از قبیل عبدالجسین میرزا فرمانفرما و بسیر السلطنه که در نزد مظفرالدینشاه خیلی مقرب و در تمام کارها دست اندازی و دخالت میکردند از اطراف شاه و دربار بکلی دور کرد فرمانفرما به بین النهرین رفت و بسیر السلطنه را به تبریز فرستاده . و نیز مینویسد : و فرمانفرما بحکومت کرمان رفته هدایت در این مورد اشتباه کرده است .

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب چنین مینویسد :
و امین السلطان که در پیش بطرفداری انگلستان تظاهر مینمود چگونه پس از سقوط شرکت (خنده آور) تنباکوی شاهنشاهی آشکارا خود را دوست روسیه اعلام نمود هر چند که از آن دم که موقعیت او دیگر تعقیب هدفهایش را ایجاب نمیکرد و در نوامبر ۱۸۹۶ میلادی (جمادی الثانیه

بسمت نخست وزیری برقرار و در این پست بلقب صدراعظمی نائل شده . در این ایام دولت برای مخارج ضروری، که اهم آن مسافرت مظفرالدینشاه برای گردش و تفریح با اروپا بود، احتیاج مبرم بیول پیدا کرد . انگلیس ها در ابتداء حاضر شدند که يك میلیون لیره^۱ در مقابل گرفتن وثیقه معتبر آنها با انتخاب دلخواه خودشان بایران قرض بدهند و بعد بملاحظات سیاسی ازدادن آن منصرف گردیدند و چون امین الدوله نتوانست که استقراس مزبور را برای شاه و مخارج درباریان طمع و حریص سر و صورتی بدهد و روسها هم با وی موافق نبودند و او را مواخواه سیاست انگلیس (انگلو فیل) میدانستند بنا به این جهات از کار افتاد و بعد مدت کمی شیخ محسن خان مشیرالدوله که سابقاً سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی بود بسمت ریاست شورای وزیران انتخاب شد ولی اونیز در امر وام واستقراس توفیق نیافت و چون پولی از جائی برای شاه نرسید از رفتن با اروپا منصرف گردید . امین الدوله پیش از اینکه بمسارت برسد پس از سه ماهت رسیدن مظفرالدینشاه و ولیعهدش محمد علی میرزا در اول سال ۱۳۱۴ ق. به پیشکاری و وزارت ولیعهد تمین و باذربایجان فرستاده شد .

در جمادی الثانیه ۱۳۱۴ ق. که امین السلطان بر حسب فشار انگلیس ها معزول و از کار کناره کرد و در قم مقیم شد بجای او بنا بر تعایل و صوابدید انگلیس ها امین الدوله که در این موقع پیشکار ولیعهد در آذربایجان بود بتهران احضار شد ابتدای ورود بسمت ریاست مجلس وزراء و در ماه رمضان ۱۳۱۴ ه. ق. وزیر اعظم و پنج ماه بعد صدراعظم شد. صدارت او چندان طولی نکشید که در شانزدهم صفر ۱۳۱۶ ق. از صدارت معزول و به ملک خود لفت نشاء گیلان رفت^۲ .

از جمله اقدامات امین الدوله در موقع صدارتش استخدام چند نفر متخصص بلژیکی برای اداره امور گمرک بوداییان پس از عزل وی بتهران وارد شدند . امین الدوله همین طور در لفت نشاء اقامت داشت تا اینکه در سال ۱۳۲۲ ه. ق. در سن ۶۲ سالگی درگذشت و در همانجا بچاک سپرده شد. از کارهای امین الدوله تأسیس کارخانه آخرین سیستم قند کهریزک در بین راه تهران و قم یا سرمایه داخلی و خارجی بوسیله مهندسین بلژیکی بود و بعد تأسیس کارخانه کبریت سازی در الهیه^۳ شمیران ملک خود و تأسیس مدرسه رشديه در تهران. امین الدوله

۱ - پنجاه میلیون ریال مظنه لیره طلا در این تاریخ پنجاه ریال بوده .

۲ - منتخب التواریخ مظفری در صفحه ۴۹۱ تاریخ عزل امین الدوله را هفتم محرم ۱۳۱۶ ق. و کتاب خاطرات و خطرات در صفحه ۱۴۵ شانزده صفر ۱۳۱۶ ق. ذکر میکند .

۳ - الهیه پیش از اینکه بتملك امین الدوله در آید نامش خرازین بوده است .

چاپارچی باشی میخستد یعنی از چاپارچی باشی ها در زمان ناصرالدوله استبداد امین الدوله
 خان بوده که در سال ۱۲۷۴ ق. ملقب به پسرالدوله شده بود . بنا این که در آن زمان
 مرسولات پستی باگروده مال حمل میشد، در تمام خطوط بسیار مرتب و منظم بود و امین الدوله
 این کار را بخوبی اداره کرده بود بطوریکه اگر مثلاً در سال یکم مرتبه پست بمقصد دیر میرسید
 معلوم بود که باید واقعه فوق العاده ای روینداده باشد . م. ق. هدایت در صفحه ۱۴۶ کتاب
 خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : و پس از امین الدوله پستخانه را به صنیع الدوله
 سپردند بنده هم رئیس شدم مسبب آن بود رئیس محاسبات بود صورت عایدی دو سال اخیر را
 داد امین الدوله مالی هزار و پانصد تومان به دولت میداده هفت هزار و پانصد تومان علیق
 میگرفته و خرج دررفته سالی چهل و یک هزار تومان میرده است صنیع الدوله قیمت علیق را
 پیشکش دولت کرد و گفت عایدات هرچه شد مال دولت باشد حتی هم برای من زمین شود شاه
 سه هزار تومان حقوق باو مرحمت کرد. فرمود در سالی چهل هزار تومان باله اطعمه با خودت باشده.

آقاعلی با آقا محمد علی و با محمد علیخان امین الحضریت پسر بزرگ
 آقا ابراهیم امین السلطان و برادر یسائی میرزا علی اصفرخان

علی

امین السلطان اتابک اعظم بوده است . تا بمرده مدتی از سال ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۰۵ ق. تسدی
 آبدارخانه شاهی شغل سابق پدر خود را عهده دار بود . امین حضرت چون اطاعت زبانی از برادر
 کهتر خود نداشت از این جهت امین السلطان دویم هم چندان میانه خوبی با او نداشتند است و با وجود



از راست یعنی : استاد حضرت - استاد حضور

این در سال ۱۳۰۵ ق . او را
 بحکومت زنجان بجای حسینقلی خان
 سعدالملک (نظام السلطنه مافس)
 فرستاد لکن حکومتش بیش از یکسال
 طول نکشید که از حکومت آنجا
 معزول و به تهران آمد و بجای وی
 احتشام السلطنه (محمودخان) در
 سال ۱۳۰۶ ق . بحکومت خسه
 منصوب گردید . پس از رفتن امین
 حضرت به زنجان امین السلطان
 ریاست اداره آبدارخانه را بعدائی
 خودمرتضی خان که معروف به آقاداتی
 بود داد و این آقاداتی در سال ۱۳۰۷



آقا علی امین حضرت

محواله بخود نمی توانست برسد و در دیقمده
سال ۱۳۰۶ ق. در تهران در حال ناخوشی
ممتد در گذشت .

اعتمادا دالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود
راجع بوی مینویسد : و ۱۳ رجب ۱۳۰۶ :
امین حضرت برادر امین السلطان که از
حکومت خسته آمده بود قبل از شرفیابی در
دیوانخانه سکنه کرد و افتاده بود این بیچاره
از افراط شرب مسکرات و غمزه زیاد به این
روز افتاده . و نیز مینویسد : ده‌شنبه ۲۴
ذیقده ۱۳۰۶ : امروز شنیدم آقا محمدعلی
امین حضرت برادر بزرگ امین السلطان در
تهران مرحوم شده بامین دوست بود جوان
قابلی بود بعد از مردن پدر از غمزه بی‌اعتنائی
شاه محض خاطر امین السلطان متصل شراب
میخورد و یکی دو مرتبه هم سکنه کرد یقین
ایندفعه هم ب همین مرض فوت شد .

علی خان قلیچی یکی از امراء بزرگ طایفه قلیچی میباشد که در سنه
۱۱۶۸ ه. ق. از ترس احمدشاه درانی باسترآباد به محمدحسنخان

علی

قاجار پناه آورده و بعد محمدحسنخان او را در دامغان ساکن نمود .

علیخان دولوی قاجار ملقب به ظهیرالدوله پسر محمد ناصر خان
ظهیرالدوله و داماد ناصرالدینشاه شوهر فروغ الدوله سلکة ایران

علی

بوده و مدت‌ها ایشیک آقاسی باشی (رئیس یاوز برتشیفات) ساملنتی بود .

ظهیرالدوله در تاریخ ۱۲۸۱ قمری متولد و در سال ۱۳۴۲ ق. در تهران در گذشت و
در سر راه بین امامزاده قاسم و تحریش در شمیران که امروز به قبرستان ظهیرالدوله یا
سر قبر ظهیرالدوله معروف است مدفون گردید . وی از مریدان مخلص حاج میرزا

۱ - تومان آغا ملقبه به فروغ الدوله که بعد ها ملقبه به سلکة ایران گردید دختر
خازن الدوله یکی از زنان ناصرالدینشاه بوده و ازدواج تومان آقا با علیخان ظهیرالدوله در
سال ۱۲۹۷ ق. صورت گرفته است .



غفر خان شهیر اندوه

او در ساله (چند ساله) وزیر تشریفات خاصه همایونی (ناصرالدینشاه) پسر محمد ناصر خان قاجار ظهیر الدوله وزیر دربار پسر ابراهیم خان سردار پسر جان محمد خان ایلخانانی ایل قاجار پسر قراخان در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۱ ق. در جمال آباد شمیران متولد شده و در سن ۱۶ سالگی در سال ۱۲۹۷ ق. به مصاحرت ناصرالدینشاه شامل آمده است. در سال ۱۳۰۴ ق. رئیس اوزیر تشریفات ناصرالدین شاه شد و در سن ۱۳۰۳ ق. در سلك مریدان سنی علیشاه در آمده است و از عصر روز چهارشنبه ۲۵ ذیحجه ۱۳۱۶ ق. که سنی - علیشاه با اصلاح فقراء خرقه تنی کرده است صاحب ترجمه با امر مظفرالدین شاه بخلافت ارشاد و جانشینی آن مرحوم معین و مأمور

گردیده است. ظهیر الدوله پس از آنکه در پیش شد بتدری در رویشی غوطه ور بود که حتی زن و دختران خود را نیز بلباس درویشی در آورد.

وی دارای روشنی ضمیر و طینت پاک و اخلاق حسنه و تجدد خواهی بوده و طرفداری از مساوات و حکومت مشروطه می نمود و در انجمن اخوت او از وضع و تشریف برابر می نشستند و در موقع توپ بستن مجلسی چون منزل و خانقاه او مرکز فراماسون (اژدریان) در خیابان فردوسی واقع و خودش در این هنگام (۱۳۲۶ ق.) حاکم گیلان بود محمد علیشاه آنجا را به توپ بست و اثاث گرانهای آنرا ببارت بردند. غلیخان پس از فوت پدر بلب و شغل پدر خود که ظهیر الدوله و وزیر تشریفات باشد ناآل شد چندی بعد با اروپا مسافرت کرد و چند سالی در آنجا اقامت داشت و سپس بایران بازگشت و چون هنگامی که در اروپا بوده جمع فراماسونری وارد شده بود خواست که در ایران هم لژی ترتیب دهد.

در سال ۱۳۱۶ ق. که حاج میرزا حسن سنی علیشاه در گذشت علی خان ظهیر الدوله



از راست به چپ : فروغ الملوك ۱ - فروغ الدوله ملکه ايران - ملکه الملوك ۲

راکه از مردمان پرو پا قرص او بود بجانیشی خویش تعیین نمود . ظهیر الدوله که مردی متنفذ - محترم - مؤدب - خوش رفتار - متواضع و سخی بود پس از انتساب به این مقام حد اکثر استفاده را کرد به این معنی با اجازه و فرمان شاه وقت (ظفرالدینشاه) انجمنی بنام انجمن اخوت در خانه خود واقع در خیابان فردوسی به عضویت یکصد و ده نفر^۳ از رجال خوش نام - روشنفکر و اصلاح طلب که هر یک دارای کارت عضویت بودند دائر کرد و افکار فراماسونری خود را بنا بر مقتضیات زمان به این قالب درآورد و همان طوری که در اروپا معمول بود اسامی اعضاء روی یکصد و ده سندلی نوشته شده بود که باید هر یک در جای خود قرار گیرند . در سال ۱۳۲۳ ق. مجله‌ای بنام مجموعه اخلاق انتشار داد ابتدا این تشکیلات ترتیب صحیحی داشت بعد مانند همه تشکیلات این سلکت شلوغ شد بطوری که همه کس در

۱- همسر نالار السلطان کرمانشاهی .

۲- همسر غلامحسین میرزا قهرمانی .

۳- ۱۱۰ بحروف اجدد علم میشود .

ابوالفتح میرزا سادات الدوله که بر عتبه محمدعلی شاه برادر خود قیام کرد بود پس از شش ماه سپاه دولت در نهاوند فرار کرده از آنجا به کرمانشاه رفت و به قتلگری انگلیس پناه برد و پس از حصول تأمین جانی به ظهیرالدوله تسلیم گردید . ظهیرالدوله در زمان سلطنت محمدعلی شاه حاکم گیلان بود پس از بمباران و انحلال مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۶ ق. چون خانۀ او مرکز فراماسونری (لژاریان) و فراماسونها بر ضد شاه و دولت وقت بودند پسر محمدعلی شاه خانه او را با این که ظهیرالدوله شوهر عمه وی بود با بستن توپ خراب و سپس غارت نمودند و اموال زیادی از او به یغما بردند . م. ق. هدایت در صفحه ۱۲۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود حکایتی بشرح زیر از او نقل میکند : « روزی ظهیرالدوله با اتفاق یکی از مریدانش بدیدن سید ابوطالب صدرالذاکرین می‌رود . سید از روضه‌خوانهای طراز اول تهران بوده و صدای بسیار بلندی داشته که مستمین انبوه تنگۀ دولت را فقط او می‌توانسته است ساکت کند و معروف بود که سید جن گریه هست و پیش زنها احترام بسزائی داشت . ظهیرالدوله وارد می‌شود و من نشیند سید ابدأ اعتناء و خوش باشی بوی نمی‌نماید و باعث تعجب می‌گردد .

سید متوجه زنی بود که آمده بود آقاچش را بگیرد تا چند نوبت دست در سینه آن زن کرد و گفت جن تو خیلی حرامزاده است در می‌رود و مستمر تجدید می‌کرد تا آخر جن را از بغل آرن گرفت در شیشه‌ای کرد دوش را محکم بست آرن که پای درگاه حیاط ایستاده بود يك اشرفی روی آستانه گذارد و رفت آنگاه آقا رو بیا کرد برخاست و تواضع کرد نوکرش را خواند و سفارش شربت و شیرینی داد ظهیرالدوله بسید گفت این دیگر چه بازی است سید گفت : این مردم همه جن دارند بعضی را شما می‌گیرید بعضی را هم من ، پس بگذارم همه جن‌ها را شما بگیرید .

ظهیرالدوله در سال ۱۳۴۲ ق. وفات کرد و کسی را بجانشینی خود تعیین ننمود هر چند که پسران قوتش بسیاری از اشخاص می‌گفتند و ادعا می‌کردند که ما جانشین او هستیم خانقاه او هنوز هم تا این تاریخ دائر و بعضی اوقات چند نفری دور هم جمع می‌شوند و چون این موضوعات یعنی درویشی و مرید و مرادی تا اندازه‌ای از مد روز افتاده بنا بر این نسبت به سابق رونق چندانی ندارد .

میرزا علی پسر مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام شهید صدر اعظم معروف و مشهور محمدشاه قاجار و برادر کوچک میرزا محمد بوده

علی

پس از اینکه قائم مقام را محمدشاه در سلخ سفر ۱۲۵۱ قمری کشت دستور داد که تمام فرزندان



میرزا علی فاکر مقام مستوفی دیوان اعلی

امارت مساعرا الدین شاه و صدارت
میرزا تنی خان امیر کبیر همگی مورد عنو
واقع شده و از فراهان که تحت نظر بودند
آزاد گردیدند .

میرزا علی در سال ۱۲۷۴ ق. یست
استیفاء (عضو وزارت دارائی) تعیین شد .
مدتی مستوفی خاصه (رئیس حسابداری
دربار) و بعد مستوفی خراسان (متصدی
امور محاسبات خراسان) و سپس در سال
۱۲۹۹ ق. جزو وزرای دارالشورای دولتی
منسک گردید و در سال ۱۳۰۱ ق. ملقب به
قسائم مقام شد و در سال ۱۳۰۳ ه. ق.
در گذشت .



علی خان نسر الملک

علیخان قراقرلو

علی

نسر الملک پسر رستم
خان پسر حسینخان حسام الملک بوده علی
خان مانند پدر خود بزرگملاقمه و رئیس افواج
قراقرلو بود و با زبیده خانم دختر بیست
و هفتم فتحعلیشاه ازدواج نمود و از آن تاریخ
بمناسبت این وصلت پیش از پیش بر اعمیتش
افزوده گردید . در سال ۱۲۷۸ ق. که
سرتیپ اول بود ملقب به نسر الملک شد .

۱- دارالشورائی که امروز داریم می گویند که دارالشورای ملی است و سابقاً آن را
دولتی می گفتند . دولتی و ملی با هم فرق دارد .

بوی شهرت زیادی پیدا کرد و همیشه در بین بهترین (عراق) می زیست وی در اهالی دو دانکه مازندران و مدتها به بایگی مری متهم بود بعد بجهت رفع تهمت مرید ولی الله همدانی شد و به تدبیر کار ارشادش بالا گرفت تا بجائی که در زمان حیات خود دارای چندین هزار مرید گردید . ملا ولی الله نیز اصلاً مازندرانی بوده و چون در همدان می زیست از این جهت به همدانی اشتباه یافت وی از علماء و عرفاء بوده و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در گذشت و در همدان مدفون گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۲ محرم ۱۳۰۶ ق.) راجع به مقام ارادت امین السلطان به مرشد خود می نویسد : «چنانچه در سال بحواله حساجی میرزا سید علی مرشد که عنایات است ده بیست هزار تومان به در اویش میدهد و احترام این مرشد را بدرجهای دارد که سورت او را در قرآن گذاشته هر روز آن سورت را زیارت می کند بعد قرآن تلاوت می کند .

میرزا محمودخان مشیرالوزاره (مشاور الملك) محمودی سالهای عثمانی سرکنسول ایران در بغداد بود تا این که در سال ۱۳۰۷ ه. ق. از سمت خود معزول و بجای او حساج میرزا محمدعلی خان ثقة الملك منصوب گردید و فرمان هم صادر بوی ابلاغ شد . میرزا محمود خان که از موضوع عزل خویش اطلاع پیدا کرد به میر سید علی قطب مرشد امین السلطان تشبث و توسل جست و به محض اینکه قطب تلگرافی دایر بوساطت از میرزا محمودخان بامین - السلطان مرید خود نمود دوباره میرزا محمودخان بکار خویش برقرار و مستقر گردید .

اعتماد السلطنه در این باب می نویسد : «شنیدم ایرانی و عثمانی از بی قابلیت میرزا محمودخان جنرال کنسول بغداد شکایت داشتند حکم بعزل او صادر شد . **ثقة الملك هم هزارو پانصد تومان به قوام الدوله** داد که جنرال کنسول بغداد شود فرمان او هم صادر شد در این بین تلگرافی از حساجی سید علی قطب بامین السلطان رسید در توسط میرزا محمودخان بکار خود مأمور شد **این است کار دولت ما** .

حاج میرزا علیخان تفرشی حساجی معز السلطان بامین الملك در سابق **علی** از مستوفی های وزارت دفتراستیفاء (وزارت دارائی) بود بعد در ایامیکه محمدتقی خان معز الملك، دائمی میرزا علی اسفرخان امین السلطان سداختم ، ناظم میزان و میزان آقاسی (رئیس گمرکات) آذربایجان بود بامین الملك که در آنوقت بنام



معرالسلطان شد و سرد و نواز گمرک که حساب و کتابی در کارش نبود خیلی متمول شدند نهایت معزالملك بواسطه ولخرجی - گشاد بازی - عیاشی و نسیان کاری نتوانست تمول خود را نگه دارد لکن معزالسلطان ترو تیکه از طریق گمرک بدست آورده بود روز بروز زیادتر کرده که کم نکرد.

هنگامیکه دولت عثمانی بلژیکی به ریاست میسونر برای اداره گمرکات استخدام نمود بمین الملك که در آن زمان معزالسلطان لقب داشت اول بسمت مترجمی و سپس بمعاونت کل میسونر^۱ انتخاب گردید و بطوریکه گفته شد در مدت خدمت در اداره گمرک تروت زیادی

میرزا نادر علیخان تفرشی معزالسلطان بمین الملك

برای خود تحصیل نمود. پس از خروج میسونر از گمرک در حدود سال ۱۳۲۲ او هم خارج شد و نتوانست در ایران بماند و بطرف عراق غرب رفت و مدتی نیز در بیروت بود و چون بواسطه استفاد معای غیر مشروع و متمکن شدن مستطیع و واجب الحج شده بود از آنجا به مکه و در بازگشت از مکه به اروپا رفت و چندی وزیر مختار ایران در مادرید بود و در حدود سال ۱۳۳۱ ق. به ایران بازگشت. در سال ۱۳۳۴ ه. ق. که هیأت دولت به ریاست شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما تشکیل گردید گفتند که با دادن پولی در حدود سی هزار تومان او هم بوزارت دارائی انتخاب شد و نیز در کابینه محمود لپخان سپهسالار اعظم در همین سال با زبا پرداخت پولی در همین حدود بهمین سمت باقی بود پس از سقوط کابینه او هم منفصل و بی شغل ماند و بعد در تهران در گذشت.

میرزا علی آقای تبریزی ثقة الاسلام پسر حاجی میرزا موسی پسر

علی

حاج میرزا شفیح از مشاهیر علمای آذربایجان و صاحب چند

تألیف و بیست و نهم یکی از فرق شیخیه که در شب جمعه هفتم رجب هزار و دویست و هفتاد و هفت

۱- بمین الملك بواسطه عملیاتیکه انجام میداد و مورد پسند امین السلطان ثانی بود با او

خیلی مربوط شد و ترقی کرد.



قلبر کشف المحجوب والاستار سید اعجاز
حسین این کتاب هنوز بطبع نرسیده و نسخه
آن گویا در تبریز در خانواده آن مرحوم
باشد. فتید مرحوم در زمان بروز مشروطیت
از عوامل فعال و با نفوذ مشروطه طلبان
آذربایجان بود و در توقیف روسها بنای
مداخلات را در تبریز گذاردند در روز
عاشورا (دهم محرم ۱۳۳۰ هـ. ق.)
بدون جرم و بدون هیچ دلیلی بامر صاحب
منصب روس در میدان مشق تبریز بنادر
آویخته شد. در حاشیه کتاب انشای ایران
تألیف ادوارد بر اون بتمام مترجم کتاب مزبور

شهادت مرحوم ثقة الاسلام در سوم محرم و در صفحه ۲۶۴ کتاب خاطرات و خاطرات تألیف
م. ق. هدایت قتل مرحوم ثقة الاسلام را در دهم محرم سال ۱۳۲۹ قمری ذکر
شده است .

حاج علیخان مقدم مراغه ای (حاجب الدوله - سیاه الملك -

علی

اعتماد السالطه) در ابتدای امر هنگامیکه محمد میرزا (محمد شاه)

از طرف عباس میرزا نایب السالطه بدر خود حاکم مراغه بود حاج علیخان در جزء غلام بیگان
او بود پس از درگذشت عباس میرزا بموجب ماده هفتم معاهده ترکمنچای با دولت روس و با
وجود اینکه فتحعلیشاه فرزندان بی شماری داشت (در حدود شصت نفر) اجباراً محمد میرزا
نوه خویش را ولیعهد خود قرارداد. حاج علیخان در ولیعهدی محمد میرزا سبب صندوقداری
او را یافت و پس از اینکه سلطنت رسید تا مدتی سبب خوانسالاری (ناظری) دربار را که از
مشاغل مهمه آن زمان بود داشت. در اواخر عمر محمد شاه (۱۲۶۱ ق.) زوجه دیگر او یعنی
مادر عباس میرزا ملک آرا از حاج علیخان بعلت خیف و میل که در اموال خود مشاهده کرده
بود بنه شکایت برد و شاه او را چوب زد و داغ کرد و از شغل نظارت انداخت و تمام اموال
او را گرفت. در یکی از مراسلاتیکه حاج میرزا آقاسی در همین هنگام که حاج علیخان مفضوب
و اموالش مورد مسأله قرار گرفته بود بمحمد شاه نوشته این عبارات در آن دیده میشود:

سوره نور الشهاد السلطنة حاج علیخان غفرالله له



حاج علیخان حاج الدوله

و در باب علیخان ناظر عرض میشود که پدرش بجهت خلاف پابنده رفت و در مراغه وفات یافت و خودش بواسطه خیانت پمال پادشاه دین پناه روحانفداه گرفتار آمد زیاد تر ترسانند که او هم تلف شود همه مالها از بین می رود با رام و اسنادی مالها را از او بخواهند و چندی بعد برای اینکه مبادا کشته شود با شتاب هر چه تمامتر از دنیاوران فرار کرده خود را بقم رساند و در اطراف حرم حضرت معصومه سلام الله علیها پست نشست فرار حاج علیخان از تهران و پست نشستن در قم بیشتر برای این بوده که با مهدعلیا زن محمدشاه و مادر ناسرالدینشاه ارتباط بسیار نزدیک داشته و محمدشاه از این قضیه کاملاً سبوق و مستحضر میشود و برای خاطر این موضوع قصد کشتن او را داشته است و برخی هم این ارتباط را به مادر محمد شاه نسبت میدهند . محمد حسنخان اعتماد السلطنه پسرش در یادداشت های روزانه خطی خود در این باب چنین گوید :

« قبل از نهار صبحت محراب خان خواجه انیس الدوله شد خیلی مسن است من عرض کردم این خواجه سیاه هر وقت مرا می بیند منت زیادی بمن میگذازد که پدرت را شاه مرحوم یعنی

علیخان که از قضیه آگاه میگردد از نیاوران با شتاب عرچه تمامتر فرار کرده خود را بقم میرساند و در اطراف حرم حضرت معصومه بست میشیند لکن پس از چندی سدرالممالک اردبیلی حاکم قم برحسب امر شاه با نیرنگهایی او را از بست بیرون آورده مقلولاً بتهران میفرستد و بعد از مدتی زندانی دوباره بوسیله ایادی که داشته است و تمیثاتی که بکار میبرده از زندان آزاد میگردد لکن او را بخارج از مملکت (بین النهرین) تبعید میکنند. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود قضیه اینکه برای پسرش روی داده بدین تفصیل شرح میدهد :

سه سال قبل از فوت محمد شاه که پدرم خوانسالار^۱ بود بواسطه تهمتی مردود شد ، از وحشت هشت ساعتی از نیاوران شمیران بقم آمد و در جوار حضرت معصومه بستن شد ، حاجی سید صفی‌کنه زیارت‌نامه خوان و خادم و خانهاش در جوار حرم و داخل بست است پدرم را پذیرفت و پرستاری کرد حاکم سدر اردبیلی که طریقه درویشی و بی‌دینی داشت شاه باو نوشت که حبله‌ای انگیزد و پدرم را از بست بیرون بکشد و مقلولاً^۲ بتهران فرستد و همین کار را کرد. سید با جمعی از اولادش بکمک برخاستند سرسید در این مقدمه شکسته شد و این خدمت سید همیشه منظور پدر من بود اگرچه پدرم را بتهران آوردند و یکسال در زندان دیوان به زنجیرش کشیدند اما خودش را نریختند بعد مرخص عنایتش نمودند .

در مقدمه کتاب شرح حال عباس میرزا ملک آرا ، به قلم عباس اقبال آشتیانی ، نوشته شده که بهمهراه مادر محمدشاه بکمه رفته است و برای محرمیت مادرش را برای خود سیغه کرده است و رفتن حاج علیخان بامهدعلیا زن محمدشاه که در کتاب (دست پنهان) ذکر شده گویا اشتباه باشد. در ایامیکه در بین النهرین در حال تبعید بسر میبرد ، مادر محمدشاه عازم مکه بود ، او در آنجا خود را با وابسته و بهمهراه وی بکمه میبرد و پس از بازگشت به تبریز آمده خود را علی‌رغم مادر عباس میرزا بمهدعلیا مادر ناصرالدین شاه می‌بندد و بعد با او بتهران آمد . چون محمدشاه مرد و زمام کارها موقتاً در دست مهدعلیا قرار گرفت او حاج علیخان را ناظر خود و مأمور و رسول مالیات گیلان کرد . محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۱۹۶ راجع بشغل حاج علیخان پدر خود چنین نوشته : « حاج علیخان والد مؤلف را که در این وقت از زیارت بیت‌الله الحرام مراجعت کرده بود بحکومت و تنظیم گیلان فرستادند » .

میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۵ ق. پس از عزل و جریمه کردن اسمعیل‌خان قسراجه داعی قراش‌باشی ، حاج علیخان را بجای او قراش‌باشی نمود ، اعتمادالسلطنه در

شاه در تبریز از طرف او مأموریت یافت که به اردبیل رفته جهانگیر میرزا و خسرو میرزا برادران شاه را از هر دو چشم کور نماید^۲.

اسمعیل خان از زمان ولیعهدی و سلطنت محمد شاه تا زمان فوت او و همچنین سال اول سلطنت ناسرالدین شاه قراش پاشی بود و معلوم است که در این مدت مقامی شخصی خیلی متمول و متنفذی شده بود. در شورش نظامیان که بتحریک خودی و بیگانه در تاریخ نیمه ربیع الثانی ۱۲۶۵ ق. بر علیه میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم صورت گرفت پس از آرامش و تحقیقاتیکه در اطراف آن بعمل آمد معلوم شد که یکی از محرکین ظاهر قضیه اسمعیل خان قراش پاشی بوده. میرزا تقی خان او را پس از عزل پنجاه هزار تومان جریمه نمود و نامبرده تا سال فوتش همینطور مطرود ماند.

در سال ۱۲۶۸ ه. ق. که امیر از صدارت معزول و بکاشان تبعید شد حاج علی خان داوطلب کشتن ولینعت خود شده بکاشان رفت و با مرشاه میرزا تقی خان امیر کبیر را بوضع بسیار فقیسی کشت و پس از کشتن امیر کبیر و انجام مأموریت خود و بازگشت بتهران برای امین حسن خدمت از طرف شاه بنا بر پیشنهاد میرزا آقاخان نوری صدر اعظم مقرب به حاجب الدوله شده و علاوه بر آن یک قبضه قمع مرصع نیز پاو داده شد. م. ق. هدایت در صفحه ۸۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «میرزا علیخان حاجب الدوله زنی را از محترمان همراه برد که عزت الدوله (زن امیر) را مشغول کند اگر خبث نیت نبود برخلاف آن میکرد». ناسرالدین شاه در سال ۱۲۷۳ ه. ق. هنگام تعیین محمد قاسم میرزا پسر حیران زن سوگلی خود را بولایتعهدی، حاج علیخان حاجب الدوله را عهده دار ترتیب و انتظام و نظارت در امور جشن بسیار مجالی که در نظر گرفته شده بود نمود. سه روز پس از عزل میرزا آقاخان صدر اعظم نوری (۱۲۷۵ ه. ق.) بجرم تصرف در اموال دولتی و همکاری با او محکوم و از منصب حاجب الدولگی نیز معزول شد و بجای او حاج محمد خان بسطامی پسر کر بلائی عباس یوزباشی منصوب گردید^۳.

- ۱ - اکنون قراچه داغ به نام قدیمی آن ارسباران تبدیل یافته است.
- ۲ - از طرفی هم معروف است که اسمعیل خان پس از ورود به اردبیل به مقبره شیخ صفی الدین رفته در آنجا معتکف شد و محمد مهدی خان پسر فتح علیخان نوری معاون بهمن میرزا حاکم اردبیل عمل کور کردن شاهزادگان را انجام داد.
- ۳ - کر بلائی عباس از غلامان خاصه عباس میرزا نایب السلطنه و در جنگها همراه او بوده و زخمها برداشته بود. نامبرده اصلاً از اهالی ابرو ابراز دیه های شاهرود میباشد.

قراش باشی) ناصرالدینشاه بود .

حاج علی خان پس از عزل نزدیک به یکسال مغضوب و در گلبایگان تبعید بود تا در ذیحجه همان سال در سلام روز عید اضحی بوساطت مهدعلیا مورد عفو واقع و ملقب به خواجه الملك شده بجای خانلر میرزا احتشام الدوله بحکومت خوزستان منصوب گردید و در سال ۱۲۷۶ ق. بحکومت لرستان نیز ضمیمه حکومت خوزستان شده به عهده وی محول شد .



حاج محمدخان حاج علی

نامبرده تا اواخر سال ۱۲۷۷ ه. ق. حاکم هر دو محل بود و در این تاریخ بعلت کسالت پنهان آمد و در سلك و زرای دربار و اجزاء دارالشورای دولتی داخل و بعد در سال ۱۲۷۸ ق. وزیر عدلیه شد و در سال ۱۲۷۹ ق. ملقب به اعتماد السلطنه شده و بجای او فرهاد نایب‌الایساله که در اوایل سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به مستند الدوله شده بود بحکومت لرستان و خوزستان تعیین گردید. اعتماد السلطنه تا اواخر سال ۱۲۸۱ ق. وزیر دادگستری بود، در این سال از وزارت مزول و بجای او میرزا مطسفی خان افتخار بهاء الملك انتخاب گردید . در سال ۱۲۸۲ ق. بجای حاج میرزا محمدخان مجد الملك سینگى بوزارت وظائف و اوقاف

منسوب شد و در تشکیلاتی که ناصرالدینشاه ب فکر و اراده شخصی خود در سال ۱۲۸۳ ق. برای امور مملکتی داد علاوه بر وزارت وظائف و اوقاف اداره امور حکومتی همدان را نیز به عهده حاج علیخان اعتماد السلطنه محول و واگذار نمود . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش راجع به اقبیت کار پدر خود مینویسد :

و پنجم جمادى الثانیه ۱۲۹۸ ق. چنانکه پدر بیچاره من همینطور با صداقت خدمت کرد عاقبت بعد از شصت سال خدمت بجد و پدیر و خودش بی کفن مرد اعتماد السلطنه در باب درگذشت پدرش مینویسد : ۱۷ محرم ۱۳۰۰ ه. ق. پدر من در سنه ۱۲۸۴ در خانه سید

سفره نهار و شام با یستی برایش ساز بزنند اما ساز را بیرون کوب بکنند . دو دسته مطرب زنانه داشته حبیب سنتوری ملقب و معروف به سماع حضور پسر کوبک سبیلو که از نوایغ این هنر بوده در خانه او بدنیای آمده است .



آقاخان دوم

سید علی خان یا

علی

سلطان علی شاه

معروف به آقاخان دوم پسر حسنعلیشاه آقاخان اول بوده و در سال ۱۳۰۲ ه. ق. در گذشت و در نجف در سخن حضرت علی (ع) در مقبره اختصای که مشتمل بر چند اطاق است بخاک سپرده شد و پس از فوتش در همین سال پسرش محمد شاه معروف به آقاخان سوم متولد ۱۳۹۳ ه. ق. در سن ۸ سالگی جاننشین پدر خویش و پيشوای فرقه اسمعيليه گردید .

آقا علی معروف به استاد الاساتید و حکیم الهی فرزند ملا عبدالله مدرس زنوزی بوده است . آقا علی مدتها تدریس علوم منقول و

علی

منقول مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار قاجار را عهده دار بود و کمتر کسی از علماء و مدرسین معاصر او در تهران و بلکه ایران به پایة معلومات او میرسیده و بسیار کوچک اندام و کم جثه بوده است . وی در شب شنبه ۱۷ ذیقعده ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران در گذشت و در

بدایع الحکم فارسی است که در جواب سئوالات پدیع الملک میرزا^۱ تألیف نموده و در سال ۱۳۱۴ ه. ق. در تهران بطبع رسیده است .

علی سهیلی پسر میرزا غلامعلی تبریزی معروف بگوش بریده^۲ ابتداء در تجارتخانه حاج عبدالرزاق اسکونی که با مظفرالدینشاه از تبریز

علی

به تهران آمده و در سه دالان ملک حجره داشت شاگرد بود بعد وارد مدرسه روسی قزاقخانه



علی سهیلی

شد و سپس در مدرسه علوم سیاسی مشغول به تحصیل و موفق با تمام گردید پس از فراغت از تحصیل وارد خدمت وزارت خارجه شد ابتداء تقریر نویس محاکمات وزارت خارجه و بعد بتدریج ترقی کرد و به ریاست اداره شرق آن وزارتخانه رسید . در سال ۱۳۰۹ خورشیدی که وزارت طرق و شوارع (وزارت راه) تشکیل شد و سید حسن تقی زاده به سمت اولین وزیر در این وزارتخانه تعیین گردید او در سال ۱۳۱۰ خورشیدی علی سهیلی را از وزارت خارجه بوزارت راه منتقل و وی را به سمت معاونت خود انتخاب نمود. بعداً بتدریج ترقی زیاد نمود به استناداری کرمان به سفارت کابل - بغداد - پاریس

و لندن رسید و در سال ۱۳۱۶ خ. که وزیر مختار ایران در لندن بود پس از مرگ عنایت‌الله سمیعی (مدبر الدوله) وزیر امور خارجه ، از لندن احضار و به سمت وزارت امور خارجه تعیین گردید . و مکرر وزیر و سه بار نخست وزیر شد. در ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۷ خ. برای سومین بار که سفیر ایران در لندن شده بود پس از یک ناخوشی طولانی در آنجا بمرض سرطان درگذشت .

علی سهیلی مرد فهمیده - باهوش و مصلحی بود .

۱ - حشمت السلطنه - عناد الدوله ثانی .

۲ - علت اینکه او را گوش بریده می‌گفتند برای این بود که سابقه سوزن با حسن آقای قزاق معروف به خواهر داشت نزاعی نمود و حسن آقا باشوشکه خود گوش او را برید و از این تاریخ گوش بریدگی برای وی علم گردید و معروف شد بغلامعلی گوش بریده .



علیشاه ظل السلطان

از تمام جهات نقطه مقابل برادر خود بوده است . در سال ۱۲۲۵ ق. فتح‌علیشاه او را به‌همراه اسمعیل خان سردار دامغانی و دوسرادرش ذوالفقارخان سردار و مطلب خان بالفکران سنغانی و سوادان مافی و خواجه وند و عبدالملکی بقفقاز فرستاد و در محال قراباغ و گنجه با روسها نبرد کردند و برای سرداران ایران تا حدودی پیشرفت حاصل شد اما کار دنیااله نداشت و چندان نتیجه‌ای از آن گرفته نشد . در سال ۱۲۳۲ ق. ملقب به ظل السلطان شد و بجای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که به ایالت خراسان برگزیده و روانه شده بود بحکومت تهران منصوب گردید . چون فتح‌علیشاه در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۵۰ هـ . ق. در اسفهان درگذشت شصت و دو روز پس از او باقی ماند . وضع مرکز و اوضاع ایران^۱ یکی بهم خورد و هر یک از شاعران گان که در ایالات و ولایت حکومت داشتند . بداعیه سلطنت سر برداشتند . از آن میان یکی هم علیشاه ظل السلطان بود که در تهران خود را پادشاه خواند و بنام عادلشاه مدت چهل روز ، تا ورود محمد شاه به تهران (۱۹

شعبان ۱۲۵۰ ق.) ، بر تخت سلطنت جلوس کرد . ظل السلطان در مدت سلطنت چهل روزه خود بالغ بر هفتصد هزار تومان آن زمان و چند میلیون این زمان از خزانه بیرون آورده برای تحکیم پادشاهی و استحکام مقام خود ب مردم بدل و بخشش نمود^۲ .

محرک اصلی علیشاه در این داعیه دو نفر یکی میرزا ابوالحسن خان شیرازی و زبردول

۱ - این شاعرانده به نام ، علی خان ، علیشاه و علی میرزا شهرت داشته است .

۲ - طبق معمول همیشه پس از مرگ شاهان .

۳ - مدت سلطنت عادلشاه را لرد کرزن در صفحه ۳۹۰ جلد اول کتاب (ایران و موضوع

ایرانی) یکماه و منتخب التواریخ مظفری تألیف ابراهیم شهبانی در صفحه ۳۰۸ نوزده روز و

در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۶۲ چهل روز ذکر شده است .

امور خارجه و نواب ركن الدوله بوده . محمد ميرزا وليعهد هم در تبريز بر تخت نشست و باقوامي بسوي تهران حركت نمود . ظل السلطان كه خود را برآي سلطنت ذي حق تر از محمد ميرزا برادر زاده خود ميدانست براي اينكه شايد بي دردسر و كشمكش بتواند تاج و تخت سلطنت را تصاحب كند چند نفر از قبيل علي نقی میرزا ركن الدوله و ميرزا موسی نایب رشتی را واسطه صلح قرار داد و آنان را نزد محمد ميرزا فرستاد و با و پيام داد كه آذربايجان



محمد جعفر خان كاشاني

تا۴ زوين مال تو و بقيه ايران مال من باشد تو در آنجا پادشاه باشي و من در اينجا . محمد شاه بجاي مذاكره بنا بر مصلحت و سلاحيديد قائم مقام ركن الدوله را توقيف كرد و بعد ظل السلطان ميرزا مهدي ملك الكتاب و اسفنديار خان قوللر آقاسی (رئيس غلامان خاصه) را نزد محمد شاه برآي نصيحت و مذاكره فرستاد و محمد شاه بنا بر تدابير ساقيه ميرزا ابوالقاسم قائم مقام و موافقت سفرآي روس و انگليس (سرجان كامپبل و سيمونوويچ)^۱ بزودي وارد تهران شد . پيش از ورود بدستور قائم مقام ظل السلطان بنا صدر اعظمش محمد جعفر خان كاشاني به تدبير محمد باقر

خان بيگلر بيگي در قصر خورشيد (اندرون شاه) محبوس گرديدند^۲ .

محمد شاه در ابتداء قصد داشت كه ظل السلطان عم خود را بكشد و بالا اقل او را كور كند لكن به انماس واستدعای دختران فتحعلي شاه و دختران عباس ميرزا نایب السلطنه كه عروس اوي بودند او را بر داشته با خود بنزد محمد شاه برده و آذوشفاعت كردند و محمد شاه برآي خاطر

1 - Sir John Campbell - Simonovitch

۲ - در زمان وزير مختاري همین سرجان كامپبل است كه محمد شاه در سال ۱۳۵۱ ق . برابر با ۱۸۳۵ م . همه گونه اختيارات قلوك را بدولت انگلستان واگذار نمود و بعد روسها هم همان اختيارات را در زنگنه محل سفارت خود از دولت ايران گرفتند .

کارها و مشاغلی که داشتند بکلی برکنار گردیدند و سپس تمام آنان در اردبیل و بعد در تبریز زندانی شدند. فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود راجع به ظل السلطان می‌نویسد :

و نواب ظل السلطان که در ایام قنرت بر تخت جلوس کرده بود و انباشته‌ها را و گذاشته‌ها را پراکنده ناچار زنان را شقیع نموده بصرای فخرالدوله^۱ عمه مکرمه شاهنشاه و عشیرگان سرکار اقدس که عروسان او بودند در نگارستان حضور مشرف شد و مشمول مراسم شاهنشاه گردید و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصری رسانید: **ارحم من رأس عالة الرجاء و صلاح النساء** و آنچه که بشحیقات پیوست در ظرف چهل روز حکمرانی هفت صد هزار تومان نقد سوی جنس از خزانه عامره در آورده به بیهوده صرف شده بوده. علیشاه ظل السلطان پس از اطاعت اجباری از محمد شاه نخست او را در سال ۱۲۵۱ ق. همدمان بعد به مراغه تبعید کردند و بعد از آنجا او را به قلعه اردبیل بردند پس از ورود بسا در بیل چندی بعد با اتفاق علیقتی میرزا رکن‌الدوله و امام ویردی میرزا کشیکچی باشی برادران سلیمی خود که در قلعه زندانی بودند بوسیله نقیبی که معنی از زندان بخارج قلعه برای آنان کنده بود از اردبیل بروسیه فرار کردند. دولت روس بواسطه موافقتی که در این زمان با دولت ایران و شخص محمد شاه داشت چندان اعتنائی بآنان ننمود و شاهزادگان فراری از روسیه بترکیه و از آنجا بیفداد وارد و مقیم گردیدند و با وجود ماده پنجم عهده نامه ارزنة الروم منعقد در سال ۱۲۶۲ ق. فی مابین ایران و عثمانی که مدلول آن بدینقرار است :

و قمره پنجم - دولت عثمانی وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در برسا^۲ اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکوره و مرادده مخفیة آنها را بایران رخصت نهدد و از طرفین دولتین علیتین تمهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزنة الروم و عهده مأرد شونده. دولت عثمانی هیچوقت به تمهد خود عمل ننمود و جای آنان را تغییر نداد و بعضی اوقات مستقیم و غیر مستقیم با اشاره خود یاد دیگران محرک شاهزادگان نیز میگردد. علیشاه ظل السلطان در سال ۱۲۷۱ ق. در کربلا در سن ۶۲ سالگی در گذشت. قمریه فیلسان واقع در بخش ورامین از املاک علیشاه بوده که پس از توقیف و تبعید او خالصه شد و مظفرالدینشاه پس از این

۱ - فخر جهان خانم دختر ششم فتح علیشاه.

۲ - بروس یا بروسه پایتخت قدیم عثمانی.

شکره که علی خان شه شد ظل سلطان بدو ظل الله شد

علی

ملاشیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم و در میان بایها معروف به جناب عظیم یا حضرت عظیم بوده نامبرده در ابتداء شیخی و از شاگردان و اسحاب سید کاظم رشتی بود بعد به سیدعلی محمد باب گردید و با اصطلاح بایها شد . وی از از دعای فرقه بابیه بوده و در سالهای بین ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۸ هجری قمری داعی و نائب سید علی محمد باب در تهران بود . در سنه ۱۲۶۸ در صدارت میرزا آقاخان نوری در موقبعیکه ناسرالدینشاه قاجار از قصر صاحب قرایه خارج شده و سواره از کوچههای نیاوران میگذشت جمعی از بابیهها بتحریر ملاشیخعلی برای کشتن وی در پناهگاهی کمین کرده و به محض اینکه شاه نزدیک میشود سه نفر از آنان که در هدف گیری ناش و چندان مهارتی نداشته تیری از طپانچه بطرف شاه رها کرده لکن بوی اسب نمیکند فقط مختصر خراش سطحی تولید مینماید پس از این واقعه فوراً آنان را و همچنین تمام بابیههای تهران بلکه ایران دستگیر و بدستور دولت قتل عام میشوند . ملاشیخعلی را پس از دستگیری ابتداء حاج علیخان مراغه‌ای حاجب الدوله در حضور صدر اعظم نوری گوشش را با چاقوئیکه در جیبش بوده میبرد و چندی بعد پس از حبس و شکنجه چون لباس روحانی و جنبه ملائی داشته بعد از قتل عام بابیه او را در مجلس علماء برده حکم به قتل وی میدهند . در این هنگام حاجب الدوله اول ضربت باو زده بعد میرغضیان به قتلش مبادرت مینمایند .

علی

میرزا سید علیخان مستوفی پسر سید حسن از رجال درباری مظفرالدینشاه که در سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به وثیق الملک شد و شفاش رئیس صندوقخانه و رختدارخانه مظفرالدینشاه در زمان ولیمهدی و شاهی بوده است .

علی

علیخان ملقب به ناظم العلوم پسر محمد قاسمخان همشیرهزاده محمد مهدیخان شهنه بوده و در سال ۱۲۹۰ قمری در سفر اول ناصرالدینشاه باروپا که علیقلیخان مخیرالدوله نیز از ملازمین بود ، مخیرالدوله در این سفر پسر خود مرتضیقلیخان (ستیع الدوله) و خواهرزاده خود علیخان (ناظم العلوم) را ب همراه خود باروپا برد مرتضیقلیخان را در برلن و علیخان را در پاریس برای تحصیل گذاشت علیخان تحصیلات خود را در مدرسه نظامی سن سیر پاریس در رشته توپخانه با تمام رسانیده و به تهران بازگشت . در دوره‌ای که مسعود میرزا ظل السلطان قدرت و کبکیهای داشت و نظامی برای خود ترتیب داده بود



شیراز خان و ملو اور پاجان

نظام ظل السلطان در سال ۱۳۰۵ ق.،
 بمساعی روس‌ها، علیخان برای اختلافات
 سرحدی به سوی فرستاده شد
 و پس از کشته شدن ناصرالدینشاه و
 جلوس مظفرالدینشاه به تهران
 بازگشت و مدتی رئیس مدرسه عادیه
 بود و بعد بواسطه کمی حقوق از انزال
 مزبور استعفاء داد. چند جلد کتاب
 تألیف کرده و کتاب تلماک^۱ تا آلف
 فنلن^۲ را برای ناصرالدینشاه ترجمه
 نموده است.

علی

میرزا علی اسان الدوله چون چشمش چپ و صورتش محدود بوده معروف
 بوده است به چپپور. نظر باینکه کتب خطی و قطعات خطوط اسانید در
 دربار سلطنتی زیاد شده بود باین جهت در سال ۱۲۷۰ هجری قمری بامر ناصرالدینشاه قاجار
 کتابخانه مخصوصی برای ضبط کتب و غیره ساخته شد و در آنجا کتب خطی - قطعات و مرقعات بسیار
 نفیس که تا آن زمان جمع آوری شده بود ضبط گردید. میرزا علی خان که در زمان ولیمهدی
 مظفرالدینشاه در تبریز سمتش پیشخدمتی و کتابداری دستگاه وی بود پس از اینکه مظفرالدینشاه
 در آخر سال ۱۳۱۳ ق. (۲۵ ذیحجه) برای جلوس بر تخت سلطنت بایکدمه انبوه گرسنه و
 بی بند و بار، از همراهان وارد تهران شد میرزا علی خان نیز در جزو آنان بود. در این هنگام
 بزرگ از همراهان کاری و شنلی ارجاع شد. کتابخانه سلطنتی هم نصیب و سهم میرزا علی خان گردید
 و عنوانش کتابداری باش و بعد بقتل اسان الدوله نیز منتقل گردید. اسان الدوله هم مانند
 سایر درباریان مظفرالدینشاه موقع را برای خویشی غنیمت شمرده و در مدت تصدی
 خویش بسیاری از کتابهای خطی عمود بی نظیر را از کتابخانه سلطنتی بدزدید و چون

برده و در خانه خود پنهان کرده آنها را دوباره بکتابخانه سلطنتی بازگرداند - اسان الدوله پس از اطلاع از قضیه خیلی نگران و سراسیمه شده برای اینکه آنها را از چشم بازسان و مأمورین پنهان کند تمام آنها را در حوض آب خانه خود ریخت مأمورین شروع به تجسس نمودند در ضمن تجسس آنها را در حوض آب یافتند و هنگامیکه از توی آب بیرون آوردند تمام آن کتب نفیسه و خطوط عالیله و نقاشی‌های کارچین و استادان بزرگه هرچیک قابل استفاده نبود و از میان رفته بود . ای خواننده محترم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ! متأسفانه در این مملکت ، غالباً طرز انتخاب اشخاص برای مشاغل از سدر گرفته تا ذیل از این قبیل میباشد و اینکه ما بجای نمیرسیم و هنوز اندر خم یک کوچه ایم برای این قبیل موضوعات است . شنیدم که عاقبت اسان الدوله با وضع بسیار فلاکت باری جان داد .

میرزا علی اشرف خان احتشام‌الوزاره سرعنگه هیندس از کارمندان وزارت خارجه که در سال ۱۳۰۱ قمری مأمور حدود خراسان بوده

علی اشرف

و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری اندکی پیش از گذشته شدن با سرالدینشاه با اتفاق اسعد الدوله



از راست به چپ : سلیمان میرزا - احتشام‌الوزاره -

اسعد الدوله حاکم بلوچستان

مأمور تجدید حدود بلوچستان شد . معروف است که گرد و نظر به ایران خیانت کرده و پولی از بیگانگان گرفتند و به نفع آنها رأی دادند و قسمتی از بلوچستان (ماشکید و غیره) را به انگلیس‌ها واگذار نمودند . خان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان تألیف خود مینویسد : «ما زود پرسی سایکس سابق الذکر معاون کمیسرین انگلیس در کتاب مسافرت بایران شرقی در فصل تجدید حدود بلوچستان صفحه ۱۵۵ مینویسد : «احتشام‌الوزاره را به چادر خود برده با او قرارداد محرمانه بستیم و در جلسه رسمی که با حضور اسعد الدوله تشکیل شد فقط از اختلاف‌آلات سرحدی صحبت کردیم و از موضوع این قرارداد محرمانه حرفی نزدیم . اسعد الدوله اظهار خوشوقتی کرد منهم به صورت خودم قیافه

میرزا علی اصغر خان دارای القاب صاحب جمع - امین الملک -
 امین السلطان و اتالیک اعظم پسر دوم آقا ابراهیم امین السلطان و
 سردار اعظم ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و محمد علی شاه قاجار که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری



میرزا علی اصغر خان امین السلطان



نقشه پسر خان (شیرالدوله) ایستاد
 آقا ابراهیم آبدار (امین السلطان)

متولد و در روز شنبه ۲۱ رجب سال ۱۳۲۵ ق. شب هنگام (دو ساعت ونیم از شب گذشته یا ساعت ۸/۵ شب) «وقتی که از مجلس شورایی خارج میشد معروف شد که بدست شخصی از اهالی آذربایجان بنام عباس آقا در سن ۵۰ سالگی بقتل رسید. امین السلطان در زمان حیات پدرش ابتداء ملقب بصاحب جمع بود و پس از اینکه میرزا علی خان امین الملک رئیس دارالدورای کبری در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب با امین الدوله شد، میرزا علی اصغر خان لقب قبلی او

۱ - صاحب جمع یکی میکنند که متصدی شترخانه و قمارخانه دولتی باشد (اداره حمل و نقل امروزی). صاحب جمع یکی از کارهای مهم درباری و صاحب جمع همیشه مردی مشارالیه و متعین بوده است.



از راست به چپ: عزیر السلطان - عزیرالموتی - نایب السلطنه - سالار السلطنه - رکن السلطنه - ابن السلطان -
 اعجاز السلطان بود و مخدومی ناصرالدینشاه

را گرفته ملقب بامین الملک گردید^۱ . و در کارهای متعدد دولتی پدرش دست و چشم و همه چیز او بود و در زمین کمک‌هایی که پدرش میکرد در کارها بسیار ماهر و وارد شده بود . در سفر دوم ناصرالدینشاه بخراسان که در سال ۱۳۰۰ ق. صورت گرفت در ایمن مقر آقا ابراهیم امین السلطان از همراهان شاه بود و در ماه رمضان در بین راه در قریه داورزن در گذشت . ناصرالدینشاه پس از مرگ او تمام مشاغل پدر را از قبیل: بیوتات سلطنتی - انبارخانه مرکزی - خراب‌خانه و وزارت گمرک^۲ - خزانه غیره را که همگی از مشاغل بسیار پر دخل و نااندرام مملکت

- ۱ - میرزا علی اصغر خان فقط ۱۴ ماه ملقب بامین الملک بود .
 - ۲ - باینکه دولت پس از فرقه اول از دوسها بمبلغ ۲۴/۵ میلیون روبل و گمرکات شماری و وثیقه دادن روس ها برای اداره کردن گمرکات مستشاران بلژیکی را بکار گماردند معذرت امین السلطان مالی سی هزار تومان از درآمد گمرکات برای خود استفاده می نمود .
- در این باب ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود می نویسد : «امین السلطان درباره مستشاران بلژیکی مراعات آداب نموده و همه هفته مسوئول را می پذیرفت و طبق مقررات جدید گمرکات سالانه سی هزار تومان بموجب گزارشهای متواتر استفاده میکرد » .



امین السلطان

بود بانضمام وزارت دربار و لقب امین السلطان پسرش میرزا علی اصغر خان در سن ۲۴ سالگی منتقل نمود. محمد حسنتخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۸ ذی القعدة ۱۳۰۰ ق. مینویسد: «مخفی نمائند امین السلطان در این سنه ۱۳۰۰ بیست و پنج سال دارد وزیر دربار و فی الواقع صدراعظم ایران است». وزیر در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ مینویسد:



میرزا علی اسفرخان امین السلطان

و منزل امین السلطان وزیر دربار و خزانه و گمرک و صاحب ۴۴ منصب بزرگه رفتم اولاً این شخص جوان ۲۴ ساله است در نهایت غرور بملایم جوانی، خوشبختی هم داده. و در جای دیگر مینویسد: «امین السلطان نسی دایم طاعون ممرض خوانم و با وبای هند، بلالی بود که بجان دولت و ملت افتاد و ایران را بیاد فنا داد جامع تمام ردائش و فاقد کلیه فضائل است.»



میرزا علی اسفرخان امین السلطان اتابك اعظم در ایامیکه زیر دست پدر خود کار میکرد و ملقب بصاحب جمع بود او را آقا علی اسفر خطاب میکردند بعد در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب بامین الملک شد او را آقا علی اسفرخان میگفتند و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۰۰ ق. که لقب و تمام کارهای پدر را اشغال نمود، میرزا علی اسفرخان امین السلطان شد.

میرزا علی اسفرخان اتابك اعظم



امین السعید

امین السلطان در کودکی و جوانی که زیر دست يك پدربیسواد تجسباتی نه چندان عمیق کرده بود ولی در مقابل هوش - حافظه و زیرکی بمزائی که ذات هر چه میدید و می شنید فرامیگرفت و محفوظات خود را بسیار بدقت بکار بی انداخت در ضمن که گهائی که پدربیک کرد چنان بکار ماهر شده بود که بایک نظریه مرضیه بدختری نطفه حساس آنرا می یافت و با چند کلمه که در حاشیه آن می نوشت آزرده و قبول تکلیف را بخوبی می توانست معین کند - قبل از فوت میرزا یوسف مستوفی الممالک، امین السلطان جوان بیست و پنج شش ساله خیلی خود را بشاه نزدیک کرده و طرف توجه واقع شده بود و اشخاص نزدیک پدربیک و مطلعین حدس میزدند که پس از میرزا یوسف سرداعظم، امین السلطان جانشین او خواهد شد و اتفاقاً هم حدس آنان نیز درست بود و این کار بالاخره صورت گرفت. امین السلطان مانند پدربش نطفه ضعف ناسرال دین شاه را بخوبی درک کرده بود و برای اینکه شاه را کاملاً بطرف خود جلب نموده او را همیشه از خود راضی نگاه دارد مرتباً پولهای بی عنوان پیش کشی و با چیزهای دیگر که شاه بآنها خیلی میل داشت با او می رساند و این قبیل وجوهات بامین اقدس که یکی از زندهای سوگلی او بود تحویل میگردید و اینکه لقب مشارالیهسا بامین یا امینه آغاز می گردید از همین لحاظ



التابك

تحویل‌داری وجوه اختصاصی شاه بوده است .

اعتماداً سلطنته در پادداشت های خفای خود می نویسد : «قره رمضان ۱۳۰۴ ق : در ب
خانه رقم از اتفاق کتابچه جمع امین اقدس دست شاه بود پیش کشی های امین السلطان راجع
میفرمود دیدم اشرفی را تومان جمع میکند عرض کردم در هر صد تومان بیست و پنج تومان و
در هر صد هزار تومان بیست و پنج هزار تومان تفاوت عمل است ملتفت شدند و تمام کتابچه را

بهیچ وجه آشنائی نداشته و میرزا نظام مهندس الممالک مترجم ابو بده است. در سال ۱۳۰۶ ق. با داشتن مناسب و مشاغل متعدد هنگامی که وزیر اعظم شد بیوس می افتد که فرانسه تحصیل کند و چون گرفتاری و مشغله اش خیلی زیاد بوده چندان موفقیتی در این رشته پیدا نمی کند اما خیلی علاقمند بوده که یکی از زبان های خارجی را بخوبی بداند .

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب می نویسد : « شبیه ۹ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق. منزل امین السلطان رفتم مصمم شده است پیش من درس فرانسه بخواند قریب نیم ساعت درس خواندند . پس از فوت میرزا یوسف مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۳ ق. کارهای صدارت را انجام میداد اما رسماً صدراعظم نبود وزارت در بار اعظم و وزارت دارائی هم بر ستهائی که داشت افزوده شد . اعتماد السلطنه (یکشنبه چهارم شعبان ۱۳۰۳ ق.) می نویسد : « امین السلطان علاوه بر سایر مناصب وزیر مالیه هم شده . امین السلطان در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه چه موقمی که وزیر دربار اعظم - وزیر اعظم و چنان هنگامیکه صدراعظم شده همه کاره مملکت بوده و هر چه او میخواستن اعم از امور داخلی و یا خارجی انجام می یافته است . اعتماد السلطنه در این باره در یادداشت های خود چنین گوید :

« جمعه ۲۵ ربیع الاول ۱۳۰۳ : سیح پیاده تا میدان توپخانه رفتم از آنجا دارالترجمه رفتم بعد حضور امین السلطان که بمراتب شمع و سرورش از حضور شاه زیاد تر است رفتم جفا که هر چه او بخواهد شاه می خواهد و هر چه نخواهد شاه نمی خواهد . و نیز می نویسد : « دوشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳ : دیشب خانم تولوزان با وزیر دربار و صاحب ۴۵ اداره و نفس نفیس شاه که امین السلطان باشد شام خوردم بسیار بد گذشت این جوان شیدا وزیر اعظم بیست و شش ساله . موقمی که مشاغل پدر با امین السلطان مقوض و محول شد ، طبق اصول مملکتی ، برادران و اکثر قوم و خویشها و هواخواهان خود را بر سر کار آورد و کارهایی که زیر نظر او بود میان آنان تقسیم کرد . برادران اعیانی خود میرزا اسمعیل خان امین الملک را رئیس خزانه و محمد قاسم خان را صاحب جمع نمود . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود در وقایع سال ۱۳۰۴ ق. می نویسد : « برادر پانزده ساله امین السلطان صاحب جمع و رئیس اردوی هابونی بوده باین ترتیب محمد قاسم خان برادر امین السلطان وقتی که بسبب صاحب جمعی تعیین شده ده سال داشته است .

میرزا علی اسفرخان امین السلطان چندان توجهی به آقا محمد علی امین حضرت (متوفی ۱۳۰۶ ق.) برادر بزرگ خود نداشته است پس از مرگ پدر تقدینعاش را که در آن

برادر بزرگوار خود بیشتر اوقات خود را به عیاشی و شرابخواری می‌گذراند و بکارها نمی‌رسید از این جهت امین‌السلطان چندان نظر خوبی با او نداشت. پس از مرگ آقا ابراهیم امین‌السلطان مدتی امین حضرت بنا بر تصویب امین‌السلطان ثانی برادرش ریاست اداره آبدار خانه و سقاخانه را داشت میان این دو برادر برخلاف سایر برادران اعیانی که از امین‌السلطان کاملاً متمکن و اطاعت داشتند چندان سقایی نبود و علتش هم این بود که امین حضرت و امین‌السلطان از دو مصاد

بودند. در سال ۱۳۰۵ ق. با اینکه کارهای

۱۳۱ علی امین حضرت

صدارت را میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان به‌توان وزیر دربار اعظام و وزیر اعظام انجام میداد معذک ناصرالدین‌شاه در این تاریخ درصدد برمی‌آید که رسماً صدراعظمی برای خود تعیین کند و برای انتخاب یکی از این سه نفر: قوام‌الدوله^۱، عضدالملک^۲ و امین‌السلطان را برای صدارت استخاره می‌کند و نتراول خوب می‌آید و فرسوم که امین‌السلطان با شکر آمده بود و چون نظر شاه در انتخاب صدراعظم با نظر بیگانگان (روس و انگلیس) تطابقت داشته و باید موافقت آنها را هم در این اتماب جلب نماید موافقت حاصل نمی‌شود از این جهت دست نکه میدارد و از انتخاب صدراعظم برای خود موقه^۳ منصرف می‌گردد. در این باب اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد:

و شنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۰۵ ق. شاه در تعیین صدراعظم استخاره فرموده بودند سه نفر را معین کرده بودند قوام‌الدوله - عضدالملک - امین‌السلطان و نتراول خوب آمده بود آخری بدهنوز که معلوم نیست تا بعد چه شده. امین‌السلطان بعضی اوقات بتدریجی اعتناء بر جمال و حتی بی‌شاه می‌شده که مافوق نداشته و علناً در حضور مردم به آنان ناسزا می‌گفته است. اعتماد السلطنه در این باب می‌نویسد: ۲۴ شعبان ۱۳۰۵ ق. : ... از قهر امین‌السلطان تفریغ

۱- میرزا عباس‌خان تفرشی.

۲- علی‌رضاخان قاجار.

و بخصوص بهجت‌الدوله و امین‌حضور دادنده . درصمیم سفر که شاه از قم به تهران مراجعت میکند امین‌السلطان همراه شاه بوده و درحسن آباد در راه قم مریض می‌شود و شاه بعیادت او می‌رود و اعتمادالسلطنه تفصیل آنرا چنین می‌نویسد : « سوم شعبان ۱۳۰۵ ق : شاه ورود فرموده بودند باطاقی که رختخواب امین‌السلطان را انداخته بودند آقا باقر^۱ که حالا حاکم قزوین و مدیر راههای قم و قزوین است او را می‌مالید . جناب آقا کلامه لندی دورکلافی بسته بر سر داشت خوابیده بودند . امین‌حضور می‌گفت یازده مرتبه شاه او را باسم خواندند و جهات من‌الوجه جوانی نداد دفعه آخرها جواب گفته بود بندگان همایون فرموده بودند احوالت چطور است همین قدر گفته بود خوب است و غلطی زده لحاف بر سر کشیده پشت پشاه کرده بود . شاه که الحق منبع حلم و معدن صبر و حوصله‌اند هیچ نفرموده از اطاق بیرون آمده بودند حضرات^۲ می‌گفتند چهره مبارک بر افروخته بود متغییرانه در کالسکه نشسته تا نهار گام رانده بودند لکن بعد از نهار دستخطی بنام امین‌السلطان صادر شده . امین‌السلطان بسا وجود آن حرکات و اداء و اصولی که نسبت به ناصرالدین شاه در بین راه قم و تهران از خود در آورد و جداً قهرو تعرض کرده بود هنگام ورود شاه به تهران از آب انبار قاسم خان^۳ سواره در رکاب شاه وارد می‌شود و در اینجا مقتضی چنین بوده که در انتظار مردم این طور خود را جلوه دهد و نسبت بشاه احترامات لازمه را مبثول دارد و کمالاً رل احترام امامزاده را باید متولی نگه دارد بخوبی ایفاء کرده است . اعتمادالسلطنه در یاد داشت های خطی خود این موضوع را چنین شرح میدهد :

«دوشنبه چهارم شعبان ۱۳۰۵ ق . در وقت ورود به شهر امین‌السلطان از آب انبار قاسم خان سواره در رکاب بوده است . و نیز اعتمادالسلطنه می‌نویسد : «دشنبه شعبان ۱۳۰۵ ق : در ب خانه رقم شاه با امین‌السلطان خلوت کرده بود شنیدم محض ترنیه خساطر مبارک بجهت رفع آن بی‌ادی‌های علی‌آباد توسط آغا محمد خواجه پانصد شرفی و يك انبهدان‌العاس

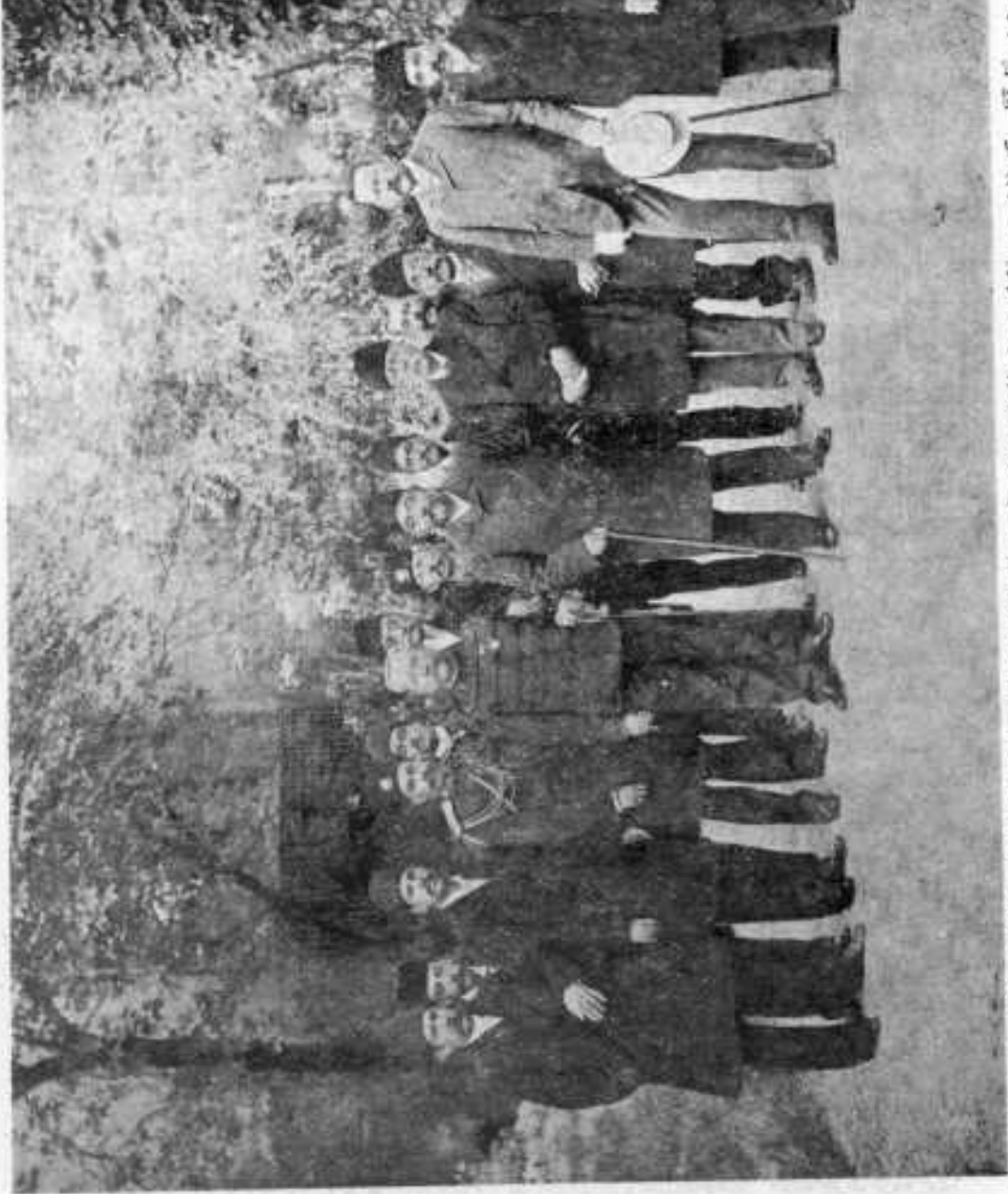
۱ - سعدالسلطنه

۲ - علاءالدوله - امین‌حضور - امین‌همایون و حکیم‌الممالک .

۳ - این آب انبار را امیر قاسم خان پسر سلیمان خان اعتمادالدوله قاجار قوآنلو و پدر مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه در بین راه تهران بشهرری بنا کرد و چون در این حدود بی‌آبی و در فصل تابستان هم هوا فوق‌العاده گرم بود مردم هنگام رفت و آمد از آب آن برای شرب استفاده می‌کردند و تا این اواخر هم بنام آن در جنب قبرستان بسیار وسیعی باقی بود و پس از توسعه و تعمیر خیابان آن آب انبار هم با نضعام قبرستان بکلی از بین رفت و آثارش محو گردید .

در فرسوم ناصرالدین شاه باروفا (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق.) امین السلطان نیز که عنوانش
 وزیر اعظم (نخست وزیر) بود به همراه شاه باروفا رفت تا سال ۱۳۱۰ ع. ق. بمقام وزیر
 اعظمی برقرار بود. امین السلطان در مدت وزارت اعظمیش امتیاز کشتیرانی در رود کارون و
 تأسیس بانک و استخراج منادن را در سال ۱۳۰۶ ق. و انحصار توتون و تنباکو را در سال
 ۱۳۰۷ ق. بانگلیسها واگذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۷
 ربیع الاول ۱۳۰۶) راجع به امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون می‌نویسد: «این روزها به
 واسطه امتیازی که بانگلیسها داده‌اند که در شط کارون کشتیرانی بکنند روسها از این قسره
 متألمند نهایت سخت گیری را دارند اینست که فضل و عقل و زور داخل است بجهت این خط
 غریبی که کرده‌اند در دسر بجهت خودشان ایجاد نموده‌اند در این خصوص شاد از من سؤال
 کردند من هم حقانیت روسها را تصدیق کردم». و نیز می‌نویسد: «۲۰ ربیع الاول ۱۳۰۶:
 عصر چسریل منزل من بود میگفت خیلی خوشحال هستیم که حق کشتیرانی در رود
 کارون به انگلیسها داده شد. در حقیقت خودشان را تصرف نمودند». در تاریخ (۲۲
 ربیع الاول ۱۳۰۶) می‌نویسد: «صبح خانه مشیرالدوله (یحیی خان) رفتم او را خیلی دلنگ
 دیدم آنچه می‌گفت راست میگفت روس از باب امتیاز دادن به انگلیسها از کشتیرانی کارون
 نهایت اوقاتشان تلف است و ترک آمد و رفت را با امین السلطان که در حقیقت این خیانت را
 بدولت نموده‌اند از آن طرف ایلیچ انگلیس به امین السلطان گفته بود که اسرای ترکمان
 را که پس فرستاده بودید به استرآباد فرسیده است». و نیز می‌نویسد: «۲۹ ربیع الثانی
 ۱۳۰۶ ق. عصر عرب صاحب (از کارمندان سفارت روس) منزل من آمد می‌گفت شاه بواسطه
 سفارت به امپراطور روس پیغام داده‌است وقتی که من فرنگ می‌آیم شما چطور با امین السلطان
 رفتار خواهید کرد مبادا کینه از او داشته باشید از اینکه بواسطه او کارون را به انگلیسها
 واگذار نمودیم عرب صاحب می‌گفت ما از این پیغام خیلی خنده کردیم و ریشخند نمودیم.
 اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۰ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) طرز گرفتن
 انگلیسها امتیاز بانک شاعشاهی را بدستیاری خود زمامداران امور (شاه و وزیر اعظم)
 این طور شرح میدهد:

در شب ساعت چهار و نیم ابلاغی بخط خود امین السلطان به من رسید که حسب الامر
 فردا در بخانه (دربار) حاضر باشید خیلی تعجب کردم که من هر روز علی‌الرسم در بخانه هستم
 دیگر چه جای ابلاغ است یا هزار خیال صبح کردم و وقتی که داخل عمارت شدم امین الدوله
 را هم دیدم که وارد باغ شده با ایشان گفتم که همچو ابلاغی برای من دیشب آمده گفت به



دکتر شایسته را احمد مستوفی (مستوفی) شایسته نگاشته است. - ۱۳۰۱ -

دکتر شایسته و همکاران

دکتر شایسته و همکاران

صاحب دوا (میرزا فتحعلی) و سایر اعیان (میرزا حسن) و سایر اعیان (میرزا حسن) و غیره و غیره بودند جهانگیر خان (وزیر ستایع) و امین حضور (آقا علی آشتیانی) هم بود که همه را امین السلطان خبر کرده بود در این بین خود امین السلطان و اقبال الملك (میرزا محمد مستوفی نظام) هم رسیدند در این بین شاه هم تشریف آوردند و همه ما را در اطاق آبدارخانه احضار فرمودند کلاه قزاقی در سربازگشان بود که جمال خورشید مثال عسایون را خیلی زشت کرده بود به نائب السلطنه فرمودند که این امتیازنامه که چهارده سال قبل به رویتز داده بودیم سفارت انگلیس حالا اصراری دارد که این امتیازنامه باطل نیست و رویتز باید بحق خودش برسد.

اگر چنانچه نخواستیم باشیم آن امتیازنامه را مجری بداریم باید امتیازنامه جدیدی در باب ایجاد بانک باو بدهیم غرض از احضار شما این امتیازنامه را با بیداد پانه و مآهرا باطابق خزانه که مسکن امین الملك (میرزا اسمعیل خان) است فرستادند اطاق سرد پر طوبوشی بود منقل آتش که هنوز بوی ذغال میداد آوردند احترام به حضرات گذاشتند که بوی ذغال سرما را به دوران آورد منقل را بیرون بردند چهار نائب السلطنه را آوردند خوردیم امین السلطنه (محمد علی خان) هم بواسطه نسبت به امین السلطان^۱ اذواء مجلس شد و حکیم المعالک هم که اندرون بمعالجه ایس الدوله رفته بود از شاه استدعا کرده بود آنهم جزء مجلس شده بود باز حضرات به هیأت اجتماع به اطاق آبدارخانه آمدند آنجا را مجلس قرار دادند امتیازنامه رویتز را امین الدوله خواند عیجکس لاونم نگفت بلکه همگی تصدیق کردند^۲.

چون که اول الی آخر ابراد گرفتیم در این بین خبر کردند که ایلیچی پنکی دنیا حضور

۱- قرارداد رویتز بموجب فصل هشتم که در آن ذکر شده بود، هرگاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع نگار نشود چهل هزار ایره که در بانک انگلستان رهن گذاشته شده دولت ایران حق دارد که آن راه نفع خود ضبط نماید چون مدت منقضی گردید و کمپانی به تمهیدات خود عمل ننمود قرارداد لغو و چهل هزار ایره ضبط گردید بنابراین در این تاریخ موضوع بکلی منتفی شده بود مظنه ایره طلا در سال ۱۲۹۰ ه. ق. پنجاه و پنج ریال بوده و چهل هزار ایره میشود دو میلیون و دو بیست هزار ریال.

۲- شوهر خواهر امین السلطان بود.

۳- سکوت وزراء و تصدیق آنان دو علت داشته ۱- همگی میدانستند که شاه و امین السلطان بواسطه گرفتن رشوه نظر مساعدی نیست به دادن امتیاز بانک شاهنشاهی به انگلیس ها دارند.

۲- پسر رویتز ریش و سیل هر یک از وزراء را بفرخواستان و اهمیتشان قبلاً خوب چرت کرده بود.

۴- وزیر مختار آمریکا.

کردند خودشان رفتند .

در تاریخ (۲۱ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) می نویسد : «عصر ایلی انگلیس دیدن من آمد باز ابلاغی از امین السلطان رسید که روز شنبه در مجلس حاضر باشید بجهت اتمام عمل رویتزه و نیز در (۲۲ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) مینویسد : « تمام روز در خانه بودم مشغول ترجمه قراردادنامه رویتزه بودم سه از شب رفته خلاص شدم . در تاریخ (۲۳ جمادی - الاولی ۱۳۰۶ ق.) می نویسد : « در روز باز ابلاغ امین السلطان آمد که امروز حاضر باشم منمم کتابچه اعتراضات خودم را نوشته بودم ترجمه را هم کتابچه دیگر سیح در بخانه رفته امین الدوله میگفت امین السلطان از حرفهای پربروزش متغیر بود من اعتناء نکردم در این بین خود امین السلطان رسید بنا بهمان عادت جوانی که دارد بادست وکله و شانه خودش را حرکت میدهد و شاط و شوت نموده حرف میزند رفتار فرمود . خواست مرا از میدان در کند من اعتناء نکردم شاه بیرون تشریف آوردند دوباره مسأله را تجدید فرمودند باز همه وزراء تعلقاً به امین السلطان تصدیق بلا تصور نمودند شاه رو به من فرمودند که تصدیق بدم من هیچ حرف نزنم وقتیکه از مجلس بیرون تشریف آوردند منمم متعاقب شاه آمدم کتابچه اعتراضات خودم را بنظر شاه رسانیدم بخانه آمدم بفاصله یکساعت قراش خلوتی دستخط شاه را آورد که با نهایت التفات تصدیق فرموده بودند و فرموده بودند که این کتابچه را به نائب السلطنه و قوام الدوله و امین الدوله و امین السلطان ارائه بنمائید .

در تاریخ (۲۴ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) می نویسد : « در بخانه رفته بعضی از وزراء بودند معلوم شد که امروز هم باز مجلس است و مرا خبر نکردند جهنم . من آنچه باید بکنم کردم هم هنرم دولخواه منم و بشاه خیانت و خریت وزراء اعظم را نشان دادم و بشاه نمودم نباید ایران را کلیه به انگلیس ها تسلیم نمود در حالیکه باید بجهت عذیده از روس احتیاط کنیم بر فرض این قراردادنامه امضاء بشود خیلی زود معایب او و صدق عرض من معلوم خواهد شد . و نیز در (۲۵ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) مینویسد : « دیشب جرجیل (سدنی) آمده بود مرا از سفارت انگلیس میترساند من تمام گفتگوهای او را امروز بشاه نوشتم فرستادم دوشان تپه جواب مرحمت آمیزی نوشته بودند . در تاریخ (۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) مینویسد : « سر چهاربه من فرمودند (شاه) اعتراضات تو را در قراردادنامه بانگ ، رویتزه قبول کرد قراردادنامه او را امضاء خواهم کرد و عصر امضاء فرمودند شنیدم امین السلطان و مشیر الدوله از ذوق اینکه این کار گذشت از پیش شاه که بیرون آمده بودند روی هم را بوسیده بودند .

1918. - 1919. - 1920. - 1921. - 1922. - 1923. - 1924. - 1925. - 1926. - 1927. - 1928. - 1929. - 1930. - 1931. - 1932. - 1933. - 1934. - 1935. - 1936. - 1937. - 1938. - 1939. - 1940. - 1941. - 1942. - 1943. - 1944. - 1945. - 1946. - 1947. - 1948. - 1949. - 1950. - 1951. - 1952. - 1953. - 1954. - 1955. - 1956. - 1957. - 1958. - 1959. - 1960. - 1961. - 1962. - 1963. - 1964. - 1965. - 1966. - 1967. - 1968. - 1969. - 1970. - 1971. - 1972. - 1973. - 1974. - 1975. - 1976. - 1977. - 1978. - 1979. - 1980. - 1981. - 1982. - 1983. - 1984. - 1985. - 1986. - 1987. - 1988. - 1989. - 1990. - 1991. - 1992. - 1993. - 1994. - 1995. - 1996. - 1997. - 1998. - 1999. - 2000. - 2001. - 2002. - 2003. - 2004. - 2005. - 2006. - 2007. - 2008. - 2009. - 2010. - 2011. - 2012. - 2013. - 2014. - 2015. - 2016. - 2017. - 2018. - 2019. - 2020. - 2021. - 2022. - 2023. - 2024. - 2025.



اظهار خصوصیت کرد مفهوم این بود که یعنی با وجود مخالفت توما کار خودشان را از پیش
 بردیم لکن من هم میگویم آنطور که میخواستید بآل دولت را ببندید و بدست انگلیس بدهید
 نگذاشتم . و نیز در (۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۶ مینویسد : « در بیخانه رفتم شاه فرمودند
 پسر رویتر (صاحب امتیاز بانک شاهنشاهی ایران) را حضور بیاورند شنیدم پسر رویتر را که
 حضور برده بودند همان احترامی که در حق پیک و زهر مختار بعمل می آوردند از قبیل قسراش
 قرمزپوشی که اژده خیابان دولت تادرب عمارت باید جلویفتند بهمین احترام پسر رویتر را
 با حکیم تولوزان^۱ حضور بردند و منتهای مرحمت را شفاهاً در حق او فرموده بودند آنچه
 مشهور است صد هزار تومان بجهت این کار بشاه پیشکش داده است . پس از
 دادن امتیاز کشتیرانی در رودخانه کارون و همچنین دادن امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی
 ایران به انگلستان، روسها نیز بوسیله پرس دالتوروکی وزیر مختار خود در دربار ایران
 درخواست گرفتن چندین امتیاز از دولت ایران نمودند. اعتماد السلطنه در این باب در (۱۶
 جمادی الثانیه ۱۳۰۶) مینویسد: « خدمت شاه رسیدم باز صحبت فرنگ بود گمان میکنم حکماً
 بروند میگویند امروز تکالیف دولت روس به قنار شاه خواهد رسید و ظاهراً تکالیف روس
 از این قرار است : اول حق کشتیرانی در تمام رودخانهها که بدریای مسازندگان میریزد .
 ثانیاً ورود سفاین روس به مراب انزلی . ثالثاً راه کالسکه به میاشری و بخرج روسها
 از گیلان به تهران . رابعاً راه آهنی که باید از تهران به خراسان کشیده شود اگر چه بحسب
 ظاهر چندان اهمیتی ندارد اما در باطن قسمت شمالی و شرقی ایران را باید قسماً خواند
 تمام این اعمال از سوه تدبیر وزیر اعظم عالیه است که لبره های انگلیس آنها را فریب داد قسمت
 جنوب را به انگلیسها دادند این است که روسها هم به طمع افتادند . اعتماد السلطنه راجع
 به سفر سوم ناصرالدینشاه با روپاد رسال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق. مینویسد: « ۱۲ رمضان ۱۳۰۶ ق.
 روزنامه های روس از حالا بنای بد نوشتن از امین السلطان را گذاشته اند و این بد نویسی را
 به مشیر الدوله^۲ که در تهران است نسبت میداد . و نیز در ۲۸ ذیحجه ۱۳۰۶ مینویسد :
 « تولوزان سفرهای سابق فرنگ که می آمد دیوانه میشد این سفر که از گره رویتر خورده پول

۱ - دکتر تولوزان Tholozan فرانسوی است « خصوص ناصرالدین شاه دلال و واسطه
 عمل بود و ابتداء اوضاع بان کرد و امامت پسر رویتر را به ناصرالدین شاه داد و دنیا را به او
 داد تا بجاییکه ناصرالدین شاه و امین السلطان وزیر اعظم امتیاز بانک شاهنشاهی ایران را دو
 دستی در مقابل گرفتن چند رغاز رشوه به انگلیسها تقدیم نمودند .

کار او؛ بطوریکه پیش گفته شد در سال ۱۳۰۶ ق. که امین السلطان بعنوان وزیر اعظم به همراه ناصرالدینشاه باروپا رفت و مانند همیشه از کیسه خلیفه در آنجا امتیازاتی به بیگانگان داده شد که مهمترین آنها امتیاز انحصار دخانیات ایران بود که بعد در ایران به رژی شهرت پیدا کرد. شاه و وزیر اعظم، در مقابل گرفتن مبلغ ناچیزی برای خود، امتیاز آنرا به انگلیسها دادند. شاه و وزیر اعظم مانند امتیازات دیگر خیال نمیکردند که روسها با آن مخالفت نمایند. پس از بازگشت به ایران، در سال ۱۳۰۷ ق. انگلیسها هم متعاقب آنان آمدند و چون لقمه بسیار چرب و نرمی بود، خواستند که فوراً آنرا بموقع اجراء گذارند و باشتاب و سرعت زیاد شروع بتأسیس ادارات در مرکز و ولایات برای اینکار نمودند که ناگهان با مخالفت شدید روسها روبرو گردیدند و بواسطه شورش مردم سرانجام دولت ناچار بلکه مجبور گردید، که با دادن خسارات زیاد از کیسه ملت فقیرین، نوا به کمپانی، امتیاز مزبور را لغو نماید.

امین السلطان پس از بازگشت از اروپا و دادن امتیاز انحصار دخانیات را به انگلیسها دعوتی برای مهمانی از انگلیسها در پارک جدید البناهی خود کرد و پذیرائی دوستانه مفصلی از آنان نمود. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «دوشنبه ۲۷ شوال ۱۳۰۷: شنیدم در پارک قدسیه یعنی باغ مخصوص امین السلطان (پارک اتابک - سفارت روس کنونی) یک مهمانی مخصوص بزنهاى فرنگی بطور ایرانی در روی تشک و سفره داده بودند و بیشتر زنها از زنهاى انگلیسی یادداشتان انگلیسی بودند. مادام کندی زن شازده افر (کاردار) انگلیسی که میگویند خوشگل است به سلامتی امین السلطان شرایسی خورده بود و با امین السلطان گفته بود بشما نصیحت میکنم برای بقای سدارت خودتان که برای ملت انگلیسی خیلی واجب است معاندین خودتان را به حکومت باسپارت بفرستید که از دربار دور شوند یا سرشان را ببرید. خیلی تعجب کردم از یک خانم محترم انگلیسی که اینطور حرف میزند و فتوای قتل مردم را میدهد.»

اعتماد السلطنه و دیگران راجع بوقایع رژی و وضعیت امین السلطان در آن موقع چیزهایی نوشته اند و چون خود شاهد و ناظر قضا یا بوده اند گفته های آنان در این جا عیناً نقل و منعکس میگردد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «سه شنبه ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۰۸: امین السلطان را دیدم اگر چه ظاهرش را بشاش مینمود اما باطنش خراب بود نمیدانم این روزها چه خبر است که حواس جمعی نداشته»^۱ و نیز مینویسد:

۱- هنگامی است که روسها مخالفت خود را با امتیاز رژی بدولت ایران یعنی شاه اطلاع

تومان ارتقا خرید محمداش را علیحده فروخت خود باغ را باین کمپانی فروخت پنجاه هزار تومان، بیست هزار تومان خرید هفتاد هزار تومان فروخت. خلاصه در این مهیانی بعضی اذنیهای فرنگی از قبیل زن شارژ دافر انگلیس و وزیر مختار آلمان و اطیش و بلژیک بودند چند نفر هم از وزراء ایرانی بودند مسیو مالبوت که مؤسس این کمپانی است خطبه‌ای بسلامتی شاه خواند امین السلطان هم جوابی بیان فرمود اما میرزا نظام (مهندس المصالح) بمبارتهای بی‌معنی ترجمه کرد که هیچ معلوم نشد چه بود حتی تولوزان که اسباب ترقی میرزا نظام است میگفت میرزا نظام مست بود نتوانست بیان کند باعث خجالت شده و نیز مینویسد :

سه شنبه ۲۷ محرم ۱۳۰۹ : شنیدم شارژ دافر انگلیس امروز از صبح تا شام بالاخانه آبدار خانه بوده است . کاردتبریز باید سخت شده باشد شاه هم خیلی متغیر بوده است فردا هم روزی است که باید کمپانی تنباکو اداره خود را دتبریز بازکنند در تاریخ (۵ شنبه ۲۹ محرم مینویسد :

و خدمت شاه رسیدم چندان خلق خوشی نداشتند بواسطه مقدمه تبریز حواسها مقشوش است مخبر الدوله (علی قلیخان) دو سه روز است منزل وزیر اعظم است . و نیز مینویسد :

(شنبه غره صفر ۱۳۰۹ : صبح که وارد باغ شدم ۲ شاه خیلی متغیر بودند . منزل آمدم عریضه مفصلی بشاه عرض کردم که شاید مقدمه تبریز را درست بشما عرض نمیکند این فتنه از روس است و معاندین شخص امین السلطان چنانچه چند ماه قبل اعلانات دروغ منتشر کردند شما را کسل کردند بلکه امین السلطان را معزول کنید دیدند بارکان اقتدار او خطلی وارد نیامد خودشان مختصر فایده‌ای بردند مردم را از شما رنجاندند و شما را امر مردم بد دل کردند باز از این راه شروع کردند . از سه کار یکی را باید بکنید یا قشون برود بزور اسلحه اهالی تبریز را قطع کند یا آذربایجان را از عمل تنباکو مستثنی کنید یا مونوپول را موقوف کنید یا ندروول ایجاد کنید والا تبریزها اگر دست خارجی نبود کجا عقلشان برسید سگ را بگردش طناب به بندند در کوجهما بگردانند و کاغذی بگردن سگ آویزان کنند که فرستاده شاه امین حضور است جواب خوبی در کمال التفات دستخط فرموده بودند که تکلیف شما توکرهای قدیم این است همه چیز را عرض کنید و هیچ پنهان نکنید در دفتره یا ندروول یا امین السلطان حرف بزنید اتفاقاً دستخط که آوردند کاغذ منم در جوف بود همانطور سر بسته به امین السلطان دادم بفاش گذاشت حضور شاه رفت خلوت شد در حین خلوت «راهم احضار کردند آنجا آنچه باید بشاه عرض کنم کردم وزیر اعظم چندان خوششان نیامد نمیدانست در

شاه احضار فرمودند رفتم فرمودند منزل امین السلطان بودی از مساله دیشب برقی زدید عرض کردم خیر شاه چندان خوششان نیامد بعد از نهار منزل آمد عصر شازده دافر روس آمد معلوم شد که امپراطور روس^۱ سخت استاده که عمل تنبا کوبیم بخورد . اتحاد تازه روس و فرانسه و عثمانی بر ضد انگلیس ها است در مشرق زمین ، مثل اینکه عثمانی را تحریک کردند که به انگلیس تکلیف کند حتماً از مصر برود و وزرای عثمانی که خواخواه انگلیس بودند معزول شدند جواد پاشا دوست روس ها بود سدر اعظم شد . پولیتیک کلیه^۲ برگشته از این طرف انگلیس صدکروور از ایران خسارت میخواهد کار خیلی سخت شده تا بعد چه شود حالاکه سخت بگل فرو رفته اند امین السلطان دستخط عریضه را فرستاده بود اظهار امتنان کرده بود . و نیز مینویسد :

دوشنبه ۳ سفر : شازده دافر روس منزل من بود بعضی پیغامات از قول وزیر مختار پشاه داد سراپا تهدید بود گمانم این است حاصل این گفتگوها تغییرات زیاد در ایران بشود اما من جرأت نمیکتم این پیغامات را بشاه بگویم یا بنویسم .

ایضاً : «سه شنبه ۴ سفر : صبح باغ رفتم خلق همایون بساز تعریف نداشت» همچنین مینویسد : «شنبه ۸ سفر : عصر شازده دافر روس دیدن آمده بود میگفت وزیر مختار عریضه‌ای بشاه نوشته در باب فتنه آذربایجان و غیره که ماها اسباب مراد ما بشما نداریم شخص امینی را معین کنید که مطالب ما را بشما عرض کند بوزیر اعظم شما اطمینان نداریم . مشیر الدوله (یحیی خان) بجای شخص امین وزیر خارجه ترجمه کرده بود که شاید خودش وزیر خارجه شود . شاه متعیر شده بود در جواب مفصلی که نوشته بود این مطلب را هم بوزیر مختار نوشته بودند که من شاه هستم و مختار ، هر کس را که میل دارم وزیر خارجه میکنم بشما دخلی ندارد . همچنین مینویسد : «چهار شنبه ۳ ربیع الاول ۱۳۰۹ : دیشب وزیر اعظم سفارت روس رفته بود بواسطه عزل وزرای عثمانی . وزیر اعظم این روزها تملق بر روس ها میکنند که مبادا برای اوهم از دوستی انگلیس ها ، روس ها بازی بیرون بیاورند این است بنای تملق را گذاشته اند . و نیز مینویسد : «سه شنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹ : مصباح الملک^۳ که واسطه پیغامات سفارت روس است بحضور همایون و نوشتجاتش را بتوسط امین السلطان بحضور میفرستاد ظاهراً از مطالب آنها امین السلطان با انگلیس ها چیزی گفته بود غدغن شد که من بعد نوشتجات خودش را بلاواسطه بحضور بفرستد . همچنین مینویسد :

«جمعه ۲ جمادی الاولی ۱۳۰۹ : عصر که من بازدید امین خلوت (غلامحسین غفاری)»

و جیق‌ها را شکستند. از این حرف اگر چه باور نکردم لکن اگر راست باشد کار مشکل خواهد شده. ایضاً: «شنبه ۳: امروز شاه سوار نشدند من در بخانه رفتم امیر نظام که حاکم کرمان شاهان و کردستان شده با نایب‌السلطنه و امین‌السلطان حضور آمدند با آنها خلوت شد شاه در نهایت تغیر بودند همین قدر شنیدم شاه با امین‌السلطان فرموده بودند این کار تنها کورا تو سبب شدی اصلاح او هم با تو است از قراریکه از همه کس می‌شوم مسأله تیاکو خیلی اهمیت دارد و مردم از زن و مرد و عالم و عامی در این کار سخت ایستاده‌اند خلق مبارک بسیار تنگه بود». و نیز مینویسد:

«یکشنبه ۴: خانه دکتر قووریه رفتم از آنجا که بیرون آمدم درست ملتفت نبودم که مسأله استعمال توتون و تنباکو باین درجه سخت است بقیه سیگاری که در خانه دکتر قووریه میکشیدم به لبم بود که بیرون آمدم شخص مجللی با سرداری خز میگذاشت همینکه دید من سیگار میکشم بنا کرد به فحش دادن» ایضاً: چهارشنبه ۲۱: حمادی اولالی ۱۳۰۹: پادک امین‌الدوله رفتم جهت رفتن این بود که پریروز با روزنامه‌هاییکه از برای من می‌آوردند از لندن پاکتی بمنوان من بود پشت پاکت بخط سید جمال‌الدین نوشته بود جناب جلالت مآب‌الشیهد اعتمادالسلطنه در میان پاکت صفحه چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال‌الدین از مصره به سمره بجناب میرزای شیرازی نوشته بود در حقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که بدولت ایران بتازد همه جا از امین‌السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق ائیم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او به یاد داده فرنگی‌ها را به ایران آورده تمام ایران را با آنها فروخته بعد صدماتی که بمردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض‌الله دربندی و سیدعلی‌اکبر شیرازی و حاج سیاح و میرزا فروغی و اسم مرهم در این‌جا ذکر نموده من دادم این کاغذ را ترجمه نمودند چون بنای فتنه و فتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بود نتوانستم در دولتخواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم منزل امین‌الدوله رفتم که از او بیرسم که اگر او این کاغذ را نداده چون در پستخانه سرپاکت را باز کرده بودند گفتم شاید پشاه‌نشان داده که من ندهم معلوم شد با همین پست با اسم خود امین‌الدوله هم يك صفحه از این کاغذ چاپ شده رسیده بود و پشاه داده‌است من بخیال اینکه می‌آدا به مترجم مفروض بدهند و آنجائیکه اسم من است بد ترجمه کند مصلحت دیدم که خود کاغذ و ترجمه او را هر دو را بنظر شاه برسانم بعد باتفاق امین‌الدوله در بخانه رفتم کاغذ را من پشاه دادم.

(کاردار) روس میگفت : دیروز وزیرمختار ما که بحضور شاه رفته بود درخصوص بی نظمی شهر وعدم رضایت مردم از امین السلطان شرحی بیان کرده بود شاه عمه را بطرفه گذرانده بودند البته امروز ایلیچی انگلیس برخلاف او عرض کرده امروز در قراولخانه های شهر سرباز که فشنگه با آنها داده بودند گذاشته بودند بملاوه دسته سرباز هم در کوچه ها گردش میکنند از ترس اینکه آن اعلان که تهدید بمقتل عیسویان نموده بودند بدیسوار ها چسبانده این کار را کردند. و نیز مینویسد: «شنبه غره جمادی الثانیه ۱۳۰۹ : کتابچی^۱ میگفت ایمن کارتیا کور را امین السلطان ضبط کرده و این قرار تازه با کمپانی تنباکو که عمل خارجه بدست آنها باشد و در گمرک سدی بیست گرفته شود این اسباب فتنه و شورش خواهد شد. اعتماد السلطنه در ضمن وقایع روز دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ ق. چند سطری راجع با امین السلطان چنین نویسد :



رحمت‌الله خان ساری اسلان

..... خیر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارك را گرفته اند پانسدهشصد نفر داخل ارك شدند و هجوم بمعارت بردند درهای ارك را بسته وقتون ایستاده اهل شهر به فریاد بلند پشاه فحش میدهند و میگویند امین السلطان را بفرستید بیرون تا بکشیم خلاصه ایمن شب ساری

اسلان و جمعی در خانه خوابیدند. امین السلطان

از وحشت وجود شریف خودشان شب منزل ترقت و درهما نجا خواید حضرت وزیر اعظم از شدت غرور خود دولت را بمذاب انداخت ... « ایضاً » سه شنبه ۴ : ... دو ساعت بعد از ظهر ایلیچی انگلیس مغفله^۲ بدرخانه رفته در آبدارخانه با امین السلطان ملاقات کرد و دو ساعت خلوت

۱ - Sir Frank Lascelles

۲ - راجع با این شخص به کلمه کتابچی مراجعه شود .

این فتنه‌ها را بتحریرک نایب‌السلطنه شهرت دادند بلکه بشاه هم مشتبه نمودند که بتحریرک نایب‌السلطنه محض عداوت با امین‌السلطان این کار را کردند .

ایضاً : جمعه ۷ : امین‌السلطان قرار داده بود امروز بروم باغ او را ملاقات نمایم رقم نریمانخان و امین‌السلطنه و حاجی محمد حسن امین‌الضرب و جمعی دیگر بودند بعد از طی تعارفات برخاست خیابان متمدنی را پیش گرفت و با من صحبت این هنگامه را میکرد . جناب ایشان در این مکانه با من حالت حکایت شبر گلستان را داشتند هم میترسید و هم میترساند و هم میانجی می‌طلبید چون در بعضی مطالب از من مشورت کرد امانت بی‌خرج دادم آنچه صلاح حالش بود گفتم و در کمال زرنگی حسن طلب نمود که بلکه اسباب اصلاح مابین او و میرزای آشتیانی را فراهم بیاورم از آنجا خانه آمدم شیخ مهدی شمس‌العلماء (عبدالرب آبادی قزوینی) را خواسته با هزار وعده و وعید نزد علمائی مثل میرزا حسن آشتیانی و آقا علی اکبر بروجردی و شیخ فضل‌الله نوری فرستادم، ایضاً : شنبه ۸ : صبح پیاده دارالترجمه رفتم از آنجا در بخانه جواب میرزای آشتیانی و سایر علماء را به امین‌السلطان گفتم از قرار انکشاف شیخ مهدی، فتوای جناب میرزای شیرازی در تکفیر امین‌السلطان فرستاده است و مقصود از این خصوصیت این بود که آن فتوی منتشر نشود اگر چه علماء هنوز این مطلب را بروز ندادند برای چه وقت آیا نگاهداشته‌اند نمیدانم .

ایضاً : یکشنبه ۲۳ : منزل امین‌السلطان رفتم ایشان را خیلی کسل دیدم بمن درددل میکرد که شاه بک مجلس خاصی فراهم آورده مرکب از نایب‌السلطنه و من و امین‌الدوله و قوام‌الدوله و عضد‌الملک کارهای دولت را جمع باین مجلس است معلوم شد که در این هنگامه قدری سستی بکار ایشان پیدا شده ، دوشنبه ۲۴ : آجودان مخصوص^۱ که از خواص امین‌السلطان است میگفت از این مجلس شورای خواص چندان خوشحال نیست . ایضاً : ۵ شنبه ۵ رجب ۱۳۰۹ : صبح در بخانه رفتم بعد خانه آمدم عصر شارژ دافتر روس اینجا آمده بود میگفت مباح‌الملک ، (میرزا نصرالله خان نائینی) از طرف شاه امروز سفارت ما آمده بود جواب وزیر مختار را از طرف شاه آورده بود چون وزیر مختار^۲ بشاه شکایت کرده بود که قنصل انگلیس در استرآباد بعضی از صاحب منصبان انگلیس را میان ترکمانهای روس میفرستد و آنها را تطمیع میکند که بدولت روس باغی شوند شما چرا مانع نمیشوید که ما مورین انگلیس

۱ - مهدیخان وزیرهایون قائم مقام .

هزار سرتیزه باشد. و قتیکه دولت پاك اردوی پنجهزار نفری نمیتواند حرکت بدهد باید با
 ملامت جواب بدهد. وزیر مختار روس هم جواب داده بود چون ما میدانیم این جواب شما
 نتایج افکار امین السلطان است و او از وزیر مختار انگلیس تعلیمات گرفته باین جهت بعد از
 این نمی خواهیم با امین السلطان مراد داشته باشیم بعد چرچیل هم امروز بأموریتی پیش
 من آمده بود که میان من و سفیر خودشان را اصلاح کند و در معنی من که متهم بخصوسیت دروسها
 هستم بطرف خودشان جلب نماید. ایضاً: و جمعه ۱۳: امروز عید مولود حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام هست منزل ما ندیم مشغول تسداری رقتن فردا به جاجرود هستم عصر عیدالدوله^۱
 بعد وزیر مختار انگلیس بعد شازده دافر (کاردار) روس اینجا آمدند. شازده دافر روس میگفت
 ما با امین السلطان صلح کردیم سفارت روس آمد شرط و عهد بست و قسم خورد که من بعد با
 ما خلاف نکنند دیروز هم وزیر مختار روس خدمت شاه رفته بود شاه هم ضامن صدق قول
 امین السلطان شده بود یعنی میگفت از امروز به بعد به تو که دوست ما هستی اطلاع میدهم که
 باید ترك هر نوع مخالفت با امین السلطان را بکنید والا خلاف دوستی با ما کرده اید. ایضاً:
 و یکشنبه ۱۵: شاه شکار تشریف بردند منم در رکاب بودم قوچی که دیروز شکار فرموده
 بودند بتوسط امین السلطان بجهت وزیر مختار روس فرستادند^۲.

و امین السلطان به من میگفت که بعد از این سبک و وضع من یا شما تغییر خواهد کرد و
 خواهید دید با شما چقدر مهربانی خواهم کرد. ایضاً: و چهارشنبه ۱۸: صبح منزل
 امین السلطان رقتن این سفره هر بانی ظاهری خیلی میکند. ایضاً: و ۴ شعبان ۱۳۰۹:
 بعد امین السلطان در باب خسارت تنباکو از من مشورت کرد گفتم باید داد اما نه از خزانه.
 ایضاً: و سه شنبه ۲۱: صبح منزل امین السلطان رقتن خیلی صحبت نمود خیلی از شاه دل
 تنگ بود در کمال بی ادبی پشاه فحش میداد و بد میگفت در باب استقراض از روس ها میگفت
 من حاضر هستم از روس ها قرض کنم شاه میل ندارد. ایضاً: و دوشنبه ۲۵: صبح خانه امین السلطان
 رقتن باز از شاه بد میگفت و شاه را توصیف میکرد که قابل للگی عزیز السلطان
 است هر کار که بد میکنند گردن من میگذارد و هر چه من خوب میکنم نسبت
 بخود میدهد هر چند او را نسبت کردم که در این نزدیکی سفرا شاه دوری نکند قبول
 نکرد. لر درگزون سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۷ ق.) با

۱ - بدیع الملك میرزا حشمت السلطنه سابق .

۲ - علامت دوستی و نزدیکی بروس ها .

میکنند قسمت‌های امور سیاسی و غیره بدست او اداره میگردد. پدرش آقا ابراهیم آبدار وجدش ارمنی بوده^۲ و فقط شخصیت ولیاقت، امین‌السلطان را باین مقام عالی رسانیده است که اکنون علاوه بر شغل صدراعظمی - وزارت کشور - وزارت دربار - گمرک، شراپخانه - وزارت امور خارجه هم با اوست - بنادر خلیج فارس هم در زیر نظر این شخص قرار دارد من او را در عمارت مجلل صدراعظمی^۳ که از بناهای سلطنتی تهران دست کم نداشت ملاقات کردم از قرار معلوم امین‌السلطان مقدار زیادی از ازارت پدر و مقدار زیادتری هم از مرعادی صدارت پول جمع کرده و یکی از رجال متمول ایران و مشرق محسوب میگردد و گذشته از ثروت هنگفت هوش سرشار و زرنگی خارق‌العاده‌ای دارد.

در سال ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق.) باناسرالدینشاه بارو پآمد. اول صحبت او در عووق ملاقات تهران تمجید از انگلستان بود. امین‌السلطان میگفت که سه چیز انگلستان توجه وی را جلب نمود: اول تمول لردها که هر یک برای خود پادشاهی هستند. دوم معارف و تعلیمات عمومی که هر فردی از انگلیس میتواند فیلسوف باشد. سوم جمعیت انبوه آن کشور که هر دهی بقدر شهر و هر شهر باندازه پایتخت سکنه دارد. امین‌السلطان سپس گفت: پس از دیدن این اوضاع بحال ایران گریه کردم و عقیده دارم که فقط با ساختن راهها و راه‌آنها میتوان کشور را ترقی داد. من با امین‌السلطان درباره پاره‌ای از مسائل سیاسی گفتگو کردم که اظهار آن در اینجا مناسب نیست ولی از هوش و فراست این صدراعظم شرقی در شگفت ماندم اگر پادشاه از خیالات او حمایت کند و مقاصد وزیران در کار نباشد این مردم میتواند خدمات شایانی بایران انجام دهد. این ترمیفات هنگامی است که امین‌السلطان دست‌نشانده انگلیس‌ها بوده و هنوز خود را بدامن روس‌ها نینداخته و با آنان ارتباط صمیمانه پیدا نکرده است.

امین‌السلطان در اوائل امر هواخواه انگلیس‌ها (انگلو فیل) بود و این هواخواهی در ترقیات و استحکام مبنای کارش دخالت تام داشت لکن از سال ۱۳۰۸ ق. یعنی پس از روی دادهای رژی (انحصار دخانیات) که امتیاز آن در سال ۱۸۹۰ م. (۱۳۰۷ ق.) به انگلیس‌ها

۱ - در این تاریخ عنوان امین‌السلطان وزیر اعظم بوده.

۲ - با این ترتیب بنا میگفته او زال پندر آقا ابراهیم امین‌السلطان اول ارمنی مسیحی بوده و بعد مسلمان شده است.

۳ - منظور از عمارت مجلل همان پارک اتابک است که امین‌السلطان آنرا در سال ۱۳۰۴ ق. بنا نمود و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. روسیه، پارک حزبور بجهانی از طرف سفارت شوروی اشغال و بمملکت دولت شوروی درآمد است.

متقابل شدند و این تمایل سرانجام بی‌های کشته شدن هر دو نفر تمام، و مردوی آنها یکی پس از دیگری بفاصله چند سالی از بین برده شدند .

دکتر فوریه طبیب مخصوص ناسرالدينشاه پیش از اینکه امین‌السلطان متمایل بروسها شود راجع بوی در کتاب (سه سال در دربار ایران) مینویسد :

«امین‌السلطان که نوکر سیاست انگلیس است و بعد از وقایع رژی که متمایل بروسها میشود راجع بامین‌السلطان چنین گوید : «شک نیست که در این رویداد روسها دست زیادی داشته‌اند چه کشمکش بین روس و انگلیس در ایران مستمر است این دفعه روسها بیش از حدود آرزوی خود کامیاب گشتند زیرا امین‌السلطان همینکه در باقت سیاستی را که تاکنون تمقیب میکرد محکوم است برای جلوگیری از سقوط خود بازرنگی و هوش سرشارش در محیط حسن تفاهم با آنها وارد شد، سیاست پیشین را تغییر داد در همان روز سدر اعظم نتیجه مطلوبه را از بیانات خود با سفیر روس (بوتسوف) دائر بر اینکه امیدوار است با استرداد امتیاز تنباکو آرامش کشور تضمین گردد گرفت .

«امین‌السلطان از سفارت روس پس از مصاحبه با آقای بوتسوف سفیر روس که سه ساعت بطول انجامید برگشت او رسمی‌ترین اطمینان را دایر بتغییر رویه خود بسفیر روس داده و علاوه کرده بود که ممکن است شما حرف‌های مرا باور ننمایید ولی عملیات من بزودی صدق و خلوص آن را ثابت خواهد کرد . اعتماد السلطنه مینویسد : (جمعه) ۲۴ محرم ۱۳۱۰ : عصر دیدن شارژ دافر روس رقم اظهار دوستی با امین‌السلطان میکرد پرسیدم چطور شده باین درجه دوست شدید گفت با ما عهد کرده من بعد با ما خلاف نکند بعلاوه بعضی نوشتجات شاه را بمن نشان داده است من جمله دستخطی که شاه در باب ورود قزاقهای روس باستر آباد بقوام الدوله نوشته بودند و پروتست کرده بودند من منتظر بودم که از من خیلی بد نوشته باشند بخلاف کمال مهربانی بوده و میگفت من مسوده کردم . ادوارد سراون در کتاب انقلاب ایران در این باب راجع بامین‌السلطان مینویسد :

«ما سرانجام در صفحات ۵۳ و ۵۴ دیدیم امین‌السلطان که در پیش بطرق‌داری انگلستان تظاهر مینمود چگونه پس از سقوط شرکت خنده‌آور تنباکوی شاهنشاهی، آشکارا خود را دوست روسیه اعلام نموده هر چند که از آن دم که موقعیت او دیگر تمقیب هدفهایش را ایجاب نمیکرد و در نوامبر ۱۸۹۶ (۱۳۱۴ ق.) از چشم افتاده بود کناره‌گیری کرده بقم رفت .

و تکیا کو در حکم حرب با امام زمان است . در خانه میرزا حسن آشتیانی ازدحام شد مردم به ارک ریختند نایب السلطنه کامران میرزا که بمیدان ارک آمده بود مورد حمله واقع شد از اطاق نظام شلیک کردند چهل پنجاه نفر کشته شدند پدرم بدرج خانه رفت ، از درب اندرون نایب السلطنه وارد میشوند ، در عبور گلوله بین ایشان و کالم که همراه بود بدیوار آمد در شکله چی از باب العاصی (سردر الماسیه) پیشتر نرفت پیاده طی مسافت کردند . نایب السلطنه در آبدارخانه قنداق میخورده است . امین السلطان در باغ متحیر بوده است و قدری طرف سوغطن چه باین امتیاز رأی نداشته است . از این تاریخ امین السلطان عامل اسلحی و مؤثر تفوق سیاست روس بر انگلیس در ایران بشمار میرفت . نزدیکی امین السلطان به روسها چنانکه اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود متذکر است زمینۀ آن از چندی پیش تا اندازه‌ای فراهم شده بود نامبرده در این باب چنین گوید : « چهار شنبه ۲۴ رمضان ۱۳۰۷ ق . : امشب امین السلطان و امین‌الملک و صاحب جمع (سه برادر) « همان سفارت روس هستند و مقدمه صلح و آشتی است خداوند حفظ کند که برای حفظ خودش بر وسها چه خواهد داد » .

از قرار معلوم امین السلطان مرد پر خوری بوده و در این باب اعتماد السلطنه مینویسد : « یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۰۲ : امروز شاه سرخه حصار تشریف بردند که شب مردانه (بدون زن) آنجا باشند من از مرتبه بالای عمارت که ناتمام و غیر مفروش بود پسائین آمدم در ایوان طرف مغرب با امین السلطان نشستم مجول خان^۲ و غیره بودند امین حسوان زیبا یعنی وزیر دربار اعظم و غیره و غیره هفتاد خیابان خورد بعد دو ساعت با مجول خان کشتی گرفت و هم‌دیگر را کتک زدند دور عمارت مثل اطفال ده ساله میدویدند تعجب از رجال این دولت نمودم^۳ . و نیز مینویسد : « ۵ شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۰۲ ق . : من صبح خانه امین السلطان رفتم دو ساعت با هم تنها نشستیم یکصد خیابان خورد تعجب زیاد کردم^۴ .

۱ - ۱۳۰۸ اشیاء و ۱۳۰۷ ه. ق. درست است .

۲ - غلامحسین خان صدیق السلطنه زیندار باشی .

۳ - این اندازه پر خوری و سکی از امین السلطان تعجب آور بوده و تردید آمیز میباشد .
 ۴ - در سال ۱۳۱۰ ق . رسماً بمقام صدارت عظمی یا صدراعظمی رسید و مقام مزبور را تماماً جمادی الثانیه سال ۱۳۱۴ ق . دارا بود . میرزا علی اصغر خان امین السلطان پس از درگذشت آقا ابراهیم پدرش از سال ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۰۶ ق . عنوانش وزیر دربار اعظم و غیره بود از سال ۱۳۰۶ ق . تا ۱۳۱۰ ق . وزیر اعظم و از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ ق . صدراعظم و از سال ۱۳۱۸ ق . بعد ملقب به اتابک اعظم بوده است .

شوال ۱۳۱۴ قمری بریاست مجلس وزراء و در ۸ ربیع الاول سال ۱۳۱۵ ق. وزیر اعظم و چهارماه بعد سداعظم شد. درظاهر امر درباریان از قبیل عبدالحسین میرزا فرمانفرما - میرزا محمودخان حکیم‌الملک و بصیرالسلطنه در عزل اتابک کوشش داشتند. م. ق. هدایت (مخبرالسلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد :

«علی‌قلی‌خان مخبرالدوله پیش از عزل امین‌السلطان بتوسط احترام‌السلطنه عروس خود (دختر مظفرالدینشاه) درباره اتابک پشاه پیغام داد : اتابک پس از خرابی‌های بسیار امروز مقامی پیدا کرده است و بصیرت تمام دارد بکار میخورد . پس از عزل امین‌السلطان تا آمدن امین‌الدوله از آذربایجان و بصدارت منسوب شدن وی ایسین اشخاص بست‌های عمین و مشغول بکار گردیدند : علی‌قلی‌خان مخبرالدوله علاوه بر سمت وزارت فرهنگ، تلگراف ، معادن ، ریاست شراپخانه ، وزیر داخله هم شد . ستیع‌الدوله وزیر خزانه ، فرمانفرما وزیر جنگ ، شیخ محسن‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه - عباس میرزا ملک‌آرا وزیر عدلیه - میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالملک وزیر لشکر - سلطان علیخان وزیر بقایا . پس از عزل و رفتن امین‌السلطان بقم زمام داران امور میدان را خالی دیده برای استفاده شخصی خود (طبق معمول مملکت) بنای بد رفتاری را با برادران او گذاشتند . محمد قاسم‌خان صاحب جمع وکیل‌السلطنه را زندانی کردند و بمیرزا اسمعیل‌خان امین‌الملک برادر دیگر امین‌السلطان که شاغل مقامات و مناصب بود فشار زیاد وارد آوردند و از او پول گرفتند، در نتیجه این فشارها و توهینات، ناخوش شد و ناخوشی او همبطور ادامه پیدا کرد تا اینکه در سال ۱۳۱۶ ق. در گذشت . سدارت امین‌الدوله یکسال و سه ماه طول کشید و در ۱۳۱۶ ق. معزول و امین‌السلطان که در قم اقامت داشت بنا با سرار روسها بتهران احضار و پس از یکماه دوباره بمنصب‌سدارت برقرار گردید . علت عزل امین‌الدوله و نصب مجدد امین‌السلطان یا سدارت وی برای این بود که روس‌ها امین‌الدوله را یکتفر از هواخواهان انگلستان (انگلو فیل) میدانستند و میل نداشتند که در امور ایران موقتیت زیادی نصیب انگلیسها بشود و علت دیگرش این بود که مظفرالدینشاه مانند پدرش مایل بود که برای گردش و تفریح و در ضمن معالجه خود با اروپا برود برای انجام این کار پول لازم بود و پولی هم در خزانه دولت موجود نبود و قرار بود که یک میلیون لیره (پنججاه میلیون ریال) از دولت

۱ - در صفحه ۱۵۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف هدایت سدارت مجدد امین‌السلطان را در شانزدهم ربیع الاول و در کتاب منتخب‌التواریخ مظفری صفحه ۴۹۲ بیستم و دویم ربیع‌الاول ۱۳۱۶ ق. ذکر شده است .

راضی شدند که وجه مزبور را در مقابل گرفتن وثیقه معتبری با انتخاب و دلخواه خود بایران بدهند لکن بعد بملاحظات سیاسی از پرداخت آن منصرف گردیدند و چون امین الدوله در این کار موفقیت پیدا نکرد بجهت مذکور از کار برکنار شد و شیخ محسن خان مشیرالدوله که در این وقت وزیر امور خارجه و از رجال طراز اول بود بسمت ریاست شورای وزراء منصوب گردید که بعد سدراعظم بشود او هم بنوبه خود با همه کوششی که بعمل آورد، در استقراض از بیگانه موفقیتی پیدا نکرد. شاه در این هنگام ناگزیر شد که بر حسب تمایل روسها و گرفتن پولی از بیگانه^۱ امین السلطان پهلوان میدان استقراض و زد و بند را از قم خواسته و پس از گذشتن یکماه از درودش^۲ او را دوباره سدراعظم خود نمود و پس از رسیدن بصدارت مذاکره استقراض از روسها شروع شد و بالاخره در سال ۱۳۱۷ ق. (۱۹۰۰ م.) موفق گردید که از روسیه مبلغ بیست دومیلیون و نیم روپل که معادل دومیلیون و چهارصد هزار لیره باشد^۳ یا سود سدی پنج قرض کند و در مقابل برای تضمین قرض مزبور کلیه درآمد گمرکات، باستانهای گمرکهای جنوب ایران، بمدت ۷۵ سال در نزد روسیه گرد و گذارده شد. خیلی مضحک است که عنوان این قرض برای آبادی مملکت بود و پس از رفتن مظفرالدین شاه باروپا و باز گشتش از آنجا تمام پول استقراضی معلوم نشد که چه شد. م. ق. هدایت که بهمرأه قافله و ناظر جریانات بوده در صفحه ۱۶۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «از قرضه آنچه باقی مانده بود بمصرف خرید عروسک و اسباب بازی رسید نریمان خان (قوم السلطنه) مأمور بود بدهد اسبی بجای فواره بسازند که از تمام مجاری بدش آب بپرد و یکی از شرایط قرضه این بود که قرضه پانصد هزار لیره (سیصد میلیون ریال)

۱ - مظنه لیره طلا در این تاریخ پنجاه ریال بوده است.

۲ - در هر دوره بهر عنوان که حکومت ایران پولهایی از بیگانگان گرفته بهیچوجه بمصارف حقیقی نرسیده و تماماً حیف و میل شده و بجهت این و آن ریخته شده و بدهی آن و بال گردن ملت بینوای ایران گردیده است و تا مدت رشد صحیحی نداشته باشد همیشه همین آتش خواهد بود و همین کاسه.

۳ - ورود ۲۲ سفر - سدارت ۲۲ ربیع الاول ۱۳۱۶ ق.

۴ - مظنه لیره طلا در این تاریخ پنجاه و سه ریال بوده و بیست و دومیلیون و نیم روپل میشود یکصد و بیست و هفت میلیون و دوویست هزار ریال.

درآمد گمرکها مرتباً بموقع برسد و پرداخت شود باصلاح و صواب دیدرونها عدهای بلژیکی برای اداره گمرکات ایران استخدام شدند .

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باره چنین گوید : « این دوره را با بر گذاری کنترل گمرکات ایران و بلژیکی ها (چون بلژیکی ها در واقع شغال های روسیه بودند) میتوان تاریخ آغاز کاهش نفوذ انگلیس و افزایش بینوائی و بی نظمی ایران دانست و نیز در باب اخلاق و روش امین السلطان مینویسد : « امین السلطان مردی با ادب - خوشخوی - در چاره جوئی و انجام نقشه خود بس زیرک و ماهر و در استناده سوه نیت خود بسیار تو دار و یا احتیاط بوده . قرضه اولی در ظرف دو سال بکلی تمام و بلکه میتوان گفت لوطی خورد شد و دولت دوباره برای مسافرت شاه باروفا محتاج باستقراض تازه ای گردید و در سال ۱۳۲۰ (۱۹۰۲ م) وام دیگری از روسها بمبلغ ده ملیون روبل با چهار درصد سود با دادن امتیاز ساختمان راه جدیدی از جلفای روس تا تهران - از راه تبریز بقزوین بروسها صورت گرفت . م . ق . هدايت (مخبر السلطنه) که در سفر مکه همراه اتابک بوده در صفحه ۱۶۲ کتاب سفرنامه مکه تألیف خود در این باره چنین گوید : « اتابک روزی در ینبوع پیش مزار السلطان میرزا سید علیخان حساین ا درد دل میکرد و سبب این مسافرت را گفت و اظهار داشت که من در کار ایران خودم را در اقدام بقرضه دوم مورد ملامتی میدانم با تاجر بهایکه در قرضه اول کرده بودم برای چه مصادف شده بود و بچه مصرف رسید نمی بایست در قرضه دوم اقدام کرده باشم این بود که برای قرضه سوم حاضر نشدم کناره گرفتم و زیارت بیت الله توفیق جبری شده . ادوارد براون مانند همه انگلیس ها چندان نظر خوبی بسا امین السلطان نداشته و پس از روی کار آمدن مجددش در باره وی چنین مینویسد :

« همینکه امین السلطان با اختیار و اقتدار پیشین دوباره بکار سوار شد نخستین گامش برای قرضه (۱۳۱۷ ق) از روسیه بدلالی ارفع الدوله (که تا بهار ۱۹۱۰ - ۱۳۲۸ ه . ق) وزیر مختار ایران در استانبول و آلت مذاکرات در این باره بسود برداشته شد این کار و مسافرت شاه (در ۱۳۱۸ ق - ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰) باولخر جیش در گردش اروپا موجبات ناخشنودی مردم را فراهم و دگر گونی هائی را بظاهر برضد حکمرانی آسف الدوله در تهران باعث گردید ولی در باطن برضد بی کفایتی و بی پزشکی حکومت بود . ناراضیاتی مردم بواسطه مرگ میرزا محمودخان حکیم الملک در رشت که باور شده بود از طرف امین السلطان مسموم

۱ - حاجی یعین الملک حسابی .

۲ - حاج غلام رضا خان شاهون .

مظفرالدینشاه از سفر اول خود از اروپا او را ملقب به اتابک اعظم نمود. سدارت این بار امین‌السلطان تا اواسط سال ۱۳۲۱ ق. (۲۲ جمادی الاخری) طول کشید و در این سال دوباره باز پ فشار انگلیس‌ها که حتی علمای نجف را هم وادار کردند که او را تکفیر کنند معزول و بخارج عزیمت نمود. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران مینویسد :

و در پانزده سپتامبر ۱۹۰۳ (۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ ق.) گفته شد جنبهٔ تنفر عمومی وحشت زا گردیده و امین‌السلطان از پست سدارت استعفاء داد پنج وزیر برای انجام امور دولت معین شدند ولی دو هفته بعد عین‌الدوله نوهٔ فتح‌علیشاه بوزارت داخله منصوب گردیده. علت اساسی عزل اتابک از سدارت تمایل شدید او بروسها و تغییر تعرفه گمرکی، بدون اینکه انگلیسها کمترین الملامی از کم و کیف آن هنگام بستن قرارداد یا روسها پیدا کنند، بسود روسها و زیان انگلیسها بود. م. ق. هدایت در صفحه ۱۷۹ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد: «مسیونر باروسها داخل مذاکره شد و با اعتبار معاهده با مصر که هم از دول کامله الوداد است تغییر در تعرفه گمرک داد و صرفه انگلیس نبود، انگلیس که ناراضی شد سرها بجنبش میآید. ناراضی‌اندی انگلیس و ارادهٔ مظفرالدینشاه بمسافرت بی‌ترنگ و استتکاف اتابک از قرض بدون تضمین مصارف که چون قرضهای اسبق هباء مشهور نشود کار را با استعفاءی اتابک کشانیده. و نیز هدایت در موقع عزیمت از تهران در صفحه ۴ کتاب سفرنامهٔ مکه از طریق چین- ژاپن- امریکا تألیف خود چنین مینویسد: «وزیر^۲ تا باغ وکیل السلطنه بیرون دروازه قزوین همراه آمد در راه بوزیر فرمودند این استعفاء بحال ایران نافع خواهد بود انگشت خارجه. مضادت علماء و ایستادگی دولت دور نبود کار را بجای سخت بکشاند فعلا خیالات متوجه وضعیت جدید خواهد شد، انگلیسها هم با کدورتی که در سر تعرفه گمرک حاصل کرده‌اند آرام نمیگیرند. و نیز در صفحه ۵ میگوید: «پنج شنبه دوم رجب (۱۳۲۱ ق.): در یوزباشی چای نایب سفارت انگلیس که از اروپا میآمد سر رسید با اتابک سابقهٔ آشنائی دارد قدری صحبت کردند کابینهٔ انگلیس تغییر کرده بود در ضمن صحبت از استعفاء کابینه انگلیس بر سر تعرفه گمرک شد اتابک گفت من پس از اجرای تعرفه جدید استعفاء کردم و در انگلیس قبل از اجراء و بر سر اجراء کابینهٔ انگلیس مستعفی شده بود.»

۱ - در جمادی الاولی ۱۳۲۱ ق.

۲ - مشیرالدوله نائیبی وزیر امور خارجه.

بی باک و ظالم بوده است . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود قصه ای راجع به عصبانیت امین السلطان شرح میدهد که عیناً در اینجا نقل میشود :

۵ شنبه ۱۳ شعبان ۱۳۰۲ : صبح از خواب برخاستم (در دوشان تپه) با نهایت افسردگی خاطر پائین رفتم امین السلطان را دیدم سلامی کردم در این بین کدخدای یکی از دهات امین السلطان پیدا شد که برای امین حضرت (آقاعلی) برادرش بارخانه برده بود یکبار دیدم این وزیر دربار این جوان صاحب ۴۵ کار دیوانه وار از جا حست گریبان آن بی سامان را گرفت زمینش زده روی سینه اش نشست مشتی چند بکله اش زد بعد آردلها را طلبید هزار گاو سر به او زد تا بیچاره کدخدا بخدا رسید غش کرد آنوقت ولش کرد بعد جهاننشاء خان سر تیپ سواره افشار خسته (امیر افشار) که ابواب جمعی اوست رسید و اینطور با او سخن راند : « زن قحبه پدر سوخته است خوب آلاقیاش نقره ساخته ای بسیار خوب خراسان خدمت کرد ای آفرین اما بیخود در تهران معطلی چرا و با نایب السلطنه مادر قحبه که فلان تو به فلان زن او و فلان او و فلان زن تو ، فضلا تو بیکله پدر او فضلا او بیکله پدر تو مر او ده میکنی زن هر دو را گاثیم ای خدا ای داد ای فریاد نایب السلطنه مادر قحبه از من چه میخواهد حالا بتو میگوم راحت را بگیر و برو والا زنت را بخر میکشم امین لشکر (میرزا قهرمان) و میرزا سراه برادر وزیر و جمعی از معین و معمار و نجار که بودند بخود لاس زدیم چرا که کسیکه بز ن شاه و پسر شاه و خود شاه باین وضوح فحش بدهد از ما نخواهد گذشت من بگوشه باغ فرار کردم قصه قرانسه (رومان) خواندم وقت نهارا حاضر شدم در خوان نعمت امین السلطان تغذیه نمودم شب هم در خدمتشان چون مثل شب قبل گذشت سبحان الله از این دوره حالت من که در صبر ندیدم و نیز مینویسد :

دوشنبه ۱۷ : امروز شاه دوشان تپه تشریف بردند من صبح که رفتم هنوز امین السلطان خواب بود بیدار شدند جمعیت زیاد از عمله خلوت و غیره بودند شاه تشریف آوردند و نهار میل فرمودند بنای تمجید را از امین السلطان گذاشتند . و نیز مینویسد : « جمعه ۲۱ : عصر دوشان تپه دیدن امین السلطان رفتم کارش تمام شده بود امشب شهر آمد با اتفاق درشکه او نشسته تادرب خانه مرا رساند خیلی شکایت از تغییرات دیروز شاه داشت که در باب خزانه فرموده بودند . سبب تغییرات دیروز شاه را اعتماد السلطنه اینطور مینویسد : « خلاصه شاه از وضع دادن پول خزانه شکایت میکرد که چرا بارات تجارتی داده میشود . سبحان الله

۱ - برای ترمیم خرابیها که میل تولید کرده بود امین السلطان چند روزی در آنجا

توقف داشت .

امین السلطان اوقات خود را بین تفریح و کار تقسیم مینمود و وقتی بکار مشغول میشد ده پانزده الی بیست ساعت بدون هیچ وقفه و تنفس کار میکرد و همیشه بخلوت میرفت يك شبانه روز و گاهی زیاده تر بتفریح وقت میگذاشتند و همه چیز و حتی اواسر شاهانه را هم پشت گوش میانداخت. صورتش زیبا - بسیار خوش محض - خندان و مردم دار بود و دیدن امین السلطان در اواخر ساداتش برای مردم خیلی دشوار شده بود و کسی نمی توانست بی زحمت او را ببیند و چون ارباب توقع هم زیاد بودند غالباً خود را از انتظار ارباب رجوع پنهان میکرد. در خانه لاله زار و پادکش کسی نمی توانست او را ملاقات کند وقتی که از خانه لاله زارش خارج میشد فوراً توی کالسکه نشسته و اسبهای روسی قوی هیکل کالسکه او را با سرعت هر چه تمامتر میبرد و به پادک میرساند. با این ترتیب هیچ کسی بوی دسترسی نداشت. اعتماد السلطنه در (۲۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ ق.) راجع باین موضوع مینویسد :

«صبح درب خانه رفتم تفصیلی شنیدم که ظاهراً دو روز قبل ساری اسلان ۲ عریضهای بشاه داده بود شاه رجوع بوزیر اعظم میفرمایند ساری اسلان عرض کرده بود ایشان را نمیشود دیدونه بعرض میرسد با وجود این تأکید فرموده بودند کلاً نزد او برو او هم رفته



از راست چپ : ساری اسلان - شهاب الملک - نقر چهارم حاجی میرشکار و پسرش

۱- در این قسمت عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه پهلوی هم نظیر اتابک بود .
 ۲- رحمت الله خان .

۲۸ جمادی الثانیه: بعد از آن فحش که ساری اسلان یا امین السلطان داده دیگر وزیر اعظم صبح ها خیلی زود در بپ خان میاید، عسرها در می رود قدزی آرام شده. گاهی در ماه یکی دو بار با درام میداد مردم از هر صنف و طبقه بطرف مجلس او هجوم می آوردند و بسا و تعظیم و کمرش می کردند و رسمش بر این بود که در مجالس و چه در معابر جواب تعظیم و کمرش اشخاص را یا تبسم و حرکت سر و چشم و اگر در کالسکه و در راه باشد با بردن دست بسمت کلاه بدهد پس از ورود اشخاص بمجلس پذیرائی او همه از محضر او مقضی العوام بر می گشتند منشی هایش هم حضور او را مفتنم شمرده کارها را بیشتر بنفی خود انجام میدادند. امین السلطان چون میدید که حجم کار زیاد است و بتمام نامه های وارده و صادره که منشی ها برای او براف اینبار کرده اند با دقت نمیتواند برسد مهر خود را بمنشی میداد و او هم بدخواه خود تمام دستمال کاغذ که محتویات آن فرمان - اضافه مواجب - احکام - برات - لقب - ترفیع و همه گونه مراسلات و احکام متفرقه بود بمهر امین السلطان میرساند بدون اینکه امین السلطان از مقدار آن جزئی اطلاعی داشته باشد این منشی که کارش تمام میشد نوبت بمنشی دیگر و چند منشی کارهای خودشان را بهمین ترتیب میکردند و تمام نوشته ها را بمهر امین السلطان میرساندند و بقدری در این کار یعنی در مهر امین السلطان هرج و مرج تولید شده بود که هر روزه ناسخ و منسوخ بمهر اوسا در و بدست مردم داده میشد .

میرزا اسمعیل خان امین الملک برخلاف رویه برادر خود بسیار منظم و مرتب بود و در نوشته های او هیچ وجه ناسخ و منسوخ دیده نمیشده و از این جهت مهر و امضای او خیلی اعتبار داشته است . امین السلطان از اوضاع دربار ناصرالدین شاه چندان خشنود نبوده است در یکی از نامه های که بمیرزا محمد علیخان اعلاء السلطنه وزیر مختار ایران در لندن که از معارج اتابک و در کارهای انگلستان و ایران واسطه مخصوص بین او و رجال سیاست انگلیس بود از جمله بعضی نامه ها بر حال انگلستان را خود بفارسی نوشته برای اینکه در ایران افشاء نشود نزد او بلند می فرستاد که در آنجا او ترجمه کند و بر حال انگلستان تسلیم نماید در یکی از این نامه ها یک خط خود امین السلطان است بعلاء السلطنه مینویسد :

و... که اگر از اوضاع بر آشفته دربار ناصرالدین شاه بخواهید يك موضوع را برای نمونه می نویسم و آن اینست که من برای دفع خستگی و ضمناً زیارت با کسب اجازه از ناصرالدین شاه ده روز بقم رفته در غیاب من شاگرد سرای داری چند مثقال طلا از تخت طاوس کنده آن پسر را پیدا می کنند و شاه امر میدهد سرا او را ببرند یکنفر در بین دربار نبوده که باو بگوید مرد حساسی برای چهار مثقال طلا انسانی را سرنمی برند و از آن بدتر بر فرض

جمع شده‌اند. از شاهکارهای اتابک یکی آوردن ناصرالدین شاه مرده را بعنوان زنده از حضرت عبدالعظیم با عمان تشریفاتی که پیش از ظهر روز جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ ق. به حضرت عبدالعظیم رفته بود با تبرنگ و ترمیمات خاصی بنهران وارد کرد و تا شب نگذاشت کسی از در گذشت او آگاه شود. امین السلطان با زیردستی عجیب و غریبی بقدری قضیه کشته شدن شاه را از انتشار مخفی نگه داشته بود که مخبر روزنامه تایمز لندن با همه گونه دقت و کنجکوشی گلوله خوردن شاه را از تهران بر روزنامه مزبور اینطور خبر میدهد:

شاه زنده بکاخ برگردانده شده و تا ورود مظفرالدین شاه تهران که چهل و چند روز طول کشید امین السلطان سد اعظام با احاطه‌ای که در کارها داشت مملکت را کاملاً در حال آرامش نگه داشت و مدت چهل روز در کاخ گلستان برای رتق و فتق امور مملکتی اقامت داشت. امین السلطان گفته است: «مملکت را طوری منظم نگه داشتم که احدی در ایران نفهمید شاه مرده است یا نه و در این مدت فقط حاج علی‌قلی خان بختیاری سردار اسعد با پنجاه سوار بختیاری و کرمان و برادرانش فقط مراقب حفظ اتابک بودند»
ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران راجع بکشته شدن ناصرالدین شاه می‌نویسد:
وباری خون ناصرالدین شاه در بهای موفقیتهای پیروزمندان دیپلماتی انگلیس و روس در ایران بدین‌سان ریخته شده.

بازگشت امین السلطان: امین السلطان مدت سه سال و هشت ماه (از جمادی الثانیة ۱۳۲۱ تا ربیع الاول ۱۳۲۵ ق.) در خارج از ایران بسر می‌برد و کیفی مخالفت با انگلستان را پس میداد در این مدت چندسال بگردش در ممالک اروپا و خاور دور و امریکا پرداخت و به تفصیل همه‌جا را سیاحت نمود. محمدعلیشاه که در تاریخ ۲۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق. بسطنت رسید پس از چندی خودش و پایه اشاره دولت روس و باهراج و مرج زیاد مملکت ایجاب کرد که امین السلطان مرد مقتدر و سیاستمدار را بایران احضار کنند مکاتبه بین الاثنین آغاز گردید. در ابتداء امین السلطان از آمدن بایران امتناع داشت و پس از مبادله چندین تلگراف بین او و شاه و بعد چون دید که شاه در این باره اصرار زیاد دارد باین کارتن درداد و از راه روسیه بسیار محترمانه و باتشریفات خاصی بسمت ایران رهسپار گردید.

در ۵ ربیع الاول ۱۳۲۵ وارد بندر پهلوی شد و چند روز بعد به تهران ورود نمود و در خلال يك هفته بمقام نخست وزیر و وزارت کشور منصوب گردید. حیات دولتی که اتابک در تاریخ بیستم ربیع الاول ۱۳۲۵ مطابق ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۶ خ. تشکیل داد باستثنای دو

و شاه قصد نداشت پست مهمی را که شیرازند و میرزا حسن را بیایند و در آنجا
داده بود خالی بگذارد و با امین السلطان بنکاتیه پرداخت این مرد سیاسی آزموده دسپسه کار
که بداشتن دست در مرگ رقیب حکیم الملک مظلون بوده و از طرف مجتهدان از لحاظ
شرکت در استخدام و ارتباط با مسیو تزودو قرمه سالهای ۱۸۹۹ - ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ از
روسیه تکبیر شده بود و در آخر سال ۱۹۰۳ ناگزیر بقرارداد کشور شده سه سال و نیم
پسناور اروپا و خاور دور در گردش بوده است اکنون شاه باو مراجعه و دعوتش نموده که بیاید
زمام مقام صدراعظمی را به کف گیرد با این حال او پس از قدری اکراره رضایت داد. دولت روس
اورا با احترامات فائقه در کشتی جنگی خود از راه دریای خزر با نزلی فرستاد و در نزل
(بندر پهلوی کنونی) با تشریفات پرچم و شلیک توپ به بندر قدم گذارد. امین السلطان پس از
ورود بتهران بفاسله کمی مأمور تشکیل هیأت دولت گردید خود نخست وزیر و وزیر کشور
شده. غلامحسین غفاری صاحب اختیار به نگارنده این سلوور نقل کرد اتابک که به نزدیک
تهران رسید محمدعلی شاه مراب پیش و از او فرستاد بعضی اینکه مراد بد سربگوش من گذارد
و گفت: مرا آورده اید که بکشید.

بسیاری از منفذین صدر مشروطیت برای هر جهتی که بود ... با اتابک میانه خوبی
نداشتند اتابک در موقع آمدن بایران برای چند نفر آنان از دوستانشان سفارش برای خود
گرفت که آنها با او همراه باشند مردم که شنیدند اتابک بایران می آید بنا بر تحریکاتی در
این باب غوغا کردند و عدم رضایت خود را از آمدن امین السلطان اظهار داشتند لکن چون
سید عبدالله بهبهانی از دوستان نزدیک او بود حل این معنی را نمود و معترضین کاری از پیش
نبردند و سرانجام اتابک بتهران وارد شد. امین السلطان با موقعیتی روپسرو شده که برای
پرمایه ترین وزیر و حشمت آور بود امور مالی کشور بجداهای آشفتگی رسیده. خزانه توی شاه و
درباریانش در اندیشه تباهی مجلس و بازگشت رژیم کهن بودند.

۱- مراد از این حکیم الملک میرزا محمود خان مشیر الحکماء سابق طبیب مخصوص مظفرالدین
شاه است که در دوره سلطنت او به ترقیات زیادی نائل گردید و وزیر دربار مقتدر او شد و سپس
با امین السلطان در افتاد و بر قایت برخاست و خود خیال صدارت داشت و زمینه هم برای وی
فراهم شده بود. در این زمان پشیمان حکیم الملک انگلیسها و پشتیبان امین السلطان روسها
بودند. سرانجام امین السلطان بر او قاتی آمد و او را کوبید و از وزیر درباری معزول و بحکومت
گیلان منصوب شد و پس از ورود به گیلان و دوسه ماه حکومت کردن ناگهان در ۲۱ جمادی
الاولی ۱۳۲۱ ه. ق. در گذشت و در میان مردم شهرت پیدا کرد که امین السلطان او را مسموم
کرده است.

امین السلطان می توانست قرین موفقیت گردد. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: «... اشکال دوم عبور از انزلی درست است جماعتی در انزلی جلو گرفتند و مانع پیاده شدن اتابک شدند معین التجار^۱ اهتمام کرد با ضدیت جدی سه‌الدوله مجلس با ورود اتابک مساعدت نمود. انگلیسها در این موقع نظر خوش به اتابک ندارند و علت تعرفه گمرک است مجلس هم دودسته بودند موافق و مخالف بهر صورت اتابک وارد شد و داخل کار. میرزا نزار الله خان^۲ مقارن ورود اتابک تمارش کرد و از کار خارج شده. و نیز در صفحه ۲۵ می نویسد: «مجلس تقاضاها دارد و مردم انتظاراتها شاه دروغ میگوید مردم منتظر که به ورود اتابک شاه مشروطه طلب بشود، شاه متوقع که اتابک مشروطه را از اذهان ببرد روز بروز بر سوء ظن اتابک می افزاید. مقصود شاه از احضار امین السلطان بعمل نیامده».

اقدامات و عملیات امین السلطان داشت پیشرفت میکرد و به خواست روسامانی با وضاع درهم و برهم ایران بدهد که ناگاه در بیشتر دهرستانها آشوب برپا شد^۳. و مهمتر از همه قشبه ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه بود که بدعوی گرفتن تاج و تخت، از برادر خود محمدعلیشاه، برخاست لکن بمساعی و کوشش اتابک پس از سه روز پیکار درنهاوند شکست خورده در شرف دستگیر شدن بود که به قنصلگری انگلیس در کرمانشاه پناه برد و سرانجام با حصول تأمین جانی بملی خان ظهیرالدوله قاجار حاکم کرمانشاه تسلیم گردید. کشته شدن امین السلطان و علل آن؛ بطوری که پیش گفته شد مدت چندین سال پدرش و خودش با انگلیسها مربوط بودند (پدراز او اخیر و پسر او اوائل) درست است که امین السلطان ثانی مرد پرکار - پشت کاردار - زرنگ - پشتم انداز - با هوش - سریع الانتقال - سخی - جوانمرد با گذشت و سائس بود لکن در اوائل کار بیشتر ترقیاتی از جانب انگلیسها صورت گرفت و این روابط و دوستی خود را تا وقایع رژی (۱۳۰۹ ق.) برقرار داشت ولی از این تاریخ بید روی ظن و فکری که برای او دست داد از آنان بریده و بسروسیا پیوست یعنی انگلیزیش به روسوفیلی مبدل گردید. ناصرالدین شاه هم بعلمت اینکه انگلیسها پانصد هزار لیره^۴ بتوان خسارت از ایران گرفتند با نظر او موافقت و از وی پیروی نمود.

۱- حاج آقا محمد دهشتی معروف به بوشهری.

۲- مراد مشیرالدوله نائینی است.

۳- بدیهی است که غالب شورشا و آشوبهایی که در ایران ایجاد می شود با اشاره و سائس بیگانگان زینفع در ایران صورت می گیرد.

۴- در این تاریخ نرخ لیره ۳۶ ریال بوده و پانصد هزار لیره میشود هجده میلیون ریال.

۲۵ سالگی ناصرالدین‌شاه اسمی بر سر او گذارد و تقویت کرد تا رسمی شد. بقول آلمانیها در بدو امر شاخهای جهلش سائیده نشده بود و تفوق بی‌موقع او سبب رقابت‌هایی شد و بخش‌های بی‌مورد و مجمل، خسارت‌هایی پیش آورد یا ناچار در نتیجه سلیقه اشخاص بی‌مایه را پایه داد شیرازه معنوی گسیخته‌شد. چون در ابتداه آن استخوان رانداشت بی‌استخوانان بکار گماشت و گفته‌اند محال عقل است که خردمندان بمیرند و بی‌خردان جای ایشان گیرند.

در این دوازده سال که اتابک و وزیران نظام و صدراعظم نند در ایران بود مرتباً انگلیسها برای وی کارشکنی می‌کردند تا جایی که علمای نجف را بر ضد او برانگیخته و آنان را وادار کردند که او را تکفیر نمودند و برعکس روسها جداً از او حمایت می‌کردند. انگلیسها یکبار او را در سلطنت مظفرالدین‌شاه (۱۳۱۴ ق.) از کار انداختند و میرزا علی‌خان امین‌الدوله را صدراعظم نمودند چیزی نگذشت که دوباره روسها امین‌السلطان را روی کار آوردند.

امین‌السلطان در این مدت هر قدر کوشش نمود که انگلیسها را دوباره بطرف خود جلب کند و روابط دیرینه طرفین مانند گذشته استوار باشد ممکن نشد و حتی امین‌السلطان امتیاز نفت جنوب را با اقبال کردن روسها برای آنان درست کرد و دو دستی و دست و سالم به آنان تقدیم نمود و با وجود این همه خدمات به انگلیسها و خیانت پملاکت، باز انگلیسها به او اطمینان پیدا نکردند و با احتیاط تمام با او رفتار می‌کردند.

انگلیسها برای کم کردن قدرت محمدعلیشاه پادشاه صدرصد روسوفیل و ازین بردن نفوذ روسها در سراسر ایران از مدتها پیش در نظر داشتند که در ایران بوسیله ایادی خودعیاهو راه انداخته و ایجاد مشروطیت کنند و دیدند که با بودن اشخاص دانا به رموز سیاست و مقتدری در رأس دولت برای آنان این فکر صورت عمل بخود نخواهد گرفت از این جهت در سال ۱۳۲۱ ق. با یافتاری و اسرار زیاد، مظفرالدین‌شاه را وادار کردند که اتابک را معزول و بجای وی عبدالحمید میرزا عین‌الدوله (نوه قاجار) بکنی از هواخواهان خود را که بهیچ وجه کاردانی، قدرت و نفوذ امین‌السلطان را در ایران نداشت بکار بگمارد و برای اینکه مدتی از سردسالی امین‌السلطان راحت باشند از طرف شاه بوی گوشزد شد که چندی در خارج از ایران بسربرد او هم این کار را کرد و رفت در قیاب او و سدارت شاهزاده عین‌الدوله غوغای مشروطیت بر خاست و چون عین‌الدوله توانائی و نفوذ امین‌السلطان را در کار نداشت از این جهت نتوانست جلو این هیاهو را بگیرد و کار طبق نقشه انگلیسها بخوبی صورت گرفت و

غیره و غیره... با نظر آنان صورت میگرفت. چنانکه پیش گفته شد در سال ۱۳۲۵ ق. بتا بر اشاره روسها و با برحسب نظر خود محمدعلیشاه امین‌السلطان برای نخست‌وزیری از اروپا احضار شد و این خواستن امین‌السلطان را بایران کاملاً برخلاف میل و رضای انگلیسها بود چه می‌دانستند که او مردیست با قدرت، عملیات این مدت آنان را خلتی و باطل خواهد کرد. امین‌السلطان هم در ابتداء خودش از آمدن بایران روگردان و علت حقیقتش هم عدم موافقت انگلیسها با وی بود و میدانست که باطناً با آمدن او بایران موافقت نداشته و نسبت بوی کارشکنی خواهند کرد و بالاخره بنا بر اصرار و تأکیدات زیاد محمدعلیشاه و موافقت مجلس بایران آمد.

امین‌السلطان مرد توانا و سیاست مدار با بتا بر گفته براون در کتاب انقلاب ایران: (این مرد سیاسی آزموهٔ دسیسه‌کار) پس از ورود به ایران و نخست‌وزیر شدن انجام سه چیز را در مد نظر داشت و هر سه موضوع مخالف نظر انگلیسها بود. جلب اکثریت مجلس بطرف خود، گرفتن وام از بیگانه و پایان دادن به اغتشاشات داخلی. نظرات و کارهای او به موازات یکدیگر داشت پیش‌میرفت نمایندگان مجلس با استثنای دوسه نفر که با او موافق نبودند و معلوم بود که برای چه موافق نیستند سایرین را در طرف مدت کمی کاملاً با خود موافق نمود. بولایات نیز با همه‌گونه دسائسی که برای ایجاد اغتشاش بکار می‌رفت تا اندازه‌ای امنیت بخشید و بزرگترین قیام را که بوسیلهٔ سالارالدوله ترتیب داده شده بود در قلیل مدتی فرو نشاند و سالارالدوله را تحت الحفظ بتهران آورد. در قضیهٔ گرفتن وام هم قرین موفقیت می‌گردید بواسطهٔ اینکه اکثریت مجلس قریب با اتفاق تابع نظر او شده بودند.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران می‌نویسد: «و در مدت سه ماهه بعد چنین نظر می‌آمد که سیاست امین‌السلطان می‌توانست قرین موفقیت گردد». و نیز می‌نویسد:

«نقشهٔ بانک ملی بواسطهٔ گزارش نامساعد ما موربانکی آلمان که برای تحقیق در عملی ساختن قرضهٔ پیشنهادی از آلمان اعزام شده بود محکوم بعدم موفقیت گردید. مردم در مخالفت با وام دیگری از روسیه پیروزی یافته و دست‌آخرا مر دائر شد بر اینکه امین‌السلطان به کار خود ادامه دهد او هم با پشت‌کار و نیروی بی‌مانندش در همراه ساختن اکثریت مجلس موفق گردید».

چون امین‌السلطان میبایستی کشته شود و از میان برود و در چنین روزی (۳۱ اوت ۱۹۰۷ م. برابر با ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق.) نیز قرارداد روس و انگلیس دائر بر تقسیم ایران بدو منطقهٔ نفوذ امضاء گردیده و بر رقابت‌های يك قرن طرفین در سر موضوع ایران که بشدت

که در رأس دولت باشد چندان احتیاجی نداشتند و علاقهای برای بردن دستخط شاه و معرفی وزیر جنگ و وزیر دادگستری به مجلس رفت و جلسه علنی تشکیل یافت و پس از مذاکره و معرفی وزراء ختم جلسه اعلام گردید و بعد امین السلطان با چند نفری از کولاه جلسه خصوصی تشکیل داد و مذاکرات پدرازا کشید و مخصوصاً ایادی بیگانگان که در مجلس بودند و از قبیله اطلاع داشتند مباحثات و مذاکرات خود را دستی قدری طولانی کردند که از شب زیاد بگذرد و ساعت به هشت و نهم و یا باسلاح آنروز دو ساعت و نیم از شب گذشته رسید. امین السلطان آماده رفتن شد و با اتفاق سید عبدالله بهبهانی مجتهد که از موافقین جدی او شده بود بطرف در خروجی مجلس آمد در میان راه سیدی رسیده نامه‌ای سید عبدالله داد که آنرا بخواند سید عبدالله مکتب کرد که نامه را ببیند اتابک برای خود ادامه داد قبلاً کالسکه اتابک را که باید دم در ایستاده باشد از آنجا دورتر نگه داشته بودند. اتابک دم در مجلس قدری منتظر ایستاد تا کالسکه‌اش را بیاورند و قاتل در این مدت با دقت کامل مشغول هدف گیری خود شد و سه گلوله به اتابک اصابت نمود. اتابک بزمین افتاد بعد او را لای عبایش گذاشته یخانه اش در خیابان لاله زار بردند و پس از نیم ساعت جهان را بدرود گفت و در قم در مقبره خاص خود مدفون گردید. بطوری که پیش گفته شد پیش از کشته شدن اتابک ظاهراً اوضاع مملکت داشت جور دیگری میشد که البته چندان بفتح بیگانگان نبود و زحمات این مدت داشت بهدر میرفت و اما پس از قتل وی ظاهر اوضاع بکلی تغییر کرد. کشته شدن اتابک در رجال مخالف با مشروطیت تأثیر زیادی بخشید و هر کسی تکلیف خود را دانست و سر جای خود نشست.

در این باب ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران مینویسد: « بدیهی است که ترور این وزیر مقتدر و حامی طلب تأثیر بسیار عمیقی در رجال نموده. آنچه دیگران درباره علل قتل امین السلطان نوشته‌اند: براون در کتاب انقلاب ایران مینویسد: « علت غائی مرگ امین السلطان کشف مدارکی خائنانانه بود که بدستور او بر جمعین ایالات نوشته میشد و بدست انجمن‌ها افتاده بوده است که آنها را دعوت کرده بود اسپایی برای کندن کلک مجلس فراهم نمایند ولی بطور مخرمانه اشعار میگردید که این مدارک جنایت کارانه از طرف امین السلطان نبوده بلکه رقیب و دشمن دیرین او سعدالدوله که دو ضربه میزده بنام اوساخته چه از طرفی مناسبات نزدیکی با دربار داشته و از سوی دیگر با انجمن‌ها و نیز مینویسد: « حتی از مقام دستی اظهار شده که محمد علی‌شاه از نفوذ روزافزون امین السلطان حسد میبرد اسناد و مدارک موضوع بحث را خود ساخته عملاً بدست انجمن‌ها انداخته شده بوده. بسیاری از رجال که در آن زمان

موقر السلطنه حبيب الله خان در كشتن اتابك دست داشته اند . غلامحسين صاحب اختيار به نكاردنده اين سطور در موضوع كشته شدن اتابك اظهار كرد : « من هنگام كشته شدن اتابك حاكم تهران بودم و موقر السلطنه اتابك را كشت . » يعنى اشخاص هم كه محمد عليشاه را در اروپا ملاقات کرده اند از كشته شدن اتابك اظهار ندامت کرده و كشتن او را از خيطةاى خود ميدانسته است . معذك بعقیده نكاردنده اين موضوعات را بايد با قيد احتياط تلقى نمود . بنا بگفته شادروان محمود محمود (پهلوى سابق) كه در اين قبيل مسائل كاملا وارد بوده و گفته اوستديت دارد : « نقشه كشتن ميرزا على اسفرخان اتابك و بسپ انداختن در خانه علاء الدوله و سوه قصد بمحمد عليشاه را حيدر خان عمو او فلى كشيده و پروان او اجراء كردند اين كارها با نظر و تصويب سيدحسن تقى زاده انجام ميگرفت . »

حاج ميرزا على اسفرخان شيخ الاسلام تبريز متولد سال ۱۱۸۲ هجرى
على اصغر
 قمرى فرزند ميرزا محمد تقى از علمائى طراز اول و متنفذ فرقه
 شيخيه آذربايجان بوده كه در سال ۱۲۷۸ ق. در سن ۹۶ سالگى در گذشته است و پس ازوى
 دو فرزندش ميرزا محمود و ميرزا ابوالقاسم يكي پس از ديگرى شيخ الاسلام تبريز شدند . حاج
 ميرزا على اسفرخان شيخ الاسلام از كسانى است كه در مجلس مناظره سيد على محمد باب در سال ۱۲۶۳ ق.
 و فتواى قتلش (۱۲۶۶ ق.) شركت داشته و ميرزا ابوالقاسم شيخ الاسلام فرزندش رساله
 ردويه بعنوان قلع اليباب نگاشته است .

بيگانگان كه عيشه مانع اصلاحات و ترقى در ايران هستند در زمان صدارت ميرزا تقى
 خان فراهانى چون ديدند كه ايران حركتى بخود داده و ميخواهد پا بمرحله ترقى گذارد
 موانع و اشكالات زيادى براى پریشانى خاطر او در سراسر ايران ايجاد كردند . گاهى اوقات
 او را به انقلاب حسنه سالار در خراسان - گاهى به اقدامات و عمليات بايبها و گاهى هم
 از قبيل مجزه كردن بقعه صاحب الامر تبريز و غيره كاملاً سرگرم ميگردند . در سال ۱۲۶۵
 ق. ناگهان در تمام شهر تبريز شايع شد كه بقعه صاحب الامر مجزه کرده است و قنصل انگليس
 هم براى اين امر زودتر از همه بكدانه چهل چراغ على براى نصب در بقعه فرستاد و فوغاى
 در شهر برخاست و بمردم القاء شده بود كه بگوئيد چون حالا بقعه مجزه کرده بايد تبريز
 از پرداخت ماليات بكلى معاف شود . ميرزا تقى خان يكدمه از ملايان را كه دانسته يانداسته
 در اين قضيه دخالت مستقيم يا غير مستقيم داشتند دستور توقيف داد يكي از آن جمله همین
 حاج ميرزا على اسفرخان شيخ الاسلام بود كه چند روزى در توقيف بسر برد . ميرزا تقى خان امير كبير
 پس از ختم قضيه مجزه و فرو نشاندن فائله چسبون ميدانست كه اين قبيل معجزات بنا به

است که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری برای تکمیل تحصیلات بفرانسه

فرستاده شد و پس از بازگشت سالهای متمادی استاد نقاشی و معلم زبان فرانسه در دارالفنون بود. و ضمناً در آغاز کار استاد میرزا محمدخان غفاری کمال‌الملک نیز بوده است و میتوان او و کمال‌الملک را در یک حدودی به لوپروژن^۱ و رافائیل^۲ نقاشان ایتالیایی تشبیه نمود. در اواخر سال ۱۲۸۸ ق. از طرف ناسرالدینشاه ملقب به نقاشباشی شد.

علی اکبر

آقا علی اکبر پدر آقا حسینقلی و میرزا عبدالله از موسیقی دانهای معروف زمان سلطنت ناسرالدینشاه بوده که برای وی تار میزد

و در این فن بسیار استاد بوده است. کنت دو گوینو که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م. = ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هجری قمری وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود او را بدین شرح معرفی مینماید: «در میان طبقات متوسط معروفترین نوازندگان تار علی اکبر است که خیلی خوب تار میزند و من دیده‌ام اروپائینی که هیچ به موسیقی مشرق زمین توجه نداشته‌اند در موقع شنیدن ساز علی اکبر دچار تأثر شده‌اند. علی اکبر با روح و حساسیت خیلی زیاد تار میزند و نه تنها این شخص در ایران هنرپیشه بزرگی است بلکه در تمام کشورهای جهانی یک هنرپیشه بزرگ محسوب میگردد. ولی تقلید بعضی از هنرپیشگان و نویسندگان اخلاق مخصوصی دارد و تند خلقی است و بایستی خیلی اسرار کرد تا او را مجبور به تار زدن نمود.»

علی اکبر

سید علی اکبر تفرشی از ملاحای تهران بود در ۷ جمادی الاولی

سال ۱۳۰۹ قمری که از طرف دولت دعوتی از جوه علماء، رجال

و تجار برای گفتگو در اطراف امتیاز انحصاری معامله توتون و تنباکو در ایران که دولت بیک کمپانی انگلیسی داده بود بعمل آمد سید علی اکبر با پر خاش زیاد به میرزا علی اسفرخان امین السلطان و در ضمن خطاب با او گفت: «که شما وزراء پول از خارجی ها میگیرید و مملکت را با آنها میفروشید». از گفته‌های میرزا ابوالحسن جلوه حکیم و عارف معروف درباره سید علی اکبر تفرشی است که در همان ایام وقعه تنباکو، در مجلس درسش گفته بود: «من مدت‌ها بود در حکمت خلقت آخوند سید علی اکبر متعجب بودم و پیش خود فکر میکردم که خدا این سید را وامی چی خلق کرده است تا قنیه تنباکو پیش آمد و دانستم که خدا این دیوانه را برای یک همچو روزی خلق و ذخیره کرده بوده است که حرفهای حساسی را با لهجه

فسخ امتیاز به شرکت پرداخته شود تشکیل داده بود یکی از آقایان سیداعظم را مخاطب ساخته گفت: «آنها اینکه رشوه گرفتند و رشایت شاه را در این امر بدست آوردند (و نام آنان را برد) باید اول بزور از حلق منحوسشان بیرون کشیده شود. سید علی اکبر در ذی الحجه ۱۳۲۲ قمری در گذشت.

علی اکبر داور فرزند کلب علیخان خازن خلوت در ابتداء از

علی اکبر

کارمندان وزارت دادگستری و مدتی مدعی العموم (دادستان)

بدایت بود بعد سفری به اروپا کرد و در آنجا (سوئیس) معلومات خود را در رشته حقوق تکمیل نمود. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی پنهان بازگشت پس از چندی حزب رادیکال و روزنامه مردآزاد را تأسیس کرد و مشغول فعالیت گردید و مقاماتی را متدرجاً طی نمود. رئیس فرهنگیه



علی اکبر داور

از این کمیته علی‌الخصوص برای اولین بار در پیروزی شاه و مبارزات ضد رژیم پهلوی
مستوفی‌الممالک (۱۳۰۵ خ.) و کابینه اول مخبرالسلطنه (۱۳۰۶ خ.) وزیر دادگستری
بود. در کابینه مستوفی برای اصلاحات و زارتخانه مزبور اختیاراتی طبق لایحه مصوبه در جلسه
۲۷ بهمن ۱۳۰۵ خ. از مجلس شورای ملی برای خود گرفت بسیاری از کارمندان را تغییر
و تبدیل داد و از سایر وزارتخانه‌ها هم عده‌ای را وارد خدمت دادگستری نمود و بخیال خود
اصلاحاتی صورت داد و دادگستری دنیا پسندی درست کرد و تا شهریور ۱۳۱۲ خ. وزیر
دادگستری بود در تاریخ ۲۶ شهریور همان سال تغییر سمت داده در کابینه ذکاء‌الملك فروغی
که بجای مخبرالسلطنه نخست وزیر شده بود، بجای تقی‌زاده پس از گذراندن قرارداد کفالی
نفت بمدت شصت سال، وزیر دارائی شد و نزدیک به سه سال و نیم وزیر دارائی بود تا اینکه
در ۲۱ بهمن سال ۱۳۱۵ خ. بوسیله خوردن تریاک خودکشی کرد. یکی از نزدیکان داور
برای نگارنده نقل کرد که صبح پیش از طلوع آفتاب اول کسیکه از اطاق داور خارج شد
سرتیپ رکن‌الدین مختار رئیس شهربانی وقت بود و در روزنامه‌های آنروز تهران طبق
دستور اداره شهربانی نوشته شده بود که: (داور بمرس سکنه در گذشت) و در سقاخانه درحوالی
تهران بخاک سپرده شد و سنش در حدود پنجاه بود. م. ق. هدایت در صفحه ۵۳۱ کتاب
خاطرات و خطرات تألیف خود درباره مرگ داور چنین گوید:

«شهرت کرد که شاه در حد تهدید دو روز قبل پرخاش با او کرده بوده است آنچه ظاهر
شد جنازه او را بمسجد ناسری (سپهسالار) آورده بودند و اسباب تجلیل فراهم ناگاه دستوری
میرسد مشایعت و تجلیل موقوف میشود. مشایعین بسرچشمه رسیده بودند سفراء که برای
مشایعت آمده بودند میروند و سایرین متفرق میشوند جنازه را بطور تخفیف حرکت میدهند.
و برخی دیگر علت خودکشی داور را اینطور گفتند که چون در اواخر دیماه ۱۳۱۵ خ. دو
لایحه برای دادن امتیاز استخراج نفت شمال و قسمتی از شرق ایران و همچنین امتیاز لوله
کشی از معدن تا سرحدات به آمریکائی‌ها (شمار دولادارای) به مجلس داده بود و مجلس هم
آنها تصویب نمود و این دو امتیاز تا حدودی از سایر امتیازاتی که سابقاً به بیگانگان داده
شده بود قدری بهتر بود بواسطه سوانح و مشکلات سیاسی و نامساعد بودن اوضاع بین‌المللی
برای شرکت آمریکائی که بعداً بنام (ایران اول کمپانی) نامیده میشد پیش آمده بود و در
۲۲ خرداد ۱۳۱۸ خ. شرکت مزبور ناگزیر گردید که از استفاده از دو فقره امتیاز برای
استخراج نفت و لوله‌کشی در قسمتهای شمالی و شرقی ایران بکلی صرف نظر کند دولت هم

در اطراف خود کشتی داور می‌گفتند لکن بگمان نگارنده اهم مطالب همین بود که نوشته شد.

داور در ظاهر قضیه یکی از ایادی و پادوهای تغییر سلطنت بود و برای نزدیکی به سردار سپه و رسیدن به مناسب عالی به خیلی تلاش و جان فغانی می‌نمود و در مدت وزارتش خیلی‌ها را بلند کرد و به مقاماتی رساند. داور مردی بود مؤدب، خلیق، متواضع، مشیت و بسیار جاه طلب و در دوستی ثابت و نادرستی هم در مدت وزارتش از او شنیده نشد، گرچه حسن انتخاب زیادی هم نداشت. در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی این سه نفر: تیمورتاش، نصرت‌الدوله و داور با هم دوست و خیلی بهم نزدیک بودند و هر سه نفر هم بتناوب یکی پس از دیگری از بین رفتند.

علی اکبر

علی اکبر دهخدا یا دخو متولد ۱۲۵۸ خورشیدی پسر خان بایا خان. تحصیلات او در مدرسه سیاسی تهران بود پس از تمام کردن

مدرسه در نزد میرزا ابراهیم خان معاون الدوله کاشی مدتی امرار وقت کرد و به همراهی او به بالکان مسافرت نمود و گویا از آنجا نیز به رم رفت و بعنوان منشی گری معاون الدوله مدتی در آنجا بود. پس از مسافرت رم به بادکوبه آمد و بعد از چند ماهی برشت مسافرت کرد و این موقع مصادف بود با سال ۱۳۲۳ ه. ق. و ابتدای گفتگوی آزادی در ایران؛ او بواسطه شوق زیادی که باین امورات داشت بتهران آمد و در سال ۱۳۲۵ ه. ق. باتفاق میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل و سرمایه میرزا قاسم خان تیریزی روزنامه صور اسرافیل را تأسیس کردند. چرند و پرندهای صور اسرافیل که از قلم دخو بود بسیار معروف و خیلی جالب توجه عامه شد. پس از توب بستن مجلس در ۱۳۲۶ ه. ق. او و جمعی ب سفارت انگلیس پناهنده شدند و دهخدا پس از گرفتن تأمین جانی به قفقاز و اروپا و اسلامبول رفت و در آنجا در روزنامه سروش مقاله مینوشت سپس به اروپا رهسپار گردید. بر اون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود مینویسد:

در ورن و سویس برای مدت کوتاهی صور اسرافیل بتوسط مدیر داخلی میرزا علی اکبر خان دهخدا مرد شریفی که از جمله نجات یافتگان سفارت انگلیس بود حیات معارفی خود را از سر گرفته. پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بتهران آمد و در دوره دوم از کرمان وکیل گردید و در جزو هیأت اعتدالیون برخلاف انتظار معرفی شد پس از بستن

۱- دخو از اینجهت می‌گویند که چون قزوینی بود و قزوینی‌ها دهخدا را دخو می‌گویند اونیز در مقالات خود دخو امضاء میکرد. دخو مخفف دهخدا است.



میرزا علی اکبرخان دستگردی

مجلس در ۱۳۲۹ مدتی بی شغل بود. تا اینکه در سال ۱۳۳۲ قمری در وزارت معارف رئیس دفتر وزارت گردید. مردی ادیب، نوپسند و با هوش بود. دخترا از «طلهین و نویندگان و خدمتگزاران بزرگان و ادبیات فارسی است که خدمات برجسته‌ای به فرهنگ ایران نموده‌است. بزرگترین و مهم‌ترین تألیف اولغت نامه دخترا است و تألیفات دیگر وی کتاب امثال و حکم در چهار جلد میباشد که آنها کتاب بسیار نفیسی است. نامبرده در ۸ اسفند سال ۱۳۳۶ خ. در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت.

علی اکبر

حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسپری شیرازی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری پس از تبعیدش از شیراز به بین‌النهرین و ورود او به بصره، تصادف کرد با ورود سید جمال‌الدین اسدآبادی باین شهر که از تهران تبعید شده بود. پس از ملاقات با هم سید جمال‌الدین نامه‌هایی رساله مانند به عربی بعنوان حجة البالغه و حمة القرآن بر علیه ناصرالدین شاه و امین السلطان راجع به امتیاز پارون جولوس دورویتره امتیاز رژی و

۱- فال واسیر، دو آبادی نزدیک بهم، از دهستان کله‌دار، از بخش کنگان، شهرستان بوشهر، و در نسبت، او حذف میشود میگویند فال اسپری. این کلمه شبیه است به نومی و سرکان دو قسبه بزرگ قدیمی که او آن محذوف و نویسرکان شده و درست نیز نویسرکان گفته میشود.

و تعیین نیت از ادر شیراز به بین انبیا در این امر است : هنگام آشوب مردم ایران برای الفاء امتیاز تنباکو (رژی) در سال ۱۳۰۸ ق. که دولت ایران (شاه - صدر اعظم و غیره) در مقابل گرفتن میلفی رشوه بنا بگفته دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در حدود دو میلیون لیره امتیاز آنرا در رجب ۱۳۰۷ ه. ق. به انگلیسها داده بود . دکتر فوریه در کتاب سه سال در دیار ایران تألیف خود چنین گوید : « شرکت انگلیسی این امتیاز را با دادن رشوه عائی گزاف که بدو میلیون لیره بالغ میشود گرفته و حق این است که تحصیل آن باین خرج می ارزیده است . یک اردو از رعایای انگلیس و کارگران شرکت چه شرقی چه انگلیسی از هر طرف بایران ریختند زیرا که لقمه چرب و نرمی پیدا شده بود و رسیدن بآن برنج و خرج سفر می ارزیده . »^۱

حاج سید علی اکبر قفال اسپری که داماد حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد (فتوی دهندة تحریم تنباکو) بوده سیدی تندخو و بیباک که خود را در اجتهاد از همه برتر میدانسته و در مذهب بسیار خشک و متعصب و در تقلید پیرو میرزای شیرازی بوده است . روزی در شیراز منبر میبرد ، پس از انشاء فتوی تحریم تنباکو ، مشغری از زیر عبا بدر آورده میگوید : « مردم امروز روز جهاد است . عباس میرزا ملک آدا پسر محمد شاه در دفتر خاطرات یا شرح حال خود در این باب چنین گوید : « خبر این کار تلگرافی بتهران رسید و فرمانی از ناصرالدینشاه بحکمران فارس تلگراف شده سید را از شیراز تبعید کند . حکمران این کار را بسیار دشوار میدیده و عیتر سیده که مردم شورش کنند و از عهده جانو گیری بر نیاید و در انجام فرمان دو دل بوده . میرزا رضاخان (محمد رضاخان) ملقب به قوام الملک انجام آنرا بگردن میگیرد . سید در آن روزها که بهار بوده شیر بز بدستور پز شک میخورده همه روزه سبحها برای هوا خوری پیاده در بیرون شهر گردش میکرد یکروز صبح غفلة^۲ او را در خارج شهر گرفته صامه و عیایش را برداشته کلاه نمدر سرش گذارده بر اساسی سوار کرده با جمعی بطرف بندر بوشهر فرستادند و در بین راه سید هر کس را میدید فریاد میزد که من سید علی اکبرم که باین صورت در دست ظلمه گرفتارم . در عرض راه بهیچوجه کسی امدادی بهسید نکرد و او را به بندر بوشهر رسانیده در کشتی گذارده به پسر فرستادند و در پسر با سید جمال الدین ملاقات کرده یکدیگر را تکمیل نمودند و آنجا به بغداد و سامره رفته جناب حجة الاسلام امیرزا حسن شیرازی مجتهد را که قرابنی یا او داشت ملاقات نمود پس از دستگیری و تبعید سید علی اکبر شهر شیراز برهم

۱ - مظنة لیره طلا در این تاریخ سی و پنج ریال بوده و دو میلیون لیره میشود هفتاد

میلیون ریال .

از طرفین بنای انداختن تفنگک شد جمعی از شهریان کشته و مجروح شده و چون تاب مقاومت نداشتند پراکنده شدند. ایناملاً ملک آرا در صفحه ۱۱۶ در کتاب شرح حال خود مینویسد :

«خلاصه آقا سید علی اکبر جناب آقا میرزا حسن را بحرکت در آورده فتوائی باین مضمون نوشتند : «الیوم استعمال تنباکوی بای نحو کان در حکم مجاربه با امام (ع) است». در سال ۱۳۱۰ ق. دولت او را خواست و از بین النهرین بایران مراجعت نمود و با احترام زیاد وارد شیراز گردید احترامات و نفوذش بیش از پیش شد و سید در تمام امور دخالت میکرد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲ ذی القعدة ۱۳۱۰ ق.) راجع به وی چنین گوید :

«اما شیراز این سید دیوانه آقا سید علی اکبر که فتنه تنباکورا تماماً اوسبب شد و آن هنگامه را در شیراز بلکه تمام ایران به پا کرد نمیدانم بچه سوه تدبیر او را از اعتبارات خواستند به ایرانش آورند بجای اینکه به تهرانش بیاورند ماهی صد تومان بساو مخارج بدهند و محترماً در تهران بماند عظمتش دادند بزرگش کردند عجز خودشان را ثابت کردند که اگر این شخص به تهران بیاید وجودش اسباب فتنه خواهد شد بدون اینکه بحوالی تهران هم برسد باوحالی کردند که بسمت شیراز برود. سید دیوانه غروری کرد و خود را خیلی بزرگ دانست. بعد از ورود به شیراز فراش‌های نشاندار از برای خودش تعیین کرد و باسم مدخله باامورات شرعیه دخالت بکارهای حکومتی میکرد و از آنجائیکه باقوام الملک شیرازی بدبود به شاهزاده رکن الدوله ۲ احق محض طمع با قوام الملک بد شده بود به اعمال سید غرض عین میکرد سید جسور شد و به جنونش چند درجه افزود در این حیص بیص شاهزاده معزول شد قرار شد که قوام از خراسان به فارس برود شاهزاده در باطن سید را تحریک کرد که حالا وقت میدان داری است سید هم جمعی از اعیان فارس را اغواء نمود به تلگرافخانه انگلیس پناه بردند و یخاک پای همایون از ورود قوام تظلم کردند. بندگان همایون باز در این مورد به اغواء وزرای نادان مفرض قدری تهاون فرمودند تا باینکه ایلیجسی انگلیس ۳ را واداشتند ما مورین تلگرافخانه انگلیس از تلگرافخانه خارج کرد و اجازه داد که اگر بزور اسلحه هم باشد ما مورین دیوان به تلگرافخانه انگلیس بریزند و عارضین جمعی را به بندند و به برند. کار به قاعده و درست بود اما بعد از قراریکه شنیدم قوام را احضار به تهران کردند عمل بسیار بدی شد زیرا که رعیت به مجرد اینکه قدری سستی در کار دیوان و دولت دید جری میشوند

۱ - محمد رضا خان .

۲ - محمد تقی میرزا .

علی اکبر

حاج میرزا علی اکبر قسوام الملک پسر چهارم حاج ابراهیمخان شیرازی اعتمادالدوله صدر اعظم آغا محمدخان و فتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۲۰۳ قمری با حاج میرزا علیرضا توامان (دوقلو) بدنیآ آمدند . در سال ۱۲۴۵ قمری که فتحعلیشاه به علل وجهات سیاسی فارس رفت بسیاری از اهالی را مورد نوازش خود قرار داد از آن جمله میرزا علی اکبر



حاج میرزا علی اکبر قسوام الملک شیرازی

که سمتش در این هنگام کلانتری شیراز بود او را به لقب قسوام الملکی ملقب نمود و در سال ۱۲۶۴ قمری که نظام الدوله حسین خان مقدم مرافعی والی فارس بود قسوام الملک چون حسن کرد که میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم با او بر سر لطف نیست با اتفاق محمد قلی خان ایل بیگی قفقازی مردم را بر علیه او تحریک نمود و با او تکلیف کرد که فارس را ترک کند ، نظام الدوله به پیشنهاد آنان ترتیب اثری نداد و اعتنائی ننمود و در نتیجه شورش سختی برپا شد که منتهی به زد و خورد شدید گردید . این شورش و این زد و خورد به مدت ۴۰ روز ادامه داشت تا اینکه اشخاص به تناوب برای اصلاح و خواباندن شورش از تهران مأمور فارس شدند از آن جمله احمد

خان نوائی بود که به محض ورود با حسن تدبیر شورش را خواباند و در حدود اختیاراتی که داشت انتظاماتی بامور داد تا بالاخره بهرام میرزا معزالدوله پسر ادر محمد شاه بیست ایالت فارس اعزام گردید . پس از فوت میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله در سال ۱۲۷۹ قمری که تولیت آستان قدس رضوی را داشت در این سال بجای وی بیست مزبور به مشهد رفت و تا سال ۱۲۸۲ ق. متولی باشی بود . در این سال نامه برده در حدود سن ۸۰ سالگی در گذشت و در دعوتها موقوف مدفون گردید . تولیت حاج قسوام الملک را در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۲۸۲ در سال ۱۲۷۹ ق. و در گفتار دوم فارس نامه ناسری صفحه ۴۹ در آخر سال ۱۲۷۹ ق.

موت زنده و بیجا از اوقام الملک در همین سال او بیست و یک سالگی از دنیا رفت.
که پس از گذشته شدن حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله در سال ۱۲۱۵ هجری قمری یکلمی از
بین رفته بود بواسطه همین قوام الملک دوباره زنده شده و از نو تشکیل یافت .

امیر علی اکبر خان حسام الدوله فرزند اکبر و ارشد میرعلم خان
حسنت الملک بوده و چندسالی در طبس و سیستان حکومت داشته است.

علی اکبر

تا زمانیکه امیرمحمد اسمعیل خان شوکت الملک برادر کهنتر وی حکومت قزاقان را داشت و

زنده بود او خالقی در امور حکومتی قزاقان
نداشت و پس از درگذشت شوکت الملک در
سال ۱۳۲۲ هجری قمری حکومت قزاقان
نیز ضمیمه حکومت سیستان و طبس شده
بعهد حسام الدوله واگذار گردید . چون
اختلافات زیادی در میان اولاد حسنت الملک
ایجاد شده بود حسام الدوله خیلی کوشید که
آن اختلافات را برطرف کند لکن موفق
نگردید و حکومت قزاقان نیز بیش از یکسال
طول نکشید که از او منترع و به امیرمحمد
ابراهیمخان علم شوکت الملک واگذار شد.
علی اکبر خان حسام الدوله در سال ۱۳۳۳
ه. ق. درگذشت و در مشهد در مقبره خاص
امراء قزاقان مدفون گردید .



علی اکبرخان حسام الدوله امیرقزاقان حسام سیستان

مولانا علی اکبر معروف به «اباباشی از علماء و فضلاء زمان و از

مصاحبان نادر شاه افشار بوده و هنگامیکه نادرشاه در سال ۱۱۴۸

علی اکبر

هجری قمری در دشت مغان آذربایجان جلوس کرد و پادشاه شد ملا علی اکبر «اباباشی» را با

میرزا ابوالقاسم صدرکاشانی بیعت نمایندگی برای شناساندن خویشتن و همچنین ابراهیم

پنج گانه پیشنهادی خود به سلطان عثمانی (سلطان محمودخان نخست) به اسلامبول اعزام

داشت و ضمناً با آنان تذکر داد که چون از طرف سلطان عثمانی تقاضای صلح شده به سلطان

۱ - در فهرستهای وزارتخانهها و وزارت دولتی که ملحق بکتاب مستوفی به اعتمادالسلطنه

میباشد همه جا لقب علی اکبرخان حسنت الملک نوشته شده و در کتاب بهارستان تألیف حاج شیخ

محمد حسین آیتی حسام الدوله ذکر شده است .

بود. از این جهت در صورت حتمی که بر سر مذاکرات تمام بر مذاکرات تمام از آن
 را بعنوان طریقه پنجم اسلامی بشناسد رد کرده بود. نادرشاه تصمیم گرفت که وارد جنگ شده
 بین النهرین از تصرفات عثمانی را اشغال نماید و قبل از اینکه بدانصوب عزیمت کند احکامی
 بتواند تمام استناداران و فرمانداران صادر کرد و مقادش این بود که همانطوریکه در دشت
 میان عموم نمایندگان مملکت ایران قبول کردند و قرار شد که از این بعد عمل خلاف رویه
 و بدعت مشنوم شاه اسمعیل سنوی را که سب و رفس خلفای سه گانه صدر اسلام باشد مرتکب
 نشوند و آن را تجدید نمایند و اکنون هم در تأیید و تمقیب بیان قرارداد و وثیقه نامه مهور و
 معضی مجدداً تأکید میشود که اگر کسی من بعد سب و رفس خلفای راشدین را به زبان آورد
 به سختی مجازات خواهد شد و ضمناً نادرشاه در این اعلامیهها برای صحت نظر خود از
 ملاعلی اکبر مایاشی باین عبارت نام برده: (.... از برای توطین خاطر همایونی از اعلامیه
 المملائی ملاعلی اکبر مایاشی و باقی علمای کرام که در رکن ظفر انتساب حاضر بودند در
 مجالس و خلوات استعمال فرمودیم ...). بنابراین معلوم میشود که نادرشاه برای وی شأن
 بسیاری قائل بوده و او را مقدم بر سایر علمای مذنب تشیع میدانسته است. در سال ۱۱۶۰ هـ. ق.
 که نادرشاه کشته شد علی قلیخان برادر زاده وی که درجهام و لنگر (تربت جام) توقف
 داشت به مشهد وارد و بجای عمو پادشاه شد و او جمعی از اعوان و انصار نادرشاه را کشت و
 یکی از آنان عمین ملاعلی اکبر بود.

میرزا علی اکبر خان نفیسی ناظم الاطباء از اعالی کرمان و از تحصیل
 کرده‌های دوره‌های اول دارالفنون، مردی درس خوانده - با سواد
علی اکبر
 و طبیبی مجرب بوده است. طبیب مخصوص بعضی از رجال از قبیل حاج میرزا حسینخان سپهسالار
 و غیره نیز بوده و از سال ۱۳۱۰ قمری مدتی جزء اطبای دربار ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه
 بوده است. ناظم الاطباء تألیفات زیادی دارد که مهمترین آنها فرحنگ نفیسی است و در ۹
 خرداد ماه ۱۳۰۳ خورشیدی در سن ۷۹ سالگی در تهران درگذشت. محمد حسنخان
 اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود (۲۹ رمضان ۱۳۱۰ ق.) مینویسد: «میرزا
 علی اکبر خان کرمانی طبیب ناظم الاطباء را که توسط کرده بودم جزو اطبای حضورش نمایند
 امروز شد و بحضور برده معرفی کردم».

علیرضا خان قوانلو ایلیخان قاجار عبدالملک پسر موسی خان دانی
علیرضا
 ناصرالدینشاه که در سال ۱۲۳۸ هجری قمری متولد شد و در زمان سلطنت
 محمدشاه و سنوات اول سلطنت ناصرالدینشاه غلام بچه بود و در سال ۱۲۷۱ ق. بجای محمد ابراهیم خان

مطبوع واقع شده بود. در سال ۱۲۷۵ ق. که ناصرالدینشاه بواسطه خیانت‌های بین و آشکار



علیرضاخان نادر در جوانی

میرزا آقاخان نوری صدراعظم خواست او را از صدارت معزول کند علیرضاخان و جمعی دیگر از عمده خلوت نیت و قصد شاه را باو خیر دادند شاه که از این موضوع آگاه شد علیرضاخان و آن عده دیگر را پانهم خوردند بر دهن بجهت میرزا آقاخان، چوب خوردند و از خلوت همایونی و دربار بکلی اخراج شدند بعد بواسطه قرابت با مهدعلیا ۲ دوباره او را بدربار آوردند و کم کم اعتبار پیدا کرد و دو چیز سبب اعتبار وی گردید یکی صداقت و بی‌غش و آن دیگر تقدسش. ناصرالدینشاه خواست که گنبد عسکرین در کاظمین را اطلا کند و قرار شد که مأموریت بیکی از رجال درباری واگذار شود علیرضاخان پیشخدمت

خاصه مأموریت مزبور را بتوسط مهدعلیا برای خود گرفت و خشت‌های طلارا در سال ۱۲۸۳ ق. برای نصب گنبد عسکرین بکاظمین برد و آنها را بخوبی روی گنبد نصب کرده و در سال ۱۲۸۴ ق. بتهران بازگشت. معمول دولت ایران پاشاه بر این بوده که هر وقت ملاطین ایران باغرای صدراعظم‌های دمت نشانده بیگانگان و یا بنا بر تهودات خودشان ارتکاب خطاها بلکه خیانت‌هایی میشدند از قبیل شکست در جنگ - امتیاز دادن و یا واگذاری قلمی قسمتی از مملکت را به بیگانه برای عوام فریبی و گول زدن مردم باین قبیل اعمال و چیزهای دیگر میپرداختند.

در سال ۱۲۸۵ ه. ق. پس از درگذشت میرزا محمدحسین قزوینی (متوفی ۱۲۸۴ ق.) ملقب به «شاه‌الملک» در همین سال مهردادشاه نیز شد و در سال ۱۲۸۸ ه. ق. که امیر اسلان‌خان

۱- خانه شاکرد را در دستگاه سلطنتی غلام بچه‌ورنیس آنها را غلام بچه‌باشی میگفتند.

۲- موسی‌خان پدر علیرضاخان برادر سلیمان‌ملک جهان‌خانم «مهدعلیا مادر ناصرالدین»

سال ۱۳۸۷ ق. و نیز در سال ۱۳۹۰ ق. به همراه شاه با اروپا رفت و پس از بازگشت چند حکومت



عبدالملك قاجار

داشت و پنج شش منصب درباری. در سال ۱۲۹۵ ق. در سفر دوم ناصرالدینشاه به اروپا به همراه شاه (از ملتزمین رکاب) بود. در سال ۱۲۸۹ ه. ق. سمت مهربرداری بجای پاشاخان امین‌الملک و در سال ۱۲۸۸ ق. که سمت خوانسالاری^۱ تعیین شده بود سمتاً حکومت مازندران نیز بر او داده شد و چند سالی که حکومت مازندران به عهد او واگذار شده بود او از طرف خود اشخاصی را به نیابت خویش بحکومت و توابع آن می‌فرستاد و در این مدت املاک زیاد و بسیار مرغوب در مازندران برای خود تهیه نمود و در سال ۱۲۹۰ ق. علاوه برداشتن سمت‌های خوانسالاری و مهربرداری شاه^۲ عهد دار ایلخانی‌گری ایل قاجار نیز بود. در سال ۱۲۹۲ ق. بجای میرزا کاظم خان نوری نظام‌الملک وزیر دادگستری گردید. در سال ۱۳۰۲ ق.

۱ - ناصر آشورخانه سلطنت.

۲ - خازن مهر مبارک.

شندیم عضدالملک حاجی‌الله پسر خود را برای چهل تومان طلب که داشته در زیر گاو سرگشته است و هیچ فریاد رسی هم پیدا نشد که دبه او را گرفته بپورنه او برساند .



عضدالملک لاجار

عضدالملک سواد زیادی نداشت ولی در عوض ظاهر الملاح - دارای اخلاق منبئانه - متدین - عالی طبع و بسیار حیثیت دوست و چون برادر زاده مهدعلیا و دائمی زاده ناسرالدینشاه بود به این مناسبت او را خان دائمی می‌گفتند. در شعبان سال ۱۳۰۴ ق. شاه خان دائمی را رئیس صندوق عدالت یعنی وزارت دادگستری کرد^۱ و باغ لاله زار نیز برای دیوانخانه عدلیه اختصاص داده شد.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود در این باب می‌نویسد: «۱۳۰۴ شهبان ۱۳۰۴: عضدالملک مرا گرفته کنار کشید التماس ها کرد بجهت او کتابچه بنویسم در وضع وزارت عدلیه دست مرا بوسید و عهدها و شرطها بست». م. ق. هدایت در صفحه ۱۱

۱ - عدالتی که در تمام ادوار تاریخی ایران برای ملت ایران موضوعی نداشته است .

جدا کرده است. ناصرالدینشاه لاله‌زار را به نود هزار تومان فروخت. تمولوزان التماس‌ها کرد که نگاه بدارند که سبب لطافت هوای شهر است نشینند، در تاستان خیابان لاله‌زار هوای خنک بسیار خوبی داشت و در آن اوقات خیابان خسوش مسا و روح افزا بود اعالی کمتر استفاده میکردند اینک که هوای آن خیابان باطناً و ظاهراً کثیف و مودی است محل توجه و ازدحام



عبدالمکمل قاجار

در پادشاهت‌های روزانه خطی خود در این باب مینویسد : « سه شنبه ۵ رجب ۱۳۰۷ ق. از
قراری که شنبه ساعت سه یا چهار شخصی بمشایه فرانس کافندی میبرد . با اعتماد الحرم (حاج
سروخان خواجه باش) میدهد که وزیر خارجه نوشته به عجله باید بنفر شاه برسد رسد پاکت هم
چاپ شیر و خورشید علامت وزارت خارجه بود . اعتماد الحرم کافندی را میبرد و بشاه میدهد
شاه باز میکند معلوم میشود سراپافحش بوده است . هر کس این کار را کرده است معلوم میشود
پاسر خود بازی کرده است . »

هدایت راجع به صندوق عدالت در صفحه ۱۰۳ کتاب خطاطرات و خطرات مینویسد :
« صندوق باسم صندوق عدالت در شهر نصب کردند که محتلمین تظلم خودشان را در آن بپیکند
و بشاه برسد از بس اراذل و اوباش ارا-یف در صندوق انداختند صندوق ها را کردند و موقوف
شد جای تعجب است که طبع این مردم بیشتر به طرف هزل و لغو مایل است و هر کاری را به
سخرگی میکشاند . اینطور که هدایت در باره ملت ایران اظهار نظر کرده چنین نیست
ملت ایران تا کتون هر چه از زمامدارانش شنیده حرف بوده و بهیچ وجه عمل نداشته است
حرفهایی که پشت بند آن عمل درست در بر نداشته باشد باید آنرا به سخرگی برگرداند و
بآنها اعتنائی ننمود . ایرانی چون بادوش است سالهاست که بکلی از اوضاع مملکت خودمأ بوس و
امیدواری و نظر خوبی بزماداران خود که اکثرآ دست نشاندگی بیگانگان بوده ندارد اجرای
عدالت وقتی صورت میگردد که زمامداران خوب در رأس کار بوده و خود ملت از روی علم و
فهم و شعور آنرا بر گزیده باشد . »

اعتماد السلطنه می نویسد : « در سال ۱۳۰۵ ق : با این که میرزا علی اسفرخان امین السلطان
کارهای صدارت را بعنوان وزیر دربار اعظم و وزیر اعظم انجام میداد معذک ناصرالدینشاه
در صدد برآمد که رسماً صدر اعظمی برای خویش تعیین کند و در این باب برای انتخاب
یکی از این سه نفر : قوام الدوله ، عبدالملک و امین السلطان استخاره میکند قوام الدوله و
عبدالملک خوب و امین السلطان بد آمد . شاه دوباره بجبهاتی از انتخاب صدر اعظم منصرف
گردید و نیز مینویسد :

« در سال ۱۳۰۵ ق. (عبدالملک) مهرباری «هر آثار همایونی را به سلیمان خان
پسریازده ساله خود واگذار نموده . و باز اعتماد السلطنه مینویسد : « سه شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۵ :
صبح دیدن عبدالملک رقم خانه خوبی دارد خان خیلی احمق است از من شور کرد که استعفاء
کنم از ریاست صندوق عدالت (وزارت دادگستری) مانع شدم از خانه خان خانه قوام الدوله »

ازینکد اعمال عزیز مضایقه ندارد صرف در راه خدا و خداوند پرستی می سپارد و بتسام
معنی شخص نازنینی است اما عامی و بیحت و بسیط است در پیسواد و بی خبری بدرجه افرات
و تقریظ، منشرعی است که نه اصول میداند نه فهم مسائل فروع میتواند، حتی قرآن و دعا را
غلط می خواند از پللیتیک و علم روابط خارجی بی بهره است و بی اطلاع، فقط دلش به این خوش
است که مردم باو احترام زیاد نمایند و وی را به بزرگی و شأن بستانند. و نیز در غرة
ذی الحجه می نویسد:

دسکنت زیاد اندوخته و املاک زیادی دارد و زندگانش در نهایت خست می گذرد و
شئونات زیاد بخود قرار می دهد با باد و بیروت است در عنوانات و در تواضع مقید، با سدور غالباً
محض بروز شأن و اثبات جلال شاهه بشانه میزند اما همینکه مشت چانه خورد فی الفور شیروار
که حمله برده بود رویاه وار فرار میکند. در چشم های او خاصیتی است که هر وقت میل بگریه
میکند فوراً میگرید و این غرة چقدرها بکار او خورده است. شاه هر وقت جزئی کسالتی دارد
فوراً گریه می کند و در تفرجولو میدهد که تنها دوست سلطنت او است این است حالت خان
معلم مخم والسلام .»

عبدالملك در وقایع رژی و شورش مردم در سال ۱۳۰۹ ق. رابط بین شاه و علماء
بوده و در شوراها می که از وزراء و رجال برای رفع غائله تشکیل می شده نامبرده نیز عضویت
داشته است. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب می نویسد: (... چند
مرتبیه عبدالملك خانم میرزا حسن آشتیانی رقت و آمد مقارن غروب جارچی بکوچه و بازار
افتاد که مردم حکم میرزا حسن آشتیانی است که فردا همه بدکانهای خود بشنوبند و مشغول
کسب باشید آنچه متفقور شاست شاه بعمل خواهد آورد روز جمعه در مسجد جامع حاضر شوید
جناب میرزا به مشیر می رود تکلیف شما را معین خواهد کرد خلاصه امشب تا صبح از وحشت نخواهیدم»
عبدالملك در زمان سلطنت ناصرالدینشاه - مظفرالدینشاه و احمدعلی شاه شخص خیلی محترمی
بود و در دوره های سلطنت دو پادشاه اخیر واسطه بین ملت و دولت بود و میل داشت که حتی
الامکان کدورتها و اختلافات طرفین بطرز که خدا منشی حل و فصل گردد و چون مرد بی نظر
و نیک فطرتی بود غالباً مورد قبول هر دو طرف واقع می شد. از آن جمله در ۱۸ شوال سال
۱۳۲۳ ق. که علماء از حضرت عبدالعظیم (شهر ری) بقم رفتند شاه عبدالملك و حاج نظام الدوله
را برای دلجویی آنان بقم فرستاد. و بانان نوید تشکیل عدالت خانه داده شد. علماء به
حضرت عبدالعظیم بازگشتند و در سال ۱۳۲۵ ق. که اطرافیان محمدعلیشاه او را بمخالفت
با مجلس تحریک می کردند و از سوی دیگر روزنامهها هم با شدت از وی بدگویی می نمودند

عمیقانه بختگاه چندین تاجیر بر سرانی در نمایندگان مجلس تنموده و در عوض ایجاد ندرت و بدبینی زیاد نمود از این جهت محمدعلیشاه بتوسط عضدالملک که در این زمان رئیس اهل قاجار بود به مجلس پیام فرستاد که برای اعاده نظم و ترتیب خوب است چندی موقوفه مجلس از تشکیل باز ایستاده اعاده نظم را بپناه واگذار. مجلس زیر بار چنین تکلیف شاقی نرفت و درخواست شاه را نپذیرفت. پس از پناهنده شدن محمدعلیشاه، در تاریخ روز جمعه ۲۸ تیرماه سال ۱۲۸۸ خورشیدی (۲۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ ق.)، سفارت روس در زرگنده، در آغاز شام آنروز جلسه فوق‌العاده کنگاش ملی از پیشوایان توده مردم - مجتهدان و چند نفر از نمایندگان مجلس منحلّه سابق که در تهران حاضر بودند و اشخاص بنام تشکیل یافت. برگذاری محمدعلیشاه از تخت و تاج سلطنت رسماً اعلام شد و فرزند خردسال او احمد میرزا ولیعهد که در حدود ۱۲ یا ۱۳ سال داشت بجای پدر پادشاهی انتخاب گردید و عضدالملک قاجار را به نیابت سلطنت برگزیدند.

مقام نیابت سلطنتش زیاد طول نکشید باین معنی که پس از یکسال و سه ماه نائب‌السلطنه بودن در تساریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ قمری در سن ۹۰ سالگی در تهران درگذشت و بجای وی ابوالقاسم خان عمدانی ناسرالملک نائب‌السلطنه گردید.

علی صالح خان از روساء و بزرگان طایفه هفت لنگه بختیاری

علی صالح

است که نادرشاه پس از اینکه علی‌مرادخان عم علی‌صالح خان را

در سال ۱۱۴۹ قمری به سختی کشت سه هزار خانوار از بختیارها را به خراسان کوچ داد و بعد چهار هزار ازدلاوران بختیاری را برگزیده داخل سپاه خود کرد و چون علی‌صالح خان برادرزاده علی‌مرادخان از نادرشاه اطاعت کرده و مورد اطمینان کامل او شده بود در همین سال او را بر سر کردگی عده مزبور انتخاب و برای فتح هندوستان رهسپار گردید و بختیاری‌نعمانی که اکنون در پشاور - کابل - قندهار و هرات ساکن می‌باشند از همین افرادی هستند که به همراه نادرشاه بافغانستان و هندوستان رهسپار گردیده‌اند و پس از کشته شدن نادر شاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. فقط عده کمی از آنان بایران بازگشتند، مادر کارنده از احفاد همین علی‌صالح خان بوده است.

شاهزاده علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه پسر پنجاه و چهارم از زن

علیقلی

پنجاه و دوم فتح‌المبشاه قاجار که مادرش بنام گل‌پیرهن خانم و اسلا از ارامنه تملیس (لکن معروف بگرچی بوده) میباشد نامبرده از افاضل شاهزادگان قاجار و مردی بادوق و صاحب تألیفاتی چند که در حدود ۱۲۳۴ هجری قمری تولد یافته است. هنگام فوت محمد شاه قاجار، در شیران تهران، زن او ملک جهان خانم ملقبه به مهدعلیا تا رسیدن پسرش ناصرالدین میرزای ولیعهد از تبریز همه کاره یعنی نائب‌السلطنه و زمام امور در دست او به پیشکاری اعتضادالسلطنه یکی از دوستان مخصوصش بود.



شاهزاده علی رشی میرزا

در جلد سوم صفحه ۱۹۵ منقش نامری در این باب چنین نوشته شده: «و نواب معظم لها بنقل شهر و توابع دار الخلافه و تهیه مقدمات جلوس پادشاهی رأی و تدابیر صایبه فرموده شاهزاده علیقلی میرزا را که بزیور فضل و دانش آراسته بود بوزارت خود اختیار و طرف مشورت در امور قرارداد بده، و چون بین علیقلی میرزا - مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری عوالم یگانگی موجود و به اتفاق هم بر علیه میرزاتقی خان امیر کبیر کار می کردند و نظر این بود که میرزا آقاخان سدر اعظم شود از این جهت همیشه علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه مورد سوختن امیر کبیر و تا امیر کبیر زنده بود با تکیه مهدعلیا میزیست . در سال ۱۲۷۲ ق . به اعتضاد السلطنه ملقب و در ۱۲۷۴ ق. بریاست مدرسه دارالفنون و در ۱۲۷۵ بوزارت علوم (وزارت فرهنگ) منسوب گردید . در این سال این شاهزاده دانش پرور در صدد برآمد که يك عده از شاگردان تحصیل کرده دارالفنون را برای تکمیل علوم و فنون به اروپا بفرستد و چون در این تاریخ ناصرالدین شاه هم حسنعلیخان گروسی (امیر نظام) را سفارت مخصوص بدر بار فرانسه وانگلیس میفرستاد وزیر علوم ۴۲ نفر از این محصلین را بریاست عبدالرسول خان نواده حاج محمد حسین خان نظام الدوله سدراسفهان با حسنعلیخان گروسی روانه پاریس نمود و قرار شد که سرپرستی و اداره امور و نظارت در کار تحصیل ایشان با شخص حسنعلیخان وزیر مختار باشد. پس از مراجعت محصلین اعزامی از اروپا بایران، این حکایت هم از اعتضاد السلطنه شنیدنی



صحافی باشی

از دست چپ نشسته : علی قلی میرزا اعضا السلطنه
 علی اصغر میرزا عراق الدوله - امام قلی میرزا اعضا الدوله
 از دست چپ ایستاده : فیروز میرزا نصره الدوله
 سلطان میرزا حسام السلطنه

است : گویند که در بین آنان جوانی بود که در فن صحافی مهارت بهم رسانیده بود و بعد از
 برگشتن به تهران و نمودن عمر خود از طرف ناصر الدین شاه لقب صحافی باشی گرفت. هنگامیکه
 این محصلین از اروپا بازگشته و برای معرفی به اعضا السلطنه و زبیر فرهنگه در مقابل
 حوض مدینه دارالفنون صف کشیده بودند شادفاً اعضا السلطنه دو به صحافی باشی کرد و
 حوض را باو نشان داد و گفت این را چه میگویند صحافی باشی بزبان فرانسه فسیح و غلیظ
 گفت : باشی . اعضا السلطنه دستور داد که چوب و فلکی حاضر کردند و به امر او پاهای
 صحافی باشی را چوب بستند چون چند چوبی که خورد از زیر فلک گفت : (اوزاواوز)
 اعضا السلطنه گفت باز بنید و چنین کردند و طولی نکشید که صحافی باشی فریاد برآورد (حوض
 حوض) و حای جعلی وضاد غلیظ عربی را کاملاً از مخرج خود بیخارج آورد و پندها مثل آدم



امضاء السلطنة

حرف میزدا .

در موقع احداث نخستین مسم تلگراف در تهران در سال ۱۲۷۲ ق. اینکار

ا. م. ق. هدایت در صفحه ۱۱۴ سفرنامه مکه از راه چین و ژاپن و آمریکا بهسراه میرزا علی اصغر خان امین السلطان انابك اعظم می نویسد ، (روزی در توکو انابك گفت از ایرانی کسی چنین مسافرتی نکرده است گفتم چرا گفت کی گفتم صحاف باشی مکرر به ژاپن آمده است چه از راه سبیر چه از راه هند حس کردم که خوشش نیامد حق هم داشت چه مسافرتها بیکسان نیست .

و نیز در صفحه ۱۲۵ میگوید ، « صحاف باشی هر نوبت که به ژاپن میرفت نمونه هایی از کارهای ژاپنی بتهران می آورد و در اکثر خانه ها چیزی از صنایع ژاپن موجود است . » و در صفحه ۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره صحاف ، « این چنین گوید ، (از جمله شاگردانی که در اوائل بلرنگ فرستاده شدند صحاف باشی بود که برای اظهار فضیلت کلمات فرانسه بکار میبرد و فارسی را بلهجه فرانسه ادا می کرد . امضاء السلطنة وزیر علوم نوبنی چوبش زد که کلمات را درست ادا کند و امروز صحاف باشی بسیار شده است . »



اعضاد السلطنه وزیر علوم

تقی خان امیر کبیر برای دائر کردن دارالفنون
استخدام کرده بود نخستین خط تلگراف را
بطور نمونه از عسارت سلطنتی تا باغ لاله زار
احداث کرد.

در سال ۱۲۸۳ ق. تلگرافخانه را
به اعتماد السلطنه به مقاطعه دادند. در این
سال ناصرالدین شاه بنا بر هوس شاهانه خود
باز ب فکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد و
هر کسی را سرکاری گذاشت و حدود
اختیارات هر یک را تعیین و اموراتی را
بوی محول نمود البته این کار هم خیلی موقتی
بود و در همین سال چون موضوع روی هوس
شاهانه صورت گرفته بود تشکیلات مزبور
بکلی بهم خورد. اعتماد السلطنه در این
تشکیلات علاوه بر ریاست دارالفنون،
وزیر علوم و صنایع و معادن و تجارت و

تلگراف و تصدی روزنامه دولتی و سرپرست چاپخانه های کشور و ولایات و کارخانه ها بود،
حکومت ملایر و تویسرکان نیز بعهده او واگذار شد. در سال ۱۲۸۸ ق. پس از مراجعت
ناصرالدین شاه از عتبات (عراق) بامشورت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله مجلس
دارالشورای کبری را امر به تشکیل داد و اعتماد السلطنه به عضویت آن مجلس انتخاب
گردید. در سال ۱۲۸۹ ق. حکومت بروجرد نیز بر سایر مشاغلش افزوده شد.

در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا از همراهان شاه (ملترزمین رکاب)
بود. در سال ۱۲۹۵ ه. ق. امور بنای دولتی یا باصلاح آن زمان اداره بنای دیوان اعلی
را بعهده وی واگذار نمودند. از کارهای اعتماد السلطنه وزیر علوم تأسیس روزنامه حقیقی
بنام (روزنامه ملت سنیه ایران) بچاپ سنگی در سال ۱۲۸۳ ه. ق. یعنی ۹ سال پس از آشنایش
بوزارت علوم می باشد و پس از انتشار دوشماره نام آن روزنامه ملتی تبدیل بشود. روزنامه

۱- Kerziz

۲- این کرزیز همان است که نام او در جلد سوم صفحه ۲۵۶ منتظم ناصری کرش و در
مرآت البلدان جلد چهارم صفحه ۸۱ و روزنامه اتفاقیه (اوگست زیرو) ضبط شده است.

اعتماد السلطنة به نامی از معلومات قدیمه مخصوصاً شعر و ادب و حکمت و ریاضی داشت غالب اوقات خود را به مطالعه کتب و معاشرت با اهل فضل و ادب می گذراند و خود نیز مانند غالب پسران فتحعلشاه شعر نیز میگفت و فخری تخلص می کرد و کتابخانه مهم و معتبری جمع آورده بود که پس از فوتش تمام آنرا برای مدرسه سپهسالار جدید خریداری و وقف بر آن مدرسه گردید .

در زمان وزارت علوم اعتماد السلطنه چندین روزنامه ماهانه تحت نظرویی دائر گردید که اسامی هر یک از آنها از این قرار است : روزنامه ملت علیه ایران فقط دو شماره ، روزنامه ملت سنیه ایران نیز دو شماره ، روزنامه ملتی ۳۴ شماره - روزنامه علمیه دولت علیه ایران ۵۳ شماره . سه زبان فارسی - عربی و فرانسه منتشر میشده است . در سال ۱۲۷۵ ه . ق . که وزیر علوم شد علاوه بر لقب اعتماد السلطنه ای که داشت بودیر علوم نیز ملقب گردید . پس از آنکه اداره امور مدرسه دارالفنون بمعهده اعتماد السلطنه محول گردید در سال ۱۲۷۹ ق . مالیات ولایات ملاپرو تویسرکان برای هزینه و مصارف مدرسه مزبور اختصاص یافت و چون حکومت این دو ولایت مدتها با اعتماد السلطنه بود او همیشه نایب الحکومه ای برای اداره امور حکومتی و جمع آوری مالیات ولایات مرقوم از طرف خود به آنجا مأمور و گسیل میداشت .

اعتماد السلطنه در شب عاشورا سال ۱۲۹۸ ق . در تهران در گذشت و در حضرت عبدالعظیم (شهرری) ب خاک سپرده شد . تألیفات عمده او یکی کتابی است در تاریخ وقایع و سوانح افغانستان ؛ دیگر فلک السعاده در اباطال ستاره شناسی که در سال ۱۲۷۸ ق . ب چاپ رسیده ؛ دیگر اکسیر التواریخ و تاریخ متنبیین و کیفیت ظهور سید علی محمد باب که نسخه های خطی آنها باقی است . اعتماد السلطنه پسری داشته است بنام محمد حسن میرزا که در اوائل سال ۱۲۹۸ ه . ق . به پیشخدمتی ناصرالدین شاه پذیرفته شد و بعداً معروف گردید به شاهزاده پیشخدمت و در سال ۱۳۰۹ ق . ملقب به معتمد السلطنه گردید . معتمد السلطنه از حیث معلومات عرضه - کنایت - درایت - حیثیت و احترام - بهیچ وجه به پدر خود شباهت نداشت ، اعتماد السلطنه چیز دیگری بود و پس از درگذشت پدر اموال فراوان او را به عیش و نوش تمام کرد و پیش از مشروطیت از پیشخدمتان مخصوص ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه بود و در دوره مشروطیت غالباً از طرف وزارت کشور به معاونت حکومتها تعیین می شد . م . ق . هدایت در صفحه ۸۴ کتاب خاطرات و خطرات در یازده این شخص و عریضه مخبر الدوله به ناصرالدین شاه

۱- سامانی در جوانی در سال ۱۲۸۵ ق . در گذشت .

۲- در زمان ناصرالدین شاه دو نفر معروف بودند بشاهزاده پیشخدمت یکی سلطان حسین

میرزا نیرالدوله و دیگری محمد حسن میرزا معتمد السلطنه .

میرزا این استقامت را نداشت عریضه پشاه نوشت که شغل با محمد حسن میرزا باشد (مراد ریاست تلگرافخانه است) و من بکار رسیدگی میکنم شاه بالای عریضه دستخط کرد: (دوت کلب حسن) این عبارت در آن اوقات شایع شده بود و کنایه از امر بی تناسب گفته میشد و بسیار کنایات در آن متدرج بوده. علت این همراهی و مساعدت مخبرالسلطنه با پسر اعتمادالسلطنه برای این بوده که علیقلی خان در سال ۱۲۷۵ ق. در خدمت تلگرافخانه که یکی از ادارات تابعه اعتمادالسلطنه بوده وارد شده و بعد بوسیله او و سایر وسایل ترقی نمود تا بجائیکه يك قسمت از کارهای او در حیات و قسمت دیگر پس از مرگش به مخبرالدوله منتقل و معقول گردید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۹ محرم ۱۳۰۰) مینویسد: «تفسیلی از محمد حسن میرزا پسر اعتمادالسلطنه شنیدم که دیشب ساعت دو از قرح زاد مراجعت کرده است وارد شهر می شود، از دم مریشخانه بنامی کند مردم فحش دادن و کتک زدن از جمله مجروحین احمدخان پسر محمدخان شوهر مادرمهدی قلی خان (مجدالدوله) میرآخور است شاه شنیده حکم فرمود محمد حسن میرزا را از پیشخدمتی اخراج کردند و نایب السلطنه او را چوب زیاد زد در سه نهار میفرمودند که بعد از فوت اعتمادالسلطنه جمعی گفتند از شاهزاده ها که چرا وزارت علوم را باین پسر ندادی من عرض کردم جا داشت شاه ملتفت شدند که مقصود من کتایه بوده است.» و نیز اعتمادالسلطنه مینویسد:

دجمه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۱۲ قمری: من منزل مانده مشغول کار بودم که مستضادالسلطنه محمد حسن میرزا و اتباعش از تارزن و دیکزن و غیره ورود کردند

حاج علیقلی خان سردار اسعد یکی از رؤسای معروف بختیاری و

یکی از دو فاتح مشهور تهران در عهد محمدعلیشاه قاجار بود.

علیقلی

لقب سردار اسعدی را ابتداء برادر بزرگتر حاج علیقلی خان یعنی اسفندیار خان داشت و چون اسفندیار خان در سال ۱۳۲۱ قمری فوت کرد حاج علیقلی خان بلقب مزبور ملقب گردید. پس از وفات حاج علیقلی خان در سال ۱۳۳۶ ق. لقب سردار اسعد به پسر بزرگش جعفرقلی خان که ابتداء سردار بیاد لقب داشت رسید و سردار اسعد سوم یعنی جعفرقلی خان که در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی مدتی (نزدیک به ۸ سال) وزیر جنگ و سه بار نیز وزیر پست و تلگراف شده بود در شب چهاردهم ذی الحجه ۱۳۵۲ ق. که زندانی بود، در زندان درگذشت. حاج علیقلی خان پسر سوم حسین قلیخان ایلخانی از تبره هفت لنگه بختیاری است که

۱- فرحزاد باغ بیلایقی اعتمادالسلطنه بوده.

۲- وفات دیگر محمد ولی خان تنکابنی سیه دار اعظم بود.



علیق‌خان پسر حسینقلی‌خان بهمناری

ناصرالدینشاه حکمران آصفهان کشته شد .
 پس از کشته شدن پدوش مدتی با برادر بزرگ
 خود اسفندیار خان سردار اسعد در حبس
 ظل‌السلطان بود و سایر برادران نجفقلی‌خان
 مصصام‌السلطنه ، خسروخان سردار ظفر و
 یوسف خان امیر مجاهد در کوهستانها در
 میان ایل بختیاری فراری و پنهان شده بودند .
 مدت حبس حاج علیقلی‌خان سه سال
 و اسفندیار خان هفت سال طول کشید . بعد
 بواسطه همراهی میرزا علی‌اصغر خان امیر
 السلطان از حبس خلاص شد و بتهران آمد
 و برای دفع شر ظل‌السلطان خودش را بمیرزا
 علی‌اصغر خان بست و از سال ۱۳۰۸ ق. تا



علیق‌خان سردار اسعد

بسمت ایران گردید (جمادی الثانیه ۱۳۲۷ ق.) و نقشه را طوری تنظیم کرده بودند که در هنگامیکه سردار اسعد از جنوب بطرف تهران حرکت میکرد محمد ولی خان سپهبد اعظم قائد نهضت شمال هم در همان زمان بسمت تهران حرکت کرد .

سردار اسعد پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت (۱۳۲۷ ق.) در حیات دولتی که بدون نخست‌وزیر بود بسمت وزارت کشور انتخاب گردید . مدت پنج ماه وزیر کشور و نزدیک به یکماه هم وزیر جنگ بود و پسد بخیال مقامات خیلی بالاتری افتاد و سفری هم برای مذاکره با مقامات ذی نفع در مسائل ایران با اروپا نمود لکن مذاکرات و اقدامات او بجهت و ملاحظاتی چند، منتج به نتیجه‌ای نگردید و ما یوسانه با ایران بازگشت. پس از آن، دیگراکاری قبول نکرد و بانگه‌ایل بختیاری وغیره و اهمیت وشخصیتی که پیدا کرده بود خودش نامدتی وزیر تراش ونخست وزیر تراش شده بود .



حاج علی میرزاخان سردار اسعد ومحمدولی خان سپهبد اعظم

حاج علیقلی خان سردار اسعد با همه طول وتفصیل، در میان رؤساء و بزرگان بختیاری از افراد میرز بلکه بهترین فرد وفهمیده ترین آنان بود . بیسیج وجه کثافت کاری های آنان را از قبیل ظلم و تعدی - اجحاف ب مردم - رشوه گیری و اخذای نداشت . مردی متین - فهمیده - سنگین - عاقل - برد بار - بسا گذشت نظر بلند - معارف خواه و مروج چاپ کتب بود. به تشویق وی کتب زیادی از قبیل سفرنامه‌های برادران شرلی و تاوورنیه ومجلدات کتب آبی انگلیسی راجع به ایران ترجمه شد و همچنین کتاب تاریخ بختیاری تألیف و چاپ شده است و نیز بدستور وی عده‌ای از جوانان بختیاری برای تحصیل علم بخارجه روانه شدند . تولد سردار اسعد در سال

۱۲۷۴ ق. بوده و در نیمه دوم محرم سال ۱۳۳۶ ق. در سن ۶۳ سالگی در حالیکه از هر دو چشم کور و افلیج شده بود در گذشت و در تخت پولاد اسفهان بخاک سپرده شد .

وی بوده و معروف است که آغامحمدخان او را (عظیمه) خطاب میسرود است.
مدتی که آغامحمدخان در شیراز بحال تبعید بسر می برد او هم همراه وی بود. در سال ۱۱۹۳ ق. پس از درگذشت کریمخان زند با آغامحمدخان و عده‌ای از تبعید شدگان قاجار به شیراز فرارند. بتهران آمد و بعد به مازندران و گرگان رفت. قادرخان عرب عامری حاکم بگرام پس از شکست از اسمعیل خان قوانلو در سال ۱۱۹۵ ق. و تخلیه دامغان که آنرا بقلیه گرفته بود در سال بعد دوباره خواست که به اعانت جمعی از ترکمنها و بعضی از اعالی سرحدات خراسان اقداماتی بنماید. آغامحمدخان پس از آگاه شدن از قضیه فوراً عده‌ای را بسرکردگی علی قلی خان برای دفع وی فرستاد لشکریان قادرخان شکست خورده و خودش نیز محصور گردید سرانجام ناگزیر شده کلان‌الله مجید را در روی دست گرفته آنرا شفیع خود قرار داد و بنزد آغامحمدخان آمد آغامحمدخان او را نکشت لکن او را با اهل و عیال بسیاری فرستاد و به جایش جعفر قلی خان برادر سلیمی دیگر خود را بحکومت بگرام منسوب نمود و حکومت سمنان را نیز به علی قلی خان واگذار کرد و بعد در همین سال او را مأمور گرفتن تهران نمود. نامبرده ابتداء خوار و وران را متصرف و غفور خان حاکم تهران را در شهر محاصره کرد لکن نتوانست کاری از پیش ببرد بنابراین آغامحمدخان او را بنزد خود بگرگان خواست.

در سال ۱۲۰۲ ق. که آغامحمدخان برای گرفتن شیراز از تهران عزیمت نمود جعفر قلی خان و علی قلی خان را نیز به همراه خود برد و چون شیراز دارای حصاری بس محکم بود در این سفر برای آغامحمدخان موفقیتی حاصل نگردید و هنگام بازگشت علی قلی خان را با دو هزار سوار برای محافظت اسفهان گذاشت و خود بتهران آمد لکن در همین سال مرتضی قلیخان که چندسالی در حدود قفقاز به و خاک روسیه میزیست به مساعدت و همراهی حکام آن نواحی با لشکری انبوه به گیلان آمده آنجا را متصرف شد و لشکریان آغامحمدخان بکلی شکست خوردند. در این هنگام جعفرخان زند از موقعیت و گرفتاریهای آغامحمدخان استفاده کرده از شیراز باسفهان آمد و علیقلی خان تاب مقاومت او را نیاورده از اسفهان به کاشان گریخت. در سال ۱۲۰۴ ق. که آغامحمدخان برای گرفتن شیراز از تهران رهسپار آن سامان گردید علیقلی خان نیز به همراه وی بود و بعد آغامحمدخان بواسطه ارتباطیکه با متنفذین و اعیان شیراز به راهنمائی و زعامت حاج ابراهیم کلانتر شیراز پیدا کرد آنان صلاح او را برای تسخیر شیراز در این هنگام متقن دانسته او را از آمدن به شیراز متصرف نمودند و چون او از همراهی آنان نسبت بخود مطمئن گردید به تهران بازگشت.

آغامحمدخان در ایامیکه در چمن گندمان بسر میبرد علیقلی خان را به همراه محمد قلیخان قاجار که یکی از سرکردگان لشکری او بود با عشت هزار نفر برای گرفتن کوه گیلویه فرستاد و

آغامحمدخان به نزدیک شهر بابک رسید علیقلی خان را مأمور گرفتن ناحیه مزبور نمود و پس از گرفتن آن مأمور تسخیر قلاع سیرجان شد و سپس برای نظم کوه گیلویه روانه گردید و چون آغامحمد خان در آن نواحی و حوالی کرمان بود علیقلی خان به پشتیبانی وی توانست مأموریت های خود را بزودی و بخوبی انجام دهد و آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از تصفیه امور استان کرمان و خاتمه دادن بحیات لطفعلی خان زند آخرین پادشاه سلسله زندیه برای سرکوبی حکام و خوانین غیر مطیع قفقاز رهسپار آن سامان شد علیقلی خان را نیز به همراه خود برد و باو مأموریت داد که بنواحی ایروان رفته آن حدود را نگاهبانی کند. پس از کشته شدن آغامحمدخان در سال ۱۲۱۱ ق. اردوی تحت فرماندهی خود را برداشته با شتاب فراوان از راه خوی - تبریز و مراغه عازم تهران گردید و اینکه در کار خود تسجیل داشت و با اردو آمد بیشتر برای این بود که پیش از ورود با باخان جهانیانی (فتحعلیشاه) از شیراز به تهران او به تهران وارد شده و زمام امور سلطنت را خود در دست گیرد و پادشاه شود و چون برادر بود خود را بر برادرزاده مقدم تر و محق ترمیدانست و هنگامی که به نزدیکهای تهران رسید آگاه شد یقین حاصل کرد که میرزا محمدخان دولو بیگلربیگی (حاکم) تهران تا ورود ولیمهد احدی را بشهر راه نخواهد داد و چون علیقلی خان دید که اسرارش برای ورود بیشتر نتیجه ای ندارد از این جهت مأموس گردیده در قریه علیشاه عوض شهریار سی کیلومتری تهران اقامت گیرد و منتظر پیش آمدهای آینده گردید.

فتحعلی شاه که به نزدیک تهران (کناره گرد) رسید برادرش حسینقلی خان وحاج ابراهیم خان اعتمادالدوله به نزد او آمدند و بنا بتدبیر و صلاحدید اعتمادالدوله برای خاتمه دادن بفائمه علیقلیخان، فتحعلیشاه فرمانی خطاب به لشکر علیقلی خان صادر کرد و تمام افراد آن را مرخص نمود و اجازه داد که بولایات خود برگردند. لشکر خسته و مأموس از پیشرفت کار علیقلی خان، موقع را برای خود مغتنم شمرده از خداخواست و تمام افراد لشکر باشنشای سید نفر غلامان خاصه وی از اطراف او پراکنده شدند و علیقلیخان در این هنگام دست تنها ماند.

فتحعلیشاه به تهران وارد شد و حسینقلی خان مأمور آوردن عمو گردید و عنوان مأمور پیش هم این بود که در تهران در باب امور سلطنت مذاکره و مشاوره شود. علیقلیخان هم باین طمع آمد و در روز پس از ورودش به تهران از وی دعوت بعمل آمد که بدربار حاضر شده تا این که قراری در امر سلطنت گذاشته شود او هم با تشریفات خاص خود بدربار حاضر شد و خود او را

او را مجبور به این کار نمود. امینی خان بار خدایم و پسران او را به پسران همدان با خود
سراجم ناگزیر گردید که از پائین ایوان به فتحعلیشاه سر فرود آورد. فتحعلیشاه او را
به نزد خود خواست، هنگامیکه عازم بالادستن از پناه‌های ایوان بود، مأمورین او را باطاعتی
برده از اردو چشم‌نایبنا کردند و به بابل (بازفروش سابق) تبعیدش نمودند. علیقلی خان
در سال ۱۲۴۰ ق. در سن ۷۱ سالگی در بابل مازندران که در حال تبعید و نایبانی بسر
میبرد درگذشت.

حاج علی‌قلیخان یا خواجه علی‌قلی‌کازرونی از بزرگان فارس و
از سرکردگان لشکری نادرشاه - کریم‌خان زند و جعفرخان زند

علیقلی

بوده، نادرده پسر بزرگ خواجه محمدرضای کازرونی است که در جنگ طهماسبقلی خان
افتاد (نادرشاه) با محمدخان بلوچ در سال ۱۱۴۶ هجری قمری خواجه محمدرضا که با محمدخان
متحد و متفق بود کشته شد و نادرشاه پس از غلبه و فتح، خواجه ابوالحسن خواهرزاده
خواجه محمدرضا را نیز از اردو چشم‌گور کرد و بعد حکومت کازرون را بوی واگذار و
خواجه علیقلی را ملازم اردوی خود نمود و در سال ۱۱۴۹ قمری لقب خانی یار داده و از
این به بعد خواجه علیقلیخان گردید و چون نادرشاه از وی اطمینان پیدا کرد او را بسمت
حکومت کازرون که برای علیقلی خان حکومت موروثی بود فرستاد و سالها به حکومت آن‌سازمان
برقرار بود و در این مدت اهمیت و نفوذ زیادی برای خود کسب نمود.

نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ق. در قزوین کشته شد و اوضاع ایران بکلی دگرگون
گردید و پس از کشمکش‌های میان چندین نفر از مدعیان سلطنت سرانجام کریم‌خان زند
به پادشاهی رسید. در سال ۱۱۷۵ ق. که کریم‌خان قصد داشت با فتحعلیخان افشار مقتدرترین
حریف و رقیب خود که قسمت اعظم آذربایجان را برای خویش اشغال و تصرف کرده بود
جنگ کند در این هنگام بیشتر اعیان فارس و همچنین لشکر فارس را به تهران خواست
از جمله احضارندگان یکی هم همین علیقلی خان کازرونی بود. در سال ۱۱۹۹ ق. که جعفرخان

۱ - این اولین کسی است در این خانواده که بلقب خانی آنها از طرف نادرشاه نائل
گردیده و بعداً اعیان آنها باین مناسبت همگی خان شدند.

۲ - خوانین کازرون اسلاً از طایفه افشاریه خراسان بوده که در زمان پادشاهی سلسله
سنویه بحکومت کازرون مأمور گشتند و تا اواخر پادشاهی محمدشاه اوایل سلطنت ناسرال‌الدین‌شاه
قاجار (قریب به دوست و پنجاه سال) بحکومت کازرون برقرار بودند و بعد خانواده مزبور
از میان رفته و دیگران بحکومت کازرون منصوب و برقرار گردیدند.

طوائف خلج و بیات بامر آغا محمدخان بدفع او مأور شدند چندان کاری از پیش نبردند
لکن پس از شکست جعفرخان در رمضان در سال ۱۲۰۱ هـ. ق. از خسروخان والی کردستان،
خوانین گروس، محمدحسینخان فراگرلو و علیخان افشارخسه‌ای طرفداران آغامحمدخان،
به اسفهان وارد شد. و در این ایام که جعفرخان در اسفهان بود محمدحسینخان عرب
عامری حاکم جندق که دم از باغیگری میزد و بعدعیان سلطنت چندان اعتنائی نداشت حاج
علیقلیخان از طرف جعفرخان مأور سرکوبی او گردید و او را شکست داد و قلمه جندق
را محاصره نمود و بعد بهمد و سوگند باو تأمین جانی و مالی داده پس از تسلیم شدن او را
با خود باسفهان به تسرد جعفرخان آورد جعفرخان به تأمین دادن و عهد و سرکند حاج
علیقلیخان چندان توجه و اعتنائی نکرد و محمدحسینخان را زندانی نمود.

حاج علیقلیخان از این عمل جعفرخان سخت آزرده خاطر گشته متعزماً بفارس عزیمت
نمود و بهمدجل خودکارون رفت. جعفرخان در سال ۱۳۰۲ ق. پس از فرار از اسفهان و
ورود بشیراز یکی از درباریان خود را برای استمالت او بهکارون فرستاده و بهمدو پیمان
با او که بهیچ وجه سرری بوی نخواهد رساند و مانند سابق از مقر بان در گاه خواهد بود و
با این عهد و پیمان او را بشیراز آورد و پس از چند روزی که از ورود او گذشت امر بزندان
و زنجیر کردن او در ارك و کیلی داد و جمعی از خوانین زندیه را هم زندانی نمود و
حبس آنان تا ماه ربیع الاول ۱۲۰۳ هـ. ق. بطول انجامید. در این سال زندانیان از طول
مدت خسته شده برای نجات خود باهم متفق گردیدند و زنجیرهای خود را بوسیله سوهانیکه
بدست آورده بودند از هم گسیخته و بعد دسته جمعی بخوابگاه جعفرخان وارد شده او
را گشتند.

لطفعلی خان که چهار ماه بعد بیادشاهی رسید باستثناء حاج علیقلیخان که بزرگان
شیراز از او در نزد لطفعلی خان شفاعت کردند و مورد قبول واقع گردید قاتلین پدر خویش
را گشت پس از اینکه در سال ۱۲۰۵ هـ. ق. شیراز بنصرف حاج ابراهیم کلانتر درآمد و
خوانین زندیه توقیف شدند و لطفعلی خان از شیراز رانده و آواره شد حاج علیقلیخان
بنابر اشاره و مساعی حاج ابراهیم کلانتر بطرفداری از آغامحمدخان درآمده و بر علیه لطفعلی خان
وارد در جنگهای بین طرفین گردید و به آغامحمدخان تقرب پیدا کرد.

علیقلی خان مخبرالدوله پسر بزرگ رضاقلی خان ملقب به امیر.

علیقلی

الشعراء و متخلص به هدایت و معروف به لله‌باشی در سال

۱۲۴۵ قمری در شیراز متولد و در سال ۱۲۵۶ ق. در سن یازده سالگی به‌مراه پدر خود از



علیقخان میرالمود

سالگی جنابم فیروز کوه شد و پس از فوت شاه در آنجا نمائنده پتهران آمد . در سال ۱۲۶۷ ق. که رضا قلیخان میرزا تقی خان امیر کبیر خوارزم نمود علیقلی خان هم به همراه پدر خود در سپاه شیوه شد و در تاریخ ۱۸ محرم ۱۲۶۸ ق. با تفاق پسند خود از آنجا بازگشت و به تهران وارد شد. پس از افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۶۸ ق. که رضا قلیخان به نظامت دارالفنون برگزیده شد علیقلی خان هم در جزء مند لیسر شاگردانی بود که از اولاد شاهزادگان

و خوانین انتخاب شده و میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر امور خارجه و رئیس دارالفنون آنان را به حضور شاه معرفی کرد . علت انتخاب میرزا محمد علی خان وزیر امور خارجه بریاست مدرسه دارالفنون بیشتر برآمد این بوده است که چون در ابتداء معلمین دارالفنون اروپائی و اکثر اطریشی و سروکار با وزارت خارجه داشته اند از این جهت اداره امور مدرسه نیز تا چندی با وزیر امور خارجه بوده و میرزا محمدعلی خان نیابت و تصدی امور مدرسه را بفرزند خود میرزا عبدالوهابخان نایب الوزاره واگذار کرده بود . علیقلی خان چندی مشغول به تحصیل شد و چون دارای زن و بچه بود از تحصیل کردن دست کشیده در سال ۱۲۶۹ ق. بریاست کتابخانه دارالفنون که چند کتابی بیش نداشت تعیین گردید . پس از این سمت در سال ۱۲۷۵ ق. در دستگاه علیقلی میرزا اعتقاد السلطنه وزیر علوم که تأسیسات تلگراف و سیم کشی آن از سال ۱۲۷۲ ق. زیر نظر او بطور انسانی و منطابقه انجام میشده داخل خدمت شد و پس از اشتغال او در امور تلگراف شغل کتابداری مدرسه دارالفنون بر او کمرش جعفر قلیخان (نیرالملک) واگذار گردید .

مأموریت سیم کشی از تهران به کسرج و بعد تا زنجان به عهده علیقلی خان واگذار میشود و بعد این سیم تا تبریز امتداد پیدا کرد و در این ایام است که میرزا جوادخان

سیمها چندی تلگرافچی و چندی هم سمت تحویل‌داری تلگرافخانه را داشته است. در صفحه ۹۴ کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت مؤلف آن ایجاد اولین خط تلگراف را در ایران به میرزا ملکم خان (ناظم الدوله) نسبت داده و چنین گوید: در سال ۱۲۷۵ ق. اولین خط تلگرافی را در ایران احداث کرده. در سال ۱۲۷۶ ه. ق. بمنصب سرهنگی خارج از فوج و رئیس کل تلگرافخانه های ایران و نایب دویم وزیر علوم شد و در سال ۱۲۸۶ ق. ملقب به مخبر الدوله گردید. در سفر اول ناصرالدین الدینشاه (۱۲۹۰ ق.) با اروپا جزء همراهان شاه (ملترزمین و کاب) بود و پسر خود مرتضی قلیخان (صنیع الدوله) را به همراه خود برای تحصیل با اروپا برد.

در این مدت تلگرافخانه مبالغ زیادی بابت مخارجات خارجه مقروض میشود و متصدیان مربوطه آنرا از دولت مطالبه مینمودند. چون حیف و میل هائلی در کار بوده جمعی مسئول بدین‌های تلگرافخانه را اعتماد السلطنه دانسته و جمعی دیگر علیقلی خان را که چون تحویل‌دار بوده مسئول پرداخت قروض میدانستند تا این که ناصرالدینشاه به مستوفی‌المالک (میرزا یوسف) دستور رسیدگی صادر میکنند و پس از رسیدگی شاهزاده چهل و پنج هزار تومان از بابت درآمد تلگرافخانه بدهکار میشود که به اقساط بدولت پرداخت میگردد. پس از این قضیه ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۳ ق. مستقیماً امور تلگرافخانه را مدت کمی بطور امانی و بعد بطور مقاطعه به علیقلی خان که در این تاریخ معروف به سر تیب تلگرافخانه بود واگذار مینماید. در مجلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۳۵ دخالت مستقیم او را در امور تلگرافخانه در سال ۱۲۹۱ ق. مذکور و چنین نوشته شده:

اداره تلگرافخانه را بلاواسطه به مخبر الدوله واگذار فرمودند و در همین سال که سمش رئیس کل اداره تلگراف بود بوزارت تلگراف منسوب و شماً عنوان و لقب جنابلی نیز به وی داده شد. پس از این که مخبر الدوله بامر شاه مستقلاً رئیس و تلگرافخانه بطور مقاطعه باو واگذار گردید قرار شد که سالی هشتاد هزار تومان تسلیم اداره سرف جیب مبارک (یعنی تقدیم بشاه) بنماید. در سال ۱۲۹۸ ق. پس از درگذشت علیقلی میرزا اعتماد السلطنه وزیر علوم و رئیس دارالفنون بجای او علیقلی خان مخبر الدوله پاداشتن سمت وزارت تلگراف، وزیر علوم نیز شد. وزارت تلگراف و فرهنگ سالها در این خانواده دوام پیدا کرد.

در سال ۱۲۹۹ ق. وزارت معادن نیز بپسایر مشاغل وی منضم گردید. در سال ۱۳۰۱ ق. به همراه شیندلر انگلیسی مهندس تلگرافخانه با اروپا رفت. محمد حسن خان اعتماد السلطنه

مخیرالدوله تمهید اہتیاع کشتی را نمود مرتضی خان^۱ پسر خودش را کہ در برلن تحصیل میکرد بپهران احضار نمود سی ہزار تومان پول گرفت کہ اہتیاع کشتی نماید مرتضی خان فرنگہ رفت مبلغی از پول را تلف کرد مخیرالدوله شنید ناخوشی را بہانہ کرد اجازہ فرنگہ خواست برلن رفت سی ہزار تومان قیمت کشتی عاقبت بہ نود ہزار تومان رسید پارسال کشتی را از ہامبورگ بندر آلمان بطرف خلیج فارس آوردند در راہ شکست، دوبارہ بردند تعمیر کردند خلاصہ عاقبت وارد بوشہر شد لنگر انداخت یکسال بیکار ماند دہ دوازده ہزار تومان مخارج ناخدا و کاپیتن و عملہ ازدیوان (دولت) گرفته شد امسال شاہ تنگہ آمد شورای وزراء تشکیل دادند کہ چہ باید کرد کہ این سفینہ را از سر باز کرد امین السلطان ماور شد چند مجلس در وزارت خارچہ و دربار متفق شد آخر رأی وزراء بر این قرار گرفت کہ دولت در سالی ہائزہ ہزار تومان پول بدہد و این کشتی بی حرکت در بوشہر بماند شاہنشاه ہم قبول فرمودند۔ در سال ۱۳۰۲ ق. ہ باوجود داشتن مشاغل متعدد مدت کمی ہم وزارت تجارت بہمدہ وی واگذار شد و چون امین السلطان وزیر دربار اعظم بوزارت تجارت وی چندان تمایلی نداشت از این جهت مخیرالدوله در اوائل سال ۱۳۰۳ ق. ہ استعفی و وزارت مزبور جزہ اسواہ جمع کارہمای سدا اعظم (میرزا یوسف مستوفی الممالک) گردید و دوبارہ در ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۴ ق. ہ پس از سازش با امین السلطان بوزارت تجارت نیز منسوب شد .

در سال ۱۳۰۴ ق. ہ قرار بود کہ مخیرالدوله بجای یحیی خان مشیرالدوله بر حسب پیشنهاد امین السلطان وزیر امور خارچہ شود شاہ با نظر او موافقت نکرد باز همان مشیرالدوله درست خود باقی ماند و در این باب اعتماد السلطنہ در یادداشتہای روزانہ خطی خود چنین گوید: « یکشنبہ ۱۱ شوال ۱۳۰۴ ق. ہ: چرچیل؟ آمد شنیدم کہ مشیرالدوله بسواسطہ تمذیات امین السلطان استعفاء کردہ بود امین السلطان ہم مخیرالدوله را بجهت وزارت خارچہ معین کردہ بود شاہ قبول نکردہ بودند باز همان مشیرالدوله برقرار شدہ بودہ و نیز مینویسد: «علیقلی خان مخیرالدولہ وزیر علوم است کہ بوئی از علم بشماش نرسیدہ و ذائقہاش مطلقاً این طعم را نجشیدہ برای سلطنت مستقلہ و مملکت مستبدہ چنین وزیر علومی ہم لازم

۱- مراد مرتضی قلی خان صنیع الدولہ است .

۲- مراد از این چرچیل سیدنی زون الکساندر چرچیل Sydney John Alexander Churchill است کہ در ایسن تاریخ نایب سفارت انگلیسی بودہ . نامبردہ در سال ۱۸۶۲ متولد و در سال ۱۹۲۱ میلادی در گذشتہ است .

بنویسد. مردم بیست و شش سالگی در آن زمان و زمانه خود را به عین صرف تعابیر
نه عقب کسی برود و نه کسی دنبال او بیاید. در سفر سوم ناصرالدینشاه باروفا (۱۳۰۶-۱۳۰۷
ق.) نیز از همراهان شاه بود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود مینویسد:

«مخبر الدوله مرخص شد (از لندن) مکه معظمه پرود تمام همراهان یعنی اشخاص معتبر
هریک بملاحظه‌ای دور میشوند. لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان در مجلد اول سفر
۴۳۰ کتاب (ایران و مسأله ایران یا ایران و موضوع ایرانی) تألیف خود راجع بمخبر الدوله
مینویسد: «مخبر الدوله وزیر علوم - وزیر تلگراف و وزیر معادن و پسرش صنیع الدوله داماد
ولیمهد است موقع تأسیس خط تلگراف خط هند و اروپا با انگلیس‌ها روابط پیدا کرده و نشان
هندوستان سی. آی. ای را از طرف دولت انگلستان دریافت داشته است اخیراً هم که شرکت
بکار انداختن معادن ایران تشکیل شده روابط او با انگلیس‌ها خیلی نزدیکتر شده است ولی
در امور سیاست مداخله ندارد و شخصاً هم اهل عمل نیست. در جمادی الثانیة سال ۱۳۱۴ ق.
پس از عزل امین السلطان از صدارت تأمّن امین الدوله (پیرزا علیخان) از آذربایجان و
بصدارت رسیدن او، «مخبر الدوله علاوه بر سمت وزارت فرهنگ - تلگراف - معادن ریاست
ضرابخانه و خزانه وزیر داخله هم شد. مدتی بود که بعضی از این مشاغل را بین پسران و
بستگان خود تقسیم کرده و آنان را در رأس کارهایی که زیر نظرش بود گماشته بود. تلگراف
را به پسر بزرگ خود حسینقلی خان مخبرالملک - خزانه را به مرتضی قلیخان صنیع الدوله
و فرهنگ را به برادر خویش جعفر قلیخان نیرالملک واگذار کرده بود. مخبر الدوله در روز
جمعه پانزدهم سفر ۱۳۱۵ ق. در سن ۷۰ سالگی در تهران در گذشت و در تکیه رضاقلیخان
امیر الشعراء (واقع در خیابان اسلامبول کنونی) نزدیک قبر پدرش بختاک سپرده شد.

علیقلی

علیقلیخان نصاری مشاورالممالک متولد ۱۲۴۸ خورشیدی پسر میرزا -
حسنخان نایب‌الوزاره و نوه حاج میرزا مسعود ایشلیکی گرمردی نصاری
وزیر امور خارجه در زمان سلطنت محمدشاه قاجار می‌باشد. نامبرده از کارمندان وزارت خارجه بوده
و از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۲ قمری که میرزا حسنخان مشیرالملک (مشیر الدوله) وزیر مختار ایران در
پترزبورگ بود، علیقلیخان مشاورالممالک سمت نیابت و بعد مستشاری سفارت را داشت و برای
اولین بار در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما در سال ۱۳۳۴ قمری = ۱۲۹۴ خورشیدی
وزیر امور خارجه شد و در دو کابینه حسن مستوفی‌الممالک در سال ۱۲۹۶ خورشیدی = ۱۳۳۶
قمری و در کابینه نجفقلیخان مصمم السلطنه بختیاری و وزیر خارجه بود. در سال ۱۲۹۷ شمسی
مطابق = ۱۹۱۹ میلادی در کابینه دوم وثوق الدوله معروف بکابینه قرار داد چندی وزیر

نشاندها من برای عهد فرام دادی که ایران به تحت الحمایگی انگلستان درآید ترا می در
 جریان بود و داشت صورت می گرفت و با گرفتن صد و سی هزار لیره صورت هم گرفت بنا بر این
 از طرف وثوق الدوله نخست وزیر چندان توجهی به هیأت مزبور نشد و اقسدا سات آن تأیید
 نکردید و این عدم توجه دولت ایران به هیأت مزبور باعث تمجب دول دیگر از آن حمله
 امریکا شد و چون شهرت داشت که دول فاتح در کنفرانس و رسای توجه زیادی بایران



علیقخان انصاری مشاور الممالک

میرزا حسنخان پیرحاج میرزا سعید و زبر خارج از

ضیاعالمقلنه

نکرده اند دولت امریکا تا گیر گردید که در این باره ابلاغیه زیر را صادر و منتشر نماید:
 و نمایندگانی که از طرف حکومت اتا زونی در کمیسیون سلح پاریس عضویت داشتند
 مکرر سادقانه سعی نمودند که نمایندگان ایران در کنفرانس سلح وسیله و موقعی برای اظهار
 مطالب خود بدست آورده و مسأله ایران مطرح مذاکره شود . هیأت اعزامیه امریکا تمجب
 داشت که از هیچ طرف دیگر مساعدت باین مساعی خیر خواهانه آنها نمیشد ولیکن اکنون
 انتشار این قرارداد ایران و انگلیس تا درجه علت عدم موفقیت مأمورین اتا زونی را در

با انگلستان یا ترکیبا تسلی یافتند. اما در مورد قرارداد که ایران دیگر مایل به مساعدت و کمک امریکا نیست ... در سال ۱۲۹۸ خورشیدی برابر با ۱۳۳۸ ق. چون وثوق الدوله قرارداد کفالتی ۱۹۱۹ میلادی را با انگلیس ها بست و ایران را بموجب قرارداد مزبور رسماً به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد با این وضع دیگر لزومی نداشت که ایران عیانت نمایندگی درکنگره صلح ورسای داشته باشد بنابراین هیأت نمایندگی را احضار و مشاورالممالک را بسمت سفیر کبیر ایران در اسلامبول تعیین نمود. پس از سقوط وثوق الدوله که بواسطه بستن قرارداد ۱۹۱۹ فوق‌العاده طرف تفرع عموم واقع شده بود و روی کار آمدن مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، او مشاورالممالک را برای تنظیم قرارداد با دولت شوروی به مسکو فرستاد و قراردادی تحت ۲۶ ماده با کمیسر (وزیر) امور خارجه امضاء نمود.

در سال ۱۳۰۵ خ. که سفیر ایران در مسکو بود از آنجا احضار شده و در کابینه مستوفی‌الممالک بجای تنی‌زاده که مستغنی و مأمور اداره غرفه ایران در نمایشگاه فیلادلفی شده بود وزیر خارجه گردید و در فروردین سال ۱۳۰۶ خورشیدی با سمت وزیر امور خارجه برای تجدید مذاکرات با شوروی در زمینه افتتاح مناسبات بازرگانی وارد مسکو شد. و در اولین کابینه، م. ف. هدایت مخبر السلطنه، در سال ۱۳۰۶ خ. نیز وزیر امور خارجه شد. مشاورالممالک در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در سن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت.

علیقلی

علیقلی خان افشار - علی‌شاه ملقب به عادل‌شاه پسر بزرگ ابراهیم - خان ظهیرالدوله ویرادر زاده نادرشاه است که پیش از کشته شدن عموی خود در شرف نافرمانی و یاغیگری در سیستان و هرات بود. تفصیل و شرح حال او از این قرارداد است: موقمی که نادرشاه از اسمهان و کرمان بخراسان بر میگشت همان اعمال سوئی که نسبت بکرمانیان و شیرازیان مرتکب شده بود در سراسر خراسان نیز مرتکب شد به این معنی بهر کجا وارد میگشت کله مناری از سردوآه و ضعفای بیگناه ترتیب میداد در این اثنا اهالی سیستان بواسطه تعدیات مأمورین دولتی سر از اطاعت یاز زدند. نادرشاه برادر زاده خود علیقلی خان را با عده ای سپاهی برای سرکوبی آنان فرستاد و طهماسب قلی خان با طهماسب خان - جلیلی سردار کابل یا فرمانده سپاه نواحی شرقی خود را هم به معاونت و کمک او اعزام داشت. علیقلی خان بجای این که آنان را دفع و سرکوبی نماید با آنها سازش کرده و در مخالفت با نادرشاه هم عهد شد. علل وجهاتی که علیقلی خان را وادار به عصیان و طغیان کرد اول عدم اطمینان از عموی خود بود و یقین داشت بجزئی بیانه‌ای هر آن ممکن است که او را نیز بقتل رسانند. دوم - اوضاع آشفته ایران و عدم رضایت مردم از اعمال و رفتار نادرشاه و عمالش



علیه افشار یا عادل شاه

سوم - در حین مأموریتی که نادرشاه به عده او واگذار کرده بود اوراسد الف که عبارت از پانصد هزار تومان باشد جریمه نقدی نمود و محصلان به تحصیل این وجه مأمور و سرعت روانه گشتند. علیقلی خان کاملاً با خلاق عمومی خود وقوف داشت و میدانست و عذر و انکار را در حریم خاطر نادری باری نیست و با این که طهماسب قلی خان جلایر اورا اندر زهای بیشمار داد ووی را باطاعت نادرشاه تشویق و امیدوار نمود بهیچوجه نصایحش در وجود وی مؤثر واقع نگردید بلکه طهماسب قلی خان را که مانع عملیات مخالفت آمیز خود دید او را بوسیله خورانان زهر از میان برداشت و پس از این که سرکشان سیستان را با خود موافق و همپیمان نمود از سیستان بهرات آمد و در این موقع سپاهیان او روز بروز رو بنژاید گذارده و عده آنان بالغ بر چهل هزار نفر شد .

بازن طیب مخصوص نادرشاه راجع بچگونگی مأموریت علیقلی خان از طرف عمومی خود سیستان میتوسد: « وقتتهای در سیستان برپا شد (۱۶۰۰ ق.) نادرشاه برای خوابانیدن آن برادرزاده خود علی خان^۱ را با چهار هزار نفر سرباز برگزیده بدان ولایت فرستاد . آنگاه ترسیده که مبادا این شاهزاده جوان باعاسیان یار شود و سردار ایشان گردد خواست تا از او اطمینان حاصل کند و خط مشی او را روشن سازد بنا بر این ظاعراً بیانههای رسمی و حجتهای مشروع تراشید و او را بنزد خویش بازخواند. علیخان چون میدانست که با کمترین سوءظن چگونه با او رفتار خواهد شد مراجعت فوری خود را وعده داد لکن با اقامه دلایل و بر همین روز بروز آنرا به تمویق انداختی تا آن که سپاهی را که در زیر فرمان داشت با خود یار و همداستان کرد .

چون از پشتیبانی لشکر قوی بد شد نافرمان برداری خود را آشکار و بیپایانه اعلام داشت.

۱- مراد همان علیقلی خان است که بازن او را در همه جا علیخان نام میبرد .

فرو نگذاشت اما نتیجه‌ای نگرفت . تمام ایران به این شاهزاده جوان چشم دوخته بودند و انتظار نتیجه این اختلاف فاحش را که در میان عم و برادرزاده بروز کرده بود میکشیدند . وی نخست خانواده و تمول خود همه را به کلات معروف فرستاد . همینکه خیالش از آنطرف راحت شد چنان وانمود کرد که از تمام فتنه‌ها بی‌خبر است و چنان اظهار کرد که از گناه برادرزاده خود چشم میپوشد و آنرا سهل می‌انگارد .

پس از آگاه شدن از کشته شدن عموی خود، نادرشاه، یاشتاب هر چه تمام‌تر به مشهد وارد شد اول کاریکه کرد سهراب نام غلام گرجی خود را با عده‌ای از بختیارها و جمعی دیگر برای دستگیر کردن شاهزادگان نادری که همگی در کلات اقامت داشتند بکلات فرستاده آنان پس از اغفال کردن مستحقین کلات از دربند اردو انشاء (اردو نشاء) وارد کلات شده آنجا را بتصرف خود درآوردند . نسرالله میرزا - امامقلی میرزا پسران و شاهرخ میرزا نواده نادرشاه پس از اطلاع از قضیه، بجانب مرو فرار کردند لکن دستگیر شدند و آنان را به نزد علیقلی خان که پس از جلوس در مشهد نام خود داعلی شاه و عادلشاه گذارده بود فرستادند . او هم دو نفر اولی را کشت و شاهرخ میرزا را پنهان کرد و شهرت داد که او را هم کشته است و رضایلی میرزا را با عیجده نر اولاد و اخفاد نادرشاه که در کلات بودند دستور داد تمام آنها را در آنجا کشتند . پس از اتمام کار شاهزادگان و جلوس بر تخت سلطنت و سکه و خطبه بنام خود کردن دست به تذبذب و اسراف نقدینه و جواهر و تحایف و نفایس نادرشاه که تماماً را از کلات به مشهد آورده بودند گذاشت در آن هنگام ده‌گروور نقد مسکوک که هر گرووری پانصد هزار تومان بود همه را بی‌مورد بی‌مصرف بوشیع و شریف میبخشید و بعد اعلامیه‌ای بدین مضمون بنام شهرهای ایران فرستاد: «چون نادرشاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سربندگان خدا و دوستان علی مرتضی کله منارها بساخت پس حکم دادیم که محمدقلیخان افشار آن غدار را گرفته از تخت به تخته کشید و این عمل را خدمت به عموم ناس و موجب بقا و ملك و ملت دانستیم پس بدعوت امراء از سیستان به مشهد مقدس آمدیم و با اتفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم» (در بعضی از کتب تاریخ، سیستان نوشته شده و سیستان نباید درست باشد و صحیح آن هرات است زیرا هنگامی که نادرشاه کشته شد علیقلی خان در هرات بلکه در جام و لنگر (باخرز) بود). کشیش باذن طبیب مخصوص نادرشاه که بعد طبیب عادلشاه میشود راجع به خزان نادرشاه که از کلات به مشهد آورده شد، مینویسد:

کذاشته بودند. دوتا از آن ستودوها به پشت یک شتر یا یک اسب فرود بار میشد. من آنها را در میدان عمومی بروی هم آکنده دیدم چون گویی که ارتفاع آن به بلندی قمر سلطنتی مشهد میرسید. علی قلیخان یا یگفته خودش عادلشاه پس از اینکه سلطنت رسید و جانشین عموی خود نادرشاه گردید امورات مملکتی را به حسینعلی بیگ میرالممالک و سهراب غلام گرجی سابق الذکر واگذار نمود و خود بعیش و عشرت مشغول گردید و ابراهیم خان برادر خود را صاحب اختیار اسفهان نموده به آنجا فرستاد و بعد بسبب قحط و غلای که در خراسان افتداد یافته بود از آنجا عازم مازندران گشته هفت ماه در مازندران توقف کرد و در این سفر است که علی عادلشاه خانواده محمد حسنخان را اسیر کرده و آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه پسر او را در سن هفت سالگی مقطوع النسل کرد و چون شنید که برادرش ابراهیم خان قصد مخالفت و مخاصمه را با او دارد از مازندران برای دفع او حرکت کرده در بین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین دست داد و میان دو برادر جنگ سخت در گرفت عادلشاه شکست یافته به تهران گریخت و پس از چند روز او را دستگیر کرده به نزد ابراهیم خان آوردند و به محض ورود او را از حلیه بصر عاری ساختند.

پس از کشته شدن نادرشاه در فتح آباد خوشان (قوچان) در شب یکشنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ ق. وقایعی که پس از آن اتفاق افتاد و شاه شدن علیقلی خان، یازن طیب مخصوص نادرشاه چنین گوید:

... بزرگان ملک و سرداران و افسران و نگهبانان شورائی تشکیل دادند و برای تعیین جانشین نادرشاه مذاکره کردند در آن انجمن اختلاف زیادی پیدا نشد همگان را رأی بر آن قرار گرفت که تاج و تخت را به علیقلی خان برادرزاده طهماسب قلی خان (نادرشاه) همانکسی که سر نادرشاه را نزد او فرستاده بودند واگذارند پس شخصی را بعنوان رسالت رسماً بسوی او روانه کردند.

این شاهزاده جوان بالشکری مرکب از چهل هزار سرباز دهرات بود برخی او را محرک شورش و عسبان بر ضد طهماسب قلی خان می پنداشتند شك نیست که او از امر نادرشاه که او را بدربار احضار کرده سرپیچی نموده بود و شاید از توسطه آگاهی داشت و حصول نتیجه آنرا با بی سبری تمام انتظار می کشید خطرهایی که در زمان سلطنت عرش متوجه او شده بود، ناخرسندی هائی را که تحمل کرده بود، اختلاف فاحشی که ظاهراً مابین اخلاقی او و عمویش مشاهده میشد آراء و انتخاب عمومی را بنفع او گردانید. گذشته از این، او بر سربك قسمت مهم از سپاهیان بود که توانسته بود دل ایشان را بدست آورد و همه را بخود جلب کند و چنین بنظر می آمد که قادر است در همه جا قلم و ترتیب خوبی برقرار نماید چون رسولان بنزدیک او رسیدند و پیغام خود بگذارندند او سپاسگزاری خود را بدیشان اظهار

گرسنگی شود بفرمانند نقد و در نزدیکی آن اردو زد. اقامت او در آنجا طولی نکشید چون مادام که او صاحب و مالک خزائن عیش نبود ویران‌آباد او و سایر شاهزادگان که شاید در ملک دعوتهائی داشتند حکمرانی مسلم حاصل نکرده بود خود را پادشاه نمی پنداشت پس اولین عزیمت او بسوی قلعه کلات شد اگرچه همه کس گشادن آن قلعه را محال میدانست ولی هر چه پادشاه بایستی دست بکار زد سرداری که برای محاصره کلات برگزیده شد کاری از پیش نبرد عادلشاه را دوست محرمی از قوم گرجی بود که سهراب خان نام داشت و این طبعاً موجب کینه ایرانیان بود که بر حسب عادت کردن نهادن بامر بیگانگان را تحمل نداشتند مخصوصاً این که آن بیگانه از جنس پندگان هم باشد معیناً پادشاه کار فرمانداری سپاه را در طول مدت محاصره باو واگذار نمود امید غارت و تاراج آن ناخرسندی را که از این انتصاب پیدا شده بود پنهان نگاهداشت محاصره کلات به نهایت درجه سختی رسید عاقبت خیانت بیاری رشادت رفت و پس از ۱۶ روز قلعه گشاده شد شاه تازه از طول محاصره به شکوه درآمد بود که بناگاه رسولی از طرف سردار (سهراب خان گرجی) فرا آمد و نوید فتح قلعه را باو داد و گفت که سردار منتظر او امر پادشاه است و راجع بشاهزادگان زندانی و زنان حرم دستور می طلبد عادلشاه فرمود که دو پسر ارشد نادرشاه را بکشند و دیگران را بزنجیر ببندند و بنزد او بفرستند و هر کدام از زنان پادشاه مقتول و فرزندان او را که آبستن باشند شکم بگشایند که مبادا در خانواده سلطنتی وراثتی پدید آید که روزی در پادشاهی ادعائی بر ضد اولاد او اقامه کنند تمام این اوامر اجراء شد. شاهزادگان را بنزد او آوردند نخست همه را بند فرمود و سپس همه را مسموم گردانید و از آن همه تنها شاهرخ میرزا که جوانتر از دیگران بود و چهارده و پانزده سال بیش نداشت یا بدلیل قوت مزاج و یا بسبب کمی مقدار سم، جان بدر برد. شاهرخ میرزا فرزند ارشد پسر طهماسب قلی خان بود و دخترش طهماسب را بزنی گرفته بود نادرشاه تخت و تاج را برای او مقدر میدانست و همچنین از طرف نادرشاه نیز حقوق او در پادشاهی مسلم بود عجب این است که با وجود تمام این حقوق مشروع که ممکن بود روزی سنجیده شود عادلشاه پس از کشتار همه شاهزادگان و هم چشمان با نسرت و ظفر وارد شهر مشهد شد و به مسجد بزرگ رفت و در میان همه و فریاد شادی و شرف مردم جقه پادشاهی را بر کلاه خود استوار کرد کلیه گنجینه های نادرشاه را که بفرمان او از کلات به

۱- رضاقلی میرزا و نضارالله میرزا.

۲- معنی عادل هم همین است.

۳- مسجد کوه رشاد.

ان بیدار شده تمام مردم در اطراف آن حلقه‌های بسیار بزرگی و وسیع شدند و زمین‌های اطراف را مستحکم کردند و تمام آنها با مقدار زیادی اسباب توپخانه مجهز گردیدند کارگرهای راکه در آن ساختمان کار می‌کردند به سخاوتی که در ایران سابقه نداشت مزد میدادند چنانکه مزد هر عهده چهار برابر مزدی بود که کارگران برحسب معمول در کارهای عمومی و خصوصی می‌گرفتند.

عادلشاه در میان جوانی بود شك نیست که او مردی بود رشید - سخی و نیکوکار، ایران پس از استخلاص از ظلم و جبر نادرشاه از خصائل برادرزاده او امپدهای بسیار داشت و همه چیز برای این شاه جوان نوید يك سلطنت مسعود و آرامی را میداد ولی او از آن وسیله‌ها نتوانست چندان سودی بر دارد ارتقای او را به روز کشانید و اقبالی چشم او را خیره ساخت و خودسری قلب او را فاسد کرد از بزرگی و تمول بیکران خود سرمست شد و ثروت خود را بمصرف قبیح‌ترین و دشتربین هرزگی‌ها رسانید و فسق و فجور را به نهایت درجه برد همان سهراب خان که پیش از این نامی از او برده شد کار او را بجای رسانید که او را منفور و مکره رعیتش گردانید، بخشش‌های عادلشاه در طی سه ماهه اول پادشاهی مردم مشهد را بدو مشمول داشت ولی کم‌کم آذوقه در شهر رو به کمی و نقصان گذاشت ناچار از کردن استمداد کردند ولی قوم کرد با آنکه میدانست که نافرمانی موجب جنگی خونین خواهد شد از مساعدت استنگاف و رزید کردن را مخازن آذوقه در شهر قوجان بود، عادلشاه جنگی ایشان شتافت و قوجان را محاصره کرد شهر قوجان چندی ایستادگی کرد ولی توپخانه پادشاه چنان قوی بود که مقاومت مدافین را در هم شکست و شهر فتح شد مخزن‌ها را بگشادند و پادشاه مظفر منصور بمشهد بازگشت و قحط پایان یافت سپاهیان نیز که به پیشوائی طهماسب قلبخان بحرکت و جنبش و بیگار و حرب خوی گرفته بودند از سکوت و سکونت خود در شهر مشهد ملول و دل‌تنگ بودند و از بطالت علناً شکوه می‌کردند يك قسمت بزرگ از آنان از قوم لر (بختیارها) چندین بار اجازت خواسته بودند که بحال خود که نزدیکی‌های اسفهان بود برگردند و چون هر بار تقاضای ایشان رد شده بود شبی بی‌خبر عزیمت نمودند مقدمات این حرکت چنان سری و مخفیانه و با چنان سرعتی تهیه شده بود که پیش از آنکه کسی مطلع شود بیشتر از ده میل راه پیموده بودند پادشاه از این فرار سخت خشمناک شد و خواست شخصاً ایشان را تعقیب نماید ولی سهراب خان او را متقاعد کرد که چنین عملی برازندگی شأن شاهان نیست که پادشاه يك مشت فراری را دنبال بکند و از پادشاه خواست که این کار را بدو واگذار نماید تا در اندک زمان و به بهترین وجه از قریبان انتقام گیرد پس با چنان سرعتی حرکت کرد که در هنگام غروب روز دوم بفراریان رسید چون عزیمت او با قلم و ترتیب صحیحی

بآرامی و آسودگی راه خود را در پیش گرفتند و سفر خود را ادامه دادند تنها چند پیاده و چند سوار که برای آن زمانه بودند گرفتار شدند سهراب خان انتقام خویش را از ایشان گرفت و دستور داد تا همه را سر بریدند و نیز سر تمام بیچارگانی را که در راه بدانها برخورد برید و به سرهای دیگر افزود و به نشانه پیروزی خود بمشهد فرستاد چه عاقلان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان دیگر برای سر هر لری که بیآورد دو سوت و چهل لیره (فرانک) جایزه دهد بالاخره عادلشاه بخیال سفر افتاد فرار لران او را مصمم گردانید ترسید که این قوم ستمدیده در اطراف اسفهان دستهای تشکیل دهند گذشته از این او را از طرف برادرش که در اسفهان بود بهیچ روی خبر نرسید و این خاموشی موجب تشویق و نگرانی او بود و میترسید که شورش و نهمتی برسد او برپا شود زمستان در پیش بود و اگر مسافرت شاهانه بیش از این بتأخیر افتادی دیگر هرگز سورت نکسرفتی پس در عتق دسامبر ۱۷۴۷ میلادی (۱۱۶۰ ق.) برای افتادند عادلشاه جز مقداری پول مسکوک و گرانباترین جواهر جیزی با خود بر نداشت هر چه ما با اسفهان نزدیکتر میشدیم زمزمه هجرت و شورش بیشتر بگوشمان میرسید گمان عسبان به دو هم چشم مقدر میرفت . یکی فتحعلیخان قاجار بود که در ایالت مازندران تسلط و نفوذ بسیار پیدا کرده بود و اقوام و اعوان داشت ، دیگری ابراهیم میرزا برادر پادشاه بود .

عادلشاه مصمم شد نخست فتحعلی خان (محمد حسن خان) را که خطرش کمتر بود از میان بردارد ، برای خوابانیدن این فتنه پنج ماه وقت تلف کرد و نیز باذن راجع به عاقبت کار عادلشاه چنین مینویسد : دولشکر (لشکر عادلشاه و ابراهیم میرزا) در تهران و قزوین بهم برخوردند اگر چه سپاه از دو جانب تقریباً مساوی بود ولی پیکار طولانی نشد خیانت خاتمه کار را هم در آغاز معین کرده بود . در ابتدای حرب ، عادلشاه يك جرأت و ارجمندی

۱ - در این جا بازن طیب مخصوص نادرشاه که پس از کشته شدن او طیب خاص عادلشاه میشود از قرار معلوم چون فارسی را بخوبی نمیدانست و آشنا به لهجات مختلف نبود است در ذکر خیلی از اعلام برای وی اشتباه روی داده است از آن جمله مثلاً در تمام فتحعلی خان قاجار که در سال ۱۱۳۹ ق. کشته شده اشتباه کرده و صحیح آن محمد حسن خان قاجار فرزند او میباشد پس از مدتها آوارگی . بعد از کشته شدن نادرشاه از دست گرگان و از میان طوایف ترکمن خسار شده پس از اشغال استرآباد (گرگان) بمازندران نیز تخطی و تجاوز نموده است .

۲ - راجع بمأموریت سهراب گرجی و ماجرای پیکار بین دو برادر بشرح حال سهراب خان و ابراهیم خان رجوع شود .

را تعقیب کردند و بدو رسیدند و او را نزد برادر غالبش بردند که نخست او را در زنجیر کشید سپس بکنند چشمان او اشاره کرد هر چه مال که شاه مغلوب داشت بدست سربازان تاراج شد. تخت او را قطعه قطعه کردند تا الماس‌هایی را که بر آن بود دریاورند این محاربه در ماه ژوئن ۱۷۴۸ میلادی (۱۱۶۱ ق.) یعنی یکسال پس از مرگ طهماسب قلی‌خان (نادرشاه) واقع شد ابراهیم میرزا که غالب شده بود بشاهی رسید. امیر اسلان‌خان والی تبریز که لشکر بکک او آورده بود منتظر اعلام سلطنت نشد و بیدرنگ با سربازان خود به محل حکومت خویش عزیمت نمود.

ابراهیم شاه برای آنکه خود را آشکارا ب مردم بشناساند باصفهان برگشت و برادر مخلوع و نایب‌ای خود را بعنوان قلمی‌ترین سند و مددک فتح و غلبه خود ب همراه خویش بدان شهر برد اما اقتدار او هم پای ننگرفت در ماه ژوئن ۱۷۴۹ میلادی (۱۱۶۲ ق.) که بین شاهرخ میرزا و ابراهیم شاه پیگیری روی داد سپاهیان ابراهیم شاه از او روی گردان شده از سرداران خود که بدشمن گرویده بودند پیروی کردند. عادلشاه بدبخت که نیز اسیر برادرش بود و همه‌جا او را بسا خود همراه میبرد بدست عباس‌آقا و بشهد گسیل شد عادلشاه در زمان پادشاهی عم خود نادر شاه دو سال حکومت بشهدرا داشتی و پس از رسیدن سلطنت مقداری از خزائن او را در آنجا قسمت کرده بود پس از این واقعه در آن شهر با او مانند یکی از پست‌ترین بدکاران رفتار کردند تنها التماسی که داشت این بود بجان امان یابد و سرغوش او این بود که چندی بماند و بیشتر زجر کشد شاهرخ شاه چندی پس از وی بشهد برسد او را بخواند و مرگ نادرشاه و مرگ تمام شاهزادگان خانواده پادشاهی و همچنین زهری را که بخود او داده بود یکان یکان بروی شمرد و سپس دستور داد که او را بویرانه‌های بیرون شهر ببردند و در آنجا سر بریدند. لکن در جهانگشای نادری، گیتی‌گشا و فارسنامه کشتن او اینطور نوشته شده است: وعلیشاه پس از گرفتاری و نایب‌نایب مدتی در قم بود و پس از شکست ابراهیم شاه باهر شاهرخ او را از قم بشهد آورده و در همانروز ورود باهل حر مسرای نادری سپردند تا بقصاص خون شاهزادگان او را ریز ریز کردند و اینواقعه در جمادى الثانیه ۱۱۶۲ هـ. ق. رویداده. محمد شفیع مؤلف محافل المؤمنین راجع بچنگه‌علیشاه با ابراهیم‌شاه مینویسد: وعلیشاه باشت هزار نفر و ابراهیم‌شاه با بیست سی هزار نفر در محل موسوم به سمان ارخی تلافی فریقین شد تمام سپاه از علیشاه جدا شده به ابراهیم‌خان ملحق گردیدند علیشاه با معدودی از خواص بتهران فرار کرد به تعاقب او

سید رضای بزاز که در اول محرم ۱۲۳۵ قمری متولد و

در سال ۱۲۶۶ هجری قمری در سن سی و یک سالگی در تبریز مقتول و بدار زده شد.



میرزا علی محمد باب

گفتد و گویند نویسنده و محقق معروف فرانسوی در فصل چهارم کتاب سه سال در آسیا تألیف خود زیر عنوان مذهب مینوسد : «همانطور که فساد کشیش ها در قرون وسطی سبب شد که مذهب پروتستان و مذاهب دیگر در اروپا بوجود آید همانگونه نیز فساد آخوندها و ملاها در ایران باعث بروز مسلك های مذهبی چندی گردیده است که سابقاً وجود نداشت و اگر هم موجود بود طرفداران آن مذهب بطور پنهانی بشعائر خود عمل میکردند و تظاهر نمینمودند زیرا بطوری که در دستور اولیه این کتاب گشت مذاهب پنهانی همواره کم و بیش در ایران بوده است» .

در دوره پادشاهی یکصد و پنجاه ساله سلاطین قاجاریه، انقلابات - سرکشی ها و شورش هایی از قبیل قیام صادق خان شقاقی ، حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه - آمدن پسر فرستادن صوفی اسلام و کاشفری و فتح خان بطرف ایران و همچنین پس از فوت فتحعلیشاه ادعای سلطنت کردن چند نفر از فرزندان او - ادعای سید علی محمد شیرازی بعنوان بابت و بعد قائمیت و انقلاب و شورش سخت پیروان او و جنگ های شدید بین دولتیان و بایان - شورش سالار و غیره که هر یک در جای خود بسیار مهم بوده و مدت چندین سال گرفتار بهای زیادی برای مملکت فراهم آورد لکن بعقیده نگارنده انقلاب بایان در هر گوشه و کنار ایران اهم تمام آن شورش های مذکوره میباشد و چون موضوع از لحاظ اجتماعی و سیاسی اهمیت زیاد داشته و دارد بنابراین برای یک نفر مورخ و محقق لازم است که شرح آن وقایع را تا جائی که دسترس یان دازد از روی حقیقت و بی نظری برای ثبت در تاریخ ذکر نماید

شرح حال دیگران هر يك درجای خود بتفصیل شرح داده خواهد شد . عقیده کلی این جانب در باب فرق، طریق و مذاهبی که امروزه در ایران شایع و رواج دارد این است که هر کس پیدا شود :

۱ - در تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک بطور صحیح و درست سه آنطوری که اکنون متداول و معمول است کوشش کند .

۲ - در ترویج اصول کشاورزی و ایجاد صنایع سعی نماید و این بیابانهای بی پایان و بایر را دائر کند و استقلال اقتصادی و ارزش پولی ایران را مانند سایر دول مترقی امروزه بر پایه و مبنای صحیحی استوار نماید و از انفلاسیون^۱ و واردات زیاد جلوگیری کند و پسران صادرات ایران بیفزاید و او را باید پیشوای صحیح و حقیقی دانست و ملت ایران باید از جان و دل در خدمتش چالاک باشد . بدبخت ترین ملل آن ملتی است که فرق و طریق و مذاهب و مسالك گوناگون و تشقت و اختلافات در آن زیاد بوده و از بی علمی و نادانی در منجلاب خرافات غوطه ور باشد به این معنی که کار و کسب و زندگی خود را ول کرده قوی (انرژی) خود را صرف ترهات و لاطالیات این و آن نماید .

علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در کتاب المتنبین تألیف خود راجع بوجه تسمیه باب مینویسد : «... سید علی محمد در نهانی مردم را بارادت خود دعوت مینمود و از هر کس مطمئن خاطر میشد یا او میگفت من باب الله عستم فادخلوا البیت من ابوابها هیچ خانه را جز درب، اندرون نتوان شد هر که خواهد خدا را پرستش نماید تا از من اجازه نگیرد نمیتواند باین جهت میرزا علی محمد بیاب مشهور شد^۲ » .

سید علی محمد طبق معمول زمان در مکتب خانه های قدیم تحصیلات فارسی نمود و از عربیت چندان وقوفی نداشت بعد بعراف (عتبات) رفت مدتی در کربلا در حوزه درس سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه حاضر میشد . راجع به این موضوع هم که آیا سید علی محمد باب شاگرد سید کاظم بوده و در درس او حاضر میشده اقوال مختلف است عده ای از مخالفین از قبیل میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء و علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه مؤلف کتاب المتنبین میگویند :

« باب از شاگردان سید کاظم رشتی بوده آنگاه بسفر عتبات عالیات رفته و همه روزه در

۱ - رواج فوق العاده اسکناس .

۲ - در صفحه ۴۲۷ ناسخ التواریخ جلد قاجاریه نیز چنین شرح داده شده است .

مؤلف نطق الكاف موضوع شاگردی سید را بکلی تکذیب نمودند .

سید علی محمد پس از وفات سید رشتی چندی در حرم حضرت حسین بن علی علیهما السلام در کربلا و بعد مدت چهل روز یا بعضی از شاگردان حاج سید کاظم در مسجد کوفه رفته مشغول به ریاضات شد و گاه بگاهی به محارم و دوستان نزدیک خود صحبت‌هایی میکرد و اظهاراتی مینمود از قبیل اینکه من باب الله هستم فادخلوا البيوت من ابوابها و میگفت هر کس بخواهد که خدا را پرستش نماید تا از من اجازت نگرد نمیتواند به این جهت سید علی محمد به باب مشهور شد . چیزی نگذشت که بر ادعای خود افزوده دعوی مهدویت نمود و گفت سال دیگر دعوی خود را در مکه ظاهر و خروج خواهم کرد و خونها خواهم ریخت چندی بعد از عراق به حجاز رفت و پس از بازگشت از مکه دستورهائی به مریدان خود از قبیل ملا سادق معروف به مقدس خراسانی - ملا محمد علی بارفروشی (بابلی) ملقب به قدوس و ملا علی اکبر اردستانی (از حروف حی) فرستاد و هر یک از آنان برای باب اقداماتی نمودند لکن بر اثر غوغا و شور مردم حسین خان نظام الدوله والی فارس ملا سادق ملقب به اسم الله الاصدق^۲ را به چوب بست و ریشش را سوزاند و با قدوس و اردستانی هر سه را به اردبیل بفرستاد و در آنجا سوار کرده و روانه سوار خرم نمودند و در کوهی گردانند و پس از این افتتاحات و آمده آنان را از شهر بیرون کردند . بعد در خارج شهر شیراز در سمدیه با سید باب که از حج برگشته بود ملاقات نمودند و چون حاج محمد کریمخان کرمانی پیشوای شیخیه، قوی‌ترین رقیب و مخالف و بزرگترین مانع پیشرفت عقاید سید باب بود قدوس و مقدس بدستور سید از آنجا بقصد تبلیغ حاج محمد کریمخان به کرمان رفتند .

در آغاز کار و دعوی سید عده زیادی از علمای شیخیه از شاگردان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی که هر یک از آنان مشار بالبنان و شهرتی داشتند سید علی محمد گرویدند و این موضوع خود باعث پیشرفت طریقه او گردید و برای اطلاع خوانندگان گرامی اسامی عده‌ای از آنان در این جا تذکر داده میشود : ملا اسکندر از شاگردان سید رشتی - حاج ملا محمد از امام جماعت و وعاظ شیخی ، شیخ محمد تقی عشتروزی (متوفی ۱۲۷۰ ق.) از فحول علمای شیخیه و شاگرد شیخ احسانی و سید رشتی - ملا علی بهرامی از شاگردان سید کاظم رشتی بوده و در نزد بایان ملقب به ثانی من آمن میباشد - ملا عبدالعالم یزدی از شاگردان سید رشتی . ملا حسین پشرویه‌ای از شاگردان سید رشتی^۳ ، ملا سادق مقدس خراسانی از

۱ - این عبارات مینا در صفحه ۴۲۷ تاریخ التواریخ جلد قاجاریه و معتظم ناسری جلد سوم صفحه ۱۸۴ نیز ذکر شده است .

۲ - این لقبی است که سید علی محمد باب بوی داده است .

۳ - بایانها ملا حسین را باین القاب نام میبردند ، اول من آمن - اول حروف حی - باب الیاب - حرف حی نخست - سید علی .

رشتی - میرمحمدعلی شهسوارزادی از شاگردان شیخ احسانی - حاج ملا اسمعیل قمی از افاضل علمای متورع و متمدد شیخیه ۲ - از شاگردان شیخ احسانی و سیدرشتی شیخ ابوتراب اشتهاردی از شاگردان شیخ احسانی و از خواص اصحاب سید رشتی - حاج سید جواد کر بلائی مؤلف کتاب هشت بهشت از منسوبان سیدمهدی بحرالمیوم از شاگردان سیدرشتی، حاج محمدعلی برغانی ۴ از پیروان شیخ احسانی و سیدرشتی. سلیمان خان پسر بیبی خان نیردره واقع اقامت در کر بلا در سلک صحیین سیدرشتی در آمده بود ۵. میرزا حسن زنونزی از علمای شیخیه و اصحاب سیدرشتی ساکن کر بلا مؤلف کتاب ریاض الجنه - سید ابراهیم از علمای شیخیه و از اصحاب سیدرشتی و پس از این که به سیدعلی محمد گروید از طرف وی به خلیل ملقب گردید - الاجلیل از علمای شیخیه و اصحاب سیدرشتی که اصلاً اردوبادی بودند - ملا یوسف علی از شاگردان شیخ احسانی و سیدرشتی - ملا عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب از علمای شیخیه و از پیروان سید رشتی، ملا حمفر قزوینی از علماء و وعاظ شیخیه و از شاگردان سید رشتی - حاج ملا محمد علی قدوس از شاگردان سید رشتی - حاج ملا ابراهیم محلاتی از شاگردان شیخ احسانی و سید رشتی - حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار از شاگردان شیخ احسانی - میرزا محمد یسری از علمای شیخیه و از اصحاب سید رشتی - سید احمد نوری از فضلاء شیخیه و از شاگردان سید رشتی، میگویند بعضی از افراد مذکور در بالا پس از چندی از عقیده باین گری برگشتند و بعضی دیگر متوم به بایگیری بودند. در هر صورت، پس از چندی باب در تمامه عائسی که به مریدان خود مینوشت دستور میداد که در اذان و اقامه نام مراد داخل کرده بگویند؛ (اشهدان علیاً قبل محمد بقیة الله) مریدان و پیروانش چنین میگفتند و جمعی دیگر از پیروان وی نقش نگین خود را

۱ - از غنچه و دوغ آباد در تربت حیدریه خراسان واقع شده اند .

۲ - ملا شیخ علی در نزد بابی ها و فرق منشعبه از آن ملقب به عظیم است .

۳ - ادوارد براون مستشرق انگلیس در دیباچه کتاب انقلاب ایران تألیف خود مینویسد: «ملا اسمعیل قمی بایک کلمه روگفتن جان خود را نجات میداد و ایستادگی کرد و هنگام کشته شدن (۱۲۶۸ ق.) در مقابل شیون زن و فرزند میخندید .

۴ - برادر کوچک حاج ملا تقی و حاج ملا صالح .

۵ - ادوارد براون در دیباچه کتاب انقلاب ایران تألیف خود مینویسد ، سلیمان خان یابند شمع آجین مشتمل ، رقص کمان و پای کوبان شعر عارفانه ،

یک کسب جام بناده و دستی یزلف یاز رقصی در این میانه میدانم آرزو است

میخواند و بسوی مرگ میشتافت .

میرزا پسر سوم عباس میرزای غایب‌الملطئه در تاریخ نو تألیف خود در صفحه ۲۹۷ عبارت مزبور را بدینگونه بیان میکند: «والله الا الله محمد رسول الله علی محمد باب الله» .

سیدعلی محمد پس از مراجعت از مکه در بوشهر پیاده شد و پیروان او شروع به تبلیغات مردم و اشاعه مذهب باب نمودند چون بروز انقلاب و حوادثی میرفت حسین خان نظام الدوله والی فارس تمام پیروان او را در بوشهر دستگیر و دستور داد که پیرمای آنان را بربندند و بعد چند نفر سوار مسلح فرستاده خود او را هم تحت الحفظ در نوزدهم رمضان ۱۲۶۱ ق. از بوشهر بشیراز وارد کرد و در خانه موروثی پدری، باب را ساکن نمود.

در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۱۸۴ راجع به رفتار نظام الدوله با باب چنین نوشته شده: «و به دروغی با او اظهار ارادت نمود و گفت که من تو پناه فارسی را با تو حرکت دهم و با منکران تو جنگی کنم سیدعلی محمد گفت چون دنیا را مسخر کردم مملکت روم را بپوشو خواهم داده. بعد از گذشتن چند روزی از ورود باب، نظام الدوله مجلسی از علمای شیراز ترتیب و تشکیل داد و سید باب را در آن مجلس برای بیان مطالب و ادعای خود حاضر نمود. سیدیحیی پسر سید جمع فراداری معروف به کشفی که پیروی باب را اختیار کرده بود نیز در آن مجلس حاضر شد، پس از گفتگوی با علماء از او خواسته شد مطالبی که میگوید و هر گونه ادعائی که دارد کتباً بنویسد او هم آنچه را که زبانی در حضور علماء گفته بود نوشت پس از گرفتن مددک کتبی از وی، نظام الدوله به فراش باشی خود دستور داد که سبلی سختی بصورت باب بنوازد و این سبلی بقدری سخت بود که عمامه از سرش افتاد و بعد او را بچوب بست میگویند که در ضمن چوب خوردن از گفتارهای خود توبه و انابه کرد بعد رویش را سیاه کرده به مسجد شیخ ابوتراب امام جمعه بردند و اوپای شیخ را بوسیده و در حضور عامه اظهارات خویش را بکلی تکذیب نمود و خود را لعن کرد، پس از این عملیات او را زندانی نمودند. در باب زندانی کردن سید باب اقوال گوناگون است بعضی‌ها در شرح حال باب نوشته‌اند که نظام الدوله او را زندانی نمود و مدت شش ماه حبس بود دیگر میگویند که حاج سید علی خال او از تجار شیراز ضمانت کرد و قول داد که خواهر داده‌اش دیگر گرد این حرکات نخواهد گشت و ادعائی

۱ - مراد از مملکت روم در این جا دولت سابق عثمانی است .

۲ - روضه الصفا در جلد دهم قاجاریه مسجد و کتب نوشته لکنس باسخ التواریخ در جلد دوم قاجاریه و منتظم ناسری در جلد سوم مسجد شیخ ابوتراب امام جمعه ذکر کرده‌اند .

خان معتمدالدوله که از سال ۱۲۵۴ ق. تا ۱۲۶۳ ق. (سال فوتش) حاکم اصفهان بود آوازه باب را شنید و معلوم نیست روی چه نظری و بنا بر چه جهاتی خواست او را ببیند. چند نفر سوار فرستاده او را پنهانی در اواخر رمضان (شهریور) ۱۲۶۲ ق. از شیراز باصفهان آورد. حاج میرزا حسن انصاری جابری در صفحه ۱۳۵ تاریخ اصفهان تألیف خود در وقایع سال ۱۲۵۹ ق. چنین نوشته: «مسئله میرزا علی محمد باب به معتمد شبهه شده کس فرستاد او را از حبس شیراز نجات داده باصفهان آورده پنهانش داشت و خفایای مطالب او موجب توجهات بعضی مردم نادان شده بیشتر گردیدند.»

راجع به این موضوع هم بطور اختلاف گفته شده است جمعی میگویند که چون در شیراز و با تولید شده بود از ترس، هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند و چون باب با این حال برای خود مانع و رادعی ندید از شیراز بطرف اصفهان حرکت کرد و در نزدیکی‌های آباده معتمدالدوله

۱ - حاج سید علی خال کوچک سید علی محمد باب در سال ۱۲۶۸ ق. در فتنه بابیها در تهران کشته شد.

بابیها را مانند سایر گناهکاران تا اوائل سلطنت ناصرالدینشاه در میدان معروف به تخت پل (سبز میدان) برای اجرای مجازات میبردند و اینجا محل کشتار حیوانات بود و معلوم است که مدیح و مسلح جای بسیار کثیفی است و اشخاص گناهکار را هم که میخواهند سر برینند و یا بدار بزنند و یا این که دم توپ بگذارند در خمیان آنان را بمیدان مزبور میبردند و عمل اجراء میشد بعد از چند سالی ناصرالدینشاه دید که محل بسیار کثیفی در نزدیک ارگ سلطنتی واقع شده دستور داد که اطراف آنرا ساختمان‌های دو طبقه‌ای بسازند و آنها را به تجار و اصناف مخصوصاً به صنف بطور فروش بطور اجاره واگذار نمایند و همین طور هم شد و بعد چسبۀ دار وسط میدان راهم از آنجا برداشته بخارج شهر (میدان اعدام کنونی آخر خیابان خیام) که سابقاً آنرا پای قاپی میگفتند بردند و در جای آن حوضی در وسط تمسیه کرده که آب از میانش فوران میکرد و آنوقت میدان مذکور به نام سبزه میدان شهرت یافت و وجه تمسیه تخت پل نیز عبارت از این بود که بین ارگ و میدان تخت پل خندق بوده و برای عبور و مرور ساکنین ارگ بخارج و بمیدان روزها تخت کلفت پهنی روی خندق میانداختند و شب‌ها در ساعت معین آنرا بر میداشتند و مرادود بین ارگ و خارج، از این سمت بکلی قطع میکردید از این جهت این قسمت معروف گردید به تخت پل.

۲ - انصاری در ذکر تاریخ بکلی اشتباه کرده زیرا آمدن سید علی محمد باصفهان بطوری که گفته شد در اواخر رمضان (شهریور) سال ۱۲۶۲ ق. بوده نه ۱۲۵۹ ق.

اسفهان که ضمناً از ملایان مشمول و منتفذ درجه یک بود از او استقبال کرده و درخانه خود وی را وارد نمود و علماء - قتهاء و وجوه شهر از باب درخانه او دیدن کردند و مدت چهل روز بنا بسفارش ممتدالدوله درخانه امام جمعه اقامت داشت و همراهانش در مدرسه نیم آورد اقامت جستند^۱.

در مدتی که سید علی محمد باب درخانه امام جمعه اقامت داشت امام جمعه برای خاطر سفارش ممتدالدوله یا بجهت دیگری احترامات وی را منظور میداشت و نسبت به باب همه گونه رعایت و مساعدت مینمود و از پذیرایش بهیچوجه دریغ و مضایقه نداشت لکن بعد بواسطه این که نامه‌ای از سید مهدی امام جمعه تهران (متوفی ۱۲۶۳ ق.) بنا یا اشاره و دستور حاج میرزا آقاسی سلطان العلماء امام جمعه اسفهان رسید دست از حمایت و رعایت باب کشید و دیگر با او همراهی ننمود و تقریباً وی را از خانه خود طرد نمود^۲.

درهجاسی که درخانه امام جمعه و بعد درهجاسی که ممتدالدوله در منزل خود ترتیب داده بود مناظراتی بین باب و علماء سورت گرفت گفتگو و بحث زیاد شد سرانجام امام جمعه برجنون سید علی محمد قنوی داد و عمده‌ای دیگر از علماء مانند آقامحمد مهدی پسر حاج محمد ابراهیم کلباسی بر کفر و وجوب قتلش قنوی دادند^۳.

ممتدالدوله حکم علماء را بیهانه این که باید مراتب را بنهران اطلاع داده و در این باب از آنجا کسب تکلیف نماید حکم را اجراء نکرد و همین طور آنرا عمیق گذاشت. باب را ظاهراً زندانی نمود و لکن پس از رفتن و متفرق شدن علماء وی را آزاد کرده و درخانه خود از وی نگهداری نمود. پس از چند روزی که از این قضیه گذشت و مردم از حمایت و

۱- میرزا سید محمد سلطان العلماء خاتون آبادی امام جمعه اسفهان فرزند حاج میرزا حسن امام جمعه از ملایان مشمول و بسیار منتفذ زمان خود بوده و زندگی بسیار مجلل و اعیانی داشته است و در سال ۱۲۹۱ ق. در اسفهان در گذشت و بجای وی برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد.

۲- سید مهدی یا میر محمد مهدی امام جمعه تهران هم اسفغانی و از سادات خاتون - آبادی بوده و با امام جمعه اسفهان نسبت داشته است. چند امام جمعه های اسفهان و تهران میر محمد صالح خاتون آبادی است که داماد مجلسی بوده و او اول کسی است از این خانواده که ملقب به امام جمعه شده است.

۳- این خانواده در بین مردم شهرت دارند به کلباسی و کلباسی از اغلاط مشهوره بوده و صحیح آن کرباسی است منسوب به محله حوض کرباس هرات. در این باب بشرح حال حاج محمد ابراهیم کرباسی مجتهد معروف مراجعه شود.

را بردند لکن بعد مخفیانه یکدسته مأمور دیگر بانجا فرستاده سید را از مأمورین سابق تحویل گرفته دوباره باب را مخفیانه باصفهان عودت داد و در محل مظننی (عمارت خورشید) جاذبه او را از مردم پنهان کرد . باب در این عمارت مدت چهار ماه پنهانی تحت حمایت معتمدالدوله میریست و بواسطه قدرت و نفوذی که معتمدالدوله در آن صفحات کسب کرده بود احدی جرأت نمیکرد که به باب آزار و ستمهای برساند . مدت توقف سید باب در اصفهان چهل روز در خانه امام جمعه و چهار ماه و اندی در خانه معتمدالدوله بود تا این که معتمدالدوله در ماه ربیع الاول (اسفند) ۱۲۶۳ ق. درگذشت.



میرزا آقاسی

بواسطه وجود و توقف باب در اصفهان عموماً به پاسداری و قننه بالا گرفت دولت از این پیش آمد بسیار نگران گردید و بنا بر پیشنهاد حاج میرزا آقاسی صدراعظم و تویب محمد شاه قرار شد که سید علی محمد باب را تحت الحفظ با عده ای مأمور و دو روز آید و دور از چشم مردم بما کوبینند. گرگین خان که برای جمع آوری ماترک برادر خود معتمدالدوله باصفهان آمده بود دستور حاج میرزا آقاسی را اجراء کرد چه برادر و چه برادرزاده گمان میرود که اشتباه باشد زیرا برادر او سلیمان خان سهام الدوله و برادر زادگانش جهانگیر خان وزیر صنایع و بریمان خان قوام السلطنه وزیر مختار ایران در وین بوده اند. نامبرده باب را تحت سرپرستی بابانیک بیات ماکومی که حکومت گلپایگان و تویسگان را داشت و عده ای سوار شامسون

بشماره دوازده نفر از راه کاشان به سمت تهران روانه نمود . هنگامی که سید علی محمد باب را مأمورین دولت از اصفهان به طرف تهران حرکت دادند حاج میرزا آقاسی به علمای اصفهان

۱ - در بعضی از کتب دیده شد که گرگین خان برادرزاده معتمدالدوله بوده است . بشرح حال منوچهرخان معتمدالدوله مراجعه شود .

مأمورین دستوروی اذحاج میرزا آقاسی دریافت میدارند که باب را در قسبه کلین برده آنجا را مقرر او قرار دهند. باب به کلین نزدیک تهران رسید نامه‌ای بدربار نوشت و تقاضای ملاقات شاه را نمود باو جواب رد داده شد و باب در این قسبه مدت بیست روز توقف داشت و سردار اعظم درخواست وی را دایر بورود به تهران نپذیرفت بلکه محمد شاه را راضی کرد که سید را بپاکو ببرند. طبق دستوروی قرار شد که او را از همان آبادی و این بار تحت سرپرستی محمد بیگ چاچاری که از علی‌اللهی‌های تبریز بود با همان عده سوار بپاکو برده در آنجا به علی خان ماکوئی حاکم و سرحددار ماکو تحویل بدهند^۲. باب مدت ده ماه (از شعبان ۱۲۶۳ تا جمادی‌الاولی ۱۲۶۴ ق.) در ماکو بود.^۳

چون مریدانیش کتباً یا شخصاً با او مراد داشتند وی را از ماکو برحسب امر دولت بسویلهٔ رضا قلیخان سرتیب افشار^۴ به چهریق^۵ انتقال دادند و دو سال و سه ماه (از جمادی‌الثانیه ۱۲۶۲ تا شعبان ۱۲۶۶ ق.) در چهریق زندانی بود و تنها کسی که

- ۱ - دهی است در ۳۴ کیلومتری جنوب باختری شهر ری.
- ۲ - علی‌خان ماکوئی پدر حاج محمود خان، حاج اسمعیل خان و تیمور یا شاخان میباشد که سرتیب در مالیان دراز پس از فوت پدر ریاست و حکمرانی ماکورا داشتند و تیمور پاشا - خان پدر مرتضی قلیخان اقبال‌السلطنه ماکوئی است که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی زمان حکومت امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب که در تبریز توقیف و زیر نظر بود در سن ۶۵ سالگی مرد و شهرت دادند که باجل خدائی در گذشته است.
- ۳ - علی‌قلی میرزای اعتضادالسلطنه در کتاب‌المنشیین و سپهر در ناسخ‌التواریخ و جهانگیر میرزا در تاریخ نوکه معاصر باب بوده‌اند هیچ یک موضوع بردن سید علی محمد باب را بپاکو متعرض نشده و در کتاب خود چیزی در این باب ذکر نکرده‌اند.
- ۴ - رضا قلیخان سرتیب افشار داماد سید کاظم رشتی پیشوای بزرگ شیخی‌ها بود و این که در بعضی از کتب ذکر شده که میرزا تقی‌خان امیر کبیر حاج سلیمان خان پسریحیی‌خان را مأموریت داد که سید علی‌محمد باب را از قلعهٔ چهریق به تبریز آورده او را در آنجا اعدام کنند بارضا قلی‌خان پسر حاج سلیمان خان سائین قلعه‌ای (شاهین دژی) اشتباه شده است و به سلیمان‌خان پسریحیی‌خان تبریزی چنین مأموریتی از طرف دولت وقت داده نشده و بساحج سلیمان خان پدر رضا قلیخان اشتباه اسمی روی داده است.
- ۵ - چهریق مرکز ایل شکاک میباشد و نظر دولت بر این بود که او را در جای دور دست‌و‌در میان اهل سنن خیلی متعصب که به این‌گونه حرفها اعتقادی ندارند تبعید شود.

بعضی از درباریان معترض شدند و با شیخ از علمای شیخیه را دعوت کردند که با باب بنظره پیرازند. مدعوین و حضار آن مجلس عبارت بودند: از ملا محمد مقانی رئیس علمای شیخیه معروف به حجة الاسلام متوفی ۱۲۶۹ ق.، حاج ملا محمود نظام العلماء (متوفی ۱۲۷۲ ق.)، حاج میرزا علی اسفر شیخ الاسلام (متوفی ۱۲۷۸ ق.)، میرزا محسن قاضی - حاج میرزا عبدالکریم - میرزا حسن زوزی ملقب به ملا باشی، پدر وجد میرزا مهدیخان زعیم الدوله صاحب مفتاح باب الابواب. و از رجال حکومت: محمدخان زنگنه امیر نظام، میرزا فضل الله علی آبادی نایب الملک وزیر و پیشکار ناصرالدین میرزا ولیعهد، میرزا سید جعفرخان^۱ ناظم مهاباد دوله خارجه (کارگذار)، میرزا موسی تفرشی مستوفی کل و میرزا محمد مهدیخان بیان الملک^۲ منشی مخصوص پس از گفتگو و سؤال و جواب بسیار میگویند که ولیعهد ناصرالدین میرزا به فرمایش خود دستور داد که او را چوب بزنند فراشها بکلی امتناع نمودند^۳.

پس اسمعیل خان قراجه دافی فراش باشی که نگهبان و میزبان او بود باب را برای خود برد و در آنجا محفوظ داشت. موضوع تشکیل جلسه و مذاکرات علماء و امتناع فراشها از چوب زدن بیاب مردم عوام را کاملاً بشبهت انداخت و گوشت و کنار سر و سداهایی شنیده میشد این بود که برای رفع شبهه دوباره او را حاضر کرده سرانجام حاج میرزا علی اسفر شیخ الاسلام چون سید بود حاضر شد که بدست خود او را تنبیه کرده چوب بزند و این عمل در بیرونی حیاط او نسبت بسید انجام گرفت.

در جلد دهم روضه الصغای ناصری تألیف رضاقلیخان هدایت در این باب چنین نوشته شده: «بحکم علمای اعلام حاج ملا محمود (نظام العلماء) و شیخ الاسلام (میرزا علی اسفر) ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم... و توبه کردم تا مستخلص شده. محمد حسنین اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود مینویسد: «جمعه هشتم ربیع الاول ۱۳۱۰: امروز در ب خانه دقتم شاه فرمودند تاریخ ارسطو بخوان تولوزان میخواند و من ترجمه میکردم در این بین صحبت میرزا سید علی محمد رئیس باب

۱ - که بعدها مشیرالدوله و رئیس شورای عالی دولتی شد. شغل مزبور در این تاریخ (۱۲۷۵ ق.) به منزله نخست وزیر بوده است.

۲ - نثارگرمرودی از شمرای اوایل دوره ناصری متوفی ۱۲۸۳ ق.

۳ - راجع به چوب خوردن سید باب روایات گوناگون ذکر شده مخالفین طوری و موافقین جور دیگر بیان نموده اند و در این که فراشهای حکومتی از زدن چوب به سید امتناع نموده وزیر بار این دستور نرفته اند از هر دو دسته مخالف و موافق باختلاف شنیده شده و در نوشته های ایشان منعکس و دیده شده است.

پس از این جناسات و عظمتها دوباره سید را به قلعه چهریق برده و در آنجا زندانی نمودند و به یحیی خان شکاک رئیس طایفه شکاک سپردند و دو نفر در نزد او بودند یکی سید حسین یزدی ملقب به کاتب و دیگری سید حسن یزدی. پس از چندی سید حسن رفت و فقط سید حسین باقی بود و باب در مدت زندانی بودن در ماکو کتاب بیان فارسی و عربی را نوشت و دست از بابت کشید و خود را قائم موعود و مؤسس شریعت تازه خواند و ادعای خود را بوسیله ملا شیخ علی ترضیزی که سابقاً از شاگردان و اصحاب سید رشتی و اکابر علمای شیخیه بود پس از تبلیغ ملاحسین بشرویه‌ای بآئین سید علی محمد گروید و از طرف سید علی محمد به عظیم ملقب شده بود در اطراف منتشر نمود. هنگامی که محمدشاه در گذشت و ناصرالدین میرزا ولیعهد بجای او نشست و پادشاه شد بواسطه بی کفایتی زمامداران قبلی و تحریکات اجانب در اکثر قسمت‌های ایران انقلاب و شورش برپا و شعله ور گردید و مهمتر از همه آنها شورش بایبی‌ها پیروان سید علی محمد باب و محمد حسن خان سالار ۲ در خراسان بود. دولت وقت یعنی شادروان میرزاتقی خان امیر کبیر صدر اعظم در قضایا و مسائل ایران خیلی بیدار - هشیار و وارد بود راجع بباب عقیده‌اش بر این قرار گرفت که تاسید باب زنده باشد شورش و خروج بایبی‌ها روز بروز در تزیاید بوده و همیشه باعث مزاحمت دولت فراهم خواهد شد از این جهت سید علی محمد باب را که از تاریخ جمادی الثانیه ۱۲۶۴ ق. از ماکو بقلعه چهریق انتقال داده شده بود از آنجا به تبریز آورده قرار بر این شد که او را در این جا اعدام کنند.

حزبه میرزا ۳ که در این تاریخ والی آذربایجان بود در تاریخ شعبان ۱۲۶۶ ق. باب را از چهریق احضار کرد و مجدداً از علماء و رجال مهم شهر دعوت بعمل آورد و مجلسی ترتیب داد لکن علمای طراز اول از قبیل آخوند ملا محمد معقانی - حاج میرزا باقر مجتهد امام جمعه پیشوای اصولیین و حاج ملا مرتضی قلی هرنندی ملقب به علم الهدی در آن مجلس حاضر نشدند. چون آقایان مزبور کسرشان خود دانسته در آن مجلس حضور بهم نرسانیدند حزبه میرزا حشمت الدوله دستور داد که فراش‌ها سید باب را با خود بخانه‌های علماء مزبور برده از آنان راجع باوقفتی بخواهند. اول او را بخانه ملا محمد معقانی که اعلم علمای زمان خود در تبریز بود بردند و قتل باب را فتوی داد سپس بخانه میرزا باقر مجتهد امام جمعه بردند

۱ - حاج میرزا علی اسفر شیخ الاسلام و پسرانش میرزا محمود شیخ الاسلام و میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علمای شیخیه محسوب بودند هنگامی که از طرف سید علی محمد توقمی خطاب به علمای تبریز رسید و آنان را دعوت بآئین خود نموده بسود میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام رساله ردیه نگاشته و نام آن قلع‌الباب میباشد.

۲ - نوه فتحعلی شاه دیر پنجم المهبیارخان آصف الدوله.

۳ - حشمت الدوله پسر شانزدهم عباس میرزای نائب السلطنه.

قتل باب را فتوی دادند و سید علی محمد باب را در آن مجلس حاضر کردند . پس از مناظره و مباحثه مجدداً با وی، وجوب قتلش را فتوی داده و فتاوی خود را به حمزه میرزا تسلیم نمودند. ابتداء خواستند که او را پنهانی بقتل برسانند بعد از این عمل منصرف شده گفتند ممکن است که مردم چنان پشدارند که اوزنده است و غیبتی اختیار کرده و به این امید که دگر باره ظاهر خواهد شد و اظهار دعوت خواهد نمود دست از قتلش باز ندارند و قرار بر این شد که اول او را در میان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را به بینند بعد از آن او را بقتل رسانند .

بنابر این باب را در کوچه و بازار گردانند در حالی که شب کلامی بر سر داشت و پیاده و پای برهنه راه میرفت و در زنجیر بود بعد او را به همراه دو نفر از مریدان خالمش سید حسین یزدی پسر سید احمد و ملا محمد علی پسر زین سید علی زینوی از علمای طراز اول آذربایجان که در اواخر کار در زندان با وی بر میبرد و از این جهت او را اینس خطاب میکرد و مکرر در تبریز - ماکو و جهریق یکدیگر را ملاقات کرده بودند بخانه علماء بردند پس از فتوی دادن علماء دائر بر وجوب قتل سید علی محمد باب و همراهان وی، سید حسین وحشت کرده توبه و انابه همی جست به او گفتند در صورتی از قتل او سرفتنظر خواهد شد که بر روی باب خبوا انداخته او را لمن کنی او چنان کرد و از بندهای یافت لکن چندی بعد دوباره از عقیده خود عدول کرده مجدداً در زمرة پیروان باب درآمد و در تهران با سلیمان خان پسر یحیی خان متحد شد و در فتنه بابیها در سال ۱۲۶۸ ق. کشته شد .^۴

۱- شیوخ و خدوهر دو درست است .

۲- سید حسین و سید حسن دو برادر یزدی پسران سید احمد یزدی از فضلالی شیخیه و از شاگردان حاج سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه بوده اند . سید احمد و پسرانش مانند بسیاری از شیخیهها از طریقه شیخیه دست کشیده بآئین بابیت گرویدند هنگامی که میرزا علی محمد شیرازی از شیراز باصفهان آمد دو برادر مذکور او را در این شهر ملاقات کرده و اظهار خلوص و قدویت نسبت بوی نمودند. میرزا علی محمد باب سید حسین را هنگام تبعید از صفهان بهماکو، در کلین بسعت کاتب خود تعیین نمود و با باب تا ماکو همراه بودند. باب سید حسن را در ماکو مرخص کرد و سید حسین تا موقع اعدام باب در تبریز مدت چهار سال کاتب وی و همه جا همراه او بود و به القاب عزیز - کاتب و کاتب الیابان در میان بابیان مشهور گردید و هنگامی که خواستند باب را اعدام نمایند سید حسین ترسیده و برای این که اعدام نشود بطوری که در متن گفته شد از باب تبری جست و پس از کشته شدن باب مدتی در تبریز توقیف بود بعد آزاد گردیده به تهران آمد و دوباره بآن آئین گروید و بهجس افتاد و سرانجام در سال ۱۲۶۸ ق. در قتل عام بابیها او هم در زندان بدست شخص حاج علی خان حاج الدوله (اعتماد السلطنه) کشته شد .

مرا بستید و سپس چند کشتن باب را بنمایند هر دو را یکدسته از سربازان لوح بهادران که مسیحی بودند به گلوله بستند گلوله‌ها عمداً یا سهواً بخطامیرفت تا این که یکی از گلوله‌ها به ملامحمد علی اصابت نمود پس از تیر خوردن روی خود را بیاب کرده گفت : از من راضی شدی یکی از مؤلفین اهل تیریز در کتاب مؤلفه خود این عبارت را به همین چنین آورده :

ارضیت عنی یا مولای . سپهر در نامخ التواریخ جلد سوم تاریخ قاجاریه صفحه ۵۶۵ این عبارت را چنین نقل کرده : « ملامحمد علی وقتی جراحت یافت (یعنی گلوله بوی اصابت کرد) روی با باب کرد و گفت : آیا از من راضی نیستی؟ بعد با تیرهای دیگر بکلی جان سپرد و اما راجع به باب یکی از گلوله‌ها بر سمانی که دست های باب را با آن بسته بودند خورد و سمان از هم گسیخته و باب در هاشد باب موقع را منظم شمرده پایتقرار نهاد و در اطراف یک سربازی پناه برد و در آنجا پنهان گردید . سید باب بواسطه وحشت زیادی که باو دست داده بود در این جا خط بزرگی مرتکب شد و اگر در این موقع بشماز مسی استاد با تکبیر میگفت و یا آیاتی تلاوت میکرد و یا سینه خود را بطرف سربازان میگشاد و با آنان خطاب میکرد بزنید ببینید که آیا تیر بمن اصابت میکند و از این مقوله حرفها میزد و کارها میکرد یقیناً تمام مردم اعم از نظامی و غیر نظامی که در آن میدان گرد آمده بودند فوراً باو میگریه و میدادند و ممکن بود که از فدائیان و جان نثاران وی میشدند اما فرار وی باعث خرابی کارش گردید و او را بکلی منقح نمود . سربازان که این وضع را از وی مشاهده کردند او را تعقیب کرده گرفتند و مجدداً بر سمان بسته در میان میدان آوردند و بیدار او بیختند .

اعضاد السلطنه در کتاب المتنبئین مینویسد : پس فوج بهادران بادل قوی و خاطر آسوده بدان حجره رفته او را گرفتند و بسته هدف گلوله‌اش ساختند . سید علی محمد دارای دوزن عتدی و سینه بوده عتدی شیرازی و منقطعه اسفغانی نامش فاطمه بود مدت ۵ ماه و ده روز که در اسفهان اقامت داشته او را اختیار نموده است و پس از تبعید از اسفهان بسا کسوان زن در نزد خانوادۀ خود در اسفهان ماند . پیش از اعدام و پس از اعدام سید علی محمد ، شورشها و انقلابات خونینی از ناحیه پایتخت در ایران روی داد که اهم آنها شورش چهار نفر از زعماء و بزرگان آن طایفه : سید یحیی دارابی - ملا حسین بشرویه‌ای - حاج محمد علی قدوس با فروشی و آخوند ملامحمد حجت زنجانی میباشد . این چهار نفر مزبور در دسر بزرگی برای دولت ایجاد کردند و بشرح احوال هر یک در جای خود بتفصیل خواهیم پرداخت و اگر عرض شد کفایت - درایت - لیاقت و مدیریت میرزا تقی خان امیر کبیر در امور نبود غالبه و دامنه شورشها

بهر طرف میکشیدند بعد آنرا برداشته بیرون دروازه انداختند. راجع به جسد باب و نقل و انتقالات عدیده و محل دفن وی در میان مسلمین - بابیها (ازلیها) و بهائیها بقدری اقوال گوناگون هست که بیشتر بافسانه شبیه میباشد و بهیچ وجه معلوم نیست که کدام يك از آنان راست میگویند .

بابیها (ازلیها) و بهائیها در موقع ذکر نام سید علی محمد باب او را یکی از این القاب نام میبرند : ملط علی - حضرت اعلی - نطقه اولی - نطقه بیان. پس از کشته شدن باب ، بایگیری بدو فرقه ازلی و بهائی منشعب گردید و این دو فرقه نظیر سنی و شیعه بلکه قدری بیشتر ، باهم سخت اختلاف دارند که در موقعش شرح داده خواهد شد .

آخوند ملاعلی محمد اسفهانلی فرزند -الاحسین پسر میرزا عبدالقادر خان نجم الملک (بعداً ملقب به نجم الدوله) میباشد . ملاعلی محمد از مشاهیر ریاضیدانهای عصر خود بوده در سال ۱۲۷۴ ق. که اداره امور دارالفنون بشاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه واگذار شد شاهزاده برای تدریس ریاضیات در دارالفنون او را از اسفهان بتهران خواست و مشغول به تدریس گردید و ضمناً در تمام کارهای فرهنگی دستیار اعتضاد السلطنه بود .

علی محمد

در صفحه ۱۹۹ کتاب المآثر والاثار شرح زیر راجع باو دیده میشود : «استاد ریاضیات مشرق زمینی بود و در ادبیات تیز شرکت کلی میفرمود و بر امور خب و مؤلفین عصر ، (غیاث الدین جمشید ثانی می نویسد)»^۱

کنت دو گوینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲ میلادی) نویسنده و محقق معروف در کتاب سه سال در آسیا) تألیف خود راجع بوی این چنین گوید: «آخوند ملاعلی محمد یکی دیگر از ریاضی - دانهای معروف این دوره است که در موسیقی نظری (نه عملی) خیلی استاد است ولی هیچیک از ادوات موسیقی را نمی نوازد ، بطور کلی در ایران آنهاست که تار میزنند و در موسیقی استاد هستند غیر از طبقه اول و دوم میباشد و نجباء و اشراف ایرانی تار زدن را یکنوع عیب میدانند و با اقبال باعث سبکی خود می شمارند» . آخوند ملاعلی محمد در سال ۱۲۹۳ ه. ق. (۱۲۵۵ خ.) در تهران در گذشت و در وادی السلام نجف بخاک سپرده شد . نامبرده دارای تألیفات است که هیچیک از آنها تاکنون بطبع نرسیده و اسامی آنها از این قرار است :

۱ - کتاب در لگاریتم .

۱- غیاث الدین جمشید بن مسعود بن محمود طیب کاشانی متوفی در حدود سال ۴۸۱ قمری از فضایی معاصر الخ بیک، چهارمین پادشاه عالم و عادل از سلسله گورکانی است، که در تألیف ذیح الخ بیک شریک بوده ولی عمرش وفا با تمام آن نغمه است و بی تألیفات مهمه در ریاضیات دارد.

علی محمد

میرزا علی محمدخان وزیرزاده کاشانی شریف الدوله بن آدم از تحصیل کرده های مدرسه علوم سیاسی تهران پسر میرزا محمدعلی تعجب کاشانی (معروف به داماد) و داماد میرزا زین العابدین خان شریف الدوله برادر بزرگ میرزا نظام مهندس - الممالک رئیس مجاکمات وزارت خارجه در تهران بود. در سال ۱۲۵۳ خورشیدی متولد و در حدود سال ۱۳۲۴ هجری قمری قنصل باد کو به شد. در دوره مشروطیت در ۱۳۲۵ ق. کارگذار رشت و در دوره دوم از طرف گیلان فونمات وکیل گردید و بشهران آمد و جزو فرقه اعتدالیون خود را معرفی کرد. بعد از چند ماهی از مجلس استعفی و در وزارت خارجه مدیر اداره انگلیس گردید. در سال ۱۳۲۸ ه. ق. که حسینقلی خان نواب وزیر خارجه بود شریف الدوله معاون او شد. در سال ۱۳۲۹ ه. ق. معاون وزارت جنگ گردید و بعد استعفاء داد و هنگامیکه از مجلس خارج شد از فرقه اعتدالی خارج و جزو دستهای که تازه بنام (اتحاد و ترقی) تشکیل شده بود معرفی و در حدود سال ۱۳۳۲ ه. ق. کارگذار آذربایجان شد و در این سفر مأموریت خود را بخوبی انجام داد و طرفدارانی در آذربایجان پیدا کرد. چند سالی هم سمت نماینده گسی ایران را در بالکان داشت و در ۲۱ دی ۱۳۲۵ خورشیدی در سن ۷۳ سالگی درگذشت. مرد فهیمه - کاردان و فعالی بوده است.

علی محمد

میرزا علی محمد سفاء برادر میرزا محمد جعفر حکیم الهی (متوفی ۱۲۹۸ قمری) و عم میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی است که در ۱۲۲۱ قمری متولد و در ۱۲۹۹ قمری درگذشت. نامبرده از خوشنویسان و شعرای مشهور عصر خود بشمار میرفته است.

علی محمد

میرزا علی محمد خان قوام الملک پسر چهارم حاج میرزا علی اکبر خان قوام الملک و نوه حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم آغا محمدخان و فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۵ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۸۲ ه. ق. پس از درگذشت پدرش حاج میرزا علی اکبر قوام الملک در همین سال ملقب بقوام الملک گردید و در سال ۱۳۰۱ ق. در سن ۵۶ سالگی در شیراز درگذشت. از امور خیریه وی احداث قناتی است که در سال ۱۲۹۶ ق. از سه فرسنگ راه برای شرب اهالی شیراز آورده است.

علی محمد

علی محمدخان پسر بزرگ عبدالله خان امین الدوله و نوه حاج محمد حسینخان نظام الدوله صدراعظم اصفهانی و شوهر خورشیدکلاه خانم دختر بیست و هشتم از طاووس خانم تاج الدوله زن چهل و دوم فتحعلیشاه بوده که پس از این ازدواج از طرف فتحعلیشاه به لقب نظام الدوله لقب سابق حاج محمد حسینخان صدراعظم اصفهانی پدر بزرگ خود ملقب گردید.

نیز داشته است.

علی‌مرادخان از رؤسای بزرگ بختیاری از تیره هفت لنگ بوده و در اوقاتی که نادرشاه در قفقاز و همچنین در جبهه دیگر با عثمانیان

علی‌مراد

در نبرد و در دشت مغان سرگرم تاجگذاری بود علی‌مرادخان غیبت او را مفتنم شمرده سر به عصیان برداشت و در حدود بختیاری آشوبی برپا کرده به همسایگان خود تمدی روانیداشت. نادرشاه پس از تاجگذاری در دشت مغان چون میرحسین پسر میرویس و برادرشاه محمود هوتکی غلیجائی در قندهار یکی از شهرهای بسیار قدیمی ایران باقی شده بود و شهر را در تصرف خود داشت و از نادرشاه تمکین نمی‌نمود قصد رفتن به قندهار و سرکوبی وی را در نظر گرفت.

هنگامیکه از آذربایجان وارد قزوین شد شنید که علی‌مرادخان بختیاری هم باقی شده و باعث زحمت همسایگان خود را فراهم آورده است. بنا بر این از قزوین به سروقت او رفت لکن او پیش از اینکه نادرشاه برسد از محل خود گریخته در کوه‌های سب‌العبور بختیاری پناهنده شد و اسفهان که دارای دره‌های عمیق و قلعه‌های بلند است سنگر کرده در آنجا پناهنده گردید. نادرشاه برای تنبیه او عازم آن کوه‌های سب‌العبور گردید و با دستجات علی‌مراد خان جنگ آغاز شد. سرانجام پس از کشته شدن جمعی از بختیارها، علی‌مراد خان مغلوب شده فرار نمود و پس از چند روزی دستگیر شده او را بحضور نادرشاه آوردند. نادرشاه امر کرد که دو دست و دو پای او را ببرند و دو چشم او را نیز در آورند. بدیهی است که پس از این همه عقوبات در گذشت (۱۱۴۹ ق.هـ.). پس از دفع علی‌مرادخان و امنیت بخشیدن به نواحی بختیاری چون از بختیاربان جلالت و رشادت زیادی مشاهده کرد چهار هزار نفر از آنان را به سرداری علی‌ملاح خان برادر زاده همین علی‌مرادخان موصوف انتخاب کرده ملازم رکاب خود قرار داد.^۲

علاوه بر آن، سه هزار خانوار از بختیارها را بکلی کوچ داده مأمور نمود که در خراسان توطن اختیار نمایند و بعد از این عملیات خود وارد اسفهان شد و بعد چند نفر از مستوفیان را از اسفهان برای میرزی املاک فارس مأمور نمود.

۱ - تقریباً در حدود مسجد سلیمان کنونی.

۲ - و همین بختیارها بودند که قلعه قندهار را با آن همه استحکامات و مدافعات سر سخت میرحسین برای نادرشاه فتح نمودند.

این باب چنین گوید: « هزار نفر از مردمان دلاور را امین خود دانسته آنها را يساول ميگفتند^۱ پس از حوادثيکه بعد از وفات کریمخان در شیراز روی داد و زکی خان هفتاد تن از رؤسای طایفه زند با قتل عام کرد خواهر زاده خود را نکشت لکن چون علی مراد خان مرد زیرک و مجرب بود همیشه از خالوی قسی القب و سفاک خود بیم ناک و ترس کشته شدن را داشت و سعی داشت که حتی الامکان از وی دوری گزیند بنابراین نقشه خود را اینجور عملی نمود که با ابوالفتح خان پسر کریمخان که اسماً پادشاه بود کاملاً سازش کرده و بظاهر دوست سمیی گردید و در ضمن باو وانمود کرد که امور اسفهان^۲ بکلی مختل و منوش شده و برای انتظامات آن حدود باید کسی را فرستاد بند خود را داوطلب اینکار نمود.

ابوالفتح خان برفتن او موافقت کرد و زکی خان هم که بنام ابوالفتح خان بر تق و وفق امور میبرداخت و در حقیقت پادشاه او بود با اعزام خواهرزاده خود به اسفهان مخالفتی ننمود. بنا بر این در سال ۱۱۹۳ هجری قمری (سال فوت کریمخان) بسبب مأموریت خود عزیمت نمود و ضمناً مأموریت پیدا کرد که از آنجا مأمور نظم امور ری - مازندران نیز باشد پس بنا بر این، با این ترتیب، نامبرده حاکم اسفهان - تهران - قزوین و مازندران گردید. مدتی در اسفهان بود و امور مربوطه بقلم رو خود را بخوبی مرتب و منظم نمود و بعد برای انتظامات قسمت های دیگر از اسفهان بتهران آمد و چون در باطن جداً مخالف زکی خان خالوی خود بود و نظر داشت که جای او را بگیرد در میان سپاهیان ابواجمعی خود شروع به تبلیغات بر ضد او نمود تا جائیکه هنگام بازگشت به اسفهان برای ایجاد اطمینان از یکدیگر در حرم حضرت معسومه (ع) با سرکردگان سپاه خود عهد و پیمانی بست که بعضی ورود به اسفهان متفقاً بر علیه وی قیام نمایند، همگی با نظر وی موافقت کردند، در اسفهان که رسید علم طغیان را بر افراشت. زکی خان که این قضیه را شنید با حرارت و هیجان زیاد تمام اهالی شیراز که توانائی جنگ را داشتند از شهر خارج کرده بهمراه خود و پسران کریمخان و کیل جنگ و دستگیری علی مرادخان شناخت. در این ضمن خزانه ای که پیش از طغیان علی مرادخان از اسفهان بشیراز فرستاده میشد دو باره بر حسب دستور او از ایزدخواست به اسفهان بازگردانیده شد. زکی خان که باز روی خود به ایزدخواست رسید اهالی ایزدخواست را بیهانه ایستکه

۱ - با این تعبیر يساول را با اصطلاح امروزی با انسداد گارد مخصوص شاهنشاهی میتوان تطبیق کرد.

۲ - به اصطلاح آن زمان قسمت عراق.

رضاخان مافی بوسیله پهلوانچه کشته شد (۲۳ جمادی الاولی ۱۱۹۳ ق.). پس از قتل ذکی خان ابوالفتح خان پادشاه شد و علیمرادخان بظاهر از پادشاهی او تبعیت و اطاعت نمود و چون ذوالفقارخان افشار خصمهای علاوه بر اینکه در حدود زنجان سلطه و قدرتی برای خود کسب کرده بود از زنجان بقره زمین آمده آنجا را نیز متصرف شد و نامبرده از کسان است که پس از درگذشت کریمخان داعیه سلطنت داشت. علیمرادخان برای دفع او از تهران بقره زمین رفت و در جنگی که بین لشکریان دو طرف در گرفت ذوالفقارخان بسختی شکست خورده و نهزماً بزنجان بازگشت (۱۱۹۴ ق.).

علیمرادخان نیز پس از این فتح شایان بامو در آن نواحی استقاماتی داده پتهران آمد و در قلعه و ارک کریمخان اقامت نمود و بعد عازم اسفهان شد.

ذوالفقارخان تبعیت علی مراد خان را برای خویش منضم شمرده دو باره قیام نمود و پس از گرفتن قزوین متوجه تهران شد و در تمام نواحی متصرفی خود استیلا یافت.

علی مراد خان آقا باقر خوراسکانی را پس از دادن لقب خانسی او را نایب الحکومه خویش کرده در اسفهان گذاشت و خود برای دفع ذوالفقارخان به طرف تهران عزیمت نمود. ذوالفقارخان پس از شکست خوردن در جنگ محدود خلخال فرار کرد و چیزی نگذشت که در آنجا دستگیر شده و بنزد علی مرادخان آورده شد و فوراً حکم بکشتن او داد (۱۱۹۴ ه. ق.). علی مرادخان در تهران بود که دو نفر از خوانین معروف لاریجان بنام محمد قلی خان سفید و محمد قلی خان سیاه که مخالف و دشمن قاجاریه بودند با عده ابواب جمعی خود برای خدمت گذاری بزرگ بفرموده وی آمدند.

علی مرادخان آنان را با محمودخان پسر آزادخان قلیجائی برای تسخیر مازندران که قسمتی از آن در تصرف آغا محمد خان و قسمت دیگرش در تصرف برادرانش بود فرستاد آغا محمدخان لشکری بفرماندهی جعفر قلی خان برادر رشید خود برای مقابله و دفع آنان مأمور نمود در این جنگ که در تنگه ورسک^۱ روی داد اردوی اعزامی علیمرادخان شکست خورده و متهم شد. صادق خان برادر کریمخان زند چون بسلطنت رسید از علی مرادخان پسرزن خود چندان اطعینانی نداشت و نسبت بوی زیاد خوشبین نبود از این جهت جعفرخان پسر خود و برادر مادری علی مرادخان را بجای او بحکومت اسفهان تعیین و اعزام داشت. جعفرخان چون فوجی به همراه خود داشت بدون هیچگونه مقاومتی داخل شهر شد. علیمرادخان در

اسفهان داگذاشته و باقرخان خوداسکانی نایبالحکومه او را برداشته بسمت شیراز شتافت این بار صادقخان پسران دیگر خود علی نقی خان و حستخان را برای دفع علیمرادخان بسمت اسفهان فرستاد و میان طرفین جنگ در گرفت و چون سید مرادخان فرمانده قوای علی مرادخان از پسران صادقخان شکست خورد علیمرادخان بناچار باعهده کمی درخنده سی چهل نفر بطرف همدان رفت و علی نقی خان وارد اسفهان شد و به عیش و نوش خود و تمدی نسبت بر مردم پرداخت، از آنطرف علی مرادخان بایک مهارت و چابک دستی در نظرف سی چهل روز در همدان خود سازی کرده باسی هزار نفر بطرف اسفهان حرکت کرد ۱.

این بار علی نقی خان در مقابل اوتاب مقاومت نیاورده بطرف شیراز فراری شد و علیمرادخان وارد اسفهان گردید و یکسال در اینجا توقف نمود و در این مدت کاملاً مشغول خود آرائی بود، پس از تهیه لوازم و تدارکات و آمادگی کامل، برای تسخیر شیراز و سرنگون کردن صادقخان عزیمت نمود و علت اینکه ب فکر تسخیر شیراز اقتاد بیشتر برای اسرار و تحریک اکبرخان پسر زکی خان دند بود که بایک جلادتی بادوسه نفر از شیراز فرار کرده خود را بکسر به اسفهان رسانده بود. صادقخان که چنین دید پسران خود جعفر خان و علی نقی خان را از بیبهان و کرمان خواست، علی نقی خان وارد شیراز شد و جعفر خان بجای اینکه با پدر خود همراهی کند و همراه باشد به اردوی علی مراد خان برادر مادری خود پیوست.

صادقخان پسر دیگر خود حسنخان را با ده هزار نفر سوار و پیاده بمقابله و جلوه گیری از علی مرادخان فرستاد در حین جنگ چون عدهای از سپاهیان (دشتستانیها) با او از در مخالفت درآمدند از این جهت در بیضا شکست به اردوی او وارد آمده دیگر نتوانست در مقابل سپاه علیمرادخان که بفرماندهی اکبرخان بود ایستادگی نماید بنا بر این ناگزیر گردید که بسمت شیراز فرار کند و این فتح بقدری علی مرادخان را تشویق کرد که بزودی خود را بنزدیکی شیراز رساند و قلعه شیراز در حلقه محاصره افتاد و رفت و آمد قطع گردید و باین مناسبت اکثر افراد ایلات که در ابتدا با صادقخان بودند از او بریده بعلی مرادخان پیوستند محاصره شیراز یکسال بطول انجامید و در این مدت از همه جهت قریب به شش هفت هزار

۱ - سی هزار نفر بگفته منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۳۸ و روضه الصفاء جلد نهم و بنایگفته مجمل التواریخ در تاریخ زندیه صفحه ۲۸۵ (باشست هزار سوار جرار) و گفتههای روضه الصفاء و منتظم در این مورد باید درست باشد.

خان نیز با جلال و تشریفات زیاد وارد شیراز گردید و پس از ورود یکماه بامردم پادشاه و مدارا رفتار کرد و پس از آن مانند سایر افراد زندیه (به استثنای کریمخان) از هیچ گونه ظلم و تعدی و اخاذی نسبت ب مردم مضایقه نداشت و بعد هم که حکومت را به سید مرادخان عنوزاده خود واگذار کرد او نیز در تعدی و ظلم و اخاذی سرآمد اسلاف خود بود و مردم چون او را چنین دیدند بگذشتگان رحمت میفرستادند .

علی مرادخان پیش از یکماه و اندی در شیراز نماند سید مرادخان پسر خدا مرادخان زند را که حاکم اسفهان بود خواسته با خطاب فرزندی بسمت ایالت فارس انتخاب کرد و خود برای تسخیر قسمتهای دیگر ایران و دفع آغاها محمدخان قاجار متوجه اسفهان و سایر بلاد گردید و در هنگام حرکت از شیراز برای اطمینان بیشتر که مبادا در غیاب او حوادثی روی دهد دستور داد که تمام رؤساء و متنفذین محلی از شیراز خارج شده ملتزم رکاب او باشند آنان نیز اجباراً اطاعت کرده همه جا به همراه او بودند. در تاریخ دوم جمادی الاولی همین سال با همراهان خود از شیراز حرکت کرده و در هفتم رمضان وارد اسفهان شد. میرزا محمد کلانتر فارس که از همراهان وی بوده مینویسد : «علی مرادخان شخص عالی همتی و امساک نفهمیده‌ای بود و اگر چنانچه از او چیزی میخواستیم از برای خود یا دیگری مشغوف میگردید . علی مرادخان پس از تسلطت رسیدن میرزا محمد بیع اسفهان را بوزارت خود برگزید و اولاد کریمخان که در محبس با حالت کوری اوقات خویش را میگذراندند بفرمان او بقتل رسیدند جز ابراهیم خان کوچکترین پسر کریمخان که مقطوع النسل و کور گردید .

در سال ۱۱۹۸ ه. ق. که در اسفهان توقف داشت لشکری به تعداد دوازده هزار نفر فراهم آورده ب سرداری پسر ارشد خود شیخ و بی خان که در این اوقات سنش ادها زده تجاوز نمی نمود برای دفع آغا محمدخان قاجار بمازندران و گرگان فرستاد و بعد هم که خودش به تهران آمد دوباره لشکر دیگری به تعداد هشت هزار نفر برای یاری شیخ و بی خان بفرماندهی محمد ظاهرخان پسرخاله خود بمازندران روانه نمود .

در ابتداء لشکر اعزامی علی مرادخان بمساعدت اهالی مازندران که هواخواه زندیه بودند به فتوحات شایانی نائل شدند و نزدیک بود که گرگان هم گرفته شود و آغا محمدخان نیز دستگیر گردد اما چون اطلاعات محلی و سوق الجیشی آسان بسیار ناقص و از طرف دیگر گرفتار مرد بسیار محیل و نیرنگه بازی مانند آغا محمد خان شده بودند بهیچ وجه نتوانستند

و پس خان به تهران وارد شدند، علی مرادخان چند نفر از سرکردگان را که از جبهه جنگ فرار کرده بودند حکم بکشتن آنان داد و بعد دوباره لشکری بفرماندهی رستم خان پسر عموی خود که از شجاعت و دلایران زندیه بود بماندند آن گسیل داشت این بار هم لشکر فرستاده شده از لشکر آغا محمدخان که سرکردگی جعفرقلیخان برادرش بمقابله فرستاده شده بود شکست سخت خورده قسمتی از آن کشته و اسیر و بقیه بکلی پسران کشته شده و بسمت اصفهان فرار نمودند .

علی مرادخان در این هنگام گرفتاریهای زیادی باور و آور شده بود از یکطرف بواسطه دائم الخمر بودن مبتلی بناخوشی استسقاء شده و از طرف دیگر شکست سخت ماندند آن و ازین رفتن قسمت عمده سپاهیان و باغی شدن باقرخان خوراسانی که از طرف او نایب الحکومه اصفهان بود و همچنین ملعیان و نافرمانی برداری برادر مادری او جعفرخان که از حکومت کردستان احضار و بحکومت زنجان و انتظامات آذربایجان معین و فرستاده شده بود. این موضوعات او را پریشان حال نمود. باقرخان خوراسانی اتباع علی مرادخان را که از جنگ دوم ماندند آن فرار کرده و از ترس بازخواست علی مرادخان باصفهان رفته بودند هیچک از آنان را باصفهان راه نداد و در زمستان بسیار سخت دروازهها را بروی آنان بست .

جعفرخان هم از زنجان با استعدادی کامل از سمت همدان متوجه اصفهان شد. علیراد خان که اوضاع را چنین دید برای سرکوبی یاغیان در زمستان بسیار سخت باحال ناخوشی شدید در اوایل سال ۱۱۹۹ ه. ق. بسمت اصفهان رهسپار گردید و پیش از این که باصفهان برسد در غرة ربیع الثانی ۱۱۹۹ ق. در مورچه خورت اصفهان مرد و نعش او را به اصفهان آوردند ولی معلوم نیست که کجا آنرا بخاک سپرده اند . تمام مورخین حتی میرزا محمدکلانتر شیراز که به همراه علی مرادخان بوده نوشته اند که علی مرادخان در حین بازگشت از تهران به اصفهان در مورچه خورت در گذشت لکن در ذیل و حاشیه زین العابدین کوه مره ای ملقب به امیر بر مجمل النواریخ صفحه ۲۸۳ چنین نوشته شده : و بعد از ورود علیرادخان بمراق (مراد از عراق اصفهان است) چندی بشخیر ملکهها پرداخته چون در شرب خمر مولع و از اعتدال میگذزاید بالاخره به استسقاء منجر گردید .

چنانچه از معالجه مرفوع الطمع شده و زهرش میرزا ربیع اصفهانی او را بر تخت روان سوار و با فوج رگایی از تهران عزیمت اصفهان نمود در عرض راه ساقی اجل او را ساغر معات چشاندند تخت روانش نشیمن سلطان فنا گردیده بعالم بقاء شتافت چون میرزا ربیع مردی

که آخرین مثل است تا به اصفهان، هنگام صبح که بدستور سردوز تنش بر تخت روان و قاطران در زیر آن روان و سرداران سپاهیان هر يك عنان بر عنان در سوکب تخت روانی در عین شادمانی میرفتند و وزیر نیز بحركات ذهاب و ایاب در عدیبات میبود که ناگاه یکی از قاطران حمله تخت روان را دست خطا شده بر زمین آمد تنش علی سردار خسان را بخاک انداخت. از ظهور این حال سپاهیان پرستیز بهم بر آمده بزم تاخت و تاز اصفهان همییز بر اسبان زدند مدت سه شبانه روز سکنه و عجزه اصفهان گرفتار غارتگران بودند تا جعفرخان بن صادقخان که در آن اوان بجز او دیگری را قابل حکمرانی نمی دیدند به اصفهان رسانیدند غارتچیان از منع و حکم جعفرخان دست از تهب و غارت کشیده به امر ونهی او مطیع گردیدند. علیمرادخان که آغامحمدخان او را (کورمتمشخص) میگفته زیرا که چشمهایش اندکی شکستگی داشته و بنا بگفته میرزا حسن زنوری خوئی در ریاض الجنه : «آغامحمدخان مدتی با امرای زندگیر و دار نمودند چون علیمرادخان زند که از سایر زندیه بمزید شوکت اختصاص داشت در سال ۱۱۹۹ ق. در گذشت برتوسط واقتدار آغامحمد خان افزوده . پس از درگذشت علیمرادخان برادر مادری او جعفرخان پسر صادقخان بجای او نشست و در این موقع جمعی از بستگان علیمرادخان با پسرانش طبق معمول زندیه بقتل رسیدند. باوجود تمام این مقال و کفران نعمت گریسخان و لینعت خود، علیمرادخان زند در میان طایفه زندیه پس از کریمخان پاعرضه ترین و با کفایت ترین طایفه مزبوره بوده و آغامحمد خان پیش از همه از او ملاحظه داشت هنگامیکه زنده بود پیشرفت زیادی برای آغامحمد خان حاصل نگردید و پس از مرگ علیمرادخان کار آغا محمدخان بالا گرفت و روز بروز بهتر شد تا اینکه در مدت کمی بر تمام نقاط مملکت ایران مسلط گردید. مسکوکات زمان سلطنت علیمرادخان و السلطان علیمراد» بوده است .

علی مردان
 علی مردان خان یکی از خوانین طایفه چهارلنگ بختیاری بود^۱ چون در سال ۱۱۶۴ قمری اوضاع سلطنت شاهرخ شاه افشار پسر رضا قلی میرزا و نواده نادر شاه را بسیار معشوش و دردم و برهم دید از مجال بختیاری برای تسخیر اصفهان حرکت کرده با ابوالفتح خان بختیاری که او هم یکی از خوانین طایفه غفتلنگ بختیاری و از طرف شاهرخ شاه بلکه پس از مرگ نادر شاه حاکم اصفهان بود داخل در تبرد شد در این

۱ - در محافل المؤمنین تألیف میر محمد شفیع اشتیاه او را علی مردان خسان قبلی بدین

شرح ذکر کرده «علی مردان خسان قبلی در اصفهان» .

وعلی مردانخان بر ابوالفتح خان قلبه کسر دند لکن بعد بسلاح دید جمعی اینطور باهم قرار گذاشتند که هیأت ثلاثی (تریوم ویرا) تشکیل دهند و بکنفر از خاندان صفویه را بسلطنت برداشته و کارهای مملکتی را بین خود تقسیم نمایند .

سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید :
در وقتی که علی مردانخان بختیاری اصفهان را گرفته عزم کرد که یکی از خانواده صفویه را نام شاهی بنماید خود با اجرای امور سلطنت مشغول شده . آن بکنفر از خاندان صفویه میرزا ابوتراب پسر میرزا مرثی سدرالممالک دخترزاده شاه سلطان حسین بود که در این وقت هشت سال از عمر او میگذشت .^۱ و از این تاریخ (۱۱۶۴ ه. ق.) او را شاه اسمعیل سوم نامیدند و قرار بر این شد که ابوالفتح خان مانند سابق حاکم اصفهان - علی مردانخان نایب السلطنه و کریمخان فرمانده سپاه و وکیل الدوله باشد .^۲

چون حکام همدان و کردستان از هیأت سه گانه مزبور اطاعت نداشته و بهیچ وجه بآنان اعتنائی نمی کردند از این جهت کریمخان که فرمانده قوی بود خود بشخصه برای تسخیر همدان و کردستان بدان سو ب عازم شد و در این لشکرکشی موفقیت‌هایی نصیب وی گردید لکن علی مردانخان در غیاب کریمخان نقش مهمی ایفا کرده ابوالفتح خان را کشت و حکومت اصفهان را به بختیاری دیگر بنام حاج باباخان واگذار نمود و بعد شاه اسمعیل را برداشته عازم تسخیر فارس گردید . در این موقع صالح خان بیات که قبلاً از طرف شاهرخ شاه والی فارس بود هنگامیکه از عزم علی مردانخان بسمت شیراز آگاه شد اقداماتی کرد لکن نتیجه‌ای برایش حاصل نشد تا اینکه بالاخره با او داخل جنگ شده و در کام فیروز از علی مردانخان شکست خورد و به کریمخان زند در اصفهان پناه برد . چون شیراز بلاد فراع و پلامانغ بود علی مردانخان بهسولت داخل شیراز شد و در مدت شش ماه که آنجا را اشغال و در دست داشت از هیچگونه قتل و غارت نسبت ب مردم فروگذار نکرد و خرابی و خسارات کلی بتمام فارس وارد آورد و بقدری خود و اطرافیانش به اهالی تعدی نمودند که مردم بیاد چنگیز و تیمور افتادند . میرزا محمد کلاشر فارس در روزنامه خود در باب تعدیات علی مردانخان چنین مینویسد :

۱ - بازن طیب مخصوص نادرشاه در نامه‌های خودش سن او را هجده سال ذکر کرده

است .

۲ - مورخین ایرانی تماماً میرزا ابوتراب را دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی نوشته‌اند ولی سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود او را خواهرزاده شاه سلطان حسین ذکر نموده است .

احالی فارس و شیراز بنگل ائیر رسانید اگر چه ششماه بیشتر زمان تسلط و بیاد آن سگه نبود لکن در نظر مایش سال بلکه زیاده میشود. پازن طبیب مخصوص نادر شاه و جانشینان وی، درباره این شخص مینویسد :

علیمردانخان که رئیس قسمت دیگری از قبیله لر و دشمن ابوالفتحخان بود ظاهر شد و بدان حدود (اصفهان) رسید و در آنجا اردو زد. این علی مردانخان همان سرداری است که در دو سال پیش ازا این در حوالی مشهد با سپاه خود از نادر شاه مجزی شده بود چون او به اصفهان نزدیک شد و بیم آن رفت که اغتشاشاتی بر پا شود جداً تجهیزاتی بر شد او بعمل آمد. شاهرخ شاه یکی از سرداران خود را بحکمرانی آنجا انتخاب کرد^۲.

چون علی مردانخان ازا این خبر آگاهی یافت پیش از آنکه مجبور بمقب نشینی گردد به میل و اراده خود آن مکان را موقتاً ترک کرد ولی از خیال برگشتن منصرف نگردید و روابط محرمانه با رجال آن دیار برقرار نمود مخصوصاً با معیر خان^۳ که سیاستش بر آن بود که با همه مربوط بماند و منتظر فرصت باشد تا اگر موقتی مساعد بدست آید او بر همه تفوی داشته باشد.

علی مردانخان که میخواست در هر حال برای اجرای مقاصد خود مهیا باشد در نزدیکی پایتخت بماند اندک اندک عدد افراد او افزونی گرفت پس به شهر کوچک گز^۴ که در سه میلی اصفهان واقع است لشکر کشید آن را مسخر کرد و در آن مستقر گردید. سلیم خان که از طرف شاهرخ شاه به حکومت اصفهان^۵ گماشته شده بود وارد شد و افواج خود را به افواج ابوالفتح خان که دشمن معلوم علیمردانخان بود منضم نمود و هر کس را داوطلب بود مسلح کرد و با ظلم عزیزی بقصد باز پس گرفتن گز عزم نمود. علی مردانخان پس از ده روز استقامت بسبب افسان توپخانه و مهمات چون دانست که شکست خواهد خورد حیثی اندیشید و محاصره کنندگان

۱ - اوائل ۱۱۶۲ هـ. ق.

۲ - شخص دیگری غیر از ابوالفتحخان بختیاری سابق الذکر از طرف شاهرخ شاه حاکم اصفهان نبوده است.

۳ - مراد از معیر خان همان حسنعلی یا حسنعلی بیگ معیر الممالک بسطامی است.

۴ - گز مغرب آن جز قصبه مرکز دهستان برخسوار بخش حومه شهرستان اصفهان و در ۱۸ کیلومتری شمال این شهر واقع شده است.

۵ - در عهد بیگ از تواریخ فارسی سلیم خان نامی که از طرف شاهرخ شاه بحکومت اصفهان تعیین شده باشد دیده نشده است.

رعایت شده باشد. صاحب منصبی باین منظور برگزیده شد و محل و تاریخ انعقاد اجتمعن معین گردید چون همه وسائل فراهم آمد علیردانه خان شباهه بیرون رفت و کسان خود را نیز همراه برد و این آنکه مزاحمتی در سر راه خود یابد راه کوهستانها را پیش گرفت. چندی نگذشت که باقوای جدید بازگشت این بار دیگر اسفهان را نیز به خطر محاصره انداخت عبا گرا او تمام دهات را به تباهی میکشیدند و تا دروازه های شهر نیر دست اندازی نمیکردند. اعظم و اشرافی که در شهر مانده و دروازه های آن را بسته بودند از این تهور و گستاخی به تنگه آمدند و منزجر شدند و تصمیم گرفتند که انتقام شدیدی بکشند. به قلم و ترتیب شایان و بهمرای توپخانه مکملی، بقصد راندن منمرد از شهر بیرون شدند. وی به تدبیر چنان و آشوب کرد که از پیش ایشان میگریزد و ایشان به تعقیب او درآمدند چون وقت مساعد شد غنله بر گشت و داد نبردی داد که در پایان آن فتح و ظفر آسیب او گردید. لشکر مغلوب نامنظم و گسخته، از میدان بدر رفت و به اسفهان وارد شد و توپخانه خود را به دشمن گذاشت. فاتح آن را بزودی برسد ایشان بکار انداخت و رفت که شهر را نیز محاصره و تصرف کند ولی کسانی که مأمور محافظت آن بودند سخت ایستادگی بخرج دادند و بدو حمله بردند و عرصه را چنان بر او تنگ گرفتند که ناچار عقب نشینی اختیار کرد.

چون از اسفهان رانده شد قوای خود را بسوی جلفا برگردانید فاصله جلفا از اسفهان دو میل بیش نیست آن شهری است که همه ساکنان آن نصرانی و بازار گانان عمده باشند. علیردانه خان تصور نمیکرد که تصرف آن شهر چندان دشوار باشد ولی هنگامیکه توپخانه خود را به آن سمت رود میگندایید یکی از توپها در گل فرو رفت او این واقعه را بفال بد گرفت و از آن راه که آمده بود برگشت و بار دیگر بسوی اسفهان روی نمود و لکن نقطه حمله را تغییر داد. افراد او از حیث شمار یک هشتم سپاهی بود که برای فتح آن چنان شهر بزرگی لازم بود او طرف رودخانه را ترک کرد و چندین توپ بسوی دروازه طوقچی راست نمود و دو روز تمام بشدت وحدت و افزای آن را بکوبید پیشرفتهای نخستین او در سایه توپخانه حاصل شد ولی هندستانی که در شهر داشت بیشتر از کوشش و پیکار بداد او رسیدند. روز سوم که سی و یکم ماه مه بود دروازه شهر بدست دسته ای از طرفدارانش بی روی او گشاده شد سربازان او بشهر اندک شدند و مرتکب بدترین بی قاعدگی ها گردیدند هیچ مأمونی نماند و هیچ کس از خطر نجست اگر چه اجازه تاراج رسماً برای مدت بیست و چهار ساعت داده شده بود ولی تا سه روز طول کشید در این هنگام بسود که او به شهر وارد شد و راست بکاخ رفت و در آن مسکن گزید اعیان و اشراف در آنگ متحصن شده بودند و میخواستند از آنجا دفاع بکنند ولی

دملاحظه میکنید که هر ولایتی به میل خود برای شما پادشاهی نسب میکند اسفهان که پایتخت کشور است بیشتر از هر جا حق دارد که برای خود پادشاهی برگزیند که آن پادشاه حق حکمرانی بدیگر ولایتهام داشته باشد اکنون کسه در این جا گرد آمده‌اند بپندشید و رای خود را با آزادی تمام اظهار نمایند من شتمند می‌شوم و سر خود قسم میخورم که هر کسی را که شما بگوئید بپذیرم و مدافع او باشم او را بر تخت شاهی استوار نگاهدارم و بسیاری از آنان که در آن انجمن بودند در جواب او اظهار داشتند : (ملک را باید بدست کسی سپارند که بیش از همه قادر به نگاهداری آن باشد و در آن مسلح و امن برقرار نماید اکنون که نیروی شمشیر سروری را بشما سپرده است مسائیز آرای خود را به رای فتح و نصرت می‌پیوندم) علی‌مراد نجان بر خلاف انتشار همگان آن را نپذیرفت و بی تأمل گفت : (من هرگز دعوی چنین مقامی را ندارم تنها آزادی من این است که سلطانی برگزینم که شایسته پادشاهی باشد و بتواند ما را فرمان بدهد و من اول کسی خواهم بود که از او فرمان خواهم برد در این شهر سه شاهزاده باشند که از نژاد سفویان هستند و بطرز گمنام در فقر و عسرت زنده می‌کنند عزت و صلاح ملت و ملک در این است که باقی ماندگان پادشاهان قدیم بر تخت پادشاهی قرار گیرند این شاهزادگان گذشته از این که از اجاظ نژاد به تخت سلطنت حق دارند از آنجائیکه از بدبختی‌ها و سختی‌هایی که پایشان رسیده است درس عبرت گرفته‌اند و طریق دفع بدبختی‌ها و سختی‌های ما را آموخته‌اند شایسته مقام پادشاهی هستند ما باید شرم داشته باشیم که چرا تاکنون ایشان را برنگزیده‌ایم .

این چنین رفتار نجیبانه‌ای مقام او را در نظر انجمن بی‌الا بسرد و همگی باو آفرین خواندند ارشد این شاهزادگان سی‌ساله بود اما هم او وهم برادر میانه بعلت عیبهایی که داشتند از تخت برکنار ماندند و حق برتری به برادر کهنتر ایشان که هجده ساله بود داده شد^۱ .

وی تمام صفاتی را که شایسته پادشاه زاده برگزیده‌ای باشد دارا بود بنا بر این مادر او را طلبیدند و از او درخواست کردند که فرزند خود را حاضر نماید آن مادر بیچاره از این خبر ناگهانی بس مخزون گردید و گریه‌کنان گفت : «شما چه خیال دارید ؟ فرزندان من برای سلطنت خلق نشده‌اند ما تاکنون همیشه در آرامش بسر بردیم فقر و آسودگی ما را با ما باز گذارید و بجای آنکه پسر مرا به تختی بنشانید که هنوز از خون آنانیکه پیش از او بر آن

۱ - در فارس نهم سن او هشت ساله ذکر شده . این برادر کهنتر همان میرزا ابونراب پسر میرزا مرتضی صدرالعمالک است .

علیمردان خان در جواب او گفت: «هیچ اندیشه بخود راه ندیده و پسر خود را اینجا
 بیاورید جان من مسئول حیات او و حیات شما خواهد بود» پس او برفت و پسر خود را همراه
 بیاورد علیمردانخان بدست خود جفت پادشاهی را بر سر او استوار کرد و او را پادشاه ایران
 بخواند و نام شاه اسمعیل بدو داد. در کلیه شهر فرح و شادی عام هویدا گردید، مبادی و سوابق
 آن سلسله صدق این انتخاب همی بود. علیمردانخان تمام افتخارات را داراست و در زیر
 فرمان پادشاهی که پاس خدمات او را دارد از نعمت سعادت بهره مند است و از اینکه خدمتگزار
 اول او است خود را بمراتب خوش بخت تر از آن می انگارد که خود او پادشاه باشد ای کاش که
 برای سعادت ایران خداوند استعمال بخواهد که این پادشاه جوان سالهای دراز بر سر پادشاهی
 برقرار بماند. علیمردانخان در سال ۱۱۶۵ ه. ق. پس از شکست سخت در حوالی کوه رنگه
 از کریمخان بطرف کرمانشاه فرار کرد و آخر الامر در سال ۱۱۶۸ ق. محمد خان زند که
 مدتی از کریمخان و کیل روگردان شده و به علیمردانخان بختیاری پیوسته بود فرصتی یافته،
 محض استرهای خاطر و کیل، خنجر بر شکم علیمردانخان زده او را بکشت و بعد نزد وکیل
 آمده مورد لطف و عنایت او واقع گردید. علیمردانخان مردی بوده جفا طلب - بی رحم -
 فارتگر - ظالم - اخاذ - متعدی و ناقض عهد و پیمان.

علیمردان
 علیمردانخان بیگلربیگی لرستان بود که نادرشاه بعد از اعزام
 عبدالباقی خان زنگنه سفیر خود مجدداً او را بعنوان سفارت بدربار
 سلطان عثمانی فرستاد توضیح آنکه چون بعضی از مواد پیشنهادی نادرشاه از جمله قبول منصب
 جمعی بعنوان خاص مذاهب اهل سنت و تعیین رکنی در خانه کعبه جهت نماز ایرانیان از
 طرف رجال و دربار عثمانی صریحاً استنکاف شده بود نادرشاه در سال ۱۱۵۱ قمری مجدداً
 علیمردانخان بیگلربیگی لرستان را یاد و نفر نمایندۀ عثمانی که بعنوان سفیر بدربار نادرشاه
 در قندهار هنگام محاصره این شهر آمده بودند فرستاد و در باب قبولانند پیشنهادهای سابق
 خود خیلی سخت گرفت و تأکید بلیغ نمود.

علیمردان
 علیمردانخان شاملو از رجال دوره سلاطین صفویه و افشاریه است. نادرشاه
 در سال ۱۱۴۵ هجری قمری پس از عزل شاه طهماسب دوم از سلطنت،
 محمد علیخان قوللر آقاسی^۱ والی فارس را در سال بعد برای شناساندن خود و همچنین
 پناه ندادن افغانان قراری را بکاخ هند بست نمایندۀ فوق العاده بدربار محمدشاه فرستاد. دربار
 شاه جهان آباد (دهلی) بهیچ وجه اقدامی نسبت بدرخواستهای نادرشاه بعمل نیاورد و انجام
 هر یک از مطالب را با مرز و فردا موکول و محول میداشت و اوقات محمد علیخان در دربار
 شاه جهان آباد بیهوده میگذشت.

مدا تیره شده و معین را بدین نمایند. پس از این حاکم را عزل نمودند و از این شخص هم خبری نشد و نتیجه‌ای حاصل نگردید تا اینکه بالاخره برای بازسوم یکنی از ساولان خود را به معیت جمعی از اعیان و اشراف کابل به دربار محمد شاه روانه نمود و بوسیله ایشان سریراً و مؤکداً پیغام داد که این قسم رفتار، که نمایندگان را بلا تکلیف و مطالب را بدون جواب گذاشتن، خود مغایر دوستی و یک جهتی میان دو مملکت و دولت بوده و عملیات و اقدامات این مدت دربار شاه جهان آباد میرساند که موافقت چندانی در بین نیست و بعضی آشوبها و خود سرها که در نواحی کابل و جاهای دیگر که از بعضی افراد مشاهده میگردد معلوم میشود که ناشی از تحریکات و دستورات دربار شاه جهان آباد میباشد.

علی نقی

علی نقی میرزا هفتمین پسر فتحعلیشاه که در شوال سال ۱۲۰۷ هجری قمری متولد شده است. نامبرده از سن ۱۶ سالگی از سال ۱۲۲۲

ه. ق. تا فوت پدرش (۱۲۵۰ ق.) با استثنای یکی دو سال بقیه مدت حاکم قزوین بوده است. در سال ۱۲۳۸ ه. ق. بجای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بحکومت خراسان تعیین و ملقب به حجة السلطان شد و به همراه میرزا عبدالوهاب متمدن الدوله نشاط استثنائی روانه خراسان گردید و بجای وی برادر اعیانیش امام وردی میرزا پسر دوازدهم فتحعلیشاه که سرکشیکچی پاشی و ایلخانانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین تعیین و فرستاده شد. چون نامبرده نمی‌توانست از عهدۀ اداره حکومت خراسان برآید و رام کردن خوانین خراسان کار مشکلی بود از این جهت در سال ۱۲۳۹ ه. ق. از مشهد حرکت کرده پتهران آمد و از ایالت خراسان استعفاء نمود و شاه بجای وی شجاع السلطنه را برای بار دوم به خراسان فرستاد و علی نقی میرزا که در این سال ملقب به رکن الدوله شده بود دوباره بحکومت قزوین تعیین گردید.

علی نقی میرزا در سال ۱۲۴۲ ه. ق. در جنگ روس و ایران یکی از سرکردگان لشکر ایران بوده و با پنج هزار پیاده و سوار خود زیر فرماندهی عباس میرزا نایب السلطنه مشغول به نبرد با روسها شد ولی کاری از پیش نبرد و مضحک تر از همه این بود که در سال ۱۲۴۳ ق. با عده خود یکی از محافظین شهر تبریز بود و بعضی اینکه دید که روسها نزدیک به تبریز شده و شهر در محاصره آنان قرار گرفته بجای دفاع از شهر و ایستادگی در مقابل روسها، رکن دولت شهر را گذاشته از آنجا خارج شد و این بیرون رفتن و یا فرار از شهر یکی از خبطهایی بود که تا مبرده مرتکب شد زیرا اهالی شهر پس از این فتنه روحیه خود را بکلی از دست داده و روسها نیز بزودی شهر را متصرف شدند و بعد حرمسرای نایب السلطنه را که حاج علی‌اسفندر مازندرانی بعنوان خواجه عبدالله خان ارجمندی فیروز کوهی بعنوان مستحفظ

درمان دلتوروی بجای وی تعیین گردید. هنگامیکه دالتوروی رسید فتحعلیشاه برای استعراج از احوال و افکار اورکن الدوله را بشهریز فرستاد پس از مذاکره و شنیدن نظرات زمامداران دولت روس را در قضیه قتل گریبایدوف از وی، بتهران بازگشته مراتب را بفتح علیشاه گزارش داد و در نتیجه حاج میرزا مسیح مجتهد که در غائله سفیر دخالت تام داشت به عراق (بین النهرین) تبعید گردید و یکنفری را هم که در روز قتل سفیر کارد خون آلود در دست اودیده بودند بدار زدند. در سال ۱۲۵۰ ق. پس از درگذشت فتحعلیشاه یکی از محرکین و مشوقین که علیخان ظل السلطان را وادار به ادعای سلطنت کرد و بعد بنام عادلشاه بر آریکه سلطنت جلوس نمود همین علی‌نقی میرزای رکن الدوله بود.

رکن الدوله پس از اینکه در روز چهاردهم رجب ۱۲۵۰ ق. بدست خود تاج بر سر علیشاه ظل السلطان گذاشت و خطبه سلطنت بنام عادلشاه خوانده شد، رکن الدوله از طرف عادلشاه ملقب به تاج بخش گردید و علاوه بر حکومت قزوین حکومت گیلان و زنجان نیز بفرمان عادلشاه ضمیمه حکومت او شد. عابدین دلاک مازندرانی پدر میرزا نسی خان امیردیوان وجد حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم دلاک حمام سرخانه همین رکن الدوله بوده و میرزا نسی خان قزوینی امیردیوان از تربیت شدگان و شوهر خواهر اوست و شوهر خواهر دیگر او حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار بوده است. رکن الدوله پس از جلوس ظل السلطان بنام علیشاه یا عادلشاه داوطلب شد که بنزد محمدشاه بآذربایجان رفته باوی در باب سلطنت ایران گفتگو و مذاکره کند و حتی او را وادار کند که بفتح عم خود از سلطنت کناره کرده و بالااقل سلطنت را میان خود تقسیم و تنسیف نمایند باین معنی مثلاً آذربایجان سهم محمد شاه و بقیه قسمت‌های ایران سهم ظل السلطان باشد. نظر رکن الدوله و اقداماتش در این زمینه، مبتنی بر این موضوع بود که پس از انجام کار، امور کشور را خود عهده دار شده و امور لشکری به برادر اعیانش امام و بردی میرزا ایلخانی و سرکشیکچی باشی سابق اختصاص یابد و ظل السلطان را در حقیقت آلت دست خود قرار دهند. رکن الدوله که بین زنجان و میانج باردوی محمد شاه رسید پس از مذاکرات لازم و شنیدن اظهارات و پیشنهادات او بنا برای قائم مقام امر بتوقیف او صادر شد و اردو کماکان راه خود را بسمت تهران ادامه داد.

علی‌نقی میرزا زیر نظر بهمهراوردوی محمد شاه بود پس از ورود محمد شاه بسامی قائم مقام بتهران و جلوس بر تخت سلطنت پنج ماه و نیم که از پادشاهی گذشت صدر اعظم خود میرزا ابوالقاسم قائم مقام آن مرد نامی را در سلخ صفر ۱۲۵۱ ه. ق. بوضع بسیار فحیمی کشت و چهار روز بعد (۴ ربیع الاول) علی‌نقی میرزا رکن الدوله باده نفر دیگر از شاهزادگان را گرفته تحت الحفظ از تهران بقلعه اردبیل تبعید و در آنجا زندان نمودند.

رکن الدوله، امام وپردی میرزا کشیکچی باشی - شیخ علی میرزا شیخ الملک، اسمعیل میرزا - محمود میرزا - ظل السلطان (پسران فتحعلیشاه)، محمد حسین میرزا حشمت الدوله، بدیع الزمان میرزا (نومهای فتحعلیشاه). ده نفر مزبور با ستثنای ظل السلطان و بدیع الزمان میرزا در تاریخ ۴ ربیع الاول ۱۲۵۱ ق. بتوسط حاجی خان شکری و نوروزخان چارده ولی به اردبیل فرستاده شدند و در آنجا زندانی گردیدند^۱.

بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزا ملک آرا و علیشاه ظل السلطان بعداً با نان ملحق گردیدند این شاهزادگان تا سال ۱۲۵۳ ق. در قلعه اردبیل بسر میبردند تا اینکه در این سال، علی تقی میرزا با اتفاق امام و پردی میرزا و علیشاه نسل السلطان دو برادر تنی و ناتنی و نسراله میرزا پسر خود بوسیله نقیبی که محمد ابراهیم نام برادر زنتی از زندان به بیرون قلعه زده بود خارج شده و با واسطی که قبلاً^۲ برای آنان تهیه شده بود خود را به مرز روسیه رسانده در آنجا پناهنده شدند^۳ و چون در آن ایام دولت روسیه به نام محمد شاه قاجار روابط کاملاً حسنه داشت با آنان چندان همراهی ننمود بلکه با آنها بسی اعتنائی هم شد در این هنگام آنها هم مجبور شدند که از تغلیس به ارزنة الروم و از آنجا به اسلامبول بروند. دولت عثمانی نیز بنوبه خود زیاد به آنان اعتنائی ننمود. شاهزادگان مزبور ناگزیر شدند که بمصر و از آنجا بسکه و مدینه و شام رهسپار شوند، سرانجام به بغداد رفته در آنجا متوقف و موظف شدند. پس از فرار چهار نفر از شاهزادگان بقیه شاهزادگان زندانی در قلعه اردبیل را به تبریز کوچ داده و در آنجا زندانی و تحت مراقبت شدیدتری قرار دادند. سخن نو یا سخن فتحعلیشاهی در مشهد مست شرقی حرم امام رضا علیه السلام بمباشرت علی تقی میرزا و معماری حاج آقا جان ساخته شده است. حاج آقا جان معمار برای خود نیز بازارچه ای بنا نمود که اکنون واقع شده است در شمال فلکه مشهد که هنوز هم بنام او شهرت دارد. علی تقی میرزا نیز برای خود در جنب سخن مزبور مدرسه ای بنا نمود که اکنون بنام تغییر شکل داده شده و از وضع و حالت سابق خارج شده است.

علی تقی میرزا رکن الدوله پسر بزرگ محمد تقی میرزا رکن الدوله

علی تقی

که در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به عین الملک و در سال ۱۳۱۸ هجری

قمری پس از درگذشت محمد تقی میرزا رکن الدوله ملقب بلقب پدر خود رکن الدوله شد و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. پس از عزل سلطان حسین میرزا نیر الدوله از حکومت خراسان بجای وی

۱ - روضة الصفاء در جلد دهم قاجاریه نوروزخان و ناسخ التواریخ در جلد دوم قاجاریه

صفحه ۳۳۱ پرویزخان ذکر کرده اند.

۲ - ابراهیم یا محمد ابراهیم برادر زن رکن الدوله بود، بعضی از مورخین او را مباشر

و پیشتر رکن الدوله گفته و برخی دیگر او را مقنی ذکر کرده اند.

حکومت کرمان رکن الدوله فقط تا سال ۱۳۲۳ هـ. ق. به طول انجامید. در این سال از حکومت کرمان معزول و بجایش عزیزالله میرزا ظفر السلطنه برای بار دوم حاکم کرمان گردید . در سال ۱۳۲۹ هـ. ق. که محمد



علیشاه از راه روسیه وارد ایران شد یا او را وارد کردند در بعضی از شهرها آشوبی برپا شد از آن جمله در مشهد در سال ۱۳۳۰ ق. عده‌ای به پشتیبانی بیگانگان اقداماتی بر له شاه مخلوع به عمل آوردند و سرانجام منتهی به ورود قشون روس و بعد توپ بستن به حرم امام رضا (ع) گردید، در این ایام رکن الدوله حاکم خراسان بود پس از استقرار آرامش در این سال از حکومت معزول و بجای او سلطان نحسین میرزا نیر الدوله برای بار دوم حاکم خراسان شد. نیر الدوله پس از ورود به مشهد از موقع استفاده کرده اول کاریکه کرد خرده حسابهایی که از سالهای پیش با اشخاص

داشت بکلی تصفیه نمود. عده‌ای از اعیان و متنفذین خراسان را نیست و نابود کرد. علی‌نقی میرزا رکن الدوله ، در مقام مقایسه ، نسبت به پدرش باسوادتر و فهمیده‌تر و مانتند پدرش قدری بی‌حال بوده است .

علی‌نقی خان پسر صادقخان زند و برادر صلی جعفر خان و شجاعترین فرزندان صادقخان زند بوده است . صادقخان پس از اینکه ابوالفتح خان

علی تقی

برادر زاده خود را از سلطنت خلع و سپس او را در وقت مستی گسرفته زندانی نمود و چند روز بعد او را کور کرد (ربیع الاخر ۱۱۹۳ قمری) علی‌نقی خان پسر خود را بسمت حکومت به یزد روانه نمود . علی‌مرادخان در سال ۱۱۹۴ ق. لشکری به سرداری سید مرادخان عبوزاده و محمد ظاهرخان خالو زاده خود از اسفهان برای گرفتن شیراز روانه نمود و جنگ بین لشکر علی‌مرادخان و لشکر صادقخان پسر کردگی دوپسرش حسنخان و علی

بود از این جهت از اسفهان به همدان رفت و علی نقی خان بلا مانع وارد اسفهان گردید و آنجا را اشغال نمود. علی مرادخان که به همدان وارد شد آرام و بیکار نشست بلکه با سرعت زیادی مشغول به تهیه و تدارک سپاهی برای خود گردید. سپاهی که به اسفهان به همراه خود آورد مورخین از سی تا شصت هزار ذکر کرده اند (والیته باید سی هزار نفر درست تر باشد) در این هنگام علی نقی خان اسفهان را گذاشته از ترس علیمرادخان بشیراز گریخت و صادقخان او را برای انتظامات کرمان روانه نمود.

علیمرادخان لشکری فرماندهی مرادخان زند هزاره^۱ سمت شیراز گسیل داشت و تقی خان یکی از پسرهای صادقخان به دستور پدرش برای جلوگیری او به آباد آمد و بعد اکبرخان را نیز علیمرادخان با عنایت مرادخان فرستاد و مرادخان پیش از اینکه اکبرخان یار برسد تقی خان را شکست و فراری داد و در این هنگام اکبرخان صلاح را در این دانست که درآباد توقف نکرده به تمقیب دشمن رهسپار شیراز گردد و همین کار راهم کرد و به تشویق و اصرار او علی مرادخان نیز به نزدیک شیراز آمد (۱۱۹۵ ق.). صادقخان در این هنگام خطرناک ناچار شده پسران خود را از اطراف برای دفاع از شهر از اجبار نمود و فرماندهی قوای خود را به مهدآنان وا گذاشت.

جعفرخان پسر بزرگ او که برادر مادری علی مرادخان بود به علی مرادخان پیوست و حسنخان ناخوش شد و فقط تقی خان و علی نقی خان برای عملیات باقی ماندند و سخت بعد از مدتی بدو پیوستند. محاسره شیراز تمام طول کشید و قحط و غلای شدیدی پدید آمد و علی نقیخان تا آخرین درجه امکان مردانه جنگید و بالاخره مغلوب و اکبرخان فرمانده قوای مهاجم فاتح شیراز گردید و علی نقیخان نیز همانند پدر به ارک پناهنده شد و تمام شهر تصرف اکبرخان درآمد و پس از دو روز در نتیجه مذاکرات بین دو طرف صادقخان از درمسالجه درآمد ارک را به تصرف اکبرخان داد و یکروز بعد اکبرخان با امر علیمرادخان صادقخان و دو پسر او علی نقیخان و تقیخان را کور کرد و بعد از گذشتن دو سه ساعتی هرسه نفر را کشت (ربیع الاول ۱۱۹۶ ق.) و حسنخان پسر کوچک صادقخان در ایام محاسره در گذشته بود.

حاج میرزا علی نقی صنیع الممالک متولد ۱۲۵۸ هجری قمری پسر حاجی

علی نقی

ابو طالب البزگر اصفهانی و پدر دکتر شیخ محمد خان احیاء الملک که

در اول عمر از محصلین و طلاب و از شاگردان خوب حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری و معلومات

۱ - مرادخان زند آنکسی است که در سال ۱۱۷۵ ق. در رضایه یک چشم شیخ علیخان زند سردار معروف زند را بر حسب حکم کریمخان وکیل باختر خود از حدقه بیرون آورد. مؤلف مجمل التواریخ در تاریخ زندیه در صفحه ۲۷۰ در این باب چنین گوید: «و چشم دیگرش را مرادخان زند حسب حکم باختر از حدقه برآورد».

چنین گفته: «در بین افراد طلاب کمتر کسی بیایه علمی حاج صنیع الممالک یافت میشود». در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه بواسطه رابطه‌ای که با حاج حسینعلی^۱ تاجر صندوق خانه داشت قسمتی از امورات زرگری دولت باو محول و بعد ملقب به زرگر باشی و صنیع الممالک گردید. در دوره سلطنت مظفرالدینشاه تمام کارهای صندوقخانه که راجع بجواهر و زرگری بود به عهده او محول شده بود. در زمان سلطنت محمد علیشاه در اوایل سال ۱۳۲۷ ه. ق. در جلسه‌ای که تجار بیابغ شاه تهران که آن زمان دربارشاه مخلوع بود رفته بودند و احساسات خودشان را برای باز کردن مجلس شورای ملی اظهار میکردند، صنیع الممالک برخلاف همه تجار علناً اظهار تنفر از مجلس شورای ملی کرد. بکدفعه تمام تجار صدای اعتراض را بلند کردند و مخصوصاً جوان کامیاب میرزا غلامحسین نام با نهایت رشادت گفت: این مرد که فضول عقیده خودش را میگوید و هیچکس با او همراه نیست. نامبرده در حدود سال ۱۳۳۳ ه. ق. در سن ۷۵ سالگی در تهران درگذشت.

علی نقی

امیرعلی نقی خان عرب زنگویی پسر امیر حسن خان ملقب به وکیل خراسان بوده که در سال ۱۲۳۵ ق. پس از درگذشت پدر خود حسب الوارثه بحکومت طیس و آن حدود برقرار گردید. پدر و پسر هر دو از امرای بزرگه و معتبر خراسان بودند و دولت در همه اوقات روی آنها حساب میکرد. رؤسای عرب زنگویی سالهای متبادی در طیس و فردوس بطور وراثت حکومت داشته‌اند. در سال ۱۲۴۶ هجری قمری که خسرو میرزا به همراه عباس میرزا نایب السلطنه پدر خود به کرمان آمده بود پس از عزیمت نایب السلطنه از راه اسفهان به مشهد به خسرو میرزا دستور داده شده که از کرمان از راه بیابان (کویر) به طیس رفته با اتفاق امیرعلی نقیخان امور ترشیز را تصفیه و خوانین آنجا را مطیع نماید. خسرو میرزا در سال ۱۲۴۷ ق. مأموریت خود را انجام داد و امیرعلی نقیخان نیز خیلی کومک و یاری نمود و خوانین ترشیز پس از مختصر زد و خوردی اطاعت کردند. در سال ۱۲۴۹ ق. که محمد میرزا (محمدشاه) از طرف عباس میرزا نایب السلطنه پدر خود برای تسخیر هرات عزیمت نمود امیرعلی نقیخان نیز با افسراد ابواب جمعی خود در عرض راه هرات به اردوی شاهزاده پیوست.

۱ - حاج حسینعلی جد خانواده تهرانیان میباشد و چون صنیع الممالک زرگر باشی دختر او را برای دختر شیخ محمد خان احیاءالملک پسر خود گرفت روابط بین این دو نفر بیش از پیش حسنه گردید.

برای روس‌ها موفقیتی حاصل نشد و به گرجستان بازگشتند . در سال ۱۲۲۵ ق. در جنگ با روس‌ها در نواحی ایروان که قصد گرفتن سلیمانخان حاکم پاشاجق را داشتند رشادت زیادی بخرج داد و آنها را عقب راند و مانع دستگیری سلیمانخان گردید . بعد از طرف فتحعلیشاه بحکومت طوائف ترکمان باسترآباد فرستاده شد . در سال ۱۲۲۸ ق. که یوسف خواجه کاشغری از اولاد خواجهگان ترکستان^۱ که مدتها عمر خود را بسپاحت ممالک گذرانده بود به اغوای قربان قلیچ ترکمان بمیان طوائف یموت و ککلان رفته به فریب دادن عوام پرداخت و مریدان زیادی پیدا کرد و بعد بخیالات دیگر افتاد که برای خود مملکت و سلطنتی ترتیب دهد و برای اینکه موانع را از پیش بردارد و براسترآباد (گرگان) مسلط شود میرزا علی نقیخان قندرسکی حاکم ککلان را بانیرنگی چند، برای مذاکره و خاتمه دادن به اغتشاشات ناشیه از قیام ترکمان در کنار دشت دعوت کرد و پس از حضور او بدست پسران بایخان ککلان کشته شد و یوسف خواجه کاشغری قلمه پسرک قندرسک را تصرف نمود . در این هنگام محمدولی میرزا والی خراسان برای از بین بردن او مأمور شد . یوسف کاشغری در جنگی که میان او و والی خراسان در گرفت شکست خورده فرار نمود و ترکمن‌هاییکه در آن حدود باعث اغتشاش شده بودند تنبیه بسزائی شدند و در آسمان امنیت برقرار گردید .

پس از بازگشت محمد ولی میرزا به مقر حکمرانی خود، یوسف خواجه کاشغری بنا بر تحریکاتی دوباره با بیست هزار سوار ترکمان باسترآباد آمد و در کنار رود گرگان با شاهزاده محمد قلی میرزا (ملک آرا) که حاکم مازندران و استرآباد بود جنگ کرد . لشکریان شاهزاده را در اولین حمله عقب راند و چون خود در جلو سپاه حرکت میکرد در این هنگام ناگهان مردی از طائفه گرایلی او را شناخته سینه‌اش را هدف گلوله قرار داد و بهمان تیر در گذشت و ترکمان که این وضع را مشاهده کردند مقاومتی از خود نشان نداده متفرق شده و راه فرار پیش گرفتند .

علی نقی خان قراقرلو همدانی در زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار یکی از خوانین همدان و سرکردگان لشکری بود . در جنگ

علی نقی

روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ قمری) که فتحعلیشاه به آذربایجان آمد در سال ۱۲۴۳ ق. علی نقیخان و جمعی دیگر از سرکردگان لشکری را با دستجات آنها بهمراه آله یارخان آصف الدوله برای یاری عباس میرزا نایب السلطنه که باروس‌ها در نبرد بود به نزد او فرستاد . در سال ۱۲۴۶ ق. که عباس میرزا نایب السلطنه به کرمان وارد و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

۱ - در ترکستان - افغانستان و هندوستان در بین اهل تسنن اولاد خلیفه اول ابوبکر

صدیق را خواجه میگویند .

برادر زاده^۱ اختلاف شدیدی روی داد که منجر به جنگی بین طرفین گردید حسینعلی میرزا کرمان را محاصره کرد و سیف‌الملوک میرزا بسمت یزد تبعید شد .

علی نقیخان که با فوج خود در شهر بود از تصرف دادن شهر به حسینعلی میرزا ابا و امتناع نمود و در مقابل سپاه اوسخت مقاومت کرد تا سرانجام شهر به تصرف فرمانفرما درآمد و علی نقیخان دستگیر شد و چون بوظیفه سربازی خود عمل نموده بود فرمانفرما از وی هیچگونه مؤاخذهای ننمود و بعد او و عیال سیف‌الملوک میرزا را روانه یزد نمود .

علی نقیخان پسر علیخان و برادر محمد تقیخان چهارلنگ بختیاری
علی نقی
از طایفه کنوری است^۲ .

در سال ۱۲۵۲ قمری بهرام میرزا (معزالدوله) پسر دوم عباس میرزا نایب‌السلطنه حاکم کرمانشاه، لرستان و خوزستان بهمرآه سرختری دولسون افسرانگلیس برای سرکوبی تقیخان رئیس ایل بختیاری که دم از عصیان و یاغی‌گری میردوچندان اعتنائی بدولت مرکزی نداشت عازم نواحی شوشتر و دزفول گردید. پس از مذاکره و ملاقات با تقیخان وی حاضر به اطاعت گردید و قرارداد که علی نقیخان برادر خود را بعنوان گروگان نزد شاهزاده فرستاده که همیشه ملتزم رکاب او باشد، تقیخان هم بمحل خود بازگشت و بهمین نحو عمل شد. علی نقیخان که مردی باعزیزه، زبرک، باهوش، شجاع و ضمناً با سیاست نیز بود و بطوریکه گفته شد از سال ۱۲۵۲ قمری بعنوان گروگان در کرمانشاه و تهران بزیست بعد از تهران باصفهان فرار کرده به منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان پناهنده شد و بوساطت وی مورد بخشایش دولت واقع گردید و در نزد معتمدالدوله بسر میبرد .

در سال ۱۲۵۷ قمری که معتمدالدوله بر حسب امر دولت مصمم و مجهز شد که محمد تقیخان را دستگیر کرده به تهران روانه نماید علی نقیخان مراتب را به محمد تقیخان برادر خود اطلاع داد. محمد تقیخان پس از باخبر شدن از موضوع، کریمخان برادر دیگر خود را باعزیزه و هدایای بسیار نزد معتمدالدوله فرستاد و خود در مال میر^۳ بهمرآه خوانین دیگر بختیاری که با وی موافق بودند برای اظهار اطاعت و انقیاد نزد او آمد و حتی شیعی هم معتمدالدوله را در قلعه مثل‌خانه خود برده و از او پذیرائی شایانی بعمل آورد . در این مهمانی محمد تقیخان از معتمدالدوله درخواست نمود که تا عید باومهلت داده پس از نوروز به اردوی

۱ - حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سیف‌الملوک میرزا حاکم کرمان .

۲ - این طایفه را کیان ازنی و کومرئی نیز گویند .

۳ - ایله کنونی .

باتفاق محمد حسینخان قراقرلو برای آوردن او فرستاد. این دو نفر با او اطمینان کامل دادند
اورا متقاعد کردند و بالاخره راضی شد که به همراه آنان به شوستر بیاید تا نزدیک شهر هم آمد
لکن ترسیده و دوباره به محل سابق خود (قلعه تل) بازگشت. معتمدالدوله که چنین حرکتی
برخلاف تعهدش از او دید خوانین چهارلنگ و هفت لنگ بختیاری که دشمنان و رقبای محمد
تقیخان بودند و پدر کشتگی با او داشتند بر علیه او برانگیخت. اینان عده‌ای سوار و پیاده از
بختیاری جمع آوری کرده برای دفع او از هر جهت آماده گردیدند. معتمدالدوله با اقواج
ابوایجمی خویش پس از فرستادن سلیمانخان برادر زاده خود را بعنوان مقدمه الحیش
از شوستر به قصد گرفتن قلعه تل و دستگیری محمد تقیخان حرکت کرد. محمد تقیخان با احساس
قیام خوانین بختیاری بر علیه خویش و همچنین در مقابل استعداد معتمدالدوله تاب مقاومت
را در خود ندیده قلعه تل را تخلیه کرده و با عیال و کسان خود از راه رامهرمز به فلاحیه
(شادکان کنونی) رفته به شیخ سامر یا نامر رئیس عشیره بنی کعب پناه برد. شیخ نامر در آن
زمان قویترین مشایخ عرب در خوزستان بود و همیشه پانزده هزار سوار حاضر رکاب داشت
و تمام مشایخ و خوانین خوزستان از او حساب میبردند. معتمدالدوله به شیخ پیغام داد که
محمد تقیخان را فوراً بوی تسلیم نماید شیخ جواب داد که او به پناه آورده و در عرب تنگ
است که کسی همسان و پناهنده را تسلیم نماید ممکن است که شخص معتبری را از طرف خود
روانه این دیار نموده با او اطمینان بدهد و پس از تسلیم شدن به همراه او بیاید. منوچهرخان
معتمدالدوله برادر زاده خود سلیمانخان را برای اطمینان دادن و آوردن او فرستاد.

سلیمانخان، محمد تقیخان را اطمینان داده به همراه شیخ سامر بار دو آورد و هر دو نفر
مورد نوازش معتمدالدوله واقع گردیدند. شیخ نامر عزم بازگشت شد و با او اجازه داده شد
که به جای خود بازگردد و ضمناً بوی تأکید بلیغ گردید که به محض ورود به شادکان علی
تقیخان و کسان محمدتقی را روانه نماید. شیخ نامر پس از ورود بجای خود از فرستادن
علی تقیخان و کسان محمد تقیخان به نزد معتمدالدوله تمطل و تسامح و رزید و در ضمن علی
تقیخان برای نجات برادر خود عده‌ای سوار و پیاده از بختیاری جمع آوری نموده برای
شیخون زدن بار دوی معتمدالدوله آماده گردید.

شعیب خان یکی از بستگان محمد تقیخان در نزد معتمدالدوله داوطلب شد که بشادکان
رفته علی تقیخان را بار دو بیاورد و چون برفت باز نیامد شعیب خان - علی تقیخان و شیخ نامر

۱ - بعضی از مورخین سلیمانخان سهام الدوله را برادر و برخی دیگر او را برادر زاده

منوچهرخان معتمدالدوله نوشته اند.

سرروی گوید و او را گرفتند و بجاده و معتمدالدوله بردند و از این تاریخ تا زمان فوتش در سال ۱۲۶۸ قمری در تهران همبمنظور یا غل و زنجیر بسر میبرد. علی نقیخان مدتی در خانه شیخ نامر درشادگان بود چون اردوئی مجهز از تهران بسر کردگی محبعلی خان ماکوئی برای امداد معتمدالدوله و عملیات دیگر به خوزستان آمد شیخ سامر از آینده خود ترسیده به علی نقیخان اظهار نمود که توانائی نگهداری ترا ندارم بفرست که میخواهی سرروی مختاری و بتوازیحت زادوراحله کومک خواهم کرد. علی نقی خان گفته او را پذیرفت و با اهل و عیال محمد تقیخان به خلیلخان بهمئی که با اونسبت سببی داشت پناه بسر او نیز بنویسه خود از ترس معتمدالدوله عذر او را خواست. در این هنگام ناچار گردید که در یکی از معاضل و پناه گاه ها که در کوهستانهای بختیاری هست پناهنده شود. منصورخان فراهانی که از سرکردگان مهم نظامی ایران در آن زمان بود در بین راه با آنان تصادف کرد و همه را باستثنای علی نقیخان دستگیر نمود و علی نقیخان ارجنگه آنان فرار کرد و عاقبت در سالهای ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ قمری که فرهاد میرزا (معتمدالدوله) نایب الایاله فارس بود او را دستگیر کرده به تهران فرستاد و با برادر خود محمد تقیخان همبمنظور در زندان بسر میبرد.

علی نقیخان مفاخر الملک پسر صادقخان داروغه تبریز از درباریان

علی نقی

مترقب محمدعلیشاه بوده و در سال ۱۳۲۴ قمری در زمان ولیعهدی

محمدعلیشاه حاکم خوی و سلماس بود و در کابینه چهارم میرزا احمد خان مشیرالسلطنه، که پس از کودتای محمدعلیشاه و انحلال مجلس، در تاریخ ۱۲ ذی الحجه ۱۳۲۶ ق. برابر با ۱۵ دی ۱۲۸۷ خورشیدی تشکیل یافت و زیرتجارت شد و مدتی هم از طرف محمدعلیشاه حاکم تهران بود. زیاد تعریفی نداشته است. پس از فتح تهران از طرف ملیون و مشروطه خواهان و خلع محمدعلیشاه از سلطنت، مفاخر الملک با لباس مبدل فرار کرد و خواست که از راه مازندران به بادکوبه رود لکن در بین راه دستگیر و پس از محاکمه در دادگاه انقلابی که از ده نفر تشکیل یافته بود در ماه رجب ۱۳۲۷ قمری در باغچه تیرباران شد.

میرزا علی نقی ملقب به حکیم المعالمک، والی و مشاور السلطان پسر

علی نقی

حاج آقا اسمعیل جدیدالاسلام پسر ملا بابا کلیمی اسفهانلی حاج آقا

۱ - نام سلماس مدتی دپلمقان بوده و اکنون شاهپور میباشد.

۲ - والی از القایی است که در دوره سلطنت ناصرالدینشاه چندین نفر از رجال ملقب

به آن لقب بوده اند.

۳ - حاج آقا اسمعیل پیشخدمت پاشی شاه دو پسر دیگر هم داشته بنام آقا رضاخان

اقبال السلطنه و میرزا حسینخان احتشام حضور معروف به حاج آقا که از پیشخدمت های ناصرالدینشاه

بوده اند.



میرزا علی قاسبی حکیم الممالک

ناصرالدینشاه و حکیم الممالک در لندن

اسمعیل از پیشخدمتان فتحعلیشاه و محمد شاه و در زمان سلطنت ناصرالدینشاه پیشخدمت باشی سلام بود و پس از فوت او در سال ۱۲۹۳ هجری قمری شغل مزبور به پسر بزرگش میرزا علی قاسبی رسید. میرزا علی قاسبی پس از افتتاح مدرسه دارالفنون در آنجا علم طب را آموخته و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری بمعیت فرخ خان کاشی (امین الدوله) بسمت نیابت دوم سفارت عازم دربارهای اروپا شد و در سفارت حسنعلیخان گروسی (امیر نظام) در فرانسه نیز همین سمت را داشته و ضمناً در پاریس تکمیل طب میکرده است.

در سال ۱۲۷۸ ق. پس از مراجعت پایران از زندمان و محارم شاه شده و در سال ۱۲۸۴ ق. که طبیب و پیشخدمت خاصه شاه بود درین راه خراسان ملقب به حکیم الممالک گردید. از این تاریخ حکیم الممالک که مردی با فضل و ادیب و شاعر و خوش صحبت بود پیوسته باشاه در سفر و حضر همراه بود. در سال ۱۲۸۸ ق. علاوه بر سمت پیشخدمتی خاصه شاه بسمت ناظمی دفترخانه منصوب شد و در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصرالدینشاه با اروپا از ملتزمین رکناب بود و در سال ۱۲۹۳ ق. پس از فوت پدرش پیشخدمت باشی سلام شد و در ضمن داشتن سمت مزبور بچکومت بر وجود و بختیاری نیز منصوب گردید. در سفر دوم ناصرالدینشاه در سال



حاج آقا اسماعیل استخانت نامی

در سال ۱۲۹۹ قمری وزارت معادن و
 عضویت دارالشورای کبرای دولتی منتخب
 و از سال ۱۳۰۲ ه. ق. دوباره بشفل سابق
 خود برگشته رسماً پیشخدمت پاشی سلام و
 ضمناً از اطیای دربار نیز گردید. محمد حسنخان
 اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی
 خود مینویسد: «یکشنبه ۸ ربيع الثانی
 ۱۳۰۲: شب بیرون شام خوردند (شاه) از
 وقایع امشب اینکه حکیم الممالک به شاه
 عرض کرد که دیشب برای شما خوانی دیدم
 که در تالار مزین عالی جلوس گردید و در پیش
 بلندی دارید شاه فرمود بعد چه شد عرض
 کرد از خواب بیدار شدم تملق بسیار خنکی
 بود و هیچ مطسوع نشد حکیم خفیف شده
 عرض کرد نوبه‌ای بمن عارض شده مرخص
 فرمائید خانه بروم حکیم از این تملقات

بین مزه زیاد دارد منجمله پناه عرض میکرد که من سد و پنجاه خانه سراج دارم روزی که
 شما پلنگه زدید برای شما اسفند دود کردند.

این مسئله واضح است که بواسطه نرسیدن مواجب مردم و تقویض ۴۸ کاریه طفل و جوان
 ۲۶ ساله که امین السلطان باشد که جمفر برعکس این محسرات پنج نفر در تمام ایران برای
 شاه اسفند دود نمیکنند خلاصه ساعت چهار بخانه خود مراجعت نمودم. و نیز مینویسد:
 «یکشنبه ۱۷ رجب ۱۳۰۲: تولوزان بجهت وداع اندرون رفته بود خدمت شاه عرض کرده
 بود که بعد از من حکیم الممالک نایب من است تمام تفتین میانه من و تولوزان را این زن قجبه
 جهود بجهت همین کرد خدا فرصت تلافی بدهد»^۱.

اعتماد السلطنه مینویسد: «سه شنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ ق. حکیم الممالک علاوه
 بر طبابت قصیده سرائی هم میکند قصیده‌ای در مدح مسادر نایب السلطنه (منیر السلطنه) گفته و

۱ - اعتماد السلطنه با حکیم الممالک و مهندس الممالک که از تحصیل کرده‌های اروپا
 بوده و زبان فرانسه را مانند او خیلی خوب میدانستند بسیار بد بوده.



از راست به چپ : آقا رضا اقبال السلطنه، آقا علی امین حضور، پسر خان مشیر الدوله، میرزا علی نقی حکیم الممالک، خان محقق

خود را داخل اطیاب کرده خانه آورفته بوده. اعتماد السلطنه، حکیم الممالک را اینطور تعریف و توصیف میکند :

«میرزا علی نقی حکیم الممالک پسر حاج اسمعیل جدید الاسلام است، او مردی است طیب و امینی حبیب، رفیق شفیق مهربان نزدیک بدل و خوش زبان چنانکه در تعلق و مدامنه مشهور است و اسمش در طومار خوش آمد گویان مذکور. برای خدمت گزاری هر کسی از اعلی تا ادنی و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است. از جار و کشی تارتیه امارت و مقام سدارت هر چه به او رجوع شود حرفی ندارد و آن کار را بوجهی میگذارد. دشمن ترین مردم بشخص وی خود او است چه از بی میلاتی کارش بقدری تودرتو است که بامواجب گزاف و دخل کلی هرگز نشده که چیزی داشته باشد. در تحصیل نقود در هر راه میدود و هر کاری میکند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است. احتیاج، او را بکردن کارهای ناشایسته وامیدارد، از بیچارگی برخلاف خود و رسم انسانیت راه میرود. هر بیوه زن معمولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر بیمار بامکنتی را پدر و پرستاره.. در عین حال که از اطیاب دربار - عضو مجلس شورای دولتی - پیشخدمت باشی سلام بوده حکومت گلپایگان - خوانسار و کمره - رانیز داشته است اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطسی خود (۱۳ رجب ۱۳۰۶ ق.) جهت انتصاب حکیم الممالک بحکومت گلپایگان چنین نویسد :

و حکیم الممالک بیچاره را بواسطه اینکه چندی است فضولی میکند و خودش را معالج

(مدت سه سال) طول انجامید و در سال ۱۳۰۹ قمری بجای میرزا محسن خان مظفرالملك بحکومت اراک منصوب گردید. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق.) مینویسد: «اهالی عراق از مظفرالملك نایب‌الحکومه ظل‌السلطان شاکی بودند و به عزیزالسلطان ملتجی شده بودند حکومت عراق را از ظل‌السلطان گرفته به حکیم‌الممالک دادند در عوض گلپایگان و خوانسار و کمره را به ظل‌السلطان دادند. از سال ۱۳۰۵ ق. که گلپایگان، خوانسار و کمره که از ظل‌السلطان جدا گردیده بود از سال ۱۳۰۶ تا سال ۱۳۰۸ ق. حکیم‌الممالک آنها را جزه ابواب جمعی خود داشته است و در سال ۱۳۰۹ ق. حکومت‌های سه گانه مزبور دوباره به ظل‌السلطان واگذار و جز و حکومت‌های وی گردید و در ازای آنها حکومت عراق از وی گرفته شد و بحکیم‌الممالک که در این سال ملقب به والی شده بود داده شد لکن در سال ۱۳۱۰ ق. حکومت عراق به حبیب‌الله خان ساعدالدوله سردار تنکابنی واگذار گردید و والی بجای عبدالصمد میرزا عزالدوله حاکم ملایر - تویسرکان و نهاوند و با اسطلاح آذربایجان و ولایات ثلاث گردید. حکیم‌الممالک در ایامیکه حاکم قم بود در آنجا ناخوش شد و به تهران آمد و در سال ۱۳۲۱ ه. ق. در خانه مؤیدالسلطنه داماد بزرگش درگذشت. از وی ۹ دختر و ۵ پسر باقی ماند.

میرزا عنایت‌الله امین لشکر پس از عزل میرزا آقاخان توری در سال

عنایت‌الله

۱۲۷۵ قمری بجای میرزا داود خان پسر دوشمش وزیر لشکر شد

وزارت لشکر که عبارت از ریاست کل محاسبات وزارت جنگ باشد قریب هفتاد و چند سال در خانواده میرزا اسدالله خان لشکر نویسی باشی بود و بعد موقعیکه میرزا آقاخان بعد از فوت پدرش باین سمت معین شد برای اینکه شئوناتی برای خود قائل شود عنوان لشکر نویسی باشی را تغییر داده تبدیل بوزارت لشکر نمود که عملاً و معنأً لشکر نویسی باشی بود. این شغل را هم مانند سایر مشاغل که میرزا آقاخان و کس و کارش دارا بودند از آنان گرفته شد و به میرزا عنایت‌الله امین لشکر داده شد که مانند سابق کارهای دفتر لشکر را تحت امر میرزا محمد خان سپهسالار اعظم (وزیر جنگ) اداره کند. شغل مزبور که وزارت لشکر باشد چون برای متصدی آن نان و آبی داشت بسیاری از اشخاص داوطلب شغل مزبور بوده و برای احراز آن با اسطلاح سرودست می‌شکستند و روی همین نظر بود که میرزا آقاخان توری با وجود اینکه در سال ۱۲۶۸ ه. ق. بصدارت رسید و یا دیگران او را بصدارت رسانند باز وزارت



از راست به چپ: میرزا امین امیر دیوان - میرزا عبدالله مستوفی متخلص به خلف - میرزا فتح‌الله لشکر
 نوبشاهی - میرزا عنایت‌الله امین لشکر - میرزا محمد قوام الدوله - میرزا جعفرخان مشیرالدوله - میرزا
 صادق مستوفی نوری قائم مقام امین الدوله - میرزا موسی تهرانی وزیر - میرزا فضل‌الله وزیر نظام -
 حاج میرزا علی اکبر قوام‌الملک شیرازی

لشکر را از دست نداد و آن را برای خود نگهداشت. وزارت لشکر سابق در این
 ایام در تشکیلات جدید وزارت جنگ به چندین اداره از قبیل اداره بازرسی مالی، تدارکات،
 حمل و نقل - دارائی - سررشته داری و غیره تقسیم شده است.

عیسی‌خان ملقب به والی وبعد در سال ۱۲۷۵ هجری قمری ملقب به

عیسی

اعتماد الدوله شد پسر امیر قاسم خان قوانلو قاجار و برادر سلیمی ملک
 جهان‌خانم مهدعلیما در ناصرالدینشاه بوده است. در سال ۱۲۷۶ ق. بحکومت گیلان انتخاب شد
 و حکومتش در آنجا چند سالی طول کشید و چون از اموال دولت املاکی برای خود فراهم
 کرده بود، در مقابل بقایای حکومت چند ساله گیلان خود، ناگزیر املاک خود را بدولت
 وا گذاشت و املاک مزبور جزء خالصات دولت گردید.^۱

۱ - و این موضوع را بامیر اسلان‌خان مجدالدوله خالوی دیگر ناصرالدینشاه نیز

نسبت کرده‌اند.



از راست بچپ: انوشیروان خان عین‌الملک - نصرالله خان نظام‌العلماء - محسن میرزا میرآخور - عیسی‌خان والی (اعتمادالدوله) - حاج آقا اسمعیل یثربی

ناصرالدین‌شاه در سال‌های ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ ه. ق. به هوس افتاد که مجالسی بنام مجلس شورای وزراء و مجلس شورای دولتی و مجلسی نیز بنام مصلحت‌خانه مرکب از جمعی از رجال دانشمند و مجرب دولت بریاست عیسی‌خان اعتمادالدوله تشکیل دهد و برنامه و موضوع مصلحت‌خانه این بود که همه روزه در مجالس ملک و ترقی مملکت گفتگو نمایند تشکیل این قبیل مجالس و مصلحت‌خانه چون اساس هوس شاهانه بود معلوم شد که جز حرف چیز دیگری نیست . چیزی نگذشت که تمام اینها بهم خورد و معلوم گردید که تمام این کارها بطوری که قرنها معمول این مملکت است ظاهر سازی و برای اغفال ملت بوده است . پس از بی‌نتیجه ماندن و بهم خوردن مصلحت‌خانه، عیسی‌خان در همین سال بحکومت یزد برقرار گردید و پس از عزل میرزا آقاخان نوری در سال ۱۲۷۵ ق. و مساعده مقتداری از اموال او و تمییدش به اراک - یزد - اسفهان و قم تمام امتیازاتی که در این مدت باو داده شده بود پس گرفته شد. از آنجمله لقب اعتمادالدوله بود که ناصرالدین‌شاه در همین سال آنرا بدائر خود عیسی‌خان و او که از آن بدین

۱۲۳۷ قمری که محمد علی میرزا دولتشاه درگذشت فتحعلیشاه او را

برای سرپرستی اهل و عیال شاهزاده به کرمانشاه فرستاد .

میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ قائم مقام اول پسر میرزا حسن

پسر میرزا عیسی فراغانی است. لقب قائم مقام از زمان سلطنت فتحعلی شاه

معمول شده به این معنی که چون عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۱۳ هجری قمری بسمت ولیعهدی

تعیین و با ایالت آذربایجان فرستاده شد وزیر و پیشکاری برای او تعیین گردید که در حقیقت

قائم مقام صدارت در تزد ولیعهد بوده و کارهای عمومی ایالت را اداره میکرد و لقب قائم مقام

از همین جا ایجاد شد و در سال ۱۲۱۸ ق. که عباس میرزای نایب السلطنه خود مستقلاً عهددار

حکومت آذربایجان گردید، میرزا عیسی نیز در همین سال ملقب به قائم مقام صدارت عظمی

گردید و کلمه قائم مقام مخفف قائم مقام صدارت عظمی است که برور ایام بهمان کلمه قائم مقام

اکتفاء شده است .

میرزا بزرگ در ابتداء منشی حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدر اعظم بود. مؤلف

تاریخ عهدی در جائیکه میخواهد اهمیت و عظمت اعتمادالدوله را برساند در این باره چنین

گوید : «میرزا بزرگ قائم مقام محرر اعتمادالدوله بوده از این معلوم میشود که چه درجه

و مرتبه بزرگی داشته و پس از میرزا عیسی و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، این لقب

شغلی مانند اغلب القاب معمول و رایج و نامسمی در ایران، تبدیل به لقب عادی و معمولی گردید

و هر کسی با تقدیم چند اشرفی و با تشبیهات گوناگون نایل بگرفتن لقب قائم مقام شد. در دوره

سلطنت قاجار به چندین نفر بدون داشتن مقام قائم مقامی متناوباً به این لقب ملقب بودند .

قائم مقام اول و وزیر فرزانه و مشهور عباس میرزا نایب السلطنه و پیشکار ایالت آذربایجان

در زمان آن شاهزاده، پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی صدر اعظم محمد شاه قاجار میباشد

وی بطوریکه گفته شد در سال ۱۲۱۳ ق. بسمت وزارت عباس میرزا نایب السلطنه و پیشکاری

آذربایجان تعیین و به تبریز رفت. در سال ۱۲۲۵ ق. وزارت را به پسر اکبر وارشد خود

میرزا حسن واگذار کرد و خود فقط به پیشکاری آذربایجان قناعت نمود. وزارت میرزا حسن

طولی نکشید که وی در سال ۱۲۲۶ ق. فوت کرد بعد میرزا عیسی وزارت را به پسر دیگر

خود میرزا ابوالقاسم (قائم مقام ثانی) که در تهران نایب مناب او بود و امور مربوطه به نیابت

سلطنت و پیشکاری آذربایجان را انجام میداد از تهران خواسته بوزارت نایب السلطنه برقرار

نمود. میرزا بزرگ در تاریخ ۲۶ ذی القعدة ۱۲۳۷ ق. در تبریز به ناخوشی و با که در این

سال در آذربایجان و اطراف آن بلکه در تمام ایران شیوع داشت درگذشت . و پای مزبور در

نایب‌السلطنه دیده‌اند در کتب مؤلفه خود اوساف و احوال او را نقل کرده و همگی متفقند که آنچه عباس میرزا را ممتاز کرده بود و اعمال او را در نظرها بزرگ جلوه داده بود گذشته از شجاعت شخصی او، تدبیر و کفایت و زورش میرزا بزرگه قائم مقام فراهانی و پسر این قائم مقام یعنی میرزا ابوالقاسم بود که به قائم مقام ثنائی معروف است. و پس از فوت او پسرش میرزا ابوالقاسم ملقب به قائم مقام شده جانشین پدر خویش گردید. قائم مقام اول را باید پیشرو مکتب اصلاح و ترقی ایران بشمار آورد. در معرفی مقام او همین بس که دوست و دشمن او را بدانائی و وطن دوستی ستوده‌اند. از جمله کارهای عباس میرزا و میرزا بزرگه فرستادن یک عده محصل و هنرآموز بانگلستان برای آموختن بعضی صنایع و علوم جدید بود که بکار ایران آید و به حوائج مردم ایران سودمند باشد و این اولین دسته‌ای از محصلین ایرانی بودند که برای فرا گرفتن علوم جدید از طرف دولت بارو پافرستاده شدند. اول بموجب قراری که دولت ایران با ژنرال گاردان فرستاده ناپلئون اول داده بود قرار بر این بود که محصلین ایرانی بیادیس فرستاده شوند لکن بعد که سیاست انگلستان بواسطه پولهای که بشاه و درباریان داده شد بر سیاست فرانسه چریبید و جلو افتاد و فرانسویها بکلی از امر که و دایرة عمل خارج شدند، محصلین به لندن اعزام گردیدند. از تألیفات میرزا بزرگه رساله جهادیه است که عنوان آن جهادیه کبیر میباشد و از روی رسائل جهادیه متعددی که علمای زمان در باب جهاد و وجوب آن نوشته بودند تحریر و تنظیم شده است. تاریخ چاپ آن سه شنبه هفتم ذی الحجه ۱۲۳۴ ق. میباشد و منظور از چاپ و انتشار آن در بین مردم این بوده است که در این زمان یعنی زمان تحریر و چاپ رساله جنگه پارس در حکم جهاد بوده و وظیفه هر مسلمانی است که بآن عمل نماید. ظاهراً رساله مزبور اولین کتابی است که در مطبعه دولتی تبریز بچاپ رسیده و در همین سال بود که میرزا صالح آهنگام بازگشت، چاپخانه‌ای با خود از انگلستان بایران آورد.

عباسی خان یکی از بزرگان کرد خراسان که در سنه ۱۱۶۸ قمری از ترس شاه پسند خان افغان سردار احمد شاه ابدالی به محمد حسن خان قاجار در استرآباد پناه آورد و پس از رفع غائله محمد حسن خان او را در دامغان

۱ - نسخ التواریخ در صفحه ۱۸۰ جلد قاجاریه در گذشت میرزا بزرگه قائم مقام را در سال ۱۲۳۷ ق. و منظم ناصری در صفحه ۱۲۵ جلد سوم ۱۲۴۸ ق. ذکر کرده و چون شیوع ناخوشی و با و کشتار آن بیشتر در سه ماه آخر سال ۱۲۳۷ ق. بوده باینکه گفته نسخ التواریخ درست تر باشد.

ناصرالدینشاه بوده، هر چند که میرزا عیسی پس از فوت پدر خویش نایب‌الحکومه تهران که
 عنوانش (وزارت تهران و پیشکاری حکومت) بود تعیین شده بود لکن در ماه ذی‌الحجه سال
 ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدینشاه عازم خراسان شد در قیاب خود کارها را اساساً به میرزا یوسف
 آشتیانی مستوفی‌الممالک واگذار نمود و بنا به صوابدید و پیشنهاد وی میرزا عیسی رسماً بسمت
 ریاست خالصجات و وزارت و پیشکاری کلان میرزا نایب‌السلطنه حاکم تهران کودک دوازده
 ساله منصوب گردید و از این تاریخ است که میرزا عیسی معروف به وزیر شده است. در سال
 ۱۲۸۸ ق. قحطی عمومی سراسر ایران را فرا گرفت و بهای نان که يك من آن شش تا هفت



میرزا عیسی وزیر

شاهی بود به يك من يك ريال و بعد به پنج
 قران رسید و یکی نایب‌شده دولت وقت در
 این هنگام مجبور گردید که از روس‌ها
 استمداد کند و مقدار زیادی آرد برای اولین
 بار از روسیه وارد ایران شد و چون آردهای
 روسی از بندر حاج‌طرخان و آترام دریا وارد میشد
 از این تاریخ آرد می‌بود در ایران به آرد حاجی
 طرخانی معروف شد. در این هنگام دشمنان
 میرزا عیسی برای ازکار انداختن او تصمیمی
 ساختند که دنباله آن «ماشیم اسپر از دست
 وزیر از دست وزیر بسود» و بهیچ‌ها در
 کوچ‌ها می‌خواندند شاه که این تصنیف و
 دنباله با برگردان آن‌ها شنید، میرزا عیسی
 را معزول و بجای او پاشاخان امین‌الملک که

در سال ۱۲۸۳ ق. بسمت مهرداد سلطنتی منصوب شده بود به پیشکاری نایب‌السلطنه و وزارت
 تهران برقرار نمود. در ماه سوم و چهارم سال ۱۲۸۹ ق. غله بیلوکات گسر مسیر تهران
 رسید و قیمت نان بعد از یک‌ماه بهمان يك من پنج‌شاهی قبل از سنوات خشکی و قحطی تنزل
 کرد. میرزا عیسی پس از گذشت محمد ابراهیم خان وزیر نظام در ۱۸ صفر سال ۱۳۰۹
 قمری برای بار دوم وزیر تهران شد و یکسال بعد در ۲۲ صفر سال ۱۳۱۰ ق. به ناخوشی

۱ - شعرا و تصنیف این است: شاه کج‌الامر رفته کربلا کشته بی‌بلا نان شده گران يك من

یکقران يك من یکقران

دارائی میرزا عیسی وزیر ساخته شده است و خود وزیر نیز در زاویه شمال غربی مسجد مدفون میباشد . بیمارستان وزیری در سال ۱۳۱۸ قمری افتتاح گردید .

پایان جلد دوم

۱- بنایکفته محمد حسنخان اعتمادالسلطنه و با ارسال ۱۳۳۷ هـ. ق. بابتطرف بایران آمده است .

در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف دکتر قوریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه و در یادداشت های روزانه خطی محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در گذشت وزیر نظام در سال ۱۳۰۹ ق. ذکر شده لکن در جلد اول صفحه ۲۲ کتاب درالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان منسوب به اعتمادالسلطنه وزارت میرزا عیسی را، برای بار دوم، در سال ۱۳۰۸ ق. نوشته شده است و این گفته اخیر باید اشتباه باشد .